که از امرای معتبر شاملو بود بظهور رسیده و می‌رسد و بعضی از ولایت اردلان در اخری او دلبیای آن
جماعت مواخذه نواب داراب و علی قلیخان فتح اغلی که مورد تربیت گشته چون از اوایل جلوس همایون ملازم
موکب عالی فرزند ارجمند بست و خدمت از و بظهور رسیده امر که طلاب ارادت و اخلاص باشد از و چشم داشته
نشسته اگر مشمول النظر عاطفت گشته تربیت یافته باشد چه قصور دارد در تربیت او چرا موجب بی التفاتی
با طایفه دیگر باشد و آنچه معامله امیر خان است مجمل اراده خاطر شریف نواب جهانبانی که از دو عقد تا اراده
شده بود وقوع یافت که عکوی ایشان در آن باب داده مبانی عقیدت و حسن اخلاص نسبت است که در باب
فرزندانش در وقتی چنین که بلده تبریز از دست رفته همگی همت متوجه تسخیر قلعه ارباب اعادت شده نمیکند که اگر
خلاف این معنی از ایشان بظهور آمده دست فتنه اندوزی اصرار نمایند بر ذمت همت باز دفع شر ایشان
لازم می گردد چرا ملاحظه عواقب امور و شامت کفران نعمت نمی نمایند در این مرتبه نیز امرای مذکور
مستوفی اللفظ جواب فرستادند که با اهمال شیوه ارادت و اخلاص مرعی و مسلوک می داریم اما کلمه
دفع ضرر دشمن معاندان اضداد اتفاقی واقع شده چون ما به سر اعلی برسیم آنچه رضای خاطر اشرف
اعلی و نواب جهانبانی باشد و موجب دشمن کامی نگردد به عمل خواهیم آورد و چون مرسلات مذکوره
وقوع یافت از اطوار آن دو کرده رایحه شقاق و نفاق بمشام همگنان می رسید حکم مطاع شرف
عز لطف و الطاف پادشاهی منشور عنایت از ارقام نواب جهانبانی باسم ... امیر الامرای فارس
طایفه ذوالقدر که رفیق ایل کرده شده بودند عز اصدار یافت که با او در تربیت نموده بالات شیراز
و امیر الامرائی مملکت فارس ممتاز و سربلند گردانیدیم و طایفه ذوالقدر همیشه صوفی و نیکخواه این
خاندان ولایت نشان بوده اند هر گاه ایشان را با طایفه تکلو و ترکمان الفتی و با معاندان ایشان تعلقی
نموده اگر آن جماعت جهت مطلب خود صلاح در جمعیت و نفاق دیده بهایت اجتماع می‌آیند
طایفه ذوالقدر با این تعلقات چه کار داعیه چه با ایشان هر بعث ایشان جهت اگر صلاح است ایشان بر سعی
منظور است که بوساطت ایشان فسادی که روی نمود اصلاح آید دیگر رئیس ... بغداد ادعا ما

کرده

نموده هر گونه اسعادی که متضمن صلاح دولت قاهره باشد در این امور نمایند با سعادت مقرون خواهد بود
و اگر امیر خان و طایفه ذوالقدر از فارس نیز از جاده اخلاص منحرف گشته شریک فسادان طایفه
گردند عقوبت شامت کفران نعمت در این حال کافر نعمتان خواهد بود و احکام مذکور مصحوب حسین بیک ذوالقدر
تیلی ایل محبت نواب جهانبانی مشهور بکور حسین فرستاده شد چون او با اردوی امرا رسید امیر خان
به مضامین فرمان اطلاع یافته بنابر معاهده و پیمان که با محمد خان نموده بود و موکد بایمان گردانیده
بود بمصلحت او در بقا عمل نموده او امر پادشاهی را گردن انقیاد ننهاده محمد خان و امرای ترکمان و تکلو
ایشان نموده امیر خان را تکلیف کردند که حسین بیک را بقتل رساند که بر ایشان ظاهر شود که به صمیم القلب با
این طبقه متفق است بعضی جماعت از ایشان ذوالقدر را راضی نمودند که امیرخان مرتکب این فعل شنیع
گردد محمد خان در این باب اصرار نمود امیر خان را تکلیف کردند که حسین بیک را بقتل رساند امیر خان
طوعا او کرها در چمن سلطانیه بقتل آن بیگناه رضا داد کوچ کرده کوچ بر کوچ روانه تبریز شدند چون خبر قتل
حسین بیک بمسامع جاه و جلال رسید امرای مذکور بشهر در آمدند نواب جهانبانی علی خان بیک
ترکمان داروغه دفترخانه را که از اولاد شیخی بیک پروانچی و عظمای این طبقه بود و پدران ایشان حق
خدمت قدیم در این دولت دارند برسالت نزد محمد خان فرستاد که او را نصیحت نموده قرار دهد که
سالک طریق اخلاص و بندگی بوده بر وفق رضای نواب جهانبانی سلوک نماید و در باب قتل امیر
خان اصلا سخنی نگوید و با علی قلیخان فتح اغلی و محمدی ساروسولاغ در این باب اظهار عنا و خلعت نکند که
بعد از تسخیر قلعه تبریز در رعایت باز ماندگان امیر خان که آنچه صلاح او باشد چنان شود علی خان
مذکور چون باردوی امرا رسید مهلت گفتگو داده باز پس نماند چون نزدیکتر رسیده در حوالی
شهر نزول نمودند ابراهیم خان ترکمان ولد حیدر سلطان جابوق که از امرای معتبر ترکمان در
خدمت نواب جهانبانی معزز و محترم بود با علی قلیخان سر الفت تمام داشت در مجلس عالی از اعمال
ناهنجار ترکمان همواره خجالت می کشید نواب جهانبانی بقصد آنکه او را از خجالت بر آورند ...

روز دیگر به خدمت نواب جهانبانی فرستاده مطالب سابق را اعاده نمودند تا حصول مرام اکثر طایفهٔ استاجلو
بی جانی که بتعجیل امیرخان اقدام نموده اند و با علی سلطان و شیخ اغلی و محمدی سارو و … را خوفی می دانیم نواب
جهانبانی خونهای را که ریخته بدست اولاد امیرخان دهند که بقصاص رسانند و الا ما را تاب طاقت این
نیست که ایشان را بر عزت و اعتبار مشاهده نمائیم که در خدمت عالی رکن رکین دولت باشند و نواب جهان
بانی نیز بدستور سابق جواب دادند و آمد و شد مکرر اتفاق افتاد چون مشخص شد که ایشان رد کرده بدون حصول
مطلب سر بخط اطاعت و انقیاد در نمی آورند بلکه اراده دارند که از روی استقلال بقهر و غلبه داخل
شهر شده آنچه مکنون خاطر ایشان باشد بظهور آورند و چون ظهور این مطلب از غیرت و حمیت پادشاهی دور
دور میرزای خرد و بخیده؟ بود نواب جهانبانی عنان از طریق رفق و مدارا که اقتضای وقت در آن کوک
می داشتند پیچیده کتاب مخاطبه و معاتبه انعطاف دادند و نایره غیرت التهاب یافته بنحوی عتاب
امیز بر زبان مبارک راندند و انکه ده دو روز در قزوین توقف نموده روز سیوم بعنایات سوار شده
بسیل بسته قزلباش … پیش آمده تا بلجه … حسب تا سر خیابان آمدند و چون خبر سواری ایشان
بدین رسم و آیین رسید مشخص شد که موعظه و پند در آن قوم سود ندارد و نایره فتنه و فساد و بی ادبی
ایشان خبر شمات تحریک سیف و سنان لطفانه می پذیرد ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که از طرف
نیز عسکر اقبال مستعد گوشمال ایشان گردند جمعی از امرای عظام خصوصا امرای استاجلو و اتباع
علی سلطان را بمقابله ایشان فرستادند و ملاحظه آنکه مبادا از جانب ایشان غلبه بعساکر ظفر اثر
واقع شود موکب عالی نیز متعاقب در حرکت آمده و نواب سکندر شأن را نیز تکلیف سواری کرده
در رکاب همایون والده بزرگوار اعلام سطوت و جلال افراخته بمقابله آن جماعت ذلیل بد اندیشند
چون بی ادبی و جسارت القوم از حد اعتدال گذرانیده نایره غضب خسروانه از التهاب پذیرفته
احدی از امرا و ارکان دولت و صلاح اندیشان را یارای آن نبود که در دفع سواری
نواب جهانبانی حرفی که موجب فسخ آن عزیمت باشد تواند گفت چون رایات ظفر آیات بسر خیابان

خلاصی و هدایت فرمودند که میانه این جماعت رفته بموعظه و نصیحت رفع عناد القوم نماید و اگر نصیحت پذیر
باشد بوساطت او از پرده حجاب بیرون آمده و ملازمت کرا نماید و الا او هم با ایشان خود باشد
چه ظاهر بود که هرگاه امرا مذکور سالک طریق عناد و لجاج باشد او نیز بطریق علیخان نکبت دوران
نگاه خواهد داشت مشار الیه نیز بر عقب این عمل گشته روانه مقصد شد او نیز چنان رفت که یاران گذشته
هماناستخان او را باشیری نبرده بود و محمد خان مقدم او را غنیمت شمرده نگاه داشت و چون بموضع سعید آباد
جهار فرسخی تبریز رسید دم مخالفت و عصیان ایشان بوضوح پیوست از جماعت تکلو و ترکمان هر کس در
در اردو بود خایف و هراسان گشته بتفاریق فرار نمودند و بایشان پیوستند کلیل سلطان مصطفی … که از
میرزادهای … بود و بعد از فرار جبار … بقلعه چاپچه چنانچه سبق ذکر یافت در عوض او بمنصب قورچی
باشی گری نواب جهانبانی سرافراز شده کمال اهلیت و مردی داشت بجهتی ظاهر فرار نموده با امرای
طاغی پیوست و در آن چند روز هر روز سوی مزرعی از نواب جهانبانی بخود کمال داشت …
فرار نموده … جمعی کثیر با طعمه می پیوستند و ماده فساد و نزاع قوی تر میشد نواب جهانبانی بملاحظه
آنکه مبادا از آن جماعت علی الغفله امری بظهور آید که موجب فساد کلی گردد چون خود لشکر …
سرکاری قلعه درخانه و قلعه امیرخان که مسکن علی سلطان بود در جنب قلعه … میان … نواب جهانی
بانی بود بسر بردند نواب سکندر شأن را نیز از آنجا … بتعلیق نموده حضرت شاهزادگان
داخل حرم همگی بقلعه امیرخان نقل نموده … همچون در آنجا قرار یافت و علی سلطان نیز برسم …
کشیک در آنجا توقف نموده بلوازم سپاهی و صدگزاری می پرداخت و جمعی از امرای عظام و قورچیان کرام
و ملازمان خاصه را امر نمودند که همیشه کشیک در دولتخانه همچون حاضر بوده باشند و جمعی دیگر را
تعیین کردند که تا سر خیابان شهر که محل آمد و شد تردد بین راه عراق است رفته بطریق قراولی از اطوار
ایشان آگاه باشند و چون از تبریز کوچ کرده بموضع … که دو فرسخی شهر است رسیدند جمعی از
لشکرها برای بسته بطریق قراولی پیش آمده مشاهده نمودند که از آن طرف نیز بلوازم حزم و احتیاط مراعات

روانه

رسید که سواران طایفه استاجلو که قراول بودند آهنگ محاربه را ساز داده پیش و پیشتر از طرف تبریز
بی دولتان انگروه که بدستان باده جهل و غرور بودند دلیری نموده در سلک ملازمت پیش آمده
دخنهای دست اندازی شده دو کس زخمدار شدند و امام قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ و محمدی
خان تکلو و سیکه کمونه و شاه قلیخان ارزی لو علی قلیخان را با خود متفق ساخته در پیش رکاب
مقدس شاهزاده نامدار پیاده شده سر ارادت و اخلاص بر زمین بندگی سوده عنان اختیار
شاهزاده کامکار را بدست دولتخواهی گرفته عرض کردند که پادشاهان عالی مقدار را از مقاتله
ملازمان عاصی خود در حالتی و لایق نیست و چون دیگر روز بیگاه شده اگر موکب عالی اندکی مشیر درنگ
اید محتمل است که درین شب و یکروز چندین خون ریخته شود و اینطبقه را چه قدر و منزلت است که به
آن سبب ایشان نفس نفیس متحمل است ملتمس دولتخواهان امروز عنان اصوب براجعت انعطاف داده
در اردو پیش اهل طغیان نکند و روز دیگر فرمایند که شاید بوسیله دولتخواهان آن زمره که متنبه گردد
اند سر بر ربقه فرمان برداری بر آورند و اگر درین مرتبه از مصلحت باندگان در گذرند احتیاج تقدیم
ملازمان موکب عالی بسبب هجوم ایشان سعی با ملازمان کفایت کرده از جنابهای مصلحت دولت
خواهان عمل نموده کس فرستاده قراولان را منع کردند التماس امرا را با کبشت و القبا نمانده از عرض
نموده حسب الالتماس بشهر ساورست مراجعت فرمودند روز دیگر امرای ترکمان و تکلو کس فرستاده
رسته عا نمودند که دو سه کس از ریش سفیدان معتمد را بفرستند که بوفق جوابات با ایشان گفتگو شود و از
سیادت پناه میر ابو الولی انجو صدر را که در آن وقت قاضی عسکر ظفر اثر بود و از امرا اسکندبیک
کمونه و شاه علی خلفای روملو که مردم خیرخواه صلاح اندیش بودند فرستادند اما ملاحظه آنکه
مبادا در ایشان ازاهم الطریق کرده همچنان و دیگران نگاه دارند مقرر شد که در سر خیابان از
فوج قراولان جدا نشده اندکی پیشتر روند و از آن طرف محمدخان و امرای لشکر ایشان خود جدا
شده پیشتر ایند و در سر آب هرگونه گفتگوی داشته باشند نمایند جماعت مذکوره حسب الفرموده
علی قوز

عمل کردند با حصل سخن آن جماعت آنکه تا کی سبب که نواب جهانبانی که به رضای خاطر دو شخص مفسد که از اهل دو
اویماق و عشیرت ایشان در خراسان از انواع فتنه بظهور رسیده و بی رسید وسه اویماق معتبر قزلباش که تکلو و
ترکمان و ذو القدر باشند از خود مایوس و رو گردان می کنند و سبب وقت آنکه دو مثال و در تبریز قلعه ساخته
اند و بهر کس که درین شدت شتا و سرما متحمل مشاق و مساق شده باین جا رسیده باشیم در آنکه
متبارز شده حضرت اعزه جوابهای مکتب مناسب جهت دادند خلاصه جواب آنکه طایفه استاجلو و
شاملو دو اویماق معتبر قزلباش و هنوز در عراق قریب ده هزار کس از این دو اویماق هستند و وضع این
دو کس موجب دل شکستگی و نومیدی کل طایفه استاجلو میشود و در تربیت ایشان اغلب که به رسید و داری جز اینها
نیست شما را درین باره غلو نمودن لایق نیست و بعد از قیل و قال بسیار بدین راضی شدند که بعد از
قتل مرشدخان و ما بخواست ان حرفی بر زبان نیاورند اما چون علی قلیخان و محمدی ساره و لواء فتنه بر این
رهن فساد بودند خاطر مبارک عالی را از ایشان آزرده کردند اگر جهت تالیف قلوب طایفه ترکمان و الو آلاد
و اتباع مرشدخان ایالت ولایتی از ولایات قلمرو همیون نامزد نموده روانه نمایند که در درگاه معلی نبوده
باشند تا اندکی موجب اطمینان قلوب و آبروی ان طایفه گشته با خاطر جمع آمده ملازمت نمایم و بعد
از آنچه که مهمات جهان با صلاح امده باشد و خاطر باید کمال از توجهات عالی اطمینان یافته باشد
و رای جهان آرا اقتضا نماید بدرگاه خلایق پناه و مصلحان مذکور معاودت نموده مقدمات مذکور را عرض نمودند
یک دو روز درین فکر و اندیشه بسر رفت چون بعضی امور خفیه در پرده تقدیر مستور بود که باقتضای سر نوشت
آسمانی از ظهور آن چاره نبود هیچ اثری برین گفتگو مترتب نشد و سعی و تدبیر عقلا و خیر اندیشان تعقید
یافت امام قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ عرض کرد که اگر صلاح دولت قاهره و رضای خاطر مبارک باشد
کمترین متعهد می نمایم در ملازمت حضرت خان یعنی علی قلیخان متوجه شیروان شده و آن ولایت را در ملکیت نواب
عبد الله استاجلو مسخر ساخته بتصرف او دهند که در آنجا بفراغ بال کامرانی کنند و در بدو حقیقت این جماعت
را استمال عنایت و التفات کرده اند که بشهر آمده ملازمت نمایند و در تسخیر قلعه اهتمام بجای آرند نواب

جهانبانی در حیات علیقلیخان و محمدی ساروسولاغ و حفظ تربیتی که ایشان را نموده بدین جهت تمکین ظهور داشت
مشار الیه هر دو روز در مجلس عالی زبان بعرض حال گشوده بعد از ادای شکر الطاف شهریاری معروض
گردانیدند که رضای علاقه‌ای خود را برضای خاطر مبارک بسته و امری که موجب انفصال دولت باشد رضا نمی‌
نشنیده‌ایم هر کس که بر اندیشه [illegible] مناسب وقت ندانسته‌ایم و از هیچ امری مضایقه نیست
بهر چه صلاح دولت و مقتضای رای عالی است بی‌تأمل بعمل آورده ما دل نهاده‌ایم بجهت رای [illegible]
نواب جهانبانی مرقوم فرمودند که این همه رسوخ و [illegible] در این امور که بخاطر شما [illegible] برادر [illegible]

بسبب آنکه نسخه [illegible]
موقوف شد

خود ایشان

عنایت [illegible] خود ایشان را تربیت نموده بودند شگفته گردانیده‌ایم لیکن گفتگوی خصمان شما در این باب بما سوء
[illegible] از شما از درگاه معلی موجب ضعف سلطنت و عدم اقتدار است لهذا بر سر آن
[illegible] ایم بهیچ وجه امری که خلاف اراده و رضای خاطر عالی باشد رضا نمی‌دهیم و عنقریب باری
که از حکم [illegible] اینست که ما به او [illegible] حرام نمی‌کنیم بی‌ادب حکم خواهد کرد شما کار خود را باشید روز دیگر
در [illegible] از درگاه [illegible] سانحه حیرت‌افزا از پرده خفا بعرصه ظهور رسید اسمعیل میرزا برادرزاده
حسین بیک [illegible] الکس اعلی ذوالقدر که از مقربان بود همیشه از [illegible] بظهور می‌رسید با جمعی از
[illegible] مثل [illegible] بیک [illegible] برادر [illegible] بیک [illegible] خلیفه [illegible] هم
از قبیل قورچیان عظام که در [illegible] بودند خود را [illegible] دولتخواهی آراسته بزبان چاپلوسی گفتگو در
انداختند که محصل کلام آنکه عمده‌ترین ملازمان درگاه پادشاهی قورچیان عظام‌اند و هر امری از امور
دولت [illegible] نمایند [illegible] اطاعت [illegible] حالا امری بشغل [illegible] افتاده [illegible]
که کفته رضای خاطر علیقلیخان [illegible] و محمدی ساروسولاغ صوفیان قزلباش دو گروه شده
بهم بحرب و قتال [illegible] و چرا امرای تکلو و ترکمان و ذوالقدر که جمعیت دارند تمام آمده
اند [illegible] که [illegible] رسیده در تسخیر قلعه [illegible] و مددکار باشند جمعی ساده‌دلان
[illegible] که در میان صوفیان قزلباش [illegible] خلیفه [illegible] صوفی‌گری و اخلاص [illegible]
[illegible] نهاده اراده [illegible] مستحسن شمرده [illegible] یکدل و یک زبان شده قرار دادند که
[illegible] جهانبانی [illegible] شیوه [illegible] است عرض [illegible] خود کرده التماس حل
[illegible] دولت [illegible] طایفه قورچی با خود [illegible] ساختند که اگر اجابت شاهزاده کامگار
[illegible] حاصل [illegible] اجتماع بر سر علیقلیخان و محمدی ساروسولاغ [illegible] ایشان را با هر کس که
[illegible] امرا [illegible] بقتل آورند و این اندیشه [illegible] که هر کس شاهسون و خیرخواه
این دولت است بر سر ما جمع شود جمعی کثیر هجوم نمودند [illegible] شاهسونی بهانه عوام [illegible]

دل قوم بدر دولت سرای نواب جهانبانی رسیدند و حلقه توحید بسته حسب الامر رسم و قاعده صوفیگری [illegible]
علیه صفویه را سر نه ذکر و توحید قیام نموده بعد از فراغ جهلا در شهر از قبیل از انکه کرار داده قوم اند
توپ به تعقل آمد برکات خانه و بیوتات علی قلیخان را ریخته در اسباب بسیار از سر کار [illegible] برده
برده خبر قتل ایشان را از افواه در السنه خلایق در شهر افتاده اکثر خانهای ملازمان علی قلی خان [illegible]
و محمدی خان و اعیان استاجلو که در محلات بود بغارت رفت و مژده امرای تکلو و ترکمان
رسید در میان ایشان آثار بشاشت و خرمی بی اندازه بظهور پیوست القصه از مشغله و
شورش و غوغای شاهی سونی جمیان عالی را احوال دیگر گون گشت و آن جماعت [illegible]
بحجره آمده بیشتر آن جماعت عرض مدعای خود کرده اما در پرده بهمین گونه جرات نمی کرد
که کسی را نام برد نواب جهانبانی در اول حال از ایشان برفق و مدارا تعلیم نموده فرمودند
که پادشاه مرشد ما نواب سکندر شأن است که در اوقات خود مشرف بحضور دارد تحمل نشان
حضرت رفیعه عرض مدعای خود کنید من مثل شما یکی از ملازمانم عرض نواب جهانبانی این
بود که ایشان مجادل گشته دیگر سخن نگویند آن جماعت مجادل شده فریاد برآوردند که ما نواب
جهانبانی را قایم مقام و ولیعهد پادشاه مرشدی دانیم و مطلب اصلی ما بجز دولت
خواهی نیست نواب جهانبانی به اسمعیل قلی خان شاملو امر فرمودند که پیش رفته با آن جماعت
گفتگو نماید که سخن با کیست و مقصد اصلی چیست اسمعیل قلیخان از میان حمام بحجره با ایشان بحرف
و صحبت درآمده تسلی داده و گفت ان شاء الله تعالی آنچه صلاح دولت است بظهور آورده
نه خواهیم گذاشت که فیمابین عساکر قزلباش فتنه و نزاع وقوع یابد و نواب جهانبانی
نیز راضی نیستند که در میانه این دو گروه که ملازم یک گروه اند فساد روی دهد و ما
ملکی و مقصود در دفع مواد فتنه و صورت می کوشیم انطایفه بی باک آواز بلند تر کردند که نواب
جهانبانی دیگر باره از طلب ایشان اعتذار کرده فرمودند که سخن با که دارند علی قلیخان تکلو [illegible] در

آمده عرض کرد که ایشان سخن در پرده می گویند اما سخن با من دارند مطلب ایشان آن است که میرزا محمدی
خان مغضوب گردانند و با امرای طاغی تسلی باحیه بتخویف و دهشت مبالغه اشارت ایند و ما مکرر عرض کرده ایم
که حیات خود را که به رضای مبارک می خواهیم و رضای ما منوط برضای خاطر اشرف است نواب
جهانبانی فرمودند که اگر چنین است ایشان را سخن با شما نیست بلکه با من است چرا که قتل امیرخان بفرمان
من شده و باعث تربیت شما من بوده ام اسمعیل قلیخان هر چند خواست که برفق و مدارا ایشان را تسلی
داده بازگرداند راضی نشده در بیجایی افزودند و از پرده بیرون آمده با آواز بلند تصریح بنام علی
قلی خان و محمدی کرده فریاد برآوردند که چرا برای وجود دو مفسد فتنه انگیز قصر دولت ابد پیوند را
انهدام پذیرد اسمعیل قلیخان را دشنام و فحش داده بزبان آوردند که یکی از فتنه انگیزان کشتنی
اول تو را می باید گشت چون بیجایی و شور انگیزی از حد گذشت خاطر شریف نواب جهانبانی از ایشان
علی الخصوص اعلی که از ساعیان قتل والده معظمه ایشان بود انحراف تمام داشت و بی ادبی اسمعیل قلی برادر زاده
او آن جماعت شعله غضب زبانه کشیده بقصد تادیب آن فتنه انگیزان بیرون آمدند و دست بقبضه شمشیر زده
بمیان آن گروه درآمدند اول اسمعیل قلی خان غول گرفته مقابل آمده بیک ضرب شمشیری کارش تمام
ساخته بعد از آن ملازمان تسلی بیک قاپوچی و هر کس خیره گی نموده ایستاد بهمان شربت ناگوار چشانید تعبیه
السیف در روزهای پیشمانی خزیدند خلیفه قاجار گریخته بمیانه تکلو و ترکمان رسید جمعی از طایفه مذکور
حسب الامر عالی تعاقب نموده او را بقتل رسانیدند بعد از این واقعه برغم اضداد محمد را اعلی قلی خان به
نوازشات خسروانه سرافراز شده چون جقه و تاج طلا و دو مندیل زرتاری و جبه خاصه خود با دو عیار قرمود
حکم شد که تمامی امرا و اعیان استاجلو با علی قلی خان سوار شده بر گرد محلات شهر برآمده تا سر خیابان سر کار هند
که الذکر خبر اول با امرای طاغی برسد و علی قلی خان سرور و کامران با جمعی کثیر از هواخواهان و هواداران
سوار شده بمیامن الطاف شهریاری خودنمایی کرده بازگشت و در شب دیگر واقعه عجیب تر و قضیه غریب تر روی
داد شرح این واقعه بر سبیل اجمال آنکه چون محمدی خان دید که چهره برادرش در رشید را ناامیدی مانده گشادی نیافت.

وصلح نشست بخاطر آورد که یکی از شاهزادگان که نام ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا هر دو در قلعه الموت بودند
والد نامدار و برادر بزرگوار خود بودند روز علامت قیام نموده شب هر چه لله ورده که در شبستان دولت
خود که قریب به خلوتخانه نواب سکندرشان بود آرام می‌یافتند اگرچه لله ورده ابوطالب میرزا طایفه تکلو
بودند و خلیل بیک تکلو لله میرزا که در عراق مانده بود در این هنگام در میانه آن جماعت بود اما چون جناب
میرزا فی الجمله صاحب عقل و تمیز شده بود فریفتن او دشوار می‌نمود لاجرم به سبب مذکور را نهیب آیات بزرگی
و انعامات وافر فریفته قرار داد که در هنگام فرصت شبی میرزا را از شبستان همایون ایشان برده و قورچیان نور
دیر دولتخانه مبارکه که آن پی عاقبت ابله طرز از راه مدهوش و رسول از راه برده بعد از موضعه داخل رضای
در شب موعود دو دو از پس ابر صبار رفتار پای دیوار برجی از بروج قلعه که قریب به خوابگاه شاهزاده بود آورد
و نخیر و بد گهر شاهزاده را که در آن وقت ده ساله بود در حالت مستی خواب که طبیعت کودکان مستولی است
در ربوده از بهر تقدیر از خوابگاه بر بالای برج آورده با جوال در ریسمان به پایین داده خود نیز پایین رفت
فی الجمله از اوج عزت به حضیض مذلت هبوط نمودند و بانفاق قورچیان بر اسبان مذکور سوار شده میرزا را
پیش گرفته از راه غیر معهود با ردوی امراء تکلو ترکمان بردند چگونگی تقریر نمودند ازین اطلاع ساخته
بر دار چشمه قورچیان بود که نقش چنین بدیع بر آب زدند اما مقتضی عرض شیکه بی اراده و تدبیر امرا اینکو
چنین امری بزرگ اتفاقا بحیز ظهور آید بلکه از بدایت حال دغدغه در این معنی در خاطر شان رسوخ یافته در این
فکر و اندیشه شبها بروز آورده علی ای التقدیر محمد خان درجات شب امرا رفتن خود دکر دانیده از وقوع
حال خبردار کردانید و این معنی از نتایج دولت و مبادی اقبال شمرده نقد دم شاهزاده را سبب نبات نموده
آثار بهجت و کامرانی بظهور آوردند که به همای شاه جنت مکان عباس شاه و انکه از حضرت نیز
در سن یازده به رتبه بلند سلطنت رسیده بود قرار سلطنت و پادشاهی او بخود داده و ازین معنی غافل افتاده
که شاه جنت مکان فرزند بزرگ ترحضرت خاقان سلیمان شان فردوس آشیان و حسب ارث و نوره
آیین ولیعهدی السلطان سلاطین نشان بود و بعد از ارتحال والد ماجد بر مسند سلطنت موروثی تمکن گردیده

واین

واین شاهزاده نامدار در قید حیات و بر سریر دولت و پادشاهی مستقر داشت و برادران از و بزرگ‌تر
که رتبه ولیعهدی دارند موجودند چگونه این دعا صورت وقوع می‌یابد و مرشد عقل و پیر خرد به چه طریق
کدام آیین رضا بان امری دهد بالجمله شاهزاده بمیان آنگروه در آمده بالوجه طبل ارتحال کوفته از
راه میانج و سلطانیه روی توجه بعراق آوردند و علی الصباح که نواب سکندرشان و شاهزاده و ملازمان
و مقیمان درگاه سعادت نشان ازین قضیه آگاه شدند خاطر ها مکدر و پریشان گردید و بعضی گوته اندیشان را
تصور آن شد که این مقدمه برای و صلاح و صواب نواب سکندرشان است که تمهید یافته بود و امرای
شاملو و استاجلو تصدیق این تصور باطل کرده نواب جهانبانی را نسبت بوالد بزرگوار بدگمان کردند زهی
تصور باطل زهی خیال محال سبب نفرت باعث این ظنه آنکه نواب سکندرشان که به مرات مجانب
والده ایشان از بنات محترمه طایفه ترکمان بود و جمعی کثیر از اقوام و اقربای او در میانه آن گروه
بودند و نسبت خویشی با نواب سکندرشان داشتند همواره اظهار توجه و التفات بان طایفه می‌نمودند
مسیب خان تکلو پسر خاله زاده آن حضرت و محمد خان شرف الدین اغلی برادر در هرات لله امام
میرزای او بود و آن حضرت در میانه آن طایفه نشو و نما یافته بود و هر گاه در اثنای محاوره بهتری آنجم
محمد خان تکلو و اولاد او دندکور میشد نواب سکندرشان از حسن سلوک اظهار رضا و خوشنودی از ایشان
سلوکی شاهقلی سلطان استاجلو که بعد از ایشان لله شاه بود شکوه می‌کردند و طایفه تکلو را که باب
تشریف خود منسوب می‌ساختند و در بویت که از آن دو طایفه اعمال ناصواب صادر گشت نواب
سکندرشان بنابر روابط مذکوره و اینکه به هیچ اسلف که انکرده که دو ایماق معتبر قزلباش اند از
نواب جهانبانی پاوس امیدشتند کاهی بخشان سلطانانه که مشعر بر جانب‌داری بفرمودند و بود
جهانبانی نیز درین یکدو سال که به حلیه رشد و کمال آراسته شده بود امور دولت و جهانداری
از پیش خود گرفته مهام کلیه را برای خود سرانجام می‌داد و ترتیب امور که لازمه نشاء جوانی
است و مرضی خاطر والد بزرگوار نبود میشد تصور ملازمان آن بود که نواب سکندرشان بدین جهت از رنجند

ارجمند خاطر ماندگی دارند لهذا این گمان بردند اما حقیقت حال این است که بر تقدیر وقوع این معذرت بود سکندر
شاق را این قدر از محبت علاقه پدر و فرزندی با نواب جهانبانی بود که رضای خاطر بعضی از اهیج امری
عظیم برابر نمیکرد و اراده ضمیر منیرش را بر کل مهام دولت راجح و مقدم می داشت و عجب می نمود
که با این همه علایق پدر و فرزندی و تعویض رتبه ولی عهدی در رضاجوئی نسبت بفرزند ارجمند در مقام
غدر و نفاق درآمده باشد علی ای حال نواب جهانبانی و امرای عظام بفکر و اندیشه این واقعه افتاده
دفع شر و فساد ایشان را که نتیجه مفاسد عظیمه بود از تسخیر قلعه تبریز اهم و اولی دانسته رای صایب
آنحضرت بدان قرار گرفت که بلاتوقف در اهمال و تسویل و استعمال از عقب ایشان نهضت سعادت توجه نموده
اینها را که سبقت ساخته اند دفع شر ایشان نموده شود اگر در ملازمت والد بزرگوار تمامی عساکر ظفر
شعار تعاقب ایشان می نمودند که دهم نکرده در بین راه بقطع رسد قطع تعلق از عقب تبریز بلکه بالمره
آذربایجان میبایست کرد زیرا که بعد از توجه رایات جلال بجانب عراق احدی از امرای
آذربایجان در آن دیار اقامت نمی‌توانست کرد و اگر جمعی را در سر رعیت امرای آذربایجان بمحاصره
قلعه باز داشته خود تشریف میبردند این تعداد لشکر و عسکر بمقابل نبود که دهم از اجماع ایشان انتقام شود
بالضروره رای صواب نمای بدان قرار گرفت که برادر ارجمند ابوطالب میرزا را در خدمت والد
والد ماجد در تبریز گذاشته محمدی خان تکلو و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای آذربایجان
را با جمعی از قورچیان عظام ملازمت ایشان و محاصره قلعه باز دارد و خود با ملازمان خاصه و جمعی
و امرائی که در عراق الکا دارند از راه اردبیل و طالش توجه نموده بالکای عراق درآیند و بمدد
خواهان انتقامی را جمع نموده بدفع فتنه ایشان بپردازند بدین عزم لایق جازم گشته بعد از استخاره
از تو ارسلند شان درهمان روز اسمعیل قلیخان شاملو را که حاکم دارالسلطنه قزوین بود بمنصب لالائی
للگی شاهزاده عالی تبار اسمعیل میرزا که در برج سلطنت و جهانبانی بود سرافراز ساخته بقزوین فرستاد
که از راه طارم و طالش ایلغار نموده پیشتر از آن گروه خود را بقزوین رسانند و خانه کوچ الکا

الکای

قزلباش در آن شهر است و درین مقام که به حمایت اهل و دولت دردی توجه بالضرورت می آورند همگی را
بر سر خود جمع کرده محلات را کوچه بند کرده تا رسیدن موکب عالی به محاربت شهر و دولتخانه مبارکه
قیام نموده وصول موکب عالی به محاربت نمود باشند چه محتمل بود که هرگاه وصول اسمعیل قلیخان حسب الاشاره
عالی در آخر همان روز با طایفه شاملو روانه شد اما شاهزاده را همراه نبود **ذکر توجه شاهزاده عالمیان**
جهت دفع شر ارباب عصیان بجانب عراق و محاربه با طایفه شقاوت نشان و ظفر یافتن بعون ملک منان حول و قوه
جانب عراق و تنبیه و تادیب ارباب شقاق و نفاق التصمیم یافت محمدی خان تکلو را بحکومت تبریز منصوب
نموده باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای آذربایجان بمحاصره قلعه تبریز مامور گردانیدند
و جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه را به خدمت والد بزرگوار گذاشته و چون این عزیمت متوقف بر
تسخیر قلعه بود و قلق و اضطراب عظیم آغاز نهادند نواب جهانبانی بمواعید دلپذیر ایشان را اطمینان داده
سه ماه وعده کردند که بتوفیق الله تعالی مهم طاغیان را صورت داده بتبریز باز گردند و توکل بر درگاه قادر
ذوالجلال کرده با ملازمان خاصه و جمعی از امرا و قورچیان که مجموع زیاده از سه هزار نفر نبودند روی
توجه بمقصد آوردند و بعد از طی منازل بدارالارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا
و مراقد منوره مشایخ عظام و اجداد عالی مقام مشرف شده چون سال بآخر رسیده نوروز ایت ئیل سلطانی
سنه هجری قریب شده بود یک هفته در آن خطه شریف توقف نموده ایام نوروز فیروز را بعشرت شادمانی
گذرانیدند و در آن آستان سدره نشان که محل استجابت دعای ارباب حاجات درگاه الهی است دفع اهل
فتنه ارباب طغیان و عصیان را مسئلت نموده در اول سال از مزار اجداد عظام آن بزرگوار استمداد
همت کرده از راه خلخال روی توجه بعراق آوردند چون عسکر عالی در نهایت قلت و معاندان در کمال کثرت
و شوکت بودند بسرعت در رفتن مناسب ندیده و صلاح دولت ندیده قورچیان تمر سیر جهت احضار
دولتخواهان ارباب ارادت فرستاده بآهستگی راه مسافت می نمودند الحق کسی توفیق ترک متابعت
از جمله شیخاوند که اتباع و ملازمان جمعی کثیر میشدند با وجود نسبت قرابت بتوفیق توفیق این جهاد یافته

از همراهی تقاعد ورزیده بلکه جهلای آن طبقه کرامهای ازدیاد بره ادب بیرون نهاده بعضی اسباب گواهی خانه
را که از عقب می آوردند طمع کرده بعنف متصرف شدند و بالجمله چون در الکای طارم نزول اجلال واقع شد
چند روز بجهة جمعیت عساکر منصوره توقف نموده بهمیت خان استاجلو را که حاکم طارم بوده محافظت سر
پل تعیین فرمودند و که بجهة طغیان آب رود خانه قزل اوزن تردد مردم و دواب با اردوی عالی کمتر واقع شده
ماکولات نقصان پذیرفته لشکریان چند روز در مضیق شدند نواب جهانبانی جمیع طلا آلات و نقره آلات سرکار
عالی را شکسته بغازیان قزلباش داده قسمت نمود درین اثنا خبر وصول طهماسب میرزا و امرا بدار السلطنه قزوین
و فرار اسمعیل سلطان جانب رودبار و قرار نمودن آنکه دسته دسته جال بطهماسب بعرض عالی رسید شرح این واقعه
آنکه اسمعیل سلطان تو عسکر که مرتضی پاشیه بود از راه طارم و خلخال ایلغار نموده خود را بدار السلطنه قزوین رسانید
و مردم شهر را از سپاهی و شهری جمع آورده محلات را کوچه بند کرده بر سر هر کوچه بند مردم جلد کار آمدنی
از قزلباش و تفنگچی و جماعه از شهری تعیین نموده و چون طهماسب میرزا و امرای ترکمان و تکلو بحوالی شهر
رسیدند مسموع ایشان گردید که اسمعیل سلطان را ایلچی و بعضا دعوت نمودند ما حصل عبارتش آنکه بحمد الله
دولت پادشاه و مرشد ما و شما که نواب سکندرشان است بدولت و اقبال بر سر دار السلطنه متمکن دارد و ما را سوای
اخلاص و دولتخواهی آن درگاه امری در خاطر نیست و الحمد عزیز را مرده و دشمنه جنگ خواه صلاح اندیش میدانیم
توقع از دو داشتیم که در حوالی ها عبث اصلاح معامله اباشد نوعی می نمود که نواب جهانبانی دست رد بر سینه
ملتمس ما ننهاد و چون از آنحضرت مأیوس گشته در آن درگاه بار نیافتیم بالضروره صورتی نمود که مراجعت
لازم شد حالا نیز متوقعیم که انعزیز بساط منازعت را در نوردیده و اکراد موقعت خیانتی عفو کرده که
یکدیگر دوستی ملاقات نموده از آنچه در هر باب مصلحت دین و دولت و صلاح آن عزیز باشد بفعل آید و غرض جز
وفاق و اتفاق نیست و از خواهد به او کاری نه داریم چون رسول مذکور ادای رسالت نمود امرای مذکور
مقید مراجعت او نشدند متعاقب او تا پل را نده بیکفرسخی شهر رسیده فرود آمدند اسمعیل خان چون اعمال
و افعال اکثر ده را مخالف اقوال یافت و اعتماد بر قول و فعل ایشان ننمود بمعاودت در جنگ قدرت خود

بلوبه

نمیدید علیخان سلطان را با خبر فرستاده بمصلحت قیت سختان مصلحانه دوستی آمیز پیغام داد اما در همانروز
اجرزندان و اهل و عیال خود هر کس از طایفه شاملو که در آنجا بود جریده و سپاهی روی بجبال رودبار آورده
در محل حصین اقامت نموده میر جعفر قزوینی مقصدی قزوین و علیوان سلطان محمود کس باشی روی بجبال
رودبار آورده و بعضی اعزه قزوین بنا بر دولتخواهی نواب جهانبانی موجب اسمعیل سلطان نموده او را بدست
جماعت ترکمان و تکلو سپردند و مبانعی بدار السلطنه قزوین داخل گشته دولتخانه همایون را محل اقامت
طهماسب میرزا قرار داده هر یک از امرا در منازل مرغوب فرود آمده و اختیار ساعت نموده طهماسب
میرزا بر مسند فرمان روائی برآورده و بسمت ولیعهدی پدر عالی مقدار موسوم گردانیدند و از فرامین احکام
و براق بیوتات پادشاهی در سرکار نواب جهانبانی بودند بیرون نموده آنچه در منزل هر کس و هر جا
یافتند ضبط و ربط در آوردند شاه قوام الدین حسین ولد شاه تقی الدین محمد صدر اصفهانی را که دختر
زاده قاضی جهان وزیر شاه جنت مکان بود از اصفهان بقصد ملازمت نواب جهانبانی باردوی معلی آمد
در آن ایام بقزوین رسیده بود معظم و مکرم بود و تعظیم بسیار نموده بوزارت طهماسب میرزا منصوب گردانیدند
و اعتماد الدوله لقب دادند و میرزا محمد حسین ولد میرزا شکر الله مستوفی شاه جنت مکان را مستوفی کردند
و سایر ارباب مناصب تعیین نمودند و در باب وکالت میانه ترکمان و تکلو نزاع واقع شده امرالامرا
محمد خان خود را بنام نهاده منصب وکالت بسلیمان شرف الدین اغلی تکلو قرار گرفت اما حاجب الحجاب
سلطان [illegible] محمد خان بود بدار السلطنه اصفهان و اطراف و جوانب عراق و غیره کس فرستاده از جلوس
طهماسب میرزا خبر دادند خوش گردید هر یکان [illegible] ساقی [illegible] بگذارد که قراری گیرند
اما در انجام مهمات جانب نواب سکندرشان نموده جمعی [illegible] نواب جهانبانی و [illegible] شمشیر زده در بالا
گرفته و چون خبر نزول موکب عالی نواب جهانبانی بطارم و اینکه جهه طلب لشکر توقف دارد مسموع طایفه
گردید اول متوجه دفع اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو که در رودبار رفته بود و ولیجان تکلو سردار شده با
جمعی از امرای تکلو و ترکمان و غیر ذلک ایلغار نموده بر سر او برودبار رفته اسمعیل سلطان بر جنگال و فوت

دیدکه پیش و پس اردوی لشکر مخالف احاطه نموده اند تحیر و سراسیمگی بسیار ان مولانا نعمت الله در دیاری در درد خواهی
کرده متعهد شدند که اگر ترک اغرق و احمال و اثقال نماید او را از میان جنگل از راهی که عبور مخالف ممکن نیست
بیرون برند اسمعیل قلیخان لا علاج اغرق خود و اموال و اسباب و خانه کوچ شاملو را در جنگل گذاشته جریده با سپاهی
معدودی از راه جنگل به دیلمان رفت و اکثر غازیان شاملو از اسب پیاده شده از لباس سپاهیگری عاری
گشته خود را به جنگل انداختند از رفقای بیشه بصد کوشش جان بسلامت بیرون برده به دیلمان رسیدند و خان
احمد والی گیلان از واقعه خبر داشته نزل و سیاوری فرستاده چند روز تعهدداری نمود تمامت تجملات
و متعلقات شاملو بدست افتاده بعضی ضایع شده جمعی را نیز گرفته به شهر آوردند محمد خان تکلو اشت که دری
به خانه کوچ شاملو رسید بعد از مرحمت دیلمان اراده نمودند که بر سر طوایف قزلباش که در اطراف و
جوانب هر دیس اقامت داشتند تاخته بهانه آنکه جز العرق دبن نمانده اطاعت کرده اند لشکر فرستادند و این
رای خطا را اندستور سایر تدبیرات شمرده شروع در این امر نمودند اول جمعی بر سر ایل افشار دار لوی با
فرستاده غارت و تاراج کرده سایر ایل و ایماقات از این حال رمیده گردیدند و می خواستند که لشکر بر سر
اویماقات تابات فرستند که خبر لکدش نواب جهانبانی از آب قزل اوزن و حصص آن آمدن ایشان رسیده
فرصت امر دیگر نیافته بعزم محاربه از شهر بیرون آمدند اما نواب جهانبانی بعد از شنیدن این واقعه ردد بار
کس فرستاده اسمعیل قلیخان را از دیلمان طلب داشتند که از راه بازاد با منصوری بطارم آمده بموکب
عالی پیوست و نواب جهانبانی خیمه و یراق و بیوتات و ما یحتاج اسمعیل قلیخان و برادران او و اقارب شاملو
را از سرکار عالی عنایت فرمودند و جهت غازیان شاملو که پیاده بوده اند اسب بر کل امرا و اعیان و هرکس زیاده
از سواری و کوتل خود اسب زیاده داشت رقم نموده پیادگان را سوار نمودند و اسلحه و یراق سرانجام فرمودند از علی
خان فتح اغلی و سایر امرا نیز تکلیفات نموده بالجمله بعد از آن موکب عالی از آب عبور نموده در چمن یایلان
نزول فرمودند و از آنجا طوایف استاجلو که در طالقان و طارم بودند جمع شده از آنجا کوچ کرده در چمن سلطانیه
نزول فرمودند و محمد حسین سلطان ابلو که در زنگان و ارداقامت داشتند در همین منزل با قشون آراسته بموکب

عالی ملحق شدند و چون آوازه آمدن و غارت ترکمان در ایل و اویماقات رسیده بود و همه گرد هم گرد
دست رس داشتند با ایل و الوس بچمن سلطانیه آمده باردوی عالی پیوستند و دولت یار سپاه منصور که
قورچی نواب عالی بود و سمت امارت سپاه منصور موسوم فرموده بجهت لشکر آوردن فرستاده بودند در
سلطانیه رسیده جمعی از افراد سپاه منصور همراه آورد اگرچه مردم رشتاقی بودند و یراق دار در میانه
ایشان نبود اما موجب سیاهی لشکر شده بعد جمعیتی در سلطانیه روی داده قریب به هفت هزار سوار جرار
در موکب نصرت قرین بهم رسیده که از آن جمله یکهزار کار آمدنی بود اما ترکمان و تکلو با اتباع خود در موکب
کهمانسب میرزا بچمن یا بلوار رسیده عدد لشکریان ایشان از ده هزار متجاوز بود اما همه مردم کاری و
صاحب اسلحه و یراق بودند اکثر اسپهان به سواری کوتل داشتند بالجمله چون خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید به
تقارب جنگ دست داد نواب جهانبانی از سلطانیه کوچ کرده در دو فرسخی صاین قلعه نزول فرمودند
و همان روز قراولان خبر وصول ایشان رسانیده نواب جهانبانی بر عقب جان آقا استاجلو را جرچی لشکر فرموده
جمعی از امرا و مردم کارآمدنی استاجلو و غیرهم باده هزار کس همراه او کردند علی قلی خان با اتش خان مهردار
و علی سلطان بابای اغلی و علی قلی خان نواده شاه قلی خلیفه مهردار ذوالقدر که مجموع دو هزار کس بودند در دست
برنجی قرار دادند و اسمعیل قلیخان و قورخمس شاه وردی خلیفه انبا اللو با قشون شاملو که ایشان نیز یکهزار کس
نفر بودند در دست راست آرام گرفتند و ما بحجه لوای ظفر پیکر نواب جهانبانی و غلامان خاصه از اعلی جنب
طالع الشته شاه علی سلطان خلفا و سایر بیک گمونه و میر دولت یار خان سپاه منصور در ملازمت آن حضرت قرار
گرفته و اکثر مردم رشتاقی که اسب زبون داشتند جهت سیاهی لشکر در قلب لشکر توقف نمودند جناحه سیاهی
قول همایون شاهزاده عالمیان به ده هزار کس ادمش میرسید و به آیین شایسته و ترتیب بایسته تعدادت
جنگ از اردو بیرون رفته تا گنبد سبز تشریف بردند و تا وقت عصر بر سر اسب توقف فرموده منتظر وصول
اهل عصیان بودند وقت عصر خبر رسید که اردوی طاغیان در رودخانه میان کوه فرود آمده جنگ را
بروز دیگر انداختند و از عالم سروش این ندا بگوش می رسید چنین داشت در خیل اردو قرار که خوبند مردانه

ره کارزار از میدان کین بر کناری کنند بکوی سر خویش بازی کنند بعد از تحقیق این خبر نواب جهانبانی ده دوازده هزار کس از همه طبقه در صحرا که شنیده که از مر دحبل و کسید شیحون ایشان در تیغ اشتند و خود با رد دعود نمودند دانش با صباح جمعی از دو پایان در بیداری گذرانیده بمکرر آدعا عامر نمودند که خدایا دلهای سمرداران را نرم گردانیده این جنته را بخیر و خوبی بغیر دل سازد کتاب روضة الصفا در میان بود نواب جهان پناه تفال فرمودند که هر هیچی کشوده شود فرد احوال خود در آن جماعت از آن قیاس فرمایند اتفاقا ما قصه عصیان بعضی امرا بجهت رفع استیلای امیر چوپان با سلطان ابو سعید خان ایلخان بر آمد و دلیل ایشان و ظفر یافتن سلطان ابو سعید خان و امیر چوپان و مغلوب شدن امرای عاصی کشوده شد نواب عالی سر سجده نهاده نذر فرمودند که اگر بر آن طبقه مظفر باشند بر خلاف آنچه از آن طبقه مسموع می شد عمل نموده بعد از فتح و ظفر تجویز قتل احدی کنند و با گرفتاران شیوه عفو و مروت که شیمه کریمه اجداد کرام است سلوک دارند مجملا پیش از طلوع صادق نواب معلی القاب مهد علیا کیتی مرتبت بیگم که عمه محترمه آنحضرت و بانوی دولتخانه عالی بود با دیگر حرمها و فرزندان وداع فرموده آقاجان بیک قشار با قورچیان حرم بر سر دولتخانه تعیین فرمودند و با تأیید الطاف الهی روی توجه بمقابله آوردند و مستور نگذشته چرچیان لشکر دست برد و بحسب القاعده بعقب هر یک در مقام خود قرار گرفتند و در ترتیب اظهار طلیعه لشکر معاندان هویدا شده از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت از گرد ستوران در این پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت بعد از آن که جمیع لشکرها از پشت کوه بیرون آمده در بلندی لیل ایستادند سپاهی عظیم که علامت آن رس بوده باشد بنظر در آمد دلاوران موکب اقبال از تفوق آنکه مبادا لشکر سپاهی بوده باشد اندک هراسان و از زده خاطر گشتند و در همه عظیم در دلها افتاد و در آن لحظه در آن بلندی کوه ایستاده از آنجا قوم در دشت نهاده پیشتر آمدند و مشخص شد که آن سیاهی ب شتران وار دو دی ایشان بود که بار کرده همراه آورده بودند و در پس سر ایشان بود دلها آرام گرفت اطمینانی باعث دلگرمی در آن روز جنگ راد با خبر آن نه فلک شد و در همان جا فرود آمدند محتمل بود که از حرکت دیگر شکر و تسلط و استیلای معاندان تزلزل تمام بر احوال ملازمان موکب عالی شاهزاده عالمیان راه

بابر

بابر اتم صورت گوید که در آن هنگام پیش دستی مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در سلک ارباب سلم منوان دیوان نواب جهانبانی انتظام داشت از غایت جهالت نفس و کوسالکی که لازم مردم پیش دستی سالکه است زره پوشیده اسلحه و یراق بر خود مرتب ساخته با نیزه خطی خود را در زمره ارباب جلادت قرار داده از رکاب مقدس نواب جهانبانی جدائی اختیار نموده تا هنگام فتح همراه بود و از دقایق احوال جز دو پیش این قضیه بنوعی که مشاهده نموده هر قوم قلم و قلم بیع نقاری گرداند مجملا چون آن طبقه پیشتر آمدند مشخص شد که دو قول قرار داده بودند یک قول سیف خان و دولتیان و لشکر تکلو که علی سلطان با کمال چرچی ایشان و یک قول محمد خان و ترکمان ذو القدر و ابراهیم خان و اسمعیل خان برادر امیر خان و سلطان معصوم خان امیر خان و قولی آنکه سلطان معصوم خان هنوز با ایشان ملحق نشده بود خود در جنب همراه بود جمعی از لشکریان او همراه بودند و سایر ترکمان که چرچی ایشان هلاکی خان ولد امیر خان و شاه علی سلطان برادر امیر خان و شاهقلی سلطان باده ترکمان بود و عنبر زر نقار بر سر شاهزاده کهنا هیرزا افراخته در قول ترکمانان قرار دارام داشت چون تعادی فئتین ملاقی اتکا مید و چرچیان طرفین دست آلت کارزار بر زدند لشکر تکلو که در مقابل شاملو بودند و جماعت ترکمان در مقابل استاجلو بودند و در هم آویخته گرد و غبار از تقابل احبه جوانان طرفین داد دلاوری می دادند در اول حال عساکر اقبال تعدم جلادت پیش رفته طایفه شاملو بر چرچیان تکلو ظفر یافته و علی سلطان ایکمال بقتل رسید حمزه بیک وزیر اسمعیل قلیخان بکمک نواب جهانبانی آمده خبر کشته شدن علی سلطان رسانید و همچنین طایفه استاجلو بر چرچیان ترکمان غلبه نمودند علی قلیخان فتح اعلی که خود را از زمره مبارزان نامی شمرده از غایت جهالت در قول خود توقف نموده بقیه مبانه حرب گشته در میان چرچیان نقار زار ز قیام نمود تا آنکه چرچیان ترکمان از صولت سپاه استاجلو منهزم گشته شاهقلی سلطان برادر امیر خان بقتل رسیده او را با نقاره خانه و یراق او آوردند از طرف لشکر بسیار از قول ترکمان و تکلو بیرون آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه شاملو زدند و ایشان را

بطریق نهایت ارتعاش متفرق و پراکنده ساختند شاه پرم بیک ایشک له دار و غه حرم در آن روز با چند نفر از
جوانان کار آمدنی شاملو بقتل رسیده حمزه بیک وزیر گرفتار گشت و همچنین از سپاه ترکمان جمل کثیر از دلاوران
دادلاد و اتباع امیر خان و شاهقلی سلطان بایزید و غیره بیک با لشکر جنگجوی رزم آزما تعهد تیغ
و جمع علی قلی خان و درین مقام چون امیر خان از قول بیرون آمده بر عقب قزلباش و جماعت جرجیان استاجلو
رو نهاده صدمه دلیرانه از هم پاشیده خود را بقول علی قلی خان رسانیده و چون علی قلی خان در قول
خود نبود مردم قول بهم برآمده بجستجوی خان افتادند و سپاه ترکمان مجال کارزار و مصاف بهم ایشان
نداده جمل سپاه استاجلو و اتباع علی قلی خان را از هم پاشیده و علم نقاره او و امرای استاجلو
بردند و علی قلی خان بعد از تک و دو بسیار و کارزار از مشتار که بنفس خود نموده بود خود را با سی چهار
نفر به تبه کوه کشید خبر هزیمت آن جماعت و شکست شاملو بنواب جهانبانی رسیده و شمس خان
مهردار ذوالقدر و جمعی از امرای ذوالقدر که در دست چپ قول همیون بموکب علی قلی خان مامور بودند
به مدد و حمایت ایشان شتافته کاری نساختند و علی سلطان آقای ایلی ذوالقدر بقتل رسیده همگی آن گروه
از صولت ترکمان منهزم گشته منهزمان در قول همایون نیز تاب و توقف نیاورده راه فرار پیش
گرفتند درین حال مزاج اقدس متغیر گشته قول همیون نیز بهم برآمده چون باد از جانب مخالف میوزید
گرد و غبار سطوع یافته در میان گرد و غبار عنبر فلک سای نواب جهانبانی از نظر معاندان ناپدید شده
گشت و جود پراکندگی لشکر و اینکه پایه مردمی که مانده بودند در معرکه پای ثبات استوار داشته
میرزا هدایت الله منجم ثانی را باصفهان فرستادند که علی قلی خان را از کیفیت شکست خبر اشرف آورد که در کارگاه تقدیر
بوده باشد مشار الیه آمده جواب آورد که علی قلی خان میگوید روی آمدن بخدمت نواب جهانبانی
ندارم و کار از اصلاح گذشته بعد ازین زندگانی که در دست دشمن گاهی بمذلت و خواری گذرد چه
کار آید در معرکه ایستاده ام تا در دریای حرب غوطه خورده مستغرق بحر فنا گردم نواب جهانبانی
دیگر باره او را با علی قلی سلطان ذوالقدر توغلو فرستاده از روی اعراض پیغام دادند که مکرر ترا

به خاطر می رسد که من شب معرکه کرده دو روزه حیات مستعار خود را غنیمت شمرده راه فرار می پیمایم زهی تصور
تصور باطل زهی خیال محال بهر حال با که هر چه بر سر ما آید ترا همان بر سر آید ایشان بمبالغه تمام علی قلیخان را آوردند
درین مقام قول لشکر مخالف پیش کرده شد اگرچه قول ترکمان که محل نزول کهما سب میرزا بود دست نمی آمد اما
ولیجان تکلو که از قتل علی پاکمال داغدار بود در ایشان پیشی کرده شد قریب چهار صد پانصد نفر تفنگچی که همراه
در جلو ولیجان تعین می ساختند بر سر قول همیون راندند چنانچه لشکر شاملو که شکست خورده بود در عقب سپهر
ایشان مانده و محمد خان ادهم خان ترکمان را با قشون خود که سی صد چهار صد نفر بود چند اول لشکر تکلو
نموده بود که سپاه دولت آثار شاملو در عقب مانده بودند حرکت المذبوحی نمایند و باعث تزلزل سپاه تکلو
گردد و چون در حینی که علی قلی خان و علی قلی سلطان ذوالقدر بموکب عالی رسیدند لشکر تکلو چنان پیش آمدند که
طوله تعینات تفنگچیان ولیجان عملاً زمان موکب اقبال رسیده شاهقلی بیک غلام خزانه دار سرکار عالی
که درین معرکه چتر دار نواب جهانبانی همعنان بود زخم تفنگ بر پای خورده نواب جهانبانی چتر همیون را
بفرح بیک غلام خاصه شریفه که بعد ازین مقدمه بفرح بیکه تا شهرت یافت مقرر کردند که چتر را خود سیاه بر فرق
فرقدسای آنحضرت نگاه دارد بشیوه از موکب عالی کلف نور زد اما لشکر قول بهم برآمده از صولت سپاه تکلو
و بیم و ترتیب طوله تعینات اندک مردمی مانده بودند ایشان نیز از هجوم مخالفان سراسیمه گشته اکثر راه
فرار پیمودند و شکسته دولت عالی به شکست و انهزام متیقن گشته فتح و ظفر منقطع شده میان معرکه از آنها هم
طوله تعینات از مبارزان خالی گشته در معرکه کسی نماند از پیش نواب عالی با قریب سی نفر از مهران عساکر
اقبال در آن صحرا پراکنده شده راه ادبار پیمودند با این حال نواب جهانبانی پای ثبات قدم ایستاده
در کمال اطمینان خاطر دار ارزومندی که قلبها بقربان حضور اقدس همزبانی می کردند و منتظر طلیعه فتح و نصرت
بودند اما درین حال قلق و اضطراب در ملازمان موکب افتاده علی خان بیک چارچی باشی بر جلودار عنان
سراسیمگی از اسب پیاده دست در عنان نقاو نواب جهانبانی زده گفت همیشه احوال جنگ بر یک
منوال نمی باشد و مردان مرد و دلیران معرکه نبرد گاهی غالب و گاهی مغلوب اگر درین معرکه به حسب اقتضا

دفع ظفر از جانب معاندان باشد ذات اقدس را به محض جهالت تقلید ننموده بنا بر آن داد کار از حق
داری گذشت معاودت اصلی نماند و امید بهبودی نیست تا شب ده فرسخ میتوان رفت کار را بندگان سپهر آیت
نواب جهانبانی خود دار السلطنت را به دریا کنار رسانند و دولتخواهان از اطراف را جمع نموده دیگر باره
علم ملک ستانی را ارتفاع دهند نواب جهانبانی با و اعراض فرموده از روی شدت غلظت فرمودند که زندگانی
اینگونه با بار فرار چه کار آید که در زمانه اهل عالم شهرت کنند که فلانی از برادر کوچک خود شکست خورده در این
معرکه شربت شهادت می چشیم و با را این عبارت گفتیم محمدی سار دولاغ که متحیر مانده راه کار و خلاص مسدود
می یافت و قطع تعلق از آنحضرت از حیات جوانی که کرده بود مشاهده نمود فریاد برآورد که کار از
مددکاری اعوان و انصار گذشت بهتر آنکه گفت قران الله و عجم آتش سفاهت الذی یعنی کار بتوانا الحمله بود ب
جهانبانی را که دود حیرت در دماغ پیچیده بود آتش غیرت زبانه کشیده عنان توسن کین سیراز دشت
جارچی مذکور ربوده بنیزه خطی بیت مبارک گرفت بزبان الهام بیان فرمودند که هر کس میل شهادت
دارد در رکاب من آید و هر کس تن آسانی گزیند جدا آشی همراه این جمعیت و نیز خار از کمر بر کرده کاه تفاوت
زده رسب جلادت و صاحبقرانی به جولان در آورده خود را نهنگ وار بر دریای آتش کارزار زده لطف جبار بعین
نسیم فتح و ظفر از مهب لا تیاسوا من رحمة الله وزیده تا غایت که باد از طرف ایشان می وزید گرد
غبار معرکه را بر فرق عساکر اقبال پاشیده دیده دوربین از مشاهده جمال نصرت و بهروزی نور شده.
درین آن از طرف عساکر اقبال آثار وزیدن گرفت و از تعاقب حسنه که عنایت ایزدی عبارت
از آنست در وقتی که دلیخان و لشکر تکلو بر سر قول همایون شاهزاده عالمیان راندند اسمعیل قلیخان طایفه
شاملو که منهزم شده در پس لشکر مخالف مانده بودند از مشاهده این حال سراسیمه گشته یکجا جمع شده عقید
دار از پس سر ایشان حمله کردند و ادهم خان ترکمان که بخیندای لشکر شاملو ایستاده بود تاب تعاقب
ایشان نیاورده منهزم شد و طایفه شاملو بر ایشان ظفر یافته خود را بلشکر تکلو رسانیدند و در حینی که از
پیش روی ایشان نواب جهانبانی به نفس نفیس شریف حمله کردند و راقم حروف در ملازمت که عالی بود زیاده از

سپاه

سپاه ظفر تمکین نظر در نماید که با نواب جهانبانی از جهت جهانبانیدن باشند اما چون بنیت مشاهده نمودم صبح منهزمان
را دیدم که با الهام ملهم غیبی رو بمعرکه گردانیده می آمدند در این حال از عسکریان لشکر تکلو که بعقب می آمدند جمعیت
از قضای الهی در میان معلوم به گلوله تفنگی بر دلیخان خورده کوبیده گشت نام غلام سولاغ حسین بود که از غیرت خاص حق
نمک و دولتخواهی در عوض خون سولاغ حسین به این قضیه اقدام نمود یکی از پسران سولاغ حسین بهرام خان نام از آن
حال اطلاع یافته جلو ریز پیش بر طلعت همایون نور جهانبانی از اسب پیاده شد نواب جهانبانی آمدن او را
مقدمه فتح و ظفر دانسته فرصت استبداد و حرف زدن نیافته فرمودند که سوار شود همچنان تاخته خود را به
تکلو زدند لشکر تکلو که خصم را مغلوب ساخته کار بخوبت و تاراج و تاغشان راه یافته بعد از آن واقف از چه آمد
و همان خبر زدند که کسی در برابر ایشان تواند از پس و پیش نهنگان دریای دنیا خود را غریق بحر بلا دیده از
خود را از زخم خورده و رنج و عنا دیده از یکدیگر پاشیده شکست عظیم خورده روی بوادی فرار آوردند
دست بیک سر او را از بدن جدا کرده آورد اگرچه دیگری با او در این امر مدعی شده اما بسبب نه گور
الان شهرت یافت و طایفه ترکمان که مشاهده این حال نمودند بهیأت اجتماعی روی بدین طرف آوردند و بین
مسافت قریب بود عرصه جولان بر مبارزان تنگ شده جای نیزه وری نمانده بود شبه آغاز نموده
عساکر اقبال را که فوجی قلیل در میان جمع کثیر افتاده بودند نواب جهانبانی تیرباران کردند بعون الله
تعالی که راقم حروف تا این غایت واهمه بخود راه نداده بود اما در آن وقت عظیم متوهم و سهمناک شد
زیرا که معدودی در میان جمعی کثیر مانده بودند نواب جهانبانی و ملازمان رکاب اقدس ایشان که زمانی
کمتر از نیم لحظه باشد عنان کش گشته جمعی که در موکب عالی بودند متحیر مانده بودند که آنحضرت یزدانی یار
امداد و همراهی کرده بتائید ربانی مرتبه دیگر آن شهسوار عرصه دلیری حمله دلیرانه کرده بنفس نفیس عنان انعقاد
بطرف قول ترکمان تحریک داده خود را بر قلب ایشان زده بعضی را به تیر انداز آن ترکمانان تیرهای نیم
کش رها کرده فرصت تیر دیگر نیافتند اکثر با کیش انداخته متفرق و پراکنده گشته راه فرار نمودند ٭
سواران ز هر سو گریزان شده ٭ سلاح از تن جوشن ریزان شده ٭ تو گوئی که از وادی سهمناک ٭ ز تیر یلان بر آورد

خاک بزرگان لشکر سر آن سپاه به خواری فشاردند بر خاک راه و اکثر جماعت استاجلو طبقه ترکمان طایفه شاملو
لشکر تکلو را تعاقب کردند محمد خان از پهلوی چتر طهماسب میرزا که علم ایستاده بود دشمنه سپار فشار رسش
گرداوران حضرت با دحمله سبب خیز از ایشان گذشت از بلا زمان کارب اقبال روح الله بیک با دل صحبت
ذوالقدر او را از اسب انداخت اما علی جان سلطان ذوالقدر او را از اسب انداخته سر گرفت و تاج و دستارش را
با جقه های مرصع روح الله بیک ربوده کمر خنجر و سایر اسلحه او را علی جان سلطان گرفت طهماسب میرزا که در معرکه
از اسب افتاده بود مهدی علی سلطان طالش دست آورده نگاه داشت طایفه استاجلو و شاملو تیغ در حوالی
نهاده بر هر کس می رسید بقتل می آوردند اما چون نسیم فتح و ظفر از مهب دولت نصر الاسلام عبدالله بر پرچم لوای
ظفر نمای نواب جهانبانی وزید حسب کلام صدق انجام اوفوا بعهدی اوف بعهدکم به مقتضای کنذر نموده
بود عرق مروت پادشاهانه به حرکت در آورده جارچیان حسب الامر عالی فریاد بر آوردند که کس بعدی
را بقتل نیاورند و هر کس گرفتار باشد زنده بنظر انور رسانند از پی هزیمتیان بروند و از ارباب هزیمت جمعی
ترکمان خود را بگوشه کشیده بیرون رسیدند اما هم خان بقم رفته سلطان معصوم خان پیاده رفته در درهای
لکه از همه پره جنود ترکمان ملحق شده و همیشه همراه بود در راه خبر شکست شنیده پیاده جهت سایر عظما
و اعیان ترکمان بجانب درجان رفته بر بعضی ملکیان نزاکت داشت خان ذوالقدر با اراده رفتن شیراز از
نامعدودی آنجا رفته بود در آنجا یوسف خان ولد علی بیک قورچی باشی که بجهت فرار نمودن پدرش از
نواب جهانبانی خایف بود گردان و جماعت قشار نگاهان نموده اراده رفتن خراسان نمودند جماعت
برای و صلاح محمد خلیفه داروغه یزد و بعضی عقلای بیت قشار را ان بقتل رسیده سر او را بدرگاه
آوردند اسمعیل سلطان برادر امیر خان و سلطان مراد خان و کلابی خان پسران امیر خان شاملو و شاه
بوداق سلطان قوم امیر خان جانب اردوم رفتند سلطان مراد خان و شاه بوداق خان از راه
برگشته اسمعیل سلطان و کلابی خان رفتند و اسمعیل سلطان نیز در زمان دولت خجسته نشان اعلی شاهی ظل الهی از
اردوم بجانب قزلباش بازگشته کلابی خان تلبیس نزد فرخ خان کرد و داماد امیر خان را به وجهت آن جا کا

ازایشان

از ایشان در زمان خجسته نشان اعلی مقرر ده ملک بیان خواهد شد طایفه تکلو در صحرای ابهر پراکنده شده جلیل بیک الله
ابوطالب میرزا و اکثر معارف تکلو بقتل رسیده بقیه لشکر رو بجانب همدان آوردند و جمع کثیری از آن
طبقه بطرف بغداد رفتند سلیمان خان شرف الدین اعلی را مرشد قلی بیک برادر اسمعیل قلی خان گرفته آورده بکاره
و چلمداری آن رتبه امارت یافت و اکثر هزیمتیان را رعایا مواضع و محال گرفته پیاده و برهنه و عریان رها کرده
بجانب که کس نیاید ایشان جمعیات را غنیمت شمرده برهنه و عریان راه ما و خلاص خویش کرده و جمیع اموال و اسباب
و یراق ترکمان و تکلو که بر شتران کوه پیکر بار شده در نیم فرسخی معرکه ایستاده بود عرضه نهب و تاراج غازیان
شد شاه قوام الدین حسین اصفهانی که وزیر اعتماد الدوله شده بود در معرکه بقتل رسیده و قاتل او معلوم نشد
محمد خان را بسته در میان گرفته زبان طعن و لعن را دراز کردند و قریب به مقصد بقرار از داحلی الناس تیغ و سنان
بقصد او شیر کرده بودند نواب جهانبانی بر وقت او رسیده طاغیان را از طعن سنان از دور کرده بنظر
عفو و اغماض در او نگریسته او را بمعتمدان سپردند که بسلامت باردو رسانند مجملاً بعد از ظهور فتح و
فیروزی نواب جهانبانی خواجه آقا شاه ابهری را که مشرف خزانه نواب العالی بود باردو فرستادند که
متعلق فتح نواب بغض سلطان [illegible] در حالتی که غبار تشویش از دور رسیده بود و جمعی که مجال
اغراق در دریا [illegible] بودند اهل المغرب [illegible] اضطراب افتاده مخدرات سرادق
سلطنه مشوش گشته مضطرب الاحوال رسیده مژده فتح و بشارت فیروزی داده در اردوی
عالی نقارهای شادمانی بنوازش در آوردند و نواب جهانبانی مراسم شکرگذاری الطاف الهی قیام نموده
در کمال شوکت و کامرانی و نصرت یزدانی روی باردوی عالی آوردند از اسماع [illegible] غلغله مبارکباد
فتح و داد از تحسین گوش ساکنین کره زمین و ساکنان سرادق اعلی علیین می رسید و در این قضیه عظمی
نواب جهانبانی به جز لطف ایزدی و عنایت پروردگار هیچیک از امرای ظفر شعار یار
و مددگار نبودند و چون به دولتخانه عالی نزول فرمودند بحرم تشریف برده مخدرات دودمان مقدس ازلی منتهی
ذات اقدس را بفتح و فیروزی بلوازم شکرگذاری قیام نموده سر در خوشحال گشتند و چون [illegible]

بود که خواب نکرده بود لحظه استراحت نفرمودند و آخر روز در مجلس عشرت آراسته سرهای مخالفان در برابر
بارگاه چیده نظارگی نظارگیان عالم عبرت بودند و در همان شب شاه وردی بیک یساول صحبت با بهره دلاور را
جهة تبلیغ این بشارت به دار السلطنه تبریز رخصت نواب سکندر شان فرستادند و روز دیگر مجلسی در کمال
مهابت و عظمت آراسته بر صندلی مرصع آرام گرفت امرای خونریز عالی شان خصوصا علی قلی خان و اسمعیل
قلی خان و پیره خان و شمش خان مهردار بر سر پای بسیار قرار گرفتند و دلاوران نصرت شعار و نمود آثار
جلادت آثار سرها و چترها و گرفتاران را از نظر انور رسانیدند اول برادر طغل بیک را در آغوش
مهربانی کشیده در پهلوی خود جای داد و سلیمان خان را حسب الامر عالی دستها گشوده در مجلس جای داده
که نشستند و رقم عفو و اغماض بر زلات اکثر کشیده اما جمعی را که متولی و سلسله جنبان تادیب که موجب
الطبقه اختیار نموده باطل را بر حق گزیده بودند به جلادان سپرده مورد قصاص و مواخذه ساختند
و بعضی اطلاق فرموده در مقام انعام نمایند محمد خان را علی قلی خان و سلیمان خان را اسمعیل قلی خان سپرده که
بطریق مهمان معزز و محترم نگاه دارند و ایشان غریق بحر خجالت گشته زبر کرده با دم و دشمنان در منازل
امرای عظام عالی شان معزز و گرامی بسر بردند و علی قلی خان بدر فرزندانه با محمد خان سلوک نمود
سلیمان بیک ارمنان اعلی امیا الملو بجهة آنکه از ادهم خان شاملو بت در داخل لشکر مخالف شده بود و کلب مصطفی
رعشا را بجهة آنکه ترک منصب قورچی باشی گری نواب جهانبانی نموده بمیانه آن جماعت رفته بحث مورد قهر
و سیاست گردانیده در چرم گاو کشیدند و چند روز در چرم گاو بودند چون به سر حد هلاکت رسیدند
سلیمان بیک بشفاعت اسمعیل قلی خان شاملو و کلب مصطفی به درخواست علی قلی خان خلاص شدند و بعد از این
فتح نمایان که طراز فتوحات سلاطین کامکار بود عنان عزیمت بصوب دار السلطنه قزوین مستقر الخلافت
منعطف ساخته در ساعت همایون و دولتخانه همایون از فر مقدم شاهزاده عالمیان رشک باغ جنان گردید
جمعی را که در معرکه مردانگی کرده از ایشان آثار حقیقت و وفاداری بظهور رسیده بود نوازش شاهانه ارجمند
فرموده به انعامات وافره سرافراز گردانیده بعد از چند روز ادهم خان از رقم و سلطان معصوم خان از

ساده

ساده به پایه سریر سلطنت مصیر رسید و شرف درکردن از خجالت بطریق گناهکاران بنظر انور درآمده چون همیشه مرحمت
خاص ادهم خان در شده و گاهی اظهار می فرمودند که ادهم خان با اکراه رفیق آن طایفه شده بنابر ظهور اخلاص
و عقوبت شکوه خدمتهای سابق رقم عفو بر زلالت او کشیده بمضمون این بیت با وی عمل نمود دوستان را کجا کنی
محروم تو که با دشمنان نظر داری اما سلطان معصوم خان بجهة سوء اعمال و بی ادبی ها و تقصیرات که بشمشیر
ازین قضایا از آمدن استانبوس تقاعد ورزیده مصدر جرایم فضیحه شده بود در عرایض و عجز ساده از سلوک سابقا
پسندیده او مشکوک بودند مواخذه گردیده اسباب و تملکات او بصیغه دیوان علی قلی خان را
به خانه خانی و خان قرداش لقب داده و مهر وکالت شفقت کردند الکای ری که بهترین محال عراق است
مصداق این سیاق که معدن مردی و کان سخا شاه بلاد ری بود و ری به چو ری در همه عالم نبود در عوض
تبریز بعلی قلی خان حسب خاص و حیث الکای همدان به پیره خان استاجلو متعلق گشت و سایر امرای استاجلو سمات
ولی سلطان برادر علی قلی خان و الله قلی سلطان کنگرلو و لله جعفر سلطان و احمد سلطان آیش اعلی و دعلی تعلق
چاوشلو و ولد انیوت سلطان و غیرها الکای و لایات مرغوب شفقت شد و اسمعیل قلی خان که همت بولد ایتی در منصب
قورچی باشی گری دولت معین شد که در ضمن انعام و مباشر دیوان مهر زنند و الکای فراهان بمیر سلطان ادرش
مرحمت شده مدینة المومنین قم به علی قلی خان قورخلو نواده شاه قلی خلیفه مهردار تعلق گرفت و امیر الامرای
فارس در اول حال بمهدی قلی بیک شادی ذوالقدر شفقت شده مهدی قلی بیک بوکالت او تعیین
گشت امرای نایبین تعیین یافت و مقرر شد که امرای عظام زود تجهیز لشکر کرده بموکب ظفر قرین
بپیوندند و دو خواب بیزار را بقلعه الموت که کوتوالی آن بجماعت قجلو اقوام علی قلی خان تعلق داشت
که چند گاه در آنجا ساکن گشته باشد چون دو سه ماه از نوروز گذشته بود و دیگر هنگام حرکت
لشکر روم بود و نواب جهانبانی در باب تسخیر قلعه تبریز بی آرام بودند بمقید به جمعیت لشکرهای ممالک شده
عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز منعطف ساختند **ذکر توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر
روم و توجه رایات جلال بعزم ... و از آنجا بعزم عراق نمود** چون نواب جهانبانی ... باده دار

السلطنه قزوین با نظام مهام ضروری و اصلاح حال لشکر ظفرقرین پرداخته روی توجه بجانب تبریز آوردند
همگی همت عالی نهمت مصروف آن بود که پیشتر از آنکه لشکر روم بدان مرز و بوم آیند قلعه
تبریز بدست آورده ویران سازند و در این مرتبه اکثر طوایف قزلباش عشیرت و جمعیت بظهور آورده
در دفع دشمنان دین و دولت پیش نهاد همت ساختند و با یکدیگر متفق بوده صورت اجتماعی دست داده بود استعداد
تمام و آهنین ساخته کمر همت بدفع اهل خصم قوی بسته از روی قدرت و اقتدار بمدافعه کرده اکثر از
پراکنده شدند بعد از چمن سلطانیه توقف واقع شد که شاید جمعیت لشکر بنوعیکه در خاطر رسوخ یافته بود
دست دهد چون امور کوکب بخت قزلباش در حضیض وبال مانده سعادت و اقبال از ایشان کناره
گرفته بود جمعی که خاطرخواه نواب میرزا بودند بسبب ارضاء دیگر طایفه ترکمان و تکلو و جمعی که با ایشان
طبقه رفاقت کرده بودند مقبول گرفتار و رنجیده ایشان کرده با وجود ظهور مروت و عفو جسر داشته
پراکنده شده باطراف و جوانب رفتند امرای طایفه افشار که در صدد دستغال و ریزه دار [illegible] بودند
کرمان و کوه گیلویه در آن حدود بودند که بقصه قتل سبب قورچی باشی فرار نموده اند بقلعه [illegible] شده
خوفناک گشته بدین بهانه متمسک گشته پای در دامن فراغت و عافیت کشیده بودند و جمعی دیگر
که احتمال آمدن ایشان داشت چون وقت تنگ گشته فرصت توقف نمانده بود مقید بآمدن ایشان نگشته
با ده هزار کس کم و بیش که در اردوی عالی جمع آمده بودند از چمن سلطانیه بحرکت در آمده کوچ
بر کوچ بحوالی تبریز رسیدند در ساعت بهروزی و اقبال داخل آن بلده جنت تمثال گردیدند
نواب سکندرشان باستقبال فرزند ارجمند سعادتمند از شهر بیرون آمده قریب یکفرسخ کوچ
آوردند نخست شاهزاده والاگهر ابوطالب میرزا پیشتر آمده پیاده شده سعادت ملازمت پدر
بزرگوار گزیده سیر دریافت چون نواب جهانبانی را از چشم جهان بین همایون پادشاه سکندرجاه افتاد
از روی ادب پیاده شده و آن کامیاب پدر بزرگوار بوسه دادند و در موکب همایون سوار شده داخل شهر شدند
در منازل میرمحمدخان چاوشلو منزل گزیدند و نواب سکندرشان روز دیگر بمنزل آنحضرت تشریف
آوردند

آوردند لوازم تعهد و دلجویی بظهور آوردند نواب جهانبانی جشن پادشاهانه آراسته لوازم ضیافت و
مهمانی از پای انداز و نثار و اصناف اطعمه و الوان اشربه بدرجه لایق بوقوع آمد و بعرف سرکار خود را
رسم سبیل پیشکش بر طبق عرض نهاده بمضمون العبد و ما فی یده کان لمولاه با پدر عالی قدر سکندرجاه
عمل نموده اما آنحضرت از علو همت التفات بدان هدایا نفرموده جهت تسلی خاطر فرزند سعادتمند
بقلیلی اکتفا نموده باقی را بدستور بسرکار عالی مسلم داشتند و از رای [illegible] بعد از فراغ از لوازم جشن و سور در
متوجه مهام قلعه گیری شده نواب جهانبانی توپ بزرگ از اطراف ترتیب داده نصب نموده توپچیان
شروع در توپ زدن نمودند و از طرف صاحب [illegible] دخال پیش برده شب و روز بسعی هرچه تمامتر
در سرانجام اسباب قلعه گیری می کوشیدند اما چون خبر ظفر اثر شاهزاده عالمیان بر طایفه تکلو و
ترکمان و عود نمودن بجانب تبریز و اهتمام نمودن در تسخیر قلعه رومیان اندیشه مند گشته بکومک و امداد
حیدر پاشا بسرعت و استعجال تمام روی توجه بجانب تبریز آوردند و در حینی که لشکر ظفرقرین در امر
قلعه گیری می کوشیدند خبر حرکت لشکر روم و قرب وصول ایشان بحدود تبریز رسیده عساکر
فیروزی ماثر متفکر و متلاشی گردیدند هرچند یورش نمودن قلعه را که موجب تضییع لشکر است مرضی طبع
نبوده نشد و اسباب یورش هنوز سرانجام نیافته بود در باب رای دیدند بجهت ضیق وقت یورش
راضی شده قرار دادند که از اطراف و جوانب بهجوم عام نموده یورش بقلعه اندازند اگر کوکب
فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید فهو المطلوب و الا از ارباب خرد و دلیران معارک به تقصیر
و تهاون متهم و منسوب نگردیدند بدین اراده خام که مخالف رضای خاص و عام بود جازم گشته
گوئیا دلیرها صبح روز موعود نواب جهانبانی بمشهد شریف حسن پاشا تشریف برده لشکریان را به
نوعی که مهیا یافته بود به یورش مرخص و مامور گردانیدند دلیران اخلاص شعار و اطلاق بر میان
شجاعت آثار نقد حیات را که در دار الضرب جانسپاری سکه قبول یافته بود بر کف و دست نهاده
مردانگی پیش گرفته از هر طرف بجانب قلعه روی آوردند اما چون رومیان زیاده از ایام سابق

خرم و احتیاط مرعی داشته بمحافظه از جماعت قلعه غافل و ذاهل نبوده در برج و باره مستعد مدافعه و مقاتله
ایستاده بودند غلوله کرده تفنگ بطریق تگرگ آتشین که از کره اثیر باریدن گیرد بر سر ایشان گشت از دود
تفنگ گرد هوا تیره و تار گشت از گیر و دار دلیران معرکه کارزار از غلغله در قلعه افلاک افتاد از
کثرت کشتگان و مجروحان زخم تفنگ و سنان خندق با زمین مساوی شده دل بهرام خون آشام از
آتش حیرت بر خاص و عام آن معرکه سوخت و جمعی از شجاعان لشکر بهرام قهر که از آسیب غلوله تفنگ سالم مانده
نردبان پای قلعه رسانیده صعود کردند بضرب سطراق و نوزه داران و طعن سنیچ و سنان جمالغان از
بالای نردبان غلطان غلطان بخندق می افتادند مجملا بسیاری از عساکر منصوره در این یورش تا جبر کشته راه
عدم نمودند و کاری از پیش نرفت اولیای دولت شکسته خاطر و پریشان حال گردیده و اهل تبریز قلق و
اضطراب آغاز نهادند چون تسخیر آن قلعه گردون سا از پس و تربیت حضرت خالق الجن و الانس موقوف بر آن
خجسته نشان شهریار ظفر قرین یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بود هیچ اثری بر سعی و اهتمام شاهزاده
عالمیان و غازیان نصرت نشان که در همه وقت بظهور می پیوست مرتب نشد مجملا چون از تسخیر قلعه مأیوس
و نومید گشته دست داده لشکر روم قریب بشهر شده بودند امرا عالی نژاد دیدند که اهالی و اصحاب
شهر کوچ نموده بجانب دار السلطنه قزوین روند امرا و اعیان اردوی معلی تسلط و الا مدد نمایند
که جمعی که از ارباب بقایس بودند با اکثر خواص و صواحب و اعیان حسب الفرمان شاهزاده روانه قزوین
شده بسیاری از اواسط الناس بمواضع و محال غریب و بعیده شهر پراکنده گشته شهری بآن عظمت
در یکشبانه روز چنان خالی باشد که مضمون لیس فی الدار غیره دیار مناسب حال آن روضه خلد مثال گردید
بعد از رحلت تبریزیان رایات جلال کوچ کرده بجانب ارزوم دول دزمار نهضت نمودند که بعد از آنکه
بسعیت بکیفیت لشکر روم اطلاع حاصل آید در امر محاربه بدانچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد عمل
رود و روز دیگر فرهاد پاشا بحوالی شهر رسیده در چرنداب نزول کرد و ذخیره و یراق سالیانه همراه
آورده بود در قلعه ریخته از لشکریان جمعی که از قلعه داری گسسته آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر قلعه

گذاشت و خاطر از مهمات قلعه جمع کرده بلا توقف کوچ نموده معاودت کرد و چند روزی که در تبریز بود
ایلچی باردوی معلی فرستاده بعلی قلی خان و امرای قزلباش مکتوبی در باب صلح نوشته بودند مضمون
آنکه از روزی که بنای بین پادشاهان افتاد بعد از آن یورش و فساد بهم رسیده از جانبین چندین هزار نفس
علیم بن ضایع و نابود شده و هر چند از جانب صلح بمیان آمده خاطر ایشان گردیدم که هر محل که بر قصر
عساکران عثمان پاشا درآید قانون سلسله عثمانی نیست که دست از آن باز دارد سعی نمایند که جمعی از قصر
سپاه بیرون برده و امرای قزلباش لجاج و عناد آغاز نهادند در راضی باب نیستند و در هر سال بولایت
از دست می دادند تا آنکه شهر تبریز که پای تخت پادشاهان بود از دست دادند اکنون بمهمان دستور عناد و لجاجت
در میان باشد و این معنی بظهور آید سال دیگر اردبیل و عراق سرایت می نماید چون نمک پرورده این دودمان
بودند نصیحت خیرخواهانه ما را قبول کرده راضی بصلح شوند و شاهزاده نامدار را بصلح راضی ساخته قرار
دهند که چون بی اتفاقی طوایف قزلباش و اختلال حال ایشان بر اهل روم ظاهر شده تسخیر ملک ایران را
سهل و آسان پنداشته بمقتضای عقل و صلاح دولت این خانواده رضیه آن است که از لجاج و عناد گذشته
با حضرت خواندگار طرح دوستی اندازند و بهر طریق توانند در سر خطای آن کوشیده آثار دوستی بظهور
آورند که این جانب و سایر خیراندیشان این طرف باعث شده انشاء الله بجهت حصول یکجائی در رفاه حال
خلایق و عباد الله معامله صلح را استحکام دهیم که من بعد ترک نزاع و جدال نموده شود چون نامه فرهاد پاشا
رسید بعضی از امرا که راکب مرکب جهل و غرور بودند می گفتند مطلب فرهاد پاشا از این گفتگو آن است که چون
مراجعت لشکر روم واقع شود از جانب قزلباش تعرض بقلعه تبریز نرسد و قلعه این شهر سالم بماند فرصت
را از دست نمی باید داد بعد از مراجعت ایشان بپای قلعه رفته در تسخیر آن می باید کوشید بعد از تسخیر قلعه در
زمستان که رومیان در قلاع غریبه اند قدم بولایات ایشان نهاده آتش نهب و غارت در آن دیار
می باید افروخت موازنه جانبانی ازعایت ازرزدکی که ازین اتفاقی طوایف قزلباش و عدم موافقت
ایشان در دست و نظر تدبیر و تامل ملاحظه نموده که از ابتدای حال که رومیان ابواب نزاع و جدال گشوده

اندای غایت هر سال مملکتی از دست رفته طوایف قزلباش از رعایا نفاق و شقاق در مقام الحاق شدند و بعضی مواضع از
مواضع مغصوبه هر سال استرداد نمودند اگر یکدو سال دیگر برین نهج بگذرد دستور تمام هرین ولایت راه می یابد
رجوع بعقل دوربین کرده قبول این امر را از عناد و مخالفت اهم دانسته از خلاف صواب اید امراء ایشان دوستی
و مشیر ایلچی گفته بر وفق مدعا جواب نوشته قبول مصالحه نمودند که جهت اطمینان خاطر نواب پادشاه در حضور ایلچی از
حدود تبریز کوچ کرده بعقد انتظام مهام قراباغ و آن سرحد ردی توجه بآن صوب آوردند شرط آنکه
ولایت تبریز چون گورخانه قدیم قزلباش است و سران آنکه ممکن و مقدور است تلاش خواهند کرد و در میان
دست ازان باز دارند نواب پادشاه دیگر باره کس روانه نموده اظهار کرد که یکی از شاهزادگان کامکار را
جهت استحکام مبانی دوستی بخدمت خواندکار فرستند که در سلک سایر فرزندان پادشاه منسلک بوده باشد ممکن
است که ولایت تبریز را بان شاهزاده مسلم دارند و بدان صورت بهر نسبت چون در نظر عقل بعید نمی نمود نواب
جهانبانی قایل بفرستادن شاهزاده شده علی قلی خان شیخ اغلی نیز درین باب با نواب جهانبانی اتفاق نمود
قرار دادند که سلطان حیدر میرزا که کوچکتر نواب جهانبانی و طفلکی از دهم سال بود بخدمت خواندکار فرستند
هر چند این معنی مخالف طبع شاه و سپاه بود اما در آن وقت که جهت حفظ حال شیعیان در رفع حال [illegible]
شکسته اللال پریشان بمرتبه رسیده بود چون ایلچی بازگشته نواب پادشاه از مضمون ضمیر نواب جهانبانی
خبر یافت که بر خلاف آرای متخالفه قزلباش باخواهند [illegible] در مقام دوستی و اتحاد در آمده استحسان آن حرکت
نموده گفته بود کاش قبل از تسخیر تبریز در مقام دوستی در آمدند و چون نواب پادشاه این معنی را [illegible]
خود دیدست که بوسیله آن پادشاهزاده ارزومند آن مدتی است که [illegible] پادشاه روم رفته موجب
ازدیاد [illegible] و عظم شان پادشاهان آل عثمان کرده درین باب اصرار نموده ولی آقای [illegible]
را که از آقایان معتبر روم بود که [illegible] شاهزاده عالی مقدار و در قرار صلح و صلاح بخدمت نواب جهان
بانی فرستاده و ولی آقا در بلده گنجه بپایه سریر اعلی رسیده ابلاغ رسالت کرد و او را در منزل علی
خان سپرده بکمال اعزاز و احترام تعظیم رسیده نواب پادشاه از جانب روم رفته در آنجا قشلاق کرده مظفر

داد

ورود ایلچی و آوردن شاهزاده عالی مقدار بود و قرار صلح و صلاح بخدمت نواب جهانبانی فرستاده ولی آقا
در بلده بود دیگر را متعاقب نوشته اعلام کرد که نوعی نمایند که قبل از آن که در سال آینده حرکت لشکر روم
واقع شود ایلچی خود را با نامه دوستی و تحف و هدایای لایق و شاهزاده نامدار روانه نمایند و بمسئله مراجعت
که این جانب را بوده باشد درین دو سال زده بدرگاه اعلی شاهی رفته سعادت [illegible] و مقدمات اصلی را [illegible]
دهیم و نوعی نماییم که حضرت خواندکار ولایت تبریز را در دسته بشهزاده مسلم دارد و نواب جهانبانی روبه
مذکور بامر خیر انجام مصالحه راغب گشته قرار یافت که عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشته در آنجا
براق و اسباب شاهزاده را سامان و سرانجام داده ایلچی کاردان و نامه صداقت بنیان روانه نمایند
چون میل سیر اصفهان که از نزهتگاه جهان و بلاد مشهور ایران است و سرکار عالی اختصاص دارد بسیار
داشته در خاطر خطیر تصویر یافته بود که توجه اصفهان کرده چند روزی در آن بلده دلگشا بعشرت
و شادکامی پرداخته خاطر شریف را از مشاغل روزگار آسودگی بخشند و مهمات فارس و کرمان و یزد
و [illegible] و خوزستان و [illegible] که در ید اقتدار طایفه افشار و ذوالقدر بود که [illegible]
مختل گشته بمقام خود رای آن حال سر از گریبان خودسری و طغیان بر آورده بود [illegible]
امام قلی خان بخلاع فاخره و نوازشات وافره سربلندی داده مجدد [illegible] مهمات سرحد قراباغ
را بعهده او مستحکم کرده سایر معاملات آذربایجان را به او تفویض [illegible] مصالحه کردند که بعد از آنکه ان
امر خیر انجام یابد در هر باب آنچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آید بدین عزیمت از بلده گنجه کوچ کرده
در [illegible] گنجه [illegible] نزول اجلال فرموده در آن اثنا از [illegible] سازی چرخ شعبده باز قضیه شهادت
آن شاهزاده کامکار بوقوع پیوست ذکر شهادت [illegible]
حمزه میرزا [illegible] چون عادت سپهر جفاکار
و اقتضای فلک کجرفتار همیشه آن بوده است که هر نخل مرادی که در جویبار عزت و اقبال کشته شده
ثمره آرزو بار [illegible] دست صرصر حوادث دوران از پای در آید و [illegible]

شوکتی که با عروس دولت دست عشاق در کمر زده هم آغوشی گزیند عاقبت از کید مکر شهرداران خادع روزگار
شاید مهرافروز امل را سه طلاق بر گوشه چادر بسته بهجران ابدی گرفتار آید یا مصداق این مقال
قضیه هایله شهادت شاهزاده غفران مآل آغی نواب جهانبانی است که از قضای قضا بوقوع پیوست
شرح این واقعه عبرت افزا آنکه چون عزیمت عراق تصمیم یافته از گنجه رحیل کوفته از شمس خنجر در نزول
اجلال واقع شد در همان شب که شب دویم شهر ذی الحجه الحرام بود سنه تسع و تسعین و تسعمائه نواب جهانبانی
بمنزل علی خان رفته تا نصف شب نشست و طالع از منزل او بیرون آمده با چند نفر از غلامان و بیلاران
خاص که در قدمت عالی التشریف داشتند چون قصد رفتن حرم کردند و واقعه شهادت آن سرور ریاض سلطنت
و کامرانی در لوح قضا رقم مذبذب شده بود دست حادثه گریبان آنحضرت را گرفته بآلاجوقی که
توشمانه بود و جوارح خاصه را در آنجا بسته بودند برد در آنجا رخت خواب طلبیده بر بستر استراحت
غنوده خداوردی دلاک ناپاک که متهم بسر مجهول الآلات بود و در دار السلطنه فردوس مآل میبود در
ایام طفولیت شرف ملازمت شاهزاده نامدار دریافته از آنجا که طبایع صبیان ... دارد
توجه خسروانه شامل حال او گشته دلاکی او بطبع عالی افتاده بود و چند سال بود که در خدمت
شاهزاده نشو و نما یافته کمال محرمیت داشت و بمن ... عالی مرجع اکثر اهالی و صاحب ثروت
شده بود امرا و وزرا و ارکان دولت بنظر گرامی بود خبث باطن و بدنهادی او در ارتکاب
مرتکب این امر شنیع گشته آن نهال جهان آرای دولت و کامرانی را که در ریاض سلطنت جهانبانی بالا کشیده
ثمره اقبال بار بر شده بود از پای در آورد در وقتی که شاهزاده نامدار بآلاجوق در آمده
بعلو بستر استراحت نهاده خداوردی دلاک بیرون آمده جمعی از ملازمان عالی را که همیشه کشیک بودند
ببهانه آنکه نواب عالی با شاهدی اراده خلوتی دارد از شما حجاب میکشد از حوالی خوابگاه
دور نموده ملازمت که در آنجا باشند رجاعت که چند نفری بیش نبودند چون حرف خلوت را
شنیدند پرده غفلت بر رخسار عقل و ادراک پوشیده گشت و چون احتمال نوعی دیگر نمیدادند لعنه الله در

ادعای

ادعای نموده از حوالی خوابگاه دور شدند آن دلاک ناپاک سگ بهرام از حوالی خوابگاه آن حضرت را
از حرارت تشنگی خالی یافته خنجر از میان آن سرور ریاض پادشاهی کشیده در عالم خواب مستی چند خنجر بر
شکم و پهلو زده خاطر از کار او جمع نموده بیرون رفت شجاع امیر بیگ از خدمتکاران که حسب الامر
بخدمت آمده بود داخل آلاجوق شده ملاحظه نمود که نواب جهانبانی در دریای خون غوطه خورده
نفس سرد از دل پر درد کشید فی الفور بیرون آمده فریاد برآورد غلامان و ملازمان خاصه که در کشیک بودند
در جنبش شده هیچکدام جرأت داخل شدن آلاجوق نمی نمودند زبل بیگ سردار آلاجوق در آمده
ملاحظه نمود که آن سرور ریاض کامرانی از رشته حیات جاودانی از کار از پای در آمده جراحان و حکما را
حاضر ساخته چون کار از معالجه و مداوا گذشته بود باندک لحظه طایر روح آن کشته از دام عیش پرواز
نمود و بمقام علاء اعلی ارتحال و اداح نمودند عرش ... تسمین ... کافی ... تقویم خطه خان نیکی
بوکد خباب ... سر الطالع سنبله واقع شده صاحب طالع عطارد بود در آن اوقات ...
موافق تاریخ این واقعه هایله العصبه ملازمان عالی ... نزد علی خان و اسمعیل ... که در آن وقت رکن
الدوله بوده فرستاده از این حال خبر داده ... که قرب بصبح کوچ شود اهل اردو
کوچ کرده بودند که این خبر شایع شد نواب سکندرشان ... سرادق عصمت و سلطنت ... در آمده
... امرای عظام بمنزل علی خان جمع شده همگی باتفاق نمودند که اردو را
... سعید ... در تنظیم امور سلطنت ... مصلحت ... رضا و صلاح او ...
صبح نزد علی خان ... امرای دولت ... نواب سکندرشان آمده بعد از تقدیم لوازم پرسش ... این واقعه
هایله التماس سواری کردند ... خان ترکمان بر سر نعش غفران مآل گذاشته که متعاقب بمنزل رسانند
خان باتفاق ملازمان خاصه ... حضرت را ... آلوده بخون ... که متعاقب بمنزل رسانند
و خود ... بر دوش گرفته ... بر خاک ... نوحه کنان ...
امرای عظام ... استقبال بیرون آمده چون چشمشان بر نعش ...

جمی دولت و اقبال افتاده تاج و افسر زر سر بر گرفته بزمین زدند و دریا دریا دخان را بر اوج آسمان رسانیده مجملا
غرغ روز اکبر بدید آمده چون نعش آن خیمه که حوالی حرم نصب شده بود بردند نواب سکندر شان یعقوب دار
گریه کنان با ابیت الامرا از آن در آمده جمله نشینان سراپرده عزت با دیدهای ناخن جیر آتش شده
دهست پی تابی موهای خود کنده بر سر نعش آمده نوحه و زاری و گریه و بیقراری آغاز نهادند بعد از آن
نعش شاهزاده را بغسل برده صدر و علما موافق شریعت غرا به غسل و تکفین پرداخته جمعی را مقرر کردند که
نعش را بشهر دار الارشاد اردبیل برده در روضه مقدسه سلطان اولیا در جوار اجداد عظام مدفون سازند
از غرایب حالات نصف شب خون شاهزاده مظلوم گریبان خداوردی بابا کرا گرفته کشان کشان بر سر
نعش آورد شرح این حال آنکه آن حرام نمک بد نهاد که قدر تربیتهای آن حضرت را نشناخته بتخمین امر
شنیع اقدام نمود منزل خود رفته یک کیسه زر اشرفی که تخمینا پانصد تومان باشد بهانه آنکه
نواب میرزا از وی طلبیده که بشاهدی دهد بردوش گرفته چون از امرای عظام خصوصیت تمام با شاه اسمعیل خان
خان شیر دوشت پیاده شبها بمنزل او میرود اسمعیل خان با جمعی از هم صحبتان بصحبت مشغول بودند که
که او مضطرب احوال بمجلس حی آید ایشان بعد از تو تعهدات رسمی از آمدن می مقام سوال می نماید
می گوید که گناه عظیمی کرده ام و خطای بزرگی از من در وجود آمده صلاح حال من چیست بعد از تحقیق اظهار
این فعل شنیع می نماید و طلب استعانت از مشار الیه می کند آن جوان مرد را که چرا او را وقت خون
او در این بحث بعد از اظهار این حکایات او را بر ضا طی بهت و لدبری بهت انا اللو سر دکه کمال نت
نموده بمنزل رسانده مشار الیه او را در میان صندوقی که داشته با جا دیر رغوت بار کرده بمنزل آورد
بود دوشب حسب الصلاح اسمعیل خان بدو نفر ملازم خود داد که پوشیده در تهران بمیان جنگل برده بقتل آورد
ملازمان حسب الامر او را بمیان جنگل برده بلید در خم تر و رسیه و زدند قسمت زری که همراه آن بد نهاد ایشان را
از تمام کار او غافل ساخته او خود در میان سیاه ای که می زار بود افتاده حقا و خم ما کار گیر
تیغ داده آتشی چنان باد رسیده بعد از رفتن ایشان از میان نی زار و سیاه ارپ سر دل آمده سرای

مفرط در او اثر کرده آتش از دور دیده خود را می تا به سر آتش رسانید و اتفاقا آتش مشتعل بود
که در خیمه نعش شاهزاده می سوخت جماعتی از ملازمان شاهزاده که بر سر نعش بودند و در شناسائی مشغول گشته
شناختند و گرفته چون چشم او بر نعش شهزاده افتاد رنگ بهت از دیدها پارید از رفت
از او سوال کردند که تو خود بدولت این شاهزاده مطاع و اعاظم و امرا بودی چرا این عمل کردی
گفته بود که چه کسان مرا تعلیم دادند صبح زود خبر کردهاش او نواب سکندر شان رسید اول او را بحبس
امرا آوردند شروع به تحمل گوئی کرده حسب الامر جوال دوزی بر بالش زدند که هر زه گوئی
نکند قصاص خیر خواه را مورد تهمت و افترا الساز چون نواب سکندر شان فرموده بودند که
من او را بدست خود قصاص می کنم او را بمجلس اشرف بردند قدرت التقلم و قوت النطق نداشت
نواب سکندر شان بدست خود خنجر بر شکم او زدند و جسد او را آتش اردو بازاریان بار دوبار از سر در
سوختند سبحان الله آدمیزاده بوسوسه شیطان از جاده عقل دور اندیش منحرف گشته با موزیان جواب
که موجب خذلان دنیا و آخرتست اقدام می نماید سیاحان دریای تفکر شبها در بحر اندیشه غوطه خورده
در سبب این فعل شنیع غور نمودند سفینه فکر شان بساحل مقصد نرسید و در عیان عالم بحر بحث خیال
بهر طرف دوانیده خبری از شکار رسانیدند مجملا صورت این مدعا در پرده خیال چهره نموده از افواه
والسنه ارباب کیاست و اصحاب فراست و جوه مختلفه در این باب مسموع شده چون ایراد آن
تا کر بر واقعه نویس است متوجه آن می برداند از قول شخصی که در حوالی لباس عزت را داشته چنین
مفهوم و معلوم شد که خداوردی دلاک بر خاطر تغلی آنکه از شاهزاده زن خان حاجی جمال بود دنبال عشق
مفرط داشته گاهی بطایبه با اظهار ما فی الضمیر در حالت مستی جرات کرده نواب جهانبانی نیز در مقام
شگفتگی طبع از مقوله حکایات زیاده از حد که موجب اضطراب عتابی او گردد اظهار می فرمودند که
انتقام از تو می کشم و میرزا اصل را طرافت و خوش طبعی می کرد آخر الامر بواقعه عظمی جسارت نموده گیرد دیگر
تقریر نمودند که اسمعیل طلهان را از شعبهای نهانی که از نواب جهانبانی بعلی قلی خان می رسید و ربته

دیدار آرزو ده بود
مجد صد او در مدن ای
عقلی کود خود و آه ای عمل او روم انا تقصد در
صبر ان آمد او تقییر و اقدام

تقدم و بزرگی نسبت با دیشه حاضر خانی شده بود در شب وحشت و دراین کیر گشته جهة تشفیع علی قلی خان و
اسمعیل سلطان راضی با فنا و اعدام ان شاهزاده نوجوان شده خداوردی را تحریک این امر نموده و
روانش او را لعبد ازین قضیه بمنزل اسمعیل سلطان و شاهان و شاهین ان دلیل را این مدعا می نماید و بعضی دیگر را
گمان که علی قلی خان و اسمعیل قلی خان و محمدی سارو سلاح جهة انکه نواب میرزا رحم با سیم مرتضی سلطان بر
ترکمان نوشته او را از در سلطان باز طلب نموده و از امرای مذکوره که بعقاب حبس باز وزیر میرزا
بودند مخفی داشته ایشان را گمان شده که هر ز نسبت بایشان بی التفات شده در مقام دفع ایشان ایستند
و از ان جماعت پیش دستی نموده با یکدیگر اتفاق نموده خداوردی را باین قضیه اغوا نمودند و این معنی را
دلیل قول خود می ساختند که بعد از قضیه مزبور با وجود ضدیت و نفاقی که باهم داشتند در مقام جنگ
و منازعه نشده اسمعیل سلطان بوکالت بزرگی علی قلی خان راضی شده طرح دوستی باهم انداختند و هنوز واقعه
عظمی سهل و آسان انگاشته خداوردی را بجرم و جنایت کند ساخته و نواب ابوطالب میرزا که
کودک خورد سال بود بجای او جانشین نموده سلطنت را با و محمد ساختند راقم حروف از میرزا لطف الله شیرازی
که در انوقت وزیر نواب العالی بود شنیدم که بعد از قضیه میرزا نقل می نمود که نواب میرزا با خواهش تعالی
گشته بدبطه شده بود چنانچه دراین روز که از گنجه بیرون آمد مرا در حمام طلب نموده گفت که من در قضیه
این دو جوان مرده تقصیر کرده ام که حالا بجزای آن بر آشته اند در مجلس شراب بسر باد داده طلبند یعنی قصد قتل ما
دارند واد در انوقت خداوردی سر او را برشید و این حکایات می شنید تحمیل که از جهل و نادانی
ایشان تقریر نموده باشد و ایشان در مقام بر آمده خداوردی را بر تعیه باشند و اینها دان بی
عاقبت از سلک عقل دور افتاده تعلیم امر ارتکاب این عمل نموده باشند هر چند در نظر عقل بعیدی
نماید که امرای مذکوره که هر دو تربیت یافته آنحضرت بودند که از پایه ملازمت و مرتبه نوکری بمرتبه
بلند خانی رسیده رکن رکین دولت شده بودند و در صاحب و قبال خانه تکلو در حال که نتیج از
نواع شرر و فساد و بیم انهدام بنیان عمر و دولت بود بمحض رضای ایشان بظهور آمده قدر رتبه های

امرا

آنحضرت را اندیشه جنان گوهر گران بها را چنین رایگان از دست بدهند آیا چرا در بال انگونه حرام نمکی
نمودند و چگونه از مرشد عقل و پیر خرد در حفظ ناشیند بالجمله آنچه در خاطرها قرار گرفته راقم حروف از مردم
دور و نزدیک شنیده بود بتحریر ان پرداخته علی ای التقادیر امرای مذکور بعد از این واقعه بسر بردند و ایزد تعالی
منتقم حقیقی است حضرت اعلی شاهی ظل الهی توفیق داد که در همان نزدیکی از مشهد مقدس معلی تشریف آورده
جزای بدکاران را در کنار ایشان نهاد چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت **ذکر ولی عهدی و داد و**
شاهزاده سعادت انتما ابوطالب میرزا و استقلال امرا و قضای خاطر او در خدمت بعد از وقوع واقعه
عظیمه شاهزاده غفران مآل نواب سکندر شان امرای عظام را حاضر ساخته بدر انصایح ولیند بر گوش هوش
ایشان را گران بار گردانیده در رفع خصومت و نفاق اهتمام نمودند و اتفاق و یکدلی ایشان را
خلقت و عنادی که شاملو و استاجلو را با تکلو و ترکمان است مبالغه بسیار نمودند و اراده خاطر اشرف
آن بود که بنفس نفیس مباشر مهام سلطنت و متحمل مشاغل امور دولت گشته با بعضی از مصلحتهای باطنی که
در آنوقت اظهار ان مناسب وقت نمیدانستند یکی از فرزندان کامکار و شاهزادهای نامدار
بسمت نیابت دیوان اعلی و مرتبه ولیعهدی موسوم گردانیده چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی که
از نواب غفران مآب فرزند اکبر ارشد بودند در خراسان تشریف داشت و مرشد قلیخان و امرای خراسان که
در ملازمت آنحضرت بودند با امرای عراق مخالفت می ورزیدند و ابوطالب میرزا در جهات میرزا
که به لله تربیت کرده ترکمان و تکلو بودند در انوقت در قلعه الموت محبوس بودند چون اراده
ازلی و مقدرات لم یزلی بران تعلق گرفته بود که عنقریب آفتاب دولت و جهانگشایی حضرت اعلی شاهی
ظل الهی از افق خراسان طالع گشته ساحت ملک ایران را با نوار معدلت منور گرداند و مدار استقلال
احوال ان زمان در تقیه حال ریش سفیدان برای آن ملک آرای حضرت منوط و مربوط گشته
اسباب آن از ادبستیاری کارکنان عالم غیب سر انجام می دادند فکر و غرض و مرد و سودای عاشق دیگر است
لهذا آنچه عقلای زمان موافق مطلب خود می اندیشیدند بر عکس مطلوب نتیجه می داد مجملا امرای درگاه

که صاحب اختیار دولت بودند مخالفت رای جهان آرای اشرف اعتبار نموده با یکدیگر مواضعه نموده بجهت صلح جود را
دران دیدند که ابوطالب میرزا که در عهد والد ماجد تربیت یافته های شاهزاده مغفور ولیعهد گردانند و زمام
مهام امور سلطنت در قبضه اقتدار والی [illegible] اختیار و اقتدار خود در آرند و نواب سکندرشان که به امور مملکت
سبق ذکر یافت تشخیص این امر را مصلحت ندیده باخبر دران صواب ترکی دیده و بزبان الهام بیان حقی
گذرانیدند که بر سر فرزند سعید شهید که به همه صفتی مثال قزلباش این [illegible] آمدن بعد مساعدت خود بری
هیچیک از فرزندان رضا نمی دهم در راه آمد و شد قزلباش نزد ایشان [illegible] امرای ذی [illegible] النفوذ
گشته میرزا محمد که در آن وقت مستوفی الممالک بود وسیله شناخته عرض کردند که نواب جهانبانی چند سال بود که
جهت اشاره همایون اعلی رایق و فایق امور سلطنت و متکفل مهام خلافت پادشاهی شده آوازه اقتدار و
اعتبار او باطراف و اکناف رسیده بود چون او را این واقعه هایله پیش آمد خبر دولت دشمن و دور و
نزدیک رسید اگر متعاقب خبر جلوس یکی از شاهزادها کامکار عالی تبار بحدود رسد محتمل است که
اختلال تمام در اطراف و جوانب وقوع یابد و نقصان دین و دولت یابند صلاح دولت قاهره دران است که
یکی از شاهیر شاهزادگان کامکار عالی تبار بحدها برسد که تا استکمال سلطنت پادشاهی در شهر باشند جلالت مرتبه
ولیعهدی سرفرازی و گرامی گشته زیاده از نواب غفران مآب در اعتبار و اقتدار او کوشیده شود که بر یعا
آوازه جلوس او بسرحدها رسد و چون شاهزاده عالی قدر رفیع مقدار ارجمند حضرت اعلی کبر فرزند [illegible]
است در خراسان تشریف دارند مع ذلک امرای اغلب اکثر [illegible] سلطنت خراسان موسوم
گردانید و میرزا محمد بلطایف حیل این مقدمه را زیور دلایل معقوله آراسته در باطن حقیقه تمیز نواب
سکندرشان جلوه داده نواب سکندرشان چون همای امرا [illegible] در انتظام امور دولت اتحاد
این بود که اصلا در عاقبت این امر خوض نکردند و دیده بصیرت ایشان از مشاهده انوار دولت
که مرآت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی غیر که از آینه بر ایشان پوشیده گشت که ساحت خلافت جهان
داری را با شعشعه مهر عالم افروز طلعت همایون از چراغ فروغ دیگری چه رونقی افزاید و گرم تاب

درابر

دربرابر آفتاب طلعت مستوراتی سعادت چه پرتو اندازد چه الظهر من الشمس است که هرگاه ما بیچه خورشید مثال
موکب همایون از مشرق خراسان طلوع نموده بساحت ملک عراق دار الامان پرتو اندازد و از الطوایف
قزلباش خبر طاعت و انقیاد امری الظهور [illegible] و قرار داد خاطر ایشان شده بود که امرای خراسان خصوصا
مرشد قلیخان که در مشهد مقدس لله و رکن الدوله حضرت اعلی بود در [illegible] حاکم علی الاطلاق سلطنت
اکیه مبادا آن اختیار و اقتدار که در خراسان دارد در پایه سریر اعلی داشته باشند اراده آمدن عراق
نخواهد کرد و بندگان حضرت اعلی را سرمایه خود ساخته عروس سلطنه خراسان را در نظر او جلوه داده خواهد
کرد است که از او تا به مملکت دیگر توجه نماید و [illegible] که شهباز بلند پروازی که عقاب اوج کمال
را آمایل صید خود میداند چگونه به شکار صعوه التفات نماید و عقرب بعقد [illegible] ممالک موروث [illegible] اقبال
خواهد گشت در سرای [illegible] که راه غلط نموده اند با حسن وجهی خواهد داد ز آب خورد ماهی خورد خیزد
نهنگ آنست که با دریا ستیزد مجملا امرای خود رای بعد از استجازه از نواب سکندرشان تعجیل در آن
امر نمودند و در ایام عاشورا که شاه و سپاه در ماتم خامس آل عبا و شهدای کربلا شهزاده شهید
مغفرت را سیه پوش بودند ساعتی اختیار کرده در یورت تبریز شهزاده را [illegible] والد ماجد او
بردند که بدست اشرف تاج کشور الابتهاج که آغاز [illegible] بر سر نهاده بود بر سر او نهادند و کمر خنجر مرصع
کمر شمشیر بمیان بست و خلعتهای فاخر در پوشیده برتبه ولیعهدی سرفرازی و گرامی گردانیده
مقرر شده که ملازمان شاهزاده مغفور و ارباب مناصب دیوان اعلی بهمان قاعده در عهد [illegible]
میرزا بوده باشند و اموال و اسباب و بیوتات سرکار خاصه او بسرکار نواب میرزا تعلق گرفت
و جملی امرا و اعاظم و اعیان قزلباش که در آن وقت در پایه سریر اعلی بودند برسم قاعده معهود این
دودمان پای بوس کرده تهنیت مبارکباد بجای آوردند و به حکام اطراف و جوانب فرستاده
خلاف تقریر از جلوس شاهزاده خبر دادند و از آن منزل ایام [illegible] و امرا اقراباع رخصت یافته با
اقطاعات خود شتافتند و از آنجا کوچ واقع شده متوجه دار الارشاد اردبیل گشتند و چون [illegible]

محمد در حصول مطلب امرا سعی موفور بظهور آورده بود رای علی‌قلی خان و امرا بدان قرار گرفت که او را بوزارت
دیوان اعلی منصوب گردانند و زمام مهام دیوانی را بکف کفایت و قبضه اقتدار وی درآورند و او
متقبل شده بود که در رواج مهام سلطنت و توفیر مال دیوان سعی نموده متکفل امور دولت باشد لهذا این پایه
ارجمند اعتلا یافته من حیث الاستقلال متصدی مهام دیوانی گشت و اعتماد الدوله لقب یافت چون امرای
مذکور از مسلک حق عدول نموده بهوای نفس خود عمل کردند و وضع شیء در غیر موضع خود نموده مصلحت کار
خود در الصلاح دین و دولت مقدم داشتند لاجرم تجربه کاربردازان قضا و قدر اسباب ادبار خود را سرانجام
داده در تخریب بیت دولت خود کوشیده در تعیین مراد ایشان مخالف گشته از دستبرد زمانه با ایشان رسید آنچه رسید
و در همان روزی حق بمرکز خود قرار گرفت بدکاران جزای عمل یافتند چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح
می‌پیوندد القصه اردوی همایون منازل و مراحل نموده بدار الارشاد اردبیل رسیدند و جسد مطهر شاه
زاده سعید شهید را در جنب مراقد آبای عظام مدفون ساخته آن در گرانمایه را بکاربان خاک و روح
مقدسش را بمقیمان عالم افلاک سپردند و نواب سکندرشان جهت ترویح روح فرزند ارجمند در روضه مقدسه
حضرت سلطان الاولیا بختمات کلام ملک علام و اطعام فقرای انام پرداخته تصدقات بفقرا و
ارباب استحقاق رسانیدند و از آنجا کوچ فرموده از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین آمده و در آن زمستان
قشلاق همایون در مقر سلطنت ابد مقرون واقع شد

ذکر احوال امرای عراق و آذربایجان و فارس و کرمان بعد از واقعه هایله شاهزاده مغفرت‌نشان و طلوع آفتاب دولت حضرت قدر قدرت اعلی شاه عباس ظل الهی عز شانه

[illegible] سابقا بتحریر پیوست که بعد از انهزام تعلق و … خان و اکثر اعیان ترکمان که از معرکه جنگ بدر رفته
بودند بدامغان نزد مرتضی قلیخان پرناک جمع شده و نواب جهانبانی جهت تالیف آن جماعت بی اطلاع امرا
رقم استمالت بمرتضی قلیخان نوشته او را بپایه سریر اعلی طلب نموده بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده
بود و او با کمال استظهار و استبشار روی توجه بعراق آورد و چون بری رسید خبر جانسوز حادثه شاه
شاهزاده مغفور و ترتیب یافتن ابوطالب میرزا و اختیار و اقتدار علیقلیخان و اسمعیل قلیخان باو رسید

جرأت و دلیری ننمود و از حضرت ایشان بنسبت بایل ترکمان و اهل و عیال ایشان که در شهر در قم بسیار بودند
از اهالی الکای یکجان یاغی گری و طغیان مرتضی قلیخان و دفع حضرت طایفه ترکمان نزول و بسیار دریای شهر … نشتاق
ولیخان ولد محمدخان ترکمان که او و پدرش چند سال حکومت کاشان کرده بودند همیشه مرتضی قلیخان را
تحریک مینمود که از مردم بلده کاشان که اکثر تجار و متمولین هر دیار بودند پیشکش طمع و توقع نماید و خود
باعث آن شده با اهالی کاشان عامیانه گفتگو کرده بودند و مردم کاشان در اوایل حال بقدم جماعت
پیش آمده ستیزه آغاز نهادند اما بالاخره از خوف اهالی و جانی با تصواب نیز او بسبب غلام خاصه شریفه
که داروغه بود محمد بیگ وزیر با دو ملایمت آغاز نهادند که به دفع حضرت مرتضی قلیخان با توسل جسته
دستهای حضور او کرده بودند و او بصوابدید مرتضی قلیخان در وقت آمدن عراق از دو فرار نموده
چند گاه خود را مختفی ساخته بعد از معاودت مرتضی قلیخان بکاشان رفته خود را بطایف الحیل بشهر
انداخته و داروغه و وزیر زیاده حسابی از دو گرفته در آمدن شهر با و مضایقه نمیکردند و او در منزل داروغه
پنهان شده جمعی از ترکمانان که همه شغل اجباری کاشان که از زمان حکومت محمدخان و پسران او در شهر
مانده بودند اکثر ملازمت داروغه مذکور اختیار نموده جمع شده و از سر دولت نیز در آن دو روز
جماعتی از ملازمان او آمدند و او قوت خود را در آن شهر زیاده از آن داروغه و وزیر یافته همت
بر آن گماشت که شهر را از تصرف ایشان انتزاع نماید که به خود ضبط نماید جمیع عمله و فعله ایشان از ترکمانان
گردانیده در اخراج ایشان … محبوس ساخته و متعلقات ایشان را کلیةً بتصرف در آورد و مردم
کاشان طوعا و کرها متابعت او نموده پیشکشهای لایق کشیدند و در اوایل حال با مردم شهر سلوک پسندیده
پیش گرفت بعد از آن که قوتی یافت تغییر سلوک کرده القصه مرتضی قلیخان دست از مرجعت ولیخان باز
داشته با جمعی که متابعت او اختیار کرده بودند روانه دامغان شد و از آنجا چند نفر از معتبران جماعت
را بمشهد مقدس که بشهنگان حضرت اعلی و مرشد قلیخان فرستاده عرض کرد که تا غایت نواب شاه
زاده مغفور در حیات بود و چون فرزند بزرگتر نواب سلسله شان بود و در رتبه ولیعهدی … خاطر … میکرد

وشیوه ارادت و اخلاص مرعی داشته با آن حضرت متعلق بودیم و با ملازمان عالی مخالف می ورزیدیم اما حال که او را این
قضیه پیش آمد حضرت اعلی را ولیعهد و قایم مقام پدر می دانیم و اگر رایات اشرف اعلی بجانب عراق در
حرکت آید نهایت اخلاص و غلامی از طایفه ترکمان بظهور می رسد و دولتیار بعد از رفتن او در حکومت کاشان
استقلال یافته توقعات ملی از زمره امرا این انجامو (?) ... رفتن جمع کثیر از طوایف ترکمان در ملازمت او جمع
آمده بکمال نخوت و غروری که در دماغ او جای داشت متقاعد گشته خود را بانفراد مستقل آن ملک یافته عرضه
داشتی مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن عهد بیشتر خود که کاشان را از مرتضی قلیخان اصابت نموده بود
بپایه سریر اعلی فرستاده چشم آن می داشت که امرا و ارکان دولت بصاحبه مملکت کاشان باو نموده حکم ایالت
آن ولایت باسم او اصدار یابد ارکان دولت قاهره این خودسری و خودرایی او را نپسندیده از غایت عجب
و غروری که داشتند آن خطاب مستطاب او را مسامحه فرو گذاشته رقم ایالت کاشان از دیوان اعلی
باسم علی قلیخان سر قصه در باقیت (?) و چون دولتیار از جانب ایشان مایوس گشت کس بجزبان فرستاده خود را
عباسی نام نهاده سر از اطاعت و متابعت ابوطالب میرزا ایمان کشیده جمیع ترکمان برادران امرا
و ارکان دولت که در کاشان بودند گرفته با خانه های ایشان متصرف شد و مال و حال او در دل این
دختر مرحوم قلم و جایع رقم می گردانند اما امرای افشار را که یوسف خان ولد علی بیگ قورچی باشی که بعد از
فرار بودن بدیرس (?) از ابرقو بیزد آمده باتفاق بکتاش خان بیرش باراده سیاق او در باکال از
دار الامان کرمان بدار العباد یزد آمده بودند چون بکتاش مذکور هوای رشد و طغیان در سر داشت
نام خانی بر خود نهاده در یزد باراده های باطل و خیالات فاسده سر از جیب عصیان و بی ادبی بر
آورده یوسف خان را از حسن عقیده خلاص کرده داروغه ... که از دیوان عالی نصب شده
بود کیرانیده شعار خلاف بظهور رسانیده بودند و در همان ایام خبر واقعه ... بدیشان
رسید دولتیار بازگشته ... بکتاش خان بنسبت مصاهرت با میرمیران ... کرده بیشتر
از بیشتر در مقام استقلال و استبداد او در آمده دست تصرف بولایات مذکور دراز کرده خود را حاکم ...

فرمان آن ولایت می داشت و یوسف خان بسرعت تصرف آن بدستور ابرقوه رفته در انجا لوای حکومت برافراشت
و بکتاش خان بنابر ظهور این اعمال از امرا و ارکان دولت قاهره خایف گشته و میرزا ... میرمیران
کس بجزبان کدیشت بندگان حضرت اعلی شاهی و مرشد قلیخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و
خود را از زمره عباسیان شمرده و امرای ارشلو افشار نیز که در حدود اصفهان اقامت داشتند با بکتاش
خان اتفاق نموده ابوطالب میرزا ایمان و مقام خلاف آمدند و افشار کوه گیلویه نیز چند کرده شدند
هر گروهی رهبری گزیده بودند و ذوالقدران فارس که علیخان شاه وردی تکلو حاکم ایشان بود و هنوز شاهزاده
در حیات بود که با حاکم خود در ستیزه آغاز نهاده آقایان معتبر که در میانه قزلباش و آن جماعت بودند از
حکومت علیخان دلگیر شده اطاعت او شایسته تقدیم نمی رسانیدند و میانه ایشان کدورت و نزاع واقع شده
علیخان بعقیده الارث شاهزاده مغفور از شیراز بیرون آمده که جماعت خود را استعمالی و بدنفسان از طایفه
ذوالقدر را بجزا و سزا رساند چون بدار السلطنه قزوین رسید ... سکندر ثانی و ابوطالب
میرزا اشرف شد امرا و ارکان دولت ... شهرت گردانیده حکم و ایالت دار الملک شیراز
باو تفویض یافت و در خطابهای مطاعه مشتمل بر وعده و وعید آقایان ذوالقدر فرستاده ایشان را از سیاست و
غضب پادشاهانه تخویف نموده و علی قلیخان را به خلاع فاخره سرافراز گردانیده روانه فارس کردند چون
خبر آمدن او بفارس رسید آقایان ذوالقدر باتفاق میرزا عبدالله ولد میرزا شمال جابری که آن زمان در آن
دیوان اعلی داشت و بقیه ... حصول مطلب ... برآورده ... از این فکر و اندیشه خالی بود جمعیت نموده
امرای فارس را با خود متفق ساخته و خاطر مخالفت علیخان قرار دادند و مهدیقلی بیگ شاه وردی تکلو را از میانه
خود بایالت و خانی برگزیده در عراق و ... علیخان بجهت ... گشته و در راه این اخبار شنیده و ...
نفر از ملازمان که با او متفق بودند بخوف و دهشت مراحل و منازل نموده دلیرانه قدم بولایت فارس نهاده
از آمدن خود آن جماعت را اخبار نموده ... اختلاف در میانه آن جماعت بهم رسیده کرده
کرده باستقبال او آمدند و چنان ... که طایفه ذوالقدر مخالفت حکم پادشاهی کنند با کوتل ... که ...

و شیخی تبار دست سید کسی از مردم شیراز از سپاهی و رعیت باستقبال او نمانده دقیقه اتقان از احترام در مراسم تکریمی بعدی
علیخان در مخالفت علیخان بدرجه ظهور رسید بخوف در دست بر دستوری گشته بجرأت از آن در زوری بارکابش داد
را چون بعهد علیخان و اتابال ذوالقدر خبر رسید که علیخان با بابا رسید تجدید عهد و میثاق برد از خشم بعزم دفع علیخان
با غلبه و ازدحام تمام از شهر بیرون آمدند علیخان چون ملاحظه کرد ناچار رایات ثبات و قرار از دست داده با یک
مردمی که داشت دل آرا بر آنجا عنان نهاد و چون بقار رسیده تن بدست داد و شیرازیان که از جهات اطراف مردم
علیخان بوده جلو ریز بر سر او تاخته سلک جمعیت او را از هم پاشیدند منهزم گردیده دیگران جمعی از قوم و ایل و
عشیرت بودند زیاده قتلی واقع شده اموال و اسباب او بغارت و تاراج رفت و علیخان از شهر که بیرون
رفته جمعی از ذوالقدر در تعاقب او کرده در کوشک زرد او را گرفته بشهر آورده مقید و محبوس شهر او را د
و در میدان شیراز بخواری تمام بقتل رسید و از جماعتی که سالها نمک پرورده او بودند عوض صالت نقل علیخان
را که قوم مشار الیه در تربیت ایشان او بود و [illegible] داده همیشه معزز و گرامی و رتبه فرزندی داشت نسبت با او ولی اد
چه امور شنیعه بفعل آورد الحق امر ناپسندی بود که از آن قوم بی حقیقه بفعل آمده عاجلاً مکافات آن بارادۀ منتقم حقیقی
از زمانه غدار رسید چنانچه در دفتر دویم در محل خود سمت تحریر خواهد یافت و چون مردم شیراز بدین امر
دلیری کردند از ارکان دولت پادشاهی ابوتراب میرزا بیان خالف و هر سال گشته کسی بجز یاران که بیشتر بنده کار خدمت
اعلی و مرشد سلطان فرستاده خود را در سلک عباسیان درآوردند و از [illegible] بدیوان اعلی باسم میرزا عبدالله
ولد میرزا سلمان دارالبیت شیراز باسم محمد تقیخان ایالت ایشان بملاحظه نواب سکندرشان کرده در فارس سکه بر خطبه
و سکه نمودند در رعایت جانب هر دو طرف می کردند و در دارالسلطنه اصفهان منزوی داغ اعلام که چندسال
از جانب شاهزاده مغفور حاکم و صاحب اختیار دارالملک بوده قلعه در کمال متانت و استحکام در حوالی نقش جهان
ترتیب داده از آذوقه و یراق قلعه داری بقدر احتیاج سرانجام داده و در این مقام که در قضیه شاهزاده مغفور
وقوع یافته و علی مردانخان فتح اعلی کیل [illegible] میرزا محمد وزیر اعتماد الدوله پادشاه [illegible] کشته شد چون در سالی
که علیمردان وکیل داروغه اصفهان شده بود میانه او و [illegible] آقا وحشت و نزاع بهم رسیده [illegible] آقا وکلای او را

زیاده

زیاده دخلی نداده بود که باب او اعتماد دیده و از میرزا محمد میرزا بود مزاج نسبت بخود داشت بهانه دفع نصرت از کوه
در استحکام قلعه و تحصیل مال خود کوشیده منتظر بود که تابع امر و نهی ارکان دولت ابوتراب میرزا باشد و در آنجا او را بامان
بر تقصید میرزا هرسری از سودای خودسری بر سر فتاده مقید حکم و فرمان پادشاهی نشده هرکدام هر ولایتی که بود
ضبط نموده اطاعت یکدیگر منکر شدند و جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود فرصت غنیمت شمرده اطراف و جوانب آن مملکت را ضبط
نموده اکثر محال آذربایجان را از تصرف قزلباش بیرون برد و از زمره امرای شاه وردیخان ولد خلیفه افشار که
حاکم نافذ فرمان قراچه داغ بود با [illegible] ابواب موافقت [illegible] گشاده بسبب خود را تا بتبریز بجعفر پاشا در ساده نهاده
ارادت در اخلاص و هواخواهی مورث دودمان [illegible] در روز ملاقات الحیان جعفر پاشا بنابر وثوق اعتماد از ایشان
تاج را از سر کشیده بجوزه رومیانه بر سر نهاده اکثر ضلفا و درویش [illegible] قراداغلو و الطوغا و کرهای بی تاج از محال
حاضر شده دو سال در کمال خوف در جا [illegible] گذرانیده اما بالاخره جمعی از غازیان [illegible] جلو [illegible] مشار الیه
بملاحظه آنکه مبادا که جمیع ورزیده قلعه قلعه را از تصرف رومیان [illegible] اتفاق نموده او را از میان قلعه بقتل آوردند
مجملاً احوال مردم آذربایجان و عراق و فارس و کوهگیلویه و خوزستان از نظام افتاده احوال رعیت که به استیلای
سپاهیان بجانبیت مختل گشت سپاهیان چون طایفه بیشبان [illegible] بی سروسامان گردیده انتظار لطیفه غیبی می
کشیدند که نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده در اواخر همان سال ظلّ ظلیله رایات جهانگشای حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی در ممالک عراق بلند گردید سایه عاطفت آن بر مفارق ساکنان ملک ایران گسترده و ان استقلال اردوی
در کمی نهاده بیمن اقبال بی زوال شاهی در اندک زمانی ساحت ملک ایران که از رشک سال حوادث دیو آب
از نزهت و خرمی افتاده بود خطر آرا و گلزار ارم یافت ذکر احوال امرا در زمان دولت نواب سکندرشان دیوان
ابوتراب میرزا اما چون ابوتراب میرزا در زمان دولت در دستگاه در اول حال که بدارالسلطنه قزوین در آمده
اقامت نموده خیلی از زیاده بنخوت و غرور سست بودند که هیچ کس را بنظر در نمی آوردند و مطلقاً احتمال نمی
دادند که صورت مخالفت ایشان در صفحه خیال هیچ متنفسی نقش بر گردد و خیال نمی کردند که مرشد قلهاران یک پایه
مردمی که دارد جرأت آمدن عراق نموده نوازل کامیاب اشرف را بعراق آورد و چون از رستان با بهار رسیده نوروز

عالم افروز علو رهیل سنه خمس و سبعین و سبعمایه روی نموده داغ روزگار از غرط طلبهای باغ بهار عنبر آگین گشت و روز روز
از جانب کاشان و اصفهان و یزد و شیراز و کرمان خبر خوشی که قمت تحریر یافت رسیدن گرفت اندکی از باده غفلت
هوشیار شده در مقام تعهد حال و تدارک استقلال احوال بر پا گشته اما چون عهد دولت ایشان سپری گشته ایام
دولت کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سرانجام می یافت نقش مرادی که از کعبتین طالع برجسته از زردی ایشان می
افتاد در عکس مطلوب نتیجه می داد میرجعفر قزوینی را که سابقا وزیر فرحها دادا بود در اواخر متصدی مهمات قزوین شده
بود جهت آوردن فرحها دادا باصفهان فرستاده جهت مقام رسالت باسم مشارالیه عرض داشت و میرعلی بیگ بدله
شاه علی بیگ را که با سلسله علی بیگ قورچی باشی افشار رابطه تمام داشته از العباده یزد نزد بکتاش خان فرستاده
که او را از جوادی خلاف گذرانیده مطیع و منقاد ابوطالب میرزا سازد در اردوی همایون ییلاق خرقان رفته
چند گاه در ییلاق بسر برده میرجعفر مذکور آمده فرحها دادا را آورده داد و محمد بیک شیشی بجهت شاه و شاهزاده گذرانیده
اما میلی طهماسب و اسمعیل طهماسب و میرزا احمد وزیر برسم تحفه داراغان دهد ابای کلی از یعقوب و فرزندان داد و جهد ا
نوبه حکومت اصفهان یافته در حضرت اشرف استعمال تمام می ورزید تا آنکه هر روز خبر خوشی از هر طرف
می آمد که مکرر هم طبع امرا بوده در حل مواد برای دهند میرزا احمد وزیر عمل نموده چون زمانه بکفیل سرانجام
اسباب سلطنت و متضمن نظام مهام حضرت نواب همایون شاهی ظل اللهی شده بود آنچه در نظام امور دولت د
انعقاد و قواعد ملک و دولت می اندیشید بر عکس مطلوب نتیجه می داد و هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر ایشاد در این
اثنا میانه شاملو و استاجلو زنگ غبار نقاری ارتفاع یافته بسعی محمدی بیک ساروسولاغ رفع شده
ماده نزاع آن بود که نواب غفران پناه جهانبانی ایالت الوس استاجلو را بشاه وردی خلیفه که برادر زاده کپک آقا بود
تفویض یافته علی قلی خان چون از صواب دید او کار زمین نمود و به عنیب خان پسر سوندوک ایشان داد رضی
مرتضی شده رقم ایالت همدان باسم شاه وردی خلیفه عز صدور یافته مشارالیه روانه آن صوب شد عنیب خان
زیرا بمعنی از زرده خاطر گشته اگرچه اظهار انقیاد نمود اما دست از داد و سند مملکت کوتاه نکرد در میانه ایشان که
حاکم نشست اطاعت را در نشست بیرون نمیرفت شاه وردی خلیفه خود مرد دلیر مند بود لهذا از روش صلاح اندیش بود

اما جلا شاملو که اقوام و ملازم او بودند بگفتگو در آمدند اراده نمودند که او را جبرا قهرا از همدان بیرون
کنند عنیب خان که طبیعت او را از عجب و غرور سرشته بودند از شاه وردی خلیفه در آن وقت قدرت
و قوت بیشتر داشت متمکن ایشان نگرد و کار بنزاع و جدال انجامیده زیادتی از طرف استاجلو و شاملو واقع
شد فی الجمله منتک حرمت شاه وردی خلیفه شده و چون این خبر باردو رسید اسمعیل خان با طایفه شاملو
استقبال گوار شده اراده رفتن همدان داشته باد ب عنیب خان نمود علی قلی خان به ملاحظه خاطر اسمعیل
قلی خان التماس او را مبذول داشته ترک رفتن کرد و علی قلی خان با جمعی امرا روانه آن صوب شد اما قبل از
ورود و مصالحان طرفین بمیان آمده فیما بین ایشان ترک آشتی شده بود و عنیب خان ترک حکومت همدان
کرده از آن ولایت بیرون آمده بود در راه بعلی قلی خان رسیده همراه او باردو آمد چون علی قلی خان
را با او زیاده صفائی بود او را از اسمعیل قلی خان اندیشه تمام داشت از ییلاق خرقان باتفاق برادران و
چند نفر از جوانان استاجلو که ملازمان قدیمی او بودند احمال و اثقال خود را انجا گذاشته فرار
نموده راه خراسان پیش گرفتند و چند شبانروز از حرکت نیاسوده در مشهد مقدس بشرف پای بوس حضرت
اعلی شاهی و غیر ملازمات مرشد قلی خان فایز گشته او را با اهل عراق راغب ساختند و بی انتظامی دولت
و اختلال احوال عراق چنانکه بود خاطر نشان و درآمای که اردوی همایون در ییلاق خرقان بود عالی نور
آقا نامی از جانب حضرت اعلی شاهی و مرشد قلی خان بعراق آمده کتابات آورد بیان اجمال بر سبیل
اجمال آن است که چون خبر واقعه نواب غفران پناه بمشهد مقدس رسید از اطراف و جوانب عراق
و فارس و کرمان عرایض اخلاص آیین درد دمی یافت مرشد قلی خان مرد عاقل کاردان بود خواست که یکی
از مردم روزگار دیده صاحب هوش را بعراق فرستد که اوضاع در خانه و ارکان دولت و حقایق
حالات اردو و امراء عراق را بقرار واقع تحقیق نموده بعرض رساند که بعد از معاودت او به آنچه صلاح دولت
داند عمل نماید عالی نور آقا مذکور را بدین خدمت مامور ساخته روانه نموده عریضه دوستی از جانب خدمت اعلی
بجهت والده ماجده ایشان مشتمل بر پرسش واقعه برادر بزرگوار و اظهار اشتیاق نوشته مرشد قلی خان عریضه

تا شیخ محمد خان [illegible] و رده اراده
کرد [illegible] ختم

اخلاص فرستاده و کتابات بخصوص ارکان دولت مشتمل بر مواعظ و نصایح نوشته خلاصه مضمون آنکه چون حسب الحال شده که اجتهای ملکی از فساد مفسدان طرفین میانه امرای خراسان و عراق وحشت به هم آمده و انواع مخالفت بظهور آمده باعث فساد کلی شده نزدیک است که قزلباش در نفاق امرا دریش مفسدان بطریق اعادی دست استقلال بانحاء مملکت دراز کرده و استقلال تمام امور سلطنت پادشاهی راه یابد و الحال چون اجتهای ملکی در قضیه واقعه شاهزاده بوقوع انجامیده و الیوم حضرت اعلی شاهی در مشهد مقدس تشریف دارند پسر بزرگتر نواب سکندر شان از مرتبه رشد و تمیز رسیده آثار جهانداری از ناصیه او مبین است توقع از حضرات ارکان دولت آن است که بعد الیوم بساط مخالفت در نوردیده دامن سرزنش کریبان بر دل آورده و اتفاق نموده در امور سلطنت پادشاهی و دفع اعادی در انتظام مهام ممالک بطریق رای صلاح دولت قاهره باشند مصلحت یکدیگر بعمل آورده و دوهوایی را از میانه قزلباش براندازیم و چون عاشور آقا بهر وش رسید قور خمس خان شاملو که بجهت حراست پای تخت همایون در شهر مانده بود او را آگاه داشته حقیقه عرضه داشت نمود بعد از استماع آن به درباره حضرات خوانین عظام و صاحب سطوت اطلاع یافتند دیده بصیرت آن از مشاهده طریق مستقیم پوشیده گشت و چون اعتمادی که بجانب مرشد قلی خان که در خدمت حضرت اعلی دلیل و صاحب اختیار مطلق بودند داشتند و علی قلی خان که شیخ اغلی را در دیوان اعلی به قید دیم کشت بیوان کیوان رسیده زمام مهام سلطنت و پادشاهی بقبضه اقتدار خود درآورده خود را پادشاه نشان دیده دیگری را بنظر در نمی آوردند و می دانستند که بودن او در مرشد قلی خان در سکیال ترکمان نه از دو صلاح حال خود در ابن ظهور داد تسخیر سمنان او را الحیله و تدبیر و تحمل نموده الفعار ریتیغ حیله اندازی بکار برده در باب ترتیب ابوطالب میرزا و ترویج بفروغ بر شاهزاده مغفور استناد نموده به مرشد قلی خان نوشتند که نواب سکندر شان فرزند ارجمند خود سلطان حمزه میرزا را ولی عهد و قایم مقام گردانیده بود و در وقتی که متوجه محاربه ترکمان و تکلو می شدند وصیت کرده بود که اگر در آن سفر او را قضیه واقع شود ابوطالب میرزا جانشین او باشد و حالا انبا افراز که طوایف قزلباش سلطان حمزه میرزا نموده بودند و وصیت او را منظور داشته که بر کمر بسته شاهزاده نام دارا ابوطالب میرزا را

بسته جانشین او باشد امری دیگر راضی نمیشدند و مرشد قلی خان را که میانه امرای عراق و خراسان بانی فتنه و نزاع شده بود سرزنشها کرده از جانب کل امرا دریش مفسدان ایمان آقا وثیقه در این باب نوشته جمیع امرا دریش مفسدان به طریقه مهر ران نهاده عاشور آقا را در حال بعجلت و خواری و بی اعتباری روانه کرده اما سوای علی قلی خان و اسمعیل قلی خان و محمدی سارو سولاغ و میرزا محمد وزیر و سایر عیان راضی این معنی نبوده با اکراه مهر بر آن وثیقه نهاده جمعی بر دفع مدعا سخنهای زبانی دارد و بعد از رفتن او در ای دیگر امیران بر آن قرار گرفت که روانه کاشان گشته آن بلده را از تصرف ولیخان انتزاع نمایند و از آنجا اصفهان و یزد رفته جهات فارس و کرمان را که در تحصیل داده بتمرد آن را اشتیه دا دب نموده جمعی را که محل اعتماد ایشان باشد به حکومت هر ولایت نصب نمایند و علی قلی خان ذوالقدر حاکم قم و مرشد قلی خان شاملو برادر اسمعیل خان را بر سر ولیخان بکاشان فرستادند و چون حکام بقود و آخره نفر داد آقا داشتند بعضی از اکابر اصفهان که در ارادت بودند از فرهاد آقا شکایات داشتند محرک شده و مواخذه او گشته متعقل شدند که از اموال متعلقات فرهاد آقا اتباع و اعمال او مبلغی گرانیده سیاست او را به حیطه تصرف در آورند و میرزا محمد کرمانی ناظر وزیر و صاحب بمقاطعه اصفهان شده میرزا هدایت نجم ثانی را به ناظر معاملات آنجا کردند و سلطان که به قید اموال فرهاد آقا تعیین کرده با پنجاه شصت نفر از اتباع و عمله و فعله او هر یک را مبلغی کیرانیده مستخلص شد فرستادند و دارو علی اصفهان را بسبب کمونه تفویض نموده روانه اصفهان گردند ار اردوی همایون کوچ کرده در عرض سه روز بکاشان رسیدند ولیخان چون از ایشان مایوس بود در دروب شهر را مسدود ساخته تراق قلعه داری سرانجام داده دست اموال کاروتمول این دراز کرده علمدار بان آن آقا داد و فریاد در رشته کار با رسید که بمقتضای البعید و باقی مده کان المولاه رنجه نزد هر کس جمال کرد ملک و ظلق غنود بنیاد نشسته خبر اثر آن از باب افتی می گردد و بر و برجهای شهر را محاصره کرده سپاه ترتیب داده در قلعه گیری سعی می نمودند تا آنکه سپاهیان بخندق رسید درین اثنا خبر هوش از جانب اصفهان رسید با حصول علام آنکه چون مردم فرهاد آقا در قلعه اصفهان بودند و سر کرده ایشان خبر وحشت نامی که نسبت قومی او داشت خبر گرفتاری او را شنیدند از دب

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Iskandar Munsh,1560 or 61-1633 or 4.

Title:
Trkh-i lam r-yi Abbs

Date:
1271 [1855]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23237

File Description:
Part 9

تاریخ عالم آرای عباسی

E299

E 299

Iskandar Munshī (d. 1038/1628): Tārīkh-i ʿālam-ārāy i ʿAbbāsī. A late copy, defective at the beginning, of the well-known history of Shāh ʿAbbās and his predecessors. Indian nastaʿlīq; rubrications. Foll. ; 12¼" x 7½"; 20 lines to the page. Black leather binding. Dated 14 Shawwāl 1271/1855. Storey p. 310, no. 387. Persian.

[illegible]

و در تاریخ مسطور است که عبد المطلب اشتهار یافت کلید خانهٔ کعبه بدست او در آمد منصب حجابت بر وی مقرر یافت حفر
چاه زمزم در زمان او وقوع یافت و از یمن نور احمدی هر دعایی که از درگاه رب العزت جل جلاله مسئلت
می‌نمود بشرف اقتران می‌یافت و او را ده پسر بود بقول مولف روضة الصفا و خلاصة الاخبار پسر نهم او عبد الله
پدر حضرت خاتم الانبیاء است و عبد المطلب نذر کرده بود که چون ده پسر او را بهم رسد یکی از اعز
اولاد خود را در راه خدا قربانی نماید و چون از درگاه خداوندی بدین عطیه فائض گردید خواست نذر خود
وفا نماید در میان فرزندان قرعه زد اختیار بنام عبد الله افتاد و عبد الله از بشارت باشارت سر نبشته
تقدیر الهی و رضای والد عالی نژاد در راه گردن انقیاد نهاد و عبد المطلب از انقیاد پسر درگذشت اتفاقاً پسر را روی
بقربانگاه مکه آورده قریش خبردار شدند و از عقب رفته او را مانع آمدند و در این باب از زنی کاهنه که در آن
عصر از اقران ممتاز بود استطلاع نمودند کاهنه ایشان را به سوی فدیه رهنمایی کرده قرار داد که بعد از اولاد
ده شتر فدیه عبد الله داده میان شتر و او قرعه زنند اگر بنام عبد الله بر آید ده شتر بر او افزایند و قرعه زنند تا وقتی
که قرعه بنام شتر افتد عبد المطلب بدستور العمل نموده و قرعه بنام عبد الله می‌آمد چون عدد شتران بصد رسید باری
سبحانه و تعالی فدیه پذیرفته قرعه بر شتر افتاد و چند مرتبه تکرار یافته تا عبد المطلب را تسلی حاصل شده صد شتر
قربان نمود از اینجاست که دیهٔ کامله در امت حضرت خیر البشر بصد شتر قرار یافته و کلام در نظام حضرت خیر الانام
که می‌فرمودند انا ابن الذبیحین اشاره بعبد الله و اسماعیل است و چنانکه در کتاب تواریخ مسطور است شعشعه
نور احمدی و انوار خورشید آثار محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از جبین مبین عبد الله در لمعان بود و احبار یهود
چند مرتبه از حقد و حسد قصد او نمودند و او هر مرتبه از جنود غیبی معاونت یافته ضرر اعدا از او دفع می‌شد و از
شعشعه ظهور آن نور از آن جمیع خواتین قریش شیفته جمال خورشید مثالش گشته رویت او رغبت می‌نمودند و آن عطیه
نصیب آمنه بنت وهب گردید شجره آمالش بثمره مراد بار آور گشت در عام الفیل حضرت خاتم الانبیا از ازل حجرهٔ
کبری بوجود آمده عالم ظلمانی از اشعه جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت بسی از امور عجیبه و اشاره غریبه و خوارق
عادات در مدت حمل و حین ولادت و رضاع در ایام نشو و نما تا هنگام بعثت از آن سرور انبیا و والده محترمه اش

سمت ظهور یافت که کتب قصص حسب دار ... بذکر ازینها اطلق رب الجلیه عبد الله قبل از طلوع آفتاب جمال جهان آرای

سید ولد آدم در سن بیست و پنج سالگی در مدینه طیبه بجوار رحمت رب العالمین پیوسته در ارض مقدس یثرب

مدفون گردید و در سال هشتم از میلاد با سعادت آمنه خوشنود شد و عبد المطلب متکفل پروردن آن سرور گرامی

دلپذیر شد و در سال هشتم به جوار رحمت ملک غفور پیوسته کفالت آن دریتیم میانه اعمام بر ابوطالب

قرار یافت و ابوطالب پسر معظم عبد المطلب و عمران موسوم بود و در میانه قبایل قریش شرف و بزرگی عظیم

داشت حضرت خاتم الانبیا در حجله عطوفت و اشفاق آن عم عالی مقدار پرورش می یافت و آن سال که هنگام

مبعث دعوت حق را اجابت کرد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را الحزن خواند ابوطالب و

خدیجه کبری که بعد از آن روی نمود عام الحزن می خوانند و آن پدر بزرگوار حیدر کرار و قاتل الکفره و امیر المؤمنین و

وصی حبیب رب العالمین اسد الله الغالب مولانا و مولی الثقلین و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب

و یعسوب الدین امیر المؤمنین و امام المتقین امام البرره و قاتل الکفره و الفجره علی بن ابی طالب صلوات الله

و سلامه علیه و علی بنیاد ائمه المعصومین علیهم السلام که کتب موافقین و مخالفین بفضایل و مناقب ایشان مشحون و از حد

حصر بیرون و بعد از حضرت رسالت شرف اولاد آدم و بحکم حدیث صحیح لحمک لحمی و دمک دمی با رسول

قرشی توام است و آن حضرت را باشاره آسمانی با زهره زهرا و بتول عذرا عقد ازدواج روی داد و از آن

دو مخزن اسرار الهی و دو معدن فیوضات نامتناهی دو اختر تابان نبوت و ولایت بر مثال نیرین از دو آسمان

طالع گردیده و علام در نظام سیدی شباب اهل الجنه در علو شان منزل است و چون ذکر اسامی سامیه ایشان و ابنای

کرام عالی مقام که ترتیب   از آن سرچشمه جهان پیرا منشعب و بر مثال بروج مشیده آسمانی که

اولهم علی و آخرهم مهدی دوازده اند مقصد شجره همایون ثمره حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است لهذا

صحیفه بیان را بذکر احوال آبا و اجداد عظام کرام آن حضرت حیی ابد الجمله ازان دو جلد سند جلد از بوستان و اما

دو دو سرو بوستان جلالت و گرایش سلسله اشیاب علیه شاه موسوی حسب حسینی نسب کرام و تمام بعد به اما

چنانچه در وقوف ایمانی یاب شده امام الهمام سابع ائمه اثنی عشر موسی الکاظم ع پیوسته ازان عالی مقام جد

۳۷

می شود لهذا از زبان بیان از تعداد ائمه کرام که بمنطوق والشمس والضحی او صبح از آفتاب عالمتاب آشیده

بذکر اجداد عالی مقام آن حضرت رطب اللسان می گردد باتفاق جمهور علماء انساب از اولاد امجاد حضرت

موسی الکاظم ع نسب همایون باامامزاده عالی مقام ابو القاسم حمزه که بقول اصح در سوقند ری شهر مدفون و

مرقد منورش مطاف مردم آن ولایت منتهی می گردد و چون در ذریه او محمد بن اسماعیل مشهور با یزار

در زبان حمایت حضرت شیخ صدر الدین موسی کتابی در اوصاف اجداد عالی نژاد آن حضرت که متضمن

حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیه اولیاء است تالیف نموده راقم حروف تیر سالک الطریقه

گشته بدستیاری قلم زرین رقم صحیفه عالم آرای بذکر آن حضرت آرایش می دهد ذکر فیروز شاه صاحب

صفوة الصفا گوید که یکی از فرزندان سلطان الطریقه فی العالم ابراهیم الادهم که لوای ملک سنائی افراخته

همواره بغزا و جهاد کفار اشتغال داشت و در آن زمان مردم مغان و اران و اکثر دار الخلیفه ایمان عاری

دار شرف اسلام بی بهره بودند آن سلطان غزا پیشه بشعله تیغ آبدار ساحت آن ولایت را از نور اسلام

روشن ساخته رسوم کفر و ظلام را برانداخته امیر فیروز شاه را که بحسب جمعیت صوری و معنوی صاحب

حکومت دینی داشت در ولایت اردبیل و توابع او سرور در امیر ساخت و او بوفور ملک و ثروت و حصول اموال

و اغنام بمرتبه بود که در ساحت اردبیل گنجایش نداشت و از آنجا بیشه کنار گیلان رفته در موضع رنجل از تکیس

رنجل اقامه اندافت و در آن ولایت بتلقین مسایل دینی و تبیین معارف یقینی بر داخته بعزه انعام و افضال

بر اقاصی و ادانی گشاده بود و چون امیر فیروز شاه عنان اشهب عزیمت بدست قاید اجل سپرد و فرزند رشیدش

محمد الحافظ برایت سروری ارباب اخلاص شرف اختصاص یافت و از آن موضع بقریه اسفرنجان از

توابع اردبیل نهضت نمود و خیل و حشم و اتباع در آنجا وطن اختیار نمود و آن نیر سپهر سروری با اجداد آئین کرم

و جهان نوازی بین الجمهور مشهور و معروف گردیده و بعد از مدتی که بعزه انعام را از خیر الافاده انتقال و

دار الکرام در نوردیده و در جهان سرای عقبی منزل گزیده ولد دلبند ارجمندش صلاح الدین رشید قایم مقام پدر بزرگ حمت

گستر گردیده از غرایب حالات آنکه هشت سالگی از خانه پدر غایب و مفقود الخبر گشته همشیران اخالخوانان

هرچند شیرش بشیر مستعد کشته لمتر اجتنبند و از وجودش مایوس شده بمعرکه آتش بردند بعد از انقضای هشت سال چون ماه شب
چهارده در برج جوزا مصحف حمایل کرده بر در خانه پدر ظاهر شد خدمه و مریدان آن سلسله علیه که در فراقش زبان
دالان بودند بدیدار آن بدر آسمان کرامت مشرف شدند معرکه و سوگواری ایشان به سور و سرور مبدل گردید
اسفار و تاریخ احوالش نموده‌اند که جمعی از جنبه مسلمانان که سالک طریق صلاح و سداد بودند مرا بخانه خود بردند
ابواب رأفت و اشفاق بر روی من گشوده تعلیم شرایع و حفظ قرآن کردند و در هشت سال در میانه آن طبقه به
اکتساب فضایل مشغول بودم تا اکنون که عزیمت وطن نمودم فرقه اصحاب ارادت قدم همیشه گردش ایشان سعادت
دنیا و اخری دانسته کمر بسته هدایت آن اعظام نشانه و او نیز اقتدا به سنن سنیه اجداد عالی نژاد نموده کمال ورع
و دین داری پیشه نهاد همت ساخته و مراسم ارشاد و قوم بنیز داخته و چون ایام حیاتش سپری گشته سجاده
نشینی اجداد و اطعام فقرا و مساکین بر سبیل الارشاد بفرزند ارجمندش قطب صالح الدین رسیده داود بر سر
هدایت و کرامت به دستور آبای کرام بر نور صلاح افزوده در موضع کلخوران اردبیل توطن کرده دیده از
نذور و هدایای ارباب اخلاص بسته بزراعت رغبت بود و اصحاب و اتباع خود را بزراعت ترغیب نموده
و اعمال ورع و پرهیزکاری اجمال ظاهر ... و تخم محبت و اشفاق در مزرع خاطر طوایف ایشان
می‌نکاشت چون هفتاد مرحله از مراحل زندگانی طی کرد بار هستی بسر منزل آخرت کشید فرزند ارجمندش قطب
الدین قایم مقام پدر عالی مقام گردیده سرور و پیشوای آن فرقه قدسی انتظام شد منتسبان آن سلسله علیه را
در کنف عاطفت و اشفاق خود درآورده و به دستور اجداد کرام بارشاد مسترشدان سبیل الارشاد پرداخت
زمره اصحاب ارادت خدمت آن قطب دایره سعادت و محور گردون کرامت را بر رقبه خود لازم دانسته
در ایام حیات آن ارجمند جماعتی از حکام گرجی با فوجی از جنود کفره گرج علی الغفله بولایت اردبیل ایلغار آورده
اهل اسلام را از ورود آن فرقه ضلال آسیب بسیار رسید از خوف آن خطر امیر قطب الدین محمد مخدرات
سراپرده عفت را بدار الارشاد نقل نموده در محل مضبوط مختفی داشت آخر روز بجهت تحقیق حال اهل ضلال از
محل رجعت بیرون آمده بود که یکی از آن کفره فجره وارد شده زخمی منکر بدان سرور زد و آن مجروح و ملال بمنال

ضلال

قیلان افتاد و بعد از رفع آن واقعه حکیمی جراح بمعالجه پرداخته زخم التیام پذیرفت و در کف مبارک از آن الم سالم
ماند مدتی بعد از آن واقعه مسند هدایت و ارشاد از وجود فایض الجودش مزین و عوارض مشکلات انام از
تقریر لسان درفشانش متبین بود ادراک زمان ولادت باسعادت نیر صفوت نهاد و تجنبه ارادتش
صفی الحق والحقیقه والدین ادراک نموده چند سال دیده بدیدار آن برگزیده روشن داشته بالجمله چون وقت ارتحال آن
امیر ستوده خصال رسید جواهر زواهر عرفان و ارشاد را که بحسب وراثت از اجداد کرام او رسیده در
درج سینه صفا آیینش مخزون بود بفرزند دلبند خود صالح سپرده عالم سفلی را وداع کرد و طایر روح پاکش بشادی
عالم علوی پرواز نمود و سید صالح دری بود از صدف گهر دولت و ارشاد و دری از برج هدایت و صلاح
و سداد و سمی اسم شریفش از صورت حالش ظاهر و انوار سعادت از جبین مبینش لایح و باهر و زبانه از پیران
باحوال محتاجان پرداخته بحسن اعتقاد خلایق در شان او بوی نیکو مشتهر آمد کی کرده و هیچ وقت باب سعادت
ماکش از آمد و شد فقرا و محتاجان خالی نبود و اصلا از کثرت ارباب سوال ملال نیافتی چون اجل صدای اصدق انبیای
کل نفس ذائقة الموت از قبه ارتحالش خبر داد تهیه اسباب سفر آخرت پرداخته روح شریفش با رواح صالحان
و صدیقان پیوست و نونهال باغ حیاتش سید جبریل آن حضرت را در دار الامان کلخوران مدخول ساخت
امین الدین جبرئیل قدوه ارباب معرفت و انبیا و زبده سجاده نشینان خداآگاه بود و در تقوی و ورع و
پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجه عالی داشته به دستور والد ماجد در کلخوران اردبیل که مولد و منشا او بود
رحل اقامت انداخته خلایق از اطراف و اکناف بدیده آن بزرگوار اقتباس انوار سعادت نمودند بالآخره و در
معرفت الله ادراک صحبت اغیار و مخالطت با اهل روزگار مانع آمده بلوم مجاهده و ریاضت اقدام نمود
و ظاهر و باطن را بنور معرفت آراسته زبان در کام خاموشی کشیده و از خلق الله کمتر تکلم میفرمود و چون صیت
مقاماتش بلند آوازه گشت از زبانات مکرمت اثر قوم قوم عفیفه صائمة الدهر قائمة اللیل دولتی نام که
رابعه زمان بود به تزویج آن عالی مقام زینت نمود و از صلب آن قدوه خداشناسان آگاه دل لطیفه اکبر
سلطان الاولیا و برهان الاتقیا صفی الحق والحقیقة والدین قدس سره در مشیمه آن عفیفه قرار گرفت و حال حال

آن ستوده اثر تو نور آن پیکر خجسته منظر جهان عالم افروز شده که گویا همواره صبح دولت و انوار سعادت از
جبین خورشید قرینش طالع و لامع بود این ترا در کتاب روضة الصفا از مولانا محی الدین که از فضلای زمان بود
سلطان صدر الدین بود المعتقد از آثار و علامات عجیبه و امور غریبه در مدت حمل و تولد و رضاع از علو حال درجات
کمال القوه شیخ صفی الدین از آن مخدره نقل نموده که این مختصر گنجایش تحریر آنها ندارد و بالجمله چون آن نیر عالم
افروز از افق سعادت مطلع گردید شش درجه از درجات زندگانی طی کرد و والد ماجدش رحمه الله بدعوای داعی دار
السلام را لبیک اجابت گفته در روضات جنان منزل گزیده در جنب قبر والد بزرگوارش مدفون گشت و الحق
مدفن مبارک آنحضرت محل فیض و رحمت و حریم روضه اش قطعه از جنت است معمار همت والا حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی عمارت سابق را که در غایت مختصری بود برداشته گنبد عالی در نهایت تکلف در بنای عمارات شروع نموده اند
و فرزند خلف آنحضرت سلطان شیخ صفی الدین اسحق قدس سره که مقامات عالیه و ادراکات متعالیه اش از حیز تعداد
بیرون و مرقد منورش مهبط انوار فیض و رحمت تا در حجر تربیت از ارتحال والد بزرگوار و والده محترمه اش متکفل
پرورش آنحضرت بود و از آنجا که در طفولیت انوار بزرگی و دلایل فتوحات آسمانی از ناصیه همایونش
لامع و درخشان بود همیشه امور غریبه مثل کشف و ظهور احوال موتی و مثل آن مشاهده مینمود و بوالده اش عرض مینمود
و والده او را بمراتب بلند و درجات ارجمند مژده میداد مدتی باکتساب فضایل و کمالات صوری پرداخت و چون
ذوق سیر و سلوک و ادراک مشکلات عالم معنی بر او غالب گردید قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاد و چون
می دانست که عروج بر معارج کمال بی ارشاد مرشدی صاحب کمال میسر نیست گاه در مزار شیخ ابوسعید و گاه در مزار
شیخ محمود که این هر دو بزرگوار از مریدان شیخ جنید بغدادی اند بعبادت میگذرانید و گاهی در سر قبر عارف
ربانی شیخ شهاب الدین محمود اهری بسر میبرد و طالب مرشد کاملی بود آوازه علو حال و سمو درجات و فضایل
شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی شنیده و حرکت طلب و داعیه توجه او بجانب شیراز در حرکت آورده صلاح الدین
نام برادری از خود بزرگتر در کمال ثروت و مکنت و اعتبار ظاهر در شیراز مانده بود شیخ بهانه ملاقات او داشت
که از آنجا عنقریب از منابت اشراف کسالة خود در آورده بالتقریب در شیراز مانده بود شیخ بهانه ملاقات برادر

ارادر

از مادر مهربان اجازت سفر حاصل کرده روانه مقصد شد در راه هر جا مردان خدا آگاه و درویشان اهل الله میدید
بصحبت ایشان شتافته از هر گوشه توشه برمیداشت چون بشیراز رسید شیخ نجیب الدین علی بزغش از دنیا رحلت کرده بود و
مشایخ آن دیار را ملاقات کرده در فیضی که میخواست بر دیش نمیشد در آن اثنا بصحبت مولانا رضی الدین که از علمای صاحب
حال بود رسید و مذاکره تفسیر با تو ره ادا از که در خدمت او نموده اجازت درس تفسیر یافت با شیخ مصلح الدین سعدی
شیرازی صحبت داشته معاشرت او پسند خاطر فیض گسترش نیفتاد چون درویشان اولاد و عباد کیشان محب هدایت
مرتبه آنحضرت را در طریق و وادی سلوک از خود ارفع دیده و او را بجانب امیر عبدالله که از زمره سادات بود و از
ارباب حال بود راهنما گشتند و چون بخدمت امیر رسید الحق ذاتی دید جامع صفات کمال و ذاتی مشاهده کرد مظهر
انوار جمال و جلال حضرت شیخ صفی الدین واقعات خود را بر او عرض کرد لحظه بخود فرو رفته سر بر آورده گفت اکنون
ترک آنچه تو را از مجاهده و ریاضت و علو حال حاصل آمده تا غایت دیده بصیرت ما در آن مشاهده معامله بزرگ
ترا در پیش است در این بار از سر انجام نمی یابد امروز کسی که رفع حجاب از نظر تو نموده بمقصد رهنمون گردد در کنار
دریای شیخ ابراهیم زاهد گیلانی است و در گیلان قریب تولات شما در لب دریا خلوتی دارد وسیله وصال شیخ زاهد
را او وصف کرد و آنحضرت مشایخ فارس را وداع کرده از بواطن صافیه ایشان استمداد همت نموده عزیمت
وطن کرد هر چند برادرش اسباب تجمل و اموال بر او عرض کرد آنحضرت از نظر قبول بر آنها نگشاد و پای طلب بشاه
راه مقصود نهاده در زمان آن ملک سلطان به ارشاد اردبیل رسید شیخ زاهد در حالتی بمعاشقه بود
و علم باطن در ناصیه روی مریدان آورده گفت که از سیران ما دیدیم جوانی در اردبیل عزم ملاقات ما دارد
که از او با حضرت رب العزت حجاب باقی نیست القصه شیخ صفی الدین از جا بمقام شیخ زاهد رسید و توجه
الصوفیه و خانقاه را رخصت ایشان رسیده در صومعه بنام شوال شد ماه مبارک رمضان بود و عادت شیخ
زاهد آن بود که چون ماه صیام بود شدی بحرم سرای خود تشریف برده لیلاً و نهاراً بطاعت رب العزت مشغول
بودی و افطار با عیالان کرده تا عید فطر با زمره مریدان ملاقات نفرمودی در آن روز که شیخ صفی الدین بدان
مقام علیا رسید در صومعه نماز میگذارد و بعد از فراغ او را خبر دادم آن خادم آن سالک راه حق را در ده

بملاقات شیخ فایض گردید و شیخ او را صفی الدین خطاب کرده بمرتبه علیه و مقامات سنیه مژده داد و شیخ صفی الدین جمیع صفات
شیخ زاهد را بر علامتی که نشان داده بودند موافق یافت دست انابت در دامنش آویخت و حسن ملاقات لا تعد و لا تحصی از آن جناب حاصل
کرد دیده حضرت شیخ صفی الدین را اثر تزکیه نفس و ریاضت بجائی رسیده بود که هر هفته یکنوبت افطار کردی و بفرمان شیخ زاهد به
روز قرار یافته بالآخره شیخ انقیادت را بغیر از برنجش بطرف ساخته با فطار بوجی سموری داد اما به لقمه
برنج خشک قناعت نموده از لحوم و دسوم اجتناب کردی و حیوانی مطلقا نخوردی و خوارق عادات و کرامات از شیخ
صفی الدین بسیار منقول است و در کتاب صفوة الصفا و فتوحات الیمنی هروی بتفصیل مذکور است بالجمله آن ذات کامل الصفات
پیوسته مشاهدات عالم ارواح و اشباح دیده بصیرت می‌گشود و رؤیای صادقه می‌دید از جمله شبی در خواب دید که شمشیری
در میان و کلاه سموری در سر دارد و چون کلاه از سر برمی‌دارد آفتابی از فرق همیونش طالع می‌گردد که عالم را روشنی
می‌بخشد آن خواب را بشیخ زاهد نقل نموده تعبیر آن سوال کرد شیخ روشن ضمیر بحسن تقریر فرمود که آن شمشیر و آفتاب علامت
خروج پادشاه قاهری است از صلب تو که عنقریب شعشعه اقبالش مانند آفتاب بر عالمیان تافته از شعله تیغ
آبدارش ظلام ارباب بدع و ضلال محو و معدوم گردد القصه آن حضرت را در مجاهده و ریاضت ترقی عظیم روی
نمود و انواع اسرار الهی در باطن حقیقت مؤانسش درخشیدن آغاز نهاد و شیخ زاهد آن حضرت را بمصاهرت
خویش پیوند داده صبیه قدسیه خود را که از زهره زهرا اقرب بود با او در عقد ازدواج کشید هر چند شیخ
زاهد در حال حیات او را باجازت ارشاد و سجاده نشینی اشاره نمود قبول نمیکرد تا در وقت ارتحال سریر ارشاد و
ولایت بعهده آن حضرت تفویض نموده ذات قابلیت او را بامارت کرامی آراست ارباب غرض که در
شیخ زاهد اعتراض نمودند که با وجود حالات پسر خود شیخ صفی الدین را بدین مسند عالی می‌نشاند لاجرم بر قصد شیخ زاهد
تشنیع و تسلیه مریدان در مقام آزمایش هر دو درآمده گفت خلوت پسرم کجاست گفتند در شب خانقاه و از
شیخ صفی با خلوت شما نیم فرمود پسر خود را گفت هر دو را آواز دهیم آشکار رتبه و مقام هر یک باید بعد از آن پسر خود را
با واز بلند خواند جواب نداد چون صفی را آواز داد جواب آمد که لبیک و سعدیک یا شیخ و مرشدی و
قدم بوثاق نهاد شیخ فرمود صفی کجا بودی گفت در خلوت خود بودم که ندای تو را فرا شیخ شنیده بکمک همت

انجام شیخ بروی بعموم آورده گفت که آنچه نظر من بر آن است الله سبحانه و تعالی بصفی داده نه بجمال الدین و من در ایام خود ار
خیانت نموده تفصیلش بسر دم القصه شیخ زاهد در شاهرود گیلان در شهور سنه سبع مایه بعالم عقبی شتافته در همان جا
مدفون گشت و حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی الدین نسبت ارادت و خرقه ارشاد از او یافته و او از سید جمال الدین
و او از شیخ شهاب الدین محمود اهری و او از شیخ ... و او از سید الطایفه شیخ جنید بغدادی و او از سری سقطی و او
از معروف کرخی خادم امام معصوم الطاعه ابو الحسن علی بن موسی الرضا الحاصل بموجب وصیت شیخ زاهد آن حضرت
بر مسند هدایت و ارشاد تمکن یافته خلایق را بطریق مستقیم شریعت و منهاج قویم طریقت دلالت نمودن گرفت و آن
حضرت را از صبیه شیخ زاهد فرزندی بوجود آمده بصدر الدین موسی موسوم گردید در اواخر ایام حیات آن حضرت را
از غایت ریاضت و ضعف بدن علت مشابه طاری گشت مدتی در عالم تصوف آن در اوراد و اشغال مختلفه
وی داشته باین خرسندی داشت تا آنکه ضعف قوت گرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد در حالت مرض هر گاه از کثرت
وجع و الام بی آرام گشته بموضعی که الحال قبر منور آنحضرت است شتافته لحظه در آنجا بیاسودی و خلیله جلیله اش
بمنزل آوردی و باز در شدت الم گفتی مرا آنجا نه من بر نه خدمه آنحضرت می گفتند که شما در خانه خود می فرمودید که
خانه اصلی من آنست دیگر را آنجا میبردند تا چند نوبت این واقعه تکرار یافت در حالت ارتحال مریدان خاندان قدسی شان
صفویه را جمع آورده اصحاب و اولاد را باستقامت منهاج شریعت مطهره و طریقه مشایخ و بذل نفره انعام
والزام فقرا وصیت فرمود و در شان حضرت شیخ صدر الدین موسی فرمود که سجاده نشینی و ارشاد عباد بعوض من
بفرزندم صدر الدین است بموعظه و نصایح می پرداخت تا آنکه زبان معجز بیانش که ترجمان غیبی بود از تکلم باز مانده آخر
ملایکش بر چشم شد که صلوا علیه و سلموا تسلیما و بعد از نماز صبح روز دوشنبه دوازدهم محرم الحرام سنه خمس و ثلثین
و سبعمایه از دست ساقی اجل شراب ممات نوشیده چشم از آشوب خانه عالم کون در پوشید و خلیله جلیله
جلیله اش ... که از درگاه حی قدیم بود بعد از ... روز آن حضرت پیوسته بریاض جنان خرامید
انا لله و انا الیه راجعون الا ان اولیاء الله لا یموتون ولکن لا یعقلون *بیت* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل
دل این است حرف مرگ و برین قوم ترجمان ذوق فنا نیافته ورنه در نظر رنگین‌تر از بهار بود جلوه خزان

در فتوحات امینی مذکور است که سید جمال الدین اصفهانی بموجب وصیت آنحضرت غسل و تجهیز کرد و سلطان صدر الدین در آن وقت در سفر سلطانیه بود و منتسبان سلسلهٔ علیهٔ صفویه آن جسد مطهر را در همان مکان شریف که حالا روضهٔ مقدسه است

شیخ بود اکنون مطاف طوایف انام است دفن کردند سلطان صدر الدین موسی مدتی بود از آسمان سروری

طالع و خورشیدی از سپهر نیک اختری لامع از اوان صبی و ایام نشو و نما انوار زهد و تقوی از ناصیهٔ همایونش هویدا و

علامات صلاح و رشاد از صورت حالش هویدا ریاض ولایت و ارشاد را سروری بود سرافراز و بعلو نسبت

و سمو حسب این الاکارم و الاعالی منفرد و ممتاز بود چه از جانب پدر والاگهر قطباً بعد قطب اختر برج سیادت

کرامت و از طرف مادر نیز اختر در صدف ارشاد تا جد اعلی سجاده نشین مسند هدایت و ارشاد بود

در فتوحات امینی مسطور است که روزی همایه صبیهٔ محترمه شیخ زاهد در حضرت سلطان الاولیا عقد مناکحت وقوع

یافته شیخ زاهد در مجلس عقد حاضر بود و نسبت بشخصی عایت رسم و تعظیم و نیازمندی بجای آورد حاضران مجلس

از سر این معنی سوال کردند شیخ فرمود که اولاد صفی الدین را که پیرکامل می‌ناشناسند و من نمود در این مجلس

سعادتی بنظرم درآمد که قایم مقام من و صفی خواهد بود و علو مقامات و مدارج او را دریافته تعظیم او کردم و چون

طلعت اقبالی منزلت از افق ولادت طالع و عالم افروز گردید حضرت سلطان الاولیا ارباب

ارادت و اصحاب ارشاد را خبر داد که اینجوهر گرامی الفرزند سعادتمند است که شیخ زاهد در مجلس عقد

تعظیم آن قیام نمود آنحضرت چند سال در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس انوار کمال

کرده در علوم ظاهر و باطن مراتب کمال یافته صیت هدایت و ارشادش در عرصهٔ آفاق منتشر گردید مولف

کتاب نفحات الانس در مناقب کاشف الاسرار خلاصة الاوتاد ارسید قاسم الانوار میگوید که

معلوم نیست که در عرصهٔ جهان بعد از ائمهٔ طاهرین ع بمرتبه و مقدار سید قاسم انوار کسی پا به شهود

ذکر کرده که العارف ربانی نسبت ارادت و مریدی بحضرت شیخ صدر الدین اردبیلی ثابت دارد

و بالجمله آنحضرت در حین ارتحال والد ماجد نیز در خارج نفوذ ارشاد گشته بعد از واقعه پدر بنیاد

نیز از سفر سلطانیه عود نمود و منتسبان آن سلسلهٔ علیه ز رشاه جمال عالم آرایش از لباس سوکواری

بزوال آمده بساط تعزیه در نوشتند و مرشد الطریق و مبین و طوایف اهل یقین از صفای طویت و صدق نیت آنحضرت

را بر مسند ارشاد بموجب وصیت شیخ نشاندند حلقهٔ ارادتش در گوش و غاشیهٔ اطاعتش بر دوش گرفتند باب آستانش

مرجع طغاه و ملوک و اشراف گردید امرا و اعیان مغول را اعتقاد عظیم با آنحضرت در ارشاد بود و در زر در

معارج عزت و سروری برتری یافته معمار همت والا نهمتش عمارت خطیرهٔ مقدسهٔ متبرکه را که اکنون مطاف طوایف

انام است طرح انداخته گنبد مرقد مبارک سلطان الاولیا و دار الحفاظ و متعلقات است از زر خاص حاصل اموال

حلال خود در نهایت تکلف و زینت ترتیب داده و حافظان خوش الحان تعیین فرموده از آن تاریخ الی یومنا هذا از آن

مهبط فیض رحمت لیلاً و نهاراً از تلاوت کلام حضرت رب العزة خالی نیست بیت در آن مرقد پاک نیکو سرشت فلکنده

بنای صد قصر بهشت همایون مقامی ز فیض اله همه وقت خشتی در آن بارگاه سر قبه بر چرخ افراشته حریمش ز کعبه نشان داشته

و روز حفاظ آن گلستان به تسبیح و تهلیل چون عندلیبان و چون اوقات حیات آن قدسی سمات در راه خدا و حی

و شرع پروری سپری گشت فرزند ارجمند سلطان علی خواجه که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده

و عز کمال آراسته بود قایم مقام آن سرور گشته صفات ذات و جبهٔ مطهر والد را بمنطوق اولیایی تحت قبایی در زیر قبهٔ عرش

اسای حضرت سلطان الاولیا مدفون ساخته آن کمال آستین شرافت افروز و سلطان علی خواجه در مجاهده و ریاضت و تزکیه

نفس و تصفیهٔ باطن بموجب الولد الحر یقتدی بابائه الغر اقتدا به روش آبای عظام و طریق سلوک مشایخ کرام نموده و اوج ز

ربانی و کاشف دقایق آسمانی بود بعد از وقایع پدر گزیده سریر مسند هدایت و ارشاد در ابتدا طلعت همایونی اندر آسته حوصله

صافیه خاندان قدس نشان صفویه از قد حافی سر بر آسمان افاضه انوار فیض و موهبت نمودند خوارق عادات از آنحضرت بسیار

مشاهده میکردند گویند سلطان خواجه علی از آسمان بصورت نوعی و مثالی با امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان ملاقات

اتفاق افتاده در وقتی که از جیحون بعزم توران جیحون را عبور مینمود تا زمانه آتش در آب افتاده در پیش رزنده بوسی نظر

در آمده که تا زمانه در آب در آورده بیشش داد امیر تیمور بدین معنی تفأل نموده از احوال آن بزرگ پرسید اندر دش گفتند

موطنم اردبیل و محل ظهورم در خول و مدفنم قدس خلیل خواهد بود و همانا صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور

نمود و در سالی که امیر تیمور از بغداد بجانب تبریز لشکر کشید در کنار رودخانه در خول درویشی خرقه سیاه بر دوش

اوظاهر شده گفت من این دریشم که درکنار جیحون تا زمانه بیت تو دادم و وعده ملاقات یکبار دیگر در اردبیل واقع خواهد شد
بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده جمعی کثیر از اسارای روم همراه داشت بدار الارشاد اردبیل رسید و احوال
بزرگواری شیخ صفی الدین وارتفاع درجات وارتقای مراتب و مقامات او را استماع نموده بزیارت مرقد مطهرش
رفته بعد از تقدیم مراسم طواف بعضی احوال سجاده نشینان آن مقام شریف نمود داد را از احوال حضرت سلطان خواجه علی
خبر دادند بعزم ملاقات رو بخلوتسرای شیخ آورده شیخ بر سجاده عبادت نشسته بذکر محامد الهی مشغول بود هر چند خادمان از
آمدن پادشاه خبر دادند التفات بدان ننموده از اوراد و اذکاری که داشت باز نماند تا آنکه امیر تیمور بوثاق شیخ آمده
سلام کرد و بعد از سلام بجواب التفات نموده تکلیف جلوس کرد و ابواب جواهر موعظه و نصایح گشوده گوش هوش او را
از دُرر آبدار حسن خلق و محاسن اخلاق گرانبار گردانید امیر تیمور را بسی خبر از خود محظوظ ساخته که اگر درجهی که کنون خاطر
اوست جلوه ظهور کند دست ارادت بذیل هدایت آنحضرت استوار سازد و در همه به موافق قرار داد خاطرش بظهور آمد لهذا
دست ارادت بحضرت شیخ داده رشتهای خواهشی نمود که از ادنا بدیا پادشاهان فقر و معنی را از پادشاهان عالم صورت
چه خواهش و چه احتیاج و حرف زر های دنیای دون را از رشته دربار از جواهر گران بها معرفت الهی چه بود حول
ضمیر منیرش از امور دنیویه خالی و طبع شریفش از تعلقات سلسله ظاهر مستغنی بود لب مبارک بهیچ حاجتی نکشود بعد از مبالغه و الحاح
پادشاه طلب رضاء الله تعالی اطلاق اسیران روم را خواهش نمود امیر تیمور را سخت قبول بر دیده نهاده باطلاق مجموع اسیرا
در اسیران حکم کرده و در کوه اردبیل و اکند و دقری و مزارع مرغوب از مال حلال خریده وقف خطیره متبرکه نمود و آن
مکان شریف را بست دیار گردانیده و خراج او را از اولاد آن سلسله علیه مسلم داشت و از آن تاریخ اعقاب و اخلاف آن
اسیرا که فی الحقیقه آزاد کردهای آن دودمان مقدس اند در سلک مریدان و صوفیان صافی نهاد این سلسله ارادت
نشان منسلک اند اما بین الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را با حضرت سلطان صدر الدین موسی اتفاق ملاقات اتفاق افتاد
و مقدمات مذکور را ذکر نمودند اما اصح آن است که سلطان علی خواجه اگرچه این روایت در کتب تواریخ و حالات مرقوم
و مشهور این سلسله بنظر ذره احقر رسیده و اما از غایت شهرت و تواتر افواه دستور تحریر این روایت دلها روشنه تیر
بخط قدیم مو شیخ این مشاء معولی و علامه دهر امیر تیمور در سفر بلخ درجای تسخیر قلعه اندخود بدست تاریان در آمده بود

بنظر اشرف حضرت اعلی شاهی ظل الهی در آمد مقامات علیه و ظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی و بعضی از آن بعد ما در صحیفه
مذکوره مسطور بود بالجمله آن سالک مسالک هدی و جویی که در هیچ وقت از طواف کعبه خالی نبود در حرکت آورده سند ارشاد
و حدث روضه مقدسه بجنت نهاد را بثمره الفواد دوحه سیادت و ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده با جمعی از اهل حق
و ارباب یقین بزیارت حضرت سلطان خواجه علی متوجه بیت الله گردیده و لبیک اللهم لبیک گویان در راه صدق پویان قدم آن
وادی امن نهاد فرزند سعادتمند مراتب معارفت پذیرفت نموده بهر بناورده ذوق طوف رکن و مقام بر آن افزوده
ادبیر معاقب عزم سفر خیر اثر حجاز نموده قدم سعی در وادی طلب نهاده بمنازل و مراحل طی کرده در حریم حرم بیت
کعبه آمال یعنی شرف پای بوس والد ملک خصال شرف گردید و به اتفاق تکیه بر منابع حج قیام نموده از
آنجا بقدس شریف شتافتند و در انعام بلک احترام زیارت ارواح انبیا و طواف مسجد اقصی فایض گردیدند در آن
مکان متبرک شریف سلطان خواجه علی از منهج اعتدال منحرف گشته و ثانیه سفر آخرت بر داشت و زمام ناقه ارشاد بکف
کفایت فرزند کامیاب پیوند نهاده رفیقان آن سفر خیر اثر را وداع کرده نقد حیات را نثار آن عالم قدس کرده
و پسر نیک اختر بلوازم تجهیز و تکفین پرداخت آن جسد مطهر را در آن ارض مقدس مدفون دیار زمره مریدان و رفیقان از
سفر میمنت اثر عود نموده دار الارشاد اردبیل ارمن مقدم همایونش سرسبزی آغاز نهاد منتسبان خاندان صفوی
دیده بدیدار فرخنده آثارش روشن ساخته زبان حالشان درین مقال مترنم گشت بیت اگر رحمت آن سرو از جویبار
تو باشی بگیتی زدی یادگار ز دل دوستان از رحمت شاد باد ز بنای خرد ار توآباد باد سلطان شیخ ابراهیم در بیان
اجداد حضرت اعلی شاهی ظل الهی به شیخ شاه اشتهار دارد و بمضمون صدق مشحون و اتبعت ملت ابراهیم مستور
آبا و اجداد بر مسند ارشاد تکیه زده طالبان طریق قویم را بمنهاج مستقیم تربیت و دین پروری دلالت می
نمود و خلفا و اعیان اطراف و اکناف فرستاده در اندک زمانی درگاه سدره اقتباسش مرجع آفاق
و اداوفی گشت صلایق خاک عتبه علیه اش را کحل الجواهر دیده اعتبار کرده سینه از ازدحام ارباب ارادت فضای
حریم عرش سایه را در حضور اقدس جمال ها نمود و شان معالی اثاثش روز بروز از ارتفاع افئده احدی از مردم اولیات
را از قران و حسب الاد نماتش جمال تکلف می نمود از جواهر الانعام و اکرامش فقرا و محتاجان را عموما کنان

انهار   مطبخ معموره اش مملو از ظروف و اوانی سیم و زر و در بخشش و جهان از آبا و اجداد در گذرانیده اش
شاهانه و شمایل پسندیده اش   انجا که شیوه گردون است ذات همایونش را با مراض مختلفه رنجوری
کشته زمانی بجا شادمانی از آن مسله در جنیده غرض مرض تمادی گشت و آفتاب عمرش مایه زوال و جناد بار که این معنی بر
ضمیر منیرش پرتو انداخته دیده بر زر سود و زیان حیات و ممات در پوشیده متاع ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را کال
خریدار گشت و ارباب اخلاص و دیوانیان را بعتبه علیه گردون مناص را جمع آورده ایشان را از واقعه ناگزیر که گریبان گیر
غنی و فقیر و برنا و پیر است آگاه گردانیده و بعد از موعظه و پند و دعا با ارجمند ایشان را باطاعت و انقیاد فرزند همشیل
دلبندش سلطان جنید ترغیب فرموده و ولی عهد و جانشین خود گردانیده سفارشات بلیغ در باره کرده و اما العهد
الکریم و العهدة فی الدارین علیکم بعد از تقدیم وصیت روح پر فتوحش بجوار رحمت حضرت رب العزة پیوست و حضرت
سلطان جنید مراسم تکفین و تجهیز قیام نموده در جوار اباء عظام مدفون ساخت تاریخ فوتش را در تاریخ جهان ارا
از سنه احدی و ستین و ثمانمایه نوشته اند سلطان شیخ جنید شهبازی بود بلند پرواز و خسروی گردون فراز
بدری از آسمان فتوت و ارشاد درخشیده آفتابی از سپهر خلافت ظاهر و باطن طالع گردیده چون بر مسند سروری
و سریر دین پروری متمکن گردید خلایق را بالعلم و الارشاد و دین پناهی که مخبر از داعیه سلطنت و پادشاهی بود آگاهی
داد و ارباب ارادت و اخلاص زیاده ترقی گشت میرزا جهانشاه ترکمان که پادشاه زمان و فرمانفرمای اغراض
و آذربایجان بود از سلک جمعیت و انتظام اسباب حشمت و مکنت سلطان جنید رسیده بود از حضرت سلطنت پناه گردید
و از زوال ملک و دولت خود ترسیده از بیم بدنامی از حضرت لایق نمیدانست مگر کسان که پیش فرستاده بکنایه
و صریح خاطر نشان کرد که از مرکز دولت بهر طرف که رای منیر مهر انتشار اقتضا نماید نهضت فرمایند آنحضرت توجه کاشف
دیار بکر را مصلحت وقت دانسته عزیمت آن طرف نمود از هواخواهان درویشان صوفیه و صوفیان صافیه جمعی کثیر
موج فوج عازم همرکاب گشته در سایه لوای سعادت همایش مجتمع گشتند تا در کمال شکوه و جلال در آن کشف
نزول اجلال نموده را ... والی آن ولایت دیاربکر امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک آق قوینلو ترکمان بود که
اطاعت میرزا جهانشاه نمینمود و میانه ایشان ابواب مخاصمت و عناد مفتوح و طریق آمد شد مسدود بود از مژده

ورود

ورود موکب مسعود سلطان جنید اظهار مسرت و شادمانی نموده آنحضرت را بالعبد و م اعزاز و احترام استقبال کرد و امرا
و اعیان صوفیه را هر یک بمقامی مناسب تعیین نموده مقدم گرامی او را از امارت دولت و اقبال دانسته خیابان مودت
و اتحاد تمام روی نموده بالاخره خصوصیت و دوستی بمصاهرت و تعالی انجامید همشیره اعیانیه خود خدیجه بیگم را با ان
حضرت در عقد ازدواج در آورده و بدین وصلت کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت و سلطان جنید مدتی در آن دیار
در آن دیار توقف نمود و هوای حب الوطن من الایمان از خاطر خطیرش سر زد و از امیر حسن بیک دستوری خواسته و از آن
رهنمای دار الارشاد اردبیل قدم همایونش عشرت افزای بهشت و قصه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد
گردیده دیده نظارگیان از مطالعه جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت و دیگر باره نائره حقد و حسد که در کانون
درون میرزا جهانشاه بود اشتعال پذیرفته توهمی که داشت از وصلت و ارتباط امیر حسن بیک بود دامنگیر گشت در
کار سلطان جنید فکرهای ناصواب می نمود با آنکه آنحضرت از کینه و غدر او آگاه گردید و قاصدان صاحب تقلب ارباب
ارادت فرستاد   تخیال سلطنت لوای دولت افراخته و ثواب غزا و جهاد مطمح نظر ساخته با مواد
ده هزار کس از غازیان بسمت شروان در حرکت آمد در فتوحات امینی مذکور است که بداعیه محاربه شروان
روانه آن صوب ولایت شروان گردید سلطان خلیل باغوای طاغیان آن سرزمین کوس مخالفت سلطان جنید
کوفته با تیغ روانش ادب جانب جرکس گردیده لشکر رزم آزمای جمع آورده بمقابله و مقاتله او شتافت و در
برابر سپاه ظفر پناه صف آرای گشته متشمر حرب و پیکار گردید و از این طرف غازیان صوفیه که جان بازی
در راه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص می دانستند در موکب همایونش صف قتال آراسته از جانبین آتش
حرب مشتعل گردید تیغ سر افشانی آغاز نهاد و عقابان تیر بقصد جان یکدیگر در پرواز آمدند غازیان جان
نثار دفع شر اشرار که فی الحقیقه دفع صایل بود واجب شمرده بقدر طاعت و توان کوشش مینمودند سلطان
جنید در آن معرکه برگزیده نفس شریف مباشر حرب گشته بیت بر آن سلطان دلدل سوار بهر حمله زرحیج ان
خاکسار را الماس گون شعله تابناک بلندی گردی بر این تیره خاک چون شهادت آنحضرت بر لوح قضا
ثبت شده بود لشکریان شروان شاه آنحضرت را کالاحاطه الیدر در میان گرفتند مرکب جهان نوردش

رو از پای در آورند و آنحضرت در این کارزار از دست ساقی اجل شربت شهادت نوشیده از اتباع آنحضرت
جمعی پای ثبات در معرکه استوار داشته از خون شهادت سرخ روی گشتند و برخی حدیث الفرار مما لا
یطاق بر خوانده راه هزیمت پیمودند و در فتوحات امینی آورده که صوفیان خاندان صفویه نعش شریف آن سلطان
سریر هدایت را به ابدال ارشاد آورده در روضه مقدسه مدفون ساختند و آنچه این فقیر معلوم گشته و از ثقات آستانه
مقدسه استماع نموده آنست که جمعی از مردم طبرسران که همیشه هواخواه این سلسله علیه بودند جسد مطهر آنسرور را از جنگ
گاه بیرون برده در قریه قوریان از اعمال قبه طهمان در محل مناسب مدفون ساختند و اکنون آن مقام شریف محط
انوار فیض و رحمت و مطاف اولیا است و مولف حبیب السیر مدفن آنحضرت را تصریح نکرده چه میشاید که بنابر مصلحت و
بیم اضداد در کتمان آن کوشیده مدفن آنحضرت را در آن وقت تحقیق ننموده باشد و انکشاف آن بر جمهور در پرده
خفا مستور مانده باشد القصه بعد از واقعه سلطان جنید فرزند کامیابش سلطان سریر ولایت و مسند نشین آگاه
هدایت سلطان حیدر روح الله روحه سلالة طول الله عمره خلافه که همشیره زاده امیر کبیر ابو النصر حسن بیک بود قائم
مقام پدر عالیجاه گردید تاریخ شهادت سلطان جنید در تاریخ جهان آرا در یکی از سنین ثمان و ستین و ثمانمایه
نوشته اند سلطان حیدر آفتابی بود از برج ولایت طلوع نموده و دری از صدف بحر سلطنت نمایان گردیده
مرتضیه ارشاد و اجتهاد بسنن آبا و اجداد مکنون بر عرش قرآن ردای ارشاد عباد و پادشاه مرحوم حسن پادشاه که
پیروی اقبال میرزا جهان شاه را از پای در آورده بر مسند فرمانروائی ممالک آن افسر سپهر ولایت و سروری
در مقام اخلاص و مردمی در آمده خواست که سلسله پیوند خود را با این دودمان بنازگی استحکام دهد صبیه علیه
خود حلیمه بیگی آغا مشهور بعلمشاه بیگم را بحباله نکاح او در آورده آن زهره برج عفت را با مشتری برج
سعادت قرین گردانید و آنحضرت بیشتر از پیشتر بمعارج دولت و سروری صعود نمود على الدوام عتبه عالیه اش
محل اجتماع خواص و عوام بود از روایای صادقه شبی دید که از پیشگاه عالم غیب مامور گردانیده تاج دوازده
ترک که علامه اثنی عشری است از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک اتباع خود را از این افسر اقبال بیاراید
سلطان حیدر ارشاد . علاوه شادمانی بر تارک افلاک افکنده طایفه ترکمانی را که معاصر زمان بود

تاج دوازده ترک حیدری تبدیل نمود و اتباع کرامتش اقتدا بآنحضرت کرده تمامی صوفیان این خاندان این افسر گرامی
از شعار الناس شعار ساخته اند و بدین جهت طبقه عالی شان بقزلباش اشتهار یافت بالجمله آنحضرت را روز بروز اسباب
حشمت و مکنت زیاده می گشت و هجوم ارباب اخلاص در درگاه سپهر مدارش بیشتر و عموم خلایق از موائد انعام
احسانش بهره ور تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی گشته باطنا پیشوای مشایخ و اهل الله سالک طریق ارشاد و دین
پروری و ظاهرا با آئین سلاطین مسند آرای سروری بود و امیر کبیر حسن بیک در حل مواد با ملازمان عتبه اقبال حیدری
در کمال وفاق و وداد سلوک نمود اصلا بامری که مکدر خاطر شریف خواهرزاده و داماد باشد رضا نداد تا آنکه
ایام دولت و کامرانی گذرانید بعد از انتقالش طوطی شال سراپرده جمال از حسن بیک موافق بمولانا ابو بکر
طهرانی مولف تاریخ احوال سلاطین ترکمانیه تفصیل نوشته تخت سلطنت را وداع نموده سلطان خلیل پسرش بعد از او
سلطان یعقوب بر مسند فرمانروائی برآمد سلطان حیدر را که اخبار از مثوبات غزا بر طبیعت غالب بود و
سلوک سلطان یعقوب که پسر خال آنحضرت بود بر وفق دلخواه مشاهده نمی نمود با امرای صوفیه و هواخواهان
صفویه مشورت نموده رای جهان آرایش بر یورش جانب داغستان که ساکنانش از حلیه ایمان عاری و سالک
طریق جهل و ضلال بودند و بغزای کفره چرکس قرار یافته قاصد آن قرسیر با اجتماع صوفیان صافی نهاده و بلاد تالشان
نیکو سیرت پاک اعتقاد فرستاد که مجاهدان اخلاص گزین فوج فوج بر این سراد قات عرش و صلات جمع گشته خلقی انبوه
با اسلحه و یراق حاضر آمدند و آنحضرت لوای توجه بجانب مقصد افراخته از ازدحام خیول و آوازه عبور آن لشکر صفدر
زلزل در دشت ثبات و قرار شروان شاه ابن سلطان خلیل افتاد بتصور آنکه سلطان حیدر طالب حکومت
و قاصد ولایت شروان خواهد بود بمقتضای الحب یتوارث و البغض یتوارث با آنحضرت در مقام کینه و نفاق در آمد و عنوان
مقاومت با آن لشکر خونخوار از حیز قدرت و توانش بیرون بود قاصد آن بجار رضا معاقب یکدیگر نزد یعقوب
سلطان که داماد شروان شاه بود فرستاده اعلام داد که اگرچه سلطان حیدر بظاهر عزیمت غزای چرکس
نموده اما ممکن که چون بحدود دربند و طبرسران رسید عنان بجانب شروان نموده لوای ملک ستانی افرازد
الیوم که مملکتی در تحت تصرف ندارد لشکر قوی جمع آورده ساحت ولایت شکوه افتابش نمی آورد هر گاه بالک

مملکت چنین کرده بین الجمهور ولایات شفاعت نموده ابواب ملک‌ستانی بر روی ارادت‌کیشان گشاده بر خواهد گشت سلطان یعقوب
که این مهر سپهر سروری در مقام عذر و نفاق بود قطع صلهٔ رحم جایز داشته بحکم مناجات دنیا داعیه در ضمیر حق‌پژوه ناشر
کاشته سلیمان بیگ ایلی را با چهار هزار سوار از جنود شقاوت ورود ترکمان بامداد شروانشاه فرخ‌یسار شروان
شاه بورود کومک سلطان یعقوب مستظهر گشته در حدود شماخی اجتماع عظیم از عساکر شروان و ترکمان دست داد اما
سلطان حیدر با غازیان غیرت‌پیشه جلادت‌نژاد از راه کنار که شمال رود شروان است با ایلغار درآمده عبور کرده ظفر
اثر پای قلعه دربند افتاده و آن شهری است از بلاد معموره جهان بباب الابواب مشهور قلعه‌اش حصینی است به
اساس مانند سد سکندر بمتانت و استحکام معروف و بر السنه و افواه مذکور هر برجی پایه بر درج فلک برابر و باساسش
با ساکنان ملاء اعلی همزبان و همسر و اهالی آنجا شیوه عناد پیش گرفته دست تعرض باجاد اختیار دراز کردند و کوس شمال
انفرقه ضلال بر دست همت الفتح اقبال لازم گشته غازیان بر تسخیر آن قلعه مامور شد ارباب جلادت در روی همت
بتسخیر حصار آورده در اندک فرصتی تزلزل در ارکان حصن حصین انداختند و تسخیرش صعب ... نزدیک بود که
از هواخواهان دودمان حیدری عمرا بیگ جایار که بر ساقه لشکر بود از عقب رسیده خبر آورد که فوجی از لشکر ترکمان از
ارس گذشته و شروانشاه با عساکر شروان بایشان ملحق گردیده بلشکر منصور در رسند بتعاقب یکدیگر خبر ورود آن
گروه شقاوت اثر رسید و سلطان دین‌پرور بالضروره از پای قلعه برخواسته آماده پیکار آن فرقه نا
بکار گردیده القصه در حدود طبرسران آن دو لشکر خونخوار بیکدیگر رسیده از جانبین بتعبیه سپاه پرداخته
صف قتال آراسته آتش حرب بنوعی مشتعل گشت که خرمن عمر بسیاری از دوست و دشمن سوخته گردید بیت در
آن دشت پرخشت هولناک ز بس ریخت خون در دل تیره خاک دم تیغ چون شعله آتش فشان بسا نهاد از جسم یلان چون
چنان از اطراف طبقه صوفیه دست از جان شیرین شسته روی از شعله تیغ و سنان نمی‌تافتند و از اطراف لشکر
شروان و ترکمان در دفع آن حادثه کمال کوشیده فدای وار بقلع و قمع جماعت مذکور مجملا حربی در پیوست
که در ازمنه سابقه کمتر واقع یافته در اثنای گیر و دار سلیمان بیگ ایلی با فوجی از دلیران معرکه کارزار بمقابله
آن سلطان سرافراز درآمده قصد لشکر سلطان حیدر و نفس نفیس بنفس مباشر حرب آن به اهتمام گشته بنوک سنان آن

بزرگوار را از اسب تکاور بر زمین انداخته با خاک تیره برابر گردانید و از شعشعه پرتو جبلی حضرتی آن گرد که
از خون آن درگذرد لاجرم بهمان قدر اکتفا فرموده از قتل آن درگذشت و او بار دیگر سوار گشته بلا ثانی رکاب
اقدس از سبب آن عطوفت و جان‌بخشی سوال نموده آنحضرت فرموده که هنوز اجل وی نرسیده و آفتاب عمرش بحد
زوال نرسیده در این معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و قسمت روز ازل و تقدیر لم یزل را چاره دید نیست
القصه چون هنوز طلوع آفتاب دولت این خاندان را میعادی مقرر بود در اثنای جنگ و جدال تیری جان
گداز از شست قضا جسته بر مقتل آن شهسوار عرصه دعا رسیده کارگر آمد و از وقوع این حادثه غازیان از دست از
کار و کارزار برداشته لوای دولت آن طبقه که هنوز اعلا افراخته بود بحضیض مذلت افتاده بسیاری از صوفیان
جان‌نثار این دودمان کرامت‌نشان گرد در رکاب اقدس این مهر آسمان بردباری از دست ساقی اجل با
خوشگوار ممات نوشیده بیخودانه در مضاجع خاک خفتند در فتوحات امینی آورده که حقیقت احوال از اخبار
نفر بود خاقان سلیمان‌نشان از بعضی معماران مثل حسین بیک لله و خرم آغا و جمعی دیگر که در آن جنگ‌گاه حاضر
بودند استماع نموده و از قول ایشان نوشته الحاصل صوفیان خاندان صفویه جسد آن خلاصه اولاد خیر البریه را
در طبرسران دفن کردند و در نوبت ثانی که خاقان سلیمان‌شان بکتابت شیخ شاه کابل شروان انتقام فرمود و
وقت و دو سال از واقعه شهادت سلطان حیدر گذشته بود آن نعش مطهره را از آن مکان برداشته آورده
دار الارشاد اردبیل نقل نموده در جنب مرقد متبرکه اجداد بزرگوار دفن نمودند و این واقعه در سنه ثلاث
و تسعین و ثمانمائه روی داد رحمة الله علیه و علی جمیع المحبین و المجاهدین فی سبیل الارشاد از آن سرور سه پسر فرخنده
بقول مولف حبیب السیر و تاریخ جهان‌آرا از سه شاهزاده نیک‌اختر از بطن مهد علیا حلیمه بیگی آغا دختر حسن پادشاه در
وجود آمدند هر یک نهالی بودند از گلزار ولایت دمیده و کوکبی از آسمان خلافت درخشیده سلطانعلی میرزا
که بین الجمهور بسلطانعلی پادشاه اشتهار دارد و اسمعیل میرزا و سید ابراهیم میرزا و بقول مورخ کتاب احسن التواریخ
سید محمود میرزا و سید میرزا ابراهیم برادران آنحضرت خاقان سلیمان‌شان اند و او سید ابراهیم نام هنرزده و فضیله
بود که در سفر گیلان این برادران گرام با خاقان سلیمان‌شان همراه بودند و مال و حال هر یک را نوشته دانچه

بر ذره ضمیر معلوم گشته این است که سید محمود میرزا در سالی که اولاد عظام سلطان حیدر را در قلعه اصطخر شیراز برده بودند فوت
شده در اوجان شیراز مدفون است و الحال نبیره سلطان احمد معنوی مشهور است و سید سلیمان میرزا در سالی که خاقان سلیمان
شان بخراسان نهضت نموده به تبریز رفته اغاز فتنه کرد و جمعی بیدولتان بمجرد اخبار که از خراسان می آمد بر سر او جمعیت نموده
داخل تبریز با صوفیان جان نثار تلاش نموده در میان شهر با او کارزار کرده آن هجوم را از یکدیگر پاشیده او را بقتل
آوردند و مال و حال پسران دیگر سوای سلطان علی پادشاه معلوم نشد و در اوراق نقش نشده القصه سلیمان آئین اعلی حضرت [illegible]
شاه بیگم صبح ظفر از تبریز بسعادت نمود و سلطان یعقوب توهمی که از خروج و ظهور سلطان حیدر داشت از اول کرد

ذکر احوال سعادت منوال سلطان علی پادشاه بن سلطان حیدر و شهادت آنحضرت بتقدیر خالق اکبر

صوفیان سعادت نشان این خاندان که کشورگشای ممالک ارادت و اخلاص اند صبوات و دعای اولاد امجاد سلطان بادین
و داد استماع نمود طریق ارادت را العقد و تم اخلاص و تعالی نموده روز بروز بمساعدت بخت فیروز در حیطه ارادت جمع شده
با حضرت سلطان علی پادشاه که بحسب سن و سال نشسته سر سلطنت ارشاد شده ظهور عقیدت و تجدید بیعت ادعا
نمودند و بهایات گرگشی و حرب آماده می ساختند ارباب غرض دسعایت سلطان یعقوب را خبر دادند که فرزند ارجمند
سلطان حیدر بر مسند قائم مقام پدر بسعادت تمکن دارد و آماده طبقه صوفیه انقطاع نمایند و عنقریب لوای دولتش را
ارتفاع عظیم خواهد یافت سلطان یعقوب از دیدن سالک حق قرابت و خویشی و از ترحم همشیره معظمه اش حلیمه بیگم
که والده محترمه شاهزادگان عالی مرتبت و موسوم بعلمشاه بیگم بود مجوز گشته یکی از امرای صاحب شکوه را با گروه
انبوه تراکمه باردبیل فرستاد که در رهگذر کامکاری را بدست آورده بقلعه اصطخر فارس برده محبوس گرداند ظالم
انها را بسپارند که در آن قلعه روزگار گذرانیده من بعد دست ارباب ارادت و طبقه علیه صوفیه بغیر از [illegible] دولت ایشان
نرسد و از این معنی غافل افتادند که اراده و تقدیر خالق ما فوق تدبیر و قدرت ضلال و حرکات عالم عنقریب
بتخییر ظهور می آید مضمون مصدوقه کریمه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء باری
سبحانه و تعالی مملکت [illegible] بهر کس میخواهد میدهد و الحق این عمل از سلطان یعقوب بسیار ناپسند افتاده خالی بر چهار رود نشاند
گردید القصه چون الطائفه باردبیل رسیدند سلطان علی پادشاه صلاح وقت در آن دیدند که جبه گاه های دردسر

بدر

سلامت کشیده با زمانه ساز کار کرد لاجرم توکل بر خالق جل جلاله توکل کرده بهمراهی ایشان رفته با والده محترمه و برادران
گرامی رو بجانب اصطخر آورده صدیق آسا در زندان بر دست آرام گرفته بخفا و محنت روزگار را سر کار دام حبث مرد به
زندان شرف ارد ایشان یوسف از آزادی بر زندان گشته و این واقعه در شهور سنه و ثمانمائه روی داد و مجملا احوال این واقعه
مطلوبی از وجود شریفشان کمل الجواهر دیده اعتبار و عرصه آن سر زمین از نهال وجود شان خلد برین گشته از برای
القاعات لطف بر این جلد تاریخ این واقعه عبرت گزین است آری تا قطره ابر نیسانی از پایه رفعت آسمان شرف نموده
ظلمت کده صدف نگردد و در تب التاج تارک شهریاران را عرصه آفاق نشود و هیچ گلی سر از نشه خاک کوشه دستار شاه
ذوی الاقتدار را سبز و نظیر این حکایت از آموزده و شبیه این روایات بر آستی چهره نموده صورت حال همایون فال حضرت
سلیمان شان ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان است که در صغر سن و اوان طفولیت یوسف مثال در آن زندان پرملال
قرین اندوه و ملال گردید و عاقبت بر تختگاه پادشاه الملک برآمده بر اندک فرصتی ابواب حشمت و کامرانی بر روی
اولیای دولتش گشاده گشت القصه منصوب برآنکه فرمان پذیر گشته آن شاه نجم دودمان صلا قرا در قلعه جای دادند
از روی عقیدت و اخلاص پیش آمده همت آن گذدم زادگان عالی مرتبت را بر رقبه طاعت خود در احتساب شمرده در کل
مواد رضاجوی خاطر شریفشان بود چون چندگاه شاهزادگان عالی گهر در جوف حصن قلعه متواری گشته بتجربه
روزگار تهذیب و از زمانه پرورش می یافتند سلطان یعقوب را از شامت بدگوهری نخل حیاتش بصرصر اجل از پای درآمده در
سلطان آباد قراباغ رخت هستی بسر منزل آخرت کشید و چنانچه در کتب تواریخ مسطور است امرای ترکمان دو گروه
شده جمعی سلطنت مسیح میرزا برادرش و برخی پادشاهی بایسنقر بر تخت سلطنت اتفاق نموده بین الفریقین جهم محاربه
اتفاق افتاد بایسنقریان غالب آمده مسیح میرزائیان مغلوب بایسنقر بر تخت سلطنت جلوس نموده رستم میرزا ابن مقصود میرزا
ابن پادشاه مرحوم از ترس را گرفته لکه موافقت اصحاب عم اختیار نموده در سلک مسیح میرزائیان منسلک شده بود
بعد از قتل او گرفتار شده بقلعه النجق رفته فرد سیدی علی را بالطایف الحیل فریفته با خود متفق ساخته رستم میرزا
بیرون آورده بپادشاهی اختیار نمودند و جمعی کثیر از مغلوبان معرکه قراباغ و احاد الناس بر سر ایشان جمعیت نموده
رفتن تبریز و محاربه با بایسنقر اراده همت ساخته یکبار رود ارس آمده لشکر اقامت انداختند و میرزا بایسنقر که به دفع ایشان

رستم میرزا از تبریز بیرون آمده چون بمرند رسید هر کس از قراولی فرستاده راه بیوفائی نموده بمیرزا رستم پیوست رفته
رفته تفرقه بعموم سپاه او راه یافته اردوی میرزا ابابکر بنوعی بهم برآمد که در عهده ضبط آن عاجز آمد بالضروره
احمال و اثقال و اسباب پادشاهی برجا گذاشته با معدودی از خاصان گذر از آن بر روی بوادی فرار آورده اند
از راه اهر قراچه داغ بشیروان رفته بشیروانشاه که خال او بود پیوست و میرزا رستم کامیاب دولت گشته منصور و
مظفر بتبریز آمده بر تخت سلطنت نشست و امرا و ترکان عموما بعتبه اطاعت سر در سلک او کشیدند و داد جهانبانی و دارائی
سپاه و رعیت بر داشت اما شیروانشاه بامداد و اسعاد خواهرزاده دو دامن کمر بسته اسباب سلطنت میرزا ابابکر
سرانجام میداد و میرزا رستم بتفکر کار میرزا ابابکر افتاد در دفع و رفع او با امرا و ارکان دولت باب مشورت
گشود آخر الامر مصلحت چنین دیدند و بر آن قرار دادند که آن کواکب درخشان آسمان جلالت را از قلعه اصطخر بیرون آورده
لوای سلطنت سلطانعلی میرزا که سزاوار سروری و سرداری است بر تخت پادشاهی تمکین کردانیده دیدند که بدین وسیله
طلب خون پدر درپیش ببرند و از شیروان خرسند که اگر غالب گردد و اگر مغلوب در هر دو صورت مطلوب ظاهری
ایشان بحصول پیوندد و بدین عزیمت ظاهرا عرق قرابت و خویشی در رضاجوئی خاطر عمه محترمه خود راه داده
ساخته با حضار شاهزادگان حکم کرد سلطانعلی پادشاه در سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه مدت ایام خلوت در قلعه
اصطخر چهار سال و نیم رسیده بود روی براه آورده در حال عزیمت تبریز رسید و رستم پادشاه آنحضرت را
از غوش مهربانی کشیده در اعلای درجه شان او اهتمام نموده سپاهیان و نگهبانان این دودمان قدس نشان
که در زوایای خمول و ناکامی خزیده بودند روی باستان سعادت نشان آورده رند بر روی سلک جمعیت انکرده
عقیدت گزین از دیاد و انتظامی پذیرفت و در این اثنا خبر ورود میرزا ابابکر با لشکر شیروان بعزمت اردبیل
مسموع شاهزاده رستم گشته سلطانعلی پادشاه را با ابه سلطان و خوجی از ترکان بمدافعه ابابکر و شیروانیان فرستاد
و ایشان بکنار رود ارس رسیده خیمه اقامت نصب نمودند و از هر دو طرف کنار را بر اجیر بسته راه آمد
و شد طرفین جز بسفیر تیر مفتوح نبود و صورت فتحی از هیچ طرف چهره نمیگشود و از جانبین از امتداد طول اقامت
بستوه آمده ابابکر و شیروان معاودت نمود و سلطانعلی پادشاه و ابه سلطان بتبریز آمدند در حال ایالت کوه

حاجی بایندر حاکم اصفهان با میرزاده رستم در مقام خلاف و عصیان درآمده خطبه دولت بنام ابابکر خواند این معنی باعث آن شد
که دیگر باره ابابکر عزیمت جانب آذربایجان نموده با لشکر بسیار بدان دیار آمد میرزاده رستم بار دیگر چهره سرور
میرزا سلطانعلی را با ابه سلطان و خوجی از عساکر صوفیه ترکمان بمقابله او فرستاد در حدود اهر و مشکین آن دو لشکر
بر خشم و کین بیکدیگر رسیدند بین الفریقین معرکه رزم گرم شد بمقدم آن سلطان سریر دولت ابابکر مغلوب گشته در
آن معرکه ابابکر بقتل رسید و سلطانعلی میرزا مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار بتبریز آمده و میرزاده رستم لوازم تحیت
و لوازمات دوستانه بتقدیم رسانیده آورده آنحضرت را در رعایت اعزاز و احترام جانب اردبیل فرستاد و آن سلطان
دین پروری در آن خطه فردوس نهاد بدستور آبا و اجداد بر سریر دولت و ارشاد متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص
بعتبه علیه آن گردون مناص آمد و شد آغاز نهاده اجتماع فرقه صوفیه و ازدحام ارباب ارادت آتش عقد و حسد در
کانون رستم میرزا افروخته آنحضرت را برادران بتبریز آورد اگرچه رعایت جانب ظاهری نمود اما چارسال که نشسته بود که
از ارکان خبردار بود و ملاحظه میکرد که طبقه صوفیه بخدمت ایشان راه تردد داشته باشند و صوفیه و ارباب اعتقاد
روی ارادت باستان سدره مثال آورده در خطبه خفیه گذرانیده و نقد اخلاص خود را در آن آستانه بر محک
امتحان میزدند میرزاده رستم از این معنی آگاه گشته در کار اولاد سلطان حیدر متفکر گردیده عاقبت رای خطای
او بر دفع آنحضرت جازم گردید شخصی از اصحاب مجلس رستم میرزا از آنحضرت را از کینه و غدر پادشاه آگاه
گردانید چون در عقیده و آیینه بر بینش کامل ضمیر انورآنحضرت بمضمون الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین بخبر از تبریز سوار شده
راه اردبیل پیش گرفت میرزاده رستم ابه سلطان را با چهار هزار سوار بتعاقب آن سلطان عالی مقدار
فرستاده در حوالی شماسی که موضعی است از مواضع قریه اردبیل آنحضرت رسیده گویند در اوقات علاوه
ملازمان موکب عالی سلطانعلی میرزا زیاده از هفتصد نبود و آن قدر قلیل بمقاتله آن جمعیت کثیر با خود تحمیر نبود
چمی از دولتخواهان آنحضرت از قتال مانع آمده چاره جوئی گشتند آنحضرت چون بنور دل آثار صورت شهادت
خود را در صحیفه تقدیر ثبت دیده بود و مضمون آن خود در آن دو دمان صفوی رجوع آورده ازمهاد
خود در آن معرکه خبر داد و برادر عزیز خود سید جنید که بیرا غنی خاقان سلیمان شان که انوار جهانداری از ناصیه

همدوش می‌درخشید ولیعهد و قایم مقام گردانید و رموز اسراری که در دقت ارشاد و شیوه ستوده شعار مرشدان این
خاندان است بنوعی که از پدر عالی بعد از اجداد امجاد ابراز اشاعه بود ودیعت نهاد و تاج مبارک خود را بر سر
آنحضرت گذاشته او را باعتماد سپرده شعار شاهت تبلیغ نموده بر زبان الهام گذرانید که چراغ دولت دودمان مر
تضوی از دودمش گشته عنقریب با همچه لوای آسمان سای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت بعد از اتمام وصیت قدم
در معرکه کارزار نهاد و همچنانچه بر زبان الصدق بیانش جاری گشته بود مخالفان غالب آمده آنحضرت شربت شهادت
نوشید بعد از وقوع این واقعه جان سوز نفر قلیلی از میان ارباب عقیدت راه یافته هر کس بجایی پراکنده شدند
لله شام بود خلیفة الخلفا که در آن وقت بخادم بیگ اشتهار داشت و دده بیگ شخص گماشت آنحضرت را بدار
الارشاد آورده در حظیره متبرکه منوره صفویه بجوار ساکنشه رحمة الله علیه و این واقعه عظیمه بقول مؤلف جهان آرا
در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه که پنج سال از شهادت سلطان حیدر گذشته بود روی داد اما صاحب تاریخ
شهادت سلطان علی میرزا در کتاب تسعمائه نوشته که هفت سال بعد از شهادت سلطان حیدر بوده باشد.

ذکر احوال خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل بهادر خان و بیان جهان گشایی و شرح ظهور و خروج آنحضرت

نغمه پردازان بزم دلگشائی و معرکه آرایان رزم سخن آرائی زمزمه پرداز کار اقبال و غلغله ظهور و خروج پادشاه
ستوده سیر حمیده خصال صف آرای معرکه کشورگشائی مرحله پیمای بادیه جوانی انجمن افروز بزم اقبال خاقان جهان
آرای آسمان جاه و جلال جام جهان نمای دولت حیدری آئینه رونمای مذهب حق اثنی عشری سلطان السلاطین گیتی ستان
بحث گیر ممالک کیان یعنی خاقان سلیمان شان را بدین ترانه سروده اند و آثار شجاعت و رزم آرائی در اختیار
جهانگیری و جهان گشائی از شهریار ... را در انجمن حدیث آرائی بدین نمط انتشار یافته که
بعد از واقعه شهادت برادر صفوت نهاد و تسلط ارباب بغی و عناد صوفیان پاک اعتقاد آن دری برج ولایت
را که ولیعهد برادر پاینده بود پوشیده و پنهان بشهر آورده هر چند روز در محلی برسم استتار نگاه می داشتند بعد
از چهل روز آن جمعه عقیدت گزین از بیم کینه خصمان و اضداد در اردبیل توقف صلاح ندیده با والده محترمه اش
مشورت نموده توجه جانب گیلان را صلاح وقت انسب و اقرب یافتند و آن عفیفه بمفارقت فرزندان گرامی راضی

که

گشته بود در همان ایام اعیان صوفیه حضور صاحب بیک لله شاملو و خادم بیگ طالش که آخر خلیفة الخلفا لقب شد و ابدال بیک
دده بیگ ذوالقدر و غیرهم هر دو برادر نامدار را برداشته رو بفرار آورده از آنجا بدست نفر از ملازمان خاص ... وارد
اردوی شدند بنوعی که در کتب مبسوطه تواریخ حضور صاحب حبیب السیر مسطور است بولایت گیلان در آمده چند روز در رشت توقف
نموده امیره اسحق والی آنجا خدمات بتقدیم رسانیده بعد از آن در رشته ... اقامت نموده از آنجا بخطه لاهیجان آمدن
قدوم بهجت لزوم آن نوزبان باغ خانان عبرت افزای روضه رضوان گردید کارکیا میرزا علی والی آن ولایت
که از دودمان سیادت و عظیم شان و رفعت مکان از سایر ولاه گیلان منفرد و ممتاز و حسب و نسب ستوده و حمیده
و حسن خلق و اطوار زکیه موصوف و پسندیده بود مقدم شریف آن نوباوه بوستان جلالت و برادر گرامیش سید ابراهیم
برادر آنحضرت را شادی بلا انتها غالب آمد و چون پدرش ... در اردبیل نهادی لطف بود با طایفه ترکان سر نهاده نماند
اردبیل را بارث داد آنحضرت با قلیلی از خدمتکاران جان سپار در آن ولایت رحل اقامت انداختند مظهر لطف بیغش گشت
سن شریف آنحضرت زیاده از هفت سال نبود چه ولادت آنحضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه اثنین و تسعین
و ثمانمائه که ده سال از فوت حسن پادشاه گذشته بود بطالع عقرب روی داد طلوع نیر شاه اسمعیل تاریخ است الحق
صغیر السن بود اما در فهم و فراست آیتی و در عقل و جوهر دانش علامتی بود و در مبادی حال آثار جهانداری از
ناصیه همایونش ظاهر و فره ایزدی از جبین مبینش باهر و در این مقام دو نکته سنجیده بخاطر رسیده یکی آنکه در شب الحق از
گرفته بود که طایفه قزلباش مریدان خاندان قدس نشان صفویه صاحب دولت گردند حروف قزلباش با دولت در عدد
مساوات است دیگری آنکه چون ابتدای دولت قزلباش در عدد موافق تاریخ ولادت آنحضرت ز دل آید طریقه
عالیه صوفیه سیما بلا زمان دولت عالی که آن نهال چمن آرای خلافت از زلال حسن اعتقاد پرورش می دادند
الهام غیبی بلقب والای شاهی موسوم ساخته با وجود صغر سن بعقیده درست و ارادت شامل مرشد و پادشاه
خواندند و بقول مشهور مدت شش سال و نیم در گیلان توقف نموده بعضی اوقات در رشته نشستی و گاهی در خطه
لاهیجان روزگار میگذرانید نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرائت قرآن مجید فرمود و کارکیا میرزا علی و کارکیا
سلطان حسن برادرش متکفل خدمت بودند پس الجمهور مشهور است که در اوایل حال عمرو از جانب میرزا رستم پادشاه

رتبت

ترخان لسان بطلب او در آن اثنا به دریای بختیاری بگیلان آمدند و کارکیا میرزا علی بمجاد دیرد لیند بر عادلانه
حبسته فرستادمان را بازگردانید تا آنکه شور باحوال سلاطین زادهای ترخان و اولاد و احفاد پادشاه مرحوم
حسن پادشاه اما حسن بیک مورخ این مکروه حتی را بامیر مظفر والی تول و دنباد اسناد نموده که در اول منزل از
تشریف برده و هر چند ایشان سلطان از زرار دیلگس نزد او فرستاد و وعده و وعید نمود از انقیاد او دل آن
حضرت برده لوازم اخلاص مرعی داشت کوچی داشت از آنجا روانه گیلان نمود و آنحضرت چنانچه گذشت در
لاهیجان اقامت داشتند تا آنکه شور باحوال سلاطین زادهای ترکمان اولاد و احفاد پادشاه مرحوم حسن شاه
راه یافته بیکدیگر مشغول شدند و هنوز آن شورش و دود هوائی در میان آن طبقه وقوع یافته که تمامت دمری
بر دامنه دریته اقامه آنحضرت آمد و شد صوفیان و ارباب ارادت از درگاه مکرمت پناهش خالی نبود و در
آن اوان لشود نما کاهی بنشاط اشتغال مشغول نموده در سموم [illegible] حرکت دیلات سیر نفیر مود و همیشه نقوش جهان
داری بر لوح ضمیرش نقاشته شاهین بلند پرواز همت بتقید صید عقاب مملکت در پرواز می آورد بیت بنظم
خوی همتش یار بود * در انتظار کتنش یادگار بود * خاطر حدیث جهانداریش * نزد دار دار دارنده بیداریش * دل
بودش از ارتش داد دین * ریز روز ازل بود کارش همین * چون از اخبار شورش و بی همرنگی دولت سلاطین
آق قوینلو در خاطر فرخ سمع گیتی ستان خاقان سلیمان شأن گردید بر رأی جهان آرای اقتضای بیرون
آمدن از گیلان کرد کارکیا میرزا علی بواسطه [illegible] ملاحظه حزم و احتیاط دولت خواهی نیز از آن اراده
مانع آمده اظهار نمود که غنچه حسن [illegible] لب از [illegible] شکفتن یعنی نواب عالی را [illegible] آن است که
اعدا و [illegible] ملت اعوال در [illegible] وقت ظهور و خروج رسیده چند گاه دیگر از زمانه سازگاری باید کرد که اسباب
این مطلب مهیا و [illegible] کارکنان عالم [illegible] نیکوترین سرانجام یابد آنحضرت چند گاه دیگر مراعات خاطر
کارکیا توقف نمود تا آنکه شهور سنه ست و تسعمائه که میانه سلطان مراد بن سلطان یعقوب و میرزا الوند بن
یوسف میرزا ابن بیک حسن پادشاه نزاع بود و الآخره بمصالحه انجامیده ممالک ایران میانه ایشان
عمرزاده انقسام یافت خاقان سلیمان شأن که مدت اقامتش در گیلان به شش سال و نیم رسیده بود در آن

الکلاه

آن صاحبقران در حوصله ارض کنجانی بدرست بالهام ملهم غیبی بخروج از آن ممالک عازم و جازم گشته کارکیا میرزا علی را
وداع نموده با معدودی از صوفیان و دولتخواهان عقیدت گزین جان سپار به عزمی که تفاخر کنند بدان انجم زادی
توجه بمقصد آورده کارکیا میرزا علی آنچه در دست تمکنش بود تا آن بر رسید پیشکش کرده خدمات لایقه بتقدیم رسانیده چند
فرسخ مشایعت نموده رشته عقیدت و دولت قاهره را که در ملازمت آن سریر آرای انجمن اقبال بودند و جابجای
ارجمند نموده در ضمان امان آنحضرت ملک منان روانه مطلب ساخت و چون بطارم رسیده موازی هزار نفر از
کس از صوفیان روم و شام و ارباب اخلاص در عتبه علیه گردون مناص جمع آمده بودند و از آنجا به خلخال تشریف برده
از خلخال باردبیل رفتند سلطان علی بیک چاکرلو که حاکم اردبیل در مقام ممانعت و مخالفت در آمد بنابر آن خاقان سلیمان
شأن در آن وقت بنابر قلت سپاه صلاح در نزاع ندیده از آنجانب طالش رفت اما در آن سال در قریه ارجوان
در ولایت آستارا از هجوم [illegible] برد و سر با طرح قشلاق انداخته جماعت طالش متکفل خدمت گشتند و در اول بهار
که زمانه چون ریاض امید هوا خواهان دودمان صفویه از رشحات سحاب الطاف الهی طراوت و خرمی یافت از یورت
قشلاق در حرکت آمده دیگر باره بدار الارشاد اردبیل تشریف آورده نخست بزیارت روضه مقدس حضرت سلطان
الاولیا و مراقد متبرکه آبا و اجداد عظام فردوس مقام مشرف گشته در آن مکان شریف که محل استجابت دعا و مهبط فتوح
فیوضات عالم آلاست حصول مطالب علیا که در باطن حق گزینش رسوخ داشت از حضرت باری عز اسمه مسئلت نمود
بعد از ادای زیارت و مشاهده انوار استجابت دعا به مدار گرامی در آمده مخدره و برادر سرور گردید بیان تفصیل
وقایع و شرح و صادرات احوال [illegible] خال و محاربات و فتوحی که ان تائید یافته درگاه ایزدی را در آغاز دید
و کشورگشائی ایام سلطنت و فرمانفرمائی روی داد و ابواب فتوحات که بمفاتیح نصرت و یاری حضرت باری بر روی
اولیای دولتش گشوده گشته زیاده از آن است که در قلم شکسته اللسان و احاطه قدرت تحریر مورخان بلاغت نشان در آید و
کتاب حبیب السیر مرقوم گردیده و حسن بیک مورخ روملو در احسن التواریخ درج نموده و میرزا یحیی سیفی قزوینی در لب التاریخ
آورده عشری از عشار [illegible] که از هزار است چون این مختصر گنجایش تفصیل حالات آن شهریار گیتی ستان ندارد خالی
لا ملالت بشمار و [illegible] اجمالی از آنها اختصار می رود از مطلب اصلی که بیان وقایع ایام جلوس حضرت اعلی شاهی ظل

الهی است تا زمانه القصه از ارواح مقدسه آبای عظام و مشایخ کرام استمداد همت فرموده از اردبیل متوجه قراباغ شدند و روز
بروز ارباب ارادت از دور و نزدیک به آن بوی جمع می شدند در قراباغ با سلطان حسین بارانی که از تبار سرخیل جهانشاه
بود و مبشر خروج و خیال عروج داشت ملاقات نموده چون آثار رشد و غدر از اطوار او مشاهده نمود از وعده او مشوش شده
بگوکچه تنگیز تشریف برده تا ارزنجان رسیده در آنجا به چهار هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شام و دیار بکر و
سیواس و آن حدود بپایه سریر اعلی آمدند از آنجمله خان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالم پناه بسته بسعادت
خدمت فایض گردیده منظور نظر عاطفت گشته در ارزنجان بعد از شورت و کنکاش عزیمت جانب شروان و انتقام
کشیدن از شروانیان در دل انور رسوخ یافته با هفت هزار نفر صوفیه صادق العقیده جانب شروان در حرکت
آمدند **ذکر محاربه خاقان سلیمان شان با شروان و بیان فتح الولایت و قضایای آنجا** چون خاقان سلیمان
شان عزیمت شروان را تصمیم داده بسواحل آب کر رسید میرام بیگ قرامانلو را پیشتر جهت تعیین معبر فرستاده در آن زمان
بعرض اقدس رسید که شروانشاه از عزیمت آنحضرت آگاه گشته می گوید که او اگر بشروان آید با وی آن رسد که
بپدر او رسید از شنیدن این حکایت شعله خشم جهانسوز زبانه زده چون بکنار آب رسیدند در همان اوقات که
معبر مرغوب در خاطر بود در آب انداختند صوفیان صوفی اعتقاد متابعت نموده همگی بسلامت عبور نمودند چون
بشماخی رسیدند با فوج بسیار والی شروان که بیست هزار سوار و چندین هزار پیاده همراه داشت از ییلاق جبالی
متوجه گشته در حدود قلعه گلستان مصاف اتفاق افتاد غازیان جان نثار داد غیرت و دلاوری داده
با انبوه کارزار عظیم نمودند آنحضرت بتائید الهی بظفر و نصرت اختصاص یافته فوج بسیار به تیغ انتقام
غازیان شیرشکار بالسیاری از عظمای شیروان و سپاهیان اندبار از پیاده و سوار بدار البوار شتافتند
کوس سلطنت و شهریاری آنحضرت در آن دیار بلند آوازه گشته در آن زمستان در محمودآباد شروان طرح
قشلاق انداخته شیخ ابراهیم ملقب بشیخ شاه ولد رشید شیروانشاه بکشتی در آمده از راه دریا بگیلان
رفت مردم آن ملک اکثر اطاعت نموده تمامی خزاین و دفاین پادشاهان شیروان که در آن بلاد و قلاع
بود بتصرف خاقان سلیمان شان تعلق گرفت مردم بعضی قلاع خصوصا قلعه بادکوبه که قلعه ایست که سه طرف آن را

آب دریا احاطه نموده دست هیچ صاحب شوکتی بدامن خاکریزان نمی رسید و یکطرف که بباب خشکی است خندق عمیق
ماند حکم عقلا متکبران و بنیاد در حفر شده در تمام خلاف در آمده اندک سرکشی و قلعه داری نمودند اما به نیروی دولت
ابد پیوند مفتوح گردیده و چون بعضی از اهل شروان در قلعه گلستان بودند و از آنجا بپای قلعه آمده آن قلعه سپهر اساس که
از قلاع مشهوره آن ولایت است محاصره فرموده در اثنای محاصره سروش عالم غیب آنحضرت را بجهت سلطنت بادشاهی
آذربایجان مژده داده در عالم رویا بشارت نمودند که صعوه حقیر قابل صید شهباز بلند پرواز روح اقبال نیست
آنحضرت امرای عظام را طلب فرموده اظهار نمود که شما را از قلعه گلستان می باید گذشت آذربایجان جویای معتقدان
خاندان قدس نشان صفوی در عالم اخلاص سپر و مریدی آنچه بر زبان الهام بیان آنحضرت می گذشت محض صدق انگاشته
شانه بتکلف در آن راه بمنید اومیرده تحت آذربایجان مطلعه نشاط ابواب کیوان رسانیدند در آن اثنا خبر رسید
که امیرزاده الوند با عساکر ترکمان مقرر نموده که از دو طرف بشروان در آمده بمحاصره خاقان سلیمان شان کمر
بندد شعله غیرت در کانون ضمیر منیر آنحضرت زبانه کشیده یکبارگی از تسخیر قلعه گلستان گذشته باشاره پنهان
عالم غیب از پای قلعه برخواسته متوجه آذربایجان شدند **محاربه خاقان سلیمان شان با امیرزاده الوند و**
ظفر یافتن در آذربایجان بر خصم بد نشان میرزا الوند در نخجوان توجه خاقان سلیمان شان را بجانب آذربایجان
استماع نموده امیر عثمان موصلو را با فوجی از سپاه آق قویونلو بمقابله آنحضرت فرستاد خاقان سلیمان شان امیر بیگ
قاجار و خواجگی ... را با گروهی از غازیان جان نثار بدفع ایشان فرستاد و بین الفریقین محاربه در
غایت صعوبت اتفاق افتاده ظفر و نصرت قرین حال جنود اقبال گردیده امیر عثمان با جمعی از ترکمانان گرفتار
گردیده بحکم خاقان سلیمان شان به یاسا رسانیدند امیرزاده الوند بعد از استماع انهزام لشکر و گرفتاری امیر
عثمان کمر محاربه خاقان سلیمان شان چست بسته بعزم انتقام و دفع صولت آنحضرت با سی هزار کس از جنود
که در موکب او حاضر بودند بمقابله آنحضرت شتافت اما از وفور شجاعت و دلاوری خاقان سلیمان شان
و دست جنود قزلباش که پروانه وار خود را بر شعله آتش زده از رجحانات ابدی در گذشته حال رعب و هراس
بر خاطر ایشان مستولی گردیده بود القصه در شرور نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمائه بین الفریقین مقابله اتفاق افتاده

دلاوران لشکر قزلباش که هشت هزار نفر بودند فدائی وار قدم در معرکه کارزار نهاده داد مردانگی دادند از طرف
دیگر جنود ترکمان بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند اما بتائید کردگار ظفر دادار و نصرت اقبال مثال قرین حال عساکر
نصرت مآل گشته میرزاده الوند مغلوب گردیده بسیاری از اعاظم امرا و اعیان ترکمان و جنود بیشمار در آن معرکه
مقتول گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاد و در تاریخ جهان آرا مرقوم است که از لشکر ترکمان در این محاربه بیست
هزار نفر بقتل رسیدند العلم عند الله و میرزا الوند در اوایل جدال بوقف نایافته با دیگر نجات گریخت و خاقان سلیمان
شان مظفر و کامران بدار السلطنه تبریز رسیده بر تخت سلطنت و پادشاهی تمکن یافت شعار مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام
ظهور یافته فراز منابر بخطبه امامیه و القاب شاهیه زینت گرفته وجوه دنانیر بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول
الله علیا ولی الله و اسم سامی آن برگزیده اله سکه وار آرایش یافت و رسوم مبتدعه ارباب ضلال مندفع گشته و
شیعیان اهل بیت طیبین و طاهرین که تا غایت بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار مذهب حق اثنا عشریه پیش گرفته تحمیلات
در زوایای [illegible] خزینه صیت صولت و دهاری آنحضرت بر اطراف و اکناف رسیده شعله تیغ آتشبارش زبانه
ملک گیر کشیده مرتبه دیگر میرزا الوند جمعی فراهم آورده حرکت المذبوحی کرده از ارزنجان عزیمت آذربایجان
نموده در شهور سنه ثمان و تسعمائه در نخجوانی که رایات نصرت آیات شاهی از راه ترجمان متوجه ارزنجان
شده بود بدار السلطنه تبریز رسیده دست تعدی برعایا و متوطنین دراز کرده از آنجا باوجان شتافت از آوازه
قرب وصول موکب جهانگشای جمال توقف نیافته از آذربایجان بهمدان و از آنجا روی توجه ببغداد آورده چون
او بار باروی بود از آنجا نیز که مخالفت قاسم بیگ جهانگیر میرزا برادر حسن پادشاه محاربه واقع شد اگرچه غالب
آمد اما چون دولت از آن سلسله روتافته بود در همان روزی که موافق شهور سنه عشر و تسعمائه بود در آن ولایت رخت
هستی بسرای جاودانی کشید محاربه خاقان سلیمان شان با سلطان مراد و فتح عراق عجم و فارس و کرمان بتوجه
حضرت شاه ملک ستان اما سلطان مراد که حضرت خاقانی او را نامردی کشته ولد یعقوب پادشاه که مالک
ممالک فارس و کرمان و عراق و خوزستان بود از وقایع مذکور و استیلای حضرت خاقانی آگاه گردید لشکریان
ممالک خود را جمع کرده بخیال استقلال در حرکت آمد و چون خبر نهضت سلطان مراد بمسامع پادشاه جمشید رسید از
تخت

تخت الحکمی همدان قنبر آقا نام که از غلامان معتمد سلطان حیدر و مردی با رأی و هوش بود نزد او فرستاد و پیغام داد
اطاعت و انقیاد دلالت نمود و سلطان مراد در جواب آن سخن پریشان بر زبان آورده از قصبه قمشه بعزم رزم آنحضرت
بحدود همدان آمد و تا موازی سی هزار کس از جنود ترکمان بمعرض عرض در آورده سی صد عراده با توپ و ضربزن و
براق همراه داشت از این جانب خاقان سلیمان شان با عساکر اقبال اثر بر عنایت الهی و امداد ارواح مقدسه طیبین طاهرین
با موازی دوازده هزار کس از طوایف جلیله قزلباش که در رکاب مقدس بودند بمقابله اعدا توجه نمودند و در روز
شنبه بیست و چهارم شهر ذی حجه سنه ثمان و تسعمائه در الماقلاغی همدان بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوست خاقان
سلیمان شان بزور بازوی حیدری و طلیعه آفتاب دولت اثنی عشری بر آن لشکر بی قیاس ظفر یافته در آن معرکه هولناک دمار
از نهاد جنود ترکمان برآمد سلطان مراد که همیشه خاقان سلیمان شان او را نامراد میخواند همچنانچه بر زبان الهام بیان
جاری گشت سرگشته و نامراد در راه فرار پیموده بشیراز رفت و در آن مصاف غنایم بیشمار و اسبان تازی و [illegible] و دیگر
امتعه و اجناس بر دریای بالا العد و لا یحصی بدست عساکر ظفر آثار در آمد و خاقان سلیمان شان صحنجامها باطراف و
اکناف فرستاده ملوک اطراف و اعیان ممالک با دیار وحشت ترکشتگی سلاطین ترکمان متیقن دیدند و بدولت الحمد رو بدر
آفریدن شاهی امیدوار شده بدرگاه عالم پناه توسل جستند و از اطراف و جوانب ایلچیان بپایه سریر اعلی فرستادند
تهنیت و مبارکبادی این فتح مبین که بطراز فتوحات سلاطین عالم بود زبان گشاده پیشکش فرستاده اظهار کردند
رایات ظفر آیات در آن بهار بکوه الوند تشریف برده ایام خجسته آثار بهار را در آن مرغزار بهشت اساس بعیش و
خرمی و سیر و صحبت و خوشدلی گذرانیدند و در آن اثنا منهیان خبر رسانیدند که سلطان مراد در دار الملک شیراز رحل
اقامه انداخته و بضبط و ربط ممالک فارس پرداخته خاقان سلیمان شان عزیمت جانب تخت سلیمان جزم نموده با جنود
بلند و عساکر فیروزمند بدار الملک اصفهان تشریف برده از آنجا بایلغار روانه جانب شیراز شد سلطان مراد از
آوازه وصول و ورود همایون شاهی تزلزل تمام یافته تاب توقف در برابر صولت همایون نیاورده بطرف
گریخت و رایات منصوره در کمال شوکت و کامرانی قدم بر فراز تخت سلیمان نهاده دار الملک شیراز محل نزول گردید
آن شهر سرافراز گردید اهالی و اعیان فارس بپایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق کشیدند و عموم فارسیان تفضلات

الویه معدلت پادشاه صفویه مرتضوی خصال استظلال جسته از حوادث روزگار آسوده گردید اما سلطان مراد از خوف
تیغ دشمنان شکار زبان ظفرنشان در شوشتر نیز اقامت نتوانست نمود از آنجا به بغداد شتافت و از ضیاع انجار استیر کهنه
استیلای بارید بیگ بر قرار پیشتر مرفه‌الحال مشاهده نمی‌نمود در وقتی که کوکبه نهضت رایات نصرت آیات همایون خاقانی در آن
دیار بلند آوازه گشت مجال توقف نیافته باتفاق باریک بیگ مذکور جانب حلب رفته چند گاه در سایه دولت سلطان قانصوه
پادشاه مصر و شام بسر برد و از آنجا عطف عنان نموده باریک بیگ از استمداد نمودن از علاء الدوله حاکم طایفه ذوالقدر والی ملک
مرعش و ابلستان نموده بر آن صوب در حرکت آمده مآل حال او عنقریب در طی احوال علاء الدوله رقم زده کلک بیان خواهد گردید
القصه رایات نصرت آیات خسرو آفاق بعد از نظم و نسق دار الملک فارس بصوب عراق عرب نهضت نمود ذکر تسخیر دار العراق
و فتح قلاع و فیروزی رایات آن خسرو آفاق چون امیر حسین کیا چلاوی که تمامی ولایت رستمدار و جبال فیروزکوه را در ید
تسلط و تصرف خود در آورده دوازده هزار سوار و هزار پیاده شمار در سلک ملازمان خود داشت بر استحکام قلاع و جبال منیعه
اعتماد نموده نقش سرکشی در لوح ضمیر نگاشته و سر از جیب عصیان بر آورده دست درازی بحواشی مملکت عراق می‌نمود
و پای از اطاعت بیرون نهاده بود و بر کرده ایشان مراد بیگ ترکمان بود و چون از رستمدار در گاه امیر حسین کیا را ملجا و ملتجا
دانسته نزد او مجتمع شده بودند و او نیز از غایت نخوت و غرور رفع قلاع راه داده ایلچیان آستان سدره
نشان پادشاهی بی ادبانه سلوک می‌نمود در وقتی که رایات گردون مماس متوجه ممالک فارس شده الیاس بیگ ایغوت
کرد شمار الیه خود را از قلعه ورامین کشید و چلاویان بپای قلعه آمده مدتی محاصره نمودند و بالاخره بعهد و پیمان
او را ملاقات کرده بمکر و حیله و غدر آن ترک ساده دل را با جمعی از ملازمانش در کبود گنبدی مدرسه شربت شهادت رسانیده جمعه
گردن کشی و خودسری و جسارت و بی ادبی های او بسمع جاه و جلال رسید و دفع فتنه آن بدکردار را که شعار دیو
ساران رستمدار بیش نهاد همت شاه شد در اول بهار سنه تسع و تسعمایه از قشلاق قم با عساکر ظفر شعار بدان صوب در
حرکت آمده نخست قلعه گل خندان را که از غایت متانت و استحکام با قلعه رفیع چرخ مینا فام برابری می‌نماید محاصره
فرموده بقوت قاهره یزدانی و زور سرپنجه حیدری القلعه را جبرا و قهرا بحیطه تسخیر در آورده قتل عام در میانه محصوران
شروع یافته و از آنجا به قلعه فیروزکوه رفته آن قلعه را نیز بمیامن دولت قاهره تسخیر نمود قلعه خندان گرگ ... کیا

ضابطان ار که کوتوال قلعه بود و بعد از محاربه بسیار از قلعه داری عاجز گشته بعتبه اقبال شاهی دعفو پادشاهی پناه جسته
که از دو مجر بهادری در آمده دست از محاربه باز داشته بودند سالم مانده و دیگران بیاسا رسیدند امیر حسین کیا
با دوازده هزار سوار و هزار پیاده بسیار سر راه بر عساکر ظفر شعار گرفته در میمن عذر نشسته بودند که بطریق
غدر و مکر و حیله و خدعه دست بردی نماید از فتح این دو قلعه بلند اساس و قتل عام محصوران هراس و بیم بسیار بخود
راه آورده اند کی از خواب غفلت بیدار شده از اعمال ناصواب پشیمان گشت و با جمعی که همراه داشت پناه بقلعه
استا که محکم ترین قلاع آن ولایت و شهر بند حصار استوار دارد برده در آن تحصن گردید موکب همایون فال از شهریار
بهمال بپای قلعه رسیده شروع در لوازم قلعه گیری کردند چند گاه بغیر تیر و تفنگ انداختند نمود و ممارات قیاس ...
می داد رودخانه عظیمی از پای قلعه می گذرد که مردم قلعه نیک از آن شنیده اب بطریق احتفار نیز برای ساکنان
نمیرسد این معنی برای جهان آرا پرتو ظهور انداخته همت بحر صلابت بر آن گماشته که اب رودخانه را از
آن ممر گردانیده بطریق دیگر اندازند هر چند این معنی از بسیاری اب و طغیان رودخانه در نظر عقل بعید می‌نمود
الحق عمال بردل متوجه آن امر گشته فرمان بر آن دراندک روزی جوی عظیم در طرف دیگر حفر نموده اب
رودخانه را از آنجا انداختند چلاویان چون ماهی که از آب دور افتاده بطپیدن در آمده دو سه روز
حرکت ماهی کرده العطش گویان فریاد الامان بر آوردند و قلعه بدان محکمی و استواری با وجود مردان کاری در
عرض سی و سه روز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده محصوران قلعه بر دخت با آتش قهر پادشاهی سوخته
تیغ منیر از طایفه خونریز بر شمشیر حلم کردند سوای جمعی از اهل قلم کسی از آن طایفه نجات نیافت مراد بیک جهانشاهی نوراه
با آتش سوخته سپاه کینه خواه گوشت او را خوردند امیر حسین کیا خنجر آسا در دو بر آنه نعش همانا محبوس گشت
و سوط از اغافل ساخته زخمی بر خود زد و بعد از چند روز در پوست کبود گنبدی مرغ روحش از نعش بپرواز
نمود از غرایب اتفاقات آنکه امیر حسین کیا در همان مکان که الیاس بیگ ایغوت اغلی را با قزلباش مردم او
بقتل آورده بود مکافات العمل گرفتار آمده و او نیز در همان مکان رخت بسرای آخرت کشید اما محبان آن
کالبد بیجان در قفس بود و بحقیقت حبشه ای آتش قهر قهرمان زمان سوخته شد در آن اثنا خبر عصیان و طغیان محمد کره

که در ایام دولت سلاطین زادهای ترکمان داروغه ابرقو بود خاقان سلیمان شان ایالت ابرقو را بعنایات خود
بود و در حینی که آنحضرت بتسخیر بستمدار مشغول بودند آن سامع جلال رسید که او ایلغار بیز آورده علی الغفله خود را
بشهر انداخته است بنهضت همایون حاکم آنجا را بقتل آورده رایت نخوت و گردن کشی برافراخته است. نهضت همایون
کینه بادب آن متمردی بیباک بصوب دار العباده یزد واقع شد تا مدت دو ماه به محاصره شهر و قلعه پرداخته
عاقبت از محافظت شهر و شهرا و زیاجز گشته بارک متحصن شد بالاخره عساکر فیروزمند بر آن حصار مستولی شده محمد کره را
در برج بلندی که نقاره خانه ارک بود گرفته در قفس آهنین محبوس گردانیده دیگران بجزا رسیدند و عاقبت در میدان
نقش جهان اصفهان شعله غضب قیامت لهب خاقان سلیمان شان التهاب یافته جسد او را بدستور حسب الامر حسین کیا
جلاوی در همان قفس باتش قهر سوخت و در بین سورش قهر باهره خاقانی بعقبه سرکشان ملک عراق ابیغ شحنه سیاست
زبان در آورده ساحت الولایت را از خس و خاشاک ارباب ضلالت و طغیان پاک کردند چون از لشکر جغتای اغوای
جمعی ترکمانان که بخراسان رفته بودند دست درازی بحواشی مملکت کرمان واقع شده بود پادشاه مرحوم سلطان حسین
میرزا امیر جمال الدین حسین صدر را که بتهنیت فتوحات و عذرخواهی انداختی جغتای به قدمت خاقان گیتی ستان فرستاده
بود اما که مکتوبی که آورده بود پسندیده طبع اشرف نیامده بلکه موجب التهاب نایره غضب گشته از یزد بطرف
طبس ایلغار فرموده بشهر رسیدند و جمعی کثیر از اغنیای متوطنه شهر عرصه تیغ فنا گشتند و از کثرت خون ریزی
الجمله شعله غضب قیامت لهب تسکین یافته بعد از کاهیت عود فرموده در احسن التواریخ مسطور است که در همین واقعه
هم شهر از کس بقتل آمدند و در بهار سال دیگر بجانب ییلاق همدان توجه نموده زمستان در خوی قشلاق کردند
و دفع شر صارم کرد که آغاز فتنه کرده بود بولایات اردبیل آمده دست درازی به حواشی مملکت می کرد بسعی بیرام
خان قرامانلو و خادم بیگ مشهور بخلیفه الخلفا وقوع یافت و دو برادر و پسر و اکثر سرداران هدف تیر درآمده
عقوبت هرچه تمامتر بسیاست رسیدند و تمامی ایل و الوس او بتاراج حادثات رفت عبدی بیگ شاملو بدر
دوره پیش خان بار و علی مهردار تکلو در آن عصر کشته شدند و چون از سلوک ناپسندیده امیر حسام الدین والی رشت
خاطر اشرف غبار آلوده بود در سنه احدی و عشر و تسعمایه توجه بتادیب او شده لشکر بسر او فرستاده موکب همایون

از زاده

از زاده طارم برشت در آمده و امیره الهام مجبور و ناچار گی کرده تحف و هدایای لایقه برسم ترکمان ارسال داشت و بعد از آن بشفاعت
امیر نجم الدین مسعود رشتی از تقصیرات او گذشته عفو فرمودند و در همین سال حکم شد که هرکس از احمال و اثقال بجهت سلطان حیدر
رفته بقتل آورند اولاد این سبب دوده که در آن وقت قورچی باشی بود بدین جهت مامور شده قتل بسیار از طوایف مختلفه
ترکمان و غیره بر آن جهت بیاسا رسیدند ذکر نهضت همایون بدفع شر علاء الدوله ذو القدر و قضایای دیگر در ربیع الاول
دیار بکر و محاصره گردکار سال دیگر قرع سمع همایون گردید که سلطان مراد که نزد علاء الدوله ذو القدر حاکم بلاد مرعش و
البستان رفته بود و علاء الدوله او را بدامادی خود اختصاص داده باستظهار لشکر ذو القدر و ترکمانان موصل و اکثر دود
که نزد او فراهم آمده اند بلفظ قلاع و ولایت دیار بکر دران حدود مشغول بود و در آن اوقات دم از استبداد و استقلال میزنند
همت بلند نهمت خاقان سلیمان شان اقتضای آن کرد که رایات جهان گشای بدان صوب افراخته بالکلیه خاطر همایون از
فتنه آن ملک فارغ گردیده قورچیان و امرا و احضار لشکرهای ممالک مامور گشته در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه رایات
فتح آیات بصوب آذربایجان افراخته شد و چون موکب جهان پیما سایه وصول بر آن دیار انداخته علاء الدوله از قرب
وصول لشکر قزلباش خبر یافته با لشکر پرخاش جوی بطرف البستان رفته بپشت قلعه کوه رفیع موسوم بکوه درنا داد
بستر جنگ و پیکار گشت و بقول مولف حبیب السیر و فتوحات امینی هر دو موکب همایون خاقان سلیمان شان تماشا
النستان در حرکت آمد چون تقارب فئتین دست داد از جانبین بتسویه صفوف پرداخته آتش کارزار بنوعی اشتعال یافت
که از برق تیغ سنان عرصه نبرد ... از بسیاری خون کشتگان رنگ کرده زمین لاله گون گردیده
ذو القدر در آن معرکه از خوف و خطرهای ثبات و قرار استوار داشته دو روز از اول بامداد تا شام بحرب و قتال اشتغال
نمودند چون زمانه پرده ظلمانی میان هر دو گروه حایل ساخت از طرفین باردوگاه خود شتافته بمراسم طلایه داری
می پرداختند روز سیم خاقان سلیمان شان مدنی بدیل را از میمنه و ... از راسته دلاوران لشکر قزلباش را بمدد
اعداد دلیر گردانید و همت بلند نهمت بقلع و قمع و استیصال اعدا مصروف داشته قدم بمعرکه کارزار نهادند و از آن
طرف مخالفین خیره سر ذو القدر در برابر موکب اقبال شاهی در آمده بمحاربه در یافته صوت ... اشرار ذو القدر
علامه عجز و انکسار در ناصیه حال خود مشاهده نموده فرار بر قرار اختیار نمودند و نسایم فتح و فیروزی بر شقه لوای ...

فرستاد و زبده دلاوران لشکر قزلباش دمار از نهاد آن طایفه برآوردند و بعضی از قلاع دیار بکر را که در تصرف ذوالقدر در آمده بود
بقهر و غلبه گرفته ایالت آنولایت در همین سال بخان محمد استاجلو تفویض یافت در همین سال امیرخان ولد علائی بیک موصلو ترکمان
از حدود دیار بکر متوصل بدرگاه عالم پناه آمده مورد التفات گردید و خاقان سلیمان شان مهمات آن ولایت را انتظام داده
عنان بصوب مراجعت انعطاف دادند اما حسن بیک مورخ در احسن التواریخ نوشته که میان خاقان سلیمان شان و علاء الدوله
اتفاق محاربه نیفتاد بکوه درناکه محل حصین است گریخت و خاقان سلیمان شان حسین بیک لله را با فوجی از جنود ظفر ورود در سنه
بود که رودخانه عظیمی که در انجا واقع است معبر پیدا نکنند و از آب گذشته بود فرود آمده و اکثر غازیان بطلب جوکاه رفته بودند
سارو قپلاق ولد علاء الدوله با جنود موفور بر سر او آمده لله بیک محاربه عظیم واقع شده لله بیک از اسب افتاده بود
خلیل آقا نام ملازم خود را اسب کشیده و او را سوار کرده خود را در راه وی قربان گشته و لله بیک بسلامت بسر دل آمد
و چون فرار علاء الدوله بان جبال رفیع حصین بسموع خسرو ظفر قرین گشت الکای و ولایت او را نهب و غارت نموده بازگشت و حسن
بیک مورخ بر مولف حبیب السیر اعتراض کرده که با وجود آنکه خود در زمان بوده خلاف واقع نوشته در جهت هر دو قول را
بیان نموده و قول این الرد این آنکه نوشته بود که در ان چند روز که اسبان که محل نزول خسرو گیتی ستان بود علاء الدوله
سارو قپلان را با سر لله بیک و جنود معدودیه ایلغار فرستاده میان ایشان جنگ شد تا سه روز میانه قزلباش و ذوالقدر
در ان حدود دولوشه و کنار کوب و جبل بقاری محاربات واقع شد علاء الدوله خود را از صولت سپاه فرار نموده بقلعه
بعد از وقوع این وقایع چون خان محمد بدیار بکر آمد قاسم بیک ولد علائی بیک موصلو که در شهر حمید مخالفت کرده قلعه را
بسته مانع دخول شد خان محمد بر سر اکراد رفته حربی عظیم میانه ایشان وقوع یافته باعث هزار کس از اکراد بقتل آمد
و ذخیره بسیار از مکن اکراد بدست غازیان در آمده فی الجمله دستی در معاش بهم رسیده و خان محمد بیک از جنگ اکراد مظفر
و منصور بدیار بکر آمده قاسم بیک تاب مقاومت او ندیده کس نزد علاء الدوله فرستاده از او استمداد نمود و متعهد شد
که شهر را بدو سپارد و ایلکه تسخیر قاسم کمال علاء الدوله راه یافته بود بهوس شهر حمید وابسته علی قاسم بیک
در ان زمستان دگر باره لشکری جنگجوی فراهم آورده هزار کس بسرداری پسران خود قاسم بیک مشهور بسارو قپلان
و اردو وانه بیک بر سر خان محمد بدیار بکر فرستاد و خان محمد استاجلو را با وجود قلت سپاه تکیه بر اقبال بی زوال

شاهی رزده با طایفه استاجلو در برابر آن جنود بدبختی صف قتال آراستند و میانه بغر و توی محاربه عظیم وقوع یافت
و خان محمد به نیروی دولت قاهره مظفر و منصور گشته سارو قپلان که بشجاعت و دلاوری از سایر اولاد علاء الدوله
ممتاز بود و اردو وانه بیک برادرش با جمعی کثیر بدست در آمده بقتل رسیدند و خان محمد مظفر و منصور در کمال شکوه و جلال
بر سر قاسم بیک ترکمان آمده در دروب شهر را مضبوط ساخته در مقام قلعه داری شد اما کاری نساخته اهالی شهر حمید
از او روگردان شده غازیان را بشهر راه داده و قاسم بیک گرفتار شده بقتل رسید و علاء الدوله لشکرهای پراکنده
را جمع ساخته با موازی پانزده هزار سوار جرار بسرداری کور شاهرخ و احمد بیک پسران خود بطلب خون برادران بر سر
خان محمد فرستاد و خان محمد نیز مردانه بمدافعه شتافته در ظاهر شهر آمده با لشکر ذوالقدر در آویخت خان محمد سه هزار کس
در انگشت مشهور است که بعد از تسویه صفوف سگهای تازی و توله از پیش ذوالقدر پیش آمده با سگهای جنود استاجلو در
آویختند خان محمد از زد و خورد آن سگها فال گرفت اتفاقا سگهای استاجلو فایق آمده سگهای استاجلو سگهای ذوالقدر
ذوالقدر را گریزانیدند خان محمد از مشاهده این فال دل قوی داشته غازیان را بظفر و نصرت نوید داده محاربه
عظیم وقوع یافت این مرتبه نیز خان محمد بیمن اقبال بی زوال همایون برایشان غلبه یافته کور شاهرخ و احمد بیک اولاد
علاء الدوله گرفتار شده با بسیاری از اقربا و اتباع و امرا او در ان معرکه کشته گردیدند از غرایب حالات محاربه
اتفاقات آنکه در میانه استاجلو کوری بود که بجنگ آمده بود و رفقا با تشنیع می کردند او می گفت از خدای تعالی خواسته ام
که اقبال شاه عالم پناه آن کور را بدست این کور اندازد از قضای الهی کور شاهرخ بدست او گرفتار آمد لقمه
السیف آن اشرار بصوب فرار و دیار ادبار شتافتند علاء الدوله بعد از این شکست در ماتم فرزندان و اقربا
بد سیاه پوشیده امرای او نیز پلاسهای سیاه در گردن انداخته تعزیتی داشتند که در هیچ زمان وقوع نیافته
بود و طمع و دندان از دیار بکر کنده ترک سعی بیفایده نموده و دست او را از مردی بماند چون پادشاه روم از
شکستهای پی در پی علاء الدوله و قتل اولاد و قلع و قمع امرا و لشکریانش اطلاع یافته و کینه دیرینه او در دل
داشت فرصت غنیمت شمرده لشکر بر سر او کشیده خواهش محاربه اتفاق افتاد و علاء الدوله در معرکه رزم بمیان
قتل در آمده و دوش سری گشت طایفه ذوالقدر بعضی بلا ارث خواندکار اختیار نموده بعضی بخدمت خاقان سلیمان شان

اند و این علاء الدوله مالک ملک مرعش و ابلستان و توابع و صاحب شش هزار خانه ذوالقدر بود و بهادری و طبقه
در آنوقت سلطنت کرده ملک اصلان و سلیمان و ناصرالدین و علاء الدوله زیاده از پدران اقتدار و استقلال یافته با پادشاه
روم و مصر بحیله و شید سلوک می‌نمودند هرگاه ایلچیان روم می‌آمدند جمعی علاء از زبان خود در الماس مصر پیش پا نیده با ایشان
می‌گفت که پادشاه مصر فرستاده از من التجا به دفع لشکر روم استمداد می‌نماید و من بدستی خوانده کار امداد نمایم و با پادشاه
مصر نیز همین دستور و از هر دو تشنیع می‌شنید و مشهور است که علاء الدوله می‌گفته که دو مرغ زرین دارم که یکی بیضه نقره می‌کند
و یکی طلا الغصه در معرکه جنگ سلطان مراد ذوالقدر که نزد علاء الدوله به ابادی اختصاص یافته بود و بدست رد میان در
آمده سلطان سلیم پادشاه روم اعانت نموده هر چند گاه همراه او بود در سالی که بر سر جادان سلیمان نامی آمده صلاح در گریز
او ندید و او را از دو میان اجداد گذشته جمعی از اشرار بر سر او و صحبت سلطان قاجار حاکم او در فرصت او با شته بیکار آ
او شتافته به هشت هزار کس او غالب آمد سلطان مراد در معرکه کشته او و سلطان را بشهر او که نشانه بدرگاه عالم پناه
فرستاده تو و دو دیس سلطان لعنت یافت و در دولت سلاطین اقاقوینلو به تغیل او متعرض شده و هر چند ایشان با بعد از فتح
تسخیر عراق عرب وقوع یافت اما با براز ... بر ان برد آخت ذکر توجه همایون بصوب عراق عرب و بیان فتح
و تسخیر آن ولایت و قضایای سانحه تحقیق صحیح آن ولایت آنکه چون زعمای ممالک عراق عرب از تزلزل احوال سلطان مراد خبر
یافتند باریک نامی از امرای ترکمان آن مملکت را بضبط در آورده همت به حمایت آن اقا و سلطان مراد که به رد آورده بود
بود نام سلطنت نهاد اما وقعی ننهاد و چون هوای تسخیر آن ولایت در ضمیر منیر همایون رسوخ یافت تخت تاج زرد و زری و کمر و خلعت
خاص جهت باریک ارسال داشته اطاعت و انقیاد دلالت فرمود و باریک در اوائل حال باستقبال خلعت شاهی شتافته
خاقانیه ترکمان را از سر گذاشته بپوشید تاج و خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردیده پیشکشهای لایق جهت خدام بارگاه
سدره اشتباه فرستاده برسته عا نمود که ایالت را با او مسلم دارند اما نظر قبول همایون بر آنها معتاده و باریک
پیغام دادند که اگر در زیارت عتبات عالیات در دل رسوخ یافته فتح آن اراده نشود اگر بوی صدق و اخلاص
از سخنان او می‌آید باید توقف بدرگاه عالم پناه شتافته در سلک سایر امرا منتظم باشند و الا مکر و حیله در پیش درگاه
راه نیست باریک چند روزی شعار دولت خواهی ظاهر ساخته چون نهضت همایون بآنطرف شنید تحصن نمودن

الدنه

دراق قلعه داری مشغول گردیده و علانیه کوس مخالفت کوفته باج از سر انداخت لهذا نهضت همایون بدانطرف حرم اردو
حسین بیگ لله معلای لشکر گردانیده پیشتر فرستادند چون حسین بیگ بدو منزلی بغداد رسیده باریک دل از دست داده
اعیان آن ولایت را باتفاق خدام بارگاه شاهی رغبت یافت و قوه مقابله و قلعه داری در خود ندیده شبی بخبر از دجله
گذشته سراسیمه وار باتفاق سلطان مراد در حال التجا به حلب گریخت و از آنجا چنانچه تجربه پیوست بمیانه ذوالقدر رسید
روز دیگر اهالی و اعیان شهر سید محمد کمونه را که از اعاظم سادات نجف و صاحب اختیار آن ولایت بود باریک او را اخراج
دولت ارجمند گرفته در سیاه چاه محبوس داشت از چاه در آورده شعار شاهی ستونی ظاهر ساختند و سید محمد کمونه در مسجد جامع
رفته خطبه اثنی عشری بالقاب همایون خواند و حسین بیگ را استقبال نموده در باغ میرزا میر بوداق فرود آوردند و
حقیقت فتح بغداد را بپایه سریر اعلی خلافت مصیر عرض نموده موکب جهان گشای شعار کنان به آهستگی طی مراحل نموده
بظفر و کامران بدار السلام رسید آثار بشارت و شادکامی بظهور آورده باستقبال شتافته لوازم دعا و ثنا
بجای می‌آوردند خاقان سلیمان شان بفتح دار السلام که مانند شکر ملک علام بجای آورده در بیست و هفتم جمیدی الاخری سنه اربع
عشر و تسعمائه بدار السلام در آمده سید محمد را باعزاز و احترام شاهی مفتخر و مباهی گردانیده دار ایالت آن ولایت به خادم بیگ
یافته ابو المنصور خلیفه الخلفا در آنجا لعنت یافت و از آنجا روی نیاز و اخلاص به کیمیای کربلای معلی آورده شرف
زیارت مرقد منور ابی عبدالله الحسین و شهدای دشت کربلا مشرف گشته در زیر نفیث از روضه بهشت احترام در انعام
مجاوران توجه تام مرعی داشته و از آنجا احرام طواف روضه جنت منزلت شاه ولایت پناه مظهر انوار العجایب اسد الله
بسته از حله بنجف اشرف رسیدند و ان سعادت عظمی فایض شده دست دریا نوال به بذل درهای اصداف آن آستان سدره
نشان گشادند و تولیت نجف اشرف بالفصل جمال السید السند سید محمد کمونه تفویض شده بدان خدمت مشغول گردیده و بدار السلام عود
نموده بشرف زیارت مرقد متبرکه ائمه و الاخیار ابی ابراهیم موسی الکاظم و محمد التقی الجواد علیهما السلام مشرف گشتند و از
آنجا عزم سامره نموده در اماکن شریفه برسم دعا و زیارت و انعام در حسنات قیام نمودند و بعد از انتظام مهام
عراق عرب و تعیین ادرارات و رواج و رونق آستانهای متبرکه رایت فتح آیت بتسخیر خوزستان اهتزاز یافته روز آن
بصوب شدند در صدد دلرستان بود و فرستادند و موکب همایون بجا حویزه در حرکت آمد اعراب مشعشع که در آن

ولایات می باشند در انوقت بادیه ضلالت افتاده ابو بیعت حضرت شاه دین پناه قایل بودند و از غرابت حال انکه
بین الجمهور چنین شهرت که القوم را در هنگام عبادتی که معهود ایشان است کیفیتی طاری می شود که کارد و شمشیر در ایشان
کارگر نیست و نوک شمشیر بر شکم خود بعبارت علی الله غیره باطل مسند کرمی کردند شمشیر چون جمال خم می گردد و آسیبی ببدن
ایشان نمی رسید حاکم الطایفه همیشه یکی از سادات بوده در بیوقت سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام
پدر گشته بود احکام شریعت از میان این طایفه مفقود گشته از بادیه ضلالت و گمراهی قدم فراتر نهاده در آن حین
بالو مبست سلطان فیاض معروف بودند و چون رایات جلال جلد و حویزه رسید بقول آراسته آماده رزم و پیکار
شدند و در ظاهر حویزه فیمابین حربی عظیم وقوع یافته از خون کشتگان شعشع حکم لعل رمانی گرفت فیاض بدسگال با
بسیاری از اهل ضلال بتیغ غازیان ظفر مآل براه عدم استعمال نمودند بیت ز خون شعشع در ان پشت دشت تو گفتی
زمین در زمان لاله کشت ز بس خون در ان سرزمین گله بست فلک ناگه گاه در خون نشست ز بس کشته بر روی هم اوفتاد
در آن بادیه بسته شد راه باد در حسن التواریخ حسن بیک مرقوم گشته که فیاض از بیم تیغ غازیان راه گریز گرفت
امرای عظام که بلرستان رفته بودند ملک رستم را بعد از انکه از مقابله ایشان فرار نموده بود دکپاچع المبارک
پناه برده و عساکر بهرام انتقام پیرامن آن کوه را فرو گرفته کار برا و تنگ کرده بودند بعهد و پیمان با مال امده
نزد امرا آمده در مرافقت ایشان بپایه سریر اعلی رسید و بزبان گوهر بار زبانها در خدمت اشرف کرده بنظر انور
نظر عاطفت گشت چون جمادات در ازل خاقان سلیمان شان حماسن او در ابد دولالی آراسته مدتی با ایلچیات در اردوی
همایون بوده حکومت لرستان بمنصوب گشته بمقتضی المرام روانه دیار خود گردید القصه بعد از فتح شعشع حکومت حویزه را
بیکی از امرای عظام تفویض فرموده متوجه شوشتر و دزفول گشته حاکم انجا طریق اطاعت مسلوک داشته بپایه سریر اعلی امده
مقالید شهر و قلعه تسلیم نمودند و ان ممالک با قلعه حویزه بتصرف شهریار دریا دل درامد خاقان سلیمان شان ان قلعه
گردون مثال را بیکی از اهل اعتماد سپرده لوای ظفر اشتما سایه وصول بر دولت آباد انداخته شعار کنان به دار الملک شیراز
خرامیده دیگر باره در دار الملک آن ظفر قدم بر مسند کامرانی و مسند بر دری نهادند به اقبال والی لار
و هرمز بپایه سریر خلافت مصیر امده پیشکشهای لایق گذرانیده در ممالک خطبه و سکه باسم و لقب همایون مزین ساختند

دارالمرز

ولرستان در خطه شیراز بعزم ناز گذرانیده بهار را در ییلاقات همدان گذرانیده چند گاه در دامن کوه الوند نزول فرمودند
دارالجلد دار السلطنه تبریز تشریف بردند از جانب شروان خبر رسید که شیخ شاه بار دیگر در ادای رایت بر دری اکراه جسته
در ادای باج و خراج تعلل می نماید آتش غضب قیامت لهیب زبانه کشیده در زمستان بکورت سر آغماق عزیمت
بصوب شروان معطوف ساختند و در جواد تبریز بترتیب جسر بر دارشته بسلامت عبور نمودند شروان شاه آب توقف نیاورده
بجانب قلعه بغرد گریخت رایات جلال بعزم درازی و اقبال بشروان درآمده ایالت آن ولایت به لله بیک تفویض یافته در
بلده شماخی رحل اقامت انداختند محافظان قلاع ادکو و سایران بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مفاتیح در دست تسلیم نمودند
مردم دربند بمتانت قلعه و رفعت خاکریز اعتماد نموده روزی چند دست و پای زدند تا عاقبت دست در دامن استیمان
زده بمراسم متابعت بتقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان شان در بهار نوروز زمستان از شروان بیرون آمده بقراباغ
تشریف آورده در اول بهار بجانب سلطانیه در حرکت آمده بنیت بیلاب یورش خراسان بر دند [illegible]

فتح خراسان

بلبل نوایان روات و قصه پردازان انجمن حکایات اخبار بدیع آثار فتح خراسان را که بسعی شمشیر آتشبار
خاقان سلیمان شان سمت وقوع پذیرفته بدین عنوان ایراد نمودند که چون نظر طنطنه کوس رعد آوای خسرو کشورگشای در عرصه
جهان بلند آوازه گشت سلاطین آفاق از رعب و هراس جهانگیری آن شهریار به استحقاق بار ان مرشد در مقام
ملت و وفاق درآمده طریق مواصلت و مصادقت ارسال تحف و هدایا و رسل و رسایل می نمودند خاقان منصور ابو
ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقره که در ممالک خراسان و مرو و شاه جان و خوارزم و طخارستان و زابلستان
و قندهار و غزنه و کابل و بدخشان فرمانروا بود و چندین سال زمان دولتش امتداد یافت فرزندان رشید کامکار
از پسر و پسر زاده بسیار بود و به دلالت عقل دوراندیش با آنحضرت در مقام صداقت و خصوصیت درآمده همواره
اظهار محبت و دوستی می نمود و خاقان سلیمان شان نیز با ان پادشاه والاجاه طریقه پدر و فرزندی مسلوک داشته
احترام آن سلسله علیه نمودی و از رابطه سابق و لاحق بواجبی بجای می آورده در آغاز کشورگشایی متعرض ممالک که در حوزه
تصرف آن پادشاه موید منصور بود سوی رلغایر طبس که در آغاز خروج آنحضرت واقع شده همواره بی التماس
ابواب مراسله وا شده معمور بود بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه که از پی الغای فرزندان و دعوای استقلال

دو سه نفر از ایشان خصوصاً بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و کیبک میرزا چنانچه در حبیب السیر مسطور است اختلال احوال آن
سلسله را باعث و محمد خان شیبانی بن بوداق سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اغلن از نژاد شیبان بن جوجی بن
چنگیز خان اوزبک که از مرتبهٔ نوکری سلطان احمد میرزا ابن سلطان ابو سعید گورکان که والی خطهٔ ماوراء النهر بود به رتبهٔ
والای سلطنه ترقی کرده در ان ممالک پادشاه نافذ شده بود چون شمه از اختلال احوال و عدم اتفاق شاهزادگان
بی تدبیر سلسلهٔ تیموری شنیده طمع در ملک خراسان کرد و کمر همت باستیصال اولاد خاقان منصور بست و در شهور سنه ثلث
عشر و تسعمائه لشکر بخراسان کشیده با آن شاهزادگان بی تدبیر محاربات نموده بر ایشان ظفر یافته بقطع رشته
حیات ایشان پرداخت و مجملاً دود از دودمان ایشان برآورد چنانچه در تاریخ مبسوط مسطور است برادرده مملکت ایشان که خطهٔ … به
تصرف اوزبکیه درآمد و محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشاهی بیک خان مشهور است از اقصی ترکستان تا حدود عراق
در حوزهٔ تسخیر کشیده الویهٔ دولت و رایات عظمت و اقتدارش بعیوق افراخته تا ابر نخوت و غرور به مثابه در کاخ
دماغش متصاعد گشت که هیچ پادشاهی ذی شوکت صاحب اقتداری را بنظر در نمی آورد و با خدام آستان ملک
آشیان شاهی در مقام خلاف درآمده در سالی که رایات کشورگشائی مرتبهٔ ثانی بجانب بغداد توجه نموده بود
جمعی از لشکریان خود را از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان در ان ولایت
وقوع یافته بود و مع ذلک خاقان سلیمان شان دو سه مرتبه رسولان سخندان سیما شیخ زاده لاهیجی که از مشاهیر مستعدان
روزگار بود برسالت فرستاده بر رفع فتنه و شر دلالت نمودند او را از راه بحث برگشتگی در جواب سخنان …
امیر نوشته کلماتهای گزاف زده اظهار نموده بود که گذار در حج اسلام در دل رسوخ یافته … آباد وعده ملاقات در کدام
محل از محال عراق و آذربایجان خواهد بود خاقان سلیمان شان جواب مکتوب بر نهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را
نیز طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس در دل رسوخ دارد ان شاء الله تعالی وعده ملاقات در مشهد مقدس
معلی است و در شهور سنه ست عشر و تسعمائه در ییلاق خرقان باحضار عساکر نصرت نشان فرمان داده …
ایلغار فتح آثار روی توجه بخراسان آورده چون از سمنان عبور نموده دلیرانه قدم بولایت خراسان نهادند حکام اوزبکیه که
در ولایت خراسان بودند تاب توقف نیاورده هر یک بمرکز دولت خود در افتادگی که … جمع شدند شاهی

بیگ خان

بیگ خان که از پیوستن هزاره عود نموده در هرات بود از جرأت و دلیری خاقان سلیمان شان بخوف و هراس درآمده در
بحر تفکر و اندیشه فرو رفت بر فور رعب و هراس از خاقان سلیمان شان در دلش زیاده ترقی کرد چون رایات فیروزی آیات
حدود مشهد مقدس مسموع او گشت اصلاً خود را از مقابله و مقاتله آن حضرت شوکت داده جانو خان میرزا قوم خود را در قلعه
هرات گذاشته خود جانب مرو شاهیجان در حرکت آمده جانو خان میرزا نیز تاب توقف نیاورده متعاقب بمرو رفت
خاقان سلیمان شان مبتهج و مسرور با دلی آسوده و خاطری از تشویش دور در مشهد مقدس معلی درآمده جبهه نیاز بر آستانهٔ
ملائک آشیان سلطان خراسان نهاده بلوازم دعا و زیارت پرداختند و سادات و علما و اهالی آن عتبه کعبه مرتبه را بانواع
ارجمند مخصوص گردانیده و از روح مقدس آن سلطان سریر ولایت و امامت استمداد همت کرده متعاقب شاهی بیک خان به
توجه بمرو نهادند و امرای عظام که منقلای لشکر فیروزی اثر بودند چون نزدیک بمرو رسیدند جانو خان میرزا جمعی کثیر
از بهادران نامی اوزبک بمقابله ایشان درآمده در ظاهر آباد مرو بین الفریقین محاربه صعب اتفاق افتاده با وجود
آنکه دانه محمد سردار قزلباش بشهادت رسید جانو خان میرزا شکست عظیم خورده روی بهزیمت نهاد لشکر قزلباش
تا پای قلعه اوزبک را دوانیده جمعی کثیر از طبقه اوزبک بر خاک هلاک افتادند مقارن این حال چتر همایون …
خاقان سلیمان شان بهمال سایه وصول بر ظاهر مرو انداخته در برابر قلعه سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراختند
شاهی بیک خان بیشتر از پیشتر خوفناک گشته در قلعه مرو متحصن گردیده در ضبط شهر و قلعه شرایط مبالغه بجای آورد و کسان
بماوراءالنهر فرستاده باحضار سلطانان طوایف اوزبک فرمان داد و همه روزه بین الجانبین در پای قلعه محاربها وقوع
یافته از طرفین جمعی نابود گشتند چون چند روزی بدین منوال گذشت صورت فتح تعسر پذیرفت خاقان سلیمان شان که صحیفه
آرای … رو برو با دشمن دست … قلعه … خواستند که … شاهی بیک خان که چون …
از … در سوراخ خزیده بود بیرون کشند طبل ارتحال کوفته از پای قلعه کوچ کردند و به محمد خان نوشته فرستادند
که تو را با وعده ملاقات در عراق و آذربایجان کرده بال وفا نمودی ما با وعده خود وفا کرده بخراسان آمدیم مع هذا
در اینجا هم بمقابل ما در نیامدی الحال بعضی قضایا در آذربایجان روی داده که بازگشتن ما لازم شد بنابران کوچ کرده
می‌گردیم هر وقت ایشان اراده کارزار کنند و بتقدیر الهی شده باشد ملاقات دست دهد شاهی بیک خان از ارتحال خاقان

سلیمان شان را مجبور و زبونی حمل کرده خواست که من الجمله بردی کار آورده دانه کی از غار قرار رقص جیبش از صولت سپاه قزلباش
خود را خلاصی بخشد عزم تعاقب جزم کرده با موازی سی هزار کس از جنود ازبک و امرا و سرداران نامی که در آن وقت در
ملازمتش حاضر بودند از شهر بیرون آمدند امیرخان موصلو که حبیب الغربان بامی صد کس بر ساقه لشکر بود از مشاهده ورود جنود
ازبک بر طبق اشاره همیون غزیله نموده بموکب ظفر قرین پیوست از فرار نمودن او محمد خان کمال اضطراب در لشکر قزلباش
تصور نموده در تعاقب دلیرتر گردید خاقان سلیمان شان چون از آمدن او خبر یافت جنود اخبر فرمود که او از جوی پای
که در سه فرسخی شهر است گذشته جمعی را که جسر پل انکوی مامور فرموده عطف عنان کرده با هفده هزار کس که در کارزار نصرت
انتساب بودند در محمود آباد در برابر جنود ازبک صف سپاه آراست شاهی بیگ خان با جار دل بر جاره نهاده روی بر کارزار
کارزار آورده و از طرفین بهادران ازبک و دلیران لشکر قزلباش در هم آویخته جنان کارزاری وقوع یافت که
دل بهرام خون آشام بر کشتگان آن معرکه بسوخت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر شقه لوای جهان گشای موزیده شکست بر ازبک
افتاد بیت بفیروزی اقبال شاه جهان نگونسار شد رایت ازبکان ز خون یلان گشت روی زمین پلنگ خوانده
رایات فتح مبین جا نو نامبرده جمعی و اکثر علما و امرا ازبکیه در آن معرکه کشته شدند شاهی بیگ خان با جمعی از نهرها خود از اسب
سراسیمه وار از اسب فرار بر محوطه که راه بیرون شدن از آن نداشت جهانده در سینه آن بر زیر یکدیگر افتادند و دلقه حسرت و
هوا زجان بسختی می دادند جسد شاهی بیگ خان را یکی از غازیان بود جلو عزیز آقا نام موسوم به آدی بهادر از زیر جسد کشته
بیرون آورده سر شراکه از باد نخوت سر هیچ سروری بل افسر جمشید است از بدن جدا کرده در سایه علم اژدها پیکر
بر سم سمند جهان بند از جنبه خاقان سلیمان شان سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده هر عضوی از اعضای او را
ولایتی فرستادند سر او را پوست کنده پر از کاه کرده سلطان بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه روم فرستادند
و استخوان سر را بطلا گرفته بقول مؤلف احسن التواریخ قدح ساختند در بزم حریفان باده بسلاطه در گردش بود و این بیت
مناسب حال اوست بیت کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا
خواجه جمال الدین محمود شاعر که مشهور او وزیر شاهی بیگ خان بود که از قلعه مرو آمده وقتی که آن کاسه سر را دید و
شهریار کامگار به دست گرفته جرعه شال از آن باده عشرت و دست گاهی می نوشید سر خواجه در مقابل آن شهریار خیال

دادو

صف برفتاران ایستاده بود خاقان سلیمان شان با وخطاب فرمودند که این کاسه رای شناسی سر پادشاه بخواجه
گفت سبحان الله چه صاحب دولتی بوده که تهور دولت در او باقی است که این حال بزرگی دست چون تو صاحب دولتی
است که دم بدم از آن باده نشاطی می نوشند این کلمه موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانیدند
نوار دست خراسان بمعز و سر بلند گردید اما رستم روز افزون که بسبب بروکاپا ازندران استیلا یافته بود نسبت بملازمان
سدره اقبال شاهی خلاف ورزیده همیشه می گفت که دست من است و دامان شاهی بیگ خان در این وقت خاقان سلیمان شان
ایلچی او بر بده بیگی از ایلچیان و الاولای بهرام صولت داده فرستاده اند که مازندران برده در دامان آقا رستم انداز د
و بگوید که دست تو بدامن او نرسیده حالا او دست بدامان تو زده و ان ایلچی در وقتی که آقا رستم با سرداران طبرستان
مجلس عالی داشت انجمن درآمده بخوف و هراس کذبت مرجوعه قیام نموده فی الفور بازگشت هیچ آفریده را مجال ازدن شده
آقا رستم از خوف آن ایعام سراسر تقدیر زهره اش آب شده دلش از دلاهمه وهم تصوراتش روز بروز در ضعف به بستی
مستولی گشته بعالم عقبی شتافت القصه بعد از وقوع این فتح مبین مبشران با طراف و جوانب ممالک فرستاده در تمامت
ولایات خراسان سکه و خطبه بالقاب مطهر ائمه اثنی عشر صلوات الله الملک الاکبر و نام نامی همیون آراستن یافت تا کنار
جیحون در تحت تصرف امرای قزلباش قرار گرفته شعار مذهب حقه اثنا عشریه در تمامت بلاد خراسان شیوع یافته قرار .
منصوره بدار السلطنه هرات رسیده تختگاه خاقان منصور از فر وجود آن زینت بندیاج و زیور آسمانی یافت و
تاریخ این سانحه غریبه فتح شاه دین پناه است و آن زمستان بلده فاخره هرات محل نزول و قشلاق آن کامل الصفات
بوده ولاة و حکام اطراف آستان اقبال آشیان شتافته زبان به تهنیت و مبارکبادی فتح خراسان می گشادند از
الجمله سلطان ادریس میرزا المشهور بکابلی میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید کورکان از بدخشان بپایه سریر سلطنت
نشان آمده منظور نظر خاص و در بزم اختصاص گردید و ایالت حصار شادمان و بدخشان گرفته مخصوص المرام
بازگشت و همچنین محمد بابر میرزا ابن عمرشیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید کورکان در کابل ایلچیان سخندان فرستاده اظهار
اخلاص کرده و در اول بهار رایات کشورگشا بعزم تسخیر ماوراءالنهر از هرات بیرون آمده چون بسمنه دفا رباط
رسید سلاطین ازبک و محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر در سمرقند رایت سلطنت افراخته بود و عبدالله خان که در

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Iskandar Munsh,1560 or 61-1633 or 4.

Title:
Trkh-i lam r-yi Abbs

Date:
1271 [1855]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23237

File Description:
Part 1

بکار را حکومت مینمود جانی بیک سلطان و بابر سلطان با ماوراءالنهر سلک کمربوسته بکنار جیحون آمدند کسان بابر میرزا علی قرشی شاه
اظهار اخلاص نموده پیشکشهای لایق ارسال داشتند و تعهد نمودند که اگر عنایات شهریاری بالطرف ابراز ارسال لشکر
دارد سید العمر از جاده حق گذاری قدم بیرون ننهند خاقان سلیمان شأن ارکاب ملتمس ایشان امر نموده بهنگ عراق نمود اهل
جهان ارصد شام در دم که بهنگ شیخ خراسان بیابه بابر میرزا علی آمده حکام مازندران بابر میرزا ملازمه حضرت آمده لطف
مازندران بسر عبدالکریم که از اولاد میر بزرگ بود عنایت شده لطف دیگر خان محمد خان روز افزون شوکت شده بیک در
فرخور حال تفضلات کرده بمقتضی المرام روانه شدند و حکام گیلانات و شیخ شاه والی شیروان باج و خراج برد هیئت خود و
غاشیه طاعت گذاری بر دوش گرفته اما سلاطین اوزبکیه بعهد و پیمان وفا نکرده در زبان نشیب همول دست دراز ابها
کشورگشائی مملکت مینمودند حسب الاستدعای ظهیر السلطنه محمد بابر میرزا کثیر همایون غرضه دریا که آنچه او از مملکت ماوراءالنهر
بسعی خود فتح نماید بر او مسلم باشد و او از کابل عزیمت ملک موروث نموده در بدخشان خان میرزا را مصحوب کرده اند شده
متوجه حصار شادمان شد حمزه سلطان و مهدی سلطان اوزبک که حکومت ولایت حصار مینمودند به محاربه لشکر خصمانه
شتافته محمد بابر میرزا بر ایشان ظفر یافت و سرداران اوزبک هر دو در معرکه کشته شدند و ولایت حصار و بدخشان
بر طبق شان همچنان بخان میرزا تعلق گرفت و حقیقت این حال را بابر میرزا عرض نمودند که اگر مددی از رکاب همایون رسد
امیدوار است که سایر بلاد ماوراءالنهر مفتوح گردد خاقان سلیمان شأن احمد سلطان صوفی اغلی و شاه رخ سلطان افشار
و جمعی از دلیران و بهادران کارزار بمدد و کومک ایشان مامور فرموده و بابر محمد میرزا با امرای عظام ملحق شده
متوجه سمرقند شد که تختگاه اجداد و فیروزمندهای برسند جهانبانی نهاده در آن بلده فردوس نشان خطبه ائمه اثنی عشر علیهم
القاب آنحضرت خواند و امرای قزلباش را رخصت انصراف داده با پیشکشهای لایقه بحضرت اشرف فرستاد
اما بعد از رفتن امرا دیگر بار سلاطین اوزبک جنبش نموده لشکری کوه شکوه بماوراءالنهر آمدند مردی که داشت
بمقاتله اعدا شتافته صف قتال آراست و فیمابین حربی عظیم بوقوع پیوست بسیاری از دلاوران جانبین در
آن معرکه بقتل در آمده منهزم گردیدند و بابر میرزا در ماوراءالنهر محل اقامه نیافته بحصار شادمان در آمد و سلاطین
اوزبک متعاقب او بحصار آمدند بابر میرزا در قلعه متحصن شده کس بطلب نزد بیرام خان قرامانلو فرستاده استمداد نمود

بیرام خان

بیرام خان جمعی از جنود قزلباش را بمدد فرستاد و اوزبکیه چون از وصول لشکر قزلباش اطلاع یافتند دست از محاصره باز
داشته بماوراءالنهر مراجعت نمودند و حقیقت این حال و طغیان اوزبک بعرض عاکفان سده جلال رسید امیر نجم ثانی که به
وکالت دیوان اعلی سرافراز بود و عظمت و کامرانی و بزرگی و اعتبار و اقتدار او در درگاه معلی بیش از جمهور مشهور است
آن در حسب الامر مسطور است با نظام مهمات خراسان و دفع شر اوزبکان مامور گردیده با جمعی از امرا و سرداران روانه
خراسان شد چون بکنار دریای بلخ رسید پی امر دشوار ره همول ... تسخیر نشد و دادبانفاق حسین بیک لله حاکم هرات و
امرای عظام خراسان و بیرام خان حاکم بلخ از آب آمویه عبور نموده از حصار محمد بابر میرزا رسیده بسپاه قزلباش
ملحق شد اول قلعه خزار و بعد از آن قلعه قرشی را فتح نمودند امیر نجم در قرشی حکم بقتل عام کرد شیخم میرزا اوزبک با قریب
پانزده هزار کس از سپاهی و رعیت بقتل آمدند میرزا بابر التماس نمود جمعی از اهل قرشی که از قبایل جغتائی بودند نمود در ضمن
قبول نیفتاد در این حال میان ایشان غبار نقاری ارتفاع یافت امیر محمد یوسف صدر بر خوانت چون جمعی از سادات که بمسجد
جامع پناه برده بودند التماس نمود درجه قبول نیافت جمعی کثیر از سادات بقتل آوردند و این معنی بر امیر نجم مبارک نباشد
بعد از آن بر سر قلعه غجدوان که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اقامه داشتند آمده محاربه القلعه را محاصره نمودند با کوکلات
در اردوی قزلباش روی در نقصان آورده سپاهیان بجهة آذوقه و علیق الدواب عسرت می کشیدند عبدالله خان و جانی بیک
سلطان در بخارا بودند چون از عسرت احوال قزلباش خبر یافتند با لشکر آراسته بر سر امیر نجم آمدند محمد تیمور سلطان
نیز از قلعه بدیشان پیوست و در روز سه شنبه سیم ماه مبارک رمضان به غجدوان رسیدند محاربه عظیم
وقوع یافت در آن معرکه تیری جانگزا بسر بیرام خان قرامانلو که سردار جرنجی لشکر قزلباش بود رسیده از
اسب در افتاد و این معنی سبب انهزام جرنجیان و دلیری اوزبکان گشته جنود اوزبکیه یکبار هجوم آوردند
امرای قزلباش مستاصل گشته قول بهم بر آمده محمد بابر میرزا پهلو از محاربه خالی کرده با لشکر خود راه
حصار پیش گرفت امرای قزلباش که از نخوت و بزرگی امیر نجم بتنگ آمده بودند در محاربه اهمال ورزیدند امیر نجم خود
در آن معرکه بدست در آمده بقتل رسید بعضی از امرا و اعیان خراسان راه فرار پیموده از گذار کرکی عبور نموده
بخراسان آمدند و این واقعه در شهور سنه ثمان و عشر و تسعمائه روی داد بعد از آنکه سلاطین اوزبکیه پایتخت بلخ

ظفر عقد مواصلت دست داد بعزم تسخیر خراسان از آب عبور کرده چند گاه ساحت ملک خراسان لگدکوب اوزبکیه بود چون این
اخبار در قشلاق قم بعرض عالی‌شان شده بسمع آسمان مقدار رسید دیگر باره بیورش خراسان تصمیم یافته عنان عزیمت
بدان صوب معطوف داشتند و چون کالپوش محل نزول لشکر بحر خروش گردید بعضی از امرا را با فوجی از جنود ظفر ورود
بجانب طوس فرستادند سلاطین اوزبک از اراده قریب وصول موکب ظفر قرین شاهی تزلزل تمام یافته پای
اقامتشان سست گردید عنان بصوب مراجعت انعطاف داده بما وراء النهر رفتند مرة بعد اخری آن ممالک در
در تحت تصرف اولیای دولت ارجمند سعادت پیوند شاهی قرار گرفت خاقان سلیمان شان چند گاه در خراسان
اقامت فرموده بعضی امرا که در محاربه اوزبکیه مداهنه و سستی کرده بودند خصوصا دده بیک طالش را بانواع تعزیر رسانیده
و تشنیع فرمودند جمعی چند که همراه او در زمان موکب همایون شعار دولتخواهی اوزبک ظاهر ساخته بمردم شیعه مذهب
دادار رسانیده بودند باتش قهر قهرمان زمان سوخته ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک معاندان پاک کرده زمام
حکومت هرات و مهام خراسان بکف کفایت زینل خان شاملو نهاده مراجعت فرمودند ذکر محاربه خاقان سلیمان
شان ابو البقا شاه اسمعیل بهادر خان علیه الرحمة با سلطان سلیم پادشاه روم روم در شهور سنه عشرین و تسعمائه
که خاقان سلیمان شان در ییلاقات همدان و نزهت آباد ولایات دلگشا مشغول سیر بودند خبر آمدن سلطان سلیم خواندگار
روم شایع شد بیان این واقعه بر سبیل اجمال آن است که سلطان بایزید که در هنگام خروج خاقان سلیمان شان فرمانفرمای
روای ممالک روم بود با آن حضرت اظهار محبت و دوستی و راستی نموده همواره لوازم خصوصیت و اتحاد
اورده و خطابش طریقه وداد و سلوک بود و در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه سلطان سلیم پسرش در مقام خصومت در
امده منهای تخت و جدال انجامید و معارف لشکر خصوصا طایفه ینکچری اتفاق نموده سلطان سلیم را بپادشاه
کرده او را بی اختیار ساختند او از این غصه بیمار گشته در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه بعالم بقا پیوست و سلطان سلیم
سر آرای تخت و صاحب دیهیم گشت سلطان احمد ابن سلطان بایزید که در اناطولی بود خطبه بنام خود خوانده بود امرا
و وزرا او را بحیله و تدبیر و نوید سلطنت و پادشاهی باسلامبول طلبیده با او غدر کرده و او را بقتل آوردند و لشکر
بر سر پسرش سلطان مراد فرستادند و او از لشکریان عم خود سلطان سلیم متوهم گشته بخدمت اشرف آمده در اصفهان

بلاد گرد

بلاد گرد رسیده بنوازش بی‌حد مفتخر گشت و در همان ایام باجل طبیعی فوت شد سلطان سلیم بگمان تقویت سلطان مراد و بجهت آنکه نور علی خلیفه
روملو حاکم ارزنجان باتفاق سلطان مراد مذکور با رومیان جنگ کرده سپاهیان را بی کثیر بقتل آورده بودند با آن حضرت
سالک طریق عناد گشته خصومت آغاز نهاد و قلعه کماخ و بعضی قلاع دیگر دیار بکر را که فیما بین متنازع فیه بوده باز داده هر چند
رفته رفته بجهات مختلف فیما بین اسباب وحشت آماده گردید و در سنه مذکوره با لشکر پرخاش جوی زیاده از چند چون روی
توجه بآذربایجان نهاد نامه بخاقان سلیمان شان نوشته از آمدن خود اعلام نمود و آن حضرت از راه اصفهان به ییلاقات آمده
بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور داشته باشد از آمدن بی هنگام او آگاه گشته از غایت جمعیت
عساکر منصور ممالک ایران نشد با معدودی که در ظل لوای ملک آرای خاطر بودند بمقابله اعدا شتافته روز چهارشنبه دویم
شهر رجب سنه مذکوره در صحرای چالدران از اعمال خوی با یک صد هزار کس در برابر لشکر روم صفوف قتال آراست
و رومیه چنانچه شیوه و شعار ایشان است پس و پیش خود را ارابه داده در زنجیر ساخته دوازده هزار ینکچری تفنگ انداز
را در درون عراده با ضربزن آتش بکار مامور گردانیده سلطان سلیم آن قلعه آتشین را حصار خود کرده قلب و جناحین
آراست و از این طرف خان محمد استاجلو با قشون آراسته از دیار بکر آمده بود جنگ روبرو را که با استحکام توپخانه
مصلحت نمیدانست و میگفت در سر کوچ با ایشان جنگ میباید کرد و دورمیش خان شاملو از غرور و دنیادوستی قبول این معنی نمود
حضرت خاقانی فرمودند که من حرامی قافله نیستم هر چه مقدر الهی است بظهور میآید خان محمد ساکت شد و خاقان سلیمان
شان خان محمد را که چرخچی لشکر ظفر قرین گردانیده بود و ساروپیره قورچی باشی استاجلو برادر زن آن حضرت بهادر
رقیب او شد و از امرای عظام دورمیش خان شاملو و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیک و حسین بیک لله و خلیل سلطان ذو القدر
را در دست چپ قرار داد و قول همایون بوجود آن حضرت آرایش یافت سید محمد کمونه که در آن زمان امیر اعظم بود و میر عبد الباقی
وزیر و میر سید شریف صدر با آن حضرت در قول بودند و دلاوران طرفین پای جلادت پیش نهاده آتش حرب مشتعل گردید در
تاریخ جهان آرا مسطور است و این حکایت بر سر مشهور که آن حضرت در هنگام تصفیه صفوف خود بشکار بلدرچین مشغول بودند
بعد از گرمی حرب و قتال بمعرکه در آمده بر مقلوج اعلی که از دلاوران نامی رومیه و شجاعان روزگار و از زمره چرخچیان بود و
بود همیشه در مجالس عظمای رومیه خودستانی کرده میگفت که در میانه سپاه حریف محاربه بغیر شاه نخواهد بود در اثنای

لیکن دلاوران مخذول بدکردار بر محاربه خاقان سلیمان شأن بسته از طرف سپاه با گروهی از شجاعان رزم‌خواه روی بمقاتله آورد و چون همایون
شناخته اکثر شیرا بمبارزت خوانده هر چند آنگون گرفته مخذول قابل آن نبود که چنان پادشاهی عالم‌پناه بمبارزت او اتفاقات
نماید آنحضرت از فور غیرت بی رضای امرا و دولتخواه و امداد سپاه بپای جلادت بمبارزت او تاخته و شمشیر ذوالفقار آثار
حیدری آخته چنان بر چشم آن بی‌عاقبت حمله نمود که از صولت و صدمت پادشاه بخود گشته مجال حرکت نیافت و آن سرشته بردلی
زور بازوی حیدری چنان ضربتی بر او زد که درع و جوشن فولاد در از یکدیگر شکافته تیغ خیلیه آتش بر خاک هلاک انداخت
غریو از هر دو لشکر برآمده گرد میان عالم بالا این دست و بازو آفرین خوان شدند القصه دلیران هر دو گروه بر یکدیگر ریخته از اثر
گرد و غبار روی هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمان شأن در آن معرکه هولناک در عرصه آتش‌ناک نقش مبارزت چو
کارزاری کرد که تاریخ داستان رستم و اسفندیار گردید در میان رومیه شهرت یافت که در آن مصاف شاه عالم‌پناه چند مرتبه
سمند سواد تا کنار عراده دلیر رانده زنجیر عراده را بشمشیر از یکدیگر شکافته و چون دلاوران سپاه قزلباش بوادی
نزدیک شده قریب سیصد نفر ینگچری را در پس عراده بضرب شمشیر پاره پاره کردند ینگچریان و تولکیان را فرد فانی آتش شعار به
مشغول شده از بسیاری دود توپ و ضرب‌زن جهان عالم روشن تیره گشت بسیاری از بیکیان لشکر قزلباش که بی در هم
دهر آتش خود را ایران در پای آتش زده بودند از آسیب تفنگ اخگر گشته خرمن حیات ایشان سوخته گردید و خان محمد استاجلو
در آن معرکه راه عدم پیموده در میان معلوم گشته بود که قول همایون از وجود پادشاه خالی است فطرف هجوم آورده
اشتغال نایره پیکار و انداختن توپ و ضرب‌زن بی‌شمار لشکر قول همایون برآمده سید محمد شریف صدر و عبد الباقی
وزیر و سید محمد کمونه هر سه در قول درجه شهادت یافتند از امرای عظام سارو پیره قورچی باشی استاجلو و حسین بیک لله
شاملو و خان محمد دولداران ال الیاس بیک خادمشلو و جمعی دیگر در آن جنگ کشته شدند سلطانعلی میرزا افشار میان
گرفتار گردیده بود رومیه او را بتصور خاقان سلیمان شأن گرفته نزد سلطان سلیم بردند او نام خود گفته در همان جا بقتل رسانیدند
چون خاقان سلیمان شأن کثرت اعدا بهم آمده کمی لشکر و پراکندگی عقب همایون مشاهده نمود فرمود که گرزبان جلند
سیصد کس بر سر آنحضرت جمع آمده تا آنچه در رشت بمبالغه و الحاح دولتخواهان عنان از معرکه برتافته و همراه گرده ممالک
قول سپاه قزلباش را شکسته عود نموده دو چار رسیدند صفوف ایشان را از هم شکافته روانه می‌شدند اسب خاقان سلیمان شأن

بپای

بپای آتی مرد رفت خضر آقای استاجلو بارگی خود را کشیده و آنحضرت سوار شده خود را به آنحضرت از میدان بدر کرده
به درگزین ملازمت رسیده نوازش یافت القصه آنحضرت با جمعی از مخصوصان از معرکه بیرون آمده از آنجا به درگزین آمدند و عساکر
منصوره را جمع نموده باز دیگر از روی اقتدار محاربه رومیان کمر بستند و سلطان سلیم که به اعتبار مهابت تاملیده بود فزار آمد
زیاده از پیش روز جدال امانت نیافته از شدت محاربه قزلباش و دلیری خاقان سلیمان شأن اندیشه نموده از آن حرکت
جسارت که بظهور آورده بود پشیمان گشت و حدیث العود احمد بر زبان آورده راه مراجعت به دیار خویش پیش گرفت و آنچه از السنه
افواه مسموع شد مقتولان معرکه چالدران بسیارند اما حسب مورخ کوته که بقول اصح در حسب بجهت کس بقتل آمدند
هزار رومی و دو هزار قزلباش و زیاده از این بوده و چون خبر معاودت سلطان سلیم رسید خاقان سلیمان شأن به دار السلطنه
خرامیده بجبر اختلالی که از ورود لشکر روم در آن مرز و بوم واقع شده بود پرداخته و همواره در اندیشه تدارک آن قضیه
بودند و سلطان سلیم بعد از واقعه چالدران با دیار بکر رفته قلعه حصن کیفا را که یوسف سلطان در ساق تعویض یافته بود محاصره
گرفت یوسف سلطان قلعه را سپرد در خود سی صد نفر از غازیان در ساق سپرده خود به حضرت اشرف آمده بود و سلطان سلیم
نامه به غازیان در ساق فرستاده به متابعت دلالت نمود غازیان گفتند مجرد اندک اختلالی که در جنب کمال مرشد
ولی نعمت ما راه یافته باشد حقوق رعایت آنحضرت به عقوق بدل نمی‌سازیم و تا جان در بدن است با اعادی آنحضرت
قتال را حمایت خود دانسته به جنگ بقلعه آمده جبرا قهرا قلعه را گرفتند و غازیان به مسجد جامع پناه بردند و چون
کار بر ایشان تنگ شد شمشیرها آخته و سپرها بر سر افراخته از مسجد بیرون آمده آغاز جنگ کردند و همگی در این راه
دین و دولت شربت شهادت چشیدند و سلطان سلیم کامرانی متصرف شده بر سر علاء الدوله رفت و بعد از آن
دیار بکر استیلا یافت چنانچه در ذیل مرقوم می‌گردد و بعد از آن دیگر مخاصمتی از او بظهور نرسید همانا حکمت بالغه
ربانی اقتضای آن کرده بود که آنحضرت را از جهات عالی الکمال چنان چشم زخمی رسد که اگر در هر معرکه نیز آنحضرت
را ظفر یافتی هم آن بود که ارادت و اعتقاد ساده لوحان طوایف قزلباش در شأن آنحضرت به حدی انجامیدی
که پای اعتقاد ایشان از مسلک مستقیم دین لغزیده گمانهای غلط بردند القصه بعد از وقوع چالدران از صلوت دیار بکر
نفر از خان برادر خان محمد استاجلو تفویض فرموده به آن طرف فرستادند و او در دیار بکر قرار گرفته بود و آنچه

اهالی شهر بودند آمدند که بغیر از همیشه سخاوت سخاوت کرده رعیان را آورده شهر را بایشان داد و قزلباش از ایشان در این موضع قتل

حادثه شده رعیان شهر از ترس مقابله او فرستادند و اودا با آن گروه جنگ کرده غالب آمد چنانچه اکثر رعیان بقتل آمدند و

چون لطائف شهر رسید مردم شهر را بارومیه مطیع یافت از تسخیر حصار مأیوس گشته ملک در آنشهر او دو شهر در تصرف رومیه بود

و در اثنی عشرین و تسعمائه که سال دویم حکومت او بود رومیه باتفاق هزار کس از پیاده و سوار متوجه بخارا او شدند و آن

الغان قود ورش سلطان ماجار کمر به بخار رومیه بسته در آن محل قورتوق بار دین بن العرتقش حمار به الغان خان کنار دیگر آن

بارجیش موفور غالب آمده در مقام تعاقب از فضای آسمانی طوله الفلکی بر او خورده از اسب غلطید دیگر قزلباش از آن

حال ازهم پاشیده رومیه بعد از شکست فاحش مغلوب غالب آمدند و او را خوانده کار رها داده و بار دیگر از تصرف شدند

و دست قزلباش از آن الکا کوتاه شده و چون این اخبار بعرض خاقان سلیمان شان رسید با وجود مشاغل ضروریه ممالک

و ورود اندیشه سپه آرائی و لشکر کشی دیار روم بودند که در سنه ست و عشرین و تسعمائه سلطان سلیم بعالم بقا پیوسته پسرش را

سلطان سلیمان بمقام پدر نشسته و چون از جانب او حمالتی که از ظهور نیافت علمای اسلام لشکر به دیار اسلام کشیدند بدو لحن

جانب رفته چون سلطان در بیت المقدس جلوس لشکر به دیار روس و فرنگ کشیده بغزا و جهاد مشغول شده آنحضرت را از نیراز

کفار تحریص نمودند بنابر آن سلطان اعظم و خاقان اکرم سلیمانشان چند سال که متوجه غزا اعاکر منصوره را انقرای گرجستان

امور ساخته ~~بعمی~~ خود بعیش و حضور می پرداخت بر آرای جهان آرای اقتضای آن کرد که یکی از شاهزادگان کامکار را

با ایالت خراسان موسوم گردانیده باین بار فرستند در اوایل حال شهزاده جوان بخت کامکار طهماسب میرزا که برادر

بزرگتر و از اولاد و آئین جهانداری از ناصیه همایون او نمایان بود فرستاده امیر خان موصلو ترکمان الله خاقانی

در اثنای بهات الکاش بعد از چند گاه آنحضرت بپایه سریر اعلی آمده سام میرزا با قوروق خان رستد و تا

آخر ایام حیات آنحضرت ممالک خراسان ضبط آن والا نام بوده در شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه شیخ شاه

والی شیروان ردی ارادت و اخلاص بدرگاه اقبال آشیان آورده با معرف خود پیشکش کرده خود را از زمره بندگان

این آستان شمرده صبیه که در حجله عفت در دودمان شیروان شاهی پرورش یافته بود در سلک پردگیان حریم عصمت در

آورده بدین منکوحه شاهی ولایت شیروان مجددا باو تسلیم کردید در شهور سنه ثلاثین و تسعمائه چنانچه بعادت قدیمه روزگار

عذار است

عذار است هادم اللذات برکت حیات آنخسرو عهد کیقباد دربان تا ماش آورده در عالم جوانی و عیش لذات زندگانی

که سی و هشت سال از درجات زندگانی طی کرده در مرحله سی و هشتم تخت سلطنت و کامرانی وداع نموده در هفتم ماه

عملی از رحال سراب العالم بقا خرامیده در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا مدفون گشت خطاب صحیحه موافق تاریخ آمد

و خسرو دین نیز تاریخ وفات سلطان سلطان نشان است و دیگری ظل را فیه برین طریق در سلک نظم کشیده تاریخ شاه

گردون پناه اسمعیل آنکه چون مهر در نقاب شده از جهان رفت و ظل شد تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده از آنحضرت

شاهزاده نامدار یادگار ماند و همگی در صغر سن بودند طهماسب میرزا و بهرام میرزا از صلب و بطن یکی از امرای موصلو ترکمان الله

شده اند و القاص میرزا و سام میرزا از خواتین گشلفه در ساحت صبیها زاده اند بیت آنحضرت در نظم اشعار ترکی طبع عالی

داشت اما به شعر ترکی بیشتر رغبت میفرمود و تخلص خطائی میکردند کتابه اتکه با سلطان سلیم محاربه کرده مولانا امیدی در این

مطلع اشاره بان کرده بیت قضا در کار گاه مکنده طرح اسلیمی خطائی ذکر احوال خجسته مآل حضرت شاه غفران پناه

جنت آرامگاه ابو البقا شاه طهماسب علیه الرحمة و الرضوان از زمره شاهزادگان عالیشان شاه جمجاه جنت

مکان اعز و ارشد اولاد و الا نژاد شایسته تخت فریدونی و بخت کسری و کیقبادی و ولادت خجسته آنحضرت روز

چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه الحرام سنه تسع عشر و تسعمائه در قریه شهاب آباد از اعمال اصفهان روی داد و در

نیستان ساط آگاه تولد آنحضرت در محل موسوم شهاب آباد مبارک و همایون دانسته بپادشاهی و جهانداری

فال گرفتند و خطر آن دانایان دقیقه شناس از زایچه طالع فرخنده سلطنتش استدلال نمودند که عنقریب وجود

بی نقیش زیب افزای اورنگ خسروی و آفتاب دولتش عالم افروز خواهد بود از الهامات غیبی خطاب عالم افروز

تاریخ المولد گرامی است و در زمان خاقان سلیمان شان در صغر سن بسلطنه ملک خراسان از تبار افغان تربیت یا

یافته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه امیر خان موصلو ترکمان لله آنحضرت اطوار ناپسندیده

بظهور آمده از حکومت معزول گردید آنحضرت را بپایه سریر اعلی طلب فرمودند و در هشت والد بزرگوار معزز و مکرم بود

و در آن حال آثار سلطنه و پادشاهی از اطوار همایونش لایح و هویدا و انوار ظل الهی از ناصیه همایونش ظاهر و هویدا

بود و بعد از واقعه ناگزیر خاقان سلیمان شان فردوس مکان بحکم وصیت به استحقاقش لطف از کسوت سلطنت و شاهنشاهی آراسته

گشته در سن پانزده سالگی بحکم آیه وافی هدایه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها مسندنشین اورنگ شاهی و سریر آرای بزم
پادشاهی گردید جلوس وی روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب المرجب سال موافق سنه ثلثین و تسعمایه اتفاق افتاد و بجای پدر بزرگوار قرار گرفت
و از الطاف نامتناهی جای پدر گرفتی موافق تاریخ افتاد «بیت» طهماسب شاه عالم گیر حضرت الهی جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی جای پدر
گرفتی گردی جهان مسخر تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی چون از رشحات اخلاص و حسن عقیدت حضرت شاه ولایت محرم اسرار الهی لیث الله
اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب یعسوب الدین مولانا و مولی الثقلین ابی الحسن علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و علی اولاده
المعصومین الطیبین الطاهرین خود را بنده شاه ولایت می نامید از الفاظ حسنه بنده شاه ولایت طهماسب تاریخ جلوس شد خاتم دارالا
الادمانش برین نقش مختتم گردید «بیت» شرف بندگی شاه نجف یافته چون زد طهماسب نقش مهرش شده تاریخ جلوس
بنده شاه ولایت طهماسب و آن حضرت پادشاهی دیندار شریعت پرور و شهریاری معدلت گستر رای و داد و دهش بود بنابر توفیق
توجهات نامتناهی در اکثر امور خردمندان روزگار خلاصه نتایج بعث و حیات در حکمت و دانش از ادراک علوم می کنند در
دانش جهانداری از انجم و کسری در پیش بود در اوایل ایام سلطنت و فرمانروایی آن حضرت در امور دولت ارجمند جمعه اختلاف
بدید آمده و امرای قزلباش العاقبه که در ارزدی جنین روزی بودند سر آغاز طمع در ملک ایران که خلاصه معموره جهان
و دخلگاه است نموده انجاز نهاده میانه امرا و ارکان و اکابر که امر وکالت و صاحب اختیار امور دولت در ید ایشان شده
بود و آن حضرت در اوایل ایامی که به صدق اندیش در این امور صبر نموده گاه در تماشای کارخانه تقدیر بودند و گاه بنظر تعالی
و تعلیم بهر چه دولت طمع داده غبار جواهر اخلاص ارباب عقیدت و دولتخواهی کرده و امای وجود شریف خود را
از گرد دولت طلبان انفس عیار صیانت می نمودند و به نیروی اقبال در همواری بخت با وجود کثرت اعادی دقیقت اظهار
هم حفظ حال فرخنده مال هم حرمت دولت بر دوام می کردند و چون نهال طوبی مثال اقبالش در گلشن دولت و کامرانی
بالا کشیده بدرجه رشد و تمیز رسید بتایید الهی و متانت رای صایب و وفور دانش و عقل کامل امراء و صاحب
داعیه و سرکشان خود رای را بحسن تدبیر از میان برداشته بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و فرماندهی گردید و بیمن
دولت که در گلشن مملکت بودند از ربیع آمد از رشحات بوستان و غنچه مراد در گلشن کامرانی شکفتن آغاز نهاد و اعلام
جهانداریش ارتفاع آسمانی یافته شقه لوای جهانگشایش بر نعلین افراخت از عهده امر خطیر سلطنت چنانچه باید برآمد

برون آمده به نوعی تمکین و استقلال یافت که هیچ آفریده را از فرمان و حکم اولادمانش مجال تخلف نبود از ادوار حمیده آن
برگزیده الهی از حیز حصا بیرون است و شمه ای از القدر به قدرت قلم و بیان کاتبان دارالانشای اعمال اخروی تفصیل وقایع
زمان دولت ارجمندش ساده بوده و بیان محاربات و تسخیر ممالک و بلاد و دیگر حوادث عظمی که در زمان آن حضرت تالیف نموده باحسن
التواریخ موسوم ساخته مرقوم قلم بیان گردانیده و ذره حقیر را قابلیت تحریر آن کیفیت «بیت» شستابم به محفل شاهی که از در
قدر در بانم چه نویسم ثنای دولتش را که یکی ز هزار شوانم و چون در سویدای خاطر تسوید وقایع زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی آیت
و مقدار واضح و دفع اطالت و اطناب بنا بر آنکه این نسخه عالم آرا از شرح حالات این شهریار جهان بیرا العلیه خالی نبوده باشد
همت خامه عباسی جامه بقدر الطاقه درین مضمار سخن سرایی تکاپوی نماید العقصه چون جلوس همایون مرکز جاه و جلال نقرب و
فرخندگی و وقوع سریر فرمانروایی بذات ملک صفاتش ارتباط پذیرفت زمام امر وکالت بقبضه اقتدار دیو سلطان
روملو که از بلخ آمده بعد از فوت جایان سلطان استاجلو برادر جایان سلطان بعد از میان از وکالت دیو سلطان
چون کپک سلطان معظم امرای درگاه و سرخیل سپاه بود در باب وکالت و قطع و فصل مهام سلطنت با دیو سلطان
بمعارضه در آمده خصایص نفاق بهم رسیده در این اثنا خبر آمدن کوچم خان و عبید خان بخراسان در آمده شایع گشت
دیو سلطان بمصلحت وقت بر وفق رضای کپک سلطان وکالت باز گذاشته بدفع خراسان و دفع فتنه اوزبکان را
بهانه کرده بانصوب روان شد و غرابی مطالعه امرای عظام فارس و عراق حاصل نمود که بر سر دیو سلطان جمعیت نموده
بدفع خصمان پردازند و او در ییلاق لار اقامه نموده در اندک روزی امرای نامدار سیما جوهه سلطان
تکلو حاکم اصفهان و قرا سلطان حاکم همدان و علی سلطان حاکم شیراز و غیرهم با جنود بیشمار بر سر او جمع شده
و او همگی عظمای لشکر را بمردمی و احسان و هدیه با خود رام گردانیده در انتزاع منصب خود از کپک سلطان از
ایشان استعانت و استمداد جسته عهد و پیمان گرفت و چون آنهم جریان بنیروی اقبال و امداد جنود آسمانی
کفایت شده بود و دیو سلطان را غلبه و ازدحام تمام باردوی همایون گرد و اعلام روانه شده در چند امرای عباقی
استاجلو خصوصا قارچه سلطان را بدفع خصمان و اخراج ایشان ترغیب و تحریص نمودند چون کار بگفتگو
کشید شد که میانه دو لشکر جرار که ملازم درگاه و از محبان حضرت شاه شاید که تیر دعوت و نزاع و

قال واقع شود رضاجوئی خاطر دیو سلطان نموده و قراجه سلطان از تبریز گذشته در سرکان لندی باستقبال او آمده
با یکدیگر دوستانه ملاقات کردند و باتفاق روانه درگاه معلی شدند در حدود تبریز بشرف پای بوس شهریار کا
کامیاب مشرف شدند و امر وکالت را دیو سلطان گذاشت و دیو سلطان چند کس دیگر را که خمیرمایه فساد بودند
بقتل آورده کپک سلطان را با تمامت ایل و الوس استاجلو بجزای کرجستان فرستاده از درگاه دور کرد
و بر این اکتفا نکرده در غیبت ایشان که به رضای امرای تکلو قطع مواد آلات ایشان کرده در مقام تضییع ایشان درآمده الحق این
معنی لایق دولت ابدی سرشت نبود و باعث آن شد که از آنطرف نیز دریچه نفاق و شقاق گشوده ابواب وفاق و
اتفاق مسدود گردید در سنه اثنین و ثلثین و تسعمایه با خیل و سپاه به سلطانیه آمده در آنجا سایر امرا و اعیان استاجلو چون
منتشا سلطان و قلیج خان و قورم خان و محمد خان و غیرهم بر سر او جمع شده کمر بمحاربه دیو سلطان و اتباع او بستند
از آنطرف دیو سلطان و چوها سلطان با سایر امرا و قورچیان و غلامان درگاه که در پایه سریر سپهر اشتباه بودند
در موکب همایون شاه جمجاه متوجه دفع آن طایفه شدند دیو سلطان سخن از صلح و اصلاح گفته قاسم خلیفه ورساق را
فرستادند که ایشان را نصیحت نموده از مقاتله جمعی که در سایه چتر فلک فرسای شاه جمجاه باشند منع نماید
او در تسکین نایره فتنه و انطفاء آتش محاربه سعی بسیار نموده ایشان اعتبار بر قول دیو سلطان نکرده چون اراده
ازلی بمحاربه ایشان تعلق گرفته بود اثری بر رسالت او مترتب نشد و از جانبین لشکر بصفوف برداخته شد از آب خلاص
نظاره این دو لشکر آراسته اهل خویش و دیده شکیبا تاسف میخوردند که چرا دیگر ده را در رکاب همایون
خسروی بر دفع اعادی قیام ننماید الحاصل میانه ایشان حربی عظیم بوقوع پیوست و امرای تکلو مغلوب استاجلو
شده بردی سلطان و قراجه سلطان تکلو کشته شدند چون کپک سلطان و قضا سلطان بر قول همایون نزدیک شده
چشم ایشان بر لوای آسمان فرسای و چتر زرنگار خورشید سای همایون افتاد دست از کارزار کشیده
عنان عتاب شدند و امرا و قورچیان عظام شاهی که در رکاب ظفر انتساب پادشاهی بودند تعقیب نموده دیو
سلطان تعاقب ایشان در حرکت آمده جمعی کثیر از صغیر و کبیر بقتل آوردند و استاجلویان مغلوب با بهر آمده
و از آنجا بگیلان رفته بمظفر سلطان والی رشت پناه بردند و او بیست هزار پیاده بمدد ایشان فرستاد و

امرای

و امرای استاجلو دیگر باره بعزم نبرد متوجه اردوی همایون شدند و این حرکت ناپسندیده طبع اشرف نیامد و شعله غضب دیانت
لهب زبانه کشیده نفس نفیس بر سر ایشان ایلغار فرمودند و دیو سلطان و چوها سلطان و محمد خان ذو القدر اغلی را اکثر بکمک
فرستادند چون منقلای سپاه بنجیل و خرزویل رسیدند امرای استاجلو از جنگل گیلان بیرون آمده دیگر باره آتش قتال
التهاب پذیرفت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات امرای شاهی وزیده جمعی کثیر از مردم گیلان مقتول گشته کپک سلطان
شب و روز در این فکر دانیه بسر میبرد که ناگاه بطریق انتقام از دیو سلطان و چوها سلطان کشیده متصدی امر وکالت گردد
در شهور سنه ثلث و ثلثین و تسعمایه دیگر باره از گیلان بیرون آمده متوجه دار الارشاد اردبیل بادنجان سلطان ارزلو
که مردی بود نود ساله و بجهت کبر سن و شیخوخیت و ضعف ادراک در بایقه در آنوقت در اردبیل بود با سه چهار هزار کس از
طایفه ارزلو و حبشی و طوالش فراهم آورده بعزم جنگ و جدال باستقبال امرای استاجلو شتافت مظفر و منصور گشته در آن ایام
زیارت حضرت سلطان اولیا مشایخ عظام صفویه قدس الله اسرارهم مشرف شده از آنجا روانه هرکشنده شاه
جمجاه جنت بارگاه از آمدن ایشان آگاه گشته دیو سلطان و چوها سلطان و محمد خان ذو القدر اغلی را با بیست هزار کس و
یکهزار نفر از قورچیان عظام بدفع ایشان نامزد فرمود کپک سلطان و رفقا از آمدن دیو سلطان و امرا و قورچیان
در شرور با ایشان رسیده صف نبرد آراسته شد و امرای استاجلو با اندک مردی که داشتند در برابر ایشان کرده آنچه
میان حربی عظیم در پیوست و الحق دلیران طایفه استاجلو در آن روز کارزاری کردند که روح رستم سام بر ایشان
آفرین خوان شد در اثنای حرب و ضرب محمد خان ذو القدر به تیغ بی دریغ استاجلو درآمده بر ایشان حمله آورد کپک سلطان
زخم قوی یافته در گذشت و چوها سلطان با جنود تکلو از پس جلوانه رسیده از کشته شدن کپک سلطان شکست بر طایفه
استاجلو راه یافته طریق فساد پیش گرفتند منتشا سلطان و قاروق سلطان صف سپاه را شکافته مردانه از
معرکه بیرون رفتند تیغ تمام از گیلان رسانیدند ذو القدر اغلی با انتقام وقایع دیار بکر که طایفه ذو القدر محکوم
استاجلو شده بود و شاهرخ پدر او را با برادرانش بقتل آورده بودند در این معرکه تقصیری نکرد القصه بقیه السیف
استاجلو ایامی در گیلان گذرانیده در سال دیگر که سنه سبع و ثلثین و تسعمایه بود دیو سلطان با چوها سلطان کشته
شده منصب وکالت با قرار گرفت و در شهور سنه ست و ثلاثین و تسعمایه که توقف استاجلو در گیلان قریب به سال شده بود

رایات ظفر آیات شاهی استاجلو دو مرتبه در دیم جهت دفع فتنه عبید خان ازبک متوجه خراسان بودند بدرمشافقان دیار دستی سلطان

و قراسلطان و سایر اعیان استاجلو که در گیلان بودند روی ارادت و اخلاص بدرگاه گردون مناص آورده با شیخ کفنی بدرگاه

سپهر اساس شتافتند و در مقام رعایت و ترتیب الجماعه در نیامدند اما حضرت جهانبانی عاطفت شامل عسکر دلیران نیز بادی مدارا

می نمودند تا جهت سلطان رضاجویی خاطر مبارک نموده خاطر اعمال و افعال ایشان بر وفق رضای اشرف بود در روز بروز

رضای ... اقتدار ایشان می افزود اما طایفه تکلو زیاده روی و خودرایی از حد اعتدال گذرانیده از اطوار ایشان غباری

بر خاطر مبارک نشست همچنین در سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه که حسین خان شاملو از شیراز آمده در گنبد عالی اصفهان پایه سریر سلطنت

نشان رسانیده بنوازش شاهانه سرافراز شد چوهه سلطان باز در مقام عناد در آمده قصد کشتن او کرد از وقوع واقعه تکلویان

خبردار گشته شبی با فوج لشکر خود جبه و یراق پوشیده و بر سر خیمه چوهه سلطان آمده داد مضطر گشته خود را الخیمه دیوانخانه

همایون انداخته در حرم دولتخانه میان شاملو و تکلو جنگ شده از قورچیان ذوالقدر که در کشیک بودند مضراجی قورامیلو

کشته گشته سلطان را زخم زدند و با خبر گردانیدند تکلویان مرتکب امر او را ... گشته همچنان در مدافعه می کوشیدند حسین خان در

آن شب تا روز سعی بسیار نمود اما از هجوم امرای تکلو که فوج فوج و خیل خیل می رسیدند مغلوب گشته راه فرار نمودند

دار حصول مقصود مایوس اصفهان رفت در آن واقعه خلقی کثیر از جوانان شاملو بقتل رسیدند امرای تکلو شاه قباد

نام پسر چوهه سلطان را بجای او نصب کرده با اهل اویماقات شاملو و استاجلو و ذوالقدر و افشار در مقام عناد در آمده

درآمدند بالضرورت مردم اویماقات مذکوره نیز با ایشان خصومت و نزاع آغاز نهاده در حوالی مزار امامزاده سهل بن

علی علیه السلام میانه ایشان جنگ شد امرای تکلو چون دیدند که طریق زمان چوهه سلطان استقلال داشته باجماعات

بدولتخانه آمدند که شاه جنت مکان را بجانب خود برده رفع خصمان بردارند شاه جنت مکان را که آغاز جهان

آرایی بود از اطوار ناپسندیده آن طایفه دلگیری بهم رسیده برفع آن خودسران خودرای فرمان داد قورچیان

عظام در دولتخانه همایون ایشان را تیرباران کردند تکلویان از مواجهه شاه جمجاه مایوس گشته راه فرار نمودند

و از بحث ... کشتگی غبار ذلت بر روی دولت ایشان نشسته بسیاری از آن طایفه بقتل رسیدند آفت تکلویان تاریخ

این واقعه غیرت افزا است بعد از آن واقعه غیرت بر ایشان غلبه کرده راه بغداد پیش گرفتند محمد خان شرف الدین اغلی

علی

حاکم بغداد شد و در سلطان و حسین سلطان و جمعی از نفرات بی ادب تکلو را بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه

فرستاد و بعد از آن واقعه حضرت منشور عاطفت باسم حسین خان شاملو فرستاده او را طلب داشتند و منصب امیر الامرائی و وکالت

رتبه قزلباش با وی و عبدالله خان استاجلو که خواهرزاده حضرت خاقان سلیمان شان بود عنایت شد و نزاع و کدورت

اویماقات بر طرف شد ارباب اخلاص برضای خاطر مبارک مرشد کامل برابر مطالب خود رایج دانسته پای در دامن

ادب پیچیدند و آن حضرت بنفس نفیس متوجه سلطنت و جهانداری گشته لوای استقلال در سپهر اوج بارتفاع آسمان برافراختند اما

اولامه تکلو از مرتبه ادنی باعلی ترقی نموده در آن وقت امیر الامرائی آذربایجان بود ... اراده کرد که ...

سلطان و کمیل و گشادکار سلطنه با بندای خیل تا باختیل سپاه متوجه اردوی همایون گشت شاه جنت مکان از اراده او

آگاه گشته بر سر او ایلغار نمودند مشار الیه از صدای آن حضرت اندیشیده بسرعت برق و باد بجانب آذربایجان

گریخته خود را بالقلعه وان انداخت و متحصن شد و از آنجا روی ادبار بدست ... سلطان سلیمان رومی استمالت

یافته روانه استنبول شد و از آنجا محرک ماده فساد شده سلطان سلیمان را بتسخیر بلاد عجم و تختگاه کسری و جم ترغیب کرد و

سلطان سلیمان چهار مرتبه لشکر بایران عجم کشیده با جنود نامعدود آمد و هر مرتبه شاه جنت مکان از جنود غیبی و عواطف

لاریبی مدد یافته بمباشرت رای صایب و تدبیر کامل دفع فتنه او کرد مرتبه اول باغوای تحریک اولامه دوم بتحریک ...

و اغوای غازی خان تکلو و ذوالقدر اعلی مرتبه سیم با القاس میرزا مرتبه چهارم شطیت و فساد اسکندر

پادشاه ارض روم حقایق این احوال بر سبیل اجمال بعد از تحریر قضایای خراسان رقم زده خامه بیان می گردد ذکر وقایع

خراسان و آمد و شد قوافل اوزبک بدان دیار از زمان ... سعادت نشان بعد از ارتحال خاقان سلیمان شان شاه

اسمعیل نقش بردار این سطور ... چنین گزارش نموده که عبید خان بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ خان

شیخ اغلی که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان عمزاده حقیقی شیبک خان بن بوداق خان بن ابوالخیر خان مذکور است

همیشه در آرزوی ملک خراسان و دست اندر دل بلده فاخره هرات بود و از بیم شعله شمشیر عالمگیر حضرت خاقان سلیمان

صدا ... حضرت شاه جمجاه جنت ... امرای خود در ای قزلباش ... ممالک ایران

صاحب دست ... دندان طمع ملک خراسان تیز کرده شش مرتبه بعزم تسخیر لشکر بخراسان کشیده از سر ... عالم

این مدا گوش می رسید شعر: خاکسار راه جهان از کهار سنگر * توجه دانی که در این گرد سواری باشد * مع هذا متقاعد گشته در هر مرتبه که
حضرت شاه جنت مکان جهت دفع فتنه او در حرکت آمده آفتاب شعشعه رایت فتح آیت بر ساحت ملک خراسان می تافت الحکم
صعقت ناپیدا گشته فرار بر قرار اختیار نمود با آنکه مکرات و مرات از آنجا حرکت کرده خود را هم از نمودار غنیمت جهان
گشای روی به آن صوب آورده تسخیر قلاع و خرابی مملکت پیر داخت مجملا از دخول مکاین فتنه انگیز اش دلگیر گشته تا ده
دوازده سال ملک خراسان لگدکوب اوزبکان بود ضعفا و زیردستان پایمال ستم ستوران مردم الوس آت از جور او
به جان رسیده راسودگی نشیند **ذکر آمدن عبید خان مرتبه اول بخراسان** در همان سال که خبر واقعه ناگزیر حضرت خاقان
سلیمان شأن بما وراء النهر رسید عبید خان خانان و سلطانان چنگیزیه را به امداد خود دعوت نموده اتفاق کوچم خان بن
ابو الخیر خان که در سمرقند بر سریر سلطنت استقرار داشت بخرسیه رسیده بود و پادشاهی چنگیزیه صاحب سکه و خطبه کل ممالک ما وراء النهر
و ترکستان بود و ابو سعید سلطان و سونجک محمد سلطان والی تاشکند با لشکر جرار اوزبکان خونخوار از جیحون عبور نموده
به خراسان در درویش خان شاملو که لله سام میرزا و بیگلربیگی خراسان بود برج و باره هرات را استحکام داده تحصن قلعه داری
برداخت و سلاطین اوزبک با غلبه و ازدحام بهرات آمده شهر را احاطه نمودند و هر یک در طرفی فرود آمدند و همه
روزه جنگ پیش آورده چند ماه میانه آتش حرب و پیکار التهاب داشت و غازیان شاملو آثار جلادت و مردانگی به
ظهور آورده در بند محاصره نکردانیدند که احدی بدرب قلعه آید روزی در باغ مراد عبید خان و سونجک محمد سلطان
بزمی آراسته بصحبت مشغول بودند و در باغ سفید گله اسبانی اوزبک بود درویش خان جمعی از مبارزان شاملو را
به آن صوب فرستاد در باغ سفید میانه حربی عظیم بوقوع پیوست جنود اوزبک مغلوب شدند و غازیان در باغ مراد
رفته خبر بعبید خان رسید بساط صحبت در هم نوردیده بنوعی سراسیمه شدند که سونجک محمد سلطان در راه افتاد
و عبید خان خود را بصد کوشش پابوسی رسانیده بمعسکر خویش گریخت القصه از طول ایام محاصره جنگ و جدال ملول
دار تسخیر قلعه مأیوس کوچ کرده راه دیار خود پیش گرفتند **ذکر آمدن عبید خان مرتبه دویم** در سال دویم که سلطانی
سنه احدی و ثلثین و تسعمایه بود که دو دودمان دولت ابدی آیت توردل سلطان تکلو که حاکم مشهد مقدس بود در جنگی که
میان تکلو و استاجلو در عراق واقع شد بقتل رسید خبر بخراسان آوردند از آنجهت پریشانی باحوال خراسان راه یافته

سردار صاحب وجودی که با اعدا مقاومت تواند نموده نبود در اردوی معلی میانه امرای درگاه خلعت و نزاع بدید آمده
منجر به جدال و قتال گردید این اخبار بماوراء النهر رسید عبید خان که شعیبه عروس ملک خراسان شده به بهجه قطع تعلق
نمیکرد همچنانکه این ابیات از نتایج طبع موزون او است شعر: بار جانم هوس ملک خراسان دارد * پس بهجان شده من هوس جانان دارد
روح بخشیت شمائلش همه دم روح الله * فکر او شیر هوای پل مالان دارد * فرصت غنیمت شمرده دیگر باره بعزمت تسخیر
الوکات لشکر در شهور سنه اثنی و ثلاثین و تسعمایه از نهر جیحون گذشته بمرو آمده و از آنجا با سلطانان بهادران اوزبک متوجه
مشهد مقدس معلی رسیده آن بلده شریفه را دائره گرد آمدید در میان گرفت خانه کوچ توردل سلطان در شهر بود
و غازیان قزلباش که از حوالی غریبه بانجا جمع آمده بودند چند ماه حفظ و حراست نموده آثار جلادت و مردانگی به
ظهور رسانیده از قلت آذوقه کار بر محصوران تباه رسید و علت جوع شیوع یافته از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید
عبید خان بر آن بلده مستولی شده یکی از امرای معتمد خود را در آن بلده گذاشته روانه استراباد شد چون از
حدود رسید زینل خان شاملو که حاکم استراباد بود جمعی از ضعفای جنگ دیده کار آزموده را به رسم قراولی به استقبال
فرستاد میانه غازیان و قراولان اوزبکیه که اضعاف مضاعف ایشان بودند محاربه عظیم بوقوع پیوست جنود
قزلباش غلبه جنود مخالف مشاهده نمودند دست در فتراک الفرار مما لا یطاق زده آنچه از فرسنگ جنگ کناره
عود نمودند زینل خان و خانه کوچ خود را برداشته بولایت ری آمدند عبید خان استراباد را به عبد العزیز خان پسر خود
داده بجانب بلخ توجه نمود و چون خبر توجه الغیان اوزبکیه و استیلای ایشان بر ولایت استراباد باردوی سپهر بنیاد
رسید آغزیوار سلطان شاملو و تکلو و مری سلطان شاملو پدر آغزیوار خان و شاه علی سلطان استاجلو را باگروهی از
جنود قزلباش بمدد زینل خان فرستادند ایشان در ری بزینل خان ملحق گشته باتفاق روی توجه باستراباد
آوردند عبد العزیز سلطان مقاومت ایشان نیاورده از استراباد بمرو رفت و بعد ملحق شد و امرای عظام
بشهر درآمدند عبید خان را دو دعوت از کاج دماغ مقابله گشته بجانب بسطام ارکر دید آغزیوار سلطان و مری
سلطان و شاه علی سلطان برسم منقلای از استراباد بمرو آمده در حوالی بسطام بعبید خان دو چار شدند جنود
قزلباش به هزار نمیرسید لشکر اوزبک از بیست هزار متجاوز بودند هر چند محاربه و تغوچ قلیل با پادشاه اوزبک ملاقی

تا نوبت عقل خود را با ازبکان دست و گریبان رسیده امرا جغتای به نیزه یا بصر در صف قتال آرام گرفتند و جمعی جنگی
عظیم و نبردی قوی دست داد الحق دمار از روزگار درآن روز [illegible] در آن معرکه هولناک کارزاری کردند که زمانه از تعجب
حیرت به دندان تعجب گزید و از صدمات عسکر عظام در میان ازبکان زد خاص و عام است اکثر ازبکان اگر سلطان خود را
بر قلب سپاه عبیدخان زده نزدیک بان رسیده که حلقه منغلب گردد بهادران قول شروع در شکست کردند اگر سلطان
با بسیاری از بهادران تغلق و جمعی از امرا در آمدند عبید سلطان ظفر یافت و صدری سلطان بند در آنجا کشته شد و بر تنبل
خان از رسیدن این خبر در شهر اقامت نتوانست نمود بیرون آمده بغیر ورکوه رفت و عبیدخان در این مرتبه استراباد را
بزینش بهادر که از امرای نامدار او بود داده روانه هرات شد با طراف و جوانب شهر رنا و دلال فرستاده بدان
سال در غورنان قشلاق کرده در سال دیگر مطابق سنه اربع و ثلاثین و تسعمایه بر سر قلعه هرات رفت حسین خان شاملو که
بعد از فوت برادرش دورمیش خان حاکم هرات شده بود به تعمیر قلعه و استحکام برج و باره پرداخت و اسباب قلعه داری
آماده کرده بود جنگهای عظیم مردانه از جانبین وقوع یافته مدت محاصره بهفت ماه کشید ذخیره در قلعه نماند
حسین خان جمیع رعایا و مردم شهر و ملوکات که در قلعه بودند بیرون کرده از آذوقه ایشان چند روزه ادا کرد
گذرانیده در این اثنا خبر قتل زینل خان و صلکور سلطان در میانه اذربایجان شایع شد که در دامغان با ابقاء صلکور سلطان
که حاکم شیراز بود و بر سر زینش بهادر آمده جنگ کردند از قضای الهی زینش بعد از آنکه مغلوب بود غالب آمده
و صلکور سلطان هر دو بقتل آمدند عبیدخان از این واقعه سرور در خیال گشته در همان روز تیغ باری بی دل کابوسی را
که امیر الامرای عبیدخان بودند هجوم عظیم نموده از اطراف یورش بقلعه آوردند غازیان شاملو صد تاه دلیرانه
ازبکان را سرپنجه تهور و مردانگی دفع نموده خلقی کثیر را در حوالی قلعه بر خاک هلاک انداختند تغلقی بار دیگر
دل خورده تعلقی مجهول اسرار او را به نزد حسین خان آورده عبیدخان از کشته شدن او متألم گشته بود و سر داری که
در شب الم سوگواری شدید یافت و معلوم او شد که با وجود این همه سعی و اهتمام بظهور آورده تسخیر هرات میسر نیست
و در خلال این حال آوازه توجه رایات نصرت آیات شاهی بجانب خراسان و جنگ زینش بهادر با امیر قلایی سپاه
نصرت نشان و خبر کشته شدن زینش او رسید با الم فراوان دانه ده می با ایل از پل الان کوچ کرده راه
دیگر امرا

پیش رفت که ازجانان جگر به استمداد نموده دیگر باره شورش و انقلاب بملک خراسان انداز زد **دیگر آمدن عبید خان**
با خواتین ازبکیه مرتبه سیم بخراسان و توجه موکب همایون شاهی و محاربه نمودن در حدود جام و ظفر یافتن
رایات حضرت ذوالجلال قلم چون عندلیب نغمه پرداز چنین داستان می کند یاد که چون حضرت شاه جمجاه صفت مکان
در ایام سلطنت ابد بنیان جمیع امور دین و دولت را بمشیت حضرت رب العزة حواله نموده با لطاف الهی واثق بوده اند
لهذا همیشه از درگاه واهب العطایا بحصول مراتب و مرام خود کامروا گشته در معرکه کارزار بر اعادی ظفر یافته اند
از محاربات زمان دولت ابد پیوند جنگ جام که آنحضرت را در آغاز جلوس همایون با عبیدالله خان ازبک در حوالی
اتفاق افتاده بظفر و نصرت اختصاص یافته اند مشهور عالم و مذکور السنه و افواه بنی آدم است تبیین این مقال علی
سبیل الاجمال آنکه چون متواتر و متعاقب قاصدان خراسان به درگاه سعادت نشان رسیده استغاثه می نمودند
که دران دیار طوفان بلا بالا گرفته سکنه آن ملک از طغیان سیلاب فتنه ازبکان غریق بحر خطر اند بنابرین حضرت
شاه جم قدر بلا یک سپاه با امرا و ارکان دولت طریق مشورت سلوک داشته رای همگنان متوجه خراسان و دفع
فتنه ازبکان قرار گرفت افواج قاهره موکب ظفر نشان جمع آمده اعلام جهانبانی بصوب خراسان در حرکت
آمد چون سلطان دکیل خلیفه سلطان تکلو و محمد خان ذوالقدر اغلی با گروهی از غازیان ظفر پناه سپاه گشته پیشتر دان
شدند زینش بهادر در قلعه دامغان تحصن جسته بود امرای عظام بر قلعه محیط گشته حوالی آن را تیپ داده ازبکان
را بعنف گرفتند هر روز فوجی از بهادران از عرصه نبرد بیرون آمده با غازیان حرب نمودند چند روز بدین منوال
کار به جدال و قتال اشتغال داشت تا بسیاری از بهادران نامی بزخم تفنگ و شمشیر خونریز با خیز دکار بر محصوران سخت شده
داد از ضرب و صول موکب همایون ایشان را سراسیمه کرده از همه طرف راه خلاص نجات مسدود یافته طریق
فرار جستند سی زینش بهادر با شش چند نفر بقصد فرار ریسمان بر میان بسته از قلعه فرود آمدند غازیان دریافتند
ملوه خبردار شده همگی را دستگیر کردند و بپایان رسانیدند روز دیگر قلعه بسبب حمله معقوح گشته جمیع ازبکان طعمه شمشیر
غازیان شدند و رایات خورشید اشراق و خسرو آفاق با لشکر بحر جوش دریا خروش از راه کالپوش بمشهد معلی
رسیده بشرف طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس سرافراز شده از روح مطهر آن سلطان

روضهٔ رضا علیه التحیه و الثنا استمداد همت نموده بعزم دار السلطنه هرات اعلام ظفر فرجام بجانب جام افراشته بعد از انکه عبید خان

بو عبیکه مذکور شد از هراة کوچ کرده چون بجار رسید از کوچم خان و جمیع خاقان و سلطانان چنگیزی نژاد استمداد نموده

از تمام دلاوران ماوراء النهر و ترکستان در حینی واندجان و از اردو قلماق و کاشغر و قرقز و قزاق و دشت قبچاق گردهی انبوه

و حشری کوه شکوه جمع اورده باتفاق کوچم خان و برادر خان و عبد العزیز سلطان و فولاد سلطان و عبد اللطیف سلطان و جانی بیک

سلطان و جلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان و شیبک محمد سلطان و سکری قمر سلطان و سایر سرداران اوزبکیه و امرای تمیز بهر جمله

چون دریای پر موج فوج فوج اوزبکان چون اهن و فولاد روی توجه بهرات نهاد ❊ همه گرگ زاده و درنده چون

یکبار بر دشان حمله از باز هوی ❊ پر از چین همه روی و ابرو شان ❊ زاطوار شان تیره برخوشان ❊ مجملا اغاز خروج

چنگیز خان تا ان زمان لشکری بدان کثرت و ازدحام از اب آمویه عبور ننموده بود در حینی که اردوی همیون شاهی در

حسرو جرد جام نزول سعادت فرجام نموده خاقان اوزبکیه نیز از انطرف امده بزور ابا در رسیده قرار داد ان جنود

قزلباش چند نفر اوزبک را گرفته اوردند تحقیقه جمعیت سلاطین اوزبک کیفیت و کمیت ان لشکر بعد د معلوم شد عدد ان

کرده در بعضی نسخه که اعتماد را شاید بنظر کمترین رسیده میرزا یحیی سیفی مولف لب التواریخ نوشته دویست هزار کس از ترک تاشه اما

بین الجمهور مشهور انکه اوزبکیه سوای برادل و المانچی شصت هزار بهادر جیده کاری بودند و سپاه قزلباش

سوای بوز حب خوار سوای خور سپلو بیست و چهار هزار القصه در روز عاشورا که نهم شهر محرم الحرام سنه جلوس ثالث بین

و تسعمایه سلاطین اوزبکیه در بار و جنس جام در حوالی اردوی خسرو سپهر احتشام فرود امدند ان شب در جانبین

داشتند صبح روز عاشورا از هر دو طرف تسویه صفوف پرداختند معظم امرای قزلباش چو حسین سلطان تکلو و کپک الایه

سلطان تکلو و حسین خان شاملو و حمزه سلطان ذو القدر حاکم شیراز و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو و حسین خان

که در انوقت سلطان بود و حسن سلطان روملو و احمد سلطان افشار و سایر امرا و قورچیان عظام بودند و حضرت

شاه جنت بارگاه بعقب ظفر پیکر درع و جعفان فتح در بر کشیده و سلاح برابلق سر کام اسمان خرام بر امده غازیان

نصرت فرجام در قلب قرار دارام گرفت میمنه و میسره جنود مسعود را با امرای اندار و صرداران کار زار آراسته

عرادهای پر ضرب زن فرنگی بقار دانی استاد شیخی بیک توپچی باشی در پیش صف ابر داشته با جهان جهان توکل

امداد غیبی روی بمعرکه نبرد اورده در برابر ان لشکر جوخوار قرار گرفت و از طرفین صدای کورکه و نفیر و کره نای در گنبد گردون

پیچیده علمها گشوده و سوران کشیدند جوانان پیش جنب از هر دو طرف بیکدیگر باختند از انطرف دلیران قزلباش

سنانهای ثعبان مثال بر بنا گوش تازی نژاد دشمن نهاده دیمها خابنده اوزبکان بابقار زار بر خاک هلاک جای

اندا ختند و از انطرف بهادران اوزبکیه سپاه منصور را چون شهاب رجوم تیر باران کرده بنوک ناوک دلدوز

زنگ بر تارک دلیران همی دوختند مبارزان هر دو گروه داد مردی و مردانگی داده از کثرت کشتگان کوه کوه چون ار

کشاد سی ❊❊ زیکسو هنر وران پر خاشجوی ❊ زسوی دیگر اوزبک کینه جوی ❊ زیکسو دلیران اهن قبای ❊ زسوی دیگر

اوزبکان دغای ❊ دلیران جنب از پای پیش وکم ❊ نهادند بر چشم و کین روبهم ❊ از بس کشتها پشتها شد بدید ❊ دگر روز از ان

جهان گیتی ندید ❊ زمین شد زخون یلان لاله زار ❊ فلک خون روانت ازجور شان زنهار مجملا میانه ان هر دو گروه از زم

خواه حربی بوقوع پیوست که سینه سالار فلک انجم تیغ خون اشام از کف که ششنه نگشت تحیر بدندان ترحم گزید چشم

روزگار محاربه بان شدت مشاهده ننموده و در بسیط غبرا میانه ایرانیان و تورانیان دیگر چنین حادثه دوقوع

نیامده از گرد و تار ستوران چنان گرد و غباری انگیخته شد که افتاب عالمتاب در نقاب سحاب تیره کشت ابار

ضعف در میسره در ناحیه زوال سپاه قزلباش پدید امد درین اثنا سلطان اوزبکیه رجوع به سلطان و امرای

تکلو شاملو و سایر یاوران میمنه جنود قزلباش هجوم اورده شکست دادند امرای دست تیر بر کل رفته است

صدمات پی در پی جنود مخالف نیاورده راه انهزام پیش گرفتند و سپاه اوزبک بتعاقب منهزمان لشکر قزلباش در

حرکت امده در اندشت و صحرا چون مور و ملخ افت مزرع دلها شدند چنانچه شاعر گفته ❊❊ ملخهای بعلان بر بدنی

شده افت مزرع زندگی ❊ حضرت شاه جمجاه جنت مکان در عالم رویا مشاهده نموده بودند که حضرات عالیات

ائمه معصومین علیهم السلام انحضرت را در معرکه بفتح و ظفر مژده و بشارت داده اند انحضرت از جمال و غرور حسن اعتقاد

و وفور جلادت و شجاعت و دلاوری مطلقا از موقف خود حرکت نکرده واصلا اثار تزلزل در ناصیه همیونش

نمایان نبود با سه هزار کس از میانه زان رزم ازمای ❊❊ همه چون نهنگان مردم ربای ❊ همه چون ستون فلک با

بجای ❊ چون قطب فلک مردانگی پای و قار و شهامت ستوار کرد انیده در مکان خود ارام گرفتند و حضرات العزه

عنایت ازلی لوای آن فوج قلیل از نظر مخالف پنهان داشته صیانت می نمودند بعد از لحظه که گرد و غبار اندکی فرو نشست علم

بنظر شاه جنت مکان درآمد که با گروه انبوه در معرکه ایستاده بر آنحضرت چنان معلوم شد که عبید خان و کوچم خان اند که

با سپاه خاصه در قلب ایستاده اند بهادران اوزبکیه که فوج فوج از تعاقب قزلباش بازگشته بتوقع فتح بسر خواقین

می گفتند عبید خان از ایشان پرسیده بود که سپاهی از دور بنظر می آید و هیچ نیست که بر جای مانده و همانا سپاهی بقیه

قزلباش است و عبید کسرا مقرر کرده بود که رفته خبری از ایشان آورد جماعت اوزبکیه گفته بودند که نوعی شکست و

پراکندگی بحال جنود قزلباش راه یافته که در نیمه صحرا انسانی نمانده باشد و آن سپاهی چهار پایان ارزد و دیده

ایشان از تماشاء آن سیاه پوشیده گشت در آنحال شاه جنت مکان مبارزان موکب اقبال را که در آن معرکه

امر فرمودند که مردانه وار بر سر ایشان رفته تا پای علم سعید عثمان شهاب تیر کام باز کشند دیگر تیغ شیر و شیره خون

دست بهیچ حربه دیگر نزنند و هر کس که زخمی زنند با تمام کارش پردازند متوجه دیگری شوند که هر ضربت منت دماء

کشته شدن هکباری روزکار است و از غلامان حیدر کرار غیر فرار با بر صراد بر سر کردن بنهیم پای با مرد و از سر

سر همت گیتیم سر ازان برده حقیقه کریمخان تمار اول قورچیان شاملو و ذوالقدر فرمان مرشد کامل را کمان

شمشیرهای مصری آخته و سپرهای در آهن فیروزه بر سر افراخته بدین عزم درست و رای صواب بمعونة الله اعلی الله ارادت

رایت جلوه آمد خسته و دلیران دست چپ نیز حرکت کرده جلکی هدایی و از رهبراهی جنود غیبی بر سر اکوه کرده

ارتفعان خونخوار آخته بر آن شمشیر صاعقه کردار یکباره فرود آوردند هر کس زخمی زدند همچنان زدند که مرشد کامل فرموده

بود از دو در کشته مدبری بر داشته جنود اوزبک که زیاده از چند و چون بودند از ضربات پی در پی شهای

فصل غازیان اکثر مجروح و از آن کشته مرحمت مدافعه نیافتند قلب بالمره از یکدیگر پاشیدند کوچم خان و عبید خان

چنان بسر آسیمه شدند که جز فرار چاره نیافتند و پی حمله دلیران الغه ازبکان خان تمار شکست که بسیار اخاد

پراکندگان جنود قزلباش که چون نهایت ارتش متفرق بودند بعد از یاس و نومیدی بفتح و ظفر امیدوار شده برا

شمال جمع آمدند سلطان اوزبک بعد از چنان فتحی جنگشتی تا ئیه نعام و ناکام راه انهزام پیش گرفتند گویند یکی از

قورچیان عظام بعبید خان رسیده شمشیری بر پشت او زد که از ضرب آن مجروح شد و از حقارت جثه که داشت متوجه

الخ

شده از دور گذشت که بهتر از وی مدبت آرد بعضی گویند که تو توری بر خود مخفرش زد که سامعه اش قصور یافته بالجمله بکر

عبید مشهور گشت چهل نفر از علمای ماوراء النهر دانشمند همراه آورده بود که در پای علم کیفیت فتح و نصرت ایشان دعا کنند

چون حق یار ایشان نبود دعا رجعت کرده همگی در پای علم کشته شدند القصه کوچم خان و عبید خان بصد کوشش و تعب از آن ورطه

خونخوار جان بسلامت برده بطریقة العینی تا بیست هزار از آن فرقه شرارت شعله شمشیر برق آثار سوخته در قعه دار الملوک

وصد مو هم بر کربیا جان آن جاه کساران دجله از حضرت شاه جنت مکان منقول است که از جمله آن سه هزار کس

که آنحضرت بقلب اوزبک تاخته بهتر از ده عقده کس از قورچیان عظام و تتمه لشکر و امرا بودند از سلاطین اوزبک

خان بیک سلطان السیاری از اطباع خود جنود اوزبکیه از تعاقب منهزمان لشکر قزلباش بازگشته هنگام شام

چراغهای اردوی قزلباش را القصور اردوی عبید خان نموده در پیش اردوی همیون فرود آمدند صبح ار دهم

شهر محرم الحرام بود سپاهی ایشان بنظر درآمده مشخص شد که لشکر اوزبک است که همگی العقید نیابی سوار شده بودند شاه

جنت مکان نیز سوار شده بر سر آن بخت برگشتگان رفتند جوبه سلطان مانع می شد که چون لشکر قزلباش پراکنده

شده اند رفتن مصلحت نیست مبادا چشم زخمی رسد آنحضرت از غایت دلیری و دلاوری آن سخن عاقلانه را مسموع نداشت

و بر آن مخاذیل تاخت و یک حمله دلیرانه کار القوم را ساخته بسیاری از آن طعمه شمشیر غازیان شدند ...

سلطان الخطه ثبات قدم ورزیده مردم او جنگهای مردانه کردند آخر الامر راه فرار پیش گرفتند و بنیروی بخت بلند

دولت ارجمند چنین فتحی که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته در این سال اولیای دولت بیزوال کردید و چنان کثری

زوال بیشمار که در برابر نفری از جنود اقبال ده نفر فرقه ضلال بودند منهزم گشته بدبار ادبار شتافتند و بمضمون

صدق مشحون وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین با جمع وجهی سمت الظهور یافت و مجاهد شکر الهی قیام نموده فتحنامها

باطراف و اکناف ممالک فرستادند و دهات ضرابها از ... داده چون در این حسب از حسین خان شاملو

مردانگیها بظهور رسیده بود ایالت و دارایی هرات بدستور سابق بدو تفویض یافته عنان عزیمت بصوب عراق

منعطف ساختند و چون ذوالفقار ترکمان در بغداد یاغی شده بود نهضت همیون بجانب عراق عرب واقع شد

و شرح آن مرقوم قلم بیان خواهد شد ذکر آمدن عبید خان مرتبه چهارم بخراسان عبید خان چون از مراجعت موکب نصرت

ترین شاهی آگاهی یافت از در همان سال که مطابق سنه خمس و ثلثین و تسعمائه بود لشکر جرار از اطراف و جوانب فراهم آورده
به خراسان شتافت محمد سلطان و عبد العزیز سلطان پسرش را بتسخیر جانب مشهد مقدس معلا علیه التحیة و الثنا فرستاد و از
امرای قزلباش اغربوز خان شاملو که در آن وقت سلطان بود و احمد سلطان قشار و یعقوب سلطان قاجار در مشهد مقدس
بودند چون بارودی مشهد تمام نشده بود شهر را کوچه بند کرده بمحارست مشغول شدند و تا دو ماه بین الفریقین آتش حرب
افروخته گی داشت و عبید خان خود نیز با سپاه بهرام قهر با در آمد لشکرها بشهر آمده هجوم آوردند و در سر کوچه بندها
محاربه عظیم بوقوع پیوست قزلباشیه زیاده از آن توقف و توانائی حرب نیاورده صلاح در جنگ ندیدند چون از مشهد
مقدس بیرون آمده احمد سلطان قشار بفراه که الکای او بود رفت و قلعه فراه را قایم کرده گشت اغربوز خان و
یعقوب خان سردار کابل بجانب خرمنیان رفتند صبحی از آن که ازین قزلباش آگاه گشته متعاقب شتافتند اما امرا
رسیده عبید خان مشهد مقدس را بیکی از امرای معتمد سپرده متوجه هرات شد شهر را محاصره کرد در آن سال حسین خان
و غازیان شاملو بمدافعه و قلعه داری قیام نموده چند ماه بین الجانبین آتش محاربه و مصادمه در شهر و ملوکات افروخته گی داشت
و غله بمثابه بلند نایاب بود حسین خان و ریش سفیدان شاملو از فقدان ذخیره و عدم اسباب قلعه داری صلاح در
بیرون رفتن دیده کسی را بطلب صلح میان آوردند و عهد و شرط نموده قرار یافت که عبید خان اعیال و اطفال و احمال
و اثقال بیرون روند احدی از سلطانان او بتعاقب نکنند عبید خان به مصالحه راضی شده کوچ کرده
عقب گشت حسین خان بعد از آنکه عهد و معاهده پیمان ابناء غازیان مردم شیعه مذهب سالماً غانماً بیرون آمده
بطرف سیستان رفتند ملک سلطان محمود والی سیستان توجهات شاهانه بظهور آورد و حسین خان بر مردم
پشت زره که یاغی قطاع الطریق بودند رفته اموال ایشان را غارت کرد و از آنجا بولایت کیچ و مکران
در آمده تاخت و غارت بسیار کرد و از آن راه بشیراز آمد شرح احوال عنقریب نگاشته کلک بدایع نگار
خواهد شد القصه عبید خان بر تمامت ملک خراسان استیلا یافته لوای جور و طغیان در آن ملک افراخت و از
جنود او از آنکه ظلم و ستم بسیار باهل خراسان رسانیده بسیاری از مردم بعضی را الطمع مال بهانه رفض و تشیع
مقتول ساختند یکی از شعرای مظلوم مولانا هلالی شاعر است که در چارسوق هرات بقتل آوردند بهانه قتل او آنکه به عبید خان

لله الجبار

رسانیده که جناب مولانا خان را هجو کرده و این رباعی را باو اسناد کردند: تا چند عبید از پی آلالاشی تاراج
کن ملک خراسان باشی: غارت کنی و مال یتیمان ببری: کافر باشم اگر مسلمان باشی: با آنکه در مدح عبید خان قصیده غرا
در سلک نظم آورده که این دو بیت از آن جمله است: خراسان سینه روی زمین از بهر او آمد: که جان اندر درون تیغی
عبید الله خان آمد: سمندش شد زرین نعل او خورشید را ماند: که از مشرق بمغرب رفت و شب در میان آمد خطا در
شعر می باشد یکسر خط در خطای من: که آن سهو القلم افتاد و آن سهو اللسان آمد: هیچ فایده بر آن مترتب نشده که جهانی
که داشت مقتول گشت و چون خبر استیلای اوزبکیه در خراسان قرع سمع همایون شاه جنت مکان گردید نهال تعبد ارادت
الاراده شهریار دین و داد صورت انجام یافته بود در اول سال سنه ست و ثلثین و تسعمائه بجهة دفع فتنه اوزبکان عناد
فیروزی بصوب خراسان معطوف داشته قورچیان قمر سیر باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستادند که جنود نصرت
شعار رسانند در اندک روزی افواج قاهره فوج فوج و جوق جوق روی آورده در ظلال معسکر علیه گرد دل
آورده معسکر همایون جنی بوسیده حسن بیک مورخ نوشته که در آن سفر ظفر اثر هفتاد هزار کس در اردوی ظفر قرین جمع شده
بود اما عبید خان چون بلده فاخره هرات را متصرف شده خود را مالک ملک خراسان دید عزیمت تسخیر قلعه فراه
نموده بر سر احمد سلطان قشار رفت و قلعه را محاصره نموده در گرفتن آن سعی بسیار کرد کاری از پیش نتوانست برد
ترک محاصره نموده به راه آمد آوازه طلوع آفتاب موکب اقبال در آن ولایت شایع شده بود تزلزل در بنیان ثبات
و قرارش افتاده از هرات بجانب مرو در رفت و رسولان چرب زبان نزد خانان چنگیزیه فرستاد و استمداد نمود که تعجیل نموده
آیند و از آنجا کتابات ناهمواری بحضرت شاه جنت مکان نوشته فرستاد و در مرو منتظر مدد کومک گشت و
سلاطین توران در مرو جمع آمده مکرر در باب محاربه با پادشاه قزلباش اعقلا و اتالیقان اهل صلح کنگاش نمودند
رای اکثر ایشان بجنگ قرار نمیگرفت کوچم خان که بزرگترین سلاطین و در سمرقند فرمانروا بود در آن سال فوت
شده ابوسعید خان پسرش قایم مقام پدر شده بود او بتفویض مطلق عبید خان کرده گفت در این سال هر چند تجربه باد
آمده بمحاربه قزلباش کمر بستیم بجز خسارت ندیدیم اگر بتقاومت متوالی کرد جمعیت گشاری و الا دو جنب قزلباش
رهگر توپنیم اولی دانسته آن آنکه توجه به مملکت خود قناعت کرده دست ازین تلاش نجاده ها برگشتی اکثر

سلطان و جوجی ترخان بیش از اراجیف داشته در مقام معاودت در نیامدند عبید خان از امداد سلاطین مایوس گشته فرستاد
او نیز بخدمت اشرف آمده خبر جمعیت و کثرت لشکر و جواب کتابت که بهمان اسلوب نوشته شده این بیت در آن
مندرج بود آورد ؛ تولری دستت تراحت کوزکوری راست بود دب روز ازل کاسل ادبی جیرت و خاطری تالان
قطع تعلق از خراسان کرده روانه بخارا شد و حضرت شاه جنت مکان بسعادت و اقبال بخراسان در آمده با بهجت و
پر فرح و عشرت بساحت الوکای تاخت و در دار السلطنه هرات نزول سعادت نموده مرهم راحت بر جراحت ناسور دل
خستگان آن دیار نهاد و حکومت خراسان برادر اعیانی خود بهرام میرزا عنایت فرموده غازی خان تکلو را لله
میرزا و امیر الامرای خراسان نمودند و تحمل بعمل امرا و حکام تعیین فرمودند تمام جمهور انام را بنازگی نظام و انتظام
بخشیدند و چون از عبور و نزول سپاه غارتگر اوزبک خرابی بدان دیار راه یافته توقف عساکر ظفر شعار موجب
ضیق معاش سپاهی دانند بار بود مراجعت بصوب عراق لازم آمد عنان نصرت نشان شهریار آفاق بدار السلطنه تبریز

ذکر آمدن عبید خان مرتبه پنجم بخراسان

منعطف گردید چون خبر مراجعت شاه جنت مکان در بخارا بعبید خان رسید
در سال دیگر مطابق سنه سبع و ثلاثین و تسعمایه قمش اغلان را با بعضی امرای اوزبک بطریق منقلای بخبر گیری
خراسان فرستاد و ایشان از آب آمویه عبور کرده از راه سرخس بمشهد مقدس معلا آمدند قمش سلطان
استاجلو حاکم مشهد و اغزیوار خان شاملو حاکم نیشابور بیکدیگر ملحق شدند بر سر قمش سلطان و اوزبکان آمدند
فی ما بین اندک دست یازی شد و غازیان چند نفری از جماعت اغلان را مقتول ساخته اوزبکان تاب مقاومت در
خود ندیده دست از محاربه کشیده باز گردیدند و امرا هر یک بمقام خود رفتند و سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه عبید خان
دیگر باره جنود نامعدود بهم آورده روی توجه بخراسان آورده ظاهر شهر هرات را معسکر گردانیده بامر
محاصره پرداخت و امرا را باطراف و جوانب ولایات خراسان فرستاده عبد العزیز سلطان پسر خود را بمشهد
مقدس و قمش اغلان را باستر آباد و خان کلدی بهادر را در سبزوار و جمعی دیگر را تا حدود ولایات بسطام
فرستاد و بیش سلطان و اغزیوار خان و امرای خراسان صلاح در توقف ندیده بمکان صلوات گاه خود خالی
گذاشته بیرون رفتند اما ذو القدر سلطان که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکیه خبردار گشته کس بسیار گرایلی فرستاد

مدد طلبید میرزا علی طغیه گرایلی با جنود موفور باو پیوسته در ظاهر بسطام با اوزبکیه دو چار شده جنگ در پیوستند غازیان غالب و اوزبکان
مغلوب و منهزم گشته جمعی مقتول و برخی دستگیر شدند اما قمش اغلان که بر سر استر آباد مامور بود با جماعت بهادری
پیش نهاده اکثر و انبوه تا محوطه ساوج بلاغ راند در آن کنار سرار دی محمد خان ذو القدر اعلی رحیمه او را اغا نمود باز
گردید و عبید خان در پای قلعه هرات رحل اقامت انداخت در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمود و غازیان بقدر قدرت
در توانای مدافعه اوزبکان قیام مینمودند و چون در آذربایجان الامه تکلو یاغی شدند و در روم رفتند و فتنه انگیخته در آن
سرحد نایره شورش و آشوب اشتعال یافته حضرت شاه جنت مکان را مشاغل عظیمه پیش آمده فرصت لشکر کشیدن
بدین جانب نشد عبید خان فارغ البال در پای قلعه نشسته در تضییق محصوران می کوشید تا آنکه مدت محاصره بیک سال و نیم امتداد یافت
کار محصوران از نقدان ذخیره نان بجان رسیده غازی خان خلایق شهر را بیرون کرده اگر ذخیره در آنها یافتند
گرفته بقدر رفع علت جوع از آن می کردند از طایفه تکلو در آن واقعه ستم و تعدی بسیار بر رعایای بیچاره رسید
نقود و اسباب ظاهر را از ایشان گرفته بیرون می کردند بلکه به جستجوی اسباب نهانی نیز می پرداختند و بعد از بیرون
رفتن شهریان پوست و سالن ایشان را کنده اگر دفینه یافت می شد میبردند القصه رفته رفته تا کول بمرتبه معدوم شد
که غازیان بالتمام بیک دو مرتبه اوقات می گذرانیدند از تمام صنم علفا را جهت شهور اسپان دو ازمای قمبر غازی خان بر سر
کلی نزاع شد داوری پیش خان بردند هر یک را ادعا آن بود که بر گمش افتاده صید من است آخر غازی خان آن را
نصف ازاد دو پاره کرده بهر کدام نصفی داده هر دو در رکاب ریح الوثاق ابنه بهرام میرزا و خان ترتیب داد
نصف آن در مجلس قاتق قاتق با جامای عنبر قسمت می شد و نصف دیگر با دیه به تقارجی بر دند از عدم قوت جنبان
و ضعف بهم رسیده که مردم بحصار تردد می کردند عبید خان کس بقلعه فرستاده سخن صلح بمیان آورد و غازیان رضای
عبید خان بلند و لوح پیش شنیدند تا بهرام میرزا و جنود قزلباش بسلامت بیرون رفته شهر را بسپارند عبید خان بدین
راضی شده می گفت ایشان آمده از زیر طناب خیمه من بگذرند و ببرند بهرام میرزا و غازیان تن بدین در ندادند
بعد از چند روز اتالیق ابو سعید خان کوجم که پادشاه سمرقند بود بشهر آمد که قرار صلح دهد و بمصلحت و مشورت غازیان
اجمال با توانایی با دشمن دین و دولت نرد و خورد کرده در قلعه داری می کوشیدند و چون حقیقه این اخبار بسلطان اوزبکان

انتظار در آذربایجان بمسامع جاه و جلال رسیده چنانچه الالامه فی الجمله تسکین یافت شاه جمجاه عالی توجه جانب خراسان را
جزم فرموده در شهور سنه تسع و ثلثین و تسعمایه رایات ظفر ورزی ایالت بدان صوب در حرکت آوردند و تاقبه تاریخ
السیر جهت رسانیدن این بشارت بهرات فرستاده در حینی که شراره آه گرسنگان هرات آتش در خرمن روزگار
انداخته بود قاصد خجسته پیام رسیده مژده فرح بخش ورود ظفر فرجام رسانیده قوت جان و قوت جنان گردید
غلغله مسرت و شادمانی غازیان باوج آسمان رسید نقارهای شادیانه بنوازش در آوردند عبید خان خبر شاه [illegible] بود
در آن چند روز این ابیات نوشته نزد خواجه امیر بیک مهردار مشهور که در زیر غازی خان بود بشهر فرستاد :: ای باد اگر
باهل خراسان گذر کنی: زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما: آنکه زروی لطف بگو آکرده را آگاه گشته کینه خواه شماها چنین
دعام ما: ملک غرور جهل شما کرده ثبت: در رقعه که بوده در آن رقعه نام ما: کاری خواجه بعد از این طمع از زندگی
ببر زانرو که گشت که جانی بنام ما: خواجه مردی عاقل سخنور و از استعداد روزگار بود در جواب این ابیات نوشته
فرستاد :: ای مدعی مگر نشنیدی که می‌رسد: شاه ستاره حشمت انجم خرام ما: باید که حضرت شاهیم در ازل
ثبت است بر جریده هستی دوام ما: باشد جواب دعوی جانی که کرده: بیتی ز شعر حافظ شیرین کلام ما: چندان بود
کرشمه و ناز سهی قدان: کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما: لشکر خراسان سلطان و جانی بیک که از بلخ بمدد عبید خان آمده
بودند با جز لباس نهانی طریقه دوستی ظاهر ساخته جهت بهرام میرزا اسب بره بیست و کره اسبی فرستاده مردم
در خفیه شبها ایلی لاغر کنار خندق آورده سبهای تمام بغازیان می فروختند و حضرت قاسم الارزاق
چند گاه از گوشت انها روزی غازیان مهیا نمود القصه حضرت شاه جنت مکان چون عزم خراسان جزم نمود
القاس میرزا بهمراه خان استاجلو بصوب استراباد فرستادند و ایشان چون به بسطام رسیدند بر خان
رفقا جانقی زده مصلحت در آن دیدند که جانب استراباد ایلغار نموده علی الغفله بر خرمش خان زده بمضمون
الحرب خدعة عمل نموده در موکب عالیجناب میرزا با یکهزار و پانصد نفر از مبارزان عرصه نبرد در بسطام
ایلغار نموده صبح که اکثر ازبکان در حمام بودند بشهر در آمده نقاره شادیانه نواختند و هر ازبک که
می رسیدند تمشیر ازبکی می ساختند و هر کدام برهنه و عریان از حمام بیرون می آمدند خود را غرق

بجز بلا

بجز بلای و بیند راه عدم می پیمودند تمش اغلان از حادثه این واقعه سراسیمه و حیران در شهر سرگردان می گردید تا بکودکی
با هفت هشت نفر بیرون رفته بطرف مرو گریخت و چهار نفر برادر او با موازی پانصد نفر بقتل در آمده سرهای ایشان را به استقبال
موکب همایون فرستادند صوفیان خلیفه روملو جمعی کوبنگلی سردار را بسال فرمودند و او بر سر خان گلدی بهادر که با چهار هزار
ازبک در سبزوار بود شبیخون آورده جمعی را بقتل آورد و ازبکان بجانب نیشابور رفتند و در آن اثنا حضرت شاه جمجاه
از کثرت جنود ازبک اطلاع یافته حسین خان شاملو و اغزیوار خان شاملو و اولامه سلطان روملو بمدد صوفیان خلیفه فرستاد
در صدد نیشابور بیکدیگر ملحق گشته در آنجا با ازبکیه جنگ کرده غالب آمده متوجه مشهد مقدس معلی شدند عبدالعزیز سلطان
که با هشت هزار کس در مشهد بود از آوازه ورود موکب همایون و قرب وصول امرا با ساز و سامان آب بنیاد در ده تا به راه
گریخت و بپدر خود ملحق شد عبیدخان از قرب وصول رایات آفتاب اشراق خسرو آفاق و جنود عراق آگاه گشته بطریق
ابو فرار بر قرار اختیار نموده راه بخارا پیش گرفت سلاطین ازبک هر یک بمقر خود بچگونه شتافته و خجسته خبر
ورود نقاره همایون شاهی از افق دار السلطنه هرات طالع گشته در بیست و دویم شهر جمادی الثانی سنه تسع و ثلثین و تسعمایه در باغ
شهر نزول کرده بر مسند جهانبانی قرار گرفتند و اکابر و اشراف که پراکندگان دیار پریشانی بودند بسایه اقبال همایون
استظلال جسته بنوید عاطفت یافتند و غازی خان تکلو اموال مظلومان معاف گشته فقرا و ضعفا را از خزانه عامره
رعایتهای کلی فرمودند و در آن سال قشلاق در هرات قرار یافته بعد از چند گاه بقصد یورش ماوراء النهر گوشمال عبید خان
و تادیب ازبکان از شهر بیرون آمده الغ نشین گشتند عسکر خسرو با دین وداد گردیده آوازه یورش ماوراء النهر در
خراسان افتاد و حسین خان شاملو را با بعضی امرا به تسخیر غرجستان مامور گردانیدند و ایشان آن الکا را فتح کرده معاودت
فرمودند و امرای نامدار ساختگی یورش ماوراء النهر نموده با سرانجام اسباب توپخانه و یراق مشغول بودند که از اد
ایالت عراق اخبار وحشت در افواه شیوع یافته آوازه حرکت لشکر روم و آمدن سلطان سلیمان به آن مرز و بوم و لق امرا
لایق را عاطفی گشته معاودت موکب همایون بجانب عراق اتفاق نمود و چون در جماعت تکلو رقلعه داری
مانده بود در عرابا و تجربه از سلوک ناهموار عازم جان و مردم از ایشان دلتنگی بودند حکومت دار السلطنه هرات را بشاهزاده کامگار
سام میرزا التفویض فرموده اغزیوار خان شاملو را لله و اتالیق میرزا و امیر الامرای خراسان فرموده عنان عزیمت بطرف

بطرف عراق معطوف داشته بسرعت و استعجال روانه شدند **ذکر آمدن عبیدخان مرتبه ششم بخراسان بساداتستان و بمشهد گردیدن**
و اختتام احوال عبیدخان و احوال عبیدخان و وقایع متنوعه حسب الوفقا ازین سخن بر زبان راستی خبر آرد راویان کننده کان سیر و آثار
خبر تحقیق پیوسته که بعد از مراجعت شاه جمجاه جنت مکان سام میرزا و اغرلوار خان چندگاه در هرات اقامت نموده بنظم و نسق
ملک خراسان و اختلال احوال لشکر و رعیت پرداختند و عبیدخان در بخارا ایام در دوران محمول بحبیده منقبض بود تا آنکه خبر گذشته
شدن حسین خان و تنزل احوال الکانیه شاملو بهرات رسید موجب توهم سام میرزا و اغرلوار خان گشته بتجربه گاهی بعد از جمال
بجانب مخالفت و سرکشی کرده دست تعدی باموال متمولان دراز کردند و مبلغها بعذاب و شکنجه از مسلمانان گرفته با راده تسخیر
قندهار بصوب در حرکت آمدند و در خراه مراد سلطان افشار را بجود ملحق ساخته بظاهر قندهار رسیدند و قلعه را محاصره
کردند خواجه کلان جغتای که از قبل میرزای کلان کامران برادر همایون پادشاه حاکم قندهار بود بمدافعه قلعه داری قیام نمود
چند ماه خواهی نخواهی مقاتله و جدال در معرکه حرب و قتال گرمی داشت و دست از زدی بر و بال بر دارین مقصود نرسیده
تا آنکه میرزا کامران در لاهور بیست هزار کس بهم آورد و بعزم استخلاص محصوران قندهار آمد سام میرزا و اغرلوار خان از خبر
وصول میرزا کامران آگاه گشته از پای قلعه کوچ کرده بمنزل پس نشستند بر میرزا کامران ظاهر شد که شاهزاده عالی تبار بی
رخصت شاه کامکار اراده تسخیر قندهار نموده بنابرآن کمر بمحاربه و مدافعه آن گروه بسته متوجه معرکه قتال شد سام میرزا
و اغرلوار خان با ده هزار کس که همراه داشتند در برابر میرزا کامران صف قتال آراسته خواهی نخواهی محاربه عظیم در میان قوی
بوقوع پیوست قزلباشیه داد جلادت و مردانگی داده جوانان از لشکر سپاه جغتای را تا ردمار کرد اندند در اثنای
گرد و خرد شکست اغرلوار خان به سوراخی رفته بسر در آمد و از اسب در غلطید مجهولی از سپاه جغتای بسر وقتش رسیده
او را دستگیر کرد و چون دانستند که اغرلوار خان است فی الفور بقتلش پرداختند و لشکر جغتای دلیر شده قزلباشیه را فرار
شدند بنابرآن سام میرزا عنان از محاربه گشیده بطرف گرمسیر رفت و از کرده پشیمان شده در آنجا چند نفر مفسد که
او را بمخالفت شاه جمجاه ترغیب نموده بودند بقتل آورده سرهای ایشان بدرگاه شاه جهان پناه فرستاد در ینوقت میرزا
میرزا با چهار هزار کس بطرف جام رفته جمعی دیگر از سرداران او در جانب هرات رفته صوفیان خلیفه روملو حاکم
مشهد مقدس ملا بود با فوج قلیل متوجه دفع سیدم میرزا گشته در جام میانه هر دو گروه نبردی قوی دست داده

اوزبکیه

اوزبکیه مغلوب شدند صوفیان خلیفه بعد از شکست و فرار ایشان بر سر اوزبکان خاف رفت اکثر ده نیز مغلوب گشته جمعی کثیر از اوزبکیه
بقتل رسید بهرام اعلان که از جانب کسکن قرا سلطان بن جانی بیک حاکم غرجستان بود با تخت هرات آمد خلیفه سلطان
سلطان شاملو که مردی مشهور و شصت ساله بود از قبل سام میرزا و اغرلوار خان در هرات بود جمعی از مردم شهر و ملوکات
سپاهیان متفرقه بر سر خود جمع کرده باستقبال مردم اوزبکیه شتافت و تا ده فرسنگ رفته با اوزبکان رسیدند و جنگ
در پیوست لشکر هرات چون مردم هر جائی و اکثر تا ترسیب بودند و از سردار نیز زیاده جسارتی بمسکر نشده کاری نساخته مغلوب
شدند خلیفه سلطان در آن حالت از معرکه بسلامت بدر رفت و تعبیه السیف هزیمت را غنیمت شمرده بشهر آمدند بهرام اعلان قیام نمود
بیت آورده از همانجا مراجعت نمود جماعت قزلباشیه که در هرات مانده بودند چون هرات بی صاحب بود با تصوف مردمان
از خوف اوزبکیه کس بمشهد مقدس که گذشته خود را بهرات آمد صوفیان خلیفه مردی شجاع و دلیر و مردانه و صوفی تهمت این دو دمان
مقدس بود اما خونی بر طبیعتش غالب بود و افعال و اعمال دیوانگان از و بسیار بظهور میرسید بعضی عقلا او را مرد مزور
طراری دانستند در هرات بانجمن جمعی از شرار و اوباش جور در عباد بر روی خلق گشوده استماع و التماس را در بست و بدرگس
از مردم شهر و ملوکات جماعتی اندک تولی بود بمصادره و مواخذه او گرفتار گشته از غایت جنون با جمال اندر زد برداشته
طراری اظهار میکرد که دوشنبه در واقعه حضرت دوازده امام علیهم السلام اشاره شد که از فلان شخص مبلغی گرفته بغارت
ده و دفع دشمنان ما کن و حکم حضرات اجاره بیت اکثر بر دستان خود که هوس صلوه او کرده بشهر اورده تحصیلات حکمی کرده
گریان گریان در مجمع مردمان میگفت که هرچند در صحبت حضرات در جواب گردم که فلان شخص دو دست من از مرارت تعلیق
معاف دارید در معرض قبول نیفتاد و فرموده اما مقرر الکم درباره بیت العقصه بهین حیله با جنون بسر تا رزار پیوسته
پیوسته مردم از جور او بجان رسیده در بین اثنا عبیدخان با جنود بلا انتها از راه آب آمویه عبور کرده در نیشابور
از ایشان شعاعه که در مشهد مقدس رسیده با امر محاصره آن بلده شریفه پرداخت متعلقان صوفیان خلیفه با مردم مشهد
دیار و شهر را استحکام داده حال مردانگی در حفظ و حراست آن بکای می آوردند هر چند اوزبکان در لوازم قلعه گیری
اهتمام بیشتر کردند کمتر نتیجه داد و اصلا راه تردد بدان بلده نیافتند و چون صوفیان خلیفه از محاصره مشهد آگاه گردید
بمردم خود نوشت که مردانه باشید که زنب من رسیدم و عبیدخان گرفته پوست او را کنده بدرگاه خواهم برد الی الحق

خضر چلبی نام وکیل خود را که در طایفه از خلیفه در پیش بود در هرات گذاشته مبلغی متعهد به اخراجات و تحصیلات بالقوه تحویل جماعت شقاقان خود
نمود که سردانه بقتل آوردند و دیوانه دار با سه هزار کس روانه مشهد مقدس شد در راه خرجی کاه از درد بطرش در آمد خود
رفته در آنجا ایستاده در حوالی خرگاه کرده همراه برداشت که جهت پست عبیدخان اما باشن ضرورت و در حوالی مشهد از
نزول اوزبکیه کاه مانده عبیدخان چون از آمدن خلیفه در تعاقب شد بحر تفکر فرو رفت زیرا که عارش نگذاشت که با گروه
پادشاهی با یکی از امرای شاهی مقاتله نموده جنگ کند و چنین مسموع او شده بود که خلیفه در رکاب حرب جنونی عارض
او می‌شود که از بسیاری جیش و لشکر اندیشه نمیکند مکرر دیوانه دار خود را با فوج قلیل قزلباش بگروه انبوه اوزبکیه زده
غالب آمده و در جنگ اوزبک دلیر شده مبادا اخیش صورتی روی نماید امرای اوزبکیه هیچکدام بوجود خان تصدی
حرب او نمی‌شدند بالضروره عبیدخان بمحاربه کمر بسته جمعی را بشیر رسم قراولی فرستاد عبدالعزیز سلطان پسر خود را
با جانی سلطان والی خوارزم و ارش سلطان و کوکبه محمد سلطان را از منقلای سپاه گردانیده خود متعاقب در حرکت آمد
صوفیان خلیفه بمقدمه لشکر اوزبک دو چار شده بعد از جنگ غالب آمده سردار جنود اوزبک گرفتار غازیان شده
بود به خلیفه گفت که بچه عقل با سه هزار کس مقابل پادشاه اوزبک که لااقل سی هزار کس همراه دارد بمردی رزمها که الحال
از گشته خود در قلعه هرات انداز خلیفه از غایت غرور و غلبه بود و جنون به محاربه اصرار نموده در آن شب ساعتی چرخ
کرده صبح که منقلای سپاه اوزبک نمایان شد صوفیان و خلیفه صف قتال آراسته از جانبین دست بآلت کارزار برده
الحق قزلباشیه خود را بر ایل دریای لشکر زده در معرکه کارزاری کردند که نظاره کنان افلاک بدیده تعجب و تحیر در
آن می‌نگریستند عبیدخان با وجود آنکه مبادا غلبه از سپاه قزلباش روی دهد وقوع یابد خود را از قلب حرکت کرده
با گروه انبوه بر سپاه غازیان زده چند آنکه قوت و قدرت داشتند دفع صدمات بهادران اوزبک نموده آخر الامر
از مقاومت عاجز آمده راه فرار پیمودند صوفیان خلیفه دیوانگی نمودند و هر سه از آن شاه خون تازه خود را
با چند نفری از غازیان که بر بیعت او عقیده شده بودند کنار دیوانه که در حوالی جنگگاه بود انداخت و خود را
بی زاد و ذخیره محصور دشمن گردانیده و عبیدخان در پای حصار نشسته غازیان تا سه روز گوشت اسب که
زینهار استه طبخ نمودند معاش کرده با اوزبک مقاومت کردند و اوزبکان سلبها پیش برده و دولت

رتب

رتبت داده آخر مستولی شدند و صوفیان خلیفه را بقتل آوردند مولف احسن التواریخ نوشته که صوفیان خلیفه در آن دست
که در خراسان بودند موازی چهار هزار و هشتصد کس از اوزبک و تاجیک بقتل آوردند القصه چون این خبر بهرات رسید خضر
چلبی وکیل خلیفه باتفاق قزلباشیه که در شهر بودند مردم شهر و بلوکات راضی نشدند چون از جور و تعدی خضر چلبی بجان
آمده بودند با شهریان مخالفت نموده در خفیه کسان بطلب عبیدخان فرستادند و خان بظاهر رسیده بامر محاصره پرداخت
غازیان و مردم شهر اهمال بی باکی انجام عبیدخان مقاومت نموده شهر را نگاه داشتند عاقبت یکی از اعیان
شهر موسوم بعبید کاذبه عبیدخان از راه رخنه شبی پنجه سیصد نفر اوزبک را از برجی که بحرات متعلق بود بالا کشیده
داد اوزبکان بشهر ریخته غازیان بعد از محاربه بسیار و مقتول شدن بسیار مغلوب گشته بقلعه اختیار الدین گریختند اوزبکیه بر آن بلده
فاخره مستولی شدند در میانه خلایق طوفان بلا بالا گرفت اوزبکیه دست تعدی باموال مسلمانان دراز کرده و دفاین
و دفاین تفحص و شکنجه می‌کردند عبیدخان کس بقلعه اختیار الدین فرستاده شرط نموده که چون خضر چلبی قلعه را با کوال
و اسباب صوفیان خلیفه و وزیری که از خواجهان مالدار و به مال گرفته تسلیم نماید او و رفقا از قتل و غارت ایمن باشند
بعد از معاهده و پیمان بیرون آمدند و اوزبکیه اسباب ایشان را بغارت گرفته همگی را الصوب کار از روانه نموده در
راه مقتول گردانیدند عبیدخان بعد از ضرب المصره اوزبکیه را از قتل و غارت منع نموده مملکت داری پرداخت و چهار
ماه در دار السلطنه هرات به سکه و خطبه زده کامروای دولت بود اما هر روز خبر تغیر شکنا به جهت رفض و تشیع
گرفتار شهادت در جاهلان دادن حکم او بر سر چار سوق بقتل میرسید و جور و بیداد آن سفاک روز بروز در فزایش
بود و آه و ناله جگرسوختگان و فریاد و فغان ناحق کشتگان باوج آسمان می‌رسید تا آنکه این اخبار در آذربایجان بسامع جلال
شاه جنت مکان رسید دفع شر آن طایفه اوزبکیه پر آتش نهاد همت والا گردانیده در شهور سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه
با امرای نامدار و عساکر ظفر دوری شعار بجانب خراسان در حرکت آمدند کوچ بر کوچ روانه شده در حینی که عبیدخان از
هرات بیرون آمده بعزم تسخیر مشهد مقدس معلی که آن جناب در تصرف اوزبکیه مانده بود در روانه آن صوب بود از دارزه
ورود موکب همایون شاهی در آنجا علم بلندی گرفته در باخرز با دلخو گشت که حضرت شاه دین پناه در رسیده عنقریب باینجا
رایت ارزد با نیکو همنوشی اتفاقی دار السلطنه هرات طالع شد همان روز از باخرز بجانب هرات بازگشته سلطان

خود و بزرگان عسکریه را که همراه بودند جمع نموده مجلس کنکاش منعقد ساخت و در باب ایستادن مشورت نموده همگی گفتند که قزلباش
درین زمستان تحت سفر اختیار نموده از راه دور آمده و زحمت بسیار کشیده اند و ما در صدد دفع ایشان هستیم و درین مدت اگر
توقف نموده جنگ کنیم محتمل که درین مرتبه غالب گردیم سلاطین اوزبکیه و عظمای قوم همگی متفق اللفظ گفتند که با ظاهر ... فته
محاربه حضرت شاهی هرچند عبید خان از غلو ... کوشید بجایی نرسید بضرورت در تیغ زمستان که آفتاب در برج دلو
بود گریزان دنبالان و داع بلاد کرده از راه بلخ متوجه بخارا گردید و ظل خورشید اشراق خسرو آفاق بر مفارق آمال
سکنه هرات گسترده شد در کمال عظمت و جلال دران بلده ارم تمثال نزول فرمودند و بهارگان کشور زلال د
برستان در سایه الویه معدلت و جهانبانی آرام گرفته از زحمت ابتلای اوزبکان آسودگی یافتند چون سام میرزا
بطبس رفته در قلعه طبس بسمع شاهقلی خلیفه مهردار ذو القدر حسب الفرمان شهریار دادگستر بعضی امرا به طبس رفته
او را به درگاه عالم پناه آوردند در صحبت اشرف سر خجالت پیش افکنده اشک ندامت از دیده باریدن گرفت حضرت
شاه جمجاه حسب سعادت تقصیرات او را بالعفو و اغماض خسروانه معفو گردانیدند بعضی ملازمان او را که باده فتنه و باعث
فساد بودند بیاسا رسانیدند و حکومت خراسان بشاهزاده جوان بخت کامران سلطان محمد میرزا العوض عالیه محمد خان
شرف الدین اغلی تکلو لله میرزا و امیر الامرا گردید چون فصل شتا بپایان رسیده بهار دلگشا اطراف ادخر جلوه
ظهور نمود هرچند سام میرزا بادیه خلاف پیموده بخودسر سر فتنه ها رفته کاری ساخته بود اما از حضرت که نسبت
برادری عرق حمیت بحرکت در آمده با جماعت چغتای که بجنب قزلباش دلیری کرده بودند در مقام انتقام شده
بودند متوجه تسخیر قندهار روز بهین دادر گشتند و از کنار آب هیرمند امیر سلطان روملو را با جنود موفور بسر قندهار فرستاد و خود
کلال حاکم قندهار طالع گشت کنجی خواجه ... از مهابت صولت و سطوت شاهنشاهی جز اطاعت و متابعت چاره ساخته
بدرگاه جهان پناه شتافت و کلید شهر و قلعه را به خدام بارگاه سپهر اشتباه سپرد و حضرت شاه ملایک سپاه ایالت
آن الکا را به بوداق خان قاجار رجوع فرموده مظفر و منصور عنان عزیمت بصوب هرات منعطف ساختند چون خبر
معاودت آن کشورگیر از یورش قندهار به بخارا رسید واهمه عظیم بر عبید خان و سلاطین اوزبکیه استیلا یافته ابعاد
سخن بدان اکتفا نمودند با ارمغان و سمرقند و بخارا بدرگاه سلطنه ایشان حسن الاحوال فرستاده تشنیع

[illegible]

قندهار را در سانیده ان حضرت روزی چند بانجاح مطالب و مرام ارباب حاجات پرداخت و مهمات ضروری اولیای صلاح
دولت قاهره نظام و انتظام داده در شهور سنه اربع و اربعین و تسعمائه بهمراهی تایید الملک المنعم علی الاطلاق روانه
جانب عراق گشتند و محمد خان شرف الدین اغلی در خدمت شاهزاده نامدار کامکار بتحریر پیشانی احوال خراسان و تاتار گشته
کار خراسان پرداخته در ترفیه حال رعایا کوشیدن گرفت و عبید خان بعد از ان پای در دامن ادب کشیده از امداد
بخارا متقاعد گشت و یک دو سال حرکتی از او واقع نشد تا آنکه در شهور سنه ست و اربعین و تسعمائه از اراده سلطان
ملک خراسان پهلو بر بستر بیماری نهاد و مرض صعب برو مستولی گشته در کنار ارزدی هرات در سر کنار پل مالان
جان داده بعالم عقبی شتافت و سکنه خراسان از جور و طغیان آن غافل بی ایمان نجات یافتند چون برخی از احوال
خراسان درین صحیفه رقم نگارش یافته بنا بر ارتباط سخن بتعرض سوانح گوناگون که در طی وقایع خراسان بظهور رسیده بود
نشد الکنون وقت آن است که سوانح غریب سرحد آذربایجان و لشکرکشی سلطان روم بدان مرز و بوم بر صحیفه بیان نگاشته
از سر تتمه احوال خراسان رویم

در ذکر لشکر کشیدن سلطان سلیمان خواندگار روم بدیار عجم و منازعه او با سریر آرای ملک گیری و جم

در فوق اشاره بان شد که در زمان دولت همایون شاه جم قدر ملک سپاه سلطان سلیمان پادشاه روم
باغوای اهل فساد و عناد ان سعادت از روم چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با پادشاه جمجاه جبت ارکاه منازعه آغاز نهاد

مرتبه اول بتحریک و اغوای الامه تکلو کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه اولامه تکلو در زمان حضرت خاقان سلیمان
شان در سلک پادشاهان انتظام داشت در جنگها رمراتب نوکری ها کرده بحسن خدمات سپاهیانه بمرتبه امارت ترقی
کرده و در زمان اقتدار و استیلای جوهه سلطان امیر الامرای آذربایجان شده بود و بعد از کشته شدن جوهه بخار گرد
بلاغ و بلاغ او متقاعد گشته اراده نمود که بجای جوهه سلطان وکیل صاحب قدرت و تمکین رتبت امور دولت باشد چون
مقصودش بحصول نپیوست چنانچه مذکور شد رتبت این دو دمان را بر طاق نسیان نهاده روی از بین دولت ابد
پیوند برتافته بروم رفت و در آنجا فتنه انگیزی کرده خوانکار را به تحصیل ولایت عجم سرگرم ساخت خوانکار
در اوایل حال فیل ایشان را با پنجاه هزار کس مصحوب شرف خان روزکی حاکم بتلیس و از حاکمان این ملک دائم بود
فیل ایشان اول برسر او رفته او را از آن ولایت بیرون کرده اراده داشت که لشکر بر سر خطه دار ... گشتند شاه حمیت

سعادت‌ها جوقی از افواج قاهره بر سر اوزبکیه ایلغار نمودند قبل با ثبات را از شکوه و هیبت شهریار گردون حشمت تاب مقاومت نیاورده
تو بهار را انداخت و کر بحسب بعد از فرار که رایات نصرت آیات جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک با خراسان در حرکت
آمده اردوی دارالسلطنه هرات عازم ماوراءالنهر بودند ادلامه متواتر المجیان که پیشتر خوانده کار فرستاده عرض کرد که پادشاه
قزلباش از خراسان لشکر به ماوراءالنهر کشیده با جنود اوزبک در کارزار و دوران دیار مشغول کارزار مشغول و دیار آذربایجان ایران
و عراق خالی است سلطان سلیمان به تحریک او از استنبول با لشکر بیکران الصوب آذربایجان نهضت نمود ابراهیم پاشا وزیر اعظم را
با شصت هزار کس از مقلای سپاه گردانیده خود متعاقب در حرکت آمد ابراهیم پاشا ادلامه پیوسته او را از آنجا از اردبیل و دیگر
با شایان بلاد آذربایجان ارسال نمود اکثر محال را بحیطه تصرف در آورده و انجبر دارالملک تبریز نشسته به شهریار گیتی‌ستان خبر این
رسیده ترک یورش ماوراءالنهر کرده بطریق ایلغار از خراسان متوجه عراق شده به یک دست کوچ نمود گنبد ری رسید چون
خبر معاودت موکب همایون شاهی با ابراهیم پاشا رسید با وجود کثرت لشکر و وفور جنود تزلزل تمام با خودش راه یافته سلطان
سلیمان پیغام داد که پادشاه قزلباش از خراسان بری آمده بر سر ما ایلغار می‌آورد و نوکران رایات شکوه پادشاهی بیش
مگر هم توانایی نیاورد داد میدان توانیم شیهم او داد سلطان سلیمان به سرعت تمام به تبریز رسیده با ابراهیم پاشا ملحق گشت
و از شدت ایلغار اکثر اسپهای ایشان از کار افتاده چون از سیاق آذربایجان بازگشته و بیابانی در میان لشکر واقع
بود غازیان که به سامان و سرانجام سیاق آذربایجان و ساختگی حرب در میان لشکر خود مشغول شدند چنانچه در قزوین
زیاده از هشت هزار کس در موکب همایون نبود بهرام میرزا و القاص میرزا و احمد خان شاملو و بعضی امرا با مقلای سپاه
گردانیده جانب تبریز فرستاد و رایات نصرت آیات متعاقب روانه شده به ابهر رسید خبر آمد که خوانکار را از تبریز
متوجه جانب عراق است و میانه بهرام میرزا و جنود قزلباش و ابراهیم پاشا که مقلای لشکر روم بود در این طرف آب
قزل اوزن حرب واقع شد بهرام میرزا و جنود قزلباش و ابراهیم پاشا جنگ کنان خود را به کوه کشیدند و لشکر تا حد
روم هجوم آورده کوچ بر کوچ می‌آمد از ورود این اخبار تزلزل بسیار در عسکر ظفر شعار راه یافته و ارباب
اخلاص خیرخواهی اقبال این دولت بزوال ملعونی بود اما اهل نفاق و اصحاب تردید دل دیگرگون کرده بودند در این
اثنا الوند خان افشار حاکم کوه گیلویه با سپاه جرار رسیده و قشون نظر اشرف رسانیده و گاهی از هر طرف به

اردوی

با اردوی همایون ملحق گشته شاه جنت مکان اراده نمودند که بمدد بهرام میرزا و امرا ایلغار نمایند که خبر رسید که سلطان
سلیمان با سپاه بیکران از مناهج گذشته به سلطانیه رسید بهرام میرزا و امرا بازگشته به اردوی همایون ملحق شدند در این
اثنا محمد خان ذوالقدر اعلی پسر کور شاهرخ ولد علاءالدوله ذی القدر که در مهد اشرف تربیت یافته سمت فرزندی داشت
عناد باطنی خود ظاهر ساخته بجهت واقعه‌ای که با قزلباش در آن اثنا سلطان ولد پورن سلطان تکلو و جمعی دیگر روی
گردان شده بجانب افغان پیوستند شاه جنت مکان بر سایر امرای نفاق سرشت که مکرر اعمال زشت از ایشان مشاهده شده
بود مثل حسین شاملو و حسین خان تکلو و ملک بیگ خوئی بی‌اعتمادی بودند لهذا عنقریب روزی چند عسکر را بجهت مبارزان کار
از خیر تا خیر اند اصلند با آنکه آیه کریمه و لله جنود السموات والارض ظهور یافته جنود غیبی بر فتح صولت سپاه روم بر در
بیست دهم عقرب در سلطانیه برفی عظیم بارید همچنانکه جمال اسمعیل گفته نظم مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است اجرام کوهها
نهان در میان برف بیت در آنجا اجرام خیام لشکر روم در میان برف نهان بود و خلق بسیار از شدت سرما هلاک شدند چنانکه
که یکی از شعرای واقعه گفته شعر رفتیم به سلطانیه از طرف چمن دیدیم دو هزار مرده بی‌گور و کفن گفتیم که کشت این همه عثمانی را
باد بحر زمانه بر جواب گفت که من مصرع سلطان سلیمان از احوال یوسف در عراق ماند چون معاودت از راه آذربایجان که جهت او در نه
متعذر بود از راه شهرزور که آبادان بود روانه شد که در این زمستان در صدد موصل قشلاق نماید ادلامه ذوالقدر
اعلی به جانب تبریز فرستاد شاه جنت مکان بر سر ایشان ایلغار نموده غازیان تکلو نیز جرائم عملی کرده از اردوی
همایون گریخته در قلعه وان متحصن شده شاه جنت مکان حسین خان شاملو را که به دستی سام میرزا متهم بود باد به سلطنه بود
در این وقت اراده فرار داشت به قتل آورده بطرف وان نهضت نمودند و ایشان را در قلعه وان محاصره نموده آن زمستان را
در پای قلعه گذرانیدند اما سلطان سلیمان چون روانه موصل گشت ابراهیم پاشا کس فرستاده کس نزد محمد خان شرف
الدین اعلی حاکم بغداد و طایفه تکلو فرستاده ایشان را اطاعت خوانده کار و سپردن قلعه بغداد دلالت نمود محمد خان
از این معنی ابا نموده را اعظما و درشتی نمودن تکلو که به سته بودن جوهر سلطان و فرار نمودن الامه و غازیان که امرای
تکلو بودند از شاه جنت مکان متوهم گشته همگی اطاعت و دوستی خوانده کار را انقیاد نموده کلید قلعه را نزد خوانده کار
فرستادند و او را طلب نمودند و خوانده کار ترک قشلاق موصل نموده روانه بغداد شد محمد خان شرف الدین اعلی که

مرد صوفی و یکجهت و دولتخواه بود حسب الامر شاهی دست از شهر و قلعه باز داشته و شهر را بر بده پاشی صد نفر عماد بن لر از اقربای او تابع
که شاهی سیون بودند از راه بصره بدرقول رسیده و از انجا بشیراز آمدند و بقیه جنود تکلو از مقاتل سلیمان کرده از راه بغداد
آورده و در آن سال در بغداد قشلاق کرد **ذکر آمدن سلطان سلیمان خواندکار مرتبه دویم** سال دیگر که سنه احدی و اربعین
و تسعمایه بود سلطان سلیمان نوبت ثانی از بغداد لشکر بدیار عجم کشیده قدم بملک عراق نهاد تا در جزین آمد و شاه جنت مکان
من جهة ارتبای قلعه وان کوچ کرده روانه تبریز گردیده و در انجا ملتفت جوینی که در سلک امرای معتبر و بقیه اهل النفاق
بود بقتل آمده و از انجا با لشکری پرخاشجوی بطرف عسکر رومیان در حرکت آمده چرخچی لشکر ظفر شعار در حد درجزین
بمنقلای سپاه خواندکار رسیده جنگ کرده غالب آمدند سلطان سلیمان چون از جنود غلبه قزلباش و انهزام
رومیان آگاه گردید بر اشعثه امرای خود در اسر ارسش کرد که هرگاه از فوج طبلی چرخچی و قراول مغلوب شدند با پادشاه
قزلباش چگونه پرخاش خواهید کرد از این غصه ترک محاربه نموده از درجزین کوچ کرده عنان عزیمت بجانب روم مستعطف
گردانید رایات ظفر آیات شاهی بتعاقب رومیان فرستاده از اردوی همایون در جمیع آن منزل نمود و در آن میان
که در قلعه وان بودند از شکوه صولت و سطوت شاهی تاب توقف نیاورده فرار نمودند قبل از آن خواندکار محمد پاشا
امیر الامرای دیاربکر را همراه الامه و بعضی امرا و پاشایان دو هزار ینکچری بمدد مردم قلعه وان فرستاده بود
ایشان بوسطان رسیده بودند که خبر وصول ایشان بشاه جنت مکان رسیده با جمعی از سپاهیان رزم آرای پیر
ایشان ایلغار نمودند چون سپاهی سپاه روم نمایان شد اکثر لشکریان قزلباش شب در خواب مانده از شدت ایلغار
زیاده از دو هزار کس در رکاب ظفر انتساب بدانجا رسیده بودند الامه بجهة توقی بر قشر دع خاصه آنحضرت که
بوکورد یعنی دو بند مشاهده نموده شناخت به محمد پادشاه گفت که حضرت شاه است که بنفس نفیس تشریف دارد
صلاح در جنگ نیست و ما طاقت صولت و سطوت آنحضرت نداریم محمد پاشا بکثرت لشکر خود و قلت قزلباش مغرور
گشته صف سپاه آراست و بیک حمله مبارزان جنود اقبال که غازیان ذوالقدر حاکم شیراز و جمعی از قورچیان ظفر طراز
بودند شکست خورده از پیش برخواست و بطرفة العینی جمعی کثیر مقتول و برخی از معتبران خواندکار گرفتار شدند بقیة السیف
بطرف قلعه ارجیش رفتند و کس فرستاده از خواندکار مدد طلبید خواندکار سنان پاشا را با جمعی کثیر از امرا و پاشایان

بنحوی که

بنحوی که شان بمدد ایشان فرستاد و از دلاوران لشکر قزلباش بوداق خان قاجار با لشکر جرار بایشان دچار شده جنگی
عظیم در پیوست و سنان پاشا در معرکه کشته شد جمعی کثیر مقتول و دستگیر شدند چون خبر کشته شدن سنان پاشا بسلطان سلیمان
رسید ابراهیم پاشا را با جلادت لشکر روم بدانجا فرستاد او لشکر عظیم بر سر بهرام میرزا و امرای رحوق لو که بر سر
ارجیش فرستاده فرستاد و میانه دلاوران طرفین جنگ واقع شده رومیه منهزم شدند ابراهیم پاشا دیگر متوجه
کارزار قزلباش نشده و تمام مردمی که در قلعه ارجیش بودند بدست آمده کوتوالی آنجا به سلطان صوفی اغلی تکلو گشت
ذکر آمدن سلطان سلیمان مرتبه سیم بدیار عجم باغوای القاص میرزا بادان سنه دار ان معرکه کمی از ارای معوف
جنود اخبار را در این منطق آراسته که او لاینه تعلق شاه بمملکت عجم را بوئی در نظر خواهش سلطان روم آراسته دیرا
بود که هیچ روز خالی از آن آرزو و هیچ شب بخیال هم آغوشی آن نمی غنود تا آنکه شهزاده نادان حق ناشناس شهزاده
القاص میرزا از کوته خردی باغوای جندی از بادانان تر بهاب بدولت و سعادت دارین خود را اندر آتش داد
رودی از حد گشت چنان برادری مهربان که بزرگ کرده دادار جهان آفرین بود برتافته بروم رفت سلطان سلیمان
وجود او را مغتنم دانسته به تسخیر ملک عجم دل بسته بدین خیال محال بخیال روی آورده و آن سرخیل جهال بدین صوب
در حرکت آمد کیفیت این واقعه آنکه حضرت شاه جنت مکان القاص میرزا را از سایر برادران در ترحم و
اشفاق و مهربانی زیاده از دیگران درباره او بظهور میرسانید چنانکه بعد از تسخیر ولایت شیروان از برادران
برادران او را برتری داده بشروان شاه ممتاز گردانده به حکومت و دارائی آن ولایت لقب نمود بمیں عواطف
و اشفاق شاهانه برادران را محسود بود میرزای نادان باغوای تحریک بعضی فتنه انگیزان عقوق تربیت آنحضرت را
بعقوق و عصیان مبدل ساخت و چون در شیروان بسیاری حشم و لشکر و موجبات اسباب پادشاهی و سلطنت
آماده یافت پای از دایره متابعت بیرون نهاده و اطوار ناملایم کرده امور یکه خلاف رضای آنحضرت بود
اقدام نمود مزاج مبارک آنحضرت از او منحرف گشته متوجه دفع فتنه او شدند شاه عالیه از آثار پی بود جهی
آنحضرت از خواب غفلت بیدار گشته از اطوار ناهنجار ندامت و پشیمانی اظهار فرموده والده خود را با سلطان
احمد میرزای پسرش بشفیع فرستاده شرط نمود که مدة العمر پای از جاده طاعت گذاری بیرون ننهد شاه جنت

معاف عذر پذیر گشته از تقصیرهای او درگذشت چند نفر از امرای عظام و ریش سفیدان دولت را مثل سید محمد کمونه و سوندک بیک
قورچی باشی و معصوم بیک صفوی و شاه علی خلیفه مهردار بدر خان استاجلو با والده او فرستادند که او را از آسیب و دهشت ایمن سازند که
مرتکب خلاف نگردد و امر اجتب العز نموده عمل نموده بازگشتند و قرار یافت که دران زمستان از جانب لشکر ظفر آثار
کفره کشته و بغزا و جهاد پردازند شاه جهت مهام غزای گرجستان توجه فرموده القاص میرزا بغزای چرکس رفت
اما بعد از فراغت امرا در شروان سکه و خطبه بنام خود کرده بیشتر از پیشتر مخالفت و عصیان او بظهور آورد و شاه صاحب
معاف بعد از مراجعت غزای گرجستان که خلعت ایمان دعوی ادب آن کست بیان اطلاع یافته تنبیه و گوشمال
او بر ذمت همت لازم گشته متوجه او در چرکس بود که ابراهیم خان ذو القدر و کوچه سلطان قاجار و شاه وردی سلطان
زیاد اغلی را با جمعی از جنود ظفر ورود بایلغار شروان فرستادند که الوکات ازانطرف شده بهتر دولت یار گردد
معتمدان القاص میرزا او سیر اردوی او بود خانه کوچ او را برداشته بقلعه گلستان برده متحصن شد و امرای دولت
شروان را متصرف شده قلعه گلستان را محاصره نمودند القاص میرزا این خبر شنیده از ولایت چرکس بازگشته متوجه آمد
دو مرتبه لشکر بر سر امرا کشیده هر مرتبه امرا بر لشکر غالب آمده جمعی کثیر از مفسدان و بد آموزان قزلباش در این
معارک کشته شدند چون این مقدمات بعرض اشرف رسید بعضی از امرا را بمدد فرستادند امرای عظام بسرعت
ایلغار کرده رایات ظفر آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و آوازه ورود موکب همیون شاهی در رسیدن امرای نامدار
خبردار گشته با خوف و هراس بشمار بجانب حقانی که بحیث مردم او فوج فوج از و جدا شده بمعسکر ظفر اثر ملحق شدند
و امرا او را تعاقب کرده در کنار آب سمور با او رسیدند و او چنان سراسیمه شد که فرصت موزه پوشیدن نیافته
با چهل پنجاه نفر بطرف داغستان نزد شمخال رفته از آنجا کشتی نشسته بکفه رفت و ازانجا روانه استنبول گشت و بخدمت
سلطان سلیمان پیوست قلعه دربند و قلعه گلستان مدتی در تصرف مردم القاص میرزا بود و عساکر منصوره محاصره نمودند
آن بر در جهته بالاخره بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده و بهتر دولت یار بعضی از پی در لشکر امان ایشان نیز بابا ساریا
و شاه جهت مهام ولایت شروان را بشاهزاده نامدار اسمعیل میرزا عنایت فرمود و کوچه سلطان را در خدمت
شاهزاده گذاشته مراجعت فرمودند چون القاص میرزا روزی چند در استنبول اقامت نمود سخنان کاذبه و تقادیل

باطله شورافزای دماغ خواهش سلطان سلیمان گردیده در سنه حمس و خمسین و تسعمائه گروهی انبوه و لشکری کوه شکوه از ممالک
روم و شام و مصر و بلاد قرامان و دیار ربیعه و عراق عرب جمع آورده با توپ و عراده و ضربزن بسیار و ینگچری بیشمار
از استنبول بیرون آمده روی توجه بولایات عجم آورده شاه عالم پناه نیز از دار السلطنه تبریز بعزم ستیز بیرون آمده بکمال
جمعیت سپاه در شنب غازان اقامه فرموده در انجا بعاضده اسمعیل میرزا با لشکر شروان شاه و سایر امرا و حکام
از اطراف و جوانب رسیده باردوی همیون ملحق شدند و شاه دارا جاه مردم کاراگاه فرستاده سر راه مخالفان را از
تبریز تا سرحد روم آتش زده از غله و گیاه اثر نگذاشتند مردم تبریز قوت را ضبط و سد و ساخته بودند که از آن
استامیدنها یاب بوده کولات علی بیک القاص از امرای عظام عبد الله خان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و شاه
وردی سلطان زیاد اغلی و غیرهم بعقلای سپاه گرداننده بطرف مرند فرستادند و موکب ظفر قرین به ییلاق اشکنبر
توجه فرموده علف زارهای آن ییلاق محل نزول شهریار آفاق گردید چون سلطان روم بمرند و نوم رسید اولاما
تکلو را با جمعی از پاشایان و سنجق بیکیان بموازی چهل هزار کس بر سر امرای بقلعای مرند ارسال داشت و خود با سپاه
رزم خواه کاب تبریز در حرکت آمد امرای عظام که بمرند رفته بودند زیاد اغلی را با جمعی از مبارزان جنود اقبال
بقراولی فرستاده بمقدمه الجیش رومیان رسیده میانه ایشان جنگی عظیم و نبردی قوی اتفاق افتاد و از زیاد اغلی
در آن جنگ مردانگیها بظهور آمد و امرا که در حوالی مرند اقامت داشتند از کثرت جنود روم که فوج فوج و جوق جوق
برسیدند احتیاط و دور دیده خود را بطرف کوه کشیدند و خبر آنکه جنگ کبری در مرند گذشته بودند القاص میرزا و
رومیان که بمرند رسیدند دلاوران قزلباش که بخبر کبری مانده بودند بعزم دست برد خود را بدیشان نموده
جنگ آغاز نهادند و عنان کشیده سپاهیانه رومیان بملاحظه آنکه الفوج قلیل ساداتوت کثیر درکمین داشته باشند
به جنگ دلیری نمیکردند بالاخره میان حربی صعب و کارزاری قوی بوقوع پیوست غازیان قزلباش جنگ کنان
ابرار پیوستند و رومیان از رشادت و مردانگی آن دسته قلیل اندیشیده چون عبد الله خان و امرای قزلباش از حوالی مرند
رفته بودند ایشان نیز صلاح در مراجعت دانسته از انجا بازگشته در چرنده اب تبریز به سلطان سلیمان ملحق شدند و امرا
نیز در ییلاق اشکنبر بموکب همیون پیوستند حضرت شاه دارا جاه حشمت اگاه مبارزان جنود اقبال را باطراف و جوانب

که قریب سی صد نفر بودند امان نامه گرفته بیرون آمدند قوللر آقاسی در همین ملاقات دیوانه وار شمشیری بر دوش طفیلی پسر حاجی زده ...
المعهوم دست بشمشیر برده بر شاهزاده و حضار مجلس حمله بردند و منجر بقتل عام بوقوع پیوسته احدی از آن گروه نجات
نیافت و عازیان نفر بوده خسروگاسفار مراز قلعه را ویران کرده باردوی همایون پیوستند و اما عام بهرام میرزا
لشکر جرار و گروهی از دلیران سرکه کار زار از همدان که الکای او بود رسیده بحضرت شاه جنت مکان که در ...
ابهر و فرستاده اسمعیل میرزا را قشون گردانیده و فوجی از افواج قاهره را با جلالا و گروهی را العاد بجور فرستاده خود نیز در ...
دار قبال الکای حبس و نشین را تاخته متوجه ولایت موش آباد شدند سلطان سلیمان چون مشاهده نمود که حضرت شاه
عالیجاه جنت مکان اعساکر نصرت قرین ظفر نشان قزلباش که بر وزر از اطراف و جوانب میرسیدند دست از محاصره ...
نمیدارند و القاص میرزا نجو انده کار گفته بود که طوایف قزلباش بالطبع خواهان ...ند و هرگاه قدم بولایت عجم نهیم فوج
فوج دسته دسته بر سر من جمعیت مینمایند و نه میرزا دمیان ...ی قرار گرفت که القاص میرزا و اولامه هر کدام را بطرفی
فرستند که قزلباش متوجه دفع هیئه ایشان شده اردوی خواند کار بسلامت بیرون رود بنابرین القاص میرزا
با چهار نفر از راه کرکوک و شهرزور بجانب عراق داد و اولامه را با دوازده هزار کس با نقاد یا پاشا ارض روم بطرف
ولایت مزبور فرستادند و خواند کار با افرق خود از راه تغلیس عبور نموده خود را به یار بکر رسانید و شاه جنت مکان
آن ولایت موش آباد رفته آن صدود را تاخته دو حصه در آنجا یار از آبادانی اثری نگذاشتند و بسامع جلال رسید که
اولامه تکلو از اردوی خواند کار جدا شده با فوجی از جنود رومیه در ترجان است و با رض روم میرود شاه والاجاه
بکمیت صبا رفتار در الطریق ایلغار بدان صوب در حرکت آورده در منزل و ارتکال برجا و شمال مشی می گرفت و
عساکر منصوره کرده کرده میرسیدند اولامه جنود تکلو که همراه او می بودند از ایلغار خسرو کامگار خبردار گشته رعب
و هراس بقیاس بسرداران سپاه راه یافته از خوف جان بی استعمال سیوف دشمنان ترجان را انداخته راه فرار نمودند
موکب همایون خاقان ... ز ... و اقبال الکای حبس و نشین را گرفته به ترجان رسیده چون رومیان فرار نموده بودند
غازیان چند روز راه از عقب رفته سر ... بنده و ... می آوردند و از آنجا لوای توجه بجانب آذربایجان افراخته
چندگاه ساحت آن ولایت از مضرب خیام اقبال بود و امرای نامدار که بهر طرف مامور شده بودند شاه علی سلطان

عسکر رومیان تعیین نموده دست بردهای نمایان کرده شب و روز مخالفان را آسوده نمیگذاشتند و هر روز جمعی را سیر آورده
بقتل می رسانیدند چنانچه رومیه بطلب آذوقه از اردوی خود قدم بیرون نمی توانستند نهاد و علیق الدواب در اردوی
رومیه حکم عنقا گرفت و غمی و قحطی از قبیل الحال ... یکسان بودند و رومیان از استیلای جوع شروع در عمارت شهر کردند اما
از جنس ها کول چیزی بدست ایشان در نمی آمد و عرض چهار روز که سلطان سلیمان در شهر تبریز اقامه داشت چندین هزار اسب و شتر
از بی قوتی از قوت افتاده بچراگاه عدم شتافتند سلطان سلیمان از این نهضت پشیمان گشته چاره بجز مراجعت ندید در
شبی که از اردوی همیون از ... کوچ کرده خبر قرب وصول لشکر قزلباش در اردوی رومیه شایع شد سلطان
سلیمان طبل رحیل کوفته احمال و اثقال پیش فرستاده خود تا صباح بر سر اسب ایستاده صبحی راهی شده اجامره و اوباش
خونریز تبریز راه عدم نمودند از غرایب حالات آنکه در آن چند روز که رومی در چرند آب بودند از شدت عفونت
باد جهان گرد و غبار آمیخته شد و هوا تیره و تاریک گشت که دیده اولوا الابصار و النظار دیده دوربین روزگار
روز روشن از شب تار فرق نمیکردند بعد از رفتن رومیان ظلمت و تیرگی انجلا یافته هوا اعتدال پذیرفت و جوش دریا
خروش خسرو ایران جنت الفردوس قضا جریان بتعاقب رومیان در حرکت آمده در هر مرحله از مراحل دستبردی
نمایان می کردند و سلطان سلیمان بجانب وان رفته توپها و ادیچهای قلعه کوب نصب نموده بلوازم قلعه گیری مشغول
گرفت شاه علی سلطان چپنی کوتوال قلعه وان از کثرت و هجوم رومیان خایف و هراسان گشته قلعه را سپرده بیرون
آمد خواندکار رستم آقا را در قلعه وان گذاشت و چون قلعه فارص که در راه مجور سعد و ارض ارزروم بود
واقع است و یکطرف آن بکرجستان پیوسته است و از آمد و شد عساکر طرفین خراب بود رومیان آبادان
نموده چهار هزار کس از سوقیه و ارباب صناعت از اماسیه و ارض روم و توقات و سیواس در آن شهر ولاد ساختند
آنجا فرستاده بودند و در وقت سلطان سلیمان عثمان چپنی نام قوللر آقاسی خود را با چهار هزار سوقیه و مردم
اطرافی که بجهت آبادانی فارص جمع آورده بودند طعمه شمشیر غازیان گشته خشک و تر بآتش قهر سوخته گشت بقیه
السیف از بیم جان خود در القلعه انداختند افواج قاهره قلعه را مرکز وار در میان گرفته در عرض سه روز کار
بر آن محصوران چنان تنگ شد که فریاد الامان بر آوردند عثمان چلبی قوللر آقاسی در همین ملاقات و سایر محصوران

امرا

افشار و رفقا الوس و حشام افشار را تاخته موازی پنجهزار اسب و یکصد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو به دست آورده سالماً
غانماً بازگشته و محمد خان افشار حاکم کوه گیلویه و کچل شاه وردی استاجلو وغیره که به تقرا ولی رفته بودند با گروهی از قاتوقلق
و اولان خوانده کار باز خورده جنگ عظیم فیمابین به وقوع پیوست شکست بر دنبال افشار و سلطان اتالی املی ذوالقدر که
با ده هزار کس از سپاه ظفر پناه به تاخت عماد لجو از دوان حدود رفته بود در کوزان و رسی با فوجی کثیر از اتباع عظما
رومیه که از اردوی خوانده کار جدا شده بودند دوچار شده بر ایشان ظفر یافتند شاهزادگان کامکار بهرام میرزا و
اسمعیل میرزا که با فوجی از دلاوران معرکه کارزار از طرف مرو رفته بودند به محمد پاشا چپانلی رسیده هنگامه کارزار را
ساز دادند و جنود بهرام انتقام چاک عرصه مرد افکن مبارزان رومیه هلکول ساخته جمعی کثیر را به قتل آوردند از تفصیل سر
داران لشکر قزلباش همگی توجه از اردوی کیهان پوی سر سپار و اختر تیماد والائی که در این چهار کس به دست آورده بودند
در آذربایجان به نظر جنود کامکار کامران در آورده و به تحف فراخور حد شان نوازشات پادشاهانه سرافراز شدند
چون نقصان و خسران که از آمدن سلطان سلیمان به دیار عجم راه یافته یکی در ده متدارک شده در این اثنا خبر رسید که بیست
هزار رومیه به تیغ انتقام غازیان ظفر فرجام راه عدم پیمودند و از ارزنجان عثمان عزیمت به صوب مرحمت انعطاف داده
ایروان آمدند و از ایروان به جانب قراباغ رفته از آنجا اسمعیل میرزا و عبدالله خان و کوچه سلطان را از شیروان فرستاد
سونچک بیک قورچی باشی را با فوجی از قورچیان عظام به تاخت ولایات شکی ارسال داشت در این اثنا خبر رسید که القاص میرزا
که خوانده کار او را در ابرایا به عرب فرستاده بود از راه شهرزور به همدان آمده فرزندان بهرام میرزا که در آنجا بودند
به دست آورده در ملک عراق از آمدن او آتش فتنه اشتعال دارد و بنابر آن اسمعیل میرزا و قورچی باشی به اردوی
ظفر نشان بازگشته رایات نصرت آیات از اردوی سپهر سای به جهت دفع فتنه القاص میرزا الصوب عراق در حرکت آمد

ذکر آمدن القاص میرزا با کومک روم به عراق و بازگشتن او به حال شاهزاده کم خرد

و اما احوال القاص میرزا آنکه
چون به همدان آمده خانه کوچ بهرام میرزا را به دست آورده از آنجا روانه قم گردید بدان بلده مستولی گشته از آنجا از
اکراد به نهاد را به تاخت ولایات ری فرستاده از قم به کاشان آمده بدان بلده نیز دست یافت و از آنجا به هوای
مملکت صفاهان روانه دیار گشت ایشان گردید اهالی و اکابر صفاهان ابواب شهر بستند و سد ساخته برج و باره
شهر را استحکام دادند و به جنگ پیش آمدند و حضرت شاه جنت مکان و از راه ظل ظل و طارم به قزوین تشریف آوردند

آنگاه بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز را به سر القاص میرزا فرستادند و آن شهزاده حق ناشناس از آوازه
ورود موکب نصرت قرین و خبر قرب وصول بهرام میرزا و ابراهیم خان آگاهی یافت و خود از شهر ترک و از نعوذ
اصفاهانیان مایوس گشته عازم دیار فارس گردید و در سر راه به قلعه یزد خواست دست یابد که بجهت آنکه رعایا بر روی او
در قلعه را بسته بودند در آنجا قتل عام نموده جمعی کثیر از عجزه و رعایا را به تیغ انتقام گذرانیده بنا در دروازه های یزد میرزا
از روی او بسته لشکر از راه بند رانده از ده علی و از دکان عبور نموده به پای قلعه عقیده رفته جنید بیک برادر ابراهیم خان و خانه
کوچ ذوالقدر در آن قلعه بود و چون تسخیر آن قلعه اشتغالی تمام داشت در آنجا نیز کاری ناساخته از راه لرستان و بهبهان به طرف
شوشتر رفت میر عبدالوهاب شوشتری و اهالی آنجا در دروب شهر و قلعه را بر روی او بسته ابواب نزاع و جدال گشودند
او هم از ایشان نیز مأیوس گشته به دزفول رفت و در آنجا نیز کاری از پیش نتوانست برد در حال مأیوس و نومید روی
توجه به جانب بغداد نهاد و چند گاه در آنجا کرد بود تا آنکه در سال دیگر موافق شنیدند که چنین دستمایه سلطان سلیمان طلب او
رسید چون از همه طرف کفران نعمت در سر گرفته و او را با اردوی با داوری آورده بود با خواند کار نیز اعمال رذیله و ناشگفته
ازوی گرده از نحاش را نموده و خانه کوچ بهرام میرزا را که همراه بود و پس او فرستاده عظمای روم دانسته که از او کاری
هرگز آید و بودن او در آن ولایت موجب شورش و فساد و عدم امنیت و استقامت بلاد و اختلال احوال عباد است
رقم ملاقات بر ناصیه حال او کشیده سلطان سلیمان از ابن خیع او اغوا نمودند خواند کار لشکر عظیم بر سر او فرستاد که او را
به دست آرند رومیان علی الغفله به اردوی او در رخیتند و القاص میرزا مضطرب احوال خود را از آن ورطه بیرون انداخته
امیدوری چند با بقای او دلالت اند چون حقیقت حال به مسامع جاه و جلال رسید بهرام میرزا و شاه قلی خلیفه مهردار و
ابراهیم خان ذوالقدر را با بیست هزار کس بر سر او فرستادند و ایشان در حدود قلعه مریوان به او رسیده او را
منهزم گردانیدند القاص میرزا گریخته و حیران و از کردهای خود نادم و پشیمان به قلعه مریوان نزد سرخاب اردلان
رفت و حکم همایون در باب سپردن او به اسم سرخاب عز صدور یافت و او جز اطاعت حکم پادشاهی چاره ندید القاص
میرزا التماس نمود که شاه نعمت الله یزدی که شوهر خواهرش بود آمده او را بیارد و جناب مرتضوی انتساب حسب الفرمان
حسب مدعا کامیاب نزد سرخاب رفته و میرزا را از او گرفته به خدمت اشرف آورده چون انظار همایون در آمد حضرت شاه جنت

سلطان بلطف لهراسب فرمودند که ای برادر ما مهربان من توجه بد کردم که روی از خانواده پدر بر تافتی و خود را از اوج عزت
به حضیض مذلت و خواری انداختی و دشمن متوسل گشته مرتکب چندین خدمت و فساد و خونریزی شدی حسب حالت و شرمندگی خود را
عذر خواسته ایست پیش آمده رقت نموده شاه جنت مکان را عرق اخوت در حرکت آمد بروی ترحم نموده از سر جرایمش
درگذشت اما چون در میانه طوایف قزلباش فسادانگیخته بود اعتماد در ایام سلطنت و پیش سعیدان طبقه علیه صوفیه باطلاق او
راضی نبودند ساده جنت مکان رضای خاطر جمهور جسته او را بقلعه قهقهه فرستادند که در آنجا باشد پسرش سلطان احمد میرزا نیز
مقرر شد که با پدر در آن قلعه باشد بالاخره مقام سام میرزا و پسر او نیز در آن قلعه مقرر شد عمر هر چهار پادشاهزاده در آن
سپری شد مجملا چنان مشته های عظمی که ان شاء عقل حقوق شناس سخت بمیزی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخنده
فال منطفی گشته از شعله عصیان و طغیان او بسیر سحاب لطف الهی فرو نشست

ذکر آمدن سلطان سلیمان مرتبه چهارم با دربار و بیان وقایعی که در آن ساخته و وقوع مصالحه او با پادشاه عظیم الشأن

در شهور سنه احدی و ستین و تسعمائه که پنج سال از قضیه القاص میرزا گذشته فی الجمله شورش و انقلاب لشکر آفت اسکندر پاشا بیگلربیگی ارض روم رخنه کرده دیگر باره
سلطان سلیمان بتحریک او لشکر بسیار مجتمع گشته بعضی از بواقعه آن است که چون خواندگار روم مرتبه ثالث اغوای القاص
میرزا آمده چنانکه بتحریر پیوست باز گردید شاه جنت مکان با لشکر بحر جوش دریا خروش قزلباش متعاقب او در حرکت آمده
اضدود و دیار بکر و ارزنجان لگدکوب سپاه کینه خواه گشته جمعی از رفقای اسکندر خود گذاشته گریختند سلطان سلیمان چند
گاه از آمدن متقاعد گشته بغزای فرنگ رفت شاه جنت مکان نیز از لشکرکشیدن بدیار اسلام احتراز فرموده توجه
بغزای گرجستان می شدند و چهار پنج سال بحالت گذرانیده در سرحدها فی الجمله ساکتی می بودند و اکراد که در اماکن
ارزنجان مرتفع شده از اهل الفت شده ماده فساد منعقد گشته مکتوب دوستانه بخواندگار نوشته جهت رفع جدال
عناد و گفتگوی صلح بمیان آورده مصحوب شیخ و ایلچیانی که از سادات گشته بیش ملک دو ارض روم بود در سال ... شدند و
اسکندر پاشا مرد مفسد فتنه انگیز در اوایل حال حاکم وان بود زیاده اعتباری نداشت علی الغفله از وان بخوی آمده
حاجی بیگ دنبلی را که از امرای آن دودمان بود با جمعی از زمای خود بقتل آورده مرتبه بعد بموجب ترتیب گشته بیگلربیگی
ارض روم شد در همان سال خبر رسید که آوازه شجاعت و جلادت در آن سرحد مشتهر ساخته در سر حسین خان روملو امیران

امیر حسین خان سلطان صلاح در جنب سرپده از مقابله او گریخت و او خرابی چند در ایروان کرده جمعی را بقتل آورده بازگشت
بجز داشت و حرکت باستمار که از او بظهور رسیده و از این طرف جمعی ترقیه حال رعایا کسی متوجه نشده و تا دب شاه ادب
پای از دایره ادب بیرون نهاده بمرور موجب سعی بی ادبانه با امرای سرحد گشته اعمال که زیاده از حد او بود جسارت
نموده در تعریف می کرد از جمله وقتی که حضرت شاه جنت مکان بعضی امرای قاجار را بغزای گرجستان بطرف ولایات فرستاد
بودند با لشکر گران بیلغار نموده در وقتی که امرا بآن جهت رفته بودند بر سر اردوی امرا ریخته جمعی کثیر از غازیان قاجار
را بقتل آورده زیاده روی و بی ادبی از حد اعتدال گذرانیده بر جمیع امرا مقامه مخالفت کرده بودند در این اثنا خواب کبا ...
اشرف شمل برد و عده عیسه از جانب سلطان رسیده بتحریک اسکندر پاشا تهدیدات کرده اظهار آمدن بدیار عجم نموده بنا
بر آن آتش خشم جهان سوز شهریاری افروخته گشته باجتماع سپاه فرمان داده در اندک روزی طوایف قزلباش از
اطراف و جوانب بیلاق آق شقال که محل نزول اردوی ظفر نشان بود جمع آمدند رای جهان آرا ابدان تعلق گرفت که
قبل از حرکت لشکر روم سپاه با جرد بوم کشیده در سرحدها از آبادانی اثر نگذارد و اسکندر پاشا را گوشمالی بسزا
داده از خواب غفلت غرور بیدار سازند عساکر حضرت نشان را چهار گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی یکی از
از امرای عالی مقدار کرده بطرفی فرستاد و رایات فیروزی آیات متوجه اخلاط گشته قلعه اخلاط را مسخر و از
در میان گرفتند و امرای نامدار که بهر طرف رفته بودند الکای وان و سلماس و عادلجواز و ارجیش را بالتمام
موش رفته و غارت کرده هر کس از امرای روم و عسکر آن ردیه و اکراد مقتول و گرفتار گشته و اغنام بیحد
اردوی همایون بازگشته بعد از معاودت امرا متوجه گوشمال اسکندر پاشا جمعی از امرای نامدار مثل ... خان
استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو که حاکم نخجوان بود و محمدی خان موصلو ترکمان و شاه وردی خان زیاد اغلی
حاکم قراباغ و سایر امرا و جمعی از قورچیان عظام و غیره بسرکردگی شاهزاده کامگار اسمعیل میرزا بارض روم
فرستادند اسکندر پاشا از آمدن قزلباش آگاه گشته با امرای روم و سپاهیان که از ارزنجان و قرمان
تا ... مجتمع ... از دیار بکر و گرجستان و ولایات و کوران که نزد او جمع آمده بود نظر بر تشوره سلوک داشت
که برابر رفته جنگ کنند یا قلعه داری نمایند امرای روم صلاح در جنب سرپده کوه بودند که با شاهزاده قزلباش

ابحری انبوه و لشکری کوه شکوه آمده بار طاقت محاربه ایشان نیست اسکندر پاشا که لشکر بسیار از کرد و رومی که بر سر داشت
داد آوازه شجاعت و دلاوری در سر داده چنانچه بخار نخوت و غرور در دماغش راه یافته بود بسخن عقلا و ارباب رای
و تدبیر مسموع نداشته خاطر بمحاربه قرار داد و گروهی از جوانان کار آزموده بمنقلای سپاه گردانیده پیشتر فرستاد خود
در نیم فرسخی شهر صف سپاه آراسته پانصد نفر ینکچری تفنگ انداز با بیست عراده توپ و ضربزن فرنگی در پیش
صف باز داشته مستعد رزم و قتال گردید از این طرف چرخچیان سپاه منصور و لشکر قول رومیه در اول حمله ایشان از
برابر و سرداران میمنه و میسره از چپ و راست جنبش آمده بازار محاربه گرم گردیده مبارزان جنود قزلباش آثار
غلبه و اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک انداختند اسکندر پاشا دلیری و دلاوری قزلباش
باش را مشاهده نموده آتش غیرت در کانون درونش شعله کشیده با گروه انبوه از قول بمیدان آمده بعوج فرنگی با تفنگ
دمبدم هر دو فریق محاربه در غایت صعوبت بوقوع پیوست در اثنای گیرودار از قول بزرگ جنود نصرت شعار که نفر شکوه
شاهزاده کامکار از پیش در نمایان شده صورت حال اسکندر پاشاه را نظر بر لشکر بیشمار افتاد علامت عجز و از کار
در ناصیه احوال سپاه روم مشاهده نمود دست از کارزار باز داشته بهزیمت غنیمت شمرده عنان از محاربه برتافته به سمت
دار خود در القلعه آمد و دلاوران سپاه منصور تا دروازه قلعه تعاقب نمودند لشکر روم کرده قریب پانصد نفر کس از
رومی و اکراد و ینکچری طعمه شمشیر آبدار غازیان شده رمضان بیک برادر اسکندر پاشا و محمد بیک … و قولر اقاسی علامان
خواندکار و چند نفر از امرای معتبره روم خصوصا حاکم مرعش و حاکم ملاطیه و حاکم طرابوزان و مهتابی … سنجق
دار گرفتار و دستگیر شدند افواج قاهره در اطراف و جوانب … بتاخت و تاراج مشغول گشتند مظفر و منصور با غنایم موفور
باز گشتند … کوچ در داده روی توجه باردوی کیهان پوی آورده در حینی که شاه جنت مکان جهت قلعه اخلاط
را گرفته به محاصره قلعه ارجیش پرداخته بودند باردو ملحق گشته به سعادت بساط بوسی سرافراز شده بیگی که
مردانگیها بظهور آورده بودند خصوصا زیاد اعلی نوازش … گرفتاران را بنظر انور در آوردند
دار انها را بیار رسانیدند و کیفیت تسخیر قلعه اخلاط انکه چون موکب همایون بپای قلعه رسیده محاصره نمودند محصوران
بمدافعه قلعه داری پرداخته چند روز بقدر قدرت و توان کوشش نمودند بالاخره از محافظت شهر و قلعه عاجز گشته

شفعا بحیله قلعه را سپردند و حکم بتخریب ان نافذ گردید چنان حصار استوار را باندک توجهی با زمین هموار شد و از انجا عنان
عزیمت بصوب ارجیش انعطاف داشته قلعه ارجیش را محاصره فرمودند حاکم قلعه بمتانت و استحکام حصار و اسباب قلعه داری
مغرور گشته توپچیان و تفنگچیان رومی توپ و تفنگ بعسکر همایون ریخته و محصوران در مراسم قلعه داری کوششهای مردانه
می نمودند و از این جانب غازیان جلادت اثار قدم مردانگی پیش نهاده سیبها را بپای حصار رسانیدند و توپ بزرگی که
در دو روش پیش توپچی خاصه شریفه در پای قلعه ترتیب داده بود بر برج باره حواله نموده تزلزل در بنیان حصار انداختند القصه
تا سه ماه مردم قلعه از روی قوت و قدرت قلعه داری کرده در ماه چهارم عاجز و زبون شده جمعی اکراد در قلعه بودند
چنانچه عادت عامه این طایفه است که در وقت کارها همه کس مصلحت خود در نظر داشته با زمانه یار و با زمانه مساعد ساز کار
آمده طریق نفاق نموده حاکم قلعه را بقتل آورده قزلباشیه بالا کشیدند و بمردی دولت قاهره قلعه ارجیش مسخر گشت در اندک
… نموده اشرف اعلی خراب و ویران شده از انجا رایت فتح آیت بصوب قلعه بارکیری افراخته همت بر الکا تسخیر
انحصار استوار گماشتند … که در رفعت و بلندی با قلعه قاف همسر و با کوه الوند برابر بود محاصره مبارزان قلعه گشای
جلادت به تسخیر این حصار استوار کرده باستعمال الات رزم و پیکار پرداختند و محصوران قلعه نیز مردانه وار بمدافعه قیام
نمودند چند روز در میانه این آتش مجادله و مقاتله مشتعل بود تا انکه خوف و هراس بقیاس بر محصوران مستولی گشته دست
در دامن استیمان زده حاکم قلعه با امان در آمده مورد بخشش گردید بعد از فتح قلعه بارکیری اسمعیل میرزا با سویدی بیگ قورچی
باشی بناحیت کردستان و بعضی امرا را ایلغار … سمت داران محمودی فرستادند عساکر نصرت شعار از قتل اکراد
… فارغ گشته با غنایم موفور باردوی همایون پیوستند رایات سلیمان که عزم یورش اذربایجان جزم نموده … جلب
آمده بود در این سال بجهت قلت آذوقه استعداد آمدن نیافته در حلب طرح قشلاق انداخته بتهیه اسباب یورش سال دیگر
گردید چون هنگام قشلاق بود رایات نصرت ایات در عرصه عظمت و جلال از آن یورش تهمال معاودت فرموده
به تسخیر نخجوان آمده در این سال قشلاق همایون در انجا واقع شد در سال دیگر مطابق سنه احدی و ستین و تسعمایه سلطان سلیمان
با سپاه بیکران از قشلاق حلب در حرکت آمده روی توجه بدین دیار نهاد شاه جنت مکان از نخجوان به ییلاق … (?)
رفته از عساکر منصوره … کرده سرداری اسمعیل میرزا و معصوم بیک صفوی امیر دیوان و شاهعلی خلیفه مهردار بطرف

وان و سلطان وان حدود دلبرده دیگر را بسرداری سلطان حسین میرزا و الله بیرام میرزا که کاردانی شاه وردی سلطان زیاد
اغلی را بطرف دیگر فرستادند که سر راه سپاه روم را سوخته آبادانی در آن حدود نگذارد و جنود ظفر ورود حسب الامر نموده
عمل نموده سالما غانما بازگشته و در ییلاق بازرجای باردوی همایون پیوستند چون سلطان فصل ییلاق را گذرانیده و با سپاه
ایران عدد بسرحد قریب شده شاه جنت مکان جمعی از سرداران جنود اقبال را بسرداری سلطانان و میران کار دیده
شمامال حسب از نموده بقراولی تعیین کرده که از چهار طرف ره سپاه خبردار بوده در هنگام فرصت دست برد نمایند
و صرفه کار از دست نهشته دلاوران جنود قزلباش همیشه سپاه آن ملاعین را بذل جمع نمال ردیه تنبیه کرده در هر محل دست
بردی نمایان نموده جمعی را گرفتار کمند کرده می ساختند و هیچ روزی نبود که سرها و زخمیها دیگر گرفتار شده بنظر اشرف در
نمی آوردند تا رسید سلیمان بخوان بسیاری از جنود روم به تیغ انتقام غازیان ظفر لزوم راه فنا نمودند و چون خواندگار
در نخجوان فرود آمد شاه جنت مکان لشکر ظفر نشان پرداخته موازی چهل هزار سوار جرار ارزیده گذار مهیب خوار اهلی
اسپان تازی نژاد بهار رفتار و اسلحه و براق آراسته بمعرض عرض در آمدند سایر الناس که در اردوی همایون جمع
آمده بودند ملی هذه القیاس بعد از عرض سپاه از ییلاق بازرجای بعزم قتال مخالفان بدیده اکاسره و کوکبه کیقباد
در حرکت آمد سلطان سلیمان که چند گاه در نخجوان مجال اقامت نیافته شهر را سوزانیده از همان جا طبل بازگشت
داد و تمال لوقه بطرف ارض روم بازگشت و موکب همایون شاهی بتعاقب او در حرکت آمده در هر منزل جمعی از جنود روم
بدست قراولان قزلباش قتیل و دستگیر شده در همان روز سنان بیک پرشاک گهیر و از آمدن و شدن پیاده دستگیر
گشته به محمد پاشا وزیر اعظم که مردی سلیم النفس بود و خیراندیش همواره خواهان کار مصالحه ترغیب مینمود از اظهار صلح نموده
بود محمد پاشا با امرای سرحد مکتوبات نوشته اظهار مصالحه کرده و التماس ارسال اشرف نموده بود که سنان بیک را
آزاد فرموده باز فرستند و کس بجهة تمهید امر مصالحه او همراه کرده شاه جنت مکان حسب الالتماس محمد پاشا
و استشفاع خیراندیشان از طرفین سنان بیک را آزاد فرمودند چون حضرت در نزع سلاطین موجب ویرانی مملکت و
مصالحه فرمان روایان عدالت آیین باعث امنیت و استقامه احوال سپاهی و رعیت است محضا لله بجهة ترفیه حال
بحره و رعایا که از دو طرف لگدکوب حوادث و پایمال سم ستوران بودند مصالحه راغب گشته شاه علی بیک نامی از

از ایلچیان

از ایلچیان قاجار که از زمره قورچیان ظفر شعار بود همراه سنان بیک فرستادند و از آنجانب سلطان سلیمان بصلح و مقاتل
شده شاه علی بیک را از شمول انعام و احسان باز فرستاد و بنابر آن شاه جنت مکان عنان از تعاقب رومیان بازگشته [illegible]
که در ظل لوای نصرت لوا مجتمع و آماده رزم و پیکار بودند بغزای گرجستان توجه نمودند و شرح غزاها که آن حضرت در تسخیر
گرجستان که فرموده اند عنقریب در ضمن این دفتر سمت نگارش خواهد یافت القصه بعد از آمدن شاه قلی بیک اصلاح محمد پاشا
وزیر اعظم مکتوب مرغوب محبت اسلوب مصحوب فرخ زاد بیک ترکمان ایشیک آقاسی قرار داد اعلی بخواندگار فرستادند اغاز مصادقت
و دوستی فرمودند و از جانب سلطان سلیمان نیز ایلچیان معتمد با نامه محبت طراز آمده از طرفین ابواب صداقت و دوستی و معاهده
و پیمان بارسال مکاتب و تحف و هدایا تاکید یافت و حال تاریخ فیه البعض بطرف تعلق گرفته بعضی را ان
طرف متعلق گردید و دستور و سرحد تشخیص یافته مسلمانان که از آمد و شد عساکر جانبین در عذاب بودند آسوده گشتند مستعدان
عجم تاریخ مصالحه را الصلح خیر یافته اند و در رشته نظم کشیده اند منهی اقبال در بر کهنه در غلغله اندا جنت
که الصلح خیر و آمدن حیات فیما بین طریقه محبت و دوستی مرعی و مسلوک بود در سنه اربع و سبعین و تسعمایه سلطان سلیمان
بدار آخرت رحلت نموده پسرش سلطان سلیم صاحب دیهیم گردیده بدستور پدر فرزندی گشته فیما بین ابواب مراسله و آمد و شد
ایلچیان و ارسال تحف و هدایا مفتوح بود و او هشت سال سلطنت کرده در سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه رو بجهان
جاودانی آورد و پسرش سلطان مراد پای بر مسند پادشاهی نهاد و در زمان حیات شاه جنت مکان و ایام جلوس
اسمعیل میرزا بر منهج قویم مصالحه و دوستی مقیم اما بعد از نوبت اسمعیل میرزا در زمان جلوس نواب سکندر شان سلطان محمد
پادشاه نقض عهود و مواثیق مزبور کرده عالم آرمیده را به شورش آورد و ابواب سلاله ردی بر آن گشوده شرح آن وقایع
در محل خود در تمه مرقوم کلک بیان می گردد اکنون از سحاب عنبرین نام قلم در مضمار شرح تسخیر ممالک و بلاد غزا و جهاد که
بالعزه ضلالت نشان گرجستان فرموده اند جولان مینماید ذکر تسخیر ولایت شروان و بعد در آوردن در زمره معمور
المنفعت ممالک محروسه بدستیاری اقبال بی زوال شهریار جهان خرد زوال از ممالکی که شاه جنت مکان علیین آشیان در حیطه تسخیر کشیده اند اول
مملکت کثیر المنفعه شروان است که ولات آن از اولاد انوشیروان کسری است و بشروان شاه مشهورند و از زمره ولاة
مذکوره که ابا عن جد در ان ولایت فرمانروا بوده اند فرخ یسار بن فرامرز بن گشتاسب بن فرخ زاد بن امیر خلیل الله بن

سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن کیقباد بن فرخ زاد بن منوچهر مشهور بخاقان که خاقانی شاعر مادح او بوده بن خجسته خاقانی
کلکین شتی بسلسله علیه صفویه در مقام عناد در آمده بود چنانکه در محل خود مذکور خواهد شد با سلطان جنید و سلطان حیدر جنگ
کرده بشهادت رسانیدند و بالاخره منتقم انتقام خاقان سلیمان شان فرخ یسار گشته اختلال احوال ان خانواده راه
یافته سلطان خلیل بن شیخ شاه بن فرخ یسار بدلالت خرد خورده دان بدرگاه خاقان سلیمان شان آمده طریق عبودیت
جاکری مرعی داشته مورد نوازش گردیده بالطاف شاهانه برتبه بلند مصاهرت و مرتبه ارجمند شروانشاهی سرافرازی
یافت و بعد از واقعه آنحضرت بدستور منظور نظر عاطفت و اشفاق حضرت شاه جنت مکان بوده چند سال بشوکت و اقبال
گذرانید و در سنه اثنی و اربعین و تسعمائه که دوازده سال از جلوس همایون اعلی گذشته بود سلطان عالم فانی را بدرود کرده
بجهان جاودانی شتافت و از نسلی نمانده امرای شروان برادرزاده او شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه را
که کودکی بود بر تخت نشانیده قانون دولت آن خانواده بجهت خودسری و خودرائی امرای شروان از نوا افتاده نظام
و انتظامی در آن سلسله نماند هرج و مرج در انجا پدید آمد درین اثنا قلندر پسری دعوی نمود که من سلطان محمد بن شیخ شاهم
لشکر بسیار بر سر او جمع آمده بر سالیان مستولی گشت و از انجا بشماخی آمد اصحاب شاهرخ از بی جمعی امرا و بی اتفاقی
لشکر قدرت بر دفع او نیافته از شماخی فرار نموده بقلعه مغرد رفتند و قلندر پسر بشماخی که تختگاه شروان است استیلا
یافت اما چون اصحاب قلندر نیز مردم بسر و پای پراکنده هرجائی بودند مردم عاقل کاردان در میانه ایشان نبود از
جهل و بی تدبیری شماخی را گذاشته جانب سالیان مراجعت نمودند عظمای شروان که در قلعه مغرد بودند از رفتن او
آگاه گشته در موکب شاهرخ میرزا تعاقب نموده در حوالی سالیان بدو رسیده جنگ در پیوستند اصحاب شاهرخ
غالب آمده قلندر مغلوب گردیده بدست شروانیان در آمده شیح بادار تعلیق بر دار اما امرای شروان بیشتر از
زیاده روی و بی هنجاری اغماز نهاده دست درازی بمال و ناموس مسلمانان می کردند و شاهرخ را که جهت خورد سالی
قدرت بر منع نبود خلایق از ظلم ظلمه شروان بجان آمده استغاثه بدرگاه نوشروان زمان کردند قورچی باشی یادگار
جمعی از سپاهیان فریاد بر آوردند ؞ کای سکندر بر نیت از ظلم یاجوج الامان ؞ ای سلیمان زمان از جور دیوان
زنهار ؞ شاه جنت مکان تسخیر آنولایت نیت نشان و دفع ظلمه ارباب بغی و طغیان بر ذمت همت شاهانه لازم دانسته

دالم

در سنه ثمان و اربعین و تسعمائه شاهزاده القاص را باتفاق بشاخان و جمعی از امرای قاجار و طوالش و مردم قراباغ با بیست هزار
کس همراه قورچی باشی او لله کرده بتسخیر آن ولایت فرستاد افواج قاهره از آب کر با کشتی عبور کرده بشروان آمدند و مردم
شروان در مقام تمرد و خلاف و عصیان در آمده قلاع آن ولایت را بمردم کار دیده استحکام داده بمدافعه و جنگ و جدال
بر داشتند مبارزان قلعه گشا اول قلعه سرخاب و قلعه بغیلار را فتح نموده بعد از ان حصار قبله را مسخر گردانیدند و از انجا
کمند همت بکنگره تسخیر قلعه گلستان که محکمترین قلاع شروانست انداخته گرد آن از افواج قاهره بمحاصره دور گشته چون
شاهرخ میرزا با لشکر جلادت اثر بمقابله جنود قزلباش آمده در دره بغرد بهم رسیده جنگ در پیوستند مبارزان جنود
اقبال دره مذکوره را از خون مخالفان مالامال گردانیدند حسین بیک شکست خورده بجانب قلعه گریخت و باستحکام برج و باره
در انجام اسباب قلعه داری پرداخت دلاوران جنود قزلباش بمحاصره قیام نموده همه روزه از طرفین نایره حرب و
قتال و جنگ و جدال اشتعال داشت و شروانیان در مخالفت و عصیان اصرار می نمودند تا آنکه مدت محاصره بچهار ماه کشید
در ان اثنا درویش محمد خان والی شکی بامداد شروانیان آمده بقصد شبیخون یکبار بر اردوی قزلباش رسیده و نقاره نواخته پوران
کشیدند فوجی از دلیران اجوی و قورچیان رزم جوی بر جمع المرده شتافته مغلوب گردانیدند درویش محمد خان
گمگی بیشتر از مردم خود بکشتن داده بکاری ناساخته بازگردید شروانیان را چون اعتمادی و استظهاری نماند از تعاقب
و قلعه داری عاجز گشته پیغام فرستادند که هرگاه شاه عالیجاه بسعادت و اقبال تشریف آورند قلعه را بتسلیم آنحضرت
کنیم ایمیم امر حقیقت عرض کردند شاه جنت مکان از مرند عزیمت شروان نمودند ساحت آن ولایت را از پرتو آفتاب چتر ملک
سای پادشاهی رشک گلشنی یافت و چون در پای قلعه نزول اجلال واقع شد روز دیگر حسین بیک وکیل با عظما و اعیان شروان
آمده شاهرخ میرزا را آوردند و کلید قلعه و مفاتیح خزائن به خدام بارگاه فلک اشتباه سپردند کوتوال قلعه گلستان نیز
بیرون آمده قلعه را سپرده حسین بیک وکیل با اکثر عظمای شروان در ازای مخالفت و بی ادبی و عصیان بیاسا رسیدند
و شاهرخ میرزا اسیر متوجه دیار عدم شد و حکومت آنولایت به شاهزاده القاص میرزا تفویض یافت عنان عزیمت
موکب اقدس بجانب اردبیل منعطف گردید شعرای زمان قصاید غرا و تاریخهای مرغوب بجهت فتح شروان در سلک نظم آوردند ؞ از
کوس بشارت بر ایوان کیوان ؞ در انداخت آوازه فتح شروان ؞ چه فتحی که بعد صد سال دیگر ؞ نویسند تاریخ آن فتح شروان

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Iskandar Munsh,1560 or 61-1633 or 4.

Title:
Trkh-i lam r-yi Abbs

Date:
1271 [1855]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23237

File Description:
Part 2

باسقاط عدد موافق تاریخ است القاص میرزا نه سال به استقلال حکومت شروان نمود از وفور اسباب و تجملات پادشاهانه
و افزونی جاه و سپاه از راه رفته با ولی نعمت خود در مقام عصیان درآمد چنانچه تحریر یافت مخذول ابدی گرفتار شده
شاه جنت مکان اولکای البرز را بفرزند خود اسمعیل میرزا داده کوکچه سلطان قاجار را در خدمت شاهزاده گذاشتند و چون شاهزاده
در شروان قرار و آرام داشت برهان میرزا ابن ... از سلاطین شروان که در میان جماعت قنقبیان میبود در سنه اربع و خمسین و
تسعمایه بشروان آمده در قلعهای رصل اقامت انداخت جمعی از فتنه انگیزان و بقیه سپاهیان شروان بسر او جمع
آمده در میان مینه و حیغمل جسر بریده مستعد رزم و پیکار گشته اسمعیل میرزا و کوکچه سلطان با لشکر گران متوجه دفع عصیان
مذکور گشته جماعتی جرگیان سپاه منصور روان گردیده بتهور حرمی جسر در یافت چون مرکب شاهزاده بر رکاب رسید
خود شروانیان تاب مقاومت نیاورده شکست یافتند و برهان میرزا الصدر ... خود را بداغستان انداخت و بقیه السیف
از ان طایفه بقتل رسیدند در وقتی که خبر آمدن خواندکار روم بهمراهی القاص میرزا باسیاب ... گشته اسمعیل میرزا
و کوکچه سلطان حسب الفرمان قضا جریان متوجه عسکر سعادت منبان گردیدند برهان میرزا اولکای شروان را از غازیان خالی یافته
تسلط آمد دست تصرف در ان ملک دراز کرده و چند روزی در ان اولکا لوای حکومت افراشت چون اقبال دولت
از ان سلسله روی تافته بود در زود چراغ عمرش افسرده گشته بعالم عقبی شتافت بعد از مراجعت سلطان سلیمان در تبریز
و آمدن القاص میرزا در سال سنه ست و خمسین و تسعمایه حکومت اولکا بعبدالله خان استاجلو ولد قراخان که نزاد
خال محمد دادا و خاقان سلیمان نشان بود تفویض یافت شروانیان که به اطاعت و متابعت چند روزی برگای میرزا
از عبدالله خان خوفناک گشته بجزیره از جزایر دریای خزر پناه بردند هر چند خان استمالت نامه فرستاد
طلب نمود راضی بآمدن نشده در عصیان اصرار نمود عبدالله خان بر سر ایشان رفت غازیان قزلباش در
آمده جسته بر سر ان فرقه اشرار رفته آتش حرب افروختند و اکثر آنگروه سرکش بتیغ قهر و سیاست کشته غازیان
اموال فراوان بدست آورده بازگشتند و عبدالله خان به حکومت شروان باستقلال اشتغال یافته در ان حدود بلند آوازه
گردید چند سال بکامرانی و اقبال گذرانید در سنه احدی و ستین و تسعمایه که سلطان سلیمان نوبت چهارم لشکر
در آذربایجان کشید قاسم نامی را از نژاد کهنه شروان فرستاد قاسم مذکور چون از دربند گذشته قدم به اولکا

نهاد دیگر باره شروانیان آغاز فتنه کرده عبدالله خان را دلگردان شده بر سر قاسم جمع شدند عبدالله خان با خود
قزلباش بدفع او شتافته در موضع تنگه که کنار ... است تلاقی فریقین دست داد عبدالله خان که چهره استقامت
اکابر ... تسلیم شتابی معاودت نمود قاسم بقلعه بغرد درآمده در انجا مستعد رزم و پیکار گشت و داده هزار کس روی
شروانی و ... بر سر عبدالله خان آمدند عبدالله خان قزلباش که با خان بودند از قلت سپاه و ظهر پناه و کثرت اعداد شیر
شروانیان همراه اندیشمند گشته در جنگ کردن تامل داشتند عبدالله خان تکیه بر امداد جنود الهی نیروی اقبال شاهی
کرده با ده هزار کس که در ان وقت بر سر داشت بمحاربه دشمن کمر بسته در حدود قلعه گلستان تلاقی فریقین دست داد چنانچه
آیره قتال و جدال التهاب پذیرفت مبارزان جنود اقبال بهادران کار طلب حملات دلیرانه بر آن فرقه ضلال
نمودند آخر روز از جانبین بحرب و قتال پرداختند انتقام شام ظفر تحت از در بر کشته ... فخر داد و ...
فرو رفته شکست بر لشکر مخالف افتاد و تیغ جانبانی غازیان سر افشانی آغاز نهاده جمعی کثیر و جمعی غفیر از ان خونگرفتار
گرفتاران غرقه بحر فنا شدند و از سرهای ان مخذولان منارها افراختند و بقیه السیف بطرف طبرستان گریختند
از احوال قاسم که در ان جنگ شد باری کماهی او بازشناخت معلوم نبود او در ان ... اما قاضی احمد غفاری
در تاریخ جهان آرا نوشته که بعد از انهزام از معرکه بیرون رفت و احوالش معلوم نشد و عبدالله خان بیشتر از پیشتر در ان
دیار لوای عظمت و اقتدار افراخته سرکشان را به تیغ تیز ادب نموده رعایا و زیردستان را در کنف عدل و داد
جای داده و احوال مملکت باستقامت گذرانیده مهابت عبدالله خان بنوعی رعب و هراس در دل شروانیان در مردم
طبرستان و داغستان انداخته بود که صورت خلاف او در پرده خیال هیچ کس از ترک و تاجیک رخ نمی نمود و در شهور
اربع و ستین و تسعمایه که هفده ساله حکومت باستقلال کرده بود بعالم بقا پیوست حکومت اولکا بارس خان روملو
تفویض داشت تا ایام حیات شاه جنت مکان حکومت اولکا بدو متعلق بود گفتار در فتح ولایت شکی در شهور سنه ۹
دیگر از ممالک مفتوحه شاه جنت مکان ولایت شکی است که از طرف ان بشروان پیوسته از طرف دیگر بطرف الکای جبال
و طرف دیگر بغرجستان و البرز کوه متصل است و حسن بیک که ابا عن جد حاکم انجا بود از فروع شروانشاهیه اند در
زمان خاقان سلیمان شان بجهت استیلای گرجستان پناه باستانه عرش جاه آورده از انحضرت معاودت و التفات

یافت بعد از این واقعه هایله خاقان سلیمان شان در همان سال لوند خان کرجی حاکم کرجستان لشکر انگیز گشته حمایت او
و والی شکی محاربه واقع شده و حسب در معرکه کرجستان شهادت یافت عطای شکی درویش محمد پسرش را حاکم خود کرده بنده
داور فرمان ... به ... اولیای دولت قاهره حرف خصومت آغاز نهاد و دیگر باره آثار ظهور خلاف از او صادر شد در هنگامی که
شاه جنت مکان لشکر تسخیر شروان فرستاده بودند درویش محمد خان چنانچه در طی احوال سبق ذکر یافت شبیخون آورده
اردوی قزلباش لعنه الله در سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه رایات فیروزی آیات جاه و جلال جنود اقبال عزم تسخیر ولایت
مذکوره به صوب در حرکت آمد آوازه نهضت همایون شاهی تزلزل در بنیان صبر و سکون حکام آن حدود انداخته لوند
خان کرجی کمر خدمتکاری آن حضرت در میان جان بسته روی امید به درگاه عالم پناه آورده در بلده ارش پا به سریر
سلطنت مصیر رسیده به نوازشات شاهانه سرافراز گردید و حکم همایون مشتمل بر استمالت و نوید مراحم و عاطفت به اسم درویش محمد خان
حاکم گشته او را ابلی و انقیاد دلالت فرمودند و او از نخوت و سرکشی روی از بیعت بگردانید که سعادت ابدی در آن منظوری
است برتافت و به مجمکی قلاع اعتماد نموده سر مخالفت بر روی کشیده سرداران به بعضی قلعه گیش را قایم کرده متحصن شد
و درویش محمد خان خود به قلعه کلسن و کوره سن که از ... رفعت و بلندی کمند همت هیچ صاحب شوکتی بر کنگره تسخیر آن نیفتاده
رفته مستعد قلعه داری شد و جمعی دیگر در دامنه البرز کوه محل مضبوطی را به اتفاق کرده آماده رزم و پیکار گشته ... احتمال
سرکشی کرده که از عقول برابری ذره با آفتاب شعله غضب قیامت لهب شهریار عالی نسب ... جنب آن کشیده
ر ... موکب نصرت نشان شوند که سپ قورچی باشی و ... خان و شاه قلی سلطان استاجلو را با گروهی از عساکر
ظفر شعار به تسخیر قلعه گیش مامور فرمودند عبدالله خان استاجلو را با گروهی و لوند خان کرجی به تسخیر القلعه کلسن و کوره سن فرستاده
شاه قلی خلیفه مهردار را با فوجی از افواج قاهره بر سر سغناق تعیین فرمودند و امرای مذکور به موجب فرموده حضرت شهریار
امر محاصره و سرانجام قلعه گیری پرداخته به ضرب توپ و ضرب زن و بادلیج رخنه در ابنیه و جدار آن انداختند و برج و باره
زلزل و اختلال بر رخنه محصوران قلاع صورت عجز و انکسار در آیینه احوال خود مشاهده کردند و نواب قلعه گیش امان طلبیده
درگاه شهریار زمین شتافتند مفاتیح درب قلعه سپرده دستور بخشش و عاطفت گردیدند حسب الفرمان شاهی قلعه مذکور
و برج و بارگاه آن با خاک یکسان گردید بعد از فتح قلعه مذکور موکب اقبال خسرو آفاق به جانب سغناق در حرکت آمد مردم

سغناق

سغناق چون از فتح قلعه گیش و توجه پادشاه سعادت اندیش خبردار شدند از هیبت و شکوه آن حضرت قیامت ... در هر سال ... نوح ... ده
قلعه ... روی تجرد و افتقار بر خاک نیاز می سودند درویش محمد خان ... کرده نادم و پشیمان ... از قلعه کلسن و کوره سن
بیرون آمده در حال حیرت و سرگردانی ... جایی که خود را از این ورطه خونخوار رهایی بخشد از بیم به جنگل ... افتاده با
چهار صد نفر از جنود به روزگار گذرش بر حوالی اردوی عبدالله خان و لوند خان کرجی افتاد و غازیان جلادت شعار از فرار
او خبردار گشته به تعاقب او در حرکت آمدند اندک مسافتی قطع نموده با نکرده دچار شدند و آن جماعت حرکت المذبوحی
کرده اکثر به تیغ شرر خنجر خونریز غازیان جلادت شعار به قتل آمدند و درویش محمد خان با کوسه پیر قلی ... ملازم ... سلطان لو
درهم ... کوسه پیر قلی به نیروی اقبال پادشاه ستوده خصال بر او غالب آمده سر شرار او از پیکر بدن جدا کرده به پایه سریر اعلی
آورد در پای سمند سعادت منشد آن حضرت انداخت به جایزه و صله سرافرازی یافت ... سری کاد طوق فرمانش نخواهد اگر از
... اتحاد ... تمامت ولایت شکی به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک اشرار
پاک و ضمیمه ممالک محروسه شاه شرفناک گردید **گفتار در شرح غزوات حضرت شاه جنت مکان و قلع و قمع کفره بی ایمان و تسخیر ملک**
کرجستان چون همواره اقدام بلوازم غزا و جهاد مکنون خاطر حق پرست پادشاه دیندار شریعت پرور بود و که شامل عطیه
ممالک دشمنان قوی دست شرقی و غربی در حیز تاخیر و تعویق می ماند مع ذلک در هنگام فرصت متوجه غزای نصاری کرجستان
و تسخیر قلاع و بقاع آن گشته در آغاز فرمانروایی و ایام سعادت فرجام جهانداری چهار مرتبه لشکر بدان دیار کشیده
چند مرتبه دیگر لشکرها فرستاده اند و از کرجستان سبعه که کفره آن به ضرب تیغ مجاهدان دین مبین گردن به طوق
فرمانبرداری درآورده حکام آن باج ... کرده آن حضرت گشتند و جزیه و خراج ... برگردن گرفته خطبه و سکه
به نام نامی و القاب سامی آن حضرت مزین ساخته اند ولایات کاخت و کارتیل و ... است شرح این حال بر سبیل اجمال
آنکه چون ولایات شروان و شکی به کرجستانات اقرب است چون ... که ولاة آنجا را اقتدار و استقلالی بوده کفره
... لشکر به حوالی آن ملک کشیده متعرض مسلمانان می شده اند و سلاطین آنجا ... به دفع قیام نموده ...
به مخاصمت و نزاع وقوع یافته در هنگامی که ... اقبال شروان شاهی در آن ولایات گشت لوند خان کرجی چنانچه مذکور شد
التجا به سایه عاطفت پادشاهی آورده لوازم طاعت و متابعت و خراج گذاری به ظهور آورده داخل زمره ولاة کرجستان

که خسرو دولت فرخنده نیز بنده وار خود را در سلک ملازمان عتبه علیه شاهی در آورده همواره بملازمت سده سلطنت نموده بمعاودت اذن
حضرت سپهر بوده اما لوارصاب والی کارتیل و بکرات والی باش آچوق و والی داد ایلی مخالفت در زیده آقا عت یاسته
بظهور می آوردند و از زمره ولاه گرجستان بمعرض الغای گیخسرو بندگوری که مطیع و منقاد همیون اعلی می شدند چند مرتبه عساکر
منصوره بر سر ایشان تعیین نموده والی باش آچوق و دداایلی تنبیه بلیغ یافته سر بجیب ادب فرو برده بودند از لوارصاب بعضی
ادوات بی اندامی بظهور آمده دست درازی بجوانب دیار اسلام می نمودند لهذا تادیب و تنبیه متمردان گرجی در ذمت همت
خسروانه لازم گردیده کسب مثوبات غزا الحرب اندها کشت **در ذکر توجه موکب همایون مرتبه اول بگرجستان** در شهور سنه
سبع و اربعین و تسعمایه نیت غزا و جهاد در خاطر خطیر معدلت نهاد ارتسام یافته در اشرف التصمیم طاهر العقیده نشاط دسر شعار کمال
قراباغ در حرکت آمدند و از آنجا افواجی از دلیران رزم آزمای کار طرف گرجستان ایلغار نموده در شبی که تیره تر از دود لمهای
تاریک دردمان ضلالت شعار بود بشهر تغلیس ریخته در ان ظلمت آباد کفر بنیاد آتش نهب و قتل و غارت افروخته گرد از ان
اشقیاء شمیر آبدار و سنان جان ستان اثر برآوردند غازیان ظفر شعار گردیدند و کلباد گرجی که از جانب لوارصاب حاکم تغلیس بود
با جمعی از گرجیان در قلعه گریخته بود از هیبت و شکوه اسلام رعب و هراس بر او غلبه کرده از قلعه پایان آمده سعادت
اسلام دریافت بعضی از امرای گرجی از خوف عساکر نصرت نشان به قلعه برتیس که حصاری است در غایت رفعت و
بلندی در نهایت محکمی و استواری پناه بردند مبارزان جنود اسلام حسب الفرمان پادشاه گردون مقام ملک احتشام ان قلعه
عالی اساس را دایره کردار در میان گرفته خود شمار بر افگنده آثار استیلا یافته چون قلعه بسیر دل اجاره یافته شد
غازیان نصرت فرجام بر مبارزت دلیران کشیده اکثر ان گروه گسسته هر کس را که حیات او دریافت کرده بد لالت رهنمای توفیق
زبان بکلمه طیبه شهادتین گویا گردانیدند خلاصی یافتند سایر کفره رخت برزاویه عدم کشیده لوا رفعت الکرامی دیگر
از ان فرقه ضلال خود را بکوه سوسوم کوه کوه کشیدند پادشاه مجاهد غازی در کمال شکوه و سرافرازی شهریار
همت را معقد صید آن سرخیل ارباب ظلام مداری تمام در ظیران آورده عساکر اقبال کیتب ساقل ان جبال را
بقدم سعی پیموده جبرا قهرا ان قلعه رفیع الوند استیلا یافتند و بسیاری از ان فرقه فجره در مضایق آن جبل
را بقدم سعی پیمودند و بقتل آوردند تعبیه بسیف آواره دیار ادبار شدند لوارصاب از انجا فرار نموده خود را بکوهها

گرد

سحت و شبهای بر در جهت انداخته از چنگال شیران بیشه هیجا خلاصی داد و چون فی الجمله کوشمالی یافت رایات نصرت آیات
همیون بجانب تغلیس در حرکت آمده و جهت ان صدد داد و خود با پاک ان کبران بتمرد بالک کرده عنان فیروزی عیان بصوب رجعت
انعطاف دادند **نهضت همایون شاه جنت مکان مرتبه دوم بگرجستان** در ثلث و خمسین که القاص میرزا آثار ضلالت بظهور آورده
موکب همایون در طی قشلاق ایام مذکور بحرکت بر بوسیت بعزم تنبیه او در حرکت آمده داد داده خود را بدرگاه عالم پناه رسانیده
در مقام اعتذار در آمد شاه جنت مکان فتح عزیمت شروان نموده با لشکر ظفر اثر که در ظل لوای آسمان فرسا جمع آمده بودند
در قلب زمستان که آفتاب در برج جدی بود متوجه غزای گرجستان شده از نوروز کل روانه شدند چون موکب اقبال بجوشته
احمد بهرام قدر در شهر نزول اجلال فرموده لوند خان حاکم زکم و کرم کاخت بیک بقرار طاعت ایشان که این گمهور
مراتب اخلاص را در درگاه جهان پناه اندیشش داج و خراج گذرانیده در ان یورش اقبال بنده وار بملازمت موکب
نصرت شعار می نمودند در ان هنگام شدت شتا و سورت سرما بمرتبه بود که آب رود خانه کر منجمد گشته در محکمی با ثبت تلک
دعوی مساوات می کرد از کثرت برف که شب و روز می بارید کوه و هامون گرجستان در نظر بنیدگان یکسان می نمود در ان حال
جنود اسلام بر سر ارباب ظلم و طغیان ایلغار نموده چون بمسکن و مقام گرجیان بی ایمان رسیدند تیغ یمانی غازیان کار افشانی
آغاز نموده عرصه ان سرزمین را از خون کبران کشته تن رنگین ساخته جانهای ان بدکیشان را با آتش قهر سوختند
سر ان سیاه کینه خواه در آمده مظفر و منصور با غنایم موفور از ان یورش اقبال عود نموده مبتدی آمدند در اثنای راه
باش آچوق رخصت انصراف یافته با خلاع فاخره و نوازشات وافره بالقای خود رسید اما لوند خان روزی چند
در ملازمت ظل ارف کامیاب عرش بود تا آنکه در بلده گنجه بعد اخلاص و علامی او جلد داده بود از انصراف عمیراً
اشرف مسکه قبول یافت او را به خلعتهای شاهانه و الطاف وافر از ثبات طلا دوری و اسپهای تازی نژاد و مرصع
آلات نوازش یافته مفتخر و سرافراز بولات خود رسید **عزیمت شاه ملک قدر سپهر اقتدار مرتبه چهارم بگرجستان** در شهور سنه
ثمان و خمسین و تسعمایه که ولایت شکی بتسخیر اولیای دولت قاهره در آمده هنوز از ردی کرد دلکوه در آلولات بود
کیخسرو ولد قرقره عرضه داشت بدرگاه عالم پناه فرستاد که لوارصاب و والی جوش و شترفران گرجی دست تعدی بولایت
او دراز کرده بعضی از الکای او را گرفته اند و سکندر پاشا نیز از ارض روم با مدد داده قلعه ارد الواح را احاطه کرده

چون بتسخیر قلعهٔ مذکور از اتصال و خراج کران آنحضرت بود و سعادت آن اقدام بر اسم جهاد ظاهر زرین بال اقبال ار...
در پرواز آورده از تکی ایلغار خبر نمودند و از راههای بر فراز و نشیب ناهموار گذار کرده بولایت گرجستان در آمدند کفار
ضلالت شعار لشکرهای کوه و مغارهای تنگ از اعتماد خود ساخته هر گروهی بیکی از جبال صعب المسالک پناه برده بعضی دیگر از
عظما و امرا و دران قلعه متحصن شدند مجاهدان سپاه اسلام روی بصلابت و مردانگی بتعقب هادای شرکان آورده چندین
هزار گرده خمار بضرب تیر و شمشیر غازیان بجانب مس الجحیم شتافتند و چند قلعه از قلاع آن ولایت مفتوح گردانیده و بسیاری
از جوردشال کرجی شراد و غلامان یوسف لقا غلمان نهاد را به اسیری گرفته غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمده
و جمعی از عظمای گرجی بقلعه در بار کلیسیای انجا که بر کمر کوهی بلند از سنگ سخت واقع شده در ارتفاع با چرخ اخضر
برابر و در متانت و استحکام با قلعه ضیهر بست در کمر دارد و تحصن جسته بودند حضرت شاه عالمپناه جنت مکان بفرمان اولو
و شاهوردی سلطان زیاد اغلی و الماقوچی از افواج قاهره بر سر قلعه مذکور فرستادند و ایشان آن قلعه را امر کز اداره درمیان
گرفته بهادران کار طلب و مبارزان ناجوی و ابطال ملی رسیان دستهای فراخ در بر سر مردانه وار هجوم و یورش نموده
بتایید حضرت پروردگار بر بالای حصار آمده دلفکار از مشاهده حال سرآسیمه و حیران گشته اغماز دین مبین راه
حرکت برایشان مسدود ساخته بر راه گریز یافتند و بقدرت شمشیر مردان ایشان طعمه تیر و شمشیر و سنان جبلیان اسیر و دستگیر شدند
و کلیسیای که دران قلعه بود بصنایع و بدایع پروردگار است و عقل دوراندیش قائل نمی‌شود که چنان لخت گرجی از
نوع بشر امکان وقوع داشته باشد الحاصل در میان قلعه مذکور از چوب کعب سنگ یک لخت زاده که از ارتفاع بریده کلیسیائی
مشتمل بر چهار صفه وسیع طولانی ترتیب داده جدار بیرون و اندرون آنرا صور ادیان و اصنام بطلا و لاجورد
مصور گردانیده اند و تختی در میان خانه ورم موضوع گردانیده پیکر تنی از طلای احمر با جواهر آبدار بر آن تخت نشست
نموده و قطعه لعل قیمتی در چشمان در عینین آن به لعل بهان نشانیده بودند که جوهریان صاحب وقوف هر یک از نگاه
تومان قیمت کردند و از دروازه کلیسیای مذکور راهی در زیر تنگی و باریکی قریب یکصد و پنجاه ذرع بالا در سمت خانهای
کلیسا در سنگ خارا بریده و دو کوشک مخفی بملاحظه خوارزمان دالقلاع دو دران یک جانب از حمقا ترتیب داده بود شاه
جنت مکان بتماشای کلیسیای مذکور قدم رنجه فرموده بنفس نفیس اکثر مشتاقان می‌دید آن معبد کفار بی‌دین را بشمشیر ... بار

بدار البوار فرستادند ناقوس منکوس آن کلیسیا را که از اعشار دین مسیحیت جوش ریخته شده بود و حوض شبیه حمامات گرجیان در هم
شکسته دربهای فولادی و طلای را قلع نموده و دیگر اسباب و تجملات زیب و زینت و اموال بیشمار که دران حصن از هر آرایش
در روزگار جمع آمده بود بخزانه عامره نقل فرمودند آن قلعه را در یکدیگر کوفته حصارش برابر زمین هموار شد امرای کرجی که در
سوراخهای قلعه و نهان خانها ناضر بوده بودند مثل امان بیک لوای و شرفیران و غیر ذلک دفعه دفعه آمده سعادت زمین بوس
دریافتند تسخیر دو ولد قرقره که از آوازه وصول موکب همایون از تعرض اسکندر پاشا جنود روم ایمن گشته بودند بارگاه
جهان پناه پیشکش لایق کشیده منظور نظار شفقت و عاطفت خسروانه و الحوس و شرفیران اغلی که در مدد مخالف بودند هر دو
بقتل آمده الکای بومک در تصرف شهر که با ایشان تعلق داشت بکیخسرو تعلق گرفت و از انجا مظفر و منصور بالکای کارتیل در آمد
سپاه منصور از اطراف و اکناف آن ولایت را تاخته از رعیه لوار رحاب بهر کس ... در آمد عرصه تیغ جهاد گردیده و از آن
ولایات اموال و برده بیشمار و مواشی و اغنام بدست غازیان عظام در آمده عنان عزیمت بصوب قراباغ که مشتای اردو
و قشلاق همایون در انجا واقع شد

ذکر لشکرکشیدن شاه جنت مکان مرتبه چهارم

شرح احوال یورش خیر مآل و وقایع مرتبه
رابع علی منهج الاجمال آنست که در شهور سنه احدی و ستین و تسعمائه که فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان
فرمانفرمای ممالک روم و مصر و شام امر مصالحه انعقاد یافته سرحد تشخیص و تعیین یافته بود اردوان گرجستان که از آن دو
طرف در شکنجه قتل و غارت بودند ... و کارتیل که جهت این طرف تعلق گرفت و دو لایت باشی اچوق و دادیان و گوریل
تا حدود طرابزون و طرابیس بغا نزدای روم متعلق شد لوارجات والی کارتیل که از بیم تیغ مبارزان قزلباش بجبال
رفیع پناه برده بود هر گاه فرصتی می‌یافت پای از دایره ادب بیرون نهاده حرامزادگی ... بظهور میرسید و دست بتعرض
بولایات تفلیس و محالی که بحیطه تصرف و تسخیر جنود قزلباش در آمده بود دراز میکرد و مردم انجا ... دفع ... گیرش
... رای جهان آرای بدان متعلق گشت که رایت فتح آیت بدان صوب افراخته دفع آن بد کیش
ضلالت اندیش نموده جل مملکت او ضمیمه ممالک اسلام گردانند و بمقتضای اقتلوا المشرکین کافه هر کس از شرکان بی ایمان
که اهل قتل باشد جوق جوق مغلول ... الارض سر بر بقعه جزیه ... دهی در خاور تیغ شیر را بر حکم شه منیا و حیات
ضلال را از عرصه آن ولایت برانداختند بدین نیت حق لطوبت رایت فتح آیت بدان صوب در حرکت آمده چون بر ایلچوحل دل

سپاه اسلام کشت کفار را نه بار از بیم سیوف و سنان غازیان ظفرنشان در بیشه‌ها و جنگلهای پردرخت که عبور باد دشوار از
مضایق آن دشوار بود پراکنده گشته گروهی بجبال رفیع و حصارهای متین منیع تحصن جسته و مبارزان معرکه جهاد بسپر
توکل و مردانگی بر دوش افکنده رو بر بیشه و جنگل نهادند کرده کرده را بدست آورده بشمشیر بیدریغ می‌گذرانیدند
زنان و فرزندان ایشان را اسیر نموده مواشی و اغنام بیشمار غنیمت گرفتند لوارصاب بصد حیله از آن معرکه جان بیرون برد
خود را بناموس کشید چون ساحت دلگشای آن الوار از وجود مشرکان آلوده مشرکان پاک گردید کوکبه اقبال از جانب گوری که نهایی
تخت لوارصاب بود در حرکت آورده از راههای صعب و مضایق پر درخت عبور نموده عرصه ابوکلا بنزول بین الوار
خس خار وجود کبران نابکار رفته شد و چون عظما و ازناد ران گرجی چند قلعه و حصار استوار قایم کرده در هر جا فوجی از
مردم جنگی مقام و آرام گرفته بنا بر آن اعلام کشورگشایی بصوب قلاع آنجماعت اول قلعه سردالعوب را محاصره فرمود
سلطان قلعه مذکور با استحکام حصار مغرور گشته بجنگ و جدال اقدام نمودند غازیان جلادت نشان از اطراف و جوانب
حصار جنگ انداخته کار بر محصوران تنگ کردند بگریبان کیش بیشه علامه عجز و انکسار خویش مشاهده نموده فریاد الامان بر
آورده و پارسنداران پیک کوتوال قلعه سپردن آمده حصار را تسلیم نمود و بعد از فتح قلعه مزبور بر سر قلعه آمد که محکمترین قلاع
ثابت و مادر لوارصاب در آن قلعه بود و رفعت آن قلعه است مرتفع که گویی معمار ازل بنای او را بر سطح گنبد
سند سپهر که طایر وهم و خیال هرچند بال سعی گشاید بر فراز آن نتواند پرید دست خوش گردد روزگار هرچند درازی
آید بر خاک زیرش نتواند رسید سلطان آن حصن حصین روی بدفع غازیان آورده حمایت امره جنگ و جدال
اشتغال داشت و همزدی آن قلعه چنین مثال یافت که اهتمام سپهر و معشوق گشته با در لوارصاب اکثر زنان در آن اسیر و
دستگیر شدند و بسیاری از آن بی دینان را بتیغ جهاد بجهنم و بئس المهاد فرستادند و چند قلعه و حصار دیگر بسعی و
مردانگی شاهوردی سلطان زیاد اغلی مسخر اولیای دولت روزافزون گردیده و بعد بکورش زیاده از سی هزار
اسیر بدست جیوش دریا خروش درآمد و از آنجمله زنان و دختران و پسران عظما و ازناد ران بود و عوض خمس سرکار
اشرف حضرت های حیث در هزیمت لوارصاب جهان خود را بیابان و ساخت که اصلا مقر و مأوای او معلوم
نشد بعد از آن پادشاه دین پناه از صفوف لشکر گرجستان عنان عزیمت بصوب قراباغ انعطاف داده بعد از

مزارع

مزارع از سیر و شکار آن حدود بعد و دولت بیزوال شاهنشه ذکر کشته شدن لوارصاب خان بدست شاهوردی قزلباش
ازاده و تعمیر حصن شهر ... از جمله ولات گرجستان لوارصاب بوفور شجاعت و دلاوری و کثرت
اعوان و مردم کاری امتیازی داشت بنا بر آن همواره سرکشی و گردن فرازی از او بظهور رسیده سر بربقه اطاعت
و فرمان گذاری در نمی‌آورد و هرچند حضرت شاه جنت مکان در دفع و رفع او توجه نموده چند دفعه بیورش ولایت
گرجستان چنانکه مذکور شد اتفاق افتاد چون بهر بهانه حیاتش بر نشده بود مدت در نیاید بعد از آنکه حضرت شاه
جنت مکان مرتبه رابع از لشکر گرجستان لوارصاب باز بکوری آمده بقیه السیف لشکرها نزد او فراهم آمده یکدو سال
روزگاری گذرانید و چون بقدر سر انجامی حیث دیگر باره بنفس سرکشی آغاز نهاده در ممالک شاه دین پناه اصرار
نمود در سنه ثلاث و ستین و تسعمایه از گوری بیرون آمده بقلعه رکوس و محالی که در ایالت و حوزه تصرف دیوان بود
آمده و آثار عصیان و طغیان بظهور آورده شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار و بگلربیگی قراباغ را جمع آورده که محافظت
السرحد مأمور بودند از طغیان او خبر یافته جنود قراباغ را جمع آورده متوجه او شده چون تحمل اقامت او نبرده
لوارصاب از جمله وزیر با عدم قدرت مقاومت نموده فرار اختیار نمود جنود قزلباش تعاقب گرجستان کرده
اطراف و جوانب الوار بغارت مشغول شدند در بین اثنا لوارصاب از کمین کمر بیرون آمده با جمعی از زبده‌ها در آن
رتبت لشکر شاهوردی سلطان آمد چون اکثر مردم قزلباش پراکنده شده بود فوج قلیل که بر سر زیاده اغلی مانده
بودند بقدر قدرت جنگهای مردانه کرده شکست یافته زیاد اغلی راه در رسم سپاهیگری منظور داشته خود را
بسلامت از معرکه بیرون انداخت دیگر چنان تعاقب غازیان کرده باطراف و جوانب الوار متفرق و بنهب و
غارت مشغول شدند در بین اثنا لوارصاب با موازی هشتصد نفر از قزلباشیه مدرجه شهادت رسانید و لوارصاب
با جمعی از کشیشان انجیل خوان در بیشه صعود نموده ایستاده بودند محمد سلطان حسینی با معدودی از غازیان
دوچار شد بالضروره بالفرقه در ادبحث بجنگ مشغول شد لوارصاب اسب صلابت و مردانگی به جلوه در
آورده به محمد سلطان حسینی حمله نموده از تقدیر الهی اسب بسر آمده و لوارصاب از مرکب جدا شده ذاکرهای از
غازیان حسینی زخمی چند منکر بر او زد و دیگران هجوم آورده محمد سلطان اسب لوارصاب را صاحب شده سوار گردید

و به رحمت و کرجیان وا کرند کور را چند نفر از غازیان جسمی قتیل آوردند و لوای عمر و دولت لوارصاب نگونسار گشته همان لحظه در
گذشت و کرجیان نعش او را برداشته بمدفن خود برده دفن نمودند و همیون پسر او را به حکومت نصب نموده در گوری رحل اقامت
انداخته شد

و چون همیون خان به جای پدر حاکم نصاری عارتیل شده چهار پنج سال در گوری بسر برد و پراکندگان کرجی از هر طرف رو
بوسنه و فی الجمله جمعیتی فراهم آمد آنچه مستور طریق خلاف و عصیان نموده در سنه ثمان و ستین و تسعمائه بخیال تسخیر شهر
تفلیس از مقر و مقال خود حرکت کرد و از سایر حکام نصاری مرد و مدد طلب نموده جمعی کثیر بمعاونت او آمدند و کرکین پسر لوند
لوندخان بر کاخت باذن پدر با خود دسرکش بتعصب دین و اعانت ملت جمعی بمدد او آمدند مجملا در عسکر کرجیان جمعیت تمام دست
داد و چون این خبر بپای اعلی رسید امرای قراباغ و جنود آن حدود را جمع آورده روی توجه بدفع مشرکان آوردند غازیان
خندقی را که جماعت کرجی بر در بند کنده بودند پر کرده عبور نمودند و بمشرکان رسیده در برابر آن فرقه ضلالت صف قتال آراسته
و جرگیان جنود اسلام بکبر جبال در او بخته معرکه رزم گرم گردید و از جانبین مردان مرد و دلیران معرکه نبرد داد دلاوری
می دادند و کفاره ضلالت شعار پای ثبات و قرار استوار داشته بدفع حملات غازیان می پرداختند شاهوردی سلطان
زیاد اغلی چون شدت محاربه کبران و صبر و سکون ایشان را در معرکه رزم بدین مثابه مشاهده نمود با سپاه ظفر پناه یکبار
جلو ریز بر صف سپاه کرجی تاخت غبار معرکه نبرد بفلک اثیر گرد رسید کرجیان تاب صدمه او نیاورده روی بهزیمت
نهادند و کرکین پسر لوندخان با یکهزار نفر کفره بقتل رسید بقیه السیف متفرق و پراکنده شدند همیون با معدودی چند
بطرف گوری گریخت زیاد اغلی مظفر و منصور بگنجه عود نموده گنجه بیگ را که از امرای معتبر کرجی بود با جمعی از ایشان در آن
دستگیر کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند لوندخان در عرضه پسر لباس سیاه در گردن انداخته از آنجا در آن
کاخت بموجب او سیاه پوش گشته بماتم نشسته بعد از واقعه مذکور داود نام پسر لوارصاب با جمعی از ایشان در آن
برادر را اختیار نموده بدلالت هادی خرد و رهنمای تائید توفیق روی ارادت بدرگاه گیتی پناه آورده در دار السلطنه
قزوین سعادت زمین بوس پادشاه دین پرور دریافته بشرف اسلام مشرف شده حشمت و مقال او را از نوازش
بهره مند فرموده بسمت والای فرزندی اختصاص داده ولایت تفلیس و توابع که در حیطه تصرف دیوان اعلی بود باو

ارزانی

ارزانی داشته و هر چند گاه یکی از امرای درگاه کوتوال قلعه تفلیس و لله در انی دقایق مهمات داود خان بود اما
همیون خان و تبعه آن بجهان در مخالفت و سرکشی اصرار نموده بدست آوردن قلعه تفلیس و توابع آن را پیش نهاد همت
هرگز از این فکر و خیال محال خالی نبودند و دو سه مرتبه بعزم تسخیر آنجا در حرکت آمدند و کاری از پیش نبرده باز گردیدند و در سنه
خمس و ستین و تسعمائه جنود کفره را جمع نموده با سوار و پیاده بسیار روانه تفلیس شده داود خان نیز با جمعی از اتباع در آن
و جنود مسلمانان از شهر بیرون آمده محاربه برادر در پیش داشت چون تلاقی فریقین روی داد قزلباشیه از ایشان در آن
کثرت اعدا تاب معاودت در خود ندیده و صلاح در جنگ ندیده اراده بازگشتن نمودند ابراهیم خلیفه قرا
مانلو که سردار گروه قزلباشیه بود از جهل و غرور ارتکاب جنگ و قتال نموده در معرکه بشهادت رسید اصحاب داود
خان قربا دیا داود دلا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده بر آورده از روی تکلف نمودند بالضروره راه گریز پیش گرفته
بتفلیس آمده از قزلباشیه استمداد نموده بلغاق حسام بیگ افشار و لشکری جمع کرده بجنگ برادر شتافت درین مرتبه برادر
اتباع او غلبه کرده در عصیان و طغیان افزوده بتصور آنکه سکنه تفلیس اطاعت او نموده قلعه را بآسانی بدست آورد جنود
کرجی را جمع آورده با غلبه تمام بر سر تفلیس آمد و قلعه را احاطه نموده و چون گروهی از قزلباش بحراست و کوتوال قلعه
قیام داشتند همایون دست قدرت خود را از تسخیر آن کوتاه دیده از موجب مردم شهر نیز پابوس گشته طبل ارتحال کوفته
بگوری رفت چون خبر طغیان همیون و دست درازی او بعرض عاکفان سده سدره مقام رسید فرمان
قضا جریان نفاذ گردید که شمخال سلطان چرکس که حاکم شکی بود با بلغان امرای قاجار و غیرهم بمعاودت داود خان
عزیمت گرجستان نموده همیون را از زور و جنود معهود آگاه گشته تاب معاودت در خود ندیده خود در کوههای
بلند آنجا در کشید غازیان نصرت نشان بجانب آن کوه که با البرز برابر و با قله قاف همسر بود در حرکت آمده از اطراف
و جوانب از او فرود گردیدند که آن بی ایمان که آن مکان محکم را پناه و دار القرار خود ساخته بودند متوجه محاربه غازیان
گشته شعله آتش حرب و قتال افروخته گشت همیون با معدودی را که جهل و غرور گشته بغازیان حمله نموده
یکه و نفری را بمرتبه شهادت رسانیدند یکی از غلامان شمخال سلطان نام برد حمله نموده بطعن سنان او را از کار
ذلت انداخت و دیگری از غازیان بمعاودت رسیده او را دستگیر کردند و کرجیان چون سردار خود را گرفتار کمند

وبه بند هزیمت را غنیمت شمرده روی از معرکه برتافتند جمعی از اتباع همیون که برگرد او بودند بعضی کشته بعضی گرفتار شدند
امرای عظام مظفر و منصور از غزای گرجستان عود نموده همیون را با سایر گرفتاران بپایه سریر اعلی فرستادند در دار السلطنه
قزوین بنظر خسرو کامگار رسید حضرت مرشد در آن چند گاه او را در دولتخانه همیون نگاه میداشتند که شاید بشرف اسلام دریابد و او
دست از کیش نصاری بر نمیداشت بالاخره بقلعه الموت فرستادند و در حین حیات شاه جنت مکان در آن قلعه بود در زمان اسمعیل میرزا
بیرون آوردند و در زمان نواب سکندرشان رضوان مقام سعادت اسلام دریافته بحسب الامر نواب اشرف ارجمند [illegible]
برادری سرافرازی یافت و بحکومت ملک موروث سربلند گشته بمقتضی المرام روانه گرجستان شد والحق [illegible] حقوق تربیت نواب
سکندرشان [illegible] دولتخواهی [illegible] بظهور آمد و شرح این احوال در محل خود رقم زده کلک [illegible] خواهد شد **ذکر فتح ولایت**

قندهار و زمین داور و ذکر بعضی از احوال سابقه الولات از ولایت معظمه زمان شاه جنت مکان مملکت قندهار
است و توابع آن در شرح واقعه الولات آنکه ولایت مذکور در زمان خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بایقرا بحکم او در تصرف
ربع ایران در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ ولد او بود و بعد از واقعه میرزا و استیصال احوال آن سلسله که مملکت
خراسان بتصرف شاهی بیگ خان ازبک در آمد شجاع بیگ [illegible] در تبعیت [illegible] در همان سال [illegible] پادشاه
مرحوم مغفور محمد بابر میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور
گورکان از کابل لشکر بقندهار کشیده و شجاع بیگ از اولاد امیر ذوالنون با طایفه ارغون محاربه با حضرت [illegible] منکوب
گردیده [illegible] قندهار [illegible] امیر ذوالنون بدست آن حضرت در آمد
ایالت الولات [illegible] میرزا [illegible] بمقابل [illegible] شیبک خان ازبک [illegible] قندهار
خبردار گردید [illegible] متوجه الولات شد [illegible] امیر ذوالنون باستقبال [illegible] شیبک خان
قندهار را [illegible] روزی چند حصاری شده عاقبت [illegible] در مقابل [illegible] شیبک خان
زمام ایالت و دارایی الولات [illegible] ارغونیان داده [illegible] بعد از ظهور [illegible] خروج حضرت خاقان سلیمان
شان که خان شیبانی [illegible] جهانگشای [illegible] کشته مملکه خراسان بحیطه تسخیر اولیای دولت شاه جنت مکان درآمد
شجاع بیگ [illegible] اخلاص [illegible] فرستاد و چند گاه قندهار [illegible] در تصرف او بود و شاهزادگان کامگار سکندر [illegible]

قزلباش که در هرات اقامت داشتند بازگشت نمودند تا آنکه ظهیر الدین محمد بابر دیگرباره از کابل لشکر بقندهار کشیده محاصره نمود
شجاع بیگ چند گاه قلعه داری مدت محاصره امتداد کشید بالاخره استغاثه بدورمش خان شاملو بیگلربیگی هرات نموده
از او استمداد کرد دورمش خان در خدمت پادشاه التماس نمود که چون شجاع بیگ اظهار اخلاص و غلامی درگاه شاهی نموده
و همه وقت در ارتباط با این [illegible] که متعرض حال او نگردند با پادشاه حسب الالتماس دورمش خان دست از محاصره
قندهار کشیده بکابل عود نمود شجاع بیگ [illegible] نام [illegible] در قندهار گذاشته خود [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] اعتماد الظهار [illegible] و دولتخواهی و [illegible] کرده مملکه بتصرف بابریان داد حضرت بابر پادشاه الولات
به پسر خود میرزا کامران داد و در تاریخ مذکور قندهار [illegible] میرزا کامران بود و بعد از جلوس همیون حضرت پادشاه
جنت مکان [illegible] احدی و اربعین و تسعمایه که یازده سال از جلوس آن حضرت گذشته بود که میرزا [illegible] قندهار
نموده بر سر قندهار رفت خواجه کلان که از قبل میرزا کامران حاکم بود قلعه را استحکام کشیده [illegible] بلوازم قلعه
داری قیام نمود میرزا کامران در لاهور جنود فراوان فراهم آورده بکومک رسید [illegible] محاربه عظیم بوقوع
پیوست چون [illegible] کابل [illegible] بودند تاب نیاورده [illegible] در آن معرکه بقتل رسید
و سام میرزا [illegible] مقصود باز گردید و کامران میرزا خواجه کلان [illegible] قندهار گذاشته عود نمود و در [illegible]
و تسعمایه که [illegible] شاه جنت مکان [illegible] دفع [illegible] عبید خان [illegible] قندهار [illegible]
محاصره حصاری که [illegible] قزلباش دلیری کرده بودند از دار السلطنه هرات عنان [illegible] بصوب [illegible]
[illegible] آن جلال [illegible] آوازه [illegible] همیون [illegible] وصول [illegible]
احوال [illegible] نیاورده [illegible] خواجه [illegible] قندهار [illegible] گذاشته بود [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] و ولایت مذکور [illegible] اولیای دولت قاهره در آمده [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] بجانب عراق میرزا کامران دیگرباره لشکر کشیده
از لاهور [illegible] قندهار [illegible] حضرت شاه جنت مکان [illegible] در عراق [illegible] سلطان روم [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible] بود [illegible] خان در [illegible]

رفت و چون از آنجا عود نموده بهرات آمد زبان اعتراض بر بوداق خان دراز کرده که چرا اتابک کوچه بندها نرفته
دعوی نمود که من فردا از بیسام تا کوچه بندها در یک هفته بروم روزی دیگر با فوجی کثیر از بهادران نامی بعزم تسخیر آن
روی بکوچه بند حوالی مزار شاه زنده آورده دلیرانه بر سر سلطان تاخت جار ثان کوچه بند تاب مقاومت نیاورده
فرار نمود بعقب کوچه بندها درآمدند شاهزاده محمد سلطان و اوزبکان از آن کوچه بند راندند درین اثنا سکی خان مرسا
از ملاحظه قضا بیرون جسته بر سر سلطان زیاده سر خود و ده سام از مرکب غرور بر زمین افتاد درین حال محمودی
از ملازمان محمد خان بر سر وقتش رسیده سرش را از بار سر سبک ساخت و چند بهادر نامی نیز گرفتار شدند چون خبر واقعه
شاه محمد سلطان بر اخی سلطان رسید خوف و دهشت بر دستور گشت طبل رحیل کوفته با در الهی نهر رفت بعد از قوت محمد
خان شرف الدین اغلی گرفتاری پسرش فراق که شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا را در دوی علی رفته بود
محمد ولد ابدال الا امارت خراسان رفته بود شاه قلی سلطان افشار استاجلو ولله میرزا شده در رکاب عالی شاهزاده
موضع خراسان بود عبدالله خان ولد کسلنده خان بن جانی بیک و جمشید خان بعزم دست برد از آمویه عبور کرده آ.
خراسان بر سر میرزا و سلطان آمدند چون لشکر خراسان بر سر میرزا جمع نبودند در آن وقت میرزا و سلطان از آن مستعد اد
جنگ نبود خود در القلعه تربت حیدریه کشیدند سلطانان اوزبک قلعه را محاصره کردند امرای خراسان بعزم
دفع دشمنان هر یک از مقام خود حرکت کرده هنوز اجتماع سپاه دست نداده بود که آوازه وصول ...
عراق منتشر شد سلاطین اوزبک تاب توقف نیاورده اول جمشید سلطان احتیاط ورزیده کوچ کرده روز
دیگر سلطان عبدالله خان طبل رحیل کوفته بجانب ما وراء النهر برگشت بعد از رفتن ایشان دیگر از سلاطین ما وراء النهر اراده
خراسان نکرد دیگر بار پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان از بلخ به حدود مشهد مقدس آمده باز مراجعت کرده ...
باصطناع شاهانه سرافراز گردیده عود نموده مرتبه دیگر اوزبکان بن رستم سلطان بن جانی بیک سلطان در
سنه سبع و ستین و تسعمایه از ازبه خود و شبرغان با هشت هزار اوزبک و غیره بخوارزم در آمده در حدود ...
و جام آمدند و تاخت و غارتی چند کرده روانه دیار خود بود که زینل خان ولد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم جام
بر خان سلطان جنگ را طلب داشته در دفع اوزبک با او مشورت نمود مشار الیه و حاجی سلطان گوتوال مشهور که

از امرای

از امرای جغتای بود و هر دو با قشون آراسته بزینل خان پیوستند و او بمدد ایشان مستظهر گشته اراده جنگ نمود امرای
مذکور صلاح در تعاقب ندیده بزینل خان پیوسته با وجود آنکه جمعی را بتعاقب فرستاده مغلوب شده بود مذکور غیرت
جهل و غرور با دو هزار و پانصد قزلباش و جغتای از عقب ایشان رفته در پل جاتون با ازبک رسیده اوزبکان دو
هزار کس در مقابل قزلباش بار برداشته خود با هشت هزار کس در کمین خدعه گشت اوزبکان در حمله اول منهزم
شدند مردم زینل خان بطلب غنایم و اموال غارتی شتافته بودند که اوزبکان از کمین بیرون آمده بر صف امرا
تاخت و بیک حمله جنود ایشان را در هم شکسته پراکنده ساخت قزلباشیه بقدر قدرت جنگ مردانه کرده قریب
یک هزار نفر از قزلباش و جغتای با زینل خان و حسین سلطان کشته حاجی سلطان کوتوال با بقیه سپاه بعد
از کوشش از آن معرکه هولناک بیرون رفتند و از شومی تدبیر و جهل و غرور زینل خان و چشم زخمی چنین بسپاه منصور
رسیده اوزبکان مذبار خود مراجعت نمود بعزیمت شاه جنت مکان بدان فلاحت بغداد و خوزستان و دفع
سرکشان بالطاف پروردگار جهان در صدر این اوراق و کنج وقایع زمان دولت شهریار آفاق نعیم حضرت
شاه جمجاه جنت مکان بقلم دو زبان نگاشته صحیفه بیان گشته که در آغاز جلوس همیون و اوایل سلطنت جهان آرای
سرکشان اطراف و کردان فرار آن اکناف که از رعایا حضرت خاقان سلیمان شان در روزها تحویل
خزینه بودند سر از جیب عصیان بر آورده آثار خلاف و طغیان بظهور می آوردند و در حضرت همچنانکه
از آغاز تحریر پیوست مدتها جهت دفع اعادی و گوشمال سرکشان و انتظام ملک و ملت متحمل شدائد سفر در سای
از رودات ضروری رسید که بدان پشته و از جمله وقایع عظمی که باعث همیون واقع گشت عصیان و طغیان حکام دار السلطنه
بغداد بود و ذوالفقار ولد محمود سلطان پسر عم ادهم کلهر بود و نقش مخالفت و سرکشی بر توجه ضمیر نگاشته بهوس ایالت
و دارائی بغداد در حینی که ابراهیم سلطان از آمدن بی اعتدالانه ذوالفقار نسبت بسلطان عذری بعرض نموده
چند آمدن از اولی اعلام و هجبار من بی غیرت و املغار مغرور بخیر و سلامتی سلطان قبول نکرده تا بعد دی
از خاصان در دیوانخانه خود فارغ گشته بود که ذوالفقار بکنار رادور رسیده بر سر او تاخت ابراهیم سلطان از
آن حال بسر آسیمه شده فرصت جمعیت و مدافعه نیافته از بیم جان خود را بحرم سرا انداخت ذوالفقار با جمعی پیاده شده طنابها

حینیه حرم را شمشیر قطع کرده بر سر او فرود آوردند و سلطان را با چند نفر که حاضر بودند بتیغ آبدار پاره پاره کردند و سر ایشان را
در دار دوا افتاده اکثر ملازمان که جمع شدند سلطان را کشته دیدند متابعت ذوالفقار اختیار کردند سید بیک کمونه و کلید
سلیمان که از امرای عراق عرب بود با چهار کس رسیدند بالضروره او نیز بذوالفقار پیوست بعد از وقعه مذکور اغلب تمام
دار السلام آمده بر آن بلده مستولی گردید و جمعی کثیر از افراد و اقوام خود بتیغ قهر و ستم بقتل آورده بر کل عراق رقم اختصاص
کشیده علم تسلط افراشت و چون این خبر بمسامع شهریار دادگستر رسید در سنه خمس و ثلثین و تسعمائه رایات نصرت آیات جاه
و جلال اعلام عساکر ظفر جنود اقبال با جانب عراق عرب در حرکت آمده در اندک روزی ساحت دار السلام مضرب سرادقات
جاه و جلال خسروانه فلک احتشام گردید در آن هنگام آفتاب در برج سرطان هوا در غایت گرمی آتش سوزان بود : بود زبان
گونه هوا گرم که در رگ زدان سینه بر ریگ نهادی زهر از سرطان : ذوالفقار بگردد از بسته حصار اعتماد کردی از
استرار دروازهای شهر بسته بلوازم قلعه داری و جنگ و جدال پرداخت مبارزان موکب اقبال از چهار جانب محیط گشته
همه روزه اجمالقان تیره روزگار به مجادله نموده فیهای آتش پیکار التهاب داشت برادران ذوالفقار علی بیک و
احمد بیک بملاحظه عواقب امور دفع آن کافر نعمت را از جهة سلامت ساخته در هنگام فرصت بر سر آن مدبر خیره رفته
سرش بتیغ آبدار از پیکر بدن جدا ساخته بسر اعلی آوردند و قلعه بغداد بمیامن اقبال همیون شاهی در قبض تایید الهی
مفتوح گردید ملازمان عنید ذوالفقار را از بیم غضب شاهانه خود را بر دجله زدند که شاید بساحل نجات رسند اما همه
غرقه بحر فنا شدند و آن حضرت در غایت عظمت شاهانه و کمال اجلال بدار الخلافه در آمده انوار معدلت اطراف آن
ولایت تافت و حکم قضا جریان نفاذ یافت که هیچ آفریده را از شهر بغداد تا بخوت اعمال ایام ذوالفقار رنجش نه
دهند خلایق بدعای دوام دولت ابد پیوند زبان گشادند و سرداران عرب از محال آنجا در آن باب پیشکشهای لایق
فرستاده بتهنیت فتح بغداد بدار رسانیدند شاه حسب تعال کنهه اشتداد حرارت هوا در آب تن که عارض
ذات همایون شد در آن حدود توقف نموده ایالت دار الملک بغداد را به محمد خان شرف الدین اعلی که از او
سلطان بود تفویض فرموده عنان عزیمت از عراق عرب بصوب عراق عجم انعطاف داده بسلامت بمقر سلطنت رسید
اما باعث یورش خوزستان و عربستان آنکه علاء الدوله رغناشی که والی دزفول بود در عنایش قریه است در ایالات

سرازار بقه طاعت و فرمان برداری کشیده بنابر آن بر ذمت همت لازم گشته در شهور سنه ثمان و اربعین و تسعمائه که
هجده سال از جلوس همیون گذشته بود اعلام جهانگشای بالصوب در حرکت آمد چون خرم آباد لرستان محل نزول عساکر
نصرت نشان گشت میر جهانگیر رغناشی لر بموجب عادت تعقیل قدیم سر بر ربقه مصیر در اجبه مورد نوازش گردید آوازه
وصول کوکب اقبال شاهی زلزل در میان صبر و قرار متمردان دزفول و آن حدود در انداخته علاء الدوله مذکور از حرکت
دست مملکت گذشته بسرعت برق و باد بطرف بغداد کم گشت و چون عرصه ولایت دزفول محل نصب خیام سعادت ارتسام
گشت سید شجاع الدین بدران مشعشعی حاکم حویزه روی عقیدت و اخلاص بعتبه علیه فلک مناص آورده مشمول نوازش و
الطاف گردید و بدستور ایالت الوکات او مرحمت شد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز را با جمعی امرا و عساکر به
انعش و عمارت متمردان قلعه بابت فرستادند و مهمات آن طرف حسب الخواه نظام و انتظام یافته عنان فیروزی
عنان بصوب عراق عطوف ساخته القصه آن حضرت از ابتدای جلوس همیون تا سی سال به سعادت و اقبال بزرودت اورنگ
ملک داری پرداخته چون خطه دل ایت رومیه در آمده بدار السلطنه تبریز نزدیک شد که پای تخت همیون در مقر سلطنه
ابد بقرون دار السلطنه قزوین اختیار فرموده در آنجا طرح دولتخانه و باغ عالی انداخته اقامه فرمودند بعد از سه چهار سال
اتمام عمارات آنجا بسال ارزد دولتخانه قزوین بهیچ طرف حرکت نفرمودند روز بروز لوای دولتش بلندی گرفته و سلاطین
آفاق بدرگاه کیوان احتشامش توسل جسته بدین منال کوپا بودند : شاکر در توصله شاهان عالم است گردون تیر سپهر نخجر
کشتی مسلم است ذکر آمدن سلاطین جهان تخت حضرت ابو شاه نصرت پناه ابوالنصر محمد همیون پادشاه بن محمد بابر پادشاه گورکان
بدرگاه سعادت نشان شهریار عرصه جهان و استمداد طلب نمودن و بمطلب خود رسیدن چون آفتاب دودمان قدس نشان صفویه که
جامع سلطنه صوری و معنوی اند آن خاندان ولایت و در رتبت الطهر شمس تابست لهذا سلاطین جهان و فرمانروایان والا مقدار
دست اعتصام بحبل المتین ولای خاندان صفویه استوار داشته از اقصای ممالک هند و فرنگ طریق ارادت و اخلاص
ارسال رسل و رسایل و هدایا نموده همواره مجدد قوانین اخلاص در تکاد گشته اند و از حادثه ناپایان مراحل
روزگار هر کدام از صدق نیت و صفای طویت بدین دودمان مرحمت نشان توسل جسته بیمن توجهات ظاهری و معاونت
باطنی اثر مازرداران عالم صورت و معنی بنیل مرادات فایز گشته بمطالب بلند و مراتب ارجمند رسیده اند و بهر اعراض

ماسده دعوی راز ظهور ساخته از اعراض اعتقاد بهره نداشته اند مثل مهدیشان از زمره مراد مهجور مانده جز تبعیت ناسد
کامرانی و کامرانی ساخته اند مصداق این مقال احوال خیر مآل پادشاه مرحوم مغفور محمد همایون پادشاه ابن بابر پادشاه بن عمر
شیخ میرزا ابن سلطان ابو سعید گورکان و حال معتقدان بوبال پادشاه زاده بد اعتقاد سلطان ابایزید بن سلطان سلیمان بن سلطان
سلیم خان فرمانفرمای ممالک روم است که هر دو از خوارق روزگار بنا به عتبه علیه شاه جنت مکان آورده پادشاه مرحوم
مزبور که عقیده درست و حسن اخلاص داشت در تربیتهای مطلب باز گردید و سلطان ابایزید که پاک اعتقاد نبود از این باب سعادت
[illegible] آن حالش بوبال و نکال گشته شرحش آنکه پادشاه مرحوم مغفور که فرمانفرمای ممالک فسیحة المسالک
هندوستان از قندهار و کابل و بدخشان با اتفاق مقاله در تحت تصرف و دایره فرمانش بود از تقدیرات آسمانی و
حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار بی اتفاقی برادران نفاق سرشت با نهرمان از شیرخان افغان که پایه نوکری
ملازمانش [illegible] از کنار آب گنگ شکست عظیم خورده از اردوی اعظم [illegible] مرکب را در آب انداخته چنانچه محمد نام میرزا
پسر سلطان حسین میرزای بایقرای که ملازم رکاب عالی بود با جمعی از امرا و عساکر حشمای غریق موجه بحر فنا شده این
حضرت میرزا در میان آب از اسپ جدا شده بود شخصی سقائی جان فشانی کرده خود را در آب انداخته حضرت را بدر
آورده بحال شکسته و پریشان از آن معرکه بیرون آمده بدار الملک آگره آمده از آنجا راه لاهور پیش گرفتند و در لاهور
[illegible] جمعیت خاطر مجال اقامه نیافته بسر دیار [illegible] ولایت سند آمد اولاد امیر ذوالنون ارغون که متغلب ممالک آن گشته
بودند ابواب [illegible] در مخالفت گشودند ناچار البصر دره [illegible] قندهار نموده چون بولایت [illegible] سال د
رسیده عسکری میرزا برادر کهتر که حاکم قندهار بود از پسر [illegible] پادشاه خبر یافته بدستی میرزا کامران که برادر
بزرگ که دل بمشت هر دو برادر بود نفاق و حسد می ورزید در مقام کید و غدر درآمده خواست که آن حضرت را
بدست آورده بی اعتبار سازد بدین اراده ناصواب آکرده ابوه از قندهار بیرون آمده متوجه اردوی همایون گرد
که از اخلاص شیمه خان عادت کیش از مکر [illegible] آن جاهل بد اندیش اطلاع یافته خود را بار و در سانیده جناب پادشاهی
را آن غدار خبردار گردانید آن حضرت از اطوار روزگار حیران کارخانه لیل و نهار گشته چاره کار منحصر در آن دید
ایران و توسل حبل متین خانواده ولایت نشان دانسته از اردوی عالی و اطفال و اتقال رحال گذاشته شهزاده کامگار

کدرت

سعادت پرور جلال الدین محمد اکبر را که در همان ایام در ولایت سند از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده طفل رضیع بود او را
پروردگار عالمیان سپرده با آنکه چند کس از ایران درار دولت شکسته ریزاکه همراه بودند بعدد آن سعادت عمده متعذر دشوار
بود اما والده محترمه آنحضرت را که حیدی از خدیجه حریم عشرت مصحوب خود گردانیده قدم در بیابان نوحه گل نهادند بعد
نفراز امرا و خواص ملازمان جان نثار با جمعی از حدث مشکان رضا اخلاص شعار که با آن جناب طریق وفاداری نموده سعادت
مرافقت همرکابی مشرف بودند و معظم ایشان بیرام خان بعد از بهره علی شکر بیگ ترکمان بود که بدو روز خدمتش در حضور
ترکمان از ملک ایران برآمده بود و بتقدیر یزدانی در رکاب عالی ابری بطرف کابل افتاده بحسن خدمات لائقه در
آن دودمان بمراتب علیا ترقی نموده در هر مقام مرتب امور دولت همیون بود طی بیابان نوق کرده از راه حول ولایت
سیستان آمدند و از آنجا ذریعه اخلاص صحیفه شوقی بخط خود مرحوم قلم مشکبار گردانید و بحدیث اشرف اعلی و شادکه
صورت رهین نمحسبت که مرحوم می گردد سواد مکتوب حضرت ایشان همایون که بحضرت شاه جنت مکان قلمی شده بود بعد
ادای وظایف دعا و اخلاص که شیوه مرضیه خاص اصحاب اختصاص است با وجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خود را ذره
مثال در نظر دور همهر حشمت و جلال حضرت ظل الهی شاهی که مظهر آگاهی او صاف جمال است نموده می آید اگر چه جبر اخود را
در جمله خدام با احتشام انتظام نداده بود اما سرا ارتبه محبت و اخلاص بر تبه قلب چون رصاص همیشه متعلق شاخه بکوی
حضور موفور السرور آن حضرت که وصول حصول انواع سعادت دارین است می کشید و هر لحظه از توجه دوبه
شریف شهد لطیف چشیده تا آنکه از مهر دور زمان دون و گردش چرخ بوقلمون دل از کوی از فضای سواد اعظم شد
ملکهای اقلیم سند رسید گذشت بر سرهای عزیز آنچه گذشت الکنون که جماهران اقبال از سهر مشاهده جمال منیر
عظمت و اجلال در ظهیرستان است امید از حضرت رحمن آنست که بعد از دریافت دولت ملاقات که موجب وصول کامی
از مراد است اصطلالات دوحات ساخته آنچه قابل عرض باشد معروض شود انشاء الله تعالی الحمله آن حضرت چون سیستان مرست
شدند احمد سلطان شاملو حاکم آنجا برادر خود را با ارمغانهای لایق استقبال فرستاده خود نیز با اشرف و اعیان سیستان
استقبال کرده سعادت ملازمت دریافت و حقیقت تشریف قدوم پادشاهی را با امیر الامرای خراسان محمد خان شرف
الدین اغلی اعلام نموده و او قاصدی بسبب سرعت شمال و صبا به سریر اعلی فرستاده وصول موکب عالی را عرض کرد

بمناقب بامره صدقت ابهی آن حضرت بنظر کیمیا اثر رسید ای مظهر شیوه فتوت و مظهر آثار مردی و مروت ارزنده
تشریف قدوم مسرت لزوم پادشاهی انواع بشاشت و خرمیهای بی اندازه بظهور آورده جواب رقعه از فرط انبساط
در اشتیاق و خواهش ملاقات بخط شریف قلمی نموده این بیت در آن مندرج گردید های لوح سعادت بنام ما افتاد
دگر بر آلذری بمقام الاصد اشفاق و مهربانیها که از آن حضرت نسبت بآن پادشاه والاجاه سمت وقوع یافت
از مضمون فرمانی که در باب هدایت آن خلاصه دودمان دولت و خبر و احترام ملازمان موکب عالی باسم محمد خان شرف الدین اعلی
سر قصه وارث شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک مؤلف تاریخ اکبری من البدو الی القطع در طی وقایع زمان دولت همایونی نقل
نموده معلوم می گردد مجملا آن پادشاه عالیجاه از استیلای بی آرامیهای مباحث نموده در دار السلطنه هرات رسیدند و گاهی
بجهت انبساط خاطر عاطرش از گردش روزگار ملالی داشت انبساط شکار غم بر از کاشانه دل بودند محمد خان
شرف الدین اعلی بنوعی که در فرمان واجب الاذعان اشاره شده اقتون آراسته و بزینتهای گوناگون پیراسته لوازم
استقبال و خدمت آن مرکز دایره جاه و جلال اشتغال نموده در سر پل مالان سعادت ملازمت دریافت و روزی که
بباغ شهر تشریف می آوردند شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا بایتینی که مامور بود استقبال نموده چون آنحضرت
رسید پیاده شده برسم تحیت بجای آورد آن حضرت پیاده شده شاهزاده را در آغوش گرفته مهربانی بسیار
کرده و در تقدیم و تاخیر سواری با شاهزاده تواضعات ادبمانه که راه و رسم بزرگی در آن منشی بود بظهور آورده
با شاهزاده طریقه فرزندی بجای آورده ادب و تواضع و مردمی را از آن حد نمی دادان حضرت چند گاه در نزهت
آن خطه دلگشا و باغات و بستان فرح بخش باغ مراد و باغ زاغان و باغ جهان آرا عیش پیرا بوده بمسرت بخشی خاطر
اندوه گین بودند و محمد خان مضمون فرمان همیون را دستور العمل نوعی ساخته معه شیئ زایده کدبات لایقه اقدام
نموده پیشکشهای لایقه بنظر انور رسید چون روزی چند در هرات اقامت نموده از رنج راه و محنت روزگاری
کاه یافته آسایشی یافتند عنان عزیمت بصوب عراق و اداره صحبت خسرو آفاق معطوف داشته بمشهد مقدس
که رسیدند حکام و اشراف و اعیان دستور مراسم مهمانداری بظهور آورده پیشکش می کشیدند و در دار السلطنه
فردوس منازل خواجه عبدالغنی جلادی کلانتر آن بلده حمل الاقامه آنحضرت گشته چند گاه در آن منزل بفراغت در راحت

بخود گفته

برادر شده و از انجا بیرام خان را به خدمت اشرف فرستاده اظهار خواهش ملاقات نمودند شاه جنت مکان بعد از وصول اکرام خان
به ییلاق بوریق تشریف آورده جمایص صورت ملاقات در آنجا روی نمود چون بکفرجی از دو کرد و کوه رسیدند برادران
گرامی حضرت والاجاه و سام میرزا با قاضی جهان وزیر و منده بیک قورچی باشی افشار و بدر خان استاجلو و
شاه علی خلیفه ذوالقدر مهردار و سایر امرا و ارکان دولت باستقبال آمدند و متعاقب یکدیگر فوج فوج یوزباشی عظام و
قورچیان کرام و صناف خدم و طبقات حشم با آراستگی و پیراستگی تمام رسیده لوازم کورنش و آداب تحیت بجای آوردند
چون بیارگاه سپهر اشتباه رسیدند از مرکب پیاده شده بمیانه خور در آمده شاه جنت مکان از خرگاه خاص بیرون
فرموده ساحت بساط سعادت انبساط بارگاه خلافه را بالقدم تعظیم نموده آیین بزرگان و رسم کیان آن پادشاه عالی
شان ملاقات فرموده رسم معانقه مهربانانه بجای آوردند و قران سعدین و اجتماع نیرین دست داده دست آن حضرت را
گرفته بخرگاه در آوردند و با یکدیگر چون دو دوست یکدل صحبت دوستانه بی نفاق اتفاق افتاد و از جانبین تحفهای
دلاویز و هدیه برای نشاط افزا گردیدند و از تحف و هدایای آن حضرت چند قطعه لعل بدخشی و قطعه الماس گران بها
بود که سه صورخ و زر ملو که از حضار حاشیه بساط عرش بوده و قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان آرا وزن
الماس مزبور را چهار مثقال و چهار دانگ نوشته اند القصه حضرت شاه جنت مکان در آن چند روز بهر روز بطرح خاص
صحبتی طرح انداخته جشنهای ملوکانه و بزمهای خسروانه می آراستند و در آن محافل بهجت فزا دم بدم تکلفات
مشفقانه برادرانه انبساط بخش خاطر حزین آن حضرت بودند و در سوابق طرح شکار جرگه فرموده از چند دره راه
جانوران شکاری را راندند چون جرگه دست بهم داد با اتفاق بمیان جرگه در آمدند اول همیون پادشاه حسب التکلیف
حضرت شاه با اتفاق بهرام میرزا و سام میرزا شروع در تیراندازی کرده هر یک مهارت خود در شکار افگنی و جستی
و چالاکی بظهور آورده بعد از آن حضرت شاه جنت مکان کمان بهرامی بر سر جنگ در آورده در برابر آن پادشاه
عالیجاه و جوانان جنباهای بغرقاب آن حضرت که در شیوه تیراندازی دم از یکتایی میزدند بسی از آهوان شیر شکار که
از غایت دوندگی خطوط شعاع بصر بگرد ایشان نرسیدی بضرب خدنگ دلدوز از پای در آوردند و جمع تیراندازی
تحسین کردند که فریاد از نهاد آن طبقه بر خواسته چون تیر تلک و قوس سپهر در تحسین و آفرین با ملک همزبان آفرین گفتند

وچون از تیر اندازی ملالت دست داد بسیاری از کوزنان فربه وجانوران شکاری را به تیغ آبدار وشمشیر آتش بار از
پای درآوردند بعد از فراغ از سیر وشکار وقبق اندازی در روزی معین جشنی عالی وطوی بزرگ طرح انداختند در انجمن کف
ونداربا وتکلفات بکهنه آنحضرت تقبیل فرمودند از نقود وجواهر وتاج وکمر مرصع وخمسه زر نقار عراقی ورومی وفرنگی و
صینی وخطائی وتایچه ویراق جنگ از کزیکه وزره شش حلقه وتفنگهای جوهری واسپهای تازی راهوار واشتران بروعی
سواری وقطار واشتران کوه پیکر وخیمه وخرگاه متعدد وحرم ودیوان خانه وسایبانهای از اطلس ومخمل وزری ساده ومنقش
وخیام وبیوتات وکارخانها مع اسباب هر کارخانه وطبل وعلم ویراق نقاره خانه چنانچه شایسته سپاهانی چنان ودر خور
برانی چنین پادشاهی بود تکلف فرموده وبا امرا وبعضی آنحضرت خلاع فاخره وانعامات وافره فراخور حال مرحمت فرموده
وبه بهرام خان نیز علم ونقاره عطوفه فرمودند بمنصب ارجمند خان خانانی اکل السلطنه العلیه تخصیص یافت واز شهزادگان کامکار سلطان
مراد میرزا که از سلطان محمد میرزا واسمعیل میرزا الوغ بیک واز سایر شاهزادگان بزرگتر بود با دوازده هزار کس از طوایف قزلباش
بسرکردگی بوداق خان قاجار که از امرای معتبر وللّه واتالیق میرزا بود وشاه علی سلطان برادر او وسایر عساکر پادشاهی چند نفر
قورچیان خاصه شاهی وملازمان درگاه بریش سفیدی کچل شاه ویردی استاجلو بموکب آنحضرت تعیین فرموده مقرر
داشتند که این جماعت تا در ملازمت آنحضرت باشند حکم وفرمان او را حکم وفرمان مرشد کامل خود دانسته از فرمان
همیونش تخلف نورزند وبهر خدمتی که ایشان را فرمایند کار مامور گردند تا از زوایح وجود مرخص نگردند مشایعت نمایند و
چون آنحضرت اظهار میل زیارت تمام شهر تبریز وطواف مرقد منور سلطان الاولیا شیخ صفی الملة والدین فرموده
از خدمت اشرف مرخص شده به دار السلطنه تبریز تشریف بردند اهل تبریز حسب الفرمان شاه جهان شهر را آئین بسته
وقیصریه وبازار را چون نوروز عروسان حجله نشاط آراسته وزیب وزینت تمام استقبال ایشان به سپهر احتشام کرده
خدمت مرغوب بقدم رسانیدند ودر دیده آن صاحب ابا در نظر آن خسرو والا نژاد چوگان بازی وقبق اندازی بجا نهایا
دستری کاربها که رسم ومعهود تبریزیان است کرده نشاط افزای خاطر شریف می شدند واز آنجا قصد زیارت مشایخ
عظام نهادند که در آن بلده شریفه معتبر اند بعدبات لانوپمن صمیم القلب اقدام نموده چند مرحله مشایعت کردند
واز آنجا باردوی معلی در چمن ساوج بلاغ نزول دولت تشریف آورده وبرسم نیت رسم وداع بجای آوردند به اللوی

ایلچی

داخل تیخ روی توجه بمقصد نهادند وتا در قلمرو همیون شاهی مرحله پیما بود حمل لحمل بقاعده واسلوب خدمت شایسته تقدیم رسید
وآنحضرت سرکنان الحق مسافت نموده در ضمن سال شهزادگان کامکار وامرا وعساکر کومک بولسند ومقتضای نیت و
صدق وصفای طویت وعقیدت از روی نهضت ودوستی این دودمان ومرافقت جنود سعادت نشان نوعیکه مورخان سخنوران
هندوستان شرح آن وقایع را مفصلاً نوشته اند در اندک فرصتی برادران نفاق سرشت نهمایون که اراده شمعی وکلبیان حرم
داغ ایشان افتاده بیش دست تسلط یافته سرکشان ممالک کابل وغزنین وهندوستان در ربقه اطاعت در آورده لوای ملک ستانی
بر جانب هندوستان افراشته کامیاب سلطنت ودعی گردید بعد از چند سال بدرحمت شاه طالع سعد یاس تخت
همیون نکشر بجول زیاده از این مناسب نیست تاریخ وقایع ایران است زبان قلم از بیان جزئیات حالات آن مسوده بفضل
کوتاهی گردید **شرح احوال سلطان بایزید بن سلطان سلیمان فرمانفرمای ممالک روم بدرگاه قهرمان زمان فرمان
فرمای ممالک ایران** بر کیفیت این واقعه آنکه سلطان بایزید نغربان والد بزرگوار ذیحق کو باسه بود در سینه شست ستانی
ولشعاله دست اقتدار او از حکومه آن ولایت کوتاه کرده سلطان سلیم برادر بزرگتر او که در قونیه بود داده اورا
بولید ولیعهدی نور حش مدین حیه تازه نیک وحسد در کانون درون سلطان بایزید که در آرزوی سلطنه واشعه
داغ بود اشتعال افته چشمه اخوت را بخس وخاشاک خصومت انباشته وبه خیال باطل وارادهای عاطل رجال بسیار
ابطال رجال وداده لشکر وحشم بیشمار بر سر خود جمع کرده وداد عمال فرموده والد عالی شان از العقوق وعصیان مبدل
سابقه با جنود عظیم بدفع سلطان سلیم در حرکت آمده واو حقیقه طغیان برادر را کما ینبغی به پدر بزرگوار عرض کرد
سلطان سلیمان از این جسارت وترک ادب سلطان بایزید در آمده در مقام غضب شده وپادشاهان معتمد با
جنود بعید بر سر او فرستاد که او را بدست آورده وجود فتنه آلود او را که موجب شورش وآشوب ملک است
واختلال امور دولت از عرصه ولایت مندفع گردانند وسلطان سلیم حسب الفرمان پدر با لشکر بوسته تا کرده
انبوه بمحاربه برادر شتافت ودو روز بین الجانبین محاربه در غایت صعوبت وقوع یافت روز اول از صبح تا
بشام آسیای حرب در گردش بود چنانچه از طرفین دانه حیات هشت هزار پیاده وسواره بخورد گشت روز دوم

سلطان بایزید همت بانهزام آن لشکر گماشته با گروهی از فدائیان جان نثار قدیم بمعرکه کارزار نهاده بمیمنه و میسره و قلب سپاه
سلطان سلیم را بنوعی مغلوب و پراکنده ساخته که گریختگان آن معرکه تا استنبول باز نشستند مجملا در آن روز سلطان بایزید
کارزاری کرد که تا اکنون که پنجاه سال از آن وقیعه گذشته در زبان مردم حکایت آن جنگ و شجاعت و دلاوری او در آن
انجمنها زبان زد مردم که از آن صفوف دلاوری است در آن اثنا سلطان سلیم با فوجی که در قلب باو مانده بود دید خود را
به سلطان بایزید زده بیک صدمه او را مغلوب ساخت و چون بر اهل بود دارایی بسیار زرتهای از او متفرق گشته هما انا
از شامت عقوق و عصیان مغلوب و منهزم گشته و پسران با آماسیه گریخته و در آنجا از آنکه از خواب غرور و غفلت بیدار
گشته از کرده نادم و پشیمان شده و سه چهار نفر ملازمان معتبر خود را که به آموزد و خمیر مایه فساد بودند بقتل آورده سرهای ایشان را
باستنبول فرستاد و تزویر عالی شان در بسته های عفو تقصیر و جرایم نموده اما آتش غضب سلطان سلیمان از اعمال آن
پسر بنوعی افروخته شعله ور گشت که بخون آن دو پسر خون گرفته اطفا نپذیرفت دیگر باره لشکری عظیم سر کرده بی اسکندر
پاشا بر سر او فرستاد و سلطان بایزید در نیم شب تاب وقوف و قدرت بر محاربه و مقابله نداشت با ملازمان و پسران که
بر سر او مانده بودند راه فرار پیش گرفته متوجه خواندگار شد چندین مرحله تعاقب نموده در هر مرحله جنگی عظیم رو داده واقع
شد قدر ورقه ها دو دو قاتی سیف الدین و جمعی دیگر از ملازمان جان نثار سلطان بایزید پسران او در جنگ کشته شد و او به
سلامت از آن مرحله بیرون آورده به حدود مملکت قزلباش رسانیدند چون در خاک قلمرو همایون شاهی رسید بعد از تحقیق به
خدمت فرستاده از احوال خود اخبار نمود حسین بیگ یوزباشی استاجلو که از مقربان بساط عزت و معتبران بود عمل
مملکت بود با یراق و اسباب پادشاهانه باستقبال فرستاده مقرر داشته که با امرای سرحد و اشراف و اعیان هر ولایت
بملازمت شتافته محمل تعظیمات لایق و تکلفات مرغوب نمود لوازم مهمانی و دقایق مهمانداری بتقدیم رسانیده و میرزا
عطاء الله اصفهانی که وزیر مطلق العنان آذربایجان و شروان بود تا درگاه معلی همراه بود و فرمان شد که یوگی از
سرکار دیوان سامان داده و ایشان حسب الفرموده عمل نموده در لوازم خدمت فرو گذاشتی ننمودند کلانتر و اعیان دار
السلطنه تبریز شهر را آیین بسته و قیصریه و بازارها آراسته استقبالی کردند که از ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته بود

و چون وارد دار السلطنه تبریز بیرون آمده به درگاه معلی رسیدند رکن السلطنة القاهره مخصوص معصوم بیگ صفوی را با یراق و اسباب تجملات
پادشاهانه فرستادند و حضرت شاه جنت مکان در میدان سعادت آباد دار السلطنه قزوین جشنی عظیم طرح نموده بساط
پادشاهانه آراسته فرشهای ملوکی گسترده و خیام زرنگار و سایبانهای منقش افراخته مجلسی مرتب دادند که دیده روزگار
جهان مجلسی ندیده و گوش زمانه صوت آن نشنیده و در روزی که داخل شهر شدند امرای عظام و طبقات لشکر و اصناف
خلایق و خدم و حشم و سوقیه و مردم شهری و بیرونی به تماشا فوج فوج باستقبال رفته تمام صحرا و دشت و کوه را فرو گرفته
بودند سلطان بایزید و پسران با تحمل و شکوه و معقول سردار و ملازمان بود از جمعی کثیر استماع شد که در استقبال تبریز و قزوین این همه جمعیت بهم رسیده
جماع و شرین کاریهای بازیگران و انواع مزین بر هیئتهای گوناگون و تکلفات از حد بیرون که وقوع یافته بود از ان دیده
نگاه مینگرد و چشم از نمایان دو گوش آن شنود بر نمی تابد القصه سلطان بایزید با ده هزار کس از پیاده و ینگچری و سوار که همراه
داشت همه مسلح و مکمل با اسلحه و یراق رومیانه تا میدان سعادت قزوین چون بحوالی بساط بارگاه پهنر آسمان پایه رسید از
اسب پیاده شد شاه جنت مکان چند قدم پیش آمده رسم مصافحه بجای آوردند و لوازم تعظیمات و تکریمهای محبت آمیز بظهور
آوردند انواع مهربانیها فرمودند و او شیوه تجرد و ترک ارادت بنداده از صلا تعظیم و تکریم دو از هنر بانیهای حکیمانه که بهره تجری
تقاضای کند بهره مند شده الحاصل بعد از ملاقات و تکلفات رسمی او را بمنازل دلگشا فرود آورده با احتیاج سرکار او همه روزه
مرتب می گشت بعد از چند روز که از رنج راه فی الجمله آسوده گشت در همان میدان سعادت طرح مهمانی فرموده بساط عشرت
آراسته شد و عرصه میدان را چون صحن گلستان بفرشهای سیمین و زرین رشک گلستان ارم و حسد خلد برین گردانیده
جهان محفل بهشت آیینی زینت یافت که نظارگیان افلاک بهزار دیده بر آن نگران بودند سلطان بایزید را با پسران
امراء و مقربان خاص و ملازمان بآن محفل بهشت آیین طلبیده جهت انبساط خاطر و انواع شگفتی و تکلفها به حیز ظهور آورده
ساعت بساعت در تعهد دلجویی و گرم اختلاطیهای افزودند خوان سالاران اشربه و مربیات و میوه و اطعمه الوان چندانکه
بر میان محفلی را شاید لحظه بلحظه می کشیدند و در همین مجلس بموازی ده هزار تومان شاهی عراقی از زر نقد و مرصع آلات
و اقمشه و جنس و یراق با و تعلقان نموده و ملازمانش را اکل و جمل امرای عظام و حکام هر محل مهمانی فرمودند که با احتیاج ایشان
را سامان داده لوازم مهمانی بجای می آوردند و با ذر نقد اشرف منزل و گرامی بود سوای علوفه یوگی و آنچه بد مقام به استقبال

فرستاده شد و در جمیع آن داده شد پانزده هزار تومان دیگر در دست معاشرت و همچنین تبرعات از نقود و جواهر مرصع آلات و
ظروف طلا و نقره و تحفهای مرغوب و کتب نفیسه و قالیهای گرانی و جوشقانی زربفت و منگنیتهای الوان و قماشهای هر
دیار تکلف فرمودند مجملا اعلیحضرت در سر انجام جانب سلطان زاده زیاده از آنچه در خور بود توجهات شاهانه و تلطفات بزرگانه
مبذول فرمودند چون سالک طریق غدر و نفاق و تلکف نفس کرش بود و مآل حال کثیر الاختلاف بخسران و خذلان انجامید زیرا
که حضرت شاه والا جاه تکلیف مینمودند که بمعاودت او لشکر به یار روم کشند و عالم از آمیده زد شهر شیل انداز و در این معنی از
چند جهت پسندیده طبع اشرف نبود اول آنکه میانه او و خواندگار بعد از اتحاد و خونریزی بسیار و فرای مملکه صلح واقع شده
ضوابط عهد و پیمان استحکام پذیرفته بود و فی الجمله فتنهای تسکین یافته چراحت انور خسته کال روی التیام آورده بعد ما
عاقبت وار آشتی پدید آمده بمضمون کریمه الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون المیثاق خلاف عهد و نقض میثاق جایز نشمرده
و مبحوث الله که بر نهزل اهتمامه عاقبت از رمیدگی سلمانان کردند و خود را در معرض خطاب بلا ارتیاب و لا تنقضوا
الایمان بعد توکیدها آورند و ثانیا آنکه عقوق و عصیان والدین موجب کفران و سرمایه خذلان دنیا و آخرت است و
او عاق و عاصی والد شده بود از آنحضرت که از دودمان ولایت و کرامت و منتخب بزیور ارشاد و کمال آراسته
حلیه عقل و دانش بر آراسته بود لایق نمینمود که معاونت باطل نماید چون بدین دودمان پناه آورده بود همت والا بر
مصروف داشته که میانه پدر و پسر رفع خصومت و نزاع فرموده شعله غضب سلطانی را بزلال موعظه در جای دو
فرو نشانند لهذا ایلچیان معتمد بجانب خواندگار التماس عفو زلات و تقصیرات او کردند سلطان سلیمان نوعی از
حد آزرده شده بود که بهیچ وجه بجانب او راضی نشده و خود او را موجب تخریب آل عثمان میدانست بسالک
از خدمت آن خواندگار بود و امر مصالحه بوسیله او انعقاد یافته بود که خدمت اشرف فرستاده بعد از شرایط استحکام عهد
میانه و توضیحات دوستانه درباب سلطان بایزید در جای شاهانه فصلی متبع به دلایل و براهین قاطعه القا نموده
هر جا در حاشیه مکتوب بخط خود قلمی نموده بود که او را گرفته بدست فرستادهای انجانب سپارند اگر زنده بدست
داده ملایم طبع شریف نباشد چشم جهان بینش را از نور بصر که چراغ فتنه و شور است عاری و عاطل گرداند حضرت شاه
حسب استدعای ایلچی را از طریق حمیت و مروت دور دانسته بسبب تملقات کرده دیگر باره کسان چرب زبان دا

بخذان

بخذان فرستاده بمبالغهای عظیم التماس فرمودند که محلی باقطاع او دهند که با تجار رفته سکنی گزیند اگر میل بسلوک ادب
از بدو ظهور آید آنچه مکنون خاطر شریف باشد در انجا بفعل آید و در آن اوان دشواری سلطان بایزید باطن خود در الظهور آورده
بالمحرمان خود مواضعه نمود که نسبت بحضرت پادشاه عذر نموده در ادای حقوق دوستی مبدل می بدمنش سپاهی برساند و اگر آن
خیال باطل بتواند در قزوین حصاری قایم کرده کس بخواندگار فرستاده مدد و کومک طلب نموده که ولایات عجم را
والی گردد هم بر وفق دلخواه صورت بندد و طرف اعرجه سپاه ترکمانان بساین جانی از انجا باستی تلگوبه بدرود فراغ او
محمود حیرکس که از جمله محرمان او بود صورت مواضعه را در خلوت بعرض اشرف رسانید شاه جنت مکان که بهمه
نشیفته و جلیسان جنب سلطان بایزید روزی در باغ سعادت آباد قزوین طرح صحبت خاص انداخته خود و شش کس از خصوصان
دیگر ان حوضهای زرین و بط خانه زرنیان بسته در گوشه آن باغ فردوس نما که فی الواقع هر قطعه از آن نسخه
از ریاض جنان است و بطن قیصر زاده بنشاط طبای مشغول نموده او و صحبت یاران بی تکلف می داشتند عرب محمد
ابرو ابی از رجال سلطان بایزید خود را بشاه رسانیده آهسته گفته بود که دو کلمه واجب العرض دارم که گفتن
آن در برابر حقوق نعم و الطاف شاهانه لازمست میخواهم که در خلوت عرض کنم سلطان بایزید از این مقدمه اطلاع
یافته او را با دو کس دیگر بقتل آورد حضرت شاه عالیجاه از این حرکت شنیع متوحش گشته از جنبان کوان فرمودند
و غبار خاطر اشرف اظهار کردند عوام الناس قزوین از ظهور این حال و انحراف مزاج اشرف خبردار گشته بدرخانه
قیصر زاده هجوم آورده طعن حرام نمکی و ناسپاسی بسیار کردند هر چند موافق رضای خاطر اشرف نبود اما امتی از
روی داده دیگر اعتماد بجانب او نماند بی حایت نفکر در دفع شر او افتاده بمشوره و صلاح دولتخواهان تمهید گرفتن
او کردند روزی بقاعده مقرر او را طلب نموده چون بدولتخانه آمد حضرت شاه از مجلس برخاسته امرای عظام
او را گرفته بی اختیار رسانیدند و جمعی از ملازمان بعضی او را که مثل الله پاشا و فرخ بیک و علی بیک جاجی کرباشی و
سنان بیک میراخور باشی و غیرهم بقتل آورده پسران او را با برادرزنده و اکثر مردم او در پایه سریر اعلی دهر کل
که بودند طعمه شمشیر صوفیان صادق رهنما گشتند برخی نیز بابد ادخیر خواهان صواب اندیش سلامتی راه دیار خویش
گرفتند چون یکی از اعظم شرایط صلح این بوده که هر کس از مردم جانبین فرار نموده بطرف توسل جوید تسلیم نموده

تا فرستند در سنه تسع وتسعین وتسعمائه سلطان سلیمان علی پاشا حاکم ترعش و حسن آقا چاشنی گیرباشی خود را با دو کس از اعیان
و خاود شاه محمد بطلب او فرستاد شاه جنت مکان با وجود نفاق و ظهور شقاق اعتماد بان جماعت که مردم شدید
تتار بودند نموده موقوف بابدال رئیس صاحب جیش بار خدا آگاه فرمودند مرتبه دویم خبر و پاشا که مرد اهل خدا ای
صلاح اندیش و آرام گذاران دودمان عثمانی بود با جمعی سفیر ایشان اعتمادی اندند و بخاطرها می گذشت که ایشان در بودن آن
آستانه باور سانند اما آن جماعت بقربان خواند کار می تامل و تاخیر تعلل هیچ تقریر در صلحند و جهاد ایشان را در ابرد مرد
تیغ کم از زمره عثمانیان که با سقاط هیچ تسع و تسعین وتسعمائه است تاریخ این واقعه عبرت گرست از زبان حال ایشان تعالی
این معنی مترنم گردید ❊ شاها چه سال اید کسی از عهده شکرت بردن گر عدل و عقلت صلعرا زین سال بود در آلودگی ابدی ❊
دین ز اسر بسر می تیغ کین کردی رنگین ❊ دست بود از دجبر به تیغ تو آلودگی ❊ الحق شورش و فساد عظیم که در وجود دشمنه آلود
او مترتب بود و خلایق طرفین از این ممر در گرداب اضطراب که مبادا شعله های آرمیده از جانبین در حرکت آمده در
عوارت شدند از این واقعه تسکین یافته دلهای آرمیده آرمیده تر گردد ذکر آمدن سلاطین چنگیزیه بدرگاه معادت نشان
از سلاطین نامدار عالی تبار چنگیزیه که بدلالت خرد رهنمون بحث اقبال مثال بدرگاه فلک مدار گردون شاه جنت مکان صعود
جایگاه آمدند اول دین محمد خان بن الوس خان و علی سلطان برادر اوست که از اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان اند در
شهور سنه ثلاث و اربعین و تسعمائه که شاه جنت مکان رضوان جایگاه مرتبه چهارم بجهت دفع فتنه عبید خان لشکر بخراسان
کشیده بودند کمر عبودیت آن حضرت بر میان بسته روی ارادت و اخلاص بعتبه بوسی علیه کیوان مناص آوردند و بسعادت
زانو بش همیون استسعاد یافته جالس بساط عزت کامیاب التفات شدند و القای لشکر با ورد و توابع بن محمد خان
اختصاص یافت و بمزید عاطفت شاهانه او و برادرش در رتبه مذکوران حدود و تمکن استقلال یافته روز بروز با قدر
و منزلت ایشان ارتفاع یافته و رشته علی سلطان بر تمامت ولایت او رکنج مستولی شده در اوایل حال بر جاده
عبودیت مستقیم بوده پیلکوهه نهال ظهورحی آوردند و در سنه خمس و اربعین و تسعمائه که عبید خان بر بلاد خوارزم مستولی
شده او ولایت برپسرش عبد العزیز سلطان و سلطان از اقوام خود داد و خوارزم شهر وزیر بود که محمد خان با جمعی از اعیان
رفقه ترکمانان اتباع او رکنج بر سر امرا و سلطانان عبید خان رفت و آراج بسیار بهم رسانیده او زبکان را از آنجا رانده

آوازه

آوازه رسیدن کومک قزلباش آمدند بعد از محاربات که فیمابین بوقوع پیوست شکست بر امرای عبید خان افتاده چند نفر
از معتبران گرفتار و جمعی کثیر مقتول شدند از این شکست نوعی سراسیمگی و اضطراب بعبید خان راه یافته که از شهر و زر تشنر سوار بخارا
گردید از این عرصه همان سال بعالم آخرت شتافت عبد العزیز خان بجای پدر در بخارا پادشاه شد دین محمد خان گرفتاران
ایلای اسیران و سرهای مقتولان بدرگاه سعادت نشان فرستاد موجب مسرت و ابتهاج خاطر انور شاه جنت مکان شده که
دین محمد خان خلعت فاخره فرستاده هر ساله مبلغ سی صد تومان بجایزه جلدو از خراسان انعام فرمودند و چند گاه هر دو
برادر سالک طریق فرمان بری و خیر خواهی بوده پیوسته الحیان ایشان اعلا اثر شرف رسیده متصل طلب دارند
ایشان بظهور رسیده و دیگری یونس خان برادرش التجا دوالی خوارزم و پهلوان قلی سلطان برادرزاده دست ایشان از
جنگ کرده بر مملکه ایشان استیلا گشت یونس خان با برادرش التجا بدرگاه سعادت قرین آمده بشرف کورنش همیون سرفراز
شدند آمدن خوارزمیه تاریخ واقع شد اما بالاخره دین محمد خان و علی سلطان هر دو برادر در برابر حقوق تربیت و
الطاف شاهانه کفران ورزیده ابواب عناد در یکبار در مقام فرصت در ارزیابی کواشی مملکه خراسان در آزار
می کردند دین محمد خان یک مرتبه در سنه خمسین و تسعمائه که صدر الدین خان استاجلو حاکم استراباد بود لشکریان کوکلان کشیده
صدر الدین خان صلاح در جنگ صحرا ندیده در شهر و قلعه توقف نموده دین محمد خان بمحاصره شهر و قلعه پرداخته هم از آنجا
نمود یک مرتبه بمشهد مقدس آمده بازگشت و الحیان بدرگاه جهان پناه فرستاده در مقام اعتذار در آمده اند
بعد از فوت او بمیان دستور ابو المحمد خان پسر او مورد الطاف و اشفاق خسروانه گشته الکاد انعام پدر باو
تفویض یافت او نیز چندگاه سالک طریق خلاف و عصیان گردیده مخصوص بیگ صوفی با اتفاق بعضی امرا در مرو بجهت سلطان
ابراهیم ولد بهرام میرزا حسب الامر الاشرف بتادیب او مامور گشته و او در قلعه ... متحصن و چند گاه محصور
بود و آخر الامر دست در دامن استشفاع مستحکم یافته نمود که پس بعد مرتکب این گونه امور نگردد میرزای مذکور تقصیر عفو کرده
حسب الحکم کوچ کردند اما علی سلطان برادر دین محمد خان مردی حق ناشناس بد طینت بود در اندک روزی
از غفلت باده غرور و پندار سرگشته سرشت بد و طالعه قوی او را به مخالفت و طغیان از آن باعث ساخته دست تعدی
به حدود مملکه خراسان درازی کرد و چند مرتبه بمعاودت شوریده بختان سیاه پوش و متمردان اوجلو لشکر با استراباد

گشته یورش و انقلاب در آن ولایت اندیشید اما باندک توجه شاهانه معاودت نمود اقبال دفع شر او شده عاقبت خسران
ابدی کاری ساخت چنانچه در ذیل مبین می گردد اکنون بنابر مناسبت مقام باکر میرود که برخی از احوال استرآباد در عهد
وقایع الملک در زمینه تحریر کشیده

شرح وقایع استرآباد در میان خروج محمد صالح بتکچی و طغیان او با غلوی معاودت در ولایت خوارزم

دار الملک استرآباد در ازمنه سالفه حکومت گاه داخل جرجان و طبرستان بوده مردم آنجا اکثر اهل صلاح و تقی بوده
بر هنرکاری اند اما خالی از دسیسه و سودا و شورش دماغ نیستند و هماهوای بیشه و کوه جرجان شورش دماغ می افزاید
جمعی خود را سپاه پوش نام نهاده ارادهٔ بغی و طغیان دماغ ایشان را فاسد دارد و فوجی دیگر از ترکمانان
سرزمین جمعی قبایل صاین خانی اند که این جمهور ربقه ترخان مشهور و سلاطین خوارزم متعلق بوده اند از شهر دهستان خود
را الصحرای وسیع دشت قبچاق تا استرآباد کشانیده در راه این لب گرگان و اترک رحل اقامت انداخته نشسته قدرت و
آسیب ایشان بمملکه می رسید مدتی بهیه عرصه آن مملکه خالی از آشوب و کشاکش فارغ از جنگ و جدال نبوده اند اما
بحمدالله تعالی که در زمان دولت ابد پیوند حضرت اعلی شاهی ظل الهی شعله قهر قهرمانی ظلمت ظلم و غبار طغیان
محو و معدوم گشته متمردان هر دو طایفه سر بجیب انقیاد فرو برده بسلک کار گوشه عافیت اند و مجملی از آنچه در زمان
شاه جنت مکان بظهور پیوسته آنکه در سنه اربع و اربعین و تسعمایه که رایت جهان گشایی شاهی مرتبه چهارم
از یورش هرات بصوب عراق در حرکت آمد آمد و شد عبید خان الغلیج ایقاف محمد صالح برادر زاده
خواجه مظفر بتکچی که در طبیعتش جهل و سودا طغیان کرده باده خودسری جوهر دماغش را شوریده بود درین
از متابعت این دودمان سعادت پیوند برتافته با اراده جمال سرداری جمعی سپاه پوشان استرآباد در سر خود
جمع کرده اعمار سرکشی نموده بر بعضی از قصبات و ساحه یمین لشکر زد عمر غازی سلطان ولد سلطان غازی
خواهرزاده براق خان والی تاشکند و بلاد ترکستان که در آن وقت بمعاودت خال بخوارزم متولی
شده بود فرستاده با توسل جسته و طلبیده عمر غازی آن جاهلان را با سپاه می بنیاد استرآباد
در حرکت آمده با دوست صدرالدین خان استاجلو که در آنوقت حاکم استرآباد در حرکت آمده محمد
صالح با سپاه پوشان خود از جنگل جرجان بیرون آمده با دوست صدرالدین خان استاجلو که در آن

وقت حاکم استرآباد بود از نفاق و اجتماع اوزبکان و سپاه پوشان اطلاع یافته چون قدرت مقاومت در خود ندید بمراد
عقل و کاردانی از استرآباد به بسطام آمده حقیقه ماجرا به سریر اعلی عرض کرد محمد صالح چون مملکت خالی دیده خود را بشهر آمده حکومت
دار السلطنه را از اوزبکان در آن ولایت لوای حکومت افراشت و تحف و هدایا و پیشکشهای لایق بوالی خوارزم و مردم و عمر
غازی سلطان حکومت آن ولایت با وگذاشت بخوارزم بازگشت بعد از رفتن او محمد صالح از باده غفلت و غرور سرگشته
ابهانه بساط سلطنه گسترده هوای سروری و استقلال در سرش جا داد اما شبانروز اوقات بعیش و عشرت صرف اوقات ایام
نوش سهو ش در طغیان و علوای مستی بلا دریغ سکون بحریفان باده الهی قسمت مینمودند و هر ولایتی بهر یکی از بلا ارمال
با عدالت اندیش خویش امر دمی کرد آن بغیر از و دو دیوانه سرسجده برسم دعا و نیاز بتقدیم میرسانیدند مشهور است که
روزی میانه بلا زمان او ناعاقبت اندیش بر سر قسمت ممالک که برخود و نخواهند طلبکار بودند نزاع علی و از اقع شده
چون این واقعه مذکور بعرض پادشاه موید منصور رسید امیر سلطان روملو و شاهقلی سلطان استاجلو و حسن سلطان شاملو با
فوجی از افواج قاهره بمدد صدرالدین خان نامزد فرمودند اما صدرالدین خان قبل از رسیدن امرای عظام
از مرحمت غازی سلطان و غفلت و بیخودی محمد صالح امر نفاق طالع و در آن ایام خبر که خیال از باده غرور شعور را
ازدهام غفلت مملکه غافل بود که چون آوازه نقاره و نفیر خان و صدای کوس غازیان بگوشش رسید دانسته
که عنود قزلباش بشهر آمده اند سراسیمه و حیران بطرف جنگل گریخته شاه وردی بیک بنا می لشکر پوزی بلا از صدرالدین
خان او را بپایه سریر اعلی فرستاد در دار السلطنه تبریز بنظر همایون در آوردند حسب الفرمان قضا جریان او را در
خمی نهاده در بالای مناره بصره برده انداختند و خود نکبت آلودش توتیای دیده متمردان گردید در ایام
اقتدار او فجایع عظیمه از و در وجود آمده در ناموس مسلمانی دخل مینمود اما همت عالی سفیهانه داشت بخط و شعر تهالی
طرفه ای کرد و خوش آمد گویان و شعرا و ارباب نظم را رعایتهای کلی مینمود حیرتی استرآبادی قصیده بجهت او گفته بود که
مطلعش این است ؛؛ ای که رای تو بجهان آینه غیب نما ؛ هست پیش تو عیان هرچه نهان در دل ما ؛ در وقت گذرانیدن
آن قصیده چون باین بیت رسید که ؛ خسرو کشور اقبال محمد صالح ؛ آنکه بر تارک تش آراسته لطف خدا ؛ کلاه خسروی
کج نهاده بعنت خرد ابریشم کاپزه این بیت را عطا کرد ازین معنی عاقل افتاده ؛ نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاه داری آئین سروری دانسته **ذکری از وقایع استراباد** آمدن علی سلطان اوزبک ... در شهور سنه خمس و خمسین و تسعمایه

بر بعضی محال استیلا یافته بود تا موازی شش هزار کس از اوزبکان به استراباد آمده شاه علی سلطان استاجلو که بعد از

صدرالدین خان حاکم شده بود با وجود کمی مردم مجادله را کمر بست چنانچه در ظاهر استراباد جنگی روی داده غازیان استاجلو

مردانگیها کرده به نیروی دولت قاهره ظفر یافتند و اکثر اوزبکان را نگون کرده جمعی کثیر بقتل آورده سرهای

ایشان را به پایه سریر اعلی فرستادند در سنه سبع و خمسین و تسعمایه شاه علی سلطان فوت شد حکومت استراباد بکچل شاه وردی

استاجلو مرجوع شده بود طبقه جماعت ترکمان یاغی شدند سبب یاغی گری ایشان آنکه چون کچل شاه وردی بحکومت منصوب

گشت سرداران طبقه ترکمان به تهنیت و مبارکبادی سلطان آمده پیشکشها آوردند سردار طایفه اوخلو جوانی بود ایا

نام در کمال صباحت و زیبایی و نهایت لطافت و رعنایی شاه وردی سلطان از زمره سرداران ایا را بتعلیف

توقف نموده اظهار تعشق نمود و این مقدمه میانه ترکمانان شهرت یافت ایا از بیم ... سوار شده بمیانه

ایل آمده بجهة رفع ... اقران ... قوم سلطان را که در میانه ترکمانان بود بقتل آورده یاغی شده سلطان

از ... لشکر یاغی شده چون بمیانه اوخلو رسید لشکریان بتاخت و غارت آن طایفه مامور کردانید وردی شاه

وردی با چند نفری از خواص بالا ... برآمده بتفرج غارتگری کرد ایای مذکور با جمعی از ترکمانان چون

بلای ناگهان بسر وقت سلطان رسیده بقتلش پرداخت غازیان استاجلو که از کشته شدن سلطان آگاه شدند فرار نموده

بشهر آمده ... سلطان استاجلو حاکم دامغان و بسطام بود این خبر شنیده باستراباد ایلغار کرده آن بلده را

محافظت نموده حقایق حال بعرض عالی رسید ... چون خبر طغیان و فتنه ایای اوخلو ...

... در شهور سنه اثنی و ستین و تسعمایه کوکجه سلطان قاجار و علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر و حمزه

سلطان شاملو و مصطفی سلطان ... بدفع فتنه ... مامور شده چون بدانجا رسیدند ایای مذکور تاب

مقاومت نیاورده بجانب خوارزم گریخت ... از علی سلطان اوزبک استمداد نموده علی سلطان به هوس ...

الکای ... توجه گردید چون باردوی عظام نزدیک شده از ... کمیت لشکر قزلباش آگاهی

یافت از ایلغار پشیمان گشته ... از طرفین رسالیات ... قرار داد که ...

بحال خود بوده ایای از دایره ادب بیرون ننهد و امرا ... باز رسانند بعد از مصالحه ... بجانب خوارزم باز

گردید کوکجه سلطان در آن سفر فوت شد سایر امرا به الکای خود رفتند چون ایای مذکور از ... دماغی ...

... بر اقران تفوق می جست و کار نخوت و بزرگی ... دماغش راه یافته بود در سنه خمس و ستین و تسعمایه که ابراهیم

خان ... ذوالقدر به حکومت استراباد منصوب گشته بود گروهی متمردان ترکمان جمع آورده با غلبه تمام بحوالی استراباد

آمده ابراهیم خان قدرت بر دفع او نیافته حقیقت طغیان او را بدرگاه اشرف عرض کرد حضرت شاه جنت مکان در دارالسلطنه

قزوین ... بودند شاه علی ... مهردار ذوالقدر سرکرده فوجی از امرای نامدار مثل بدر خان استاجلو

و ... محمد خان ترکمان و رستم خان ... ابراهیم خان فرستادند که همت بر دفع او گماشته

وجود ... آلود او را از لوح حیات بسترند امرای عظام ... لشکر آراسته مرتب داشته به حوالی استراباد در آمده

ابراهیم خان پیوستند و باتفاق بر سر ... رفته شور در میانه ترکمانان انداخته ایای مذکور تاب

لشکر نیاورده ... فرار نموده غازیان ایل و الوس او را ... یغما کرده در آن سرزمین نزول نمودند

در این اثنا ایا با جمعی از ترکمانان ظاهر شده طرح جنگ انداختند و جنود اقبال بر صف قتال آراسته بکارزار مشغول

شدند چون از ... ایلغار و گرمی هوا که ... آسمان ... هوا ... بود ... از حرارت هوا ...

... اسبهای غازیان از کار مانده ... بودند ... ترکمانان ...

[illegible]

[illegible]

... شاه ... قزلباش ... نموده ... که ... خوارزم

... امرای عظام ... ایلغار کرده ... شاه علی ... سردار لشکر را

... گشته ... سایر امرا و اعیان لشکر سرداری ... هر کدام برای خود ...

نموده بهر طرف بتاخت و غارت رفته ... و اسبان خود را از کار انداخته ...

حال ... خبر رسانیدند که علی سلطان اوزبک ... برآمده با لشکر ...

ایای او حلو رسیده بدرخان می تامل بوده بمقابله لشکر اوزبک شجاعت علی سلطان از تهور جلادت بهادران جنود قزل
باش اندیشه مند گشته احتیاط ورزیده دور گرد اردوی خود خندقی حفر نموده پس خندق رفته مترصد شدند اوزبکان
از پس خندق غازیان را بتیر و تفنگ گرفته در اثنای محاربه اوزبکان ایلیا با دویست نفر یا سیصد نفر از عقب لشکر در آمده
جنید امرا بدرخان گفتند که مخالفان بر اوزبک ممر و سبیل گشوده اند جمعی از نفر [illegible] که عقب لشکر را از آسیب ممر و سبیل ایلیا صیانت
نماید این حکایت را از اعتباری نمرده مخالف را وقعی ننهاد و بجنگ اوزبک مشغول بود تا آنکه ایلیا از عقب سالیمانه در کار
زار در آمده قلعچیان [illegible] برفت قلعچیان از سهم تیر و جمال بهم خورده بر سر سواران که بر کنار خندق بودند بعضی از
از خندق گذشته با اوزبکان دست و گریبان بودند ریخته اوزبکان نیز دلیر شده تیر و تفنگ بسیار انداختند [illegible]
جمعیت ایشان را ابتر [illegible] از هم پاشیده چون امرا و غازیان با اوزبک و قاعده سپاهی گری پیش
نرفته شیوه احتیاط مرعی نداشته بودند شکست عظیم خورده خود را به اختیار در راه کرگان که معبر و محل گذار بود در دند
جمعی کثیر غرقه بحر فنا شدند قریب یکهزار نفر از جوانان قزلباش در آن معرکه قتیل و دستگیر شدند از آنجمله امرا ابراهیم
خان و رستم خان مقتول گشته بدرخان و [illegible] محمد خان ترخان و دیگران گرفتار شدند و باقی امرا سالما به خان
رسیدند علی سلطان اوزبک از جهت [illegible] عود نموده غنایم موفور از اموال و اسباب و اسبهای کوتل و زینهای
سیم و زر که از دست جلوداران رها شده در آن صحرا ریخته بود بدست مخالفان افتاد و چون ایلیا را صورت غلبه نموده
[illegible] خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی [illegible] کرده او از جهت ایلیا [illegible] بالاخره
بالاکراه رضا داده ایلیا آن ضعیفه را بحباله خود در آورده [illegible] جمع شدند [illegible]
ایلیا از عورت شب و روز در [illegible] که خود را از جهت آن [illegible] عذری از د
[illegible] بلازبان [illegible] از بیم جان با او در میان نهاده که شب اگر کاری
ساخته میشود [illegible] بلازبان وعده کرد که نصف شب [illegible] آورده مهیا داشته
باشید که من شما را وقت کار خبردار کنم ایشان حسب الفرموده عمل نموده نصف شب که ایلیا در خواب [illegible]
[illegible] ازین زل

[illegible]

نگرگاه خوابگاه او در آمده سر [illegible] از تن جدا گردانیده با بانوی خود [illegible] نهاده
بسرعت برق و باد با سر ایلیا در خدمت محب علی بیگ [illegible] سر را بدرگاه جهان پناه آورده دار السلطنه قزوین منظر
شاه فریدون جاه جمشید تمکین رسانیده جایزه و خلعت یافته و در [illegible] علی سلطان
اوزبکان زر دست [illegible] گرفتاران حرب [illegible] سپاه اوزبک چون [illegible] جاه و جلال رسید شاه
جنت مکان [illegible] بهای آن [illegible] متعلقان و اقوام هر یک [illegible] فرستاده گرفتاران را خلاص کردند اما در
[illegible] شرف [illegible] نیافتند و [illegible] توجهی شاه جنت مکان در اندک روزی بدیار عدم شتافتند در آن
[illegible] هر که [illegible] علی سلطان [illegible] ایام سلطنت سنه ثلث و ستین و تسعمائه
عمر و دولت را وداع کرده بعالم عقبی پیوست و بعد از فوت او [illegible] پای در دایره [illegible] کشیده [illegible] حیات
شاه جنت مکان ولایت استرآباد در ضبط [illegible] بود [illegible] سلطنه کل ولایت خوارزم
بر حاجی محمد خان مشهور [illegible] جان بن عطا سلطان قرابت و [illegible] او با سریر خلافت مصیر فرستاده
خلوص عقیدت کرده همیشه [illegible] ثلث و سبعین و تسعمائه محمد علی سلطان [illegible] که [illegible]
بلوغ رسیده بود بدرگاه عالم پناه فرستاده شاهزادهای سلطان حیدر میرزا حسب الامر امرا و اعیان [illegible] استقبال
او رفته بشهر آوردند و محمد علی سلطان در میانه قزلباش نشو و نما یافته تا زمان جلوس همایون شاهی در پایه سریر
اعلی میبود در [illegible] سنه احدی و الف [illegible] سر حرکت از اردوی همایون بولایت خوارزم رفت اکنون
[illegible] سلطان پسر او [illegible] کامیاب عزت و [illegible] است [illegible] احوال استرآباد [illegible]
یافت اکنون [illegible] که در ایام [illegible] دولت [illegible] مبارکه [illegible] داده نگارش می یابد [illegible] تسخیر
گیلان است که [illegible] می گردد **گفتار در فتح و تسخیر گیلانات و لشکر فرستادن بر سر خان احمد والی بیه پس**
و بدست آوردن او ازولایات معظمه [illegible] دولت شاه جنت مکان ولایت گیلان است که بیه پیش در تصرف
خان احمد بن سلطان حسن بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیا بن [illegible] سید محمد بن مهدی کیا بن رضا کیا بن سید
علی کیا و بیه پس در تصرف امیره دباج ملقب بمظفر سلطان بن امیره حسام الدین بود که خود را از اولاد اسحق

النبی علیه و علی آبائه علیهم السلام می‌شمردند و بدین جهت به سلاطین اسماعیلیه مشهور شدند در حینی که حضرت خاقان سلیمان شأن بعد از دفعِ
برادرش سلطان علی پادشاه بگیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت داشتند کارکیا میرزا علی عمّ خان احمد
ماضی و سید هاشم و سلطان حسن برادر او خدمات پسندیده بجای آورده بود و حضرت شاه جنت مکان که بجهت خدمات
سابقه و لاحقه این سلسله بود همیشه مراعات جانب او می‌کردند چنانچه بعد از فوت سلطان حسن پدرش که در سنه ثلث و اربعین
و تسعمائه وقوع یافت خان احمد طفل رضیع شیرخواره بود بجای پدر منصوب گردید و چندگاه بملاحظه آنکه مبادا از معاندان
این سلسله و امرای صاحب داعیه گیلان نسبت بآن صغیر غدری بظهور آید پاسداری کیا خورکیا طالقانی که از امرای
گیلان و وکیل سلطان حسن بود و بهرام میرزا را بگیلان فرستادند که چندگاه مملکت را از غلبه صیانت نماید بهرام
میرزا بسخن ارباب فتنه عمل نموده کیا خورکیا را گرفته بنابران گیلانیان از او رمیدند و او از گیلان بیرون
آمد چون خان احمد بسن تمیز رسید شاه جنت مکان روز بروز در تربیتش می‌افزودند و او را از پی نام دختر
سرافراز سلطان خنگسبری در وجود آمد شاه جنت مکان او را سلطان حسن نام نهاده بخطاب فرزندی سرافراز
ساخت الآخره بوی مصاهرت دادند چون مظفر سلطان والی بیه پس آنکه مصاهرت این دودمان سرافراز بود
خلاف عصیان بظهور آورده در سالی که سلطان سلیمان خواندگار روم مرتبه اول بدیار عجم لشکر کشید روی از
دولت ابدی تافته تا اوجان بتبریز استقبال رفته انظار اطاعت و متابعت نمود و بعد از معاودت سلطان
سلیمان بگیلان بازگشته امیره شاهرخ رشتی که ملازمش بوده با او در مقام خلاف درآمده بر رشت راه نداد
و فیما بین محاربه در غایت صعوبت روی داده مظفر سلطان مغلوب گردید و در گیلان مجال نمانده با کشتی از راه
دریا بشروان رفت سلطان خلیل در آن وقت شروان شاه بود در آن ایام سلطان خلیل رخت بسرای آخرت کشیده
مظفر سلطان باقبال شاه جهان بدست ملازمان آستان خلافت آشیان درآمده در دار السلطنه تبریز بعظیم نمودند
شاهی درآورده حسب الفرمان قضا جریان او را در قفس آهنین از میانه دو منار مسجد حسن پادشاه آویخته
آتش زدند پسرش سلطان محمود خان با آنکه خواهرزاده شاه جنت مکان بود در مخالفت و عصیان پدر خطائی
از او در وجود نیامده از حکومت ملک موروث محروم گشته الکای او نامزد سلطان حسن شده و خان احمد بمیمنت
درالثنا

و اتفاق شاهانه در کل گیلانات والی با استقلال الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافت و بقهر و غلبه امیره ساسان
حاکم لشکر و میرزا کامران حاکم کوهدم را که متصرف ملک موروث خود بودند از الوکات بیرون کرده و بتصرف خود درآورد
و دولتی که هرگز در سلسله پدرانش ظهور نکرده بود او را روی آورده و او از تیره بختی و جهالت و خود رائی قدر تربیت و شفقت‌های
شاهانه نشناخته باغوای جمعی کوته‌نظران خویش آمده کوتاه عاقبت اندیش بتقرب جوئی بامور که خلاف رضای همایون بود
اقدام می‌نمود از آن جمله بعد از آنکه امیره ساسان در اردوی معلی سرگردان بوده شاه جنت مکان ترحم کرده ولایت لشکر را
بدو مرحمت کرده فرستادند و سپه سالار سعید نامی که از قبل خان احمد حاکم لشکر بود باشاره او تمکین حاکم نکرده با امیره
ساسان جنگ عظیم کرده و امیره منهزم گشته بدشت قاهره برد و ظهور یافته سپه سالار با جمعی کثیر کشته گردید و خان احمد در بسیاری
تابستان که از گرمی هوا آبهای ملک از جهت پاسبانیش از اردوی کره اثیر می‌نمود پسرش سلطان حسن در آن سفر فوت شد خان احمد
متفاعد گشته بفتور و غرور علم تسلط و استیلا در آنجا برافراشته بود هر چند شاه جنت مکان مبارز نصیحت فرستاده او را
بسلوک طریق مستقیم مطاوعت دولت دعوت می‌نمودند موعظه و پند در دل سود مند نیامد تا آنکه شاه جنت مکان در مقام تربیت جمشید
خان نبیره مظفر سلطان که از جانب جده اش صبیه رحمه شاه جنت مکان بود درآمده الکای بیه پس را از خان احمد
قطع کرده باو مرحمت فرمودند و صدر الدین خان والد معصوم بیگ را با جمعی امرای طوالش و غیره بدان صوب فرستادند
که بیه پس را بجهت جمشید خان ضبط نماید کیارستم از جانب خان احمد حاکم رشت بود دفع نموده او لشکر و حشر جمع کرده
با صدر الدین خان و افواج قاهره جنگ کرده شکست یافت خان احمد بالضروره دست از بیه پس کوتاه کرده ولایت
کوچصفهان که داخل بیه پس است تعلق بشاه ساخته بمنتهاد جمشید خان که بگیلان که متصرف ملک موروثی کرده بودند بر کوچصفهان
پیوسته جابجا مناقشه و جنگ و جدال بود حضرت شاه جنت مکان بولقلی بیک ذوالقدر که مردی ریش سفید صلاح
اندیش بود بگیلان فرستاده مثال همایون و نشان میمون که منشور سعادت ابدی خان احمد اصدار یافته که با
وجود این همه قبایح و شرح که ازو بظهور رسیده گیلان بیه پس را که ملک موروثی اوست باو مسلم داشته
داشتیم و ولایت بیه پس که بفرزندی جمشید خان تعلق دارد مدخل ننماید تا آنکه مکرر بدر فرزانه سلوک نماید خان احمد
بمحلی جا و انبوهی جمعی اعتماد نموده بسخن هرزه درایان غنده دلان هرزه‌های گزاف جهلا و خودسرانه جوکه

شغالان بیشه شقاوت اند از راه رفته شاه منصور نامی از امرای خود با لشکر بر سر یولقلی بیک که با اندک مردی به صلاح الدین لشتی
رفته بود فرستاده اورا با جمعی ملازمان زخم او بقتل آوردند ازین عمل شنیع نایره غضب قیامت لهب شاهانه شعله افروز
گردید و بیشه و کوه شمال از گرد حشر دارانه لازم شده در شهور سنه خمس و سبعین و تسعمایه ارتفاع قهر و کین عساکر نصرت قرین
را بجوش گیلان مامور فرموده از یکطرف شاهزادگان کامگار سلطان مصطفی میرزا و سایر امرا و از طرف با امیرخان
ترکمان و خوج خلیفه مهردار و ذوالفقار سلطان استاجلو لله میرزا و سایر امرا از طرف دیگر ابراهیم سلطان زیاد اغلی حاکم قرا
باغ و صدرالدین خان را با بیندر خان از امرای طوالش و لشکرهای آن حدود از پیاده و سوار در دیره ساسان حاکم
لشکر و میرزا کامران کوهدمی و احمد سلطان بیه شی و کیل جمشید خان فرستادند که احاطه الکای خان احمد کرده
اورا بدست آورند درین اثنا موصوم بیک صفوی را نیز با جوجی از افواج قاهره بدین حد مامور بودند در آن هنگام خان
احمد در ییلاق دیلمان بود امیرخان و ذوالفقار سلطان بر سر او ایلغار کرده او از بیم جان خود را بشهر لاهیجان انداخت امیره
جهانگیر سپهسالار با ده هزار کس از پیاده و سوار بمقابله عساکر ظفر شعار فرستاد لشکر گیلان در میان دره راه
راه تنگه که باصطلاح گیلانیان بنه بر گویند گرده در پشت بنه بر تفنگچی و حمله دار بسیار متعدد کار زار ایستادند موصوم بیک
و امرای عالیشان چون بدان مکان رسیدند بیک حمله دلیرانه کرده لیام برانگیخته شده عزلا بر قرار اختیار نمود
جمعی کشته شد و جمعی غیر ططمه شمشیر گشتند و از طرفی که صدرالدین خان و بیندر خان و امرای طوالش و لشکر کسکر و تالش
و مردم به پیش می آمدند با امیره بهادر و اتباع که گروهی از لشکر گیلان بمقابله ایشان اقدام نموده بودند جنگ
کرده غالب آمدند امیره بهادر و چند امیر دیگر سپهسالار را بقتل آوردند خان احمد اندکی از خواب غفلت بیدار گشته
در مقام عجز و بیچارگی درآمده مولانا عبدالرزاق صدر خود را با جمعی از اعیان بدرگاه سعادت آشیان فرستاده
اظهار ندامت و پشیمانی کرده چون شعله غضب افروخته بود بنسیم عجز و تعللهای خدعه آلود منطفی نگردید خان گشته
و حیران از لاهیجان بطرف اشکور که محل عظمای گیلان در مضایق الولکا ساه جسته چون شغالان در بیشه‌ها
گریخته و سرگردان شدند امرای عالیشان بخطه لاهیجان درآمده مملکت متصرف شده باستمالت رعایا و برایا
پرداختند چون تحقیق پیوست که خان احمد باشکور رفته فوجی از مبارزان جنود اقبال از راه تنکابن که راه تنگتر

ازدل

از دل دشمنان که اگر یک سوار از آنجا عبور کند وانگی از جاده مستقیم عدول نماید بهر طرف که میل کند مرد و مرکب بلا شبهه در معرض تلف
و هلاکت راهی شده بنیروی دولت ابد پیوند از خیابان راهی بسهولت عبور کرده به تنکابن رسیدند ملک اویس سمداری
که بخواهر زاده خان احمد خان بود در آن حدود دید اورا خان احمد سه چهار ماه در کوههای بیشه دار بیشه‌های انبوه [illegible]
نی زار سرگردان و از بیم دلیران و غازیان هر روز بجایی و هر شب در مقامی بی آرامی بسر میبرد چون دشمنان رسید خود سرها
هجوم آورده روی به سوی سیاهی گشت از کثرت برف کوه و هامون تساوی پذیرفته شاه جنت مکان الله قلی سلطان
ایک اغلی استاجلو و میرزا علی سلطان قاجار را با جوجی از قورچیان عظام و مبارزان بهرام انتقام باشکور فرستاد
و ایشان بیشه و جنگل الولکا را فرو گرفته بجست و جو در آمدند و مکان اقامه او را سراغ گرفته حسام بیک ولد بهرام خان قرا
باللو با شش نفر از قورچیان و دلیران رزم آرای قریب بصبح بر سر احمد خان ریخته و او مضطرب گشته بهیچ طرفی مفر نتوانست
رفت خود را بجهه اختفا با کاه انداخت غازیان بجستجوی آمده بدست آورده نزد الله قلی سلطان آورده او نیز بموصوم بیک
صفوی آورد القصه موصوم بیک و امرای نامدار و قورچیان ظفر شعار خان احمد با کوچ و متعلقان بدرگاه عالم پناه آورده در دار
السلطنه قزوین بنظر شهریار ظفر قرین در آوردند و او خجلت زده و نادم از کرده پشیمان اظهار عجز و بیچارگی کرد مرحمت شاهانه
اقتضای آن کرده که با همه عصیان و نافرمانی که از و در وجود آمده قطع نظر از مصالح ملکی کرده از خون او در گذرند لهذا
ترحم کال او کرده آسیبی باو نرسانیدند و در قلعه قهقهه محبوس کردند ایالت ولایت لاهیجان با الله قلی سلطان ایک
اغلی تفویض یافته حسام بیک قراباللو برتبه امارت سرافراز گشته باشکور با شفقت شده و محلیه مجمل حکام عدالت آیات التماس فرموده
مطالبات بحساب غیر مشروع که حکام گیلانی شایع ساخته بودند از مملکت برطرف فرمودند و رعایا و عجزه در کنف رعایت
جای داده بساط معدلت خسروانه در الولکا مبسوط گردانیدند و خان احمد چند گاه در قلعه قهقهه بود چون روزگار [illegible]
کامرانی گذرانیده بود تاب جفای قلعه نیاورده این رباعی در سلک نظم کشیده باید و فرستاد :: از گردش چرخ واژگون
میگریم از جور زمانه دون که چون میگریم * با قد خمیده چون صراحی شب و روز * در قهقهه ام ولیک خون میگریم * یکی از ظرفای
اردوی معلی این رباعی را در جواب گفت * آن روز که کارت همه قهقهه بود * با رای تو رای سلطنه چه بود * امروز زان
قهقهه با گریه بساز * کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود * شاه جنت مکان توجه رفاه حال او کرده از قلعه قهقهه بیرون آورد

بقلعه المحرز شیراز که محل وسیع و منازل مرغوب دارد فرستادند که با چند خدمتگار در آنجا بوده باشند و طعمه و شربه مینوش خرج
حال ایشان می‌نمودند و او چند سال در آن مکان بفراغت روزگار گذرانیده از مشاغل دنیوی که همیشه خاطر ارباب تعلق را شوریده
می‌دارد فارغ‌البال بود مدت حبس و قید او در هر دو قلعه بده سال کشید تا آنکه نواب سکندرشانی در آغاز جلوس او را که با سلسله قرابت
دخو(؟)شیی که با نواب مریم‌شان مهد علیا حرم محترم آنحضرت داشت از قلعه بیرون آورده مجدداً به حکومت ملک موروث منصوب و بشرف
مصاهرت این دودمان سربلند گردید تفصیل این حکایت در محل خود مرقوم می‌گردد در سنه تسع و سبعین و تسعمائه جمعی از سپاهیان لیام
گیلان که در زد و زای حمقا خزیده لجه عاقبت خود را در تلاطم آورده بر معرل(؟) مشغله سالارش دار استقامت شدند در وقتی که
الله‌قلی سلطان بجهت گرمی هوا از لاهیجان به ییلاق رفته بود گروه لیام سر از جیب عصیان و طغیان برآورده سید حسین نامی را
نسب قرابت با جداد خان احمد داده حاکم خود گردانیدند و امیره دباج نامی را سپه‌سالار و لشکرکش کرده صدای محاربه
اغی گری بلند گردانیدند از اطراف و جوانب جمعی سفیهان دست به عنان آن عاقبت‌اندیش برسر ایشان جمعیت نموده با حشری از
بلاهیجان بر سر جماعت صوفی که در قلعه میبودند آمده آغاز جنگ و جدال کردند چون آن قلعه را حصاری استوار نبود در اندک
دست یافته طایفه صوفی را بقتل آورده چندی عورت و کودکان ایشان را به تیغ انتقام گذرانیدند و بر سر یکتاش بیک و الله
قلی سلطان ریختند خود را بصد تشویش و تعب بیرون رفته اکثر مردم او را دستگیر و اسیر کرده بعضی را شربت هلاک چشانیدند
امیره ساسان از لشکر دانوچی(؟) دلاور بر سر یاغیان آمده جنگ کرد و چون عدد دباج به پنج هزار رسیده بود امیره شکست
عظیم خورده به سعی بسیار و تعب بیشمار از معرکه رزم و پیکار بیرون رفت چون پرتو این خبر بر ضمیر کیمیا تأثیر انور شاهی تافت
از درگاه معلی قوچ خلیفه مهردار که امیر عیب(؟) استاجلو را با جمعی از امرا بدفع فتنه ایشان امر فرمود و سی صد نفر از قورچیان
استاجلو و غیر استاجلو همراه ایشان مأمور گشته روانه مقصد شدند روزی در میان قورچیان در طی مقالات اثنای محاورات
گفتگوی شجاعت و دلاوری بمیان آمده تقصیدی(؟) نفر از جوانان دعوی داردمیانزران(؟) معرکه کارزار بر سر حجت
امرا پیشتر قدم در راه نهاده چون به لوکه(؟) رسیدیم که تکزیلی لاهیجان است رسیدند گیلکان کم عقل از آن اردو اردوی قوز
قورچیان آگاه گشته باعتقاد آنکه چون اندک مردمی اند همه را دستگیر می‌توان کرد که موجب خوف و دهشت قزلباش
گشته دیگران جرأت پیش آمدن نکنند استقبال آن فوج قلیل در حرکت آمدند قورچیان عظام نیز اعتماد بر قضیه فاطمه کم من

فئه قلیله

فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله نموده مردانه وار بر آن جمع اشرار حمله نموده سپاه گیل فوج فوج متعاقب یکدیگر
برسر ایشان رسیده آتش هیجا افروخته گشت قورچیان اصلاً از کثرت مازیان اندیشه نکرده به نیت معاودت یکدیگر داده
کارزاری کردند که صیت آن مشهور بر زبانها است بسیاری از آن تیره‌بختان بر خاک هلاک افتادند و در آن اثنا علی برادر امیره
دباج سپه‌سالار و سردار لشکر زخم کاری خورده از رخش حیات غلطیده بر خاک ممات افتاد در کشته شدن او به سر آن
گروه لیام رعب و هراس غالب گشته از دو جهه مغلوب شدند زیاده از یکهزار نفر از آن گروه کسل(؟) قتیل گشته بقیه السیف پراکنده
دیار ادبار گردیدند بهادران غنایم فراوان بدست آورده دلیرانه بلاهیجان درآمدند از این واقعه غریبه که بمعاونت بخت بلند
اقبال بیغاوان(؟) احیاء مجدد آوازه شجاعت و دلاوری قورچیان عظام شاهی در اطراف و اکناف شایع گشته زبان زد
خواص و عوام گردید امرای عظام بیجان الجمهور بقصبه لشته(؟) نشاء سور دیلمان رسیدند و بر سر آتش شدند الله‌قلی سلطان از ایالت گیلان معزول
شده دارایی الوکالت به پیره محمدخان استاجلو لله شاهزاده جوان‌بخت امام‌قلی میرزا معوض گردید و در کارت(؟) عالی
زاده منصوب بتوجه گشته تا آخر حیات آنحضرت متعالی در آن الکا کامیاب لیث(؟) بود و الله‌قلی سلطان با وجود گشته
شدن جمعی از قزلباشان و مردم و بسیرش(؟) یکتاش بیگ که باعث آنکه این واقعه از غفلت و غرور او وقوع یافته از اطرار اعتبار
مرشد کامل اعتماد و خیال که صوفیان صافی اعتقاد او را از درگاه دولتخانه بیرون نکرده شکسته به خانه خود و سیر حسته
نامه‌ها بطریق گناهکاران در سر راه کرستان(؟) از بیرون درگاه دولتخانه در زیر برف و باران نشسته استدعای
عفو تقصیر و گناه خود داشت تا آنکه ماه مبارک رمضان رسید حضرت شاه جنت‌مکان التماس سادات و علما از گناه
او گذشته رخصت دادند که بمنزل رود و روز عید آمده بآداب صوفیگری بسجده اشرف مشرف شد اما خاطر مبارک
از وغبار آلوده بود و آبروی بدست نیاورد بعد از واقعه ناگزیران حضرت بدست تکلوبان کشته گردید و دیگر واقعی که در زمان
دولت آنحضرت در ایجاز ممالک بظهور آمده و شیه(؟) و تادیب متمردان و سرکشان اطراف از الراد و الوار
طالش در سنه دار که بوقوع پیوسته و جنگ‌هایی که از هر جانب روی داده بحسن تدبیر و شعله شمشیر متعهدان دولت قاهره
اصلاح انجامیده اگر نگاشته آید موجب اطناب میگردد از آن جمله چند نفر که مرتکب اند که طغیان و عصیان بظهور
آورده به جزای عمل گرفتار شدند در رشته تحریر کشیده می‌شود که موجب عبرت سایر بددلان گشته ابدی.

تخصیص نیک بردران امد و اندیشه بکجرام نکی دلیری ننمایند که با آل علی هر که در افتاد بر افتاد **و در ذکر ظهور طغیان و عصیان کار**
سمان و خزا یافتن ایشان در زمان شاه جنت مکان و اول سر امد هید دلتنان و کافر نعمتان زمان شاه جنت مکان العاص
هانسپاس است شرح ان در طی وقایع امده شد سلطان سلیمان مذکور شد **دیگری** مظفر سلطان کیلانی است که در طی تسخیر کیلان مذکور
بوده است **دیگری** محمد صالح بتکچی است که در وقایع استرابادسمت تحریر یافت و مکرر احتیاج نیست **دیگری** بکفران نعمت دلیری کرده
که از نتیجه دهر سیلی بخورد **دیگری** قضیه ذو الفقار ترکمان که در بغداد دوقوع یافت و در فتوح تسخیر بیوست بنوید این معنی است
دیگری زیره قباد طالش حاکم استارا که بحکومت اولکای سر افرازی داشت سر از ربقه فرمان برداری کشیده بعصیان و
طغیان دلیری کرده در شهور سنه ست و اربعین و تسعمایه شاه قلی خلیفه ذو القدر مهردار با فوجی از غازیان شیر شکار به
تنبیه او مامور کشته سلیمان بیک بتکچی میر ابو تراب مولی اردبیل و جمعی از ملازمان او بدین مهم مامور شدند ایشان بسر از خلیفه
به انکار رسیدند زیره قباد از سعتلی و تیره رایی کر حبات بسته و جنگل را ممکن نموده بعزم رزم سپاه منصور اسوار و پیاده
قدم پیش نهاده در موضع از عوال تلاقی فریقین روی نمود حربی عظیم در پیوست و در اثنا از غازیان مخصوص سلیمان
بیک بوقچا باشی مرد انکه بها سمت التحول فیت بالاجره از تیره رای برنا جر کشته بطرف بیشه و جنگل کریخته اواره و بار
ادبار شد غازیان موازی شش صد نفر از طوالش دیو سار بقتل آورده سرهای ایشان را با به سریر اعلی فرستادند
حکومت اولکا به بایندر خان که مرد صوفی صادق الاخلاص بود شفقت شد و الی غایت اولکا همچنان با ولاد او
متعلق است **دیگری** خواجه جلال ولد خواجه ملک خوانی است که تربیت کرده شاه جنت مکان و پرورده نعمت این
خاندان و جوان جلد سپاهی بود باغوای شیاطین الانس راه صواب کم کرده قلعه استا خراف که تسخیر من
قلاع ایالت است مضبوط کرده لوای عصیان و طغیان افراشت حضرت شاه جنت مکان در سنه اربع و اربعین و تسعمایه
غازیان ذو القدر و شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان و علی سلطان ... اعلی را بدفع او نامزد فرمودند داد
استحکام داده بلوازم قلعه داری مشغول کردید امرای عظام استاجلو و ذبحی از ضرب تیر هلاک اهل غنیه امرا قلعه را
محاصره نموده مدت سه ماه کشیدند و جدال پرداختند و فتح الباب نیافته از محض باری از فرمند و قلعه از دلاک و ایچم
حصاری ها متانت و استواری بنوعی بهبت در اند که خیره مانده در دیده اولوالابصار غازیان اهل قلعه

احجم

را الخلاصه دار بیرون کشیده و بدرگاه عالم پناه فرستادند و در میان رفقه به تبریز از خصیه ایش او کشیده و شیخی خان داده بجزای
عمل رسیده **دیگری** قراق تکلو است که از بیعقلی و غلوی خویش امده کو ای عصیان دلیری نموده خود را در عرصه هلاک و بوار
انداخت و وی در ازای حقوق اخلاص و دولتخواهی محمد خان شرف الدین اعلی به دستور والد به حکومت دار السلطنه هرات و للگی
شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا معزز و سربلند گردید داد و بعد از شغلهای شاهی بسر شیطلم و ستم از عیب شنیده در ترکش
اوالی و املاک رعایا و مماباتمنکر در رفته رفته از کثرت اموال و تجملات ملوکانه ای از جاده اطاعت بیرون نهاده کمال استقلال
عبد و خدم و حشم بسیار فراهم آورده چون خبر عصیان و طغیان و ظلم او بضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت امر عالی صادر
شد که معصوم بیک صفوی با بعضی امرای عراق مثل امیر خان موصلو و ولی خلیفه شاملو و نظر سلطان موصلو و صدر الدین خان
و شاه علی سلطان افشار و زینب سلطان و غیرهم که تسخیر قلعه حیوشان که علی سلطان اکنون بتصرف شده بود و دیگری
مدتها تکجر بسان رفته بودند باتفاق سلطان ابراهیم میرزا برادرش بدیع الزمان میرزا ابهر رفته دفعه او کنند
و معصوم بیک حسب الفرمان همایون توجه بصوب شده در اثنا مصطفی بیک و صلیب برادران قراق بیک از دو
روکردان شده بغوریان نزد صوفی ولی خلیفه روملو امدند و قراق دو سه هزار کس برکردی برادر دیگرش حسین علی
و تعریب پسرش برسر ایشان فرستادند چون این خبر بمعصوم بیک رسید بسرعت برق و باد در حرکت امده و ولی خلیفه شاملو
که با جمعی نعلای سپاه بود ند پیشتر رانده بغوریان امدند و از همراه نهیر بدر رسیده در غوریان جنگ عظیم بوقوع
پیوسته تکلویان های استوار ردیده جنگهای نمایان کردند چون سپاهی قشون سلطان ابراهیم میرزا و معصوم بیک
در امر اتمایان شد بر لشکر تکلو هراس عیاس راه یافته شکست خورده راه هزیمت نمودند سپاه منصور تکهزار
و سیصد نفر از ان طایفه در معرکه بقتل آورده بقیه السیف خود را بشهر انداختند و امرا بتعاقب روانه شهر شدند
چون خبر شکست و قرب وصول امرا العفراق رسید جوانست که حرکت المذبوحی کند میسر نشد و بنوعی پراکندگی در
میان لشکر تکلو افتاد که جعفر بیک پسرش از بند رها شده بجانب کابل ... رفت اما شاهزاده کامکار
را با پسرش سلطان حسین میرزا کجیال قلعه داری برداشته بقلعه اختیار الدین رفته چون امرا بشهر امدند معصوم
بقلعه رفته سرزنش بسیار کرد و میرزایان را با خود بیرون آورده روز دیگر قراق بیک که بیمار بود و مرض

استعداد رتبت برون آمده در همان چند روز بهمان مرض بسرای عقبی رحلت العظمه قدر عافیت بیشتر چه جزای کافر نعمتی باشد
و از این قبیل بسیار وقوع یافته که هر کس کفران نعمت و عصیان ولیعمر کرد عاجلاً و آجلاً مکافات یافت که تحریر آنها
موجب طول کلام است حاصل غرض تسویه وقایع زمان دولت ابد پیوند همایون شاهی ظل اللهی است سایر قضایا خصوصیات
جزئیات را هر که خواهد رجوع بکتاب جامع التواریخ حسن بیک مورخ روملو است الغرض نقره چند از آمدن ایلچیان پادشاهان جهان
بدرگاه سعادت آستان مرقوم میگردد

گفتار در آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه گیتی پناه

چون حضرت شاه والاجاه
بحسب شأن از رتبت در حیطه جهانبانی و مشاغل عظیمه نظام بخشی امور سلطانی فراغتی حاصل آمده بیست سال در
دار السلطنه اصل اقامت که سریر جهانبانی و تخت فیروز بخت کیانی بوجود آن زینت داده آورنگ خسروی مزین بود در دوران
لوای دولتش از ارتفاع آسمانی و اجنحه طایر اوج اقبالش بلندی میگرفت و پادشاهان گردن فراز ایلچیان با تحف و هدایا بدرگاه
سلاطین پناهش فرستاده با رسال تحف و هدایای لایقه و تبرکات رابعه ارتباط صوری و روابط معنوی را استحکام
میدادند از جمله سلاطین جهان و پادشاهان ... فرمان دیگر ایلچی که بخدمت اشرف اقدس فرستاده اول کرد در
قیاصره زمان عهد اعظم پادشاهان آل عثمان سلطان سلیمان خواندکار روم است بعد از چندین سال که میان ایشان و
صاحب اقبال حرب و قتال و از طرفین لشکرکشی و جنگ و جدال واقع بود محمد پاشا وزیر اعظم و معتمدان جا
خانواده عثمانی مصاحبت و آداب صلح ارکان دولت قاهره گشته کس با بسیار ایلچی فرستادند لهذا در این طرف
سرکشی و لیلخانی المحیدری رفت سلطان سلیمان او گفته بود که از بدو دولت آل عثمان تا حال همیشه سلاطین
آفاق ایلچی و تحف و هدایا بدرگاه ما فرستاده اند و ما ایلچی و تحفه به هیچ کس نفرستاده ایم و قانون سلسله عثمانی نیست
و من غیر از کس به مکتوب فرستادن ایشان ندارم تا آنکه سنان بیک که از جمله مقربان او بود و ... که از ایشان
ایت در قانون محبتی دستگیر گشته آزاد شده و فیمابین صلح واقع شد و آمدن سلطان بایزید اتفاق افتاده سلطان
سلیمان اول سنان بیک را برسم رسالت بخدمت اشرف فرستاده و او در سنه ستین و تسعمائه در دار
السلطنه قزوین به سعادت بساط بوسی مشرف گشته ابلاغ و ارسال رسالت و اظهار دوستی و محبت کرد پادشاه حیث
مکان در ازای مخادرات فرمودند که ایلچی کافی فرستادن قانون دودمان عثمانی نبود و چگونه واقع شد که حضرت

خواندکار خلاف قانون کرده باشی چون تو با ایلچی گری فرستادن سنان بیک جوابی معقول نگفته بغایت مطبوع افتاد آنکه
عرض نمود که ایلچی به بهانه فرستادن خلاف قانون است چون فیمابین الفت و دوستی پدید آمده بشارت و تعالی اتحاد
و یگانگی تبدیل یافته اند و شده دوستان یکدیگر خلاف قاعده و قانون نیست شاه جهت جهان او را احسان فرموده با این
مقال مترنم شد اگر فرستاده از خرد بهره ای آن خردمندی فرستنده را بعد از رفتن سنان بیک علی آقا ایشای حاکم مرعش
و حسن آقای چاشنی گیر باشی خواندکار با سیصد نفر از ملازمان و خدمتکاران آمدند که مجموع سیصد و هشت نفر بودند با ایلچی گری آمده
روز اول بباغ سعادت آباد به سعادت بساط بوسی سرافراز گشته مکتوب مودت اسلوب دوستانه که خواندکار بسر از خط
خود نوشته بنظر انور رسانیده روز دیگر در دولتخانه مبارکه بدولت ملازمت مفتخر گشته منظور نظر التفات شدند و تحف
و هدایای مرصع آلات کمر خنجر و کمر شمشیر و قمشه نفیس فرنگ و نفایس هر دیار آورده در برابر ایوان بلند ارکان چهل
ستون دولتخانه مبارکه از نظر اقدس گذرانیدند و آنحضرت نیز از حسن حال ایلچیان مذکور را با انعامات وافره و خلعتهای
فاخره نوازش روانه فرمودند و در سنه تسع و ستین و تسعمائه خسرو پاشا که از عظمای سلسله عثمانی بود و مردی عاقل دانا بوسی
درای صلاح اندیش مالمیان بود با علی آقای قاپوچی باشی خواندکار بتوعیلکه درگاهی احوال سلطان بایزید بکشت آمده
مکتوب سعادت اسلوب دوستانه متواضعانه آورد و متعاقب ایشان الیاس بیک با می از معتبران خواندکار بدرگاه فلک
مدار رسیده هدایا و ارمغان قیصری که از روم آورده بود به نظر شهریار عجم فرمان روای کسری حشم در آوردند
از جمله هدایا چهل راس اسب شامی و عربی بود و بود که هر یک در خوبی و تک پایی دم از یکتایی میزدند با زینهای مرصع
و نقره مطلا و جلهای زربفت رومی و مواری با یکصد هزار اشرفی و ملبوری که بر آنچه حال همانا هزار تومان شاهی عراقی
است نفایس اقمشه و جواهر علی هذا القیاس همت بحر صفت خسروانه مجموع آن هدایا را بطبقات انام از
شاهزادگان کرام و امرای درگاه و حکام ثغور ممالک و قورچیان و عمال طوایف قزلباش علی اختلاف
درجاتهم عطا فرمود و در که به سلاطین عظام اوزبکیه منزل که حاکم بلخ و عبدالله خان پادشاه بخارا و ابو سلطان سعید
خان والی سمرقند و ابوالمحمد خان و حاکم خان اورگنج بودند از تحف سلطان روم حصه داده فرستاده بعد از
فوت سلطان سلیمان که پسرش سلطان سلیم بالله ملک قیصری و صاحب افسر و دیهیم اسکندری گشت در سنه خمس و

سپاهی دستماه اق ام ایلچی حشمت و شوکت تمام به دار السلطنه قزوین آمده نامه عنبر سرشت شمامه محمودی بر توجهات پدر فرزندانه
تعلقات دوستانه آورده تاکید تمام در انضباط قواعد مصالحه و استحکام مبانی پدر و فرزندی نموده بود در سنه ست و سبعین
و تسعمایه که وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی بحج رفته در راه حج با جمعی رفقا و پسرش خان میرزا کشته گردیده درجه شهادت
یافت در روضه این فعل شنیع را بر قطاع الطریق اعراب با دیه اسناد می کردند سلطان سلیم علی آقا نام ایلچی معتبر جهت
تمهید معذرت و برائت ذمت خود از این واقعه که باعث اشرف فرستاد و در آن حضرت در ضیعه حال سلمانیان در آن نسبت و
استقامت احوال جهانبانان منظور داشته عذر پذیر گشته دارا پادشاه جنگجوی بزرگ داد و در تکیه در سنه ثمان و ار بعین و
تسعمایه سکندر قرا سلطان که در آن حین حاکم بلخ بود و توابع آن شهر و کابل و چهره و عبد العزیز خان و لد عبید خان که پادشاه
بخارا بود خدا وردی بها در را برسم رسالت به پایه سریر خلافت مصیر فرستاده اظهار صداقت و رفع موادّ خصومت
سابقه نموده بود و ایلچیان سلاطین خوارزم و ارد گنج خود الشرا و قات آمد شد می نمود از جانب سلاطین عظام دکن
علی الخصوص نظامشاه والی احمد آباد دکن و قطب شاه حاکم گلکنده و حیدر آباد که دعوی محبت و ولای حیدر کرار
نموده خود را شیعه ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الابرار می شمردند و علی عادلشاه والی بیجاپور مکرر ایلچیان
مکرر ایلچیان سخندان آمده اظهار عقیدت و اخلاص می نمودند ممالک ایشان خطبه اثنی عشر بنام نامی والقاب سامی
آن حضرت خوانده و کنف بهر ایا گذرانیده به خلعتهای خاص از تاج مرصع و اسبهای با زین زر و کمر خنجر در سنه
ذلک اختصاص می یافتند در سنه احدی و سبعین و تسعمایه سلطان محمود خان والی گیلان در سنه ابو المعارم نام ایلچی
نجیبه با نام بدرگاه سدره مقام ارسال داشته اظهار حسن عقیدت و اخلاص مورد فی و ذکر حقوق ابویه نموده
ترکات و پیشکشات لایقه فرستاده اظهار اخلاص صمیمی نمود از سلاطین عالی شان فرنگیه والی اسپانیا پادشاه
پرتقال در سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه ایلچی بزرگ معتبر که با همراه نفر ملازم سوای خدمتکار همراه داشت جهت تاکید مبانی
ارادت و حسن اعتقاد به معسکر دولت سعادت بنیاد آمده از جانب پادشاه پرتقال تحفه چند بدیع آورده بود که
دیار اسلام بنظیر آن به نظر ارباب بصیرت درمیش کمتر آمده و ابا ایلچیان مذکور که جهة ظهور بعضی اعمال مخالف دین
مسلمانی و عدم رواج مساجد که از نصاری جریان دهند در باب نبود منظور نظر التفات نشده و آمادن حیات
العزة

ان حضرت انصراف یافته بودند و در زمان جلوس آن در سکندر شان ارصوان جایگاه سلطان محمد پادشاه مرخص شده بجانب خود
شتافته بود و در و قایع و حوادث غریبه که در زمان دولت خاقانی اقتضای آسمانی روی داد از وقایع غریبه زمان
شاه جنت مکان وقوع زلزله عظیمی است در ولایت قاین خراسان در سنه ست و ستین و تسعمایه در بیست قریه از قرای آن ولایت
وقوع یافت چنانکه سه هزار کس در زیر خاک مانده بنیان خانه عدم شتافتند مولانا باقی نام قاضی آن ولایت منجم بود در
یکی از قرای آن قصبه مسکن داشت با اهل القریه خبر داده بود که از اوضاع فلکی و آثار کواکب نشان زلزله عظیمی است به تصور آن
احتیاط مقتضی آن است که از ده بیرون رفته در خانها توقف نکنند مردم ده مسموع نداشته قاضی خود با متعلقان بیرون ده
در صحرا بود از سر ناشتا شده بمبالغه فرزندان معاودت نمود و همان ساعت زلزله واقع شده قاضی با همه فرزندان و
متعلقان سر در نقاب تراب کشیدند دیگری در سنه ثمان و ستین و تسعمایه آتشی در جنب قطب شمالی ظاهر شده تا مدت یک ماه
امتداد یافت و بعضی ثبت شده گویند که در زمان انوشروان نام از قیاصره روم که معاصر قباد پدر انوشیروان بود چنین علامتی
ظاهر شده بود تا سه ماه منظور خلایق بود و بعد از آن بطریق خاکستر فرو ریخت طاعون عظیمی در روم واقع شده از آثار
انقلابات شمردند و بدیع تر آنکه در سنه مذکوره در جنب قطب شمالی فرقت عظیم واقع شد عسکر خان تاتار از آثار
تسخیر مملکه اروس نمود با تقاد پسرش و لشکر اشکریان و لایت شیده کنار رابو اناد بجا پادشاه اروس که بسیار با عمارت
اشتهار داشت مقابله او شتافته آتش حرب بنوعی اشتعال یافت که چندین هزار کس جهت خاکستر شان بباد فنا
رفت اروسیان هجوم نموده در لشکر پادشاه تاتار را دستگیر کردند عسکری خان کاری نساخته منهزم بازگشت و این
فرقت و ظهور پسرش نیز حکم طاعون داشت که در طرف شمال وقوع یافت دیگری در ولایت قاین خراسان غریب تر از
وقایع عجیبه روزگار دانه شبیه بدانه گندم از آسمان بارید که خلایق جمع کرده از آن نان پختند و قایع متعدده ایام
فرخنده فرجام همیون در شهور سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه جمعی قلندران مسیر دا و لوطیان قلندر نما لوطیهای یگانه
بکار برده در ییلاق سورلق سلطانیه بنظر انور شاه جنت مکان در آمده لباس عقیدت و اخلاص و حسن اعتقاد
خود را منصه ظهور آورده استناد و تعهد به آن حضرت کردند هر چند آن حضرت خواستند که به دلایل قاطعه ایشان را
از آن عقیده فاسده باز آورند رجوع نکردند مبالغه به سرحد افراط رسید و منجر بدان شد که پادشاه دین دار غیرت

شاه بمقام سیاست آن گروه بد اعتقاد در آمده سرکرده های ایشان را بضرب تپانچه کشته بیار علاوه بر آن فرستادند و دو نفر دیگر بیماران
کلمات لا طایل زبان گشوده از آن عقیده فاسده رجوع نمی کردند تا چهل نفر از قلندران تنکیل یافته بجهت سیاست قید شدند دیگری
از وقایع در اواخر ایام شاه جنت مکان تنبیه اوباش اجامره و سیاست اجلاف دار السلطنه تبریز است شرح این واقعه آنکه الله قلی
بیگ استاجلو ولد شاه علی سلطان حاکم چخور سعد داروغه تبریز بود اجامره در رعایت دولت ملازم او را گرفته می انداختند بسیار
کرده بودند داروغه یکی را از … اوباش آن محله را گرفته بقتل آورد اوباش بجهت داروغه او را از بستگان گاه برده کشته
جمعیت اجلاف با این سیاسته بر او برده دفن کردند داروغه از این معنی بر آشفته حوادث که بعیده رفتند و اوباش چند او را
از قبر بیرون آورده بردار کشیدند اوباش بمعاونت بر خود بسته بدار داروغه خیره شدند و داروغه اصرار می نمود تا آنکه کار
منجر بجنگ و جدال شد و اجلاف بی اعتدالی بسر حد افراط رسانیدند چنانچه الله قلی بیک از بیم … اجلاف در حمام
حفظ و خواری خود در آن منزل اندوخته متحصن شد بلا زمان تبعه او جمعی را خدا داد چند نفر مقتول شدند در بین شورش و غوغا
اجلاف هر محله و هر کوچه را که بدستان مکانه چهل و عربده جویان از شوکانه جنون اندود ای خودسری در سرا … فساد
اغاز شورش و فساد کردند و در هوای که در میانه شهری شایع بنا رکی شیوع یافته کم کم چون یکدیگر بسته بود ادعاء … در
حصیره و چهار بازار از هر طرف شد و در ب خانات و دکاکین بسته شد تردد مردم در کوچه ها منقطع گردیده اعزه و
دلگداز امان و کاسبان و در بدشان در حرکت افتاده از بی اعتدالی رنود و اوباش به معاش کمال رسیدند قبائح کلیه
از آن در وجود آمده مملکت زدی در خرابی نهاد چون حقیقت این حال بعرض اقدس رسید که اهل رعایا مستحق قتل و سیاست
گردند یوسف بیگ چاوشلو ولد بابا سلیمان را که مردی عاقل و کاردان بود بدار الخلافه فرستادند این جماعت را از بی
مستقیم عاقبت دلالت نموده آتش این فتنه را آب مدارا و حسن تدبیر فرو نشاند یوسف بیگ این طبقه را پرسش کرده
مضمار انکه یکبر … داده که کدخدایان هر محله بضامن داد و قسم یاد نمودند که مرتکب فساد نگردند یکدو ماهی
السجله استقامتی در شهر پدید آمده بود که پهلوانان … هنگامه عاقبت گردیده و دو نفر ملازم …
بقتل آمده دیگر باره اجامره و اجلاف سر فتنه و فساد برآوردند یوسف بیگ عرض کرد که این جماعت شوریده سر که
محرک این شورش اند چهار صد نفر بیش نیستند و اگر در سیاست اینگونه بدکاران تاخیر رود … نقصان فساد دایمی خواهد بود …

بادرا

شهراسب ولد خلیفه انصار برداشتن تبریز و دفع اجامره مامور گردید چون با جمعی کثیر از لشکر بشهر رسید یک تیر با مردم خود بادب … محبت
وجوی اوباش بر در جیش نشسته رنود و اجلاف متوهم شده سرکشیت انتقام فرو برده دلکد خدایان هر محله که ضامن بودند گرفته
اوباش آن محله را طلب نمودند که کدخدایان بالضروره آن جماعت را بدست آورده به بازار علاوه فرستادند تا چهل نفر
از پهلوانان های آن طبقه را از دار عبرت آویخته و در این واقعه دویست نفر بیاد کشته شدند و آن شورش و فساد تسکین
یافت دیگری در سنه خمس و ستین و تسعمائه سیل عظیم بقزوین آمده تا موازی دو هزار خانه در شهر از ممر سیلاب خراب و ویران
شد و نقصان و خسران بسیار از خرابی خانه و بردن اثاث البیت باهل آن محله رسید دیگری از وقایع در سنه احدی و
ثمانین و تسعمائه در دار الارشاد اردبیل علت طاعون شیوع یافته تا موازی سی هزار کس بسبب طاعون تلف شد
دیگر ارتحال حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان و وقایع عظیمه که در آن اوان باراده … جهان خالق … و
حادث روی داد بر ضمایر دانشمندان اخبار مطالعه کنندگان سیر و آثار سلف پوشیده نماند که چون محملی از احوال کرا
گرامی حضرت شاه گیتی پناه جنت مکان و قضایای زمان دولت سعادت بنیان آن حضرت بیان بتیاری ملک بدایع نگار در
فوق رقم تحریر یافت اکنون قلم شکسته زبان در شرح واقعه غم اندوز آن فاجعه زمان که بر حسب کریمه کل شیء هالک الا وجهه
بالمرء هر سیر و هر نادر … جامه نیلی کرده با اشک خونین سیاه … بر صفحه بیان می نگارد و تبیین این مقال آنکه دو
سال قبل از ارتحال آن برگزیده حضرت ذو الجلال بیماری صعب بر مزاج … طاری گشته بموجب آن … و شدت
آن الام بدو ماه کشید در اثنای بیماری دو مرتبه مرض استمداد یافته مشرف بر ارتحال گردیدند و عاقبت از شفاخانه
الهی شفای عاجل کرامت شد در ایام بیماری شاهزادگان عظام و امرا و ارکان دولت دو گروه شده هر گروهی در
تدبیر سلطنه و پادشاهی خیالی کردند چون نواب سکندر شان را که فرزند اکبر آن حضرت بود که به ضعف بصر با صره که
سال بود از دیدن عاری و عاطل مانده بود و مناسب ولیعهدی و ضبط مملکه و کردار آوری طوایف قزلباش نمی
دانستند اکثر طوایف و عوام الناس … سپاهی و رعیت بالطبع خواهان اسمعیل میرزا بودند که چند سال بود
در قلعه بی اختیار بود از بی معنی … که قدرت حالی … قرار داده … عزم کرده خود در … کسی ساز …
دید … که عنقریب خلافه و پادشاهی آن حضرت و … قرار خواهد گرفت الحاصل امرای استاجلو

که در آنوقت رکن رکین دولت بودند و معظم ایشان در اردوی معلی مرادخان یغمرچی مشهور باوزاده شاه سلطان حسین بیک یوز
باشی و لله حسن بیک دیوی بیک توشمال و تورچی ترخان و محمدخان توقلی اعلی امیر آخور باشی و الله قلی سلطان ایچک اغلی بود از اسمعیل
میرزا اخوف خائف بودند نواب سلطنت شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا که بعد از اسمعیل میرزا از شاهزادگان بزرگتر و منظور نظر والد
گهر در پایه سریر اعلی حاضر بود باتفاق نمودند صدرالدین خان صفوی و لله کوچک بیک ذوالقدر کسیل که بجای والد لله میرزا بودند با او در این امر
اتفاق نموده با یکدیگر عهد و پیمان بمیان آوردند از شاهزادگان عالیمرتبت سلطان مصطفی میرزا که در میانه استاجلو تربیت
شده بود و لله لی او با امرای استاجلو تعلق داشت و بین الاخوین محبت مفرط بود از صمیم قلب نواب سلطنت سلطان حسین حیدر را حامی شده
در انجام این امر اهتمام نمودند و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که داماد شاه جنت آرامگاه و عمده الملوک دودمان است
حزین بود بنا بر صلاح حال خود با شاهزاده مذکور اظهار موافقت نمود و حسین قلی خلفای روملو و امیر اصلان سلطان
و عبید سلطان حالو ترخان نواب سلطنت اسمعیل میرزا اتفاق نموده با طایفه افشار و روملو و ترخان در این امر با ایشان یکدل و
زبان بودند و از شاهزادگان نامدار عظمی شهزاده پریخان خانم که بوفور عقل و دانش از سایر بنات و دیگر مکرمه امتیاز
داشت و در حیات والد بزرگوار صاحب رای و مشوره و محسود برادران بود که [illegible] همشیره با دو برادران
نواب سلطان حیدر میرزا که طالب سلطنت و پادشاهی بود و اطلا برادر بزرگتر ولی عهد خواهد بود چون نواب سکندر شان سلطان
محمد میرزا که ولد اکبر شاه جنت مکان است ضعیف البصر است بعد از او اسمعیل میرزا برادر اعیانی از آنحضرت اکبر اولاد است
و ما در طریق صوفیگری غیر از این نمیدانیم و خود در پادشاهی [illegible] سلطان حیدر میرزا را العذر [illegible] حرامی [illegible]
متهم ساخته اکثری بر بوم نهادند و زبان طعنه بر آن طبقه دراز کرده این زمزمه و گفتگو میان هر دو فریق بلند گشته
اعاظم امرای نامدار و اعیان قزلباش در پیش نقیبان [illegible] که در پایه سریر اعلی بودند جمعی جانب آن طبقه
اولی گرفته و طرفدار در دولتخانه میانه هر دو فریق سخنهای خشونت آمیز میان آمد بالجمله سخنان [illegible] علمای [illegible] و
موافق تقدیر اتفاق بیماری نواب جنت مکان روی بصحت نهاد و روز بروز آثار صحت ظاهر گشته والده پریخان خانم
باغوا و تحریک صبیه و برادرش این مقدمات را در خلوت بعرض آنحضرت رسانیده سلطان حیدر میرزا [illegible] بوالده
خاص دعوا از او نموده خاطر مبارک آنحضرت را از شاهزاده منحرف ساخته اسمعیل میرزا با یاران را متوجه [illegible]

چون در ایام نقاهت محرمان حریم حرمت در پس پرده حرم تفضیل خاطر ایشان کرده مکرر گفته که مناسبت که [illegible]
اشرف ذات شریف خود را از کید و مکر این جماعت صیانت نماید مجملا شاهزاده مذکور و دولتخواهان او در اردوی
معلی تهمت زده غدر و نفاق گشته اما شاه جنت مکان اغراض پاسنده هر دو طرف بتقریر امور قرابت و فطرت عالی در
یافته آینه ضمیر منیر [illegible] انکار دیده و مقتضای عقل دوراندیش عمل نموده زبان مبارک با اظهار این حقایق نگشود
بلکه آن جماعت را از اظهار اینگونه مقدمات منع کردند اما چون شرح زاد بیک [illegible] آغاسی باشی رئیس طایفه قرامانلو
و قوم شرح زاد بیک بود از صوابدید او کار و مصلحت [illegible] بخاطر انور رسیده که مبادا سلطان حیدر میرزا بوسیله طایفه افشار
التفات [illegible] اسمعیل میرزا غدری اندیشند دوازده نفر قورچی افشار را تعیین کردند که بقلعه قهقهه رفته شاهزاده
را بعد محافظت نمایند این معنی موجب تقویت اسمعیل میرزا و بایان گشت زال بیک گرجی که از اعیان آن طبقه بود و همشیره
او در سلک پرده گیان سرادق سلطنت منسلک بود و والده دیگر دو نفر از شاهزادگان عالی مرتبت از علا السلطانی
حیدر میرزا بود همیشه در سر حمام خدمت شاه جنت مکان می‌کرد در روزی قرار یافته بود که آنحضرت بحمام تشریف برده
اسمعیل میرزا با ایان اتفاق نمودند که زال بیک از محرمان [illegible] لنجواه را اعتمادی تمام [illegible]
تمسک داریم که در [illegible] که ضعف و نقاهت بر دل او مستولی است او بحمام رفته خدمت نماید از عذر او [illegible]
و طایفه گرجی و استاجلو و حمایت سلطان حیدر میرزا در این باب بگفتگو در آمده گرجیان می‌گفتند که از ما
چه صورت روی نموده که منع ما از خدمت مرجوعه نمایند بالجمله در روزی که نواب جنت مکان بحمام می‌رفتند
حسین قلی خلفای روملو و امیر اصلان خان و سایر جماعت که خود را شاهسون می‌نامیدند با چهار پنج هزار کس از صوفیان
و طایفه روملو و افشار و غیر ذلک بعقد ممانعت زال بیک با اسلحه و یراق بدر دولتخانه مبارک جمع آمده
گرجیان و استاجلو و اتباع ایشان نیز چهار پنج هزار کس از صوفیان جمعیت نموده حمایت زال بیک
نهاد همت ساختند که ایشان نیز مسلح و مکمل بدر خانه آمده احتمال فساد و خونریزی کلی داشت در آن
که از جانبین این مقدمه ترتیب می‌یافته راقم حروف بتقریبی در مجلس حسین بیک یوزباشی بود و از این معنی [illegible]
آزرده خاطر بود مناسب است که صاحب نزاع انجامد و با صباح در فکر و اندیشه بسر برده صباح اگرچه جمعیت بسیار

Library Digitised Collections

Author/s:
Iskandar Munsh,1560 or 61-1633 or 4.

Title:
Trkh-i lam r-yi Abbs

Date:
1271 [1855]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23237

File Description:
Part 3

مرتبه از اسباب سر بر زده و اکثر اوقات در اثنای مشاغل امور دولت و کثرت و ازدحام ارباب حاجات عرایض مردم
اهل نظم جواب نوشته و قصیده مدایح بتعلیم طبعت بفکر و تامل در حال از روی کمال لطف و معنی بر صحیفه بیان می‌نگاشت و در آن
چند روز که بقتل رسید غزلی گفته بود که مطلعش این است * خوبرویان چو سر کشتن سلمان دارند بهتر آن است که
اندیشه از دود کشند * این دو بیت نیز از اشعار اوست که ثبت افتاده که در ایام محاصره قلعه تربت گفته بود
باز هم یار ز وعده دیدار سر رسید * دل در رسید از آن اسکر بار سر رسید * و این غزل را در جواب مولانا محتشم کاشی بسیار خوب
گفته به مطلع حسن مطلع اختصار نمود * عنان حسن به جنبیان عشق باز مده * به دست مردم بر خشته اختیار مده * ز لعل برده
بر عذار لاله گون بعکس * کلید گنج سعادت بدست یار مده * الحق هر چه گفته بحسب حال خود گفته اگر چه زبان او مدام ناصح
بوده ولیکن دل او نصیحت پذیر نبوده القصه بعد از وقوع این قضیه امرای عظام عاقبت اندیشی کرده از نواب
جهانبانی درخواست نمودند که بنا بر گمانهای قلب آل اندیشه برادر او را مطلقه سازد نواب جهانبانی از کتاب بس احرار
نموده رضا بطلاق داد از زوال دولت او بعضی به دیوان اعلی متوجه گشت و بعضی بخدمت جهانبان عظام اختصاص یافت
ملداد ه در امر محاصره ظاهراً فی الجمله ترددی کردند در این اثنا خبر جوشش از جانب آذربایجان رسید که فرهاد
پاشا نام از جانب سلطان روم و فرمان فرمای ایالت روم سردار شده لشکری جانب آذربایجان کشیده در آن
سرحد نیز آشوب و فتنه اشتعال دارد و ارکان دولت قاهره از تحیر بی آرام گردیده صلاح در آن دیدند که با
قلیخان طرح صلح افکنده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان انعطاف دهند شاهرخ سردار در مقام دفع
هایله فتنه و نزاع در آمده خود کمر بسته پای قلعه رفته بعلی قلیخان ملاقات نموده گفتگوی مصالحه در میان آورد چون
طالب این امر بود بعد از قیل و قال قواعد مصالحه بر این قاعده تمهید یافت که علی قلیخان پسر بزرگ خود
میرزا که در آن وقت دوازده ساله بود به پدرش فرستاده عریضه ضراعت آمیز به خدمت اشرف مشحون
در نشسته عرض نماید که سرمایه این همه فساد مرتضی قلیخان بود چون او دفع شد اکنون اعلام و اعلام ... عذر
تقصیرات گذشته خواسته که برعایت آداب و ملاحظه طریق وثیق صوفیه گوییه در خدمت پدر با مادر بزرگوار
در خراسان به دستور خطبه سلطنت و پادشاهی به اسم نواب سکندر شأن خوانده شد نواب جهانبانی را که فرزند اکبر است ولی

عهد

عهد داشته و مملکت خراسان به دستور سابق شاهزادگی گیتی ستانی اعلی مسلم بوده باشد و پیشکش لایق
فرستاده علیقلیخان که داشته باشد عرض نماید اما بوساطت ... الحاح از قرار آنها بعد اکبر امرا
تکلو خصوصاً ولیخان راضی نبودند اما چون بانواع صلاح اندیشی در ضمن این مصالحه مطوی بود
مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو از ریش سفیدان بزرگ‌زاده آن طایفه و مرد سلیم النفس صلاح‌اندیش
بود بمصالحه راغب ساخته و او ولیخان را از عناد و لجاج گذرانید چون ماده نزاع در خصوص میان
علیقلیخان و اسمعیل قلیخان قتل نایل ولی خلیفه برادر او و سلطان حسین خان پدر علیقلیخان در عوض او
کشته شده و قتل اغرلی در جنب غوریان واقع شد جمعی کثیر از طایفه اوجی شاملو که عشیرت و
اقربای جانبین بودند از جمله قتیلان بودند عناد و لجاج ایشان بر فساد و فساد نتیجه ... اسمعیل
قلیخان را نیز بمصالحه راضی ساختند و علیقلیخان نیز صلاح در اذعان این تمهیدات دانسته شرایط
مذکور را قبول کرد اما التماس نمود که چون میانه ایشان و مرتضی قلیخان فساد و لجاج از حد گذشته
صلاح پذیر نیست او را العراق برده حکومت مشهد مقدس را به دیگری از امرای عظام که مرد نیک‌اندیش
خیراندیش باشد عنایت فرمایند مجملاً شاهرخ خان پای در میدان مصالحه نهاده اول بوکالت امرالدوله
تکلو نواب سکندر شأن و نواب جهانبانی را بمصالحه راغب ساختند مرجعیت بمعرض سلطنت و انتظام
مهمات آذربایجان را اصلاح دولت اقرب و اصوب شمرده بعد از آن که شاهرخ خان اسمعیل قلی
خان را همراه خود به درون قلعه برده با علیقلیخان صلح داد روز دیگر علیقلیخان عرایض اخلاص اشتمال
انگیز و نیاز مندی و دیگر حقوق خدمت ماضی به خدمت نواب سکندر شأن و نواب جهانبانی فرستاد
در باب قضایایی که وقوع یافته بود معاذیر دلپذیر بر شیمت جسته کلمه چند بیان از عدم اتفاق و ارکان
دولت قاهره و تسلط مرتضی قلیخان و بدسلوکی مرتضی قلیخان بظهور آورده شرایط صلح را مؤکد بایمان
گردانید اما چون منشور دولت و فرمانروایی حضرت اعلی شاهی در دیوان ... مشتمل بر توقیع و ترقیم
... خلیفة فی الارض ترتیب و ترتیب یافته بود اثری بر شرایط مرتب نگشت و چون ... دعوی به

زبان نکند تا بالجمله حسب الالتماس امرا و ارکان دولت سلطان طهماسب علی قلی خان حسب المرام بعز
انجاح و انجام مقرون گردیده تشریفات فاخره بمشار الیه و امرای تابین عنایت شده از رفتن نواب
سکندرشان بلقب ارجمند فرزندی ملقب گشت و بجهت حضرت اعلی از رفتن به دار الملک هرات و براد در
بدایا و تنسوقات ارسال شده و لیلیهان میرزا سر علی سلطان در سلک ملازمان رکاب عالی نواب
جهانبانی انتظام یافت و قریب چهار ماه از نوروز سلطانی از سال گذشته بود که طبل رحیل کوچ
از دار السلطنه هرات کوچ کرده چون مشهد مقدس نزول اجلال واقع شده بشرف پای بوس آستان
آستان ملایک پاسبان سلطان روضه رضا علیه التحیة و الثنا فایز گردیده حسب الرضای علی سلطان
و بجهت تألیف قلوب مرشد قلیخان و طایفه استاجلو مرتضی قلی خان را از حکومت مشهد عزل نموده اولاد
را علی سلطان خان که نواده عبدالله خان و بزرگزاده طایفه مذکور بود و ایالت استرآباد بمرتضی
قلیخان نامزد شده و ولایت دامغان و بسطام و سایر چند و عرب عامری و تهران حسب الاراده ان
و شاه قلی سلطان خادنجه را که از عظمای استاجلو و مدبر و کاردان بود لله و اتالیق سلطان خان کرد
ولایت جام باو اختصاص یافت مجملا ارکان دولت قاهره مهمات خراسان را بمقتضای وقت در هم
کرده روی توجه بعراق آورده و دریا باز گشتن در میان بساط دولت و آگاهی تقریب نمودند که
سلطنه ملک خراسان شاهزاده جهانستان یعنی حضرت اعلی تعلق گرفت و عنقریب لوای دولت ارتفاع
یافت آفتاب جلالش بر طول عرصه ممالک خواهد تافت و هر کس از امرا و مردم خراسان در وقت توجه از آن
جلال اظهار دولتخواهی نواب سکندرشان نموده بودند از امداد ایشان باز گشته اندیشه عوض امور
دیگر تلاقی و تدارک افتادند اول کسی که از امرای خراسان ابواب طاعت و انقیاد مسدود دانسته در حمایت
گشود حسین بیگ افشار والد شوند یک بیک قورچی باشی که حاکم دار المؤمنین سبزوار بود در وقتی که موکب
همایون قریب سبزوار رسید اظهار ناهمواری نموده باستقبال موکب اعلی نشتافت و منظور نظر نواب
سکندرشان و شاهزاده عالمیان گردیده و سعی علی بیگ قورچی باشی بشتو را ایالت سبزوار معزول گشت.

درین مقام

درین مقام در مقام خلاف و عصیان بوده دروب شهر و قلعه را مضبوط کرده توپ و تفنگ آماده در
مقام قلعه داری شد نواب جهانبانی امرای عظام را مخاطب ساخته ظاهر نمودند که در مهمات خراسان
هر گونه مدارائی که بایست کرد بجهت صلاح اندیشی کردیم که حالا مثل حسین بیگ مردی بر روی او شاه
خیره شده قلعه بند و دست جسارت و بی ادبی دراز کرده توپ و تفنگ از دوی همیونی می اندازد
جای مسامحه نیست و اگر در باب او تغافل ورزیده بگذریم همانا لایق دولت و ناموس سلطنت نباشد
علی بیگ قورچی باشی که رئیس طبقه افشار و معظم ارکان دولت و مستعد معاملات آن گشته بخت بی
سعادت بود سر جهالت پیش افکنده و ادعای ظلمات ولادیر آنحضرت نموده و شبه و تا دیبالان
عقل و هوش را اصلاح وقت در رشته رضا بان داده و نواب جهانبانی امرا نام دار را بل عموم غازیان
ظفر شعار حضرت جهانبانی و امرای تکلو را تسخیر شهر و قلعه مامور فرمودند فرمان بر این نموده عمل نمود
در همان روز با ایشان نشسته بجانب شهر و قلعه یورش آورده از اطراف و جوانب هجوم نموده مردم
حصار تا غروب آفتاب بمدافعه مشغول گشته هنگام غروب که شام ادبار آن تیره بختان رسید
روزگار بود از شمشیر و آذر عاجز آمدند و بهادران موکب عالی در همین میان بپای حصار رسیده
نردبان بر برج عروج نمودند در ظلمت و دیل چون سیل از فراز و نشیب آمده در شهر فرو ریخته استیلا
یافتند و چون ادبار آن طبقه روی نمود جمعی کثیر عرصه تیغ فنا گردیده و حسین بیگ در درون
ارک گرفتار گشته بعلی بیگ لله ایل سبزواری که ملازم رکاب عالی بودند چنان نسبت بیلی پر آدمی
بود که قدرت حرکت نداشت و سر جهالت و سربلندی بضرب بیل بی اختیار پیش انداخته بود حکم به
سیاست او هما درسته عبرة للناظرین در دروازه شهر از حلق آویختند اما چگونه که
کافر نعمتی دلسوز تدبیران بی عقل و هوش در آن شب هولناک از میکده اخیار الناس از دو سر
شیعیان اهالی و اعیان سبزوار آمده جملا و جمعی از دقایق نهب و غارت دقیقه نامرعی و مثال
دلک خود گذرش نشد هر چند باره غضب نواب جهانبانی التهاب یافته بود الطاف

امر فرموده که احدی متعرض رعایا و مردم شهر دار نگردد اما چون شب بود خانه سپاهی از رعیت متهم می شد
از آزار و اضرار بسیار بتجربه رسیده بستان رسید روز دیگر باحوال رعایا متوجه شده مطالب و ارادات ایشان
با نجاح مقرون گردانیده ... ایالت الوس افشار بمیرزا محمد سلطان تکلو قرار گرفت و از آنجا کوچ بر کوچ متوجه
عراق گشته مرتضی قلی خان را در دامغان گذاشتند که استعداد لشکر آنجا را بهم رسانیده روانه رکاب
گردد و موکب همایون بفیروزی و اقبال به دار السلطنه قزوین رسید در معسکر آمده بودند نزول اجلال فرمود
... خان شیراز و دولتیار حاکم کرمان و دولتیار تکلو حاکم همدان و سایر امرا و حکام ممالک را که در
سفر خراسان جمع آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشته هر یک بالکای خود رفتند از سوانح این
سال کارنامه جماعت ... و تکلو است که در زمانی اردوی معلی در خراسان وقوع یافت. اجمال آن
واقعه آنکه دولتیار تکلو که حاکم همدان که در سفر خراسان ... گشته سولاغ حسین او را با شاه قلندر که در
زنجیر کشیده بود قلندر رفاقت او را موجب جمعیت خود دانسته زنجیر او را در گوشه زنجیر در هم کوفته
... از حضرت ... **ذکر وقایع دیگر که در ایام عیش نواب سکندر شان در آذربایجان شده و در آن**
ایروان است رهنمایان بامر پروردگار جهان جل شانه بر ضمیر منیر مسندآرایان انجمن هوشمندی پوشیده نماند
که باتفاق قمرد و ملک ... شده بود که سنان پاشاه سردار بعد ... ابراهیم که ... گشته در از
داده ابراهیم خان ترکمان را که از این جانب اسم رسالت ... سلطان مراد خان خواندگار
روم فرستاده شده بود مصحوب خود گردانیده روانه استنبول شد عثمان پاشا از جانب ... اجرا
آمدن آذربایجان ... کل ولایت شروان را متصرف شده ام و اکنون در تصرف عساکر عثمانی
است ... سنان پاشا عرض کرده بود که سوای قلعه دربند ... در تصرف ... خلاف واقع است
و در این سال که پادشاه قزلباش در خراسان است و سرداری دیگر باین طرف نامزد گردد و هم مملکت
... در تصرف ... ولایت شروان از ... قزلباش ... می گردد سلطان روم سنان پاشا را
... عتاب و خطاب گردانیده فرهاد پاشا را که وزیر دوم بود سردار کرده با لشکر عظیم روانه

نمود ابراهیم خان را در استنبول نگاه داشته قبول مصالحه باین شرط نمود که بهر محل عساکر عثمانی وارد
گشته خطبه پادشاه روم خوانده شده باشد بتصرف نوابان آل عثمان گذاشته مناقشه ننمایند و
مادام که پادشاه قزلباش باین معنی راضی نگردد دست از تسخیر مملکت باز نمیداریم و کس ابراهیم خان
در خراسان بپایه سریر اعلی آمده عریضه او را مشتمل بر مقالات مذکور بنظر رسانیدند و صریحاً از زبان
او معروض نموده بود که عناد و لجاج در این امر بحکم مقتضی عقل موجب نقصان دولت و الا خره
نتیج انواع ندامت است و هر سال مملکتی از دست بیرون میرود و باین شرط مصالحه بهمان دستور
صورت نمیپذیرد ... و ولایات در دست ... شروان را آنچه الی غایت ضبط عساکر آل عثمان
در آمده باز گذاشتن و صلح نمودن ... صلاح دولت ... امرای خود در ازای قزلباش
او وجود ... و نفاق و ... که در میانه طوایف واقع بود ... است ...
این معنی شده عریضه ... ابراهیم خان ... بطریق ... شد اگر مصالحه العنوان که قبل از این تمهید یافته
وقوع می یابد ... تقدیر ازلی باشد به ... خواهد آمد مجملاً فرهاد پاشا با ... و از ... تمام
ارض روم آمده لشکر سرحد ... اکراد را جمع نموده از راه قارص عزیمت ... نمود
محمدی خان تخماق که بیگلربیگی ... و امام قلی خان ... نموده امرا
... سرحد را جمع کرده ... دفع آن حادثه افتاده ... و امرای ... بیکیان
قزلباش که در آذربایجان و قراباغ بودند چون بمقابله لشکر ... اختیار ...
ایشان بود ... عراق ... بودند ... مقام دفع ... حادثه ... شده
... محمد خان از ایروان بیرون آمده ... در اطراف ...
... و ... آورده ... اما هیچ اثری از آن ...
... فرهاد پاشا با ... رسیده ... ارزنجان ... قلعه ...
... ترتیب داد و ... بقدر احتیاج ... ذخیره سالیانه ...

۱۱۱

خانه و باحتیاج قلعه داری سرانجام نموده بازگردید محمدی خان بعد از آنکه کام دل از حکومت آن مملکت برداشته
بنخجوان آمده عیال و اطفال خود و غازیان را در دار السلطنه تبریز را اهم و اولی دانسته ملاحظه فرصت
اکراد با ز از آنجا بیرون نهاد و ولایت معموره نحو رسعد که معظم ارمنیه صغری است بتصرف معاندان در
آمده در ولایت شیروان نیز احدی از امرای قزلباش را مجال توقف نمانده تمامی آن ولایت بتصرف رومیه
قرار گرفت از سوانح این سال آنست که فاطمه سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که حرم محترم میرزا جان
بود در تبریز مریض گشته بمداوا و معالجات اطبای حاذق صورت صحت روی ننمود عاقبت در ذیحجه
بمقتضای اجل طبیعی سپرده در تبریز قربان ایشان نعش او را در دار الارشاد اردبیل برده در روضه
مطهره آبا و اجداد عالی مقام مدفون گشت و باعث پریشانی ضمیر میرزا جان گردید ذکر قضایایی که بعد از
معاودت موکب نواب سکندرشان در ملک خراسان بظهور پیوست سانح القلم وقایع نگار مرقوم صحایف اخبار
گردید که حسب الالتماس علی قلی خان و جذب قلوب مرشد قلی خان و امرای خراسان مرتضی قلی خان را
از حکومت مشهد مقدس معزول نموده ایالت آن ولایت را بسلیمان خان پسر شاه علی میرزا خواهرزاده شاه
جنت مکان و نواده عبدالله خان که بزرگ زاده طایفه استاجلو بشرف مصاهرت این دودمان امتیاز داشت
بود تفویض یافت و شاه علی سلطان قاجار نجه اغلی را که از عظمای آن طایفه بود و لله و اتالیق او کرده ولایت
جام با و اختصاص یافت و مقرر شد که همیشه در مشهد مقدس با سلیمان بوده باشد و مشار الیه در حدود
وقایع و حوادث در سوانح برای او عمل نماید بعد از آنکه موکب همایون نواب سکندرشان از خراسان بعراق
نهضت نموده مرشد قلی خان از رفتن مرتضی قلی خان و ماندن سلیمان خان اظهار بشاشت و خرمی کرده
بخوف و هراس از آن زاده رفتن مشهد مقدس و دریافت شرف زیارت روضه بهشت آسای حضرت
امام الجن و الانس نموده از زبان اخلاص و یکدلی بسلیمان خان پیغام داد که در خدمت ایشان کمک طلوع
دعنا و مرتضی قلی خان طایفه ترکمان از زیارت آستان ملائک آشیان امام همام محروم بودیم حالا
حمدالله و المنه معاملات خراسان بر وفق دلخواه دوستان سرانجام یافته و این مخلص جهت تکمیل مراد جاهای

آن حوادث و مغلوب اضداد شده بودند اطاعت و متابعت علی قلی خان که از اوایل با مملکت اختیار
نموده از کاب آدمی کشیدیم ازجناب خود محمد دم زاده قدیم و جل طبقه استاجلوست و قدمت او را
سرمایه افتخار و اعتبار دانسته بطریقه چاکری و خدمتکاری مرعی داشته عند الملاقات در هر باب آنچه
رضای و صلاح آن جناب و موجب آسودگی اهل اویماق باشد عمل می نماییم سلیمان خان جوان هنوز
استقلالی در ملک نیافته بود و خیول و لشکر آراسته نداشت و جمعی قلیل که در نزد او جمع آمده بودند
مردم پراکنده بی استعداد بودند و وثوق و اعتمادی نیز بر جانب مرشد قلی خان نداشت و چنان کذب و تزویر
او نداشت و جمعی قلیل که در نزد او جمع آمده بودند راضی بآن او نبودند در کار او متفکر بودند
رای محاسمت داشت و مقدرت مماطلت شاه علی سلطان قاجار نجه که مرد عاقل کهنه سالی سپاهی بود و کار
جام رفته در آن وقت در مشهد مقدس نبود که در این باب طریق الصواب اندیشید القصه مرشد قلی خان
بی تامل و استخاره با معدودی متوجه مقصد گشته چون قریب بشهر رسید سادات عظام و اعیان مشهد را
صلاح اندیشی کرده از بیم مخاطرات و تعب و تشویشات قلعه داری جناب سلیمان خان را بالعبث
و اتحاد ترغیب نموده آماده استقبال کرده او را بشهر آوردند مرشد قلی خان با او در سلوک کرده
چاکرانه احتیاط ملا نمود و از راه با آستانه مقدسه متبرکه شرایط زیارت قیام نموده همان سرکار عرش
آثار گشت و بجهت رعایت حرم و احتیاطی چند روز در آستانه توقف نموده از آستانه بیرون نرفت
و سلیمان خان هر روزه در آستانه مقدسه با او ملاقات نموده بمراسم میزبانی پرداخته تکلفات رسمی
بظهور می آورد مرشد قلی خان بعزیمت تردد خاطر او را در یافته ابواب مکر و حیله گشوده بچرب زبانی
و چاپلوسیها اظهار اخلاص و حسن عقیدت خود کرده رفع تردد خاطر او کرد تا آنکه جمعی از مردم مرشد
قلی خان بتفاریق در شهر جمع آمده بعضی از مردم لوکات که اغانیت نیز نزد سلیمان خان مانده بودند
در آن چند روز آمده با مرشد قلی خان ملاقات کردند هوس حکومت مشهد مقدس که همیشه در ضمیر او جای
گیر بود از خاطرش سر بر زده در آستانه ظاهر العقید ملاقات سلیمان خان و باطنا اراده استبداد

در استقبال با غلبه و شوکت تمام کهیار باغ شهر که محل اقامت حکام است و سلیمان خان اکاجی بود رحل اقامت
انداخت و سلیمان خان بدستور بهر اسم ضیافت و مهمانی بر در حجته از بهر آن سخن در میان آورد
سلیمان خان در رد دولتخواهی نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا بروج تمام
دولت مرشد قلیخان نیز در اول حال اظهار انقیاد نموده بالاخره مافی الضمیر خود را تصریح کرده
خاطر نشان سلیمان خان نمود که مردم خراسان از شاهی و رعیت دل بر اطاعت و متابعت حضرت
اعلی نسبتا علی قلی خان شاملو که لله آنحضرت و بیگلربیگی خراسان است هم عهد و پیمان شده مجدد الیوم نواب
سکندرشان مملکت خراسان بفرزند ارجمند سعادت نشان که در هرات اند مسلم داشته اند اگر جناب خانی
از قشون و لشکری آراسته که از عهده داراپی آن ولایت و ضبط سرکشان الوکات و متمردان حدود
مشهد بیرون توانند آمد نیست صلاح آن است که ضبط آن ولایت در دست من باشد و جناب خانی کنار
خواف و باخرز که بدینجانب تعلق دارد رفته در آن ولایت بفراغت و عافیت گذران کرده و دار
روی قوت و قدرت و اقتدار دولت مشهد مقدس را بخود مخصوص گردانید و سلیمان خان را تکلیف رفتن
خواف باخرز که باینجانب تعلق دارد نمود چون در وقت آمدن مشهد جمعی از اعیان استاجلو کام
بسر شاه قلی سلطان قاربخه فرستاده بود که بدوستی با او ملاقات کرده اگر توانند او را گرفته آورند و
ایشان معتقد شتافته در لشکر گاه او را دریافته چون در حین ملاقات زیاده مردمی با او نبود فی
الفور او را گرفته مقید و محبوس روی مشهد مقدس آوردند و مرشد قلیخان خزانه تقصاص چون
شاهوردی سلطان عم خود قتلش فرمانداد در طرف مشهد او را بقتل آوردند و سر او را در حینی
که مرشد قلیخان با سلیمان خان در این گفتگو بودند بنظر رسانید سلیمان خان بحکم اطاعت و انقیاد چاره
بیرون رضاجویی گشته برفتن آن ولایت راضی شده مرشد قلیخان معتمدان را رفیق او کرده اند
که مشار الیه را بخواف و باخرز رسانند اکثر مردم که به صلوبت مشهد بر سر او مجتمع شده بودند از حد
شده در شهر ماندند و او با معدودی روانه شده چون از اوضاع خراسان و سلوک مرشد قلیخان و ار

ادبی

روغن و نخواه خود مشاهده نمود حق گذاری نواب سکندرشان و نواب جهانبانی او را از بودن خراسان
مانع آمده در اثنای راه بهانه شکار سوار شده اجمال و اثقال اندوخته بر سبیل فرار در اطغار
عزیمت عراق نمود و مرشد قلیخان از رفتن او آگاه گشته این معنی را باعث طلب خود دانسته و در کمال
شوکت و اقتدار تکیه بر حکومت مشهد مقدس زده مشیران بجانب هرات فرستاده حقایق احوال
را که بجهت اقبال حضرت اعلی از پرده تقدیر به جلوه گاه ظهور آمده بعلی قلی خان اظهار نمود و از
جلبی و اولاد که جمعی کثیر بودند و اولاد با الیاس و طبقه بیات و سایر امرا و سرخیلان ایماقات
جغتای که در حدود مشهد بودند التیام و آمیزش نموده صبیه بوداق خان را خواستگاری نمود
و تألیف قلوب عامه مردم آن دیار کرده حکمش در آن ولایت نافذ گردید و اکثر امرای بای در دایره
اطاعتش نهادند و جمعی از طایفه استاجلو و غیرهم که در حدود مشهد با جدات نشسته تقدیم رسانیده
بودند بمرتبه امارت رسانیده ولایات که مجدداً بحیطه تسخیر او در آمده بود بمصلحت و صوابدید
جماعت قسمت نمود و دولت اقتدارش روز بروز در تزاید می گردید چنانچه محمود طایفه شاملو گشت
از آن جناب با علی قلی خان همچنانکه طریقت الفت و دوستی و صداقت و یکدلی بود و سلوک می داشت در
آن ایام بفر اقبال در مشهد گذرانیده نظم و نسق مهمات آن ولایت می کرد و حسب سلیمان خان با جمعی از
ملازمان قدیمی که همراه داشت از راه تون و طبس بعراق آمده در دارالسلطنه قزوین بملازمت نواب
سکندرشان و نواب جهانبانی فایز گردیده حقایق حالات را بر عرض رسانیده ملک بابان گشت و غمی
نمود چند روز قبل از ورود مشار الیه علیا جناب مهد علیا بیگم بنت شاه طهماسب که خلیله او بود
مریض گشته بحالات حکما مفید نیامده دعوت حق را اجابت نموده بدار البقا پیوست سلیمان خان در
حدود قم دون زنجیر مخبر کشته این خبر شنیده موجب زیادتی اندوه و ملال گشت و نواب سکندرشان تعزیت
شاهانه و مهربانیها خسروانه بظهور آورده تسلی بخش خاطر او گردیدند و بظهور دلجویی رفع
ملالی که از گردش روزگار داشت می فرمودند ذکر توجه همایون بصوب آذربایجان مرتبه دوم و لشکر کشی بر سر مال

ترخان و پریشانی علی سلطان از قسیح اعلی استاجلو و مقدمات عصیان ترخان و طغیان تکلو چون موکب ظفر قرین
شاهی بدار السلطنه قزوین رسیده رشتهٔ آمال بپایان رسیده و سلطان سیارگان بصاحب شرف و کامرانی
دولتخانهٔ حمل گشته یعنی نوروز گیتی فروز سال ایچی ئیل ترکی موافق سنه اثنی و تسعین و تسعمایه ابر آزار
بخش ریاض خوشدلی و کامرانی گشته عشرت آباد جهان در قدوم موسم ربیع نضرت و طراوت تازه
یافته نواب جهانبانی را که آغاز جوانی و ایام رسیدن بلذات نفسانی و کام ستانی بود اوقات
شریف بسیر و صحبت صرف شده همواره با مخصوصان و همصحبتان در خلوت عشرت آراسته اقداح
راح ریحانی و جرعهای نشاط افزای در دست ساقی می‌کشید و از گلزار وصال با هر دوان لاله عذار
گلهای شادمانی می‌چید و امیرخان بیگلربیگی آذربایجان قاسم بیگ وزیر خود را از تبریز بپایهٔ سریر
اعلی فرستاده حقایق حالات آن دار السلطنه و تسلط رومیان و دست‌اندازی ایشان را عرض نموده و
رسیدن مای نهضت رایات جلال بدان صوب نمود که در رکاب نصرت انتساب تسخیر قلعه را بر دل
قیام نمایند امرای عظام و ارکان دولت جاوید اتفاق کرده توجه جانب آذربایجان نهضت فرمودند
محمدخان ترکمان رخصت رفتن کاشان حاصل کرده که ترتیب قشون و لشکر خود کرده متعاقب موکب
نصرت قرین بپیوندد و سیف‌خان تکلو با جمعی سلطان برادرزاده‌اش بجانب ری که الکای ایشان
بود رفتند و چون جمعی همراه بیامدند مضرب سرادقات اقبال گردید نواب جهانبانی بقصد زیارت
آستان ملایک آشیان سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء مشایخ کرام صفویه قدس الله سره در اردوی ظهر
از اردوی همایون جدا شده الی مزار اجداد عظام شده توجه دار الارشاد اردبیل هنوز نواب
جهانبانی عود نفرموده بودند که امیرخان برسم استقبال موکب اعلی با امرا و اتباع خود که اکثر
برادران و اقوام و ایل و عشیرت او بودند قریب ده دوازده هزار کس از ایل و ایماقات
تکلو ترکمان و غیر ذلک که در سلک ملازمان ایشان انتظام داشتند زیب و زینت داده بکمال تمام از
دار السلطنه تبریز رسیده قریب اردوی معلی فرود آمدند و چون نواب جهانبانی در اردو تشریف حضور

ارزانی

ارزانی نداشت توقف نموده بعد از ورود نواب جهانبانی اول بشرف حضور آنحضرت سرافراز گشته
بوساطت او بشرف پای‌بوس نواب سکندرشان دریافت امور و توجهات و تلطفات از
حد بیرون کردند از شوکت و آراستگی قشون و لشکر و تجملات ملوکانه او خاطر از بزرگانه او نایرهٔ حقد
و حسد که هواپرستان جاه‌طلب هر چند فراخ حوصله و خردمند باشند خالی از آن نشد در
کانون درون اکثر امرا ملازمان رکاب اشرف اشتعال یافت چون نواب جهانبانی بالطبع
توجه جانب تبریز راغب بود از چمن میانج کوچ کرده بعد از قطع منازل و مراحل در ساعتی
سعد داخل دار السلطنه تبریز شده اهالی تبریز و اصحاب و عموم تبارزه از خورد و بزرگ باستقبال
بیرون آمدند آثار بشاشت و خرمی بظهور آوردند و نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان بخت
و اقبال در دولتخانهٔ تبریز نزول اجلال نموده در مقر دولت مستقر سلطنت آبا و اجداد تکیه زدند
حجاب خانی بلوازم میزبانی پرداخته آثار جانسپاری بظهور آورده همواره توجه و التفات برایشان
او خوش آمده روز بروز در ترقی و تزاید بود تا آنکه از اقتضای روزگار بساط دوستی برهم خورده
صورتی که هرگز در آئینهٔ خیالش در نمی‌آمد بچشم عبرت بین مشاهده نمود و عاقبت بادر رسید آنچه رسید
تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنست که در مرتبهٔ اولی که آنحضرت همایون بجانب تبریز اتفاق
افتاده در آن سال قشلاق همایون در آنجا واقع شد نواب جهانبانی خورد سال بود و اگر
از امیرخان و امرا ناپسندی بظهور می‌آمد در نقاب خفا و جلباب اختفا مستور بود در این مرتبه که
اعوام سعادت انتظام عمر شریفش بهجده پیوسته و بسر حد رشد و تمیز رسیده بود و اشعار غرور
جوانی علاوه کیفیت باده سلطنت و فرمانروائی کرده نشاء شراب ارغوانی ضمیمهٔ آن کیفیت دو
بالا شده بود اندک حرکت ناملایم آئینهٔ خاطر مبارک غبارآلود می‌گشت و در اول حال که ورود
اجلال در تبریز واقع شد چون خاطر شریف آنحضرت از بعضی مفسدان قزلباش که پای از دایره
ادب بیرون نهاده می‌ترسید و از آن جماعت بظهور آمده بود منحرف گشته ارادهٔ خاطر شریف

آن بود که آن طبقه را از میان بردارد و چون امیرخان در هنگام شیوع آن وقایع در اردوی معلی بود
ظاهراً در این اخلاص ملوث آلکونه [?] بی او پنهان نشده بود نواب جهانبانی می خواست که او را در
جمیع امور با خود معتمد ساخته مکنون خاطر خود را بوساطت او بظهور آورد و ازاله آن تعدیات [?]
ارتش [?] درباره او و منسوبان او بمنصه ظهور آورده تفضیلات و مکرمات او مبالغه می فرمود اما مشار الیه
که فی الواقع مرد خیراندیش مصلحت بینش بود در هنگامی که سلطان روم در کمین عذر نشسته و کمر همت
متنجر [?] آن ملک بسته تفضیع این جماعت که هرکس از ایشان عقیده اویماق بزرگی بودند منافات دولت
در دشته [?] راه این گفتگو نداده و منع مداومت شرب شراب که تا غایت در نهی آن سعی می نمود نواب جهانبانی
باقتضای ایام عشرت انجام جوانی ارتکاب نموده بود دیگر ده شمرده از ازدیاد تنخواهای [?]
الیقانه [?] می نمود و امرا و ارکان دولت که بدین امر مداهنه نموده بودند سرزنش می کرد و از
برادران و اولاد و اقربای او همه بدمستان باده جهل و غرور بودند می او نه باظهور می باید و
آن حضرت از فرط خوش خلقی و مابین [?] حفظ جاه و مرتبه امیرخان پرده حجاب بر صورت اطوار
ایشان می کشید اما اینگونه حرکت ناملایم که از صدور می باشد موجب نقار خاطر اشرف می گردید
و مجلسیان عالی که همه جوانان جاهل و از عیب اندیشی غافل و ذاهل بودند خصوصاً علی بیک
فسنج اغلی [?] و محمدی ساروسولاغ [?] قوم او که از اویماق استاجلو بودند در سلک مقربان و مخصوصان
بساط عزت انتظام یافته با طایفه ترکمان عداوت و قدیم داشتند در اثنای شرب شراب و غلیان
مستی تحریک باده نموده سخنان دل آشوب بعرض میرسانیدند و خاطر شریف آنحضرت را آزرده تر
می ساختند از جمله اعمال ناشایست که او را بدان مواخذه معاتب می داشتند یکی آن بود که جا [?]
رخصت پادشاه برای اصلاح خود قلعه بر دور خانه خود بنا نمود برج کشیده بر دو چشمه [?]
استحکام داده بود دیگر نوروفتن [?] کره تا که درین دودمان مخصوص پادشاه است در حضرت پادشاه
با امرا و خوانین نسبت نداشته [?] داد با وجود رتبه والای مصاهرت بدین عظمی سرافرازی

یافته

یافته بود بخود دسترکره [?] ناساخته بود بجهت ایله [?] عظمت و بزرگی او در سرحدها بگوش مخالفان بلند
آوازه گردد در نقاره خانه ایش می نواختند و بمنع عمله نقاره خانه ممنوع نشدند و آن حضرت [?]
را وقعی نهادند و دیگری ایله [?] اسمعیل خان برادر امیرخان منصب [?] باشی گری داشت بعلت رسوم
[?] باشی گری زیادتی چند در قراباغ می کردند همانا آقایان قاجار تمکین نکردند و دست اندازی
چند کرده بود از دو بار رفته بودند در [?] جمعی از ملازمان امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ که بزیر
آمده بود پیشکش بدرگاه جهان پناه آورده اسمعیل خان گرفته اموال ایشان را متصرف شده بود و شکایت
بنواب جهانبانی کردند آنحضرت کس نزد او و امیرخان فرستاد که چون امام قلیخان بیگلربیگی از
اعیان امرا و بیگلربیگیان است لایق نیست که ملازمان او را گرفته مواخذه نمایند و ارکان دولت
متعهد شدند که آنچه قاجار از سرکار امام قلیخان برده باشد مع شیء زاید عوض دهند امیرخان و برادر
او هر دو رد نموده التماس آنحضرت و التماس ارکان دولت کردند و بی ادبی و بی اعتدالی ایشان از حد رفته
بسعی ساعیان بسرحد افراط کشید اصدار این امور را حمل بر عصیان و اراده طغیان او نموده سخنان
وحشت انگیز بعرض اشرف رسانیدند و در تهییج فتنه سعی می نمودند تا آنکه رشته رفته رفته به سعی ساعیان [?]
کدورت بمیان آمده پرتو شعور او درین معنی یافت و از غروری که داشت کوه المزاج [?] آنحضرت را
[illegible] ارکان [?] عالیه پادشاهی بقاعده [?] نمود
ترک آمد و شد نمود نواب جهانبانی چون مشخص شد که یکبارگی پرده از روی کار برداشته بجهت رفع
حجاب او در میدان صاحب آباد تبریز که حریم خانه و قلعه او بود مجلس چوگان بازی [?]
اندوخته بزم عشرت آراسته شد جمیع امرا و اعیان و میرزادگان قزلباش حاضر شده بلوازم سرور و
بهجت و خرمی و سرور پرداختند امیرخان با وجود قرب جوار بقاعده [?] نیز نیامد و این
معنی موجب مزید اسباب وحشت در این اثنا ماه حرام محرم الحرام عاشورا المحترم رسید درین دودمان ولایت
نشان این قاعده استمرار دارد که در روز عاشورا پادشاه و جمیع امرا و اعیان و میرزادگان قزلباش

حاضر شده تعزیه سید الشهدا و قتیلان معرکه کربلا بر داشته هنگامه در مسجد پادشاه مرحوم حسن پادشاه که
جانب شمال میدان صاحب آباد واقع است گرم گشته جمیع امرا حاضر آمدند امیرخان تغافل ورزیده نیامد
امرای عظام آن تغافل را که قبیح تمام داشت لایق ندانسته کس بطلب او فرستادند او در خانه خود
محفل تعزیه منعقد ساخته مجمع عظیم از طایفه ترکمانان شده بود درین معنی بموقف عرض رسیده موجب
ازدیاد نقار خاطر مبارک گردیده در مجمع امرا شکایات او بطریق گله مندی بر زبان می آمد یکی
قورچی باشی با امیرخان اتفاق داشت و اکثر امرا مساعدت یکدیگر مینمودند قورچی باشی خواست
که میانه نواب جهانبانی و امیرخان هم اصلاح آورد از جانب امیرخان اظهار عقیدت و اخلاص
کرده خانه او را بنور حضور منور سازند و الحاح درین باب بسر حد افراط رسانیدند نواب جهانبانی
از راه ایجاب ملتمس قورچی باشی را امضا کرده بمنزل او تشریف بردند و او جشن عالی طرح انداخته بزم
پادشاهانه آراست و اسباب ضیافت مهیا داشته چنانچه باداب مهمانی پرداخته و مقربان و
مخصوصان علی قلی خان شیخ اغلی تواضعات او میانه و تکلفات پدرو فرزندانه بظهور آورده
اما برادران و پسران و اقوام امیرخان که اکثر در سلک امرا منتظم و صاحب حشم و لشکر و از باده جهل
و غرور سرمست شدند حرکات ناملایم بظهور آورده بمقربان آنحضرت خصوصا اعیان استاجلو
سخنان تهدید آمیز بکنایه و صریح بر زبان آوردند و از ایشان هر در پرده می آمد اینها بظهور پیوست
و هیچ فایده برین آمد و مرتب نشد بلکه اسباب وحشت آماده تر گردید چون بار از باده بیباکی
روز دیگر شاهرخ خان در مجلس عالی حریف بزم پیاله گردید از باده اتفاقات سرمست شده غبار
خاطر شریف آنحضرت را که بکمال رسیده ظرف شعلش از باده قهر لبریز شده بود در امیرخان سلسله
در ناحیه رضاجوی گردید در تضییع امیرخان با دیگران همداستان گشت و مکنون خاطر نواب جهانبانی
را با قورچی باشی در میان نهاد مشارالیه هر چند معروض داشت که نواب عالی را ازین اراده منصرف ساخته
بوقت دیگر اندازد فایده نکرد امیرخان دیوانه خیران ترکمان که بدستان باده نخوت مغرور بودند

ازین

[illegible]

ازین مقدمات که هنوز در پرده خفا بود خبر داده ارادهای لاطایل پیش گرفتند و در خانه امیرخان جمعیت
عظیم نموده چون تقلید و تعصب اویماق را بهانه کرده بودند مجموع الطایفه حتی قورچیان و یوزباشیان
و ملازمان خاصه شریفه داخل مجمع ایشان گشته تا موازی ده هزار کس اسلحه و یراق بسته ابواب شورش
و فساد گشته با حصول مدعای ترکمانان آنکه جمیع جهلا که در خدمت نواب جهانبانی تقرب یافته خاطر
مبارک آنحضرت را از ما دلتنگ ساخته منحرف می سازند خصوصا علی قلی خان شیخ اغلی و محمدی ساروا
سولاغ و اسمعیل قلی سلطان شاملو در امثال ذلک لایق حضرت آنحضرت نیستند ایشان را اخراج می باید کرد تا موجب
اطمینان خاطر ما گردد و چون از تکلیف جسارت از ارباب عقیدت و اخلاص در نظر اصحاب بصیرت
محض بی ادبی است اعمال ناهنجار ترکمانان موجب ازدیاد غبار خاطر مبارک شاهزاده گردیده شعله
آتش غضب در کانون خاطر اشرف افروخته بود افروخته تر گشت و پرده از روی کار برداشته مکنون
خاطر خود را بظهور آورده در تنبیه و تادیب ایشان راسخ گردیدند اول که به کثرت شوکت امیرخان اعتماد
غرابت سر صفحه خاطرش گشته الغای ترتیب اردو تسخیر نمودند و این رقم عالی را از حرکات سر زد
که از تسلط و استیلای ترکمانان و طلب و خواهش امیرخان کار باینجا رسانیده بالطبع خواهان این امر بودند
بر رای فرمان گشته وجود او را نابوده انگاشته و چون آمد و شد مردم مملکت از خانه امیرخان
منقطع گشت صورتی که هرگز در پرده خیالش متصور نبود برای العین دیده از خواب غفلت بیدار شد
و در قلعه خود در بسته به محافظت حال خود پرداخت توپ و تفنگ بر بروج و باره برده اسباب قلعه
داری کرد و چند توپ از برجی که بطرف میدان صاحب آباد مقابل دولتخانه همایون بود انداخته
شد تا سه روز هر روز از پس متوالی صدای توپ و تفنگ متواتر بود نواب جهانبانی را ازین جسارت
عرق حمیت در حرکت آمده شاهی سون کرده حکم فرمودند که از طایفه ترکمان هر کس غلام تحت این
دودمان آمده دولتخانه حاضر گشته هر کس در سیند از امیرخان و طالب رضای او است دست ازین ند دست
کوتاه نکرده در دوین امیرخان آویزد طایفه ترکمانان که صلای شاهیسونی شنیدند متزلزل در ارکان

جمعیت ایشان افتاده قرار بر خلاف بخود داده شدند و فوج فوج بدولتخانه همایون حاضر گشته در کشیک شاهی
مشغول می شدند تا آنکه امیرخان و برادران خود را نیز فرستاد که از جمله زمره شاهیسونان خارج نباشند
اما خود از آمدن متقاعد گشت بنابر آن جمعیت و ازدحام ترکمانی روی بتفرقه و پراکندگی آورد امیرخان
متحیر در کار خود مانده خواص و ندمای او جرأت نموده اظهار کردند که چون معلوم شده که هر کس که
شاهی سون است بدر دولتخانه حاضر آید مناسب آن است که بوسیله بیرون آرند امیرخان جرأت کرده
امرای عظام که بدر دولتخانه همایون آمده بودند کس فرستاده او را از قلعه بستن و توپ و تفنگ انداختن
منع نمودند که اگر درین مقام باشد که هرگاه بندگان شاه ذره بر دریم لازم می گردد که در تسخیر قلعه او
سعی نماییم و بعد از آن که بهم آنجا رسد بدرست که چه نتیجه خواهد داد در اول حال آنجناب در اثبات ملایم
جواب القا نمود نواب عالی حکم طایفه قزلباش و تبارزه را امر فرمودند که برای قلعه شتاب
یورش مهیا دارند که شب بقلعه او یورش نمایند خلایق فرمان پذیر گشته در دردولتخانه همایون گرد
عظیم واقع شد و نواب کس بحرم محترم آنحضرت فرستادند که نواب جهانبانی اراده یورش
بود امرای عظام از حرکات ناهنجار و اعمال ناهموار او حال درخواست نمودند دست در فتراک
مرحمت نواب زدند سال او کیفیت کس بحرم محترم آنحضرت فرستادند که نواب جهانبانی را در
آن شب که شب جمعه بود احتمال خونریزی و فساد عظیم داشت از این اراده منصرف ساختند روز دیگر
همان جمعیت و ازدحام در دردولتخانه همایون بوقوع پیوست و در آن مرتبه آمد و شد میانه امرا و امیرخان
تکرار یافته چون چاره بجز اطاعت و انقیاد ندانست قرار بیرون آمدن داده حکیم ابوالفتح تبریزی
مشهور به حکیم بوجک که از جمله مخصوصان امیرخان بود آمده خبر بیرون آمدن آورد و قورچی باشی
و شاهرخ خان و امرا تا حوالی قلعه رفتند و او بیرون آمده در مسجد شاهی که در صاحب آباد واقع
است بیکدیگر ملاقات نمودند و امرا او را مصحوب خود گردانیده بدولتخانه همایون آوردند چون داخل
دولتخانه شد شمشیر از میان خود گشوده بر گردن خود انداخت از یکطرف قورچی باشی و یکطرف شاهرخ خان

دست او را

دست او را گرفته بطریق گناهکاران بنظر تحسینه اثر نواب عالی در آوردند چون بشرف تقبیل پای بوس مشرف شد
نواب عالی از خلق کریم و آزرم که از اجداد عالی مقدار یادگار داشت فی الفور شمشیر از گردن او برداشتند
امیرخان را در منصب بر حالت رقتی روی داده گریه کرد و نواب عالی جهانبانی نوید جان بخشی داده مرخص نمودند که
با وجود این همه اعمال ناهنجار که از او در وجود آمده غبار خاطر که در دل نشسته بود ای مرحمت داد التفات
امری بظهور نمی آید حکم شد که آن شب شاهرخ خان در دیوانخانه نواب جهانبانی مهمان امیرخان
بوده باشد او هم خاطر از امرای ترکمان بقلعه فرستادند که محافظت خانه امیرخان نموده
در حفظ ناموس متعلقان او کوشند امیرخان شب در دیوانخانه بسر کرده روز دیگر در بالاخانه
عمارت بیت جای او تعیین یافت و اموال و اسباب او بحیطه ضبط درآمد بعد از چند روز در
او را بقلعه قهقهه فرستادند امیرخان محبوبه داشت بی نظیر نام که کمال تعلق و تعشق باو داشت امیرزاده التماس
نمود که بی نظیر را مصحوب گردانیده نواب جهانبانی ملتمس او را امضا دادند و چون این مقدمات
بسعی علی سلطان بوقوع پیوست نواب جهانبانی او را امور و ترتیب گردانیده خانی دارالسلطنه تبریز
سرافراز ساخته محسود جمیع امرا و ارکان دولت گشت هر چند ترتیب او مکروه خاطر امرای عظام بود
اما مجال آن نداشتند که با اظهار ما فی الضمیر زبان توانند گشود و همگی مشارالیه توسل جسته ابواب دوستی
مفتوح می داشتند چون اسمعیل خان لقب داشت نواب جهانبانی علی قلی خان را برادر خوانده
قائل لقب ارجمند قورچی باشی و محمدی سارو سولاغ که مدبر امور و صاحب اسرار خفیه بود بسمت
قورچی باشی موسوم گردید طایفه استاجلو که در زوایای خمول خزیده بودند سر از جیب وجود بر آورده مورد
عنایات و التفات شدند و جمعی کثیر از آن طایفه در دارالسلطنه تبریز جمع آمده ملازمت علی قلی خان را
سرمایه عزت و اعتبار خود دانسته میرزادگان معتبر استاجلو حاشیه نشینی او بر دوش گرفته لشکریان
و برادران و اتباع امیرخان از توجه و التفات نواب جهانبانی مایوس گشته طایفه استاجلو را که خصمان
ایشان بودند در کمال اعتبار دیده جز مذلت و خواری امری دیگر ملاحظه نمی نمودند هر یک از ترکمانان

بیرون رفته روی توجه بعراق آوردند و چون این اخبار در کاشان به محمد خان ترکمان رسید در بحر تحیر
غوطه ور گردید بفکر کار خود افتاد و صبیه امیر خان که در حباله نکاح ولیجان تکلو بود برادران و
اقوام و اولاد امیر خان بتدریج بهمدان رفته نزد محمد خان جمع آمدند محمد خان در مقام فتنه انگیزی
در آمده از کاشان بهمدان رفته با ولیجان ملاقات او را از جاده اخلاص منحرف ساخته که
طایفه ترکمان و تکلو جمعیت نموده بتبریز آیند و از معاندان امیر خان انتقام کشند و علیخان شیخ
علی و محمدی سارو سولاغ را از حدیث نواب جهانبانی اخراج نموده طایفه استاجلو را مغضوب سازند
این اخبار که بتبریز رسید باعث آن شد که وجود امیر خان از توجه هستی سپرده شود پس بقلعه قهقهه فرستاد
امیر خان را از میان برداشتند بعد قتل او در عراق شیوع یافت ولیجان باغوای محمد خان طالب خون
امیر خان و سایر خانان را نیز با خود متفق ساخته ابواب خلاف و نزاع گشودند و چون نواب
جهانبانی در همین مقام فی الجمله شد و تمامی یافته بود و متکفل امور دولت پادشاهی شده بیک دیگر
از آنچه منسوب ساخته بود تا بحرکات ناملایم ایشان نیاورده ما قلیلی از دو لشکر اکمل که
که در رکاب نصرت مآب جمع بودند آثار اقتدار بظهور می آمد و در وقتی که محمد خان آغاز فتنه
کرده بهمدان رفت و با طایفه تکلو عهد و پیمان تجدید و پیمان آورده خیالات فاسد بدماغ
راه دادند امرای استاجلو و شاملو صلاح دیدند که ولایت کاشان را از دست او بیرون برند
که موجب برهم زدگی احوال او گردد مقرر شد که شاهوردی خلیفه شاملو که در تبریز بود
کاشان رفته شهر را متصرف شد یوسف بیگ ولد محمد خان که منصب دوات داری دیوان
اعلی داشت در کاشان جانشین پدر بود بقلعه رفت و همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال بود
سلطان معصوم خان از شاهزادگی دیگر از ترکمان قم بمدد یوسف بیگ بکاشان آمد شاه
وردی خلیفه در شهر و آن جماعت در بیرون بودند از قضای الهی تفنگی بر یوسف بیگ خورده در
میان بقتل رسید محمد خان از این خبر بی آرام گشته یکبارگی پرده از روی کار او برخواست بسرش

ولیجان

برسرش ولیجان را بدفع این حادثه بکاشان فرستاد و روزی جمعی از اهل کاشان بمدافعه ترکمان از شهر
بیرون آمدند پیاده بخیمهای ایشان ریخته شروع در غارت کردند ترکمانان سوار شده روی به
پیادگان آوردند و از آن جماعت شاملو سعادتی بظهور نرسید قریب سیصد نفر از مردم کاشان که
پنجاه نفر از آن از زمره سادات بودند بقتل رسید مجملا جماعت تاب مقاومت ترکمانان نیاورده
شاهوردی خلیفه ارگ را بتوسل بدست آورد و آخر الامر کوچ کرده بنطنز رفت و از بیم ولیجان
از آنجا باصفهان رفت تا دفع فتنه ترکمانان و تکلو در اصفهان می‌نمود از ولیجان در آن آدمکشی
بسیار بوقوع یافت محمد خان چون صید زخم خورده در طپیدن آمده در فتنه و فساد ساعی گشت
مدتی فتنه ترکمانان و تکلو در میان بود با نواب جهانبانی مخالفانه سلوک می‌نمودند تا بالاخره چهره
نگاره بکام امیده القوم القاق بجزای اعمال ناصواب رسیدند تفصیل حالات ایشان عنقریب بعد از ذکر
قضایای خراسان و آذربایجان سمت تحریر خواهد یافت **ذکر احوال خراسان و قضایای که از حوادث**
دوران در میان امرای ذی شان آن دیار بوقوع پیوست ایضاً سابقاً نگاشته کلک بیان گردید
که مرشد قلیخان بر مشهد مقدس معلی غالب و مستولی گشته سرکشان اکثر محال خراسان را بمقتضای عقل و
دوراندیشی برو جه ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت و از طوایف قزلباش که نزد او مجتمع بودند
امرا التماس نموده از ولایت را بحکام نصب کرده‌های خود قسمت کرد و در آن سال با انتظام امور
پرداخت و حقایق این حالات را بعلی قلیخان اعلام نمود حسن خدمات خود را که در راه حضرت
اعلی بظهور آورده بود بر طبق عرض نهاد و در اول سال ایلچی مثل نخست برادر خود ابراهیم خان
را که سابقاً حاکم اسفراین بود در جنگ اوزبکان گرفتار گشته بعراق آورده بودند و فرار نموده
از راه دار المرز به خراسان رفته بود بدار السلطنه هرات فرستاد که در رکاب حضرت اعلی بود
و علیقلیخان را دلالت نماید که از موکب جهانگشای حضرت اعلی از هرات بیرون آمده بجانب
مشهد مقدس و آن حدود نهضت نماید که با دشمنان بسطام و دار المومنین استرآباد رفته کل

محال خراسان را تا سرحد عراق بحیطه ضبط در آورند مشار الیه بسعادت ملازمت حضرت اعلی و الا
جناب خانی فایز گشته مطالب خود را عرض نمود یکی از آن سعیدان شاملو که اختیار داشتند از مرشد
قلیخان مکروه خاطر ایشان بود جانب نقیض گرفته با او بگفتگو در آمدند خلاصه مدعا اینکه پادشاه
حضرت اعلی همیون شاهی است و وکیل نایب آنحضرت و مختار الدوله علیقلیخان است مرشد قلیخان
چه نسبت دارد که خود سر امرا تعیین نماید مملکت بهر کس که خود خواهد بدهد اگر مصلحت دولت در اقتضای
وقت اراده نصب شخصی و تفویض ولایتی داشته باشد قاعده آن است که بپایه سریر اعلی عرض نموده
رسیدهای آن طلب نماید اگر جانب خانی صلاح در آن داند تجویز نموده حکم اشرف از طبق آن عرضه
در باب دالا افلا سخن او آن بود که چون هنوز قاعده قصر سلطنه استحکامی نیافته بنابر مصلحت وقت در
دولتخواهی و تالیف قلوب همگنان تکیه بر اتحاد و یگانگی نموده نیابت جناب خان مدبر امور حساب
نموده بعضی مهمات ممالک محروسه را که بسعی او بدست آورده برای خود فیصل داده و حی دیگر
بعد از آنکه خاطر از رقابت مملکت جمع شد جز اطاعت و متابعت از امری بظهور نرسید مجملا میانه
شاملو و استاجلو درین مواد گفتگو بطول انجامید معاندان در میان افسادی نمودند مرشد قلیخان
از استماع این مقدمات بجهت جذب خاطر علیقلیخان و طایفه شاملو متوجه جانب هرات گشته
بملاحظه و محابا بهرات رسیده بشرف پای بوس مشرف شده و جناب خانی مقدم او را
گرامی داشته توجهات دوستانه بظهور آورد و هر چند طبقه شاملو در افساد و اعدام او ساعی و علی
قلیخان را اغوا نمودند که او را دفع نماید جناب خانی راضی نشده تضییع او را در هرات که صلاح
جهان نوازی است از طریق صواب دور دانسته خود را آلوده آن بدنامی نساخت ایام مرشد
قلیخان از تقریر بعضی سخن چینان که هیچ گروهی از آن طایفه نمیشد از اعیان شاملو خوفناک گردید
روزی بحمام رفته بود شخصی با شمشیر برهنه در حمام در آمده بود که یکی از دلاکان که بمرشد قلیخان
شباهتی داشت بقتل رسانیده بیرون رفت مردم را ملاحظه آن شد که آن شخص بقصد خان آمده بود

دلاک

و دلاک باشتباه کشته شدی تا بانه بحمام در آمده یکی از دلاکان را در آید ملاحظه کردند خوف و
هراسی که در پیش زیاده شده در حال اضطراب بیرون آمده بمنزل خود رفت از تحیر بعلیقلیخان رسید که به
اطمینان خاطر مرشد قلیخان بخانه او رفت بمصلحت وقت بعضی سخنان دوستانه بمیان آورد و گذشته
شدن دلاک چنین مذکور ساختند که همانا دلاک معاندی داشته که در صدد یافته بقتل او پرداخته
اما مافی الضمیر طایفه شاملو بر مرشد قلیخان ظاهر شده اعتمادی که بجانب ایشان داشت زایل شد و دیگر در
هرات توقف نکرده کوچ کرده راه مشهد مقدس پیش گرفت و بطریق عز تعاقب بجز جواد که کسی
هرچه تمامتر خود را بساحل نجات رساند در حرکت مسارعت نموده خود را بمشهد مقدس رسانید
ابراهیم خان برادرش همچنان در هرات بود علیقلیخان از این رفتار بی هنجار کوفته خاطر شده اظهار
اندوهگینی و آزردگی کرد و با ابراهیم خان بی التفاتی آغاز نهاده و ساعیان در صدد باحته ابواب فساد
گشودند میانه علیقلیخان و مرشد قلیخان اسباب وحشت سرانجام یافته از جانبین بیکدیگر بی اعتمادی شد
ابراهیم خان نیز از غدر شاملو توهم نموده بطریق فرار بمشهد مقدس رفت این معنی موجب زیادتی وحشت
گردیده الحق فیما بین مراسلات واقع شد اما روز بروز غلظت دلها در تزاید بود از جانبین سرانجام می یافت
بالجمله ارش مفسدان شاملو علیقلیخان را به بنده و ما دب او دلالت نمودند و او با غوای جمعی
که انتظام مهمات خراسان در موکب جهانگشای حضرت اعلی از دار السلطنه بیرون قرار داد و خاطرش
آن بود که بعمل مهمات رسیده هر کس را از هواداران مرشد قلیخان شده بودند مصلحت نداند بطرف
نمودن نصب های گروه های خود تعیین نماید خواجه افضل وزیر علیقلیخان باعتقاد مرشد قلیخان محرک این
مقدمات بود چون خاطر نشان علیقلیخان شده بود که سلطان علی خلیفه برادر زاده فولاد خلیفه که حاکم
قاین بود با اینها با مرشد قلیخان موافق و متفق است علیقلیخان بطرف قاین نهضت نموده او را
گیرانیده اموال و اسباب او را بحیطه ضبط در آورده از آنجا متوجه ولایت ترشیز گشت و توجهان با احکام
مطاوعه با حضار جمیع امرای خراسان خواه منصوبان مرشد قلیخان و خواه غیر آن فرستاد که هر کس

رسید و بهجت حضرت اعلی و اتابع لله و بیگلربیگی است با عسکر ظفر قرین پیوسته در ظل لوای شاهی حاضر گردد مرشد
قلیخان از حقیقت حال خبر یافته او نیز کسان بطلب اتباع خود فرستاده از مشهد مقدس بیرون آمده
آنچه از مردم ثقه که اعتماد بر قول ایشان بود معلوم شد آن بود که مرشد قلیخان بهیچ وجه رای جنگ و فکر
نزاع نداشت و میخواست که فیما بین سعی دوستان بعمل آمده اصلاح آید و دفع مظنه طرفین نموده یکدیگر را دستور
موکب همایون شاهی بهر طرف که صلاح دولت باشد حرکت واقع شود و احدی از ریش سفیدان طرفین قدم
در وادی این گفتگو ننهاده و مرشد قلیخان نیز چند کس فرستاده خواجه افضل بیگ و ریش سفید شاملو را
طلب داشت که آنچه گفتنی باشد با او گفته شنید نماید اجابت نکردند و خواجه افضل جرات [illegible]
و متوجه اصلاح این فساد نشد بلکه در تضییع مرشد قلیخان با ساعیان ظاهرا متفق بود و بالجمله این دو لشکر
بیکدیگر عرض شده در قریه سو مقدار [illegible] در برابر هم فراهم آمده خیمه و خرگاه نصب نمودند آمد شد
سفیران و نامه و پیغام در میان بود روزی از اینهم سلطان [illegible] که از اقوام مرشد قلیخان و امرای
استاجلو بود حکم با حضار او رفته بود قریب باردو رسیده چون ملاحظه نمود که اردوی مرشد قلیخان
و امرای استاجلو علاحده فرود آمده اند [illegible] با طبل و علم و حشم آراسته باردوی مرشد
قلیخان با قشون آراسته مسلح شده مستعد رزم و پیکار شدند طبل جنگ می کوبند چون بتقدیر [illegible]
[illegible] برده کشایان محافل قضا [illegible] جلوه گاه ظهور می آید علی قلی خان نیز ملاحظه [illegible]
احتیاط کرده از این طرف سوار شده قول دست راست و دست چپ آراسته مستعد قتال گشت و این
خبر باردوی مرشد قلیخان رسیده او نیز بالضروره ترتیب آراسته بترتیب مقدمات جنگ مشغول شد
در بیوت سلطان [illegible] که علی قلیخان او را گرفته چند روز محبوس کرده از تقصیر او گذشته مطلق
العنان ساخته بود چون از اطوار علی قلیخان آزرده بود در اثنای محاربه لشکر سپاه ویران ساخته با
مردم خود به مرشد قلیخان پیوست از این معنی سپاه شاملو متزلزل شده طایفه استاجلو دلیر شده حمله
طرفین دست به تیغ و سنان برده زلزله افگنده غبار روی هوا تیره گشت علی قلیخان [illegible]

اردی

گروهی که مرشد قلیخان را در آن میان تصور نموده بود افتاده از نظر [illegible] جزم و احتیاط غافل شد
خود مباشر حرب گشت با فوجی از شجاعان شاملو که باتفاق او در معرکه ثبات ورزیده بودند کار را
مشغول بود مرشد قلیخان با فوجی از اتباع او را که با معدودی بر طرف دیگر بودند [illegible] لوای
افتاده همت بر آن مقصور ساخت که آن در دریای خلافت و شهریاری را که با معدودی در طلب
بود بطرف خود آورد جمعی را بدین عزیمت بآن طرف فرستاد ایشان موکب همایون را از جنود شاملو خالی
یافته غنیمت شمرده بآن فوج قلیل که در ظل لوای ظفر بای بود حمله آورده و آن جماعت تاب آن حمله
نیاورده متلاشی و پراکنده شدند و از اتباع مرشد قلیخان ابو مسلم خان شاملو که از امرای معتبر بود به
حضرت اعلی رسیده عنان اشهب گردون نورد آن سریر آرای دولت و اقبال را بقبضه اقتدار
که برازش حکمت بالغه در آن مندرج و مطوی است بجنبش آورده بشارت قضا این مژده سعادت
بآن طایفه داده ذات حمیده صفات آنحضرت را در ضمان امان ملک متعال باردوی مرشد قلیخان
آوردند جماعت شاملو شکست خورده خواجه افضل وزیر با چهارصد پانصد نفر از اعاظم آن طایفه
اسیر سر پنجه تقدیر شدند و اموال و اسباب ایشان بغارت و تاراج رفت و حادثات [illegible] علی قلی خان
چون از تعاقب [illegible] باز آمد از لشکر قول و علامت چتر ملک آرای حضرت اعلی [illegible]
ندید از حقیقت حال خبر یافته انگشت تحیر و تعجب بدندان گزیده از غفلتی که ورزیده بود انگشت حسرت
و ندامت از دیده باریدن گرفت و در کمال یاس و [illegible] از کار [illegible] قرین [illegible]
کمال خسران و ضلال [illegible] زده که سعادت سرمایه دارین را از دست داده بود و راه هرات پیش
گرفته و مرشد قلیخان با سعادت ابدی توامان گردیده از این عطیه عظمی که از درگاه الهی بدو رسیده
بود کلاه گوشه شادمانیش بر تارک گردون ساییدن گرفت و حضرت اعلی را چون در [illegible]
در صدف جان جای داده و بطرز [illegible] مشهد مقدس عود نموده و حضرت اعلی [illegible]
در سایه [illegible] قزلباش شاملو پرورش یافته با علی قلی خان و مردم او انس و الفت گرفته وقوع این حال امر کرده

خاطر نقش بود و ابابد دلالت ملهم اقبال آثار زلال را از ناصیه همیوش زایل ساخته خاطر شرف زاده را یافت
شرف زیارت حضرت امام الجن والانس سلطان سریر ولایت و امامت ابوالحسن علی بن موسی الرضا ملکوت
الله علیه و ادراک حدیث شمار روزی از روضه متبرکه اطمینان داده مبین عطیه عظمی تسبیح و سرور بود مرشد
سلطان الحق را طایفه شاملو ادمیانه سلوک کرده بعد از کوس مغداد رقم اطلاق بر ناصیه گرفتاران
کشیده همه را قرین اعزاز و احترام گردانیده حکم کرد که در میانه لشکر هر کس که مال خود در ازاسب دیران
دختر نشناسد در ساعت تسلیم نمایند و ایشان از رفتن هرات توقف نمودن در رکاب همیون اعلی
محمد زمان ساحت خواجه افضل را که با عنایت وزیر علی خان بود به مرتبه وزارت اعلی سرافراز ساخته هر کس
از جماعت شاملو بوقف اختیار نموده بسمت ملازمت حضرت اعلی موسوم گشته در سلک قورچیان و یوز
باشیان و ملازمان رکاب اشرف در آورده بعلی قلیخان نامه نگاشت به مضمون که چاکرانه نوشته قلعه
سدرهای درستانه نموده سوانح مذکور را باقتضای قضا سرنوشت آسمانی حواله نموده خواجه افضل وزیر
اغایان شاملو از هرات بر گشته در میانه طایفه استاجلو آرام توانند گرفت در اندک روزی جمع
فراز نموده بهرات رسیده و از طایفه شاملو بغیر از حسین بیک عبدللو که منصب جلوداری خاصه شریفه
با متعلق بوده در روز جنگ از موکب عالی جدا گشته بود علی جلی بیک ولد شاه علی بیک کراسکلو که در
وقت ربه آرام از مرحمت علی قلیخان بعد از ادراک ملازمت اشرف بمشهد مقدس عود نموده بود کسی در
مشهد مقدس در موکب همیون اعلی نمانده در مرشد قلیخان مهاب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی را بر اسرار اکام
داده ارباب مناصب جهت آنحضرت تعیین نمود و من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للگی
تکیه زده جمیع اهل خراسان باو بازگشت نموده لوازم تهنیت و مبارکباد بجای آورد و در ممالک
خراسان بیشتر از بیشتر اقتدار و استقلال یافت در مقابله ای آذربایجان دیگر کشتن عثمان پاشا
سرداران روم به جابه بر دستیجه بلد میشان و خرابی ان باقتضای تقدیر پروردگار زمینیان در
اذ خطه فاخره وقوع یافت قبل از این در طی سوانح آذربایجان بر صحیفه بیان بقلم عزین نیسان نگارش
یافت

یافت که عثمان پاشا در دربند شروان بود که بدست خواندکار عرض نموده بود که کل ممالک شروان و
گرجستانات را بحیطه تصرف و تسخیر در آورده ام و در آنچه سنان پاشا عرض نموده که سوای قلعه دربند
محلی در تصرف [illegible] غلطیات و این معنی باعث آن شد که فرهاد پاشا سردار شده به جانب آذربایجان
آمده در هنگامی که رایات جلال در خراسان بود چنانچه سبق ذکر یافت اکثر شروان را بتصرف شده
قلعه ساحت و عثمان پاشا نیز تمامت ولایت شروان و شکی را ضبط نموده بمعتمدان سپرده خود
روانه استنبول شد و از حدیث خواندکار متعهد تسخیر کل آذربایجان بلکه عراق شده رتبه وزارت
و سرداری یافت و بعزم تسخیر آذربایجان بالشکری بیحد و پایان روانه ارض روم شد و چون از مستار
بحد و پایان رسیده و شاهدان بزم آفرینش در کاخ قوی ئیل ترکی مطابق سنه ۹۹۳ چون ترکان خطا نقد
نیمای دلهای ارباب وفا به آراستگی تمام جلوه ظهور نموده و خوشدلان ریاحین نشاط افزا از آن
زرم بهار گردیده نواب جهانبانی باقتضای ایام بهار جوانی بتجدید [illegible] ریحانی دلگوارم عشرت و
کامرانی بر در حجه از طرفان کام سنان بوده و ایام نشاط انگیز بهار را در عشرت آباد تبریز
به خرمی و ظهور گذرانیدند و باشیطان نام آهنگری پسری که علی قلیخان فتح اعلی از اصفهان آورده بود
فی الواقع چهره آتش افروز شبانه کوره آهنگری می ساخت تعلق و تعشق آغاز نهاد و از باغ وصالش
گلهای آرزو می چیدند و شاهقلی بیک قرا اعلی ردملو در باب او این رباعی ترکی گفته بود ❁ کو نقلکم
تورشی اول کیس قفای آباره ❁ کیمدر که بنت غمزه سندن جانی آباره ❁ شیطان شیطان دیو کلری
کر بوده ❁ من [illegible] شیطان اباره ❁ دیگری گفته بود ❁ عاشق [illegible] از جان گذرد
تیر مژه ات ز سینه بران گذرد ❁ از دولت [illegible] ای صنع خدا ❁ شک نیست که حق رجیم شیطان
گذرد ❁ از سوانح ایام آنکه عادل گیرای خان پادشاه زاده تاتار که در شروان گرفتار عساکر
نصرت شعار شده در قلعه الموت محبوس بود چون جوان شاعر پیشه خوش سیما و بوفور قابلیت و
استعداد موصوف بود غزلی ترکی برسم حمد و ثنا گفته به خدمت نواب جهانبانی فرستاده بود که

مطلع حسن مطلع این است نمرباز بر کد ابوز بر بند بر بوریا مربار دخی سلطانه لائق بردعای بر یا
مرزار اگرچه پادشاهنک صفتی بر که علم عزت در دلی سلطانک درگاهنه تیمک رجا مزدار نواب
جهانبانی صحبت او رغبت نموده او را از قلعه بیرون آورده در ملازمت عالی معزز و محترم
داشتند اوقات در مجالس خاص حریم بزم رأفت اختصاص بود این معنی موجب حسد و اکراه علی
قلی خان حسیح اعلی و مقربان لب با عزت گردیده مشار الیه از طرز سلوک ایشان این معنی را در باطنه
توهم بخاطر خود راه داده از دار السلطنه تبریز فرار ابر قرار داده خود را بارض روم انداخته به
معسکر عثمان پاشا ملحق گشت القصه چون ایام بهار رسید مقام شکوفه و ازهار سر آمد هوا اردی بهشتی
آورده کوه و صحرا از سبزه و شقایق آراسته و پیراسته گردید موکب همایون به ییلاق اشکر توجه نمود
از آنجا باز ارجای تشریف برده سه ماه تابستان در ییلاقات بسر کرده ابواب عشرت و
شادکامی بر چهره آمال و امانی شاه و سپاه مفتوح بود در سارغی بلاغ محمدی خان تخماق که
و قطع تعلق از ولایت چخور سعد نموده در آن حدود بسر دستان می گردید با اردوی گردون
شکوه ملحق شده قشون آراسته بنظر رسانید در این اثنا خبر آمدن عثمان پاشا متواتر گشته موجب تفرقه
خاطر گردید احکام مطاعه با حضار امرای عساکر مملکه محروسه صادر گشته در حین ایام دولت
معین فرمودند که از عراق و فارس و کرمان و جمیع عساکر نصرت نشان قزلباش ازروی غیرت
و حمیت ای متوجه پایه سریر اعلی شوند و با اردوی کیوان شکوه بپیوندند و مرکوز خاطر شریف نواب
جهانبانی آن بود که چون اوان نشو و نما و آغاز دولت و جهان آرائی است طوایف قزلباش
و عساکر ظفر قرین قزلباش به تعقب دین و غیرت مذهب جمعیت نموده به تدارک سالهای گذشته
در رکاب حضرت اقدس مردانه وار با سپاه مخالف کارزار نمایند و مباشر مخالفت و عصیان
ازیشان باسم محمد خان و دلیخان و سیف خان و کل امراء تکلو و ترکمان که در عراق بودند نموده
جهته قضیه امیرخان در مقام شورش و فساد بودند مضمون عذر اصدار یافت که طوایف قزلباش

صورت

گونی یکجهتی این دودمان خلافت نشان و جان باختن در راه ولی نعمت ادنی مراتب اخلاص می دانستند
امیرخان از جاده اخلاص منحرف گشته از او امری چند سانح شد که موجب نقار خاطر اشرف گشته به
جزای خود رسید و بعضی دیگر برادران مدخل نبود و غباری از رسیار امراء و غازیان ترکمان در صفحه
خاطر هست چه او هم خان که از عظمای طوایف است در ملازمت اشرف معزز و محترم است و منظور نظر
شفقت است ایشان حسابی کلا فاید از دماغ بیرون کرده خود را بمذمت آلوده نسازند که این اطوار با
دعوی ارادت و اخلاص موروثی منافات دارد مع ذلک مخالفان کمر تسخیر ملک ایران را بسته و استیصال
طوایف قزلباش بسته حالا که این اطوار با دعوی ارادت و اخلاص دیگر یکی جمعیت نموده با لشکرهای
آراسته موروثی منافات دارد عزیمت شهر تبریز که کورخانه صد ساله قزلباش است و تختگاه سلاطین
ایران دارند با اقتضای عقل دور اندیش عمل نموده نظر بر مآل حال انداخته و از روی ارادت و اخلاص
دیگر یکی جمعیت نموده با لشکرهای آراسته متوجه پایه سریر اعلی مصیر سلطانی گردند و در این ارادت و اخلاص صدساله
خود را بلوث عصیان آلوده نسازند و همت بر آن مقصور سازند که در رکاب ملک سای مردانه وار
بمعرکه کارزار شتافته بمدافعه مخالفان پردازند بعد از دفع دشمن بیگانه هر تمنی که داشته باشند عرض
نموده در انجاح مطلب خود کوشند چه ظاهر است که هرگاه شهر تبریز و ولایت آذربایجان از قزلباش بیرون رود
و مملکت آذربایجان که خلاصه ممالک و لشکرخیز ایران است به تصرف مخالفان قرار گیرد و نقص تمام به
دولت راه یابد این معنی بسیار بممالک سرایت می نماید و بعد از آن که مآل حال قزلباش بکجا انجامد
و بعد از روانه نمودن حوت چیان و در رسانیدن احکام عطوفت نشان مذکور تا یکماه در اطراف او بوده
که مبادا عثمان پاشا عزیمت قراباغ داشته باشد بعد از یکماه توجه او بجانب تبریز بوضوح انجامید
امرای عظام در مجلس بهشت آئین جمع شده در باب تدبیر که از اوضاع خبری داشتند مصلحت چنان
دیدند که طریق زمان تا جنبت سکان شهر تبریز و سمت راه مخالفان را خالی نموده رعایا و اهل شهر را
بقرابه و داغ که کمال حصانت دارد ذخیره ساخته و آذوقه در شهر نگذاشته با جمعیت لشکر و آمدن امرا

و ترکمان و تفلو جنگ را در آخر اندیشه راهها را ضبط نمایند که از هیچ طرف آذوقه به اردوی
اردوی ایشان نرسد و کسی به طلب آذوقه بیرون نتواند آمد و بعد از جمعیت لشکر در هر جا صلاح باشد مقابله
و مقاتله روی دهد بعضی از جهلا و بدمستان باده غرور این رای صواب را خطا شمرده مناسب چنان دانستند
که صد هزار کس که در شهر تبریز است که نصف آن جوانان جلد کار آمدنی اند و بر سر اهل و عیال و اموال خود
ایستاده جنگ می‌کنند شهر را کوچه‌بند کرده مقرر باید داشت که تبریزیان بر سر کوچه‌بندها به جنگ مشغول
بوده باشند اگر این رای را اختیار کرده بعضی از دیوانه‌خبران تبریزی که در مدت نواب جهانبانی را
خوش آمد باشند لاف‌های گزاف زده بگذشتند که شهر تبریز خالی نماید و چون مملکان این رای خطا را
صواب دانسته به توقف اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف مبنی بر استمالت اشراف و اعیان تبریز عز صدور
یافت که در دفع دشمن مردانه بوده فرزندان و متعلقان و جان و مال خود را از شر ایشان صیانت نمایند
و چون خانه کوچ بیرون بردن موجب برهم‌زدگی شهر است احدی خانه کوچ بیرون نبرد که انشاء‌الله تعالی از
انطرف با لشکرهای آراسته به محاربه ایشان کمر بسته‌ایم و نخواهیم گذاشت که آسیبی بدیشان رسد بگذرد
نفر از امرای عظام خصوصا پیر غیب خان استاجلو را با قشون لشکر خود به شهر فرستادند که با اتفاق حسین
علی سلطان برادر علی مسلمان خان که به نیابت او حاکم شهر و داروغه مملکت بود سد راه و کوچه‌بندها
مستحکم گردانند و مردم شهر را به محافظت کوچه‌بندها و دفع صائل ترغیب نموده نگذارند که احدی
خانه کوچ بیرون برد و صاحبخانه را سیاست نموده اموال و اسباب او را الغارت و تاراج دهند
چون حکم عالی بمضمون که مسطور شد به تبریز رسید تفرقه و پریشانی که از ورود آن گروه انبوه در دلها راه
یافته بود اندک روی را به اطمینان آورده تبریزیان از روی ارادت و اخلاص دل بر آن حادثه
عظمی نهادند و شروع در کوچه‌بند نموده محلات را قسمت کردند هر جنبه را در عهده اهتمام یکی
از پهلوانان آن محله کردند و بر سر هر کوچه‌بند شخص معتبری از قزلباش با جمعی از مردم کارآمدنی تعیین شدند
اما رهگذر سیل بلا و رخنه آتش غبار انگیز فساد تتار آنجا نشد چون اراده ازلی به تخریب آن بقعه شریفه

ازلی و اختلال و پریشانی و تفرقه در الکای اهل تبریز تعلق گرفته بود هیچ اثری از سعی ایشان مرتب نشد آنچه
ملک قضا رقم ساز دگر کس تغییر آن نپردازد چون رقم تقدیر کردگار جهان شد به کاران نکو فرزان
یکی و پریشان نمود اندر آینه صورتی نمود مناسب چنان نمود که برخی از احوال تبریز و تبریزیان
نگاشته کلک نکته‌پرداز گردانیده به سر سخن رود تا بر ضمایر متخبران احوال عالم پوشیده نخواهد بود
که بلده فاخره تبریز مدتهای مدید دار الملک ایران و مقر سلطنت پادشاهان عظیم‌الشأن بود و عمارات
عالیه از مساجد و مدارس و بقاع الخیر که سلاطین روزگار و وزرا و حکام آن دیار در آن شهر بر
داده قری و مزارع و مستغلات مرغوب بر آنها وقف نموده با عمارات و بساتین دلگشا احداث
نموده‌اند زیاده از آن است که قلم عطارد البیان تحریر شمه از آن تواند پرداخت و مردم تبریز و عمارات
عالیه و بیوت و مساکن و تزئین آنها و اسباب تجملات خانه ایشان به نوعی مبالغه می‌نمایند که خانه
کمترین بازاری شایستگی نزول امیر عالی قدری دارد و در زمان حضرت شاه جنت‌مکان که
دو مرتبه سلطان سلیمان پادشاه روم به اراده تسخیر آن ملک آمد مردم از مردم تبریز که به تشیع فطری و
ولای خاندان قدس نشان صفویه موصوفند نیکوخدمتی‌ها در راه این دودمان به ظهور آمده و حضرت شاه جنت‌مکان
معاش را متوجه لطفات تمام به مردم آن شهر بود و چون سکنه بلده فاخره تبریز اکثر تاجر و اهل حرفت و صاحب ثروت
از مال تجرفه را به ایشان بخشیده شهر را از لطایف و دیوان معاف داشته بود در مراعات خاطر ایشان
گلچه به نوعی توجه و شفقت مبذول می‌داشت که قاضی الاشراف تعیین نموده مقرر داشته بودند که داد و عوام
شفاها را در حضور قاضی الاشراف موجبه شرع پرسش نموده بر جبر آن اجرای حکم شرعی نمایند و جمعیت را
احدی نگیرند و چند سال مردم شهر بعد از اقبال زندگانی کرده و در تزئین عمارات و اسباب تجملات
خانه و حلی و زیور نسوان چندان که باید و شاید تکلف می‌نمودند بالجمله معموری و آبادانی آن شهر به جایی
رسیده بود که در کل بلاد اسلام شهری به آن بزرگی و جمعیت و آبادانی نشان نمی‌دادند چشم زخم
روزگار بایشان رسیده خرابی‌های معموره راه یافت و بر مردم آنجا نهب و غارت و قتل گرفتار آمده بعضی

السیف لهٰ عبرت و هوان از وطن جدا شده اشرف و اهالی حسب علام مخبر نظام و ان الملوک اذا
دخلوا القریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة از اوج عزت به حضیض ذلت و خواری افتادند القصه
چون آمدن عثمانیها به جانب تبریز محقق گردید هرچند شاه و شاهزاده نامدار به نظام الصحبت تبریز
طوایف قزلباش خصوصا طایفه تکلو ترکمان فرستاده در دفع این حادثه از ایشان استعانت خواستند
و از این حال خبر داده انتظار آمدن ایشان کشیدند معهذا فایده و اثری ظاهر نشد و طایفه تکلو ترکمان
در عناد و لجاج اصرار نموده احدی از آن دو طایفه و لشکرهای فارسی و کرمانی و عراقی به معسکر همایون
ملحق نشد نواب سکندرشان با اردوی همایون به جانب دردم و دل و زمار توجه نموده نواب حمزه بابا با قلیلی از
امرا و ارکان دولت و قورچیان و ملازمان خاصه شریفه که در رکاب اشرف بودند سپاهی به عزم محاربه
لشکر روم از اردوی همایون و حضرت والده نامدار جدا شده قورچی باشی با جمعی قورچیان در خدمت
نواب سکندرشان ماندند و موکب عالی نواب شاهزادگی با عساکر اقبال اثر که عدد ایشان به دوازده هزار
کس نمی‌رسید از حزر در سر کوه تبریز را گرفته منزل به منزل مشاهده نزول و ارتحال لشکر بی‌قیاس روم
که از راه صوفیان می‌آمدند کرده انتظار فرصت می‌نمودند و مرتبه قوچی از شجاعان لشکر و ممتازان جنگ
جوی زود از آذر را امر می‌نمودند که از دلیر رفته طرح جنگ اندازند و صرفه کار از دست نداده غلبه از
طرف مخالفان مشاهده باشد خود در استقلال جبال الشاینده به موکب عالی بپیوندند و چون سپاهی قزلباش
مشاهده رومیان کردند چند الاسی از الوسی رومیه به خلاف معتاد از عرابه جدا شده با کرده
انبوه به محاربه لشکر منصور شتافتند فیمابین محاربات دلیرانه به وقوع پیوسته جمعی کثیر از طرفین دستبرد
طعمه شمشیر قزلباش شدند و بعد از هجوم سپاه روم غازیان حسب الامر شاهزاده نامدار خود را
از میان سپاه جنگ کنان کنار کشیدند چند نفر از مشهوران بی‌باک قزلباش نیز در این دو جنگ
در معرکه کارزار از شربت ناگوار هلاک چشیدند چون لشکر روم از حیز شمار بیرون بود مقابله
مقاتله با ایشان با این مایه مردم که در رکاب عالی بودند محال می‌نمود دست بر دنبال ایشان نشد بود

عثمان

عثمانی پاشا با فوج فوج از کوچ به حوالی شوراب تبریز آمده نزول کرد و چون چشم اهل تبریز بدان لشکر عظیم افتاد خوف
و هراس بی‌قیاس بر ضمایر ایشان مستولی گشت و دو سه مرتبه که رومیه هجوم نمودند به حوالی کوچه‌بند شهر که آمده
و دکان‌خانه آمدند و از این طرف به مدافعه مشغول گشته فیمابین اندک محاربه به وقوع پیوست رومیه غالب
آمده کوچه‌بندها را با توپ و ضرب‌زن از هم ریخته تا میدان صاحب‌آباد آمدند و در سپاهی عزیمت
ظاهر شد که دفع آن حادثه مافوق قدرت ایشان است مستولی گشته قدرت آن را نیافتند که تاب جمعیت نموده
به مدافعه مشغول گشتند فیمابین محاربه واقع شد حسین علی سلطان ذوالقدر و غیبت سلطان و جمعی از قزلباش که در شهر بودند
در همان شب بیرون رفته به موکب عالی پیوستند چون تبریزیان از مدد قزلباش ناامید گشته در شکر خطر
افتادند جهت حفظ حال و اهل و عیال کامران بیگ اوحدی را که غازی بود و مولانا محمدعلی ولد مولانا
عنایت که مفتی و شیخ الاسلام بود به استغاثه نزد عثمان پاشا فرستادند اظهار اطاعت و انقیاد کردند
و عثمان پاشا در اول حال عتاب و خطاب چند با ایشان کرده اما چون جلادت و بی‌باکی اهل تبریز را شنیده
بود به ملاحظه احتیاط تمام در این قضایای عقل و تدبیر ملک‌گیری پیش آمده اهل تبریز را استمالت ساخت
مقرر فرمود که به حال خود بوده تفرقه به خاطر نرسانند که من بعد رعیت حضرت خواندکار اند و شان شهر
معاودت نموده آنچه دیده و شنیده بودند با اهل تبریز تقریر کردند اما عقلای مردم صاحب خرد
می‌دانستند که رومیه کینه اهل تبریز را در دل دارند و که به مغایرت مذهب ایشان نمی‌آمیزند بلکه کار
خود را افتاده اموال و اسباب خود را در زیرزمین‌ها و نهانخانه‌ها و جاهایی که در شهر مخفی ساخته
خود جریده و دست اهل و عیال گرفته شب‌ها پیاده و سواره روی به وادی فرار می‌آوردند
الی هذا همراه در شهر تاجره و اجلاف و بی‌دولتان هر طبقه که غول اهل روز چنین بودند در سر راه‌ها
ایشان را برهنه و عریان کرده سر می‌دادند عثمان پاشا به غیر اعیان و اصل شهر شده و لیکن
به تدبیر آنکه قلعه مناسب باید در شوراب کوچ کرده به جانب چرنداب که طرف جنوبی شهر تبریز
است رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخت مشتریان تمت نموده شروع در کار کردند و در عرض چهل روز

که رومیه بتعمیر قلعه مشغول بودند اگرچه غازیان قزلباش که کوه سرخاب بودند و پناه خود ساخته اکثر
شبها و روزها خود را بحوالی اردوی رومیه رسانیده دست بردهای نمایان می‌کردند اما از کثرت
عساکر و ازدحام لشکر روم معلوم نشد که ایشان بکار قلعه پرداخته‌اند حسب الامر عالی تمام رسانیدند
و ذخیره فراوان که در شهر بدست آمده بود و توپ و ضرب‌زن و یراق قلعه‌داری بقلعه کشیدند
جعفر پاشا خیر را بحراست و قلعه‌داری و حکومت تبریز نصب نمودند و در ان اثنای تعمیر قلعه عثمان
پاشا بتجویز قتل عام تبریز نمود ظاهرا انکه اهل تبریز با رومیه نمی‌آمیختند و شبها جا بجا ره داد باش
تبریز بخیمه‌های رومیه رفته اموال و اسباب می‌بردند و هرگاه فرصت می‌یافتند بقتل می‌رسانیدند و در
سر قلعه اینده انچه روزگار کرده بودند تتبع فردی آوردند عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان مرتکب
این امر می‌گردند دیگر مرتبه در حمام پس کوشک حمامیان فرصت یافته رومی را بقتل آورده در چاه حمام
انداخته بودند عثمان را از شنیدن این خبر شعله غضب افروخته بتبرکی لعنه بود که تبریز خلقی عجب غریب طایفه‌اند در
یعنی اهل تبریز طایفه بیشه افکنند و تمام کشتنی اند دانا از طغیان و عصیان از شره ایشان ایمن نیست محلات این
حکم امضای حکم قضا اثر عثمان پاشا صادر یافت و بمجرد شنیدن این حکم رومیان اکثر شبهای کشیده
بشهر ریخته اغاز سرقتانی نمودند و تبریزیان چاره خود ان ندیدند که تا شب خود را در نهانخانها
محافظت نموده شب سر خود گیرند و رومیه در بیرون هر کس را دیدند بقتل رسانیدند و شروع در خانها
کرده بهر خانه راه یافتند مردان از الحمه شمشیر بلا ساخته اموال و اسباب را غارت کردند و بسیاری
از نساء و صبیان را اسیر کردند و افراد و تعال اطفال و عورات بقلعت اثر رسیده جمعی از مردم خیر
اندیش خدا آگاه دانا نیو که نزد عثمان پاشا رفته در این حین دادرسید استغاثه نموده و او را از اقدام
بر این امر شنیع باز آوردند مشار الیه آخر روز لشکریان را از قتل و نهب منع نموده بعد از سیف از نیم
جان ترک اموال و اسباب بی نهایت نموده دست اهل و عیال گرفته شب از شهر بیرون رفته در
مواضع و محال قریه پراکنده شده روزی بقرار ننهاده و شهری بدان معموری و آبادانی تا مدت

خانمان

خانمانها در آمده اموال و اسباب بی نهایت و ذخایر لا یعد و لا یحصی که در بیوت و نهانخانه‌ها مخزون
بود بدست رومیه در آمده و در تحقیق و تفتیش اموال بنوعی کرده بودند که از جاهای بیت زری که
رمانس البیت را بحجر دل ساخته بودند و خانه و دیوار بسیاران فرود آورده راه یافته باقی اجاها را
بیرون آورده بودند و اعمال عثمان پاشا مبارک نیاید بمقتضای لا یرحمهم الله من لا یرحم الناس
از اثر آه مظلومان و شعیان بمورد غضب الهی گشته بعلت بیماری عارض ذات نامبارک او شده باشند
بمرض خناق گرفتار آمده رخت هستی بباد فنا داد و در عرض چهل و پنج روز که رومیه در شهر
تبریز توقف داشتند سه محاربات عظیمی که در هر مرتبه در وقت آمدن و یکبار در مرتبه دیگر در کوشه کنار
وقوع می‌یافت سر گرمت میانه قزلباش و رومیه محاربه عظیم بوقوع انجامید و در هر سه کرت فتح و
ظفر قرین حال غازیان ظفرقرین بود ذکر محاربات که فیمابین لشکر قزلباش و رومیان بوقوع پیوسته عجب
اول سرداری علی بیگ قورچی باشی و حسین مقتول هم این مقال آنکه بعد از انکه رومیه بر تبریز
مستولی گشتند و قزلباشیه بیرون آمده بموکب عالی شاهزاده پیوستند و آثار اقتدار ایشان بظهور
رسیده مشخص شد که با این مایه مردم که همراه اند مقابله با ان لشکر بیحد و حصر متعذر و رفت نواب جهان
بانی بازگشته در ارزم دل اردوی همایون ملحق شدند و باقی بیگ قورچی باشی افشار که مردی
عاقل و با رای و تدبیر بود در اردو مانده بود و مشوره نموده در انشد که خالی کردن شهر دارال
حال غلط بوده و رای عقلا بدین قرار گرفت که چون شهر بدست رومیه در آمده تبریزیان اسیر گشته
شدند و حالا که بجهت قلت لشکر و فقدان اعوان و انصار و کثرت مخالفان در مقابله و مقاتله
صرفه نیست صبر می‌نماییم که ایشان قلعه را تمام کرده کوچ نمایند در وقت کوچ بطریق قراولی در
عقب ایشان افتاده منزل بمنزل انتهاز فرصت نموده حسب المقدور انچه توانیم بفعل آوریم
بعد از انکه ایشان بسرحد الکای خود رسیدند بازگشته بر سر قلعه آییم و سپاهی در عقب ادراکها
را جمع نموده بتوفیق الله تعالی قلعه را مسخر سازیم و تدبیری دیگر در نوبت مناسب نواب جهان

ی از کمال غیرت و حمیت که مذکور خاطرش بود راضی باین نشدند که بمشاغل گذرانیده و در میان نزاع
ال بکار جلعه مشغول باشند قرار دادند که بنفس نفیس توجه بکارزار گشته بمصداق کریمه کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة باذن الله تکیه بر عنایات الهی نموده بقدر وسع و کوشش نمایند قورچی باشی راضی
ان نشدند که آنحضرت بنفس شریف مباشر حرب و سرداری باشند قورچی باشی التماس نمود که
مرتبه او را رخصت دهند که بجنگ رفته لشکر را باز نماید اگر صرفه در جنگ بوده باشد مرتبه
دیگر نواب جهانبانی خود متوجه شوند اگر چشم زخمی رسد بملازمان درگاه رسیده باشد عقلا این
رای پسندیده تجویز نمودند و از اردوی همیون کوچ کرده بدره که چهار فرسخی شهر است آمده
نزول کردند و نواب جهانبانی قورچی باشی را سردار لشکر ظفر قرین نموده روانه ساختند و محمد
خان تکماق در رکاب نواب عالی توقف نموده اما قورچی باشی بعضی از امرا و مردم کار دیده را
چرخچی کرده پیشتر فرستاد ایشان از زردخانه تهوبغ که در جانب شرقی شهر است و سر راه عراق است
بالا آمده سپاهی نموده رومیه از ورود لشکر قزلباش خبردار شده عثمان پاشا خیال اعلی را که
در آنوقت شیخ رومیان بود و سردار کرده با جمعی از امرا و پاشایان باسرچه بمدافعه ایشان
فرستاده زیاده جای از لشکر قزلباش بر فشند چون قول لشکر قزلباش در میان زردخانه
بود بنظر خیال اعلی در نیامد همان قول چرخچی را بنظر در آورده از توپخانه و عرابه جدا شده
دلیرانه پیش رانده بجنگ مشغول شدند و از جانب سپهر دلیران لشکر قزلباش از زردخانه بالا آمده
بنظر بر قول رومیه آمده جلو ریز بدان کرده تاختند و بیک حمله دمار از کس از آن قوم بکار زار
بجانب بوار رانده ساختند خیال اعلی در هنگام انهزام خود را بمابین دو رانده که از برای روز جنگ
آماده داشت رسانیده سوار شده و سردان رفت کور سیدی خوسلو دعوی می نمود که بین نیزه کمال بی
رسانیدم اما به ثبوت نرسیده و چون عثمان پاشا ساعت بساعت خبر جنگ گرفت خبر کرد آن خبر می رسانیده
که قزلباش خیرگی می نمایند و قول و قول فوج فوج لشکر بمدد می فرستاد و قورچی باشی بعد از شکست کلمان

والمرام

کمالن اد و انهزام خیال اعلی و سرداران از ورود دکوبیک دراند شده بملاحظه آنکه مبادا چشم
زخمی واقع شود قزلباش را امر حسب امر نموده چون روز بآخر رسیده بود بازگشته در همان اردو جا
نزول نموده روز دیگر باز دو آمده سرها و چترها و گرفتاران را بنظر خجسته اثر شاهزاده عالمیان
رسانیده بتلطفات خسروانه اختصاص یافت از مردم تبریز که از اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام
فرار نموده باز دو آمده بودند استماع شد که از این جنگ رومیان نزد قزلباش حسابها گرفته و عثمان
پاشا خیال اعلی را سرزنشها نموده و به جبن و بددلی و سوء تدبیر منسوب می ساخت جنگ دوم و سوم که
سرداری شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا بوقوع آمد بعد از چهار پنج روز که لشکر پاشاشی باصید
نواب جهانبانی خود بنفس نفیس متوجه حرب شده با ده دوازده هزار کس که در اردوی معلی بودند روانه
شدند چون طلیعه لشکر قزلباش مشاهده رومیان گشت در این مرتبه عثمان پاشا مراد پاشا بیگلربیگی دیار
بکر را سردار نموده با لشکر اناطولی به محاربه لشکر قزلباش فرستاد و در کنار زردخانه تهوبغ
چرخچیان طرفین با یکدیگر تلاقی شده معرکه حرب و قتال گرم گردیده حملات متواتره از جانبین
بوقوع انجامیده رومیه آثار اقتدار ظاهر می ساختند نواب جهانبانی تاب غلبه و اقتدار ایشان نیاورده
رکاب جلادت در میدان مبارزت بجولان درآورده هر چند قورچی باشی و ریش سفیدان دولتخواه بملاحظه
حزم و احتیاط دست ممانعت در عنان عزم شاهزاده زده در پیش رفتن مانع آمده مفید نیفتاد و نواب
جهانبانی قول همیون را از پیش رانده یکه جوانان موکب عالی در رکاب خجسته اثر آرای دست از جان
طعن سنان جان ستان بسیاری از رومیه را از صدر زین ربوده بخاک هلاک انداختند و اکثر
اصحاب تجربه و قتال بر درگاه شاهزاده عالمیان همت بر قضا داده اعدام تیغ در میان بسته بودند
آنکه زمانه کسوت عباسیان در بر کرد و لشکر قزلباش دست از کارزار برنمیداشت و پاشایان پای
ثبات و قرار استوار داشته مشاغل افروختند در این اثنا نواب جهانبانی شاهرخ خان ذوالقدر
دست چپ از قول جدا کرده بمقرر داشته که از دست راست محاربان حمله آورده مشارالیه با امراد لشکر

سریر

و در آن قدر و مردم قراجه داغ و شماوندان جماعتی که در جانب دست چپ می باشند از موکب عالی جدا شده
چون سپاهیان رودخانه بالا آمدند بتعقیب قلب رومیان رسیده در نظر بود اندکی پیشتر آمدند چون از
رودخانه بالا آمدند بتعقیب قلب رومیان رسیده بودند چون آواز نفیر از عقب قلب بگوش رومیان
رسیده و موکب عالی شاهزاده نیز جلو انداخته رومیان با وجود کثرت سپاه قلت غازیان
رزمخواه بمجرد آنکه آواز نفیر از عقب قلب بر آمد دلاوران پیش جنگ دلیرانه پیشتر آمدند پای ثبات
و قرار ایشان متزلزل گشته قول بهم بر آمد پاشایان که در قول بودند لحظه صبر نموده هر چند در مقام
مدافعه شدند مفید نیفتاد پشت بمعرکه کرده راه فرار پیش گرفتند اما چون لشکر قزلباش در پس
ایشان بسیار بود در وقت انهزام بدیشان رسیده محمد پاشا بیگلربیگی قرامان هر دو گرفتار
شدند محمد پاشا چون زخم قوی داشته بود در حال رسیدن بیت سر از تن جدا کرده و مراد پاشا را
که علیخان بیک شمس الدین لو گرفته بود بنظر انور رسانیدند و در این معرکه زنده با دیگر گرفتاران که معظم
ایشان یوسف آقای چاشنگیرباشی خواندکار بود بنظر انور آوردند و درین معرکه نیز بسیاری از اردو میان
بترتب اکوار مرکب جهنده و غازیان قزلباش تا چند اب که اردوی رومیه فرود آمده بود تا
تعاقب نموده هر چند کس را از میان جنیه ها گرفتار آوردند و چون شب آمد در میان غازیان و رومیان
حایل شد امرای عظام و عساکر بهرام انتقام و موکب عالی شاهزاده گردون احتشام از معرکه بمنزل برگشت
در آخر شب با ارسیدن و هر یک تیمان و مردانگی که از هر کس صادر شده بود گعولی فرمودند مراد پاشا را
با چند نفری که قابل نگاه داشتن بودند باردو فرستادند و از آنجا بقلعه قهقهه رفته و در دو سه روز
در حوالی رودخانه فهو نیز توقف نمودند که اسپان از تب و دود آسایش یافته دیگر باره مستعد معرکه قتال
گردیدند دار جانب رومیان نیز عثمان پاشا چهل پنجاه هزار کس مقرر داشت که در حوالی اردوی خود
کشیک داشته بیشتر نروند و از جلادت و مردانگی های نواب جهانبانی که با وجود خردی سن سال آن
می نمود تعجب نموده اما از راه کثرت و ازدحام از ربط فن حرب و قتال بی بهره شده و از طرف دیگر

می باشند بالجمله بعد از سه چهار روز که لشکر و سرداران فی الجمله آسوده شدند دیگر باره تهیه معدات جنگ
کرده قرار دادند که چون عثمان پاشا خود متوجه محاربه نمیشود و جنگ سلطان وقوع نمی یابد اگر توفیق الله تعالی
در این مرتبه بر گردهی که بمحاربه بالمره بندند ظفر یابیم تا میان اردوی رومیه عنان باز کشیده بطریق
شبیخون باردو ریخته تا صرفه در جنگ باشد بقدر مقدور سعی و کوشش نموده آثار زور و سحر ظهور
آوریم و هر گاه غلبه از جانب مخالفان باشد جنگ کنان خود را بکنار کشیده همه روزه آتش شور
و شر مشتعل گردیده مخالفان را آسوده نگذاریم با مضای این عزیمت متوکلا علی الله سمند گردون خرام
بر آمده اعلام ظفر اعلام جنبش درآمد چتر همایون فال بر فرق فرقد سای شاهزاده عالمیان افراشته بهادران
دولت نصرت قرین در سایه علم اژدها پیکر آن فارس مضمار دلاوری جمع آمده این نشانه متوجه معرکه
قتال و جدال گردیدند و چرخچیان لشکر ظفر قرین قریب باردوی رومیه رسیده رومیان بحراست و
نگاهبانی اردو مامور بودند در کنار اردو سیل البته پیش نیایند ازین جانب نیز ملاحظه حزم و احتیاط
کرده پیش و پس خود را ملاحظه نموده که مبادا مکر و دغدغه از ایشان بظهور رسد مجملا از ذر را نشر رسانیده
از طرفین جنگ و جدالی بوقوع پیوست آخر روز در همان حوالی فرود آمده قراولان از طرفین دخواد فرستاد
و ظلمت شب صفا انعقاد یافت که اکثر لشکریان پاس داشته قریب بصبح فدائی وار باردو ریخته تا جمع سنگر لشکر
رومیه دقیقه از دقایق قتل و غارت فرو گذاشت ننمایند اندکی از شب گذشته بود که غازیان قراول قدم
جلادت پیش نهاده بکنار اردو رسیده خود را بخیمه از خیام رومیان انداخته یکدو کس اسیر گرفته بیرون
آوردند و بنظر خجسته اثر شاهزاده عالمیان رسانیدند نواب جهانبانی از ایشان سوال که دیروز چرا
رومیه بجنگ پیش نیایند جواب ندادند چرا که ایشان از سرکار خبری نمیشنیدند اما چنین تقریر کردند که ظاهرا
سرداران اعظم خلوتی کرده مشورت کنند در باب کوچ کردن و پاشایان دیگر بجز حراست اردو کمتری دیگر
مامور نبودند و درین اثنا آتش بسیاری در اردوی رومیه افروخته بطریقی که خرمنهای آتش زده شعله آتش از
همه جا بلند شد و مردم صاحب وقوف گفتند که این صورت علامت کوچ کردن است که همه اسبابی که هر کس در جا در خود

جمع کرده آتش زدند شعله آتش بلند شد این معنی موکد قول گرفتاران مذکور گشت نصف شب بود که شخص تبریزی که بطال
حمایت یکی از خواص در آمده و آن ردهی عضای مردجی با ادعمل نموده از ضرر آب لشکریان اطاعت نموده
بود آمده تقریر کرد که عثمان پاشا دو روز بود که گوشت خناق بهم رسانیده سردل نمی آمده دیشب عضای
مبرم اجل گرفتار آمده از هم گذشت دیروز طلاق نهان داشتند حنال اعلی متکفل امر سرداری شده
امروز پاشایان دیشب تعداد لشکر را جمع نموده صورت حال را اظهار نموده رای همه بکوچ کردن قرار
گرفت صبح کوچ خواهند کرد اما جعفر پاشا را چند روز پیشتر بقلعه فرستاده ذخیره سالیانه سرانجام
نموده بود جمعی از پاشایان گفتند که هنوز قلعه بطاحی نیافته و بعد از رفتن ما قزلباش قلعه را آبا ناتی
می گیرند چرا ده سه هزار نفس را بکشتن می دهیم حنال اعلی جعفر پاشا را در بود و زمان تحریر حیات شما الله
جواب داد که من در قلعه نمیشدم جبن کردم حالا که داخل شدم سر دل رفتن بجز دفوت عثمان پاشا
نقض دولت پادشاه است من رضا به قضای الهی داده توقف می نمایم شما کوچ کنید که آنچه سانح شود
الحکم لله العلی الکبیر آن شخص از منزل کنفاش به مجلس خود آمده صورت واقعه را این شخص تبریزی تقریر کرده
گفته بود که با صباح کوچ می کنیم چون لشکر قزلباش قریب اند محتمل است که فردا جنگ عظیم خاصی واقع
شود و بود در میانه ضایع شوی اگر بتوانی با همو رشب است خود را بارودی قزلباش رسان و چند کس همراه
من کرده بود چون سپاهی قراولان قزلباش نمودار شد بازگشتند و آن شخص چنین تقریر کرد که زدمیه
از قصبه عثمان پاشا و جلادت و مرد انگیهای شاهزاده عالمیان و جیره گی قزلباش متزلزل و حواله شده
متقل می نماید که طایفه ینگچری و جمعی که لحرا است قلعه مامورند قرار توقف قلعه دهند و هر گاه ایشان توقف
نکنند جعفر پاشا نیز بالضروره خواهد رفت و چون از کار نبود همگنان این صورت را بر توقف کوچ ترجیح
دادند بالجمله ازین اخبار غلغله نشاط در میان لشکر افتاده آثار بشاشت و فرحی بظهور آوردند صبحی بترتیب
اسباب سعادت جنگ کرده قول همیون را آراسته با وجود قلت غازیان و کثرت دارد حامی ما العالی
متوجه معرکه قتال گشتند و حنال اعلی که متکفل امر سرداری شده بود بعزم مرحمت پیش رد گشته کوچ کرده

بجمی

دیگر لشکر و جمعی غفیر در عقب تعین نموده بملاحظه احتیاط تمام راه مراجعت پیش گرفتند و چرخچیان لشکر منصور از
چند راب که بورت ردمیه بود گذشته در حوالی شنب غازیان بر ردمیه رسیده دست بالیت قتال بردند
و از آن طرف نیز فوج فوج چون جوق جوق بمدافعه پیش آمده جنگ کنان طی مسافت می نمودند نواب جهانبانی قول
همیون را از چند راب پیشتر رانده غازیان را به جارسه ترغیب جر نمودند در بها دران موکب اقبال جلو
ریز بما لغان رسیده و ما لغان امیانه عرابه و شتر دار غرق رانده دالحق درین روز که عثمان پاشا
از میان رفته بود و لشکر روم بی سردار شده بودند اگر لشکر قزلباش اندکی زیاده از آن بودند در آن اتفاقی
که در جنب می کردند ممکن بود که شکست عظیم با ایشان رسد یکباره مستاصل گردند و سه صورت مانع بود
از این معنی بوقوع نه پیوست اول آنکه لشکر قزلباش بسیار کم بود ند ردمیه بر کیفیت کمیت لشکر اطلاع یافته
می دانستند که نواب شاهزاده عالمیان زیاده از ده دوازده هزار کس همراه ایشان نیست دوم آنکه میانه
امرای عظام بازار نفاق گرم بود و اکثر امرا اعلی ملحیان فی شیخ اعلی که امور در ترتیب گشته بود محدود
دلگران شده بود و سبب و به امور آتش عود در گرفته بر حکیکری از طایفه استاجلو منسوب ساخته بود صفاتی
مراشتند و بنحو اسلند که مردم او در میانه قزلباش می جابا بمیانه شتر در جمال و اثقال رانده دست
التاین بغنایم رسد خام طمعان مال دوست می جمیت که اکثر طبیعت لشکریان احوال است شروع در نهب اموال
رانده آنچه از شتر و یراق بدست هر کس افتاده همت بر دل بر دل آن جماشته دست از جاره بازداشته
رفته رفته لشکر کمتر شد اقتداری که یافته بودند بعضا بدرفت و دیگری آنکه حنال اعلی نیم فرسخ راه
قطع نموده از چند راب شیب غازان رسید چون مشاهده نمود که قزلباش بی محابا رانده و جنود
رومیه بهم بر آمده عنقریب منهزم می گردند بر عقل کامل و تدبیر صایب عمل نموده فی الفور همانجا فرود
آمده بغنایم بقاعده که در میانه رومیه معمول است یکدیگر نصب نموده راه دخول مسدود ساختند
عرابه بر کنار اردوی خود کشیده ینگچریان را در پشت آن داشته بلوازم محارست پرداختند و چون از
طرف قزلباش زیاده حرکتی شد متوجه جنگ عرابه شدند و جماعتی که مرتبت با بهزام بودند دلوی

بر او بجمعی رسانیده بعضی ظهر کرده بعضی ظفر گشتند و بعضی ایشان را مجروح ساختند

ساحت از خوف و هراس بیرون آمدند و نواب جهانبانی چون برین حال وقوف یافت و از شورش ایشان
لشکر قزلباش آگاه شد با وجود اقبال اراده نمود که با لشکری که در رکاب حاضر بودند یکبار فدائی
وار حمله آورده چشم صورتی که در پس پرده تقدیر باشد بحیز ظهور آید امرای عظام و دولتخواهان جنبه آن
را صلاح ندیده عنان یکران جبار اقتدار شاهزاده اندار را گرفته در منع آنحضرت مبالغه و الحاح نمودند
نواب جهانبانی بصوب ایشان که مطلب ایشان ظاهرا جز حراست بدن حی همایون آنحضرت عمل نموده
دست از حمله باز داشته در حوالی چیزاب فرود آمدند و درین جنگ اگرچه سر و اختر مه گیر
آوردند اما غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد و چون رومیه از تعاقب غازیان کوچ کرده نواب
جهانبانی با ملازمان موکب عالی از یورت خود سوار شده تعاقب لشکر رومیه افتاده که در هر جا
صرفه جنگ باشد جنگ کرده در هیچ منزل آن اشرار را آسوده نگذارند و تا قصبه گسوج بدین قاعده
تعاقب می‌نمودند و غازیان از ایشان فرصت نموده خود را بر رومیه رسانیده طرح جنگ می
انداختند و جمعی کثیر را طعمه شمشیر هلاک ساخته سرها و اسیر بسیار بحضرت رسانیدند و در
موضع بایان جنگ عظیم بوقوع انجامید اسمعیل سلطان و طایفه شاملو بسبب جلادت پیش رانده رومیه
زور آورده اکثر ایشان را بمیر رسید جوانان کارآمدنی طایفه شاملو در محل التقیل می‌رسیدند بسبب خان
استاجلو که جرچی بود همه دشمن رفته رهنمایان را پس نشاندند غازیان شاملو بصد کوشش و
از وحل بیرون آمدند یکی از برادران اسمعیل سلطان با جمعی از طایفه شاملو در آن قضیه بقتل رسیدند
از ملازمان موکب نواب جهانبانی شاه حسین بیک ولد زینل بیک شرف الدین اوغلی مستحق تحسین بیک
دار ولد و بوسلطان ذوالقدر که در سلک مقربان بود مقتول شدند بالجمله درین روز زیاده
کاری از پیش نرفت علی سلطان تکلو فتح اعلی بنا بر سوء مزاج که از وی ثبت و جمعی ارباب مناصب و مقربان دولت
را تاکید می‌باشد با اسمعیل سلطان در وقت دیگر حسین خان تکلو را که درست نمود که امداد خان شاملو
ننموده بلکه شیئی که او باهل الاقران خجلت زده مغلوب کرده هرگاه میانه ایشان شکر شیوه نفاق

وعدم

وعدم اتفاق بدین سبب رواج و رونق داشته باشد بدیدست که چه همه ازیشان رود بالجمله نواب جهانبانی با کوچ و دست
از تعاقب باز ایستاده بقصد و بعد و لوازم سعی و کوشش بجای آوردند و الحق درین معارک جنگ کار نمایان
نواب جهانبانی بظفری واقع نشده و از روزی که توجه حرب و قتال گشته تا چهارده روز درع
تعاقب از تن بیرون نکرده همه روزه از صبح تا شب اوقات صرف کار نموده همت بر انفاد اعلام
الطایفه صاحب شکسته اما آن لشکر زیاده از حد شمار بودند و مقاومت آن لشکر بقیاس ما فوق قدرت
ملازمان موکب عالی بود و اتفاق همه حال قزلباش را خود حکم که دیده بصیرت ایشان از ادراک این حال
پوشیده شده بود آن همت در نهاد ایشان نبود که دست تسلط شیطانی را از دل بیرون کرده قدم
بر جاده اخلاص نهند و بمحض لجاجت و عناد سر رشته تدبیر از دست داده درین قضیه با جمعیت حاضر
همراهی نکردند القصه چون رومیه بالقای خود قریب شده بودند بار دیگر تسخیر قلعه بر داخلی را
اولی و انسب دانسته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در ظاهر شهر حوالی شنب غازان
نزول کردند و کس به خدمت والده پادشاه فرستاده صاحب کار العرض رسانیدند نواب سکندرشان
نیز با اردوی اعراق از کوه سور دره سی کوچ کرده بشهر آمده منازل سر اسدالله شوشتری صدر را
جهت دولتخانه همچون قرار یافت در انجا نزول فرمودند هر یک از امرا و ارکان دولت در یکی از
منازل خراب آبادان شهر فرود آمدند راقم حروف در اردوی معلی بود روزی که بشهر آمد طرفه
شهری بنظر درآمد جمیع خانها که بطلا و لاجورد ترتیب یافته بود خراب شده و درها و پنجره‌های
نقاشی کنده شده به جای تحویل همه سوخته شده بود و درختان باغها و باغچه‌ها قطع شده همه سالها
بقلعه کشیده بودند و از چندین هزار خانه دلنشین یگانه که استعداد نشستن یکی از اوساط الناس امرا
داشته باشد سالم و آباد نمانده بود و جمیع دکاکین و خانات کاشی کاری و طبقه و حمامات ویران شده
احباب و قبیلات تبریزی همچنان در کوچه‌ها و بیوت و بازارها افتاده بود و جمله شهر تا ایام بهتر با
آن همه نزهت و خرمی که داشت ویرانه بنظر درآمد که از مشاهده آن خاطرها مشوش و دماغ سلیمان دلان

پریشان میشد و مولانا وقوعی تبریزی این بیت را مناسب حال گفته وقوعی کربلا تسکین درد دم می دهد درنی
دلم از حسرت تبریز و یران تر از تبریز است نواب گیتی ستان شاهزاده عالمیان میرزا جعفر ولد میرزا جمیب
الممالک را امر خبر نمودند که چند روزی ادوات صرف تکفین و تجهیز قتیلان نموده بدفن کشته گان پرداخته
و تلو چهار دو محلهها را از لوث وجود دلاشه ستوران که از فقدان علیق ساقط شده بر روی یکدیگر ریخته
بودند پاک کردند و مردم تبریز بقری و مزارع پراکنده شده بودند بتدریج بشهر جمع شده خانهای خود
را ویران و از ذخایر و خانمان نشان ندیدند امرا و ارکان دولت و ارباب مناصب و عزم بهر خبر در
منزلی که فرود آمده بودند فی الجمله تعمیری که محل سکنی تواند بود نمودند شهر تبریز سوای غره اردو و اعالی بر
فی الجمله تعمیری یافته در آن زمستان قشلاق همیون در بلده حضرت مشغول واقع شد **ذکر محاصره قلعه تبریز و قضایا**
که آخر سال در پای قلعه روی داده حکم تقدیر خالق العباد و چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی تعلق گرفته بود
که خطه فرح انگیز تبریز تصرف رومیان در آمده خرابی آن بلده طیبه راه یابد و اعالی آنجا که چند سال گرفتار
و مصیبت گذرانیده بسر ستاده نخوت و غرور بوده اند از وطن جلا شده با نواع شدائد و محن گرفتار
و دار با سپاهی استعداد ایام فراغت و فراهم آمدن اسباب جمعیت و استقلال احوال انکسرده عبرت العرانی
عالمیان گردد و در زمان دولت جهانگشای اعتبر مرتج کامرانی و اقبال و شهریاری بی همال نموده خصال
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که امر و ربیع عرصه سلطنت ایران از وجود فایض الجود رنگ تخت اسمانی
در منبت و جهانی دارد و استقلال روی با نحطاط آورده شرایت آن رخنه دلگشا که از حسن و خار حوادث
از زنبت و خرمی افتاده بود بیمن اقبال آن تائید یافته حضرت ذو الجلال بتصرف اولیای دولت ابد
زوال در آمده ظلمت آباد دلهای جمهور مشعله شمع اشتیارش روشنی یافته پرتو انگیز عالم ارض دامان دولت
لهذا هر چند از زبان سعی و اهتمام در دفع این حادثه بیشتر کردند کمتر نتیجه داد نقیض امور که در پرده خفا
مستور بود بحیز ظهور آمد که این امر لایق را عایق می گشت بالجمله چون اردوی همیون در تبریز نزول نمود امرا
اطراف و جوانب قلعه را از نظر احتیاط در آمده چند جا سیبه تعیین شد جانب شرقی که طرف میدان صاحب

آباد تبریز و سیبه حسن پاشا است سیبه نواب جهانبانی و ملازمان خاصه آنحضرت و علی خان و جمیع احشام
و اتباع و جماعت تبریزی قرار یافت و در جانب قبله که طرف محله سنجاران و دو کوچه است سیبه
یقورچی باشی و قورچیان عظام و بعضی امرا استقلو قرار گرفت و سیبه شاهرخ خان و طایفه ذو القدر
متعلق گشت محمد خان تکلو و تاینال و امام قلیخان قاجار و مردم قراباغ نیز بر سیبه متعهد گشت
سیبه شدند اما دو طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند که جهة قلت لشکر محاصره نشد
چون گاهی آوازه آمدن لشکر ترکمان و تکلو و ذو القدر آن مرسید مقرر شد که اگر ایشان آمده در
مقام خدمتگاری باشند در آن طرف سیبه پیش برند و مردم پلدار و تفنگ دار جهة قلعه و کار
بر مالک آذربایجان رقم شده یراق توپ ترتیب داده مراد بیگ قورچی باشی شروع در توپ
ریختن کرد تا اتمام توپ در میان مدد حسن پاشا نقبی اختیار کردند که میان قلعه زده تا جنگ حیات
اهتمام جنگ شروع در حفر نقب نمودند اما بواسطه غرایب در حین محاصره دست می داد و دل تنگی
عموم سپاه میشد اول امری که سانح شده و موجب اکراه شاه و سپاه و باعث شکست قزلباش
و دلیری محصوران گردید قضیه گرفتاری شاهرخ خان مهردار است که از عظمای دولت در گرازطایفه
رفیعه ذو القدر بود و از تقدیر ایزدی بوقوع پیوست شرح آن سانحه حیرت فزا آنکه مشارالیه مرد
شجاع و دلیر مردانه و در عالم غیرت و حمیت بود و دشواری نمود که در میان شهر تبریز که خانه سالها
قزلباش است و پادشاه قزلباش و جمیع امرا و ارکان دولت عظمی تشریف حضور داشته باشند جعفر
پاشا که مرد حبشی است و لالا سرایست در دولتخانه بهشت نشسته است خطبه بنام خوانکار
روم خواند و در تسخیر اضطرابات نموده همه روزه اظهار می کرد که تا این قلعه مفتوح نشود خواب
در زندگی بر ما حرام است و از غایت حمیت غافل افتاده در دفعه اول سیبه خود را پیش برده کار
که حوالی قلعه بود در آمد نواب جهانبانی این جلادت و مردانگی و شیر عنانی را مستحسن نداشته و دو سه
کس فرستاده منع کرد که از آنجا بیرون آمده سیبه را مرتبه بمرتبه پیش برد و هر چند پیش برد

پس درویش خود را با کومک و تفنگچی استحکام داده خاطر جمع نموده مشار الیه خان مذکور جواب فرستاد که ارادهٔ
جهان آرای صاحب دولت چنین می بایست اما چون آمده ام با کشش الا این قدر مهلت بدهند که در
این دو سه روز به مقتضای رای و همت دولت و اقبال همیون باید مراد در سر کردن نهیم پای ایزد دار
بر همت کنیم سر چون مشهور گرفتاری او در لوح قضا ثبت بود در توقف انجا اصرار نمود نواب جهان
بانی روز دیگر پیری بیگ ایشک آقاسی باشی شاملو را نزد او فرستاد که او را نصیحت نموده از انجا بیرون
آورد و مشار الیه نزد او آمده این گفتگو در میان بود که رومیه در روزی که اکثر لشکریان و اهل شیب
متفرق شده کنگ چیان روز هنوز نمایده بودند علی الغفله از قلعه بیرون آمده بدان سبب رخنه شده
جمعی ملحق دشمنه کوچه را که محل آمد شد بود گرفته به ضرب تفنگ راه آمدن کومک مسدود ساختند جمعی
دیگر بر آن خانه محیط گشته از در و پنجره هر دو تفنگ بسیار انداختند آخر الامر بر آن خانه مستولی گشته
داخل شدند و شاهرخ خان و ابو القاسم سلطان ولد او مشهور به زیر بار که از امرای معتبر و نجبای زر در کار
بود و پیری بیگ ایشک آقاسی باشی و چند نفر دیگر که در آنجا بودند جنگهای مردانه کردند و شاهرخ خان زخم
دار شده گرفتار گشت و دیگران شربت شهادت چشیدند چون رومیه اطلاع یافتند که او شاهرخ خان است
فی الفور بازگشته او را به قلعه رسانیدند و در شهر خبر بیرون آمدن رومیه و جنگ سپه شاهرخ خان انتشار
یافت از همه طرف قزلباش هجوم کردند تا رسیدن ایشان رومیان بازگشته او را به قلعه رسانیده بودند
از شیوع وقوع این حال علی الغفله شاطر از قلعه بلند گشته حال ملال بر دلهای سر دشمنان راه یافته محصوران در
قلعه داری دلیر گشته قزلباش شکسته خاطر شد نواب جهانبانی با وجود آن حال ملال و کلال را خاطر سپهسالار
راه نداده حکم نمود که هر کس زیاده سعی کند مستحق لی همت نشود بلکه ... خواهد بود اما
چون در این راه دین و دولت کشته بود باز ماندگان او را نوازش نموده منصب امیر داری را به اسمعیل خان
ولد او عنایت نمود و همچنین منصب ابو القاسم سلطان طهماسقلی سلطان پسر او مرحمت شده رضا علی بیگ ولد
پیری بیگ را چون خورد سال بود به جای پدر ایشک آقاسی مقرر نمودند و طایفه ذو القدر به دستور در همان

بی

بیس گشته با بحر لشکر و نفاق درویش و محاصره سپه کاری نمی شد کرد و دیگر از اتفاقات غریب آن ایام
این بود که توپی را که به قلعه کوب مشهور بود با زرده من سنگ می انداخت در توپخانه شاه صفی سلطان در
یکی از قلاع مانده بود در پای قلعه آورده بر برجی از بروج جانب قبله نصب نموده جیب انداختند تا
نصف برج از صدمه گلوله او ریخته شده رومیه سینه رخنه مردم را به ضرب تفنگ سپر انداخته کرده
و اسباب نهایت صلحای توپ انداز شده و تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را از پای قلعه برسانیدند
دیگر از نوادر این بود که بعد از دو ماه که سهام توپ رکاش مهیا شده بود اعیان قزلباش جمع شده
متوجه سر انجام مزبور بودند چون قالب توپ که به شدت شتا و عدم رطوبت آفتاب خوب خشک
نشده بود و رطوبت داشت مس که در کوره گداخته شده بود در قالب سر داد و جوش خورده نفاق
برخاست و به هوا رفته با اطراف دوخانه ریخت و از زبدهٔ یاران رسید که از جناب علی الکمال حسین بگی
ذات مقدس عالی که به جهت تماشای توپ ریختن در آن انجمن تشریف حضور ارزانی داشته رسیده از آن
کس که از جنبه تضرر کرد نداری سبحانه و تعالی حفظ نمود و چند کس از مقربان و حاضران البساط اقدس از
آن تیرس لوح رجشه ضرر یافته و بعد از ده ماه که اقطار توپ ریختن کشیده بودند عمل نماید بعد از آن
برخوردار بیگ توپچی باشی ولد حیدر بیگ ارمنی که از جمله مقربان بود توپ ریختن را بر گردید در عرض
چهل روز اسباب آن را مهیا ساخته در ساعت سعد که اهل تنجیم اختیار نموده بودند حسین عالی اتفاق
افتاد در یک مرتبه به میمنت اقبال توپ بزرگ که پانزده من سنگ می انداخت حسب المدعا ریخته شد
توپ را از سینه نواب جهانبانی برده نصب نمودند و توپچیان انگار خود مشغول شدند و بعضی از آن
بر نقب پیش رفته مردم صاحب وقوف از زردی گچ ها و خاک تشخیص نمودند که به قلعه رسیده شیر وزی
سی صد کس از جوانان کار آمدنی تعیین نموده در عقب فرستادند که سر نقب را به موازین کرده به قلعه در
آیند گر با نوحه او از کرنا بر آید از سینه ها جوش و خروش نماید چون تسخیر قلعه در آن ایام رقم
تقدیر نشده بود موقوف زمان دولت جهان آرای نواب کامیاب همیون شاهی ظل اللهی بود چنانچه

عظمی بظهور می آمد و امور یکه باعث تعویق می شد روی می داد مجملا چون دلاوران نقب رد سوراخ نقب را
گشودند در تجسس و تفحص مشغول شده از میان شیر حاجی سر برآورده و چند روز دیگر کار می بایست کرد که
بدرون قلعه رسد حسب الامر سوراخ را گرفته بوقت خود موقوف داشتند در این اثنا قضیه فرار نمودن علی
بیک قورچی باشی افشار که از اعاظم ارکان دولت بود و چهار قلی بیک برادرزاده او قورچی باشی نواب
جهانبانی بقلعه سانح شد که موجب تعویق و تسخیر قلعه گردید تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنست که
علی بیک قورچی باشی با محمد خان و سایر امرا در جمیع امور متفق بودند در قضیه قتل نواب مهد علیا دام الله
معظمه نواب جهانبانی و کشتن امرا میرزا سلمان و دیگر اعمال که بالطبع کرده خاطر نواب عالی بود
اراده و صوابدید ایشان بوقوع پیوست و همیشه مذکور خاطر بود که در محل مجال از این طایفه انتقام کشد
چنانچه آمد و شد رومیه موجب تعویق و مدارا می گشت و قورچی باشی که مرد آگاه بود از این معنی استشعار
نموده همیشه خایف و هراسان بود و نواب جهانبانی اراده بود در هر وقت که محمد خان و دیگران در
مقام فتنه انگیزی درآمده با اراده باز خواست خون امیرخان با یکدیگر اتفاق نموده متوجه اردوی
معلی گشته قریب به تبریز رسیده بودند و آثار طغیان و عصیان از ایشان بظهور می رسید بخاطر انور
خطور نموده که هرگاه قورچی باشی که عمده ارکان دولتست با ایشان اتفاق نماید امیدوار است ترکمان و تکلو معقول
باشند عند الوصول انواع فساد محتمل است که از ایشان بظهور آید و علی قلیخان شیخ اعلی و محمدی بیک سارولو
که باعث خون امیرخان بودند به تحریک آنها فساد نمودند خاطر نشان نواب جهانبانی کردند که از بدو
وصول این طبقه دفع قورچی باشی لازم است و تاخیر در آن جایز نیست زیرا که بعد از ورود اردو جمعیت سپاهیان
یکدیگر را به اراده نمایند متعقل می آورند و این معنی در ضمیر انور تصمیم پذیرفته چون آوازه ورود اردو
متواتر شد در اثنا مشاغل قلعه گیری متوجه دفع او شدند طهماسب قلی سلطان ولد امیره چلال خان
ارشلو افشار را که در آن چند روز یساول صحبت از طایفه ارشلو درگاه معلی آمده بود منصب قورچی
باشی گری امر و مقرر نموده مقرر داشتند که بدفع او قیام نماید و او مستقل این حادث شده قورچی باشی نیز

بدولت

بدولت لطایف الحیل در آن چند روز که اخبار ورود ترکمان و تکلو متواتر می رسید به تقاضای مرگ ایام بود از
سفینه خانه آمده تمارض کرده چند روز خانه نشین شده منتظر ورود این طبقه بود در روزی که طهماسب
قلی سلطان را بان خدمت مامور فرمودند چهار قلی بیک برادرزاده قورچی باشی در ملازمت نواب عالی در مجلس
بهشت آیین بود این معنی را بعرض رسانید درباره حیثیت فی الفور بمنزل آمده او را از این حال آگاه گردید و ایشان
در وقت تنگی جز قلعه رومیان رفتن چاره ندیدند هر دو باتفاق یکدیگر در وقتی که طهماسب قلی سلطان
با قوال و لشکر بدر خانه او رسیده بود از طرف راه با آنچه خود را سر دل انداخته از راهی که ایشان
پیش راه قلعه پیش گرفته و چون بپای قلعه رسیدند با اینهای خود را اگه عالمیت فرق عزت ایشان
بال افتخار ابرای ایشان افراشته بود در سر برزشیده بخندق انداخت رومیان که از بالای قلعه مشاهده این حال
نمودند در گشوده ایشان را بقلعه درآوردند و این معنی را از آن بار قزلباش و اقبال خود دانسته غلغله
نشاط به ایوان کیوان رسانیدند چهار روز چهار بیک در قلعه بسر نقب رفته رومیان را از نقب زدن
آگاه گردانیده سوراخ نقب را که بمیان شیر حاجی رسیده بود بایشان نشان داد رومیه نقب را گشوده
بضرب تفنگ نقبیر از کار کنان خالی کردند و از راه نقب علی الغفله بمدرسه حسن پاشا درآمدند شورش
عظیم در آن مدرسه واقع شد چون خبر به نواب جهانبانی و علیقلی خان رسید از اطراف و جوانب هجوم کرده
در مابین جنگ عظیم بوقوع پیوسته از جانبین جمعی ضایع شدند رومیان آب را بمیان نقب بسته
انباشته گردانیدند و از راه سد و گشت و در جنگی که در سه ماه در نقب کشیده بودند محتمل بود
که فتح قلعه از آن ممر میسر گردد ضایع و عبث و معطل شد و چون امرای ترکمان و تکلو قریب رسیدند و از ورود
اخبار حشمت و فساد ایشان می رسید دست از کار قلعه کشیده بفکر ایشان افتادند و جمعی از برزبار
و مردم او ارکان را بقلعه سپاهیان بوده محافظت دروازه های قلعه نمایند که رومیه بیرون نتوانند آمد
نواب جهانبانی و سایر امرا بسرانجام دفع فتنه ایشان پرداختند از سوانح این سال قضیه فوت
ملک المغفور میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی است که در اثنای محاصره قلعه تبریز بمرض سوء القنیه در لشکر مشار الیه

سیده برگ عالی شان نیکو خلاق بود و قابلیت و استعداد انصاف داشت در علم ریاضی و هیات و رمل و نجوم
ماهر و منشی و طبیعت بسیار خوش و صحبت بود و شعر را خوب میگفت و فهمی که شخص در جواب داشت بر مسند صدارت
قرار گرفت و نواب سکندر شان در تعظیم و تکریم و قدر او و استقلال مشار الیه مبالغه فرموده علی و خودی امور
شرعیه برای و وردیت او مفوض کردید مشار الیه دست نوال بمبذل احسان گشوده قریب یکصد هزار تومان
و خاکه فیروزه که از جواهرات ممالک و قند و رات شاه جنت مکان که نفس معادل فیروزه و غیره در
خزانه عامره موجود بود در عرض دو سال بسادات و علما و فقرا و طالب علمان و دهقان هر طبقه از اعاظم
علی نموده جمعی کثیر بوسیله او از موائد احسان پادشاهی بهره مند گردیدند اشعار رنگین دارد چند بیت از
غزل و رباعی در این نسخه ثبت افتاد ۞ شراب عشق در هر منزلی کیفیتی دارد ۞ زشیرین کوهکن حالی و خسرو حالتی
دارد ۞ سبوی باده بر سر مردی فهمی میخانه ۞ که چون آتش نباید سر فرو خوش همتی دارد ۞ و این دو رباعی نیز از
مشهورات ۞ در میکده عشق شراب دگر است ۞ در شرع محبت احتساب دگر است ۞ مستان تو فارغند از
روز حساب ۞ این طائفه در حشر حساب دگر است ۞ ترسا بچه ایست آتش افروز کنشت ۞ کاتش زده در
خرمن صد حور بهشت ۞ چون همیه کشان برای آتش کده اش ۞ رضوان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت ۞ در وقت
رحلت این رباعی گفته ۞ خواهیم از این جهان فانی رفتن ۞ در زیر لحد بناتوانی رفتن ۞ در گوش زمین ربوده ای
فلک حرفی بزبان نبرای گفتن **در آمدن طائفه ترکمان و تکلو بتبریز و بازگشتن ایشان بعنوان هزیمت و ذکر**
وقایعی روی داد در تبریز و اوزن سابقا صحیفه بیان تعلیم و کلک زبان ترجمه تحریر یافت که بعد از گرفتاری
امیرخان و محمد خان ترکمان از وقوع این حال و ترقی و تربیت علی قلی خان شیخ اعلی و اعتبار و اقتدار طائفه
شاملو و استاجلو اندیشه مالک گشته از کاشان بهمدان رفته و برادران و اولاد امیرخان نیز آنجا جمع
شده و لیجان تکلو را با خود متفق ساخت بسیج فتنه کرده در مقام تصنع و کسر اعتبار اعیان شدند و با
وجود آمدن لشکر روم و تسخیر بلده فاخره تبریز و استحکام سوکده که از نوعت سلطنت مطلب ایشان اصدد در
می آید از سیاق تقاعد و رزیده بنایند و از اطوار ایشان این جمهور چنین مشهور گشت که امرا دار عیان

ترکمان و تکلو با یکدیگر عهد و پیمان بسته قرار داده اند که بهیات اجتماعی باردوی معلی رفته نواب جهان
بانی را مجبور سازند که بروش رضای ایشان عمل نموده علی قلی خان شیخ اعلی و محمدی ساروسولاغ و ساعیان
قتل امیرخان را بدست اولاد او دهند که بقصاص رسانند طائفه شاملو و استاجلو را از نظر انداخته بجهت
دخوری از ان و اجاق در قلعه همیشه خود راه ندهند و دستور را سوراند و برای صواب دید ایشان منزلاد مرلو
باشند و بدین اندیشه باطل و موضوعه عاطل از یکدیگر جدا شده هر یک اقطاع و الکای خود رفتند که اسباب
سرانجام قشون و لشکر نموده در میعاد مقرر روانه شوند و بیکجا جمع آیند سولاغ حسین تکلو که از امرای معتبران
طائفه و در قلمرو و علی شکر صاحب الکا بود در این مقدمات الکار بلیغ نموده و لیجان را منع مینمود که
باغوای ترکمان در مقام فساد نموده باشد و سر رشته اخلاص از دست دهد چون به حمایت سرحد
بغداد با سورات ادام حکم اشرف بطلب او صادر گردد و سنجق محمد خان بمعان حرکت نکند پادشاه اعتبار
سردار لشکریان دارند از طریق اخلاص و فرمان برداری دور است که زبان اعتراض بپادشاه و پادشاه
زاده خود گشوده در باب قتل امیرخان سخن گویم و لیجان از دست متوهم شده دغدغه که مبادا عقیده آقایان
تکلو را با او فاسد گردانند باغوای محمد خان او در مقام عتاب در آمده فیمابین انواع جنگ واقع شد
مردم سولاغ حسین دنبادوری کرده زیاده در مقام مدافعه شدند در اثنای حرب و ضرب زخم
قوی بر سولاغ حسین رسیده از مدافعه عاجز شده گرفتار گردید و ولیجان بر دست تسلطیافت در این توجه
تبریز او را از میان برداشت مجملا چون خبر مرکب عثمان پاشا و قلعه ساختن در تبریز و نزد ل را آتابانی
قلعه و محاصره نمودن بعراق رسید امرای ترکمان و تکلو ظاهر خود را ملبس جامه تعاری از آستانه اطاعته
حصول مطالب خود روی توجه بجانب تبریز آوردند محمد خان با طوایف ترکمان که در کاشان و قم و ساوه
بودند و سلیمان شرف الدین اغلو تکلو از طهران و محمد سلطان برادرزاده او از ورامین و ولیجان تکلو
و علی سلطان ایجال ولد او و برادران و اولاد و اتباع امیرخان از همدان متوجه شده با قشونهای آراسته
بیکجا جمع شدند و کس باطراف جانب عراق فرستاده از طائفه ترکمان آنکس در محل اقامت داشت احضار

نموده جمعیت عظیم در اردوی ایشان دست بهم داد و رستم خان ذو القدر امیر الامرای فارس با امرا و تابین
خود که از بعد بمعاودت سابق خراسان رخصت یافته الکای خود رفته بودند که سالها در سرانجام نسق آن
آذربایجان نموده روانه گردند درین مقام بتبریز رسیدند محمد خان ابدال آقا نموده الکای بلاد
و دوستی با آن دو طایفه ذو القدر مشغوف داشته بتعلیف مراجعت نمود رستم خان تصور اینکه فسادی که اردوی
داده بصلاح اندیشی و دولتخواهی او باصلاح آید و مرضی خاطر اشرف و همگنان باشد قبول مراجعت نموده
بیکدیگر ملاقی شدند و باتفاق نزول در آن محال نمودند رفته رفته محمد خان در تقاعد طالفین کل
را در اموری که مکنون خاطر ایشان بود با خود متفق ساخته رستم خان با آنکه مردی عاقل کاردان با درایت
و تدبیر بود بوسوسه و افسون راه صواب را گم کرده طریق خطا نموده رفیق ایشان شد و چون اخبار
بدار السلطنه رسید هر چند ظاهر بود که جمعیت و اتفاق ایشان دلالت بر فتنه و فسادی میکند اما نواب جهان
بانی خواستند که اراده خاطر و حقیقه موافقت و مخالفت ایشان بین الجمهور سمت ظهور یابد از جانبین
نمایان آورند اول از جانب سکندر شان کس نزد ایشان فرستادند مبنی بر استمالت نمی بر دو فور
عاطفت و اصدار احیث که ایشان به حکمت و دولتخواه خانواده رفیعه اند حقوق خدمات خمیده ساله
دارند در وقتی که عثمان پاشا و لشکر روم بااین مرز و بوم آمده کمر تسخیر ولایت تبریز که موطن قدیم
این دودمان است بسته بودند طریق یکجهتی و سر اداری عزیمت و حمیت آن بود که بعد از استماع این اخبار بی آرام
گشته حکم مسول المطلب ایشان اصدار احیث از اردوی فدویت و اخلاص عقیده جمعیت و اتفاق بیکدیگر شده
هر یک بطریق تعهود سرعت در استعمال توجه بپایه سریر سلطنت و اقبال گردیده آثار جانسپاری بظهور
رسانند و بعد از دفع شر اعدای دولت قاهره اگر مطلب و ملتمسی داشته باشند عرض نموده استدعای حصول
مطالب خود نمایند و در آن باب تعلل نمودند و با آنکه احکام موکده با کید استعطافیه بطلب ایشان صدور
یافت مسامحه از حد اعتدال گذرانیدند و حالا که توجه اردوی همایون اند مسموع میگردد که جمعیت عظیم
نموده به نیابت اجتماعی می آیند و از این اتفاق فتنه دیگری و نفاق ظاهر شود از کجی الواقع رجاد .

اعلاقی

اتفاقی بعضی دیگر کمی ثابت قدم رقبه اطاعت بر ربقه فرمان برداری دارند طریق آن است که بجهه رفع فتنه
جمعیت و اتفاق بیکدیگر نشده هر یک با قشون و لشکر خود علاحده روی ارادت و بندگی بپایه سریر اعلی آورده
شرف بساط بوس دریابند و هر کدام به جهتی که مامور گردند قیام نمایند که بر لطف و شفقت نسبت بایشان
امری بظهور میرسد و مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو پیغام دادند که او را با نواب همیون مراتب
قرینه است اگر امرای ترکمان بجهه قتل امیر خان از فرزندان ارجمند توهم دارند او را درین امر وجه دخل
است سزاوار اخلاص موروثی و ملاحظه حقوق تربیت و اصطناع پادشاهی آن است که خود را داخل مجمع
آن طایفه ساخته سعی هر چه تمامتر به توجه پایه سریر خلافت مصیر گردد امرای مذکور نیز عرضه داشتی بدرگاه
معلی فرستادند بعد از اظهار غلامی و عقیدت عرض نموده بودند که بر ضمیر اشرف ظاهر است که میانه ما و
ترکمان و تکلو و شاملو و استاجلو از زمان طریق عناد مسلوک بوده همیشه در خیر ایشان بار دولت
خواهی نواب جهانبانی جمعی کثیر از آن طایفه بدست ترکمان و تکلو بقتل رسید حالا که در قضاء عمالی مرد
بی مروت و ضعف شده اند نواب جهانبانی را با دار السلطنه و شمعی شعف کرده اند و حصه امیر خان ابر مجمع
اتحاد ایشان است والا از امری که مستوجب قتل بوده باشد صد در باخته بود هواخواهان ایشان را
آن طبقه را در خدمت نواب جهانبانی قدر و منزلتی نباشد جمعیت و اتفاقی که واقع شده بنابر خوف
اضداد است و مسیب خان نیز در عذر مراجعت سخنان مناسب القا نموده چون عریضه امرای مذکور
رسیده خاطر نشان نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان گردید دیگر باره احکام مطاعه از موقف
جلال باسم ایشان صادر گشت که کل طوایف اخلاص گزین قزلباش را درین دولت حق خدمت است و
ارباب اخلاص را از موائد احسان پادشاهی بهره میسازند خلاف آئین مروت است اگر جمعی از
طایفه شاملو و استاجلو به سبب الاحقاد زمان عصیان ورزیده در خیر ایشان فتنه انگیزی کرده باشند
جمعی دیگر را که در عراق و آذربایجان غاشیه بندگی در دوش و حلقه ارادت در گوش دارند انواع آسیب
و نقصان بسیاری از ایشان خصوصا محمدی خان تخماق که از عظمای طایفه استاجلو است و اولاد و ملحقه

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Iskandar Munsh,1560 or 61-1633 or 4.

Title:
Trkh-i lam r-yi Abbs

Date:
1271 [1855]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23237

File Description:
Part 8

نموده منابه ایشان روز بروز باعث وحشت آماده گشته عاقبت بین الفریقین نزاع و جدال بوقوع انجامید حاجت بتحمل

در حمل خود نیست گذارش خواهد یافت ذکر واقعه خبه کردن نواب مریم شان مهد علیا که باغوای مفسدان

وقوع یافت چون بنا بر اقتضاء تقدیرات آسمانی هر کمالی را زوالی و هر نشاطی را ملالی در پی است در زمان شاه جنت مکان

فراغت و عاقبت سپاهی و رعیت و معموری و آبادانی مملکت و آرایش بلاد و آسایش عباد در درجه کمال یافته بود از

حوادث روزگار و انقلابات سپاهی خلایق در معرض زوال آمده طوایف قزلباش که نسبت بدودمان خدمت شان صفوی

بهر مردانه سلوک نموده سالک طریق عقیدت و اخلاص بودند از وساوس شیطانی و هوای نفسانی و اراده‌های

مختلفه با یکدیگر کلفت و نفاق پیش گرفته از سلک وفاق و اتفاق دور افتادند در رفته رفته کار از طعنه و فاش گیش

و صوفیان صفا اندیش بی اخلاصی سرایت کرده بامور که خلاف عقیدت و اخلاص و سوء ادب بود جسارت نموده

اعمال ناشایست از جهلا و مفسدان بد سرشت و خطاکاران شیشه اکثر از عقیدت ایشان بحیز ظهور آمده عاقبت آن بیت

آن گرفتار آمده انواع بلایا الفضیلت شامل گشت و تاریخ کفران نعمت و بی ادبیها از اسلاف با خلاف ملکه بهم

این بقال ... چه از قوم یکی بی ادبی کرد ملکه را امر لیت مانده منبر را بیموم اوبیاق از افعال ناشایسته این جماعت اهلاک تمام

به حال آن طایفه راه یافت و ما قال تحریر این دفتر که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده و قریب بچهل سال

از آن قضایا گذشته هنوز ما اثری از بی ادبیها در میانه اعقاب آن طایفه باقی است و بعذاب و عقاب آن گرفتار بوده از آن

گرفتار از جمع قبایح و شنایع که از مفسدان بد فعال بوجود آمده قصه قتل ملکه زمان و عفیفه دوران زبده

زهرا ذریه سیدة النساء اعنی نواب مریم شان مهد علیا خیر النساء بیگم است که با وجود آنکه سیده از کبه عفت و عصمت

و حرم محترم نواب سکندر شان و والده ماجده شاهزادگان عالی انتساب بود از ضرر اعظم عاقل و عاقبت

اندیش منحرف گشته محض صلاح حال و حفظ رتبه دولت چند روزی خود دیده بصیرتشان از رفتن العقل تشنیع

پوشیده گشت و از نتایج سوء ادب و خذلان دنیا و عقبی بهره‌مند شده با آن امر قبیح جسارت نمودند

مفصل این مجمل آنکه نواب مهد علیا بجهت ضعف باصره شوهر نامدار و صغر سن شاهزادگان کامکار

رتبه ناموس سلطنت و پادشاهی را مرتبه عزت خود نهاده در نمشیت امور دولت و انتظام مهام مملکت ساعی بود.

ستوده

ستوده است که چنانچه قاعده آداب سلاطین ذوالاقتدار است هر امر و فرمانی که از موقف جلال صدور یابد بی تحمل

تحمل و اهمال بحیز ظهور آید و این معنی موافق مزاج امرای خودسر نبوده بتجدید کلفت و آزردگی شاهرخ خان ذوالقدر و

محمد خان و قورخمس خان در مهام مازندران و قتل میرزا خان که بخلاف صوابدید ایشان بوقوع پیوست کمیه آزردگی

های سابق گشته در اندیشه کسر عزت و اعتبار و عدم قدرت و اقتدار او در آمده در خلال این حال اهالی کاشان بدیوان آمده

از سلوک ناهموار محمد خان ترکمان حاکم آنجا که قوت طامعه اش از حد اعتدال بیرون بود شکایات نمودند و از موقف سلطنت

حکم پرسش معاملات ایشان صادر گشته دیوانیان به اهل آن رسیده و ظلم و بیدادیهای او بوضوح پیوست مورد غضب گشته حکم

جهان مطاع بتغییر الکاء او صادر شد و محمد خان که از اعاظم امرا و ارکان دولت بود از وقوع این واقعه که موجب بعد

بی اعتباری او می شد متأثر گشته هرچند سعی نمود که این الاقتران این حقیقه با درد انداز نواب مهد علیا خلاف

ناموس سلطنت این سانحه را موجب نقص دولت و اقتدار پادشاهی دانسته بهیچ وجه باینمعنی راه این التماس نداد محمد خان

از منعی گرفته خاطر گشته با سایر امرا که مفسدان نفاق اندیش بودند همراه شده ابواب حیله و نفاق گشودند

و علی بیک قورچی باشی افشار را که رکن رکین دولت بود و درین امر جمهور بسلامت نفس و صلاح اندیشی و عقل و کاردانی

اشتهار داشت بلطایف الحیل از راه برده درین واقعه بتدبیر اندیشیده می دانستند که تا نواب مهد علیا در حیات

باشد دوری از شوهر نامدار و فرزندان کامکار خود ممکن نیست و او از طور خود و تسلط و اقتداری که دارد تغییر

نخواهد کرد لهذا از رنج و جازم گشته در مجلس خفیه یکی از امرای صاحب وجود هرادماق را بوعده‌های جمیل ترغیب

با خود متفق ساختند مجملا اکثر امرای خودسر ساده لوحان طوایف قزلباش به بهانه‌های لا یعنی از جمله ترتیب نمودن

مازندرانیان و تفویض حکومت ولایات ایشان و استنادت نقل خزاین حرم مازندران که مخصوص تهمت داخرا بود

با یکدیگر اتفاق نموده ماده تفضیح نواب مهد علیا ساخته و اعیان و امرای بزرگان هر طایفه در ایوان چهل

ستون دیوانخانه مبارکه جمع آمده بحضرت اشرف پیغام فرستادند که به سلوکی نواب مریم شان مهد علیا

امرا و ارکان دولت پادشاه و تربیت مردم مازندران موافق طبایع قزلباش نیست و جهلا و فتنه انگیزان

هر طایفه جهت تحریک ماده فساد می‌نمایند بندگان نواب کامیاب درین باده فکری بصواب اندیشند که مبادا عنقریب

بفساد و علی انجامد چون این مقدمات بوساطت محرمان حریم عزت بعرض اقدس رسیده مهد علیا نیز از رعایت غیرت و دامن نشین امرای بزرگی در
جواب امرا ایلچیان عتاب آمیز بزبان آورده بودند و امرای عظام از آن انعام برآشفته جوش و خروش از ایشان ازدر دولتخانه
بیرون آمدند و انگیز فتنه کرده یکی از بدو دلتان در همان روز میرزا شاه غازی ستوجی که با میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر
نواب علیه قرابت داشت بهانه موجب رگ غیرت زدند روز دیگر امرا بقصد خود در رای درباغ سعادت آباد قزوین جمع شدند
این گفتگو بمیان آوردند و در دفع نواب مشار الیها بجهت گشتند از جمله امرا شیب خان شرف الدین اغلی تکلو که از ارکان دولت
بود در این امر با امرا اتفاق داشت احوال این مقدمه بظهور پیوست نواب اسکندرشان و نواب مریم شان مهد علیا او را بدولتخانه همایون
طلب نمودند که اگر از امرا آثار طغیان بظهور رسد او در دولتخانه شاهی سهول کرده ارباب اخلاص را بر سر خود جمع نموده
لوازم جانسپاری تقدیم رساند چون مشار الیه مرد سلیم النفس بود بقصد این امور مشوش شد در خانه خود پای در دامن
سلامت کشیده بقاعده هشیار نموده بود و امرای بی اخلاص صفی جهان دار تکلو بطلب او فرستاده در اوایل اعلام عذر
چند گفته از رفتن ابا کرد بالاخره او نیز باجماع رفت و داخل مجمع شد و همگی متفق اللفظ والمعنی کس به دولتخانه همایون
فرستادند و عرض کردند که بر ضمیر اشرف ظاهر است که نسوان نقصان عقل و رای که واجب منسوب بمهد علیا نواب علیه
هست بعضی رای دولتخواهان نموده آنچه در نظام امور دولت مصلحت می دانیم رضا بآن نداده برخلاف صواب دید بعضی ایشان
دولت قاهره عمل می نماید و در مقام خفت و خواری ما دستگیر در می آید و با افعال امور که موجب خوف باشد بظهور
نیامده بود از [illegible] نموده دانستیم حالا از جانبین نفاقت بمیان آمده پرده حجاب از میان برخواسته از ایلچیان
عتاب آمیز نسبت به مسنعبدان طوایف قزلباش سر زنند و ما را از اهل نفاق شمرده نسبت اعظمیه بنیاد خلو نهند از این
ترسیم بود و طلبیه آن است که مناسب دولت نمی دانیم که این لسال الایش شهرت یابد که میانه قزلباش ارزدد ماین سلطنه گشته
اند که عورات در امور دولت صاحب دخل باشند و حاصل کلام آنکه تسلط و اقتدار او در امور پادشاهی مکروه
خاطر طوایف قزلباش است و ما را بالخصوص با او تعصب ملحوظ است و محتمل است که فسادی چند روی دهد که موجب تغافل
دین و دولت باشد نواب اسکندرشان از عالم تفرد در شیوه و صلاح اندیشی که از اجداد عالی مقدار بیادگار داشت جواب
موعظه آمیز ملایم که شیوه اولیا و اهل الله است با مرا انعام داد که چون دخل او را در امور سلطنه صلاح دولت نمی دانسته

قرار دهم

قرار دهیم که من بعد در مهام ملکی دخل ننماید و اگر دغدغه دارند بطریقی که شاه بابام انار الله برهانه والده ام بقم فرستاد
و مدتها در آنجا بود ما نیز او را بدار المؤمنین قم بفرستادیم که در روضه مقدسه معصومه اقامت نموده بطاعت و عبادت
گذراند یا بهرات فرستیم که چندگاه نزد فرزند ارجمند خود باشد و اگر صلاح در اینجا ماندن بدانید بمازندران فرستیم که در
ملک و خانه خود باشد و اگر باین شقوق راضی نباشند من هم بالطوع والرغبه ترک سلطنت کرده با فرزندان صغیر خود باز
بشیراز روم شما هر کس را که صلاح می دانید بپادشاهی اختیار کنید غرض که باعدام سیده بیگناه رضا نمی دهم الا عذران با
الفاف نامرد انواب بجور و اعتساف گشوده بی آزرمی را از حد گذرانیده در این باب اصرار نمودند اما نواب علیه از
کمال عزت و درشتی مزاج ملایمت نواب اسکندرشان موافق طبع علیه نشده از شدت مزاج اصلا [illegible] مکتوب تا در حیات
باشیم از اطوار خود عدول نخواهم کرد و از سلوکی که آغاز کرده ام مسبوق نیستم و اگر قزلباش ارز تک
عرض پادشاهی و سوء ادب نمایند نسبت به حرم محترم پادشاه خود این شیم رو گرداند بقتل من اقدام نمایند
الحکم لله الکبیر من با در چهار پادشاه زاده ام بازخواست خون خود را بعد از الله تعالی بفرزندان خود می گذارم
از صحیح القولی مسموع شد که در همین مقام میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت آمده عرض کرد که نواب
علیه امر فرماید که از خزانه حرم کیسه های زر با ایوان چهل ستون آورده بفقرا و جیان صلا زر دهند و حوالی و بر جیان
کینه زرکرداش بدولتخانه هجوم نمایند سنگ تفرقه در مجمع امرای اعتداد انداخته زن از کمال غرور جواب بود که ای
احمق جواب پدر شما از اوضاع بیرون خبر داشته حیل ارزن که امرا خیره نشده بودند اینگونه بیرون آی
بابت کرد حالا که کار باین جا رسیده این عمل مثل مشهور که جوای کرگ بوده است میانه اقتدار پادشاهی برابر
خرمن هم [illegible] ارزبونی است و طبع من باین زبونی رضا نمیدهد در رضا بقضای الله تعالی داده ام محمل امرای
بی اخلاص بی خبر نامرد چند نفر از اوباش و مافات را برای امر شنیع نامزد نمودند که صدر الدین [illegible] و شاهعلی [illegible] الکسن اجلی
ذوالقدر و امام علی میرزا موصلو قوم نواب سلطانم والده نواب اسکندرشان از آن جمله بودند و آن جماعت الاجر
امراد ارکان بی آزرمی کرده روی به دولتخانه همایون آوردند و اشک آغایان حرم سرا ممانعت [illegible]
ممانعت نموده ایشان بی محابا داخل حرم شدند و آن سیده صالحه بیگناه را بدست آورده از دولتخانه بیرون آوردند

بمنزل مرحومه پریخان خانم صبیه شاه جنت مکان که در جوار باغچه حرم بود برده از آنجا که بجه هلاک کردند و مال اکثر گرد
بمنزل والده نواب مهد علیا که عورت بی حافظه عابده بود که بعضی از اقوام خود از مازندران آمده در جوار دولت
خانه بسر میبردند آن عورت بیگناه را با چند نفر از اعیان مازندران در همانجا بقتل آوردند بگمان آنکه نواب مهد علیا
نقود وافر و امتعه بیشمار از خزانه حرم بوالده و اقوام خود داده صنادیق او را بیرون آورده تمامی اموال
و اسباب که در آن خانه بود بتاراج رفت و عامه در اسواق و محلات با اهل مازندران همین شیوه پیش برده
هرکدام که بدست آوردند از لباس عبارت عریان میساختند مجملا دقیقه از دقایق قباحت و بی شرمی فرو گذاشت نکردند
در این فضا با میرزا سلمان وزیر داخل مجمع امرا نبوده بخانه خلیل خان افشار رفته ظاهرا که بحفظ حال خود کوشیده
القصه امرای نادان بقتل حق الواقع بعضی از ایشان مردم ساده لوح دولتمند خیرخواه صافی اعتقاد بودند که
چند نفر معدود فریفته گشته ارتکاب این عمل شنیع نمودند آخر روز نواب سکندرشان علما را طلب فرمودند که بدفن
کشتگان بپردازند در همان شب علما بتکفین و تجهیز ایشان پرداخته در آستانه متبرکه امام زاده حسین مدفون ساختند
و بعد از قضیه مذکوره امرا کسی بخراسان نزد سلطان حسین و علیقلی خان فرستادند و از این واقعه اخبار نمودند و بهرات
داشتند که آوردن شاهزاده نامدار را موقوف داشتند گذرانند که بدستور در هرات توقف داشته باشد و سلطان
حسین خان باز گردد اما نواب جهانبانی سلطان حسین حمزه میرزا در این شورش و غوغا با وجود حداثت سن و خورد
سالی بمقتضی عقل دوراندیش دانست که امرای قزلباش او را ولیعهد نامدار میدانستند و بجهت
سلسله ولی نعمت راه داشته والده ماجده اش را بقتل آوردند مبادا خیالات فاسده بخاطر راه داده دماغ راه داده
نوعی دیگر نمایند بنابرین بجهت حفظ حال خود بر داشته با چند نفر از ملازمان جان سپار که کمال اعتمادی داشت ببام
حرم رفته با کول و شرب بقدر احتیاج همراه برده راه بام را خاک ریز کرده فصیل بام را قلعه گونه نموده
تفنگ و اسلحه و یراق قلعه داری همراه که چند روز در آنجا حفظ حال خود نماید زیرا که امرا عذری اندیشیده بکونه
خاطر خود را الظهور نتوانند آورد و با خود قرار داد که تا خاطر از ایشان جمع نماید از آنجا بزیر نیاید اسمعیل میک
شاملو ولد خلیفه که از جمله رفقا بود از آن جان سپاری بظهور آورده در ازای آن خدمت ملقب بیعقوب بود که

گشت مجملا بعد از قتل نواب مهد علیا که بعد ازین نواب مرحومه تغییر خواهد یافت روز دیگر امرا بدولتخانه همایون جمع شده
کس بحرم بخدمت نواب سکندرشان فرستاده عرض نمودند که بهمان مهر و وفاییم که بسلیم بدو بیعت و عهد و پیمانی که با
نواب کامیاب شاهی بسته ایم خلل نپذیرفته و قصوری باین راه نیافته مستدعا داریم که نواب اشرف ما را بدین
قضیه منکر که از قضای قضا روی داده مواخذه نفرمایند و معاذیر دلپذیر مرتکبین در مقام معذرت و خاطر جویی
در آمده مستدعای دریافت ملازمت اشرف نمودند و نواب اشرف بمقتضی دوربینی و عقل اندیشی عمل نموده در مقام عتاب
و خطاب نیامدند اما تا دو سه روز رخصت ملازمت در نیافتند بعد از دو سه روز جمیع امرا بدولتخانه جمع آمده علما و
مجتهدین را حاضر ساختند در حضور علما هر یک بنحوی قسم خوردند که تا نواب سکندرشان در قید حیات باشند دیگری
را پادشاه ندانند و بعد از آن نواب شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا را ولیعهد دانسته بعد الیوم از رضای خاطر
مبارک در نگذرانند و قسم نامه بمهر علما و مجتهدین درست کرده بخدمت اشرف فرستادند نواب سکندرشان باکرام
تمام بایوان چهل ستون آمده امرا بسعادت پای بوس مشرف شدند و زبانی اظهار عقیدت باطنی و خوش خبری کردند
و نواب سکندرشان نیز وقوع قضیه را بقضای قضا حواله کرده سخنان بمصلحت آمیز تسلی بخش خاطر انور گردید اما نواب
جهانبانی بمحافظان جمعی فدویان جان نثار در آن مکان توقف داشتند و امرا از نواب کامیاب شرف التماس نمودند
که نواب جهانبانی را مطمئن سازند نواب کامیاب اجابت ملتمس ایشان فرموده خاطر شریف فرزند ارجمند را از آنجا دلداری
اطمینان داده روز دیگر خود بایوان چهل ستون آوردند و امرا جمع شده بسعادت پای بوس دریافت نموده
و میرزا سلمان حسب الصلاح امرا از خانه خلیل خان آورده مورد التفات ساختند مشار الیه بمنازعی تکیه زده نشستند
وزارت و صاحب دیوانی کرده بیشتر از پیشتر اعتبار و استقلال یافت و امرا در آن چند روز در درگاه بکد و جهد تمام در درگاه
شاهی و شاهزادگان والا جاه بخدمات قیام نموده اما منعم حقیقی بتدریج از نعوم غدار انتقام کشیده بلا یاکه
بر ایشان آمده عنقریب در ذیل این دفتر هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت بتخصیص در زمان دولت
و جهانگشایی شهریار کامگار معدلت شعار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی همه را بدرکی مدد بیست آوردند که جهان
حرم از عدالت آن رخم زده هلاک بیان خواهد شد و نشه الائمه را التوفیق ذکر توجه موکب همایون کامیاب به آذربایجان و

قضایائی که بتقدیر حضرت رب العزت روی داد چون الکای خوی و سلماس و ارومی و اشنی و بعضی از نواحی مراغه بتصرف رومیان
و اکراد مخالف درآمد جماعت رومیه متعرض حواشی مملکت می شدند و قلعه تفلیس و لوری که پای تخت حکام گرجستان است
بتصرف رومیه درآمده عثمان پاشا و حکام داغستان متعرض شکی و آن سرحد می شدند و سر ابابکر میرزا ولد برهان میرزا
جمعیت نموده متعرض مملکه شیروان گشته متمکن شدند که امرای قزلباش در آن الکا آرام گیرند و در میان ایشان
ولایت ارس نهاد همت خود ساخته سردار لشکر در ارض روم نشسته بهرام میرزا پاشا را با سی هزار کس و ذخیره بسیار
بقلاع مذکور فرستاد حسن پادشاه چغال ... ارض روم را با چهل هزار کس بجانب ایروان فرستاد اگرچه امام قلیخان
و امرای قراباغ و شمس الدین خان گرجی محقق شده بار و ... که ذخیره و براق می آورده زد جنگهای نمایان کرده جمعی کثیر از
رومیه بقتل آورده ذخیره و براق بسیار و غنیمت بیشمار بدست آوردند و جنگهای نمایان کردند و ... نیز با حسن پاشا
جنگهای مردانه کردند چنانچه حسن پاشا زیاده از یک شب در ایروان توقف نتوانست نمود اما اثری بر آن ...
ایشان مترتب نشده قلعهای مذکور را دولت رومیان درآمد و لله پاشا و چغال در ارض روم نشسته بتدارک ثغر آمده
مشغول بود و ارکان دولت قاهره مصلحت در آن دیدند که رایات نصرت آیات نواب جهانبانی در بهار متوجه
دار السلطنه تبریز که مقر دولت ابد پیوند بوده باشد و ممالک موروث را از تصرف نمودن مخالفان محافظت نموده
که بمدد آمده به نیروی تدبیر و قوت و قدرت شمشیر تدارک نمایند بعضی از امرای آن الکا در درگاه معلی بودند
حمزه سلطان خان استاجلو و ولی خلیفه شاملو و شاه علی سلطان چاریکچه استاجلو و غیرهم در ولایت امرای آذربایجان
تغییر و تبدیل کرده ایشان در ضبط الکا داشتند و روانه نموده رایات جلال در ساعت ارجمند از دار السلطنه قزوین بیرون آمده
و منزل بمنزل بآهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه تبریز رسیدند و امیرخان و امرا از راه اهر او در کمال
شوکت و زینت تمام به استقبال آمده از مردم تبریز خلقی کثیر از صغیر و کبیر و اعیان از صغیر و کبیر و برنا و پیر باستقبال موکب
شاهی و شاهزاده نامدار در دولتخانه قدیم تبریز نزول اجلال فرموده در مقر دولت آبا و اجداد کرام گزیدند
و امیرخان را مورد عتاب گوناگون ساخته بین الاقران بشرف مرحمت این دودمان امتیاز یافت ...
بحکم ... شاه حسب ... را ... نمودند و عقد مناکحت واقع شده و در خلال این حال از جانب شروان خبر

آمدن محمدی گرای خان تاتار رسید تفصیل این مجمل آنکه بین الجمهور چنین مذکور شد که در وقتی که محمد گرای خان تاتار خبر رسید که پادشاه
قزلباش عادل گرای خان را اعزاز و احترام نموده بود و فرستادن او را بخود داده و الیوم در جبال عرش ...
در دولتخانه پادشاه می باشد و والده عادلگرای خان را تحف و هدایای پادشاهانه و بعضی از معتمدان تعیین فرموده بود
که از راه دربند بایران آمده عذر الطاف شهریاری خواسته فرزند ارجمند را بولایت خود برد و الیوم طریقه محبت و
دوستی مسلوک داده که متعاقب خبر کشته شدن او میرسد پادشاه تاتار بنابر انتقام خون برادر بحکم پادشاه خواندگار
روم و ... عصبیت قزلباش سلاطین زادهای جوجی نژاد تاتار سیما غازی گرای و صفی گرای و سعادتگرای برادران عادل
گرای بطلب خون برادر با لشکر جلادت اثر بشیروان می آیند و ایشان چون بدربند نزد عثمان پادشاه رسیدند محمد
خلیفه حقیقت آمدن را بپایه سریر اعلی عرض کرده و مکرر احوالش کیفیت اعتقاد داعیه قرار یافت که نواب شاهی و شاهزادگی
بدولت و اقبال بدار السلطنه مذکور قشلاق نمایند و میرزا سلمان باتفاق امرای اعیان لشکر بجانب شیروان رفته مدافعه عساکر
تاتار قیام نمایند و امرای عالیقدر باتفاق میرزا سلمان روانه شیروان شدند خلیل خان افشار و بعضی از سرعسکران و ارباب
مناصب را در خدمت شاه و شاهزاده گذاشته و محمد خلیفه را از توجه سپاه آگاه گردانیدند اما هنوز امرا از قراباغ نرسیده
بودند که سلاطین تاتار با لشکر بیشمار بشیروان آمدند و علی الغفله جمعی بر سر محمد خلیفه شماخی آمده آماده حرب گشته و محمد خلیفه
ذوالقدر که فی الواقع مرد شجاع دلاور بود عار فرار را بخود قرار نتوانست داد با قلیلی از لشکر صلادت اثر بمقابله مخالفان شتافته
در کنار سمور آب بین الجمهور محاربه در نهایت صعوبت دست داد و چون لشکر مخالف اضعاف مضاعف لشکر قزلباش
بودند شکست بر ایشان افتاد و محمد خلیفه با بسیاری از دلاوران لشکر راه عدم نمودند و بقیة السیف از شیروان بیرون
آمدند و از مردم تاتار در شیروان خرابی بسیار روی نموده بسیاری از نساء و صبیان مسلمانان باسیری برده دقیقه
از دقایق نهب و غارت فرو گذاشت نکردند بعد از وقوع این حال محمد گرای خان با جمعی از تاتار که غنیمت فراوان بدست
آورده بودند آوازه کوچ قزلباش شنیده مراجعت نمودند بولایت خود و غازی گرای خان با ده هزار نفر دیگر از
لشکریان ملوک عثمان پاشا در داغستان و دربند ماندند و از اهل شیروان که ... خواه بودند جمعی با عثمان
پاشا گشته و جمعی دیگر از طاغیان شیروانی بر سر ابابکر میرزا پسر برهان میرزا جمع شده در محل ... جمعیت نموده

حفظ حال خود می‌کوشیدند و چون میرزا سلمان و امرا بشروان رسیده از وقایع آگاه گشتند میرزا خان ترکمان را از اتباع خود
جهت دفع بعضی از جماعت الفان شروان و دهستانی که در حاجی‌بیر جمع آمده بودند رفته کاری نساخته بازگردید و بعضی از
امرای قزلباش در آستارا جلو معاودت شاهرخ خان اراده کردند که خود سر کرده جمعی شده روانه آنصوب شوند این معنی بر
خاطر میرزا خان گران آمده میانه ایشان گفتگو و نزاعی بهم رسید میرزا خان این مقدمه را بتحریک میرزا سلمان که سر کرده
لشکر بود دانسته با او در مقام پرخاش درآمده امرای قزلباش دو سه گروه گشته هر گروهی جدا فرود آمدند [illegible] سابق
اسلحه و یراق پوشیده از یکدیگر خائف و هراسان بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی داشته سلوک می‌نمودند و قورچی باشی
که مرد عاقل خیراندیش بود در مقام اصلاح درآمده میانه ایشان گرگ آشتی واقع شده شاهرخ خان ترک رفتن حاجی‌بیر کرد
اگرچه ظاهرا ابواب نزاع مسدود ساختند اما همچنان نایره نفاق در کانون درون ایشان اشتعال داشت القصه امرای
عظام که بهر گونه قضایا خصوصا که بخرابی الکا و فقدان آذوقه متوجه تسخیر قلعه دربند و خطه شروان شده بودند
شروان را بسبب اختلاف امرا تعلیق می‌کردند و قبول نمی‌کردند لاعلاج عزم مراجعت جزم کرده کوچ نمودند و بدار [illegible]
داخل دار السلطنه تبریز شده بشرف ملازمت شاه و شاهزاده مشرف شدند و در این سال قحط و غلا بمرتبه‌ای در تبریز
بسیاری از ضعفا و مردم فرومایه از فقدان نان جان دادند و در کل ولایت آذربایجان و قراباغ و عراق و گیلانات
عسرت و تنگی بهم رسید و خلایق زحمت بسیار کشیدند **ذکر وقایع خراسان و سوانح خراسان که بعد از رفتن سلطان**
حسین خان شاملو از آن ولایت بظهور پیوست سابقا نگاشته کلک بدایع نگار گشته که سلطان حسین خان نواده درمش خان
شاملو بسبب بزرگ زادگی ایل و جلادت و حقوق سابقه در درگاه معلی ریش سفید طایفه جلیله شاملو گشته برضا و صلاح او
هیچ مهمی از مهمات خراسان فیصل نمی‌یافت اما چون خبر طغیان علیقلی خان بسر او بمسامع علیه رسید در سال مذکور
مهد علیا او را خطاب و عتاب آغاز نهاده بر رفتن خراسان و آوردن فرزند ارجمند سلطنت نشان محمود میرزا حکم نمود
با این طبقه بی‌اتفاقی اظهار نموده بر خلاف رضا و صوابدید او مرتضی قلی خان شاملو را حکومت و شیخ‌اوندی مشهد و نیشابور
داده روانه آنصوب فرمودند و او در غوریان با علیقلی خان باستظهار شعشعه مریم شان سلوک ناهموار پیش گرفته
از حد اعتدال گذرانیده و بقاعده زنان شاه جنت مکان که خواتین عظام و ملکه سکینه را از قدرت دارائی

ازلو

ایلونه معمور بود و احتمال آن میداد که شاید مشار الیه آسیبی باو تواند رسانید و علی قلی خان از حرکات ناهموار او حکایت
مینمود تا آنکه بعد از رفتن سلطان حسین خان چون اکثر امرای خراسان متابعت شاهزاده عالمیان و موافقت علی
قلیخان اختیار نموده بودند مشار الیه لوای تکبر و تجبر افراخته می‌خواست که زمام مهمات کل خراسان در قبضه اختیار
و سر پنجه اقتدار او باشد لهذا زیاده از این تاب بی‌اعتدالی خوشخبر خان نیاورده بعزم تنبیه او از هرات
بغوریان رفت او طاقت مقاومت نیاورده از غوریان باسفرار گریخت علی قلیخان تعاقب او فرستاده مراد بیگ
ای از طایفه افشار که از جانب بیگلربیگی سلطان حاکم اسفرار بود حمایت خوشخبر خان نموده او را از آنجا بعراق روانه ساخت
و این معنی موجب کدورت خاطر گشته بمحاصره او در غوریان بود که خبر واقعه هایله نواب مریم شان باو رسیده از آنجا
بدار السلطنه هرات بازگشته رسم تعزیت بجا آورده و در اوایل سال لوی ئیل مطابق سنه ثمانین و تسعمایه
بعزم گوشمال و تنبیه بیگلربیگی سلطان و اتباع او که حمایت خوشخبر خان نموده بودند از دار السلطنه هرات بیرون آمده
توجه اسفرار شد مراد بیگ مذکور آوازه فرار نموده باسفراین رفت و علی قلیخان ولایت اسفرار را بطایفه شاملو داده
معاودت نمود اما مرتضی قلیخان دکان عظمت بر خود چیده او را داعی نهاد و خطابهای نا صواب بحکایات اراده شده بود
بعد از رفتن سلطان حسین خان و تفرقه امرای عظام که در بلده المؤمنین سبزوار جمع آمده بودند قباد خان
قاجار حاکم آنجا که آن نیز او بود بجزیره موافقت علی قلیخان بی اتفاقی آغاز نهاده در اوایل سال مذکور بعزم
تنبیه او از مشهد معلی با جمعیت وافر و جمعی تمام بیرون آمده بسبزوار رسید قباد خان تاب مقاومت نیاورده
بعد از تکرار آمد و شد مصلحان در مقام اعتذار و استغفار بیرون آمده مرتضی قلیخان او را بعتاب و خطاب
گردانیده از جمله اعتبار انداخته همراه خود بمشهد مقدس برده سبزوار را بکسان خود سپرد و علی قلیخان بعد از
مراجعت او از اسفرار این خبر شنیده نایره غیرت در کانون درونش اشتعال یافته در موکب همایون شاهزاده
جوان‌بخت کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعزم تادیب مرتضی قلیخان از دار السلطنه هرات بیرون
آمده احضار امرا و همعهدان کس فرستاده مرشد قلیخان و محمود خان صوفی اوغلی و ولیخان چرچی آقایی
و سایر امرا که موافقت علی قلیخان اختیار نموده بودند بموکب عالی پیوستند و چون در دیوان خانه اعلی

تغیر و تبدیل در بعضی ولایت خراسان کرده ولی خلیفه ایلچی شاملو و امیر حمزه خان ولد عبدالله خان استاجلو و شاه علی
سلطان قارنجه و غیرهم را بخراسان فرستاده بودند و این خبر در اردوی عباسیه دست داد مرشد قلیخان و سایر
امرا مرتضی قلیخان را از نفاق و اتفاق خود آگاه گردانیده پیغام فرستادند که پادشاهم بجهت یلدرم کاهیم و
نواب اسکندرشان را ولی نعمت می دانیم و اصلاح صرف خالص اند اما در صفحه خیال ما مرتسم گشته که این نواب شاهزاده
زاده عالی تبار نموده و خبر منظور است اول آنکه در نوبت پادشاه روم بعض عهد و پیمان شکنی نموده در مقام تسخیر
آذربایجان و شیروان درآمده در آن سرحد جنگ و آشوب است و پادشاه با لشکر عراق و آذربایجان بدفع او مشغول
و محتمل است که سلاطین اوزبکیه نیز فرصت غنیمت شمرده متعرض مملکت خراسان گردند و چون دارالسلطنه هرات کشفاه
خراسان است و شاهزاده عالمیان ولی نعمتزاده ما و شما است در آن بلده اقامه دارد غرض اصلی آن است که جماعتی
امرای عظام جمال نموده عمت و یکدلی مسلوک بوده شیوه کدورت و نفاق مسلوک باشد و اگر العیاذ بالله حادثه روی
نماید چون از جانب پادشاه که در سرحد آذربایجان بدفع تسلط رومیه مشغول اند مددی متصور نیست باید یکدل
و یکزبان بوده بر سر ولی نعمتزاده خود جمعیت نموده در رکاب عالی آن حضرت بدفع شر اعدا اهتمام نماییم و ولی
خان را که لله آن حضرت است بنابر مصلحت دولت قاهره رئیس عقیده و خال الرخافی دانسته از صلاح و صواب دید او
تجاوز ننماییم چه هرگاه نفاق و بی اتفاقی تسمع مخالفان اوزبکیه رسد در حرکت دلیر شده محتمل است که انواع خلل
روی دهد و خلل بحال این ملک راه یابد و دولت همه از اتفاق خیزد و بد دولتی ز نفاق خیزد بر همگنان ظاهر
است که در درگاه معلی زمام مهام دولت در قبضه اقتدار میرزا سلمان وزیر و چند نفر از امرا بیت و دوسه نفر
دیگر دست تغییر و تبدیل در ابواب نموده در اکثر اعتبار ما می کوشند و ما و شما در سبق خدمت آبا و اجداد و حسب و نسب کمتر از ایشان
نیستیم بلکه در تقدم خدمت و ارادت و اخلاص از همه بیش و در کثرت بیشتریم هرگاه رتق و فتق مهمات عراق و
آذربایجان و دارالمرز و فارس و کرمان در قبضه قدرت ایشان باشد میتوانند بود که مهمات خراسان نیز منوط برای
ما باشد از جناب میرزا و سایر امرا رعایت نموده بعضی ملازمت شاهزاده کامکار و ملازمان خاطرخواهی مقرر نمایند
و آن ابواب کدورت و نفاق مسدود گردد و مرتضی قلیخان را این معنی از اعتبار انداخته عذری خواهد نمود لیکن در
آمد

در رسیدن مرتضی قلیخان را که مرد متکبر بزرگ نهاد بود و این معنی قبول نکرده خواطرش نموده و چون شاملو الیه از اویماق ترکمان بوده و طایفه تکلو و ترکمان با شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند اعتمادی که بایشان بدست در جواب الشان
ایشان درشت و غلظتهای زشت فرستاده ابواب ملامت و دوری الطاقه بستند و شاه امل طبقه را از نصایح و طغیان
و مخالفت نواب اسکندرشان منسوب ساخته خود را شاه اسمعیل دانسته و ایشان را یاغی و طاغی می خواندند و حقایق
این حالات را با پایه سریر اعلی عرض نموده متعاقب یکدیگر خبر به آذربایجان فرستادند مجملا این دو گروه طعن و عناد را استحکام
نایره علی قلیخان و اتباع او دفع مرتضی قلیخان و تسخیر مشهد مقدس را پیش نهاد همت ساخته با لشکر آراسته روی
توجه بآن صوب آوردند و چون از امرای عراق که بخراسان می آمدند ولی خلیفه شاملو پیشتر آمده در قرب مشهد مقدس
شده بود کس بر سر راه او فرستاده مانع شدند پس آن کار از جنگ و جدال بوقوع پیوسته ولی خلیفه انهزام یافته
بدست ملازمان محمود خان صوفی اغلی بقتل رسید بعد از کشته شدن ولی خلیفه علی قلیخان و اتباع خود مسلح و آماده
خان چکنی حاکم خبوشان و درویش محمد خان روملو حاکم نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه علی سلطان
افشار حاکم جام و غیرهم را جمع نموده متوجه رزم و پیکار شدند و در ظاهر شهر آمده گروه انبوه در برابر یکدیگر
در کف قتال آراسته دلیران طرفین پای در میدان مبارزت نهادند بعد از کوشش و کشش بسیار که از طرفین
بظهور آمد طایفه شاملو و استاجلو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه ترکمان تاختند و آثار غلبه و اقتدار
ظاهر ساختند از صدمات دلیرانه ایشان تزلزل با حوال طایفه ترکمان راه یافته هر چند مرتضی قلیخان پای ثبات
و قرار استوار داشته مردم خود را به کارزار تحریص نمودند مفید نیفتاد و بالضروره عنان از کارزار تافته روی بوادی
هزیمت آورده شکسته و بدحال بشهر آمدند و به استحکام برج و باره قیام و اقدام نموده بسرانجام اسباب قلعه داری
پرداختند و طایفه شاملو و استاجلو مترتب بدروازه رانده جمعی کثیر را بقتل آورده و مجروح ساختند و در آن
معرکه میر عبدالکریم متولی آستانه مقدسه که در پای علم ایستاده بود بدست لشکریان نادانسته بقتل آمد و قباد
خان قاجار که همراه ترکمانان بود خود را بمیانه شاملو انداخت از امرای شاه علی سلطان حاکم جم بدست در آمده
چون کشته شدن ولی خلیفه و آشوب خراسان بامیر حمزه خان و شاه علی خان قارنجه استاجلو که متعاقب ایلچی آمد

اند رسیده طبل مراجعت کوفته بعراق بازگشتند القصه علی قلی خان و اتباع او صلاح وقت در آن دانستند که توجه
بلده نیشابور گشته آن ولایت را بدست آورده اطراف و جوانب آن را از اعوان و انصار او خالی کرده بعد از آن
مرجع او بردارند بدین عزیمت دست از محاصره مشهد باز داشته روانه نیشابور شدند و درویش محمد خان در مشهد
مقدس از این معنی آگاه گشته از مرتضی قلی خان مرخص گشته متوجه نیشابور شد و خود را پیشتر از آنکه [illegible] بشهر انداخته در
فکر قلعه داری چنانچه باید و شاید سرانجام نموده و اصلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد دیده [illegible] فرستاده
مشهد و سمال سر دل آمده بشرف سجده شاهزاده عالمیان و ملاقات خان عالی تبار ظاهر گردید در ایشان بودن او را
در نیشابور صلاح ندانسته آن ولایت را بمرشد قلیخان سپرده او کسان معتمد خود را در قلعه گذاشته درویش محمد خان را
مصحوب خود گردانیده متوجه تربت حیدریه که در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلیخان بود شدند مشار الیه نیز
بطریق درویش محمد خان مشهد و سمال قلعه را سپرده بمشهد مقدس رفت و علی قلی خان ولایت مذکور را در عوض نیشابور به
درویش محمد خان داده بمقر رشته کس فرستاده مردم خود را آورد اما انقل نماید بعد از وقوع این قضیه چون موسم [illegible]
رسیده و علی قلی خان در موکب شاهزاده نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی روی توجه بدار السلطنه هرات آورده
امرای عظام رخصت یافته هر یک بالکای خود رفته و درویش محمد خان بعد از کوچ کردن علی قلی خان بموجب ایشان
دل از الکای نیشابور برداشته از تربت حیدریه اوغچی از طبقه روملو که همراه داشت با ایلغار خود را به نیشابور
رسانیده بجبر داخل شهر شد اکثر مردم او که هنوز در نیشابور بودند از آمدن او آگاه گشته بر سر او جمعیت نموده
و مردم مرشد قلیخان را از شهر بیرون کرده بدستور سابق حکومت [illegible] علی قلی خان در اثنای مراجعت از [illegible] اغماض
چون لشکر سپاه و بعد راه دست داده بود از [illegible] که از درویش محمد خان صدور یافته بمصلحت وقت
نموده بدار السلطنه هرات رسیده بعیش و عشرت مشغول گشت اما مرتضی قلی خان
و سالنا و مشهد مقدس چون از دنیای محاصره خلاصی یافتند بجز خلاصی دشمنها که از عبور و نزول لشکر در
حدود مشهد مقدس خللی واقع شده بود مشغول شدند و حقایق این حالات را مرتضی قلیخان بپایه سریر اعلی عرض
نموده در دار السلطنه تبریز که میرزا سلمان و امرا از شیروان معاودت نموده بودند این اخبار رسیده موجب تفرقه

خاطرها

خاطرها گردیده سلطان حسین خان که از خراسان بازگردیده بدار السلطنه قزوین رسیده مرتکب بعضی اعمال که لایق حال او نبود گشته
و علای او با جند اموال [illegible] هر دیاری که در آن سواد اعظم جمع بودند شده بتجربه جعلان [illegible] مفقود و وافره
اجناس غیر محصور از سکنه آن ملک بیرون رفته بمصارف غیر معقول صرف شد و تجربه های از آن وجوه نقدی در کیسه
اعتبار او نماند و در آمدن بدرگاه معلی [illegible] تغافل ورزیده بوقف از حد اعتدال گذرانید مفسدان و بهانه جویان
اردوی معلی از آن اطوار او اخبار [illegible] حال او زیر کشیدند عاقبت از گردش روزگار رسید آنچه
رسید چنانچه در ذیل این دفتر بوضوح خواهد پیوست ذکر وقایعی که در اول سال اودئیل مطابق سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه
بارادهٔ عالی اکبر در تبریز روی داد سابقا رقم زده کلک بیان گشت که امیر خان و شاهرخ خان میان ایشان در
شیروان کینه و رنجش خاطر و منازعه بمیان آمده طایفه شاملو و استاجلو که قدوه ایشان میره محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان
ایشیک آقاسی باشی شاملو بود جانب شاهرخ خان را گرفته با امیر خان منازعه آغاز کردند بالاخره [illegible] قورچی باشی به
صلح انجامید و در این اثنا که خبر خراسان و آمدن علی قلی خان و مرشد قلیخان و محاصره نمودن مشهد مقدس به تبریز رسید امرا
ترکمان و امیر خان بگفتگو در آمده طایفه شاملو و استاجلو را بعصیان و طغیان متهم ساخته عتاب و سرزنش
آغاز نهادند و اعمال ناشایست سلطان حسین خان و آنکه والده علی قلی خان در حرم سلطان حمزه میرزا در
علیه حرمت با دری داشت و حسین بیک برادر او وزیر نواب میرزا بود و جمعی کثیر از اعیان طبقه شاملو در ملازمت نواب
میرزا بودند مثل اسمعیل قلی بیک ولد خلیفه که لقب یولداشی داشت و مهدی قلی بیک ولد حسن علی بیک که ایشیک
آقاسی حرم بود و ابوالفتح بیک ولد [illegible] خورباشی و طهماسب قلی بیک ولد قورخمس خان که در سلک مقربان
بودند ترکمانان حسد بر احوال آن طایفه برده همیشه در کسر اعتبار ایشان می کوشیدند و میرزا سلمان وزیر نیز که
هم چشمی که ارباب مناصب را با یکدیگر می باشد در تضییع حسین بیک وزیر نواب جهانبانی ساعی بود و از
جانب امیر خان و طبقه ترکمانان و سلطان خان تکلو و اتباع ایشان فرصت یافته عرض کردند که چون علی قلی خان
و مرشد قلیخان عصیان و طغیان بظهور آمده مخالفت نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان می نمایند و ما
اعتماد نداریم که والده علی قلی خان در حرم باشد مادام که طایفه شاملو و استاجلو که در سلک ارکان دولت قاهره

منظم اند سبب این بدنامی از خود نکنند و این دو هوایی که میانه قزلباش بهم رسیده رفع نموده با شاهزاده
اندازه یکدل و یکجهت نگردند عزت و اعتبار داشتن ایشان صلاح دولت قاهره نیست بیره محمد خان استاجلو و حسین
علی سلطان شاملو که مقابل گوی ایشان بودند اخبار مزخرف از اهل نفاق و عنادی که میانه او بهم رسانیده نموده
منکر مقدمات مذکور بودند و می گفتند معاذ الله که ازین حالت شایق شاهزاده کامکار و حضرت [illegible] امرا
خراسان آن است که چون مرتضی قلی سلطان ترکمان در مشهد مقدس دعوی استقلال کرده در سر اعتبار علی خان [illegible] شده
مبادا در یوت که اختلال احوال قزلباش بتصرف رومیه در اکثر ممالک آذربایجان و شروان و شهر [illegible] از
مخالفان او نیز حرکتی نمود که به نفاق و عناد امرای خراسان را با شاهزاده والفاظی ایشان ملکه [illegible]
اراده نموده اند که کل امرای خراسان را با شاهزاده اندازه [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مشغول سازند که اگر [illegible]
روی نماید بر سر او حرکت نموده نفاق نورزند و عرض خبر این دارند و آنچه شهرت کرده کذب و افترا است که بعضی
علی خان کرده و چند روز این قبیل و قال در میان بود تا آنکه از جانبین براق پوشیده اراده [illegible]
در سینه و اصلاح معطلان خیر اندیش با صلاح مقرون گشت و از جانبین لایق می داشتند و با صلاح که [illegible]
گشته خونها ریخته گردد تا آنکه خبر کشته شدن ولی خلیفه شاملو بوضوح پیوست اسمعیل قلی بیگ ولد او [illegible] در
آمده طالب خون پدر گشت چون همیشه میانه شاملو و استاجلو موافقت و دوستی بود در این جان ترکمان و طایفه
تکلو خواستند که میانه ایشان تحریک ماده فساد نمایند در صدد [illegible] خاطر نشان کردند که قضیه قتل ولی خلیفه
القرمود سلطان حسین خان وقوع یافته در میانه شاملو و استاجلو فساد انگیخته [illegible] بعرض شاه
و شاهزاده اندازه رسانیدند و ایشان را به بعضی ازین طایفه بدگمان کردند و همشیره حسین بیگ را از حرم
بیرون آورده بخیه هلاک کردند العورت بیگناه را در شناعت این فعل [illegible] شنیدند از اسمعیل قلی
بجای سلطان حسین خان نوید ایالت هرات و رتبه خانی قورچی باشی گری داده قتل سلطان حسین خان را
بعوض خون ولی خلیفه او حواله کردند قورخمس خان شاملو را نیز که سالها در خدمت ولی خلیفه [illegible] یافته
بود در ملازمت او مرتبه امارت ترقی نموده بود نوید ایشیک آقاسی باشی که از عمده اعوان [illegible] علی خان

لو

بود در عهده او نمودند و ایشان خواه بطلب خون ولی خلیفه و خواه کهنه ایالت و بزرگی [illegible] معاندان شاملو یعنی
گشته فی الحقیقه بنیه برای خود میزدند نخست برادران اسمعیل سلطان برادر محمود خان صوفی اغلی استاجلو در دار
کوه سرخاب در روی مزار بسیار بودند و چار شده آن بیگناه را بخون پدر مقتول ساختند و ابواب کلفت در [illegible]
میانه شاملو و استاجلو که همیشه با یکدیگر متفق بودند گشوده گشت و بهم نسبتی خلیفه انصار قرا اغلو [illegible] شاملو
را سرخانه حسین علی سلطان فرستاده او را بقتل آوردند و حسین بیگ وزیر نواب جهانبانی فرار نموده بعد از دو سه روز
دیگر در تکیه پیر [illegible] بدست آمده او نیز مقتول گشت و چون طایفه شاملو با غوای ترکمانان با یکدیگر در [illegible] اعمال
بظهور آوردند و چون ترکمانان [illegible] نمود و میره محمد خان استاجلو در مقام انتقام شد گشت درآمد مجملا
منصب وزارت نواب جهانبانی به میرزا سلمان تعلق گرفت و حکم ایالت هرات به اسمعیل سلطان کمر بند سلطان
خان را گرفته بدرگاه آوردند و منصب ایشیک آقاسی باشی گری نواب جهانبانی به میری بیگ [illegible] شاملو بعوض حسین
گشت و شاه غازی [illegible] که امیر سلمان معاند و اهل [illegible] منصب استیفاء ممالک [illegible] محمد
اقربیگ [illegible] که با نواب سکندر شان [illegible] عوض کردند و چون حکم ایالت اسمعیل خان بقزوین رسید سلطان
حسین خان از شهر بیرون آمده در حوالی شهر در ییلاق [illegible] بود [illegible] جمعی بیرون آمده جمعی هنوز در شهر بودند
و با وجود رعایتهای [illegible] که [illegible] بودند [illegible] مردم [illegible] دیگر [illegible]
جمعیت اردوی او روی بتفرقه و پراکندگی نهاد و معتبر القوم در آن در صحبت اسمعیل خان برگشته [illegible] کردند
در خاطر او [illegible] مشاهده حال خود کرده [illegible] با یکدو کس مخفی راه دارالارشاد اردبیل پیش گرفته در
[illegible] متحصن گشت و بعد از چند گاه طعنه [illegible] و مخصوصا استاد بیگ برادر شیخ شاه بیگ [illegible]
الجلیل او را [illegible] آورده بدست معاندان بقتل رسید بعد ازین قضایا که در تبریز روی داد میرزا سلمان
وزیر قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار میانه امیرخان و میره محمد خان اصلاح نموده [illegible] ایشان ملاقات
دادند [illegible] عروسی امیرخان بمیان آمده [illegible] برج عصمت و پرده [illegible] سرادق سلطنه اعنی
فاطمه بیگم صبیه شاه [illegible] را که در سال گذشته بعقد ازدواج او درآمده بود با [illegible] بحرم خود کرد

و از جانب امیرخان پیشکشهای لایق بنظر شاه و شاهزاده نامدار درآمده و هدایا شایسته تقدیم رسانید و خلع فاخره
از تاج مرصع و اسب با زین و لگام مرصع و چهار قب طلادوزی و سایر خوبت پوشیدنی سرافراز شده و امیر
اهل حدیث و ندما و ارباب طرب نواب سکندرشان و نواب شاهزاده عالمیان از خلعتهای فاخره داد و داد
بجهه تالیف قلوب پیره محمدخان و طایفه استاجلو و نسبت خویشی که صبیه او در خانه سلطان مراد ولد امیرخان بود
طوی ساق دوشی را با و تکلیف کرده طوی سلددشی را به سیف خان فرستادند سیف خان بجهه قرب و نزدیکی
که با نواب سکندرشان داشت خود را در ارتفاع مرتبه بلند مصاهرت از امیرخان شایسته تر میدانست و چشم
داشت که این پاکیزه گوهر سلطنت را باو اتصال دهند و جهه مصلحتهای این مقدمه صورت وقوع نیافت این
عطیه عظمی نصیب امیرخان گردید مع هذا التکلیف طوی مذکور را باو کردند مشار الیه از قبول بردید نهاد
حسب الاشاره نواب همایون بلوازم آن پرداخت و این رباعی ترکی که عنه به قدسیه نواب سکندرشان فرستاد ای
شاه جهان بی اثر ولدی دیلکم دوندی غم الا اتم اقبال الکم نور سلده وکی خدمتله درگاهمده ساقدوش اعمه
دوری اخر آتکم بعد از وقایع مذکوره فی الجمله ابواب نزاع و جدال امرا و اویماقات مسدود گشت و همچنان سلمان
خان ولد شاه علی میرزا را الشرف مصاهرت سرافراز فرموده شهربانو خانم صبیه شاه جنت مکان را بحباله
نکاح او در آوردند و پیره محمدخان بجهة تعصب اویماقیت و سابقه خدمت عبدالله خان مهمات او را امیر شکست
خود گرفته طوی نکاح انداز را بوجه لایق در منزل او دو تو عیافت در امیرخان تو اضعات رسمی بظهور آورده
مملکه شیروان را سلمان خان و امرای استاجلو شفقت نموده روانه کردند و ایشان از راه ارس یارخنه از کنار
آب کر که بجهة گرمی در ییلاق مشهور به همه شیره رحل اقامه انداخته بجمع نمودن لشکر و تهیه اسباب رفتن
مشغول گشتند که چون هوا اعتدال یابد از آب کر عبور نمایند معظم الیه امرای مذکور را ول سلمان
خان که بیگلربیگی و حاکم شماخی بود دیگر حسین علی سلطان ولد لطف سلطان لله مشهور و دیگری علی
خان ولد اشنگ عوض چاوشلو دیگری مصطفی سلطان شرفلو دیگری احمد بیقلی سلطان چاوشلو ولد الیوت
بیگ و دو سه نفر از اویماقیت چاکرلو و قرامانلو و غیره را نیز از الکای شیروان تیولات داده روانه نمودند

درین اثنا خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه که چهار سال بود که از الکای خود بیرون آمده بود بجهه آوازه خروج قلندری
و شورش و فسادی که در کوه گیلویه واقع شده بود در سرحد رخصت نمود و شرح آن احوال و مآل حال خلیل خان و
اولاد او محمل خود سمت تحریر خواهد یافت و مقرر شد که علی قلی خان ذوالقدر بیگلربیگی فارس با امرا آنجا و
ولیخان افشار حاکم کرمان روانه بسیاق آذربایجان گردند ذکر توجه موکب همایون به ییلاق از گرد و مسرد قشلاق
نمودن در قراباغ و مراسلات سنان پاشا وزیر اعظم و حوادث آن زمان چون ایام سرمت آثار بهار رسیدگی گشته
هوای تبریز روی بگرمی آورده از آثار قحط و غلا و وبائی در شهر پدید آمد موکب همایون پادشاهی بجانب ییلاق
در حرکت آمده اردوی ظفرقرین در اسکبر چمن نزول نمود در آن سال خواندکار روم سنان پاشا مشهور
نقوصه سنان پاشا را سردار کرده با مداد عثمان پاشا به تسخیر بقیه ممالک شیروان و اخذ و ضبط قرستاد و مشار الیه
السکر بسرحد ارض روم آمده نخست ایلچی بپایه سریر اعلی شاهی فرستاد و کتابتی بمیرزا سلمان وزیر نوشته
والاهای گزاف زده استحصال آنکه بعد ولایتی که عساکر عثمانی شد و در آنجا خطبه و سکه پادشاهی خوانده شده
دست از آن ولایت برداشتن قانون آل عثمان نیست و چون ولایت شیروان و گنجه و بعضی محال آذربایجان و
گرجستان بحیطه تصرف منوال آل عثمان درآمده اگر من بعد از جانب قزلباش تعرض بآن محال برود آن
ولایت را بتصرف پادشاه اسلام گذاشته ترک مناقشه نمایند و از افعال سابقه در مقام اعتذار بوده
نامه دوستانه بحضرت خواندکار نوشته ایلچی معتبر کاردان ارسال دارند ابحیر خواه وسیله شده حضرت
خواندکار را از محافظه رغبت نمایم لا اعسکر روم دست از تسخیر ممالک ایران باز خواهند داشت امرای خود
رای قزلباش خصوصا شاه برخان مهردار با وجود آنکه بمقابله لشکر روم در حیز قدرت نمیدیدند
و مع ذلک با یکدیگر نفاق داشتند راضی این مقدمات نشده در جواب نوشتند که اگر محافظه طریق مسالحت
منظور می نمایند قبول داریم و الا اگر نزاع رای برضای خود نمیگذاریم و با کمترین از صد هزار قزلباش در
میان است بر سر آن تلاش می نمائیم و از آمدن تو و ده مثل تو باک نداریم و ان صاحب سعادت حال خود
را بحال لله پاشا قیاس نکند چه در وقتی که او آمد پادشاه ما در عراق بود و امرای آذربایجان با یکدیگر اتفاق

نرسیدند و حالا جمیع لشکر قزلباش در آذربایجان در موکب شاهی حاضرند و مستعد رزم و پیکار و آنکه نوشته‌اند که
الکای شیروان به تصرف آل عثمان درآمده غلط است و شیروان به دستور در تصرف امرای قزلباش است سوای قلعه
دربند که چهار پنج روزی پیش به تصرف رومیه درآمده فی الواقع اگر در آن وقت اتفاقی در میانه قزلباش می‌بود
مخالفان را قدرت دست درازی به ممالک محروسه نبود الحاصل سنان پاشا از جواب مکتوب مذکور فی الجمله
احتیاطی کرده در آمدن متوقف شده دیگرباره به حکایت صلح میان آورده مکتوب ملایمت آمیز نوشته اعلام
نموده بود که عثمان پاشا به پایه سریر اعلی خواندکار عرض کرده که مملکت شیروان را تسخیر نموده‌ایم اگر حسب الصلاح
در آن است که دیگر به مملکت شیروان از جانب قزلباش تعرضی نرود و هرگاه در این باب بر این نوشته باشند من
متعهد صلح می‌شوم از این طرف نیز جواب کتابت نوشته به مصلحت وقت سخنان مرغوب درج نموده سنان پاشا
قرارداد که در این سال هر دو لشکر در جا و مقام خود قشلاق نمایند و کس معتمد از رومی و یکی از قزلباش عمر آغا
ایچی [illegible] مهم نامزد شده خود در ارض روم قشلاق کرد و موکب همایون شاهی از ییلاق نخجوان توجه قراباغ
شدند و چون اخبار شورش از جانب خراسان می‌رسید و مرتضی قلی خان متواتر عرایض فرستاده قلی خان [illegible] علی
قلی خان و اتباع ایشان را عرض می‌نمود محمد خان ترکمان که مرد مدبر کاردان بود با قوچی از امرا اسمعیل
خان شاملو و قورخمس خان شاملو که معاند علیقلی خان بودند و غیر ذلک را به خراسان فرستادند که امرا
خراسان کیفیت را شنیده نموده در تسکین نایره فساد که فیما بین ایشان و مرتضی قلی خان پدید آمده کوشند و [illegible]
از طریق ایلغار به شیروان آمدند و هنوز سلمان خان بیگلربیگی و امرا در یورت خود نشسته به شیروان نرفته بودند
و سپاه تاتار در شیروان از قزلباش اثری ندیدند تفحص حال قزلباش نموده و شیروانیان از اعتماد خاطر
نشان کردند که بیگلربیگی قزلباش و امرا که به شیروان منسوب شده‌اند در خلال اقامت دارند لشکر تاتار
بی تامل تعلل و [illegible] طاغیان شیروانی و از آب کر گذشته در دو فرسخی [illegible] زدند بر سر
قزلباش می‌آمدند و اکثر [illegible] ولایت ملاقات [illegible] نمودند [illegible] قزلباش خبری
از جسر [illegible] عبور نموده بر سر امرا رسیدند لشکریان را فرصت جبه و یراق پوشیدن و یکجا جمع شدن

ن‍دا

نشدی اگرچه فیمابین مقاتله واقع شود پراکندگی میان لشکر قزلباش افتاده دست از جدال و [illegible]
و اکثر به قصد گریز پیاده و سوار راه فرار پیمودند قلیلی که به ثبات قدم ایستادند مردانه شربت شهادت چشیدند و
[illegible] اگر کرده بالتمام غارت و تاراج رفت از امرای استاجلو علی سلطان چاوشلو و [illegible]
به قتل آمده و دیگران به سلامت به در رفته در حال بی سامانی و پریشانی در حدود قزل آغاج رحل اقامت انداختند
و تاتاران در [illegible] غنایم موفور [illegible] جمعیت نمودند و عثمان پاشا به استظهار لشکر تاتار جمعی از رومیه به قلعه بادکوبه
فرستادند و ایشان آن حصن حصین را استحکام داده اسباب قلعه داری ترتیب دادند و در [illegible] قراباغ
این اخبار به اردوی معلی رسیده موجب اکراه خاطر شاه و سپاه گردید و میرزا سلمان وزیر و میرزاخان و قورچی
و شاهرخ خان و میرزا محمد خان استاجلو و سایر امرا به مدافعه [illegible] تاتار به جانب شیروان توجه نمودند و جماعت
رومیه تاتار آوازه ورود قزلباش شنیده و چون عساکر منصور در پی می‌رسید مخالفان مقابله سپاه منصور
در خود قدرت ندیدند دست از محاربه کشیده رومیه به قلعه دربند رفتند تاتاران از آن طرف در [illegible] خود
شتافتند و سلمان خان بیگلربیگی و امرا [illegible] چون از ورود موکب ظفرنشان در [illegible] شیروان
اطلاع یافتند با کمال پریشانی و بی‌سامانی از آب کر عبور کرده متوجه شیروان شدند و [illegible] که از
تاتاران [illegible] رسیده بود تسخیر قلعه بادکوبه [illegible] همت ساخته متوجه [illegible] شده قلعه را
کردند امیرخان و امرای قزلباش نیز [illegible] به امداد سلمان خان بر سر قلعه بادکوبه آمدند و یازده
روز در پای قلعه نشسته در تسخیر آن اهتمام کردند اما اثری بر آن مترتب نشد و [illegible] الکای [illegible]
در میان لشکر [illegible] روزی چند [illegible] صد دینار [illegible] مثقال نقره مسکوک [illegible]
و [illegible] در [illegible] توقف نمودن متعذر گردید بالضروره ترک محاصره کرده
کوچ نموده به قراباغ آمدند و از امرای قزلباش در آن زمستان کسی در شیروان نماند این معنی باعث آن شد
که رومیه در بعضی محال شیروان اقامت نمایند عثمان پاشا که در دربند توقف داشت [illegible] شیروان
[illegible] و اهالی شیروان طوعاً او کرهاً اطاعت نمودند و در این سفر میرزا محمد خان بیمار شده

رفت کرده بعد از فوت او حضور تمام بحال استاجلو راه یافت اگرچه بیره محمد خان بجای او شده [illegible]
او بجای پدر با ایالت و خانی منصوب گشت اما زیاده اعتباری نیافت و روز بروز آوازه اقتدار رشد
سلطان تکلو و امرا استاجلو که در خراسان بودند موجب اختلاط احوال این جمعیه که در درگاه معلی بودند می‌شد
و امیرخان و امیرجان مشیر ارشد بزبان عتاب و سرزنش این طبقه دراز کرده ایشان را [illegible]
و در کسر عزت و اعتبار بلکه انعدام ایشان می‌کوشیدند و از جمله شاهقلی سلطان [illegible] اعلی استاجلو که از
خراسان عود نموده باردوی معلی می‌آمد و در ورامین ری جماعت تکلو [illegible] مسیب خان شرف الدین اغلی
سر بردلی محمد بیگ [illegible] قراجه سلطان تکلو اراده قتل و غارت جماعت استاجلو نموده پانصد نفر
سوار بر آن دسته بر سر او فرستادند و او از آمدن ایشان اطلاع یافته اخلاص [illegible]
پای ثبات و قرار استوار داشته بمدافعه قیام نموده و آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده محمد بیگ [illegible]
از [illegible] قلیل منهزم گردید و جمع کثیر از جنود تکلو مقتول شدند شاهقلی سلطان حسین بیگ برادر [illegible]
خود را از ولایت ری که ملوک از طایفه تکلو بود بیرون انداخت و در یورت قشلاق قراباغ باردوی معلی
رسید و در حرکت [illegible] که از طایفه تکلو بظهور آمده بود [illegible] رضا داده جمعی از معتمدان مسیب خان
را اغوا نموده که از شاهقلی سلطان انتقام کشند اما چون مسیب خان سردسته [illegible] بود در مقام انتقام نشد
رئیس معتمدان استاجلو [illegible] ایشان استغاثت جسته حسب الامر اشرف شاهقلی سلطان را
منزل مسیب خان بردند اگرچه تکلوها که اقربا و خویشان ایشان در این معرکه مقتول شده بودند
تهدیدات نموده در مقام پرخاش بودند اما تکلوها بادی نزاع گشته بر سر او رفته بودند در دفع حال
جماعت استاجلو واجب بود و حق بجانب شاه قلی سلطان بود مسیب خان جانب حقوق رعایت نموده
[illegible] را منع نموده بملاحظه خاطر پادشاه اجمال قدرت و اقتدار از خون [illegible] تکلو گذشته
متعرض شاه قلی سلطان نشد چه طایفه ترخان و تکلو که بیکدیگر متفق بودند در درگاه معلی کمال عزت و اعتبار
بودند و طایفه استاجلو نیز بامور ی که تحریر یافت زیاده آزردگی بهم رسانیده بودند و گله از جانب مسیب خان نسبت

بشاه

بشاه قلی سلطان [illegible] واقع می‌شد بار خویش رسید الحق این جماعت از جانب خان [illegible] البته
پسندیده بود ذکر بعضی وقایع که در اواخر این سال در یورت قشلاق سلطان بود قراباغ روی داده و بیان حرکت [illegible]
ابراهیم خان برسالت پادشاه روم چون بیره محمد خان که باعث و بانی معاملات طایفه استاجلو بود فوت شد و سلطان
خان و امرا رتق و فتق امور [illegible] و حالات نمانده بود که محافظت شیروان توانستند نمود و از شیروان بیرون آمده
بودند و عمر آقا که از جانب سنان پاشا قرار یافته بود که بولایت شیروان رفته تفحص نماید که هر ولایت در تصرف کی
است باردوی معلی رسید امرا و ارکان دولت قاهره صلاح دیدند که [illegible] خلیفه قاجار را [illegible] گنجه که در
قراباغ اقامت دارد بمحافظت ولایت شیروان در عهده ایشان نماید و [illegible] غیرت امام قلیخان
انداخته و نواب سکندرشأن و نواب جهانبانی نیز قرار داده امام قلیخان را طوعاً او کرهاً [illegible] امور ساخته چند نفر
از امرا قاجار را در شیروان الکا داده همراه او [illegible] فرستادند و بعد از رفتن ایشان کسی همراه عمر آقا کرده
روانه شیروان نمودند و هم چنین [illegible] به تسخیر قلعه تفلیس و محاربت سیاوش خان والی آنجا مأمور گردانیده مراد
توپچی باشی را با جمله توپخانه و یراق توپ ریزی فرستادند که در تسخیر قلعه اهتمام نموده شاید نوعی شود که در
محل [illegible] عمر آقا آن قلعه بلند اساس در تصرف نواب این درگاه گردد و مناسب باشد اما اثری بر
آنها مترتب نشده و کاری ساخته نشد بالجمله بیکرخان و امرای شیروان هر یک بولایتی که نامزد ایشان
شده بود در رفته اقامت نمودند و عمر آقا ایشان را در آنجا دیده خاطرنشان او شد که سوای چهار دیوار قلعه دربند
باد کوبه محلی در تصرف عثمان پاشا نیست و شاه قلی سلطان [illegible] ذوالقدر را از جانب نواب سکندرشأن [illegible]
عمر آقا باسم رسالت بر [illegible] پاشا فرستادند که حقیقت حال خاطرنشان او نموده در باب صلح گفتگو نماید
[illegible] از جانب اهالی شیروان [illegible] شده بود در ولایت شیروان بعضی از اوقات [illegible]
و حضرت خواجه کار خادم الحرمین [illegible] اهالی شیروان قبول دارند که هر ساله [illegible] چند خروار ابریشم بدان
علت بدان ولایت فرستند که در مصارف حرمین صرف شود بشرط آنکه [illegible]
آمده باشد متعرض نشده [illegible] گذارند و [illegible] روانه ارض روم شد چون [illegible]

سنان پاشا و عثمان پاشا شیوه نفاق مسلوک بود و سنان پاشا متعهد صلح بر وجه مسطور گشته نامی اعلی را با مصالحت
اسلوب باز گردانیده قرار داد که یکی از امرای عالی مقدار قزلباش با مکتوب جهت امیر فرستاده شود که از حقیقت
پاشا مذکور حدیث خواندکار رفته قواعد مصالحه را استحکام دهد بعد از آمد و شد نامی اعلی ابراهیم خان الله جهید سلطان
چاپوق ترخان ترکمان حاکم قم که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود برسالت روم تعیین یافته با تحف و هدایای
لایق روانه گردید اما چون مشار الیه با سلامبول رفته به خدمت سلطان مراد خان فرمانفرمای روم رسید ارباب عرض
خصوصا عثمان پاشا که در دربند شیروان بودند سنان پاشا به تقصیر متهم ساخته سخنانی که مشعر بر عدم قبول مصالحه
باشد عرض نموده بدین جهت مهم ابراهیم خان در اسلامبول تمشیت نیافته در سال دیگر فرهاد پاشا سردار شده ولایت
چخور سعد و قراباغ و اکثر محال الکای او از تصرف قزلباش بیرون رفت و ابراهیم خان قریب هفت سال در اسلامبول
توقف نمود تا آنکه در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی رخصت یافته معاودت نمود و تحریر این احوال
هر یک در محل خود از مساعدت بخت مامول است **در بیان وقایع متنوعه و سوانح اتفاقیه که درین سال از اراده
ایزد متعال روی داده** از سوانح عبرت افزا که درین سال بوقوع پیوسته کشته شدن جمشید خان نواده سلطان مظفر
والی گیلان است که داماد شاه جنت مکان بود و بدست میرزا کامران کوهدمی بغدر و اغوای بعضی ملازمان حرام
نمک تحقیق این سانحه غریبه آنکه میانه جمشید خان و خان احمد والی گیلان بیه پیش بنا بر عداوت قدیم که همیشه مابین
دو سلسله مسلوک بوده و پیوسته لشکر بمملکت یکدیگر فرستاده در هدم بنیان دولت یکدیگر می کوشیدند و میرزا
کامران والی کوهدم که در میانه هر دو الکا واقع بود مصلحت وقت در رعایت خاطر خان احمد که مسلوک نسبت بجمشید
حسب نموده کوشیده الفت داشت و شناسایی بیشتر می کرد و هر یک از اولاد نه کور طالب موعظت و دوستی
او بوده درین سال جمشید خان با مشار الیه ابواب ملایمت و مردمی مفتوح ساخته بیشتر از پیشتر اظهار محبت و صلت
در کار نموده رشته های شریف حضور او کرده بتواضعات دوستانه با تحف و هدایای لایقه ارسال داشت
تا آنکه معتمدان طرفین آمد و شد نموده خاطر از کینه و غدر یکدیگر با مال منقطع جمع کردند و در رشت همین میانه
ایشان ملاقات واقع شد و جمشید خان او را همراه خود برشت برد و تواضعات ملوکانه بظهور آورده عرض

جمشیدخان

جمشید خان آن بود که لشکر کوهدم و بیه پیش با یکدیگر متعلق بوده خان احمد را بر ایشان قدرت و استیلای نبوده باشد تا
میانه ایشان طریقه محبت مسلوک بود جمشید خان آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته الکای کوچصفهان که با تمام الانواع
بود به تصرف در آورده خان احمد از بیم نصرت ایشان در الکای خان بصر از عقب نمی نمود دمی که از جمشید خان در مقام
غدر در آمده بودند درین اثنا قرابابا در غیبتی را که سپهسالار لشکر و جمیع ایه فساد بود از رفیق میرزا کامران
کرد بر سر خان احمد فرستاده و چراغ سلطان نامی از امرا که در آن وقت تربیت یافته در عهده سپه سالاری داشت
صورت کشیده غدر ایشان را با خان در میان نهاد جمشید خان از رعایت و وثوق اعتمادی که بعهد و پیمان میرزا
کامران داشت ابواب اظهار این مقال نموده و او را سخنان مرغوب دل انگیز خاطر جمشید خان را از خود مطمئن ساخته
اما خود از او خایف و هراسان گردیده به فکر کار خود افتادند و در وقتی که میرزا کامران را با لشکر بیه پیش در
کوچصفهان بود قرابابا و بسیاری از عظمای بیه پیش که دوستان او بودند از خوف جان با میرزا کامران
متفق شدند و در دفع جمشید خان با او مجهت گشته و اشعار فرصت نموده چراغ سلطان را در کوچصفهان
بقتل آورده از آنجا بازگشته برشت آمدند لشکریان مرغبت طلب اصلا سبب مراجعت بی سنده روانه
شدند القصه میرزا کامران و قرابابا در او مصاحب بوده مبالغه برخلاف عادتی کما بوثاق جمشید خان در
آمدند و از غایت ساده لوحی و اعتماد از غدر و نفاق ایشان غافل افتاده بار گشتن ایشان را حمل بر امری
از امور ضروری میرزا کامران دانسته و اجماعت بخلوت او در آمده او را گرفته محبوب معتمدان
او را بکوهدم فرستادند که در محلی مضبوط نگاه دارند جمشید خان هرچند بچشم عبرت بین ملاحظه نموده احادی
از ملازمان نمک پرورده این سلسله در مقام استخلاص او در نیامدند ناچار با دل نهاد میرزا کامران و محمدی زمان
میرزا ابراهیم میرزا اسیران او را که دختری زاده ی شاه جنت مکان بودند نزد خود نگاه داشت و جمیع
و مردم بیه پیش سعی قرابابا دران سلطنه میرزا کامران راضی شدند عوض ان ولایت با او عهد و پیمان
بسته خاطر او موضع رجوع کرده بعد از دو ماه بملاحظه آنکه مبادا شوری در میان ایشان واقع شده تعجیل
جمشید خان فرمان داد و از هر طبقه مردم بیه پیش کسی نیز بکوهدم رفته او را معقول ساختند اما عاقبت

خود فایز گشته و در عرض اندک زمانی قاتلان ان پادشاه بیگناه بجزای عمل گرفتار امده از عمر و دولت بهره نیافته بالجمله کامران
میرزا بعد ازانکه خاطر از مهم جمشید خان جمع کرده در ولایت بیه پس لوای حکومت و اقتدار افراخت همچنان با خان احمد در
مقام نزاع و جدال درامده از تسلط [illegible] بر سبیل [illegible] کسان معتمد بپایه سریر اعلی شاهی فرستاده عرض کرد که
چون جمشید خان بعصیان و طغیان درآمده بخلاف حکم متعرض مملکت دیگران میشد و التفات باوامر پادشاهی نمینمود
این دولتخواه دفع شر او نمودم اگر عنایت شهریاری شامل حال این دولتخواه گشته حکومت بیه پس را تفویض کمترین
نمایند خلع کدام بیشتر پیشکش بپایه سریر اعلی فرستاده هر ساله باج و خراج میگذارم و از نقود و اموال جمشید خان مبلغی
معتد به ارسال داشته بمیرزا سلمان و امرا العقلات کرده توقع ان داشت که صبیه شاه طهماسب را که در حباله
جمشید خان بود بحباله او درآمده بیه پس را باو ارزانی دارند اما خان احمد که از میرزا کامران که مردی بدین
عاقل رای بود زیاده از جمشید خان خایف گشته از سلوک ناهموار او تنگی بود متواتر عرایض بدرگاه معلی فرستاده
درین مبالغه بسیار نموده عرض کرده بود که مملکت بیه پس جای تعیین کسی از امرا عالیقدر قزلباش است و
میرزا کامران نسبتی ندارد و هرگاه امرای قزلباش آیند من متقبل و متعهدم که ان ولایت را از دست متغلبه گرفته هم
انتزاع نموده بتصرف قزلباش دهم و بهیچ وجه من الوجوه تربیت میرزا کامران موافق نزاع خان احمد بود و
امر که نکرده خاطر او را بشد رضا نمیداد و از جرات و جسارت میرزا کامران که در قتل جمشید خان نموده بود
اغماض نمودن موافق رتبه سلطنت نبود ملتمسات میرزا کامران درجه قبول نیافت و سلمان خان و امرای استاجلو
عبور هم قسمت نموده کوچصفهان را بشاه قلی سلطان قارنجه استاجلو و ریش سفیدان نموده سلمان خان را که هم
داماد جمشید خان بوده بحکومت رشت نصب نموده بیه پس را امرای استاجلو و غیره هم قسمت نمودند [illegible]
شاه قلی سلطان قارنجه که بانیه النزاع بود دادند و امرایی که از استاجلو تعیین شده بود حسین قلی سلطان
و منصور سلطان لله و مصطفی سلطان شرفلو و مهدی قلی سلطان چاوشلو و احمد سلطان [illegible] اغلی و خلیفه گنجکرلو و
جعفر سلطان و ابوالقاسم سلطان چاوشلو قوم میر محمد خان و از سایر اویماقات اصلان سلطان ذوالقدر
و قربان سلطان روملو و شاه وردی سلطان [illegible] اغلی و دو روز که میرزا کامران با جمشید خان از شکست

ارتسیم بود

فرستاده بود و مدد خرج امرا روانه گیلان کرده و احکام مطاعه باسم بایندر خان طالش و امیره حمزه ولد امیره
سیاوش حاکم گسکر عز اصدار یافت که امداد و اعانت امرای مذکور تقدیم رسانند و چون سلمان خان در شفت
حدود گیلان قریب شدند شاه قلی سلطان قارنجه بلاهیجان نزد خان احمد رفت که کنگاش نموده ارباب دیهات
بیه پس انچه مصلحت دانند باتفاق آورند اما چون آوازه توجه لشکر قزلباش بگیلان رسید شیرزاد که از اعیان
ولایت تومن جلندر پسری را که جمشید خان نامیده و او را باسم پدر جمشید خان سلطان محمود خان موسوم ساخته با
میرزا کامران در مقام خلاف درامده جمعی از سپاهیان تومن را با خود ساخته با خود از ارکان علی الغفله بر سر میرزا
کامران برشت امده میرزا کامران ازین قضیه اگاه گشت بملاحظه انکه مبادا میانه او و مردم رشت موافقت بوده
باشد و بسبب اظهار ایشان این دلیری ازو سر زده باشد در مقام مدافعه درنیامد و حرمت او [illegible] یافت که پسران
جمشید خان را مصحوب خود گردانید سراسیمه و مضطرب الحال و [illegible] از راه غیر متعارف بکوهدم امد قریبا از رود
جمعی که با او بودند باتفاق میرزا کامران بکوهدم امدند و شیرزاد مظفر و منصور برشت درآمده سلطان محمود خان را
بملازمت علیاجناب شاهزاده یعنی حرم محترم جمشید خان برد که بشرف دست بوسی دریابد شاهزاده هر چند [illegible]
که جمشید خان سوای دو پسر او دیگر پسری نداشت اما به مصلحت وقت اوضاع قول شیرزاد نموده او در ضبط و ربط
گیلان بیه پس ترغیب نمود و شیرزاد مذکور کسی بخدمت خان احمد فرستاده بر خلاف حکام سابق دم از اطاعت و
انقیاد زده با او متوسل گشت و چون خان احمد از اختلال احوال میرزا کامران خبر یافت این معنی را فوز عظیم دانسته
از طلب لشکر قزلباش پشیمان گشت و خود در مقام انتقام و استیصال او درآمده لشکر بر سر او فرستاد و لشکر بیه پس
بقصد کوهدم که مسکن میرزا کامران بود درآمده خرابی بسیار کردند و تا [illegible] و حوالی طارم تعاقب او نمودند
درین اثنا سلمان خان بنجیل رسیده میرزا کامران از امدن او اطلاع یافته تفحص خود را از راه لشکر [illegible] خان
احمد در [illegible] قزلباش دیده کس نزد او فرستاده اراده ملاقات نموده مهدی بیگ سارو سولاغ که وکیل
حسین قلی سلطان بود با دویست سیصد نفر قزلباش بکوهدم رفته او را با قزلباشها در رفقا بنجیل اوردند و او ملاحظه
بسیار داشت که مبادا لشکر خان احمد در همان شب بر سر خانه او اوردند [illegible] توجه سلمان خان کرده همان روز

بمبالغه تمام خاطر الکوچانیده بکوهدم بردو خان احمد از آمدن سلطان خان و دریافتن میرزا کامران خبردار شده
مردم خود را بمراجعت امر فرمود اما سلیمان خان اعلام نمود که میرزا کامران مرد جلیل است اگر غدارت [illegible]
لاخورد و اولی آنست که بخون جمشید خان مواخذه نموده او را محبوس سازند و اول الکاء او را متصرف شوند و در آنجا
رحل اقامت اندازند و در مقام آن نیز که در خیال او بادو برکت عربان کردند که متجنده به پس را احمال مدافعه و منازعه نبوده
باشد باتفاق بالکاء مذکور رفته بحیطه تصرف در آوریم چون میرزا کامران مرد عاقل سخندان و چرب زبان بود بچرب زبانی سلیمان
خان را فریفته خاطر نشان او کرد که خان احمد از بیم اقتدار گیلان بیه پس نشسته هر دو حکم ملازم او دارند و فی الحقیقه
هر دو گیلان باو تعلق خواهد گرفت شما را اصلا بهره نخواهد داد احتیاج نیست بی آنکه منتی بر شما داشته باشد مع الکاء بیه پس را
بجهت شما مفتوح می سازم سلیمان خان پسران جمشید خان را از آستارا و کرگانرود بفومن فرستاد و چون شاهقلی سلطان برادر خان
احمد رفته بود تا آمدن او جمعیت امرا این خیال کشید و بعد از چند روز شاهقلی سلطان آمده نمود که خان احمد می
گوید که حالا بیشه های گیلان پر برگ و بار و پای هر درختی قلعه است و وقت زمستان گیلان سخت تسخیری می باید کرد که در زمستان
شود در این معنی فی الجمله قوت سخن میرزا کامران گردید و امرای عظام که جمع شده بودند صلاح در زمستان نشسته
از رشت اباد کوچ کردند حسنعلی سلطان چاوشلو و ابوالقاسم سلطان شاه ویشلو را چپ و راست کرده خلیفه لشکر نور را
چنداول نموده متوجه شدند شهرزاد و سلطان محمود خان باتفاق علی بیگ و محمد بیگ ولدان کاکیا احمد فومنی که در
زمان شاه جنت مکان لله و وکیل جمشید خان بود بمدافعه لشکر قزلباش از راه پیچاره بیه پس طریق مخالفت بشهر
رشت بیرون آمدند و میرزا کامران راه غیر متعارف اختیار نموده با فوجی از لشکر قزلباش بر اثر ایشان روانه شدند
و شهرزاد آمده که خبری از شهر بگیرد متعاقب رسیدن او بمیدان سیاه کورب که در جنب خانه جمشید خان بود
چند نفر از جرچیان لشکر قزلباش برشت رسیدند و شهرزاد در میدان مذکور چند نفر قزلباش دیده بر سر
ایشان جلو انداخته میانه جرچی و ایشان محاربه اتفاق افتاد و یکی از غازیان بی آنکه کمال او را شناسا باشد
او را بطعن سنان جان ستان از صدر زین ربوده بخاک بوار انداخت و قزلباش متعاقب یکدیگر رسیده او را
گرفتند و او اظهار نام خود کرده دستگیر شد و ده یازده نفر از رفقای او بعضی مقتول و بعضی گرفتار شدند سلطان

خان

خان و امرای قزلباش از گرفتاری شهرزاد آگاه شده مظفر و منصور برشت درآمده در میدان سیاه کورب فرود آمده
خیمه اقامت نصب نمودند اما لشکر گیلان که در راه پیچاره انتظار ورود قزلباش می کشیدند آخر روز از وصول ایشان
بشهر و گرفتاری شهرزاد خبردار شده از آنجا بعزم جنگ بشهر آمدند چون آوازه [illegible] ایشان بگوش غازیان رسید سلیمان
خان و امرا در همانجا توقف نموده جمعی را بمقابله ایشان فرستادند و بعد از آنکه این محاربه اتفاق افتاده لشکر گیلان اندک
زمانی محاربه نموده روی بوادی فرار آوردند چون میانه ایشان بیشه و جنگل بود سواران قزلباش تعاقب نتوانستند
نمود پیادهای کودم تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست آورده بقتل رسانیدند و لشکر گیلان متفرق شدند محمد بیگ
و علی بیگ بطرف فومن رفته سلیمان خان و امرا حقیقه حال بدرگاه معلی عرض کرده حسب الامر شاهزاده حرم جمشید خان
فرود آمده امرا هریک در منازل مناسب فرود آمدند و قراولها در راه دلیل سلیمان خان کرده استمالت رعایا
درآمدند اما رعیت گیلان بهیچ وجه من الوجوه با قزلباش رام نمی شدند و در بیشه و جنگل با حکام الغایل بسر برده اطاعت
حکام قزلباش نمیکردند و هرشب یکی از امرا با جمعی بقراولی رفته لوازم حزم و احتیاط مرعی می داشتند تا آنکه شبی
محمد بیگ و علی بیگ نردبان بسیار ترتیب داده شبی بدر شهر آوردند که بنردبان بمنازل جمشید خان در آمده
سلیمان خان را بقتل آورند که نوبت قراولی از نهار دران و ملازمان سلیمان خان بسرکردگی قراهاد [illegible] بود
بیلگر باز خورده چند نفر از اعیان گیلانی بدست در آمدند و بقیه آن مردم چون دانستند که لشکر قراول آگاه
و در سر راه است نردبانها را انداخته فرار نمودند روز دیگر امرا آنها را پیش شهرزاد در صحبت [illegible]
آوردند و باینده خان طالش و امیر سیاوش بیگ و حمزه خان که از طرف لشکر و طوالش برشت رسیده سلیمان
خان و امرا را ملاقات نموده ظاهرا اظهار یکجهتی و خوشحالی بسیار کردند اما باطنا راضی نبودند که امرای
قزلباش در گیلان دخل داشته باشند و کارشکنی میکردند چون مردم که در بیشه پراکنده شده بودند باز
گشته بحکام نمیگرویدند و نواحی با برایا عادت نشسته و ملازمان که بهوس تاخت و غارت آمده بودند روی به
پراکندگی آوردند و از جانب ارکان دولت قاهره نیز مددی بظهور نرسید و خان احمد اصلا ملتفت معامله
ایشان نشد و امرا از قراولی و کشیک تنگ آمده هم گیلان را از روی فرح و دلخواه مشاهده نمودند دل از [illegible]

رنجا بر دشمنه قرار بیرون آمدن داده اگرچه سلیمان خان رضا به بیرون آمدن نمیداد شاه قلی سلطان که مرد عاقل
کار دیده بود بیرون آمدن از گیلان بحال خود و طایفه استاجلو اولی دانسته ابراز اکابران و ابدال خان و
امرای سپاه دوش صلاح دیده ایشان نیز مرغبات کشیدند این مقدمه شبی بهانه امرا استعداد یافته هیچ روز موعود به بادکی
لشکر کوهدم از پیش و پس و چپ و راست انداختند که در میانه بیشه و جنگل سواران قزلباش را رعایت کنند که
مبادا گیلانیان دست بردی نمایند و از رشت بیرون آمدند مردم گیلان همان شب اطلاع یافتند چنانچه صبح که
قزلباش سوار شدند از یک طرف ایشان بیرون رفتند از طرف دیگر گیلانیان بشهر آمدند و تعاقب قزلباش نموده دو نوبت
درازی چند کردند و امرای قزلباش دو سه فرسنگ جنگ کنان رفته آخر در قصبه کوهدم رسیدند در همان روز میرزا
کامران و ابدال خان در سر سپاه دوش و قراباغ در بهانه پیش و پس از امرا جدا شده بی آنکه یکدیگر را وداع
نمایند هر یک از دیگری خوفناک از راهی که می دانستند بمقام خود رفتند و امرای قزلباش پشیمان و سرگشتان
بدار السلطنه قزوین رفتند و چون سواد اوراق در این راه رفیق سلیمان خان بود و معاینات مذکور را برای العین
مشاهده نموده بود از اطناب احتراز کرده تفصیل در قلم آورد گفتار در قضایای دربند و شروان
و گرفتار شدن عادل گرای خان تاتار بدست غازیان ظفرنشان امیر محمد خان چون در یورت قشلاق رمضان
لوی ئیل بابا ایل رسید و شاهد عالم افروز نوروز از اطلال برکی بفرحی و فرخندگی جلوه ظهور نمود و نسیم بهشتم
بهار طراوت بخش گلشن روزگار گردید لشکر غازی گردی از ظهور و هجوم و ورود رومیان و از جانب راه ابراهیم
نموده و ابراهیم خان ترکمان چنانچه تحریر پیوست جهت تمهید مصالحه روانه جانب استنبول شد و چون الکندر خان
سیمون خان والی گرجستان کارتیل که خود را در سلک دولتخواهان این دودمان می دانست شیوه عناد و مخالفت
سلوک نمود و الکندر خان سیمون خان را بدوستی رومیان متهم می داشت هرچند سیمون خان از این تهمت مبرا است
چه در اوان حالی که للا پاشا بشیروان آمد با رومیه خصومت نموده مکرر در میانه او و رومیان در این مدت
رفته محاربه عظیم بسیار روی داد در این سال که رومیه ذخیره بقلاع تفلیس و لوری و غیره می فرستادند
ایلغار بیگلربیگی قراباغ سر راه بر رومیه گرفته محاربات نموده و اموال و اسباب بی نهایت بدست در آورد

اراده

اراده خاطر نواب سکندرشان و ارکان دولت ابدپیوند بدان تعلق گرفت که صبیه سیمون خان را جهت نواب جهانبانی
خواستگاری نموده خاطر از جانب ایشان بالمره جمع نمایند و هم الکندر خان را برای اصلاح او فیصل نمایند مکتوب خان
شرف الدین اغلی تکلو را بدین خدمت امر و حکم فرموده نزد سیمون خان بگرجستان فرستاده مشارالیه بظاهر آن
مواصلت استحکام کرده اظهار فرحی بی اندازه کرد و باطنا بجهت مغایرت مذهب و دیگر مصلحتها راضی نمیشد
به بهانه سامان و سرانجام اسباب ضروری دختر دفع الوقت نموده تعلیت و تعلل می گذرانید و در این اثنا خبر
آمدن عادل گرای خان تاتار و شفیع گرای خان بشیروان متواتر شد و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ از ورود لشکر
تاتار لوندکیسیار بجهت پیکرخان بشیروان فرستاده بود و چون ایشان بحوالی شماخی رسیدند و عثمان پاشا
نیز دلو و انجی رومی را با جمعی از لشکر روم از دربند همراه تاتاران نموده بر سر قزلباش فرستاد و چون
ایشان بحوالی شماخی رسیدند از طرف پیکرخان و امرای قاجار و چالرلو و قرامانلو و غیرهم که در شیروان
بودند بمدافعه لشکر تاتار و رومیه شتافتند مابین شماخی و شابران در الکاهای محاربه باتفاق افتاد عادل گرای
که در محاربه قزلباش دلیر شده جسارتی از ایشان مشاهده کرده بود بجلادت در میدان کارزار از جولان درآورده
آثار مبارزت و دلاوری بظهور می آورد و در اثنای کر و فر به جمعی از غازیان قاجار دچار شده راه فرار
نجات مسدود یافته از تقدیرات الهی دستگیر و اسیر پنجه تقدیر شد و از گرفتاری او نسیم فتح و فیروزی بر
پرچم رایات پیکرخان و امرای قزلباش وزیده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و مجاهدان الغازیان گشته در بیابان
حال روی بوادی فرار آورده گغی گرای خان بصد کوشش جان از آن مهلکه بیرون برده بیورت
اصلی خود عنان بازکشید و پیکرخان بدین حدیث عادل را در میان امرا سربلندی یافته مورد نوازش
و الطاف پادشاهی گشت اما چشم زخم روزگار بدو رسیده در همان ساعت پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و اجل
طبیعی فوت شد چند گاه خلیفه انصار قراداغلو بایالت شیروان منسوب گردید اما چون اراده ازلی بدان
متعلق گشته بود که ولایت شیروان منسوب گردید اما چون اراده ازلی بدان متعلق گشته بود که ولایت
شیروان بتصرف رومیه قرار گرفته بساط حکومت الطبقه مدتی در آن دیار گسترده شود بنابرین اثری بر

در اهتمام لشکر قزلباش تربیت نشد و خلیفه انصار کاری نساخته عنقریب طبل ارتحال کوفته متوجه عالم بقا گردید
و که بعد فوت خلیفه انصار و بازگشتن موکب همایون بجانب عراق و سفر خراسان که در سال دیگر اتفاق
افتاد و دیگر کسی از امرای قزلباش در شروان اقامت نتوانست نمود و عثمان پاشا از دربند بشماخی آمده
و قلعه را استحکام داده در حکومت آن دیار استقلال یافت چنانچه تفصیل این مقال در محل خود مرقوم کلک بیان
می گردد بالجمله غازی گرای خان را باردوی معلی آوردند او را بمصحوب جمعی از معتمدان بقلعه الموت که در ابهر
قزوین و گیلان واقع است فرستاده بحاکم قلعه سپردند و چون واقعه سیمون خان در فرستادن صبیه خود
از حد اعتدال تجاوز نمود سلمان خان با بعضی امرا موازی هشت هزار کس متوجه گرجستان شدند که مهمات
الکسندر خان و سیمون خان را بر وجهی که صلاح دولت قاهره باشد فیصل دهند حکام گرجستان از ورود لشکر
قزلباش خائف و هراسان گشته در مقام اعتذار آمدند و بر جاده اطاعتی که با ردیه نموده خراج بقزلباش
نداده بودند تعللات نموده میرزا سلمان و امرا توسل جسته در این باب صلاح دولت در آن دیده که صبیه
او را نیز بحباله نکاح شاهزاده در آورده او را با سر دوستی این دودمان خلاف ایشان و مخالفت [illegible]
قسم دهند و چنانچه این آمد و شد و وقوع یافته الکسندر خان بعد از آنکه خاطر از کینه و غدر میرزا سلمان و امرا
قزلباش جمع کرد نزد ایشان آمده چنانچه ملاقات واقع شد و سلمان خان نیز باتفاق [illegible] خان با [illegible] امرا
عظام بعد از شرایط عهد و پیمان که چنانچه وقوع یافت سیمون خان را آورده شاهزاده را تاکید کرده صلح داده موافق
ملت عیسوی قسم خورده که بعد الیوم بدوستی این دودمان خلاف ایشان راسخ بوده باتفاق در دفع لشکر رومی
رفیق لشکر قزلباش باشند و میرزا سلمان و امرا از حقیقت [illegible] او راضی نشده و اراده نمودند که هر کدام
یکی از پسران خود را بجهت امرا باردوی معلی فرستند که در خدمت نواب جهانبانی بوده ملازم رکاب عالی
باشند و خواهش کرج چاره بغیر از اطاعت نیافته الکسندر خان کندیل میرزا پسر خود را که در آن وقت دوازده
ساله بود و سیمون خان نیز لوارصاب میرزا نام پسر خود را که در همان سن بود بملازمت عالی فرستادند و میرزا
سلمان از جانب نواب سکندر شان و نواب جهانبانی خلعتهای فاخر پادشاهانه بایشان دادند و الکسندر خان

الزام باج و خراج چند ساله که نداده بود نموده مبلغ سه هزار تومان رایج شاهی عراقی بجهت خاصه پادشاهی و مبلغ [illegible] هزار
تومان بجهت نواب جهانبانی و هزار تومان بجهت اقامت میرزا سلمان و امرا و ارکان دولت قبول نموده خواهش
یعقوب نام خادم پسر خود را که مرد یهودی متمول صاحب مکنت و اعتبار بود همراه کرد که در بلده گنجه [illegible]
والتماس نمود که عیسی خان برادر او را در گرجستان نزد او گذارند که خود وجه معاش داده نگاه دارد و همچنین
سیمون خان نیز داود خان برادر خود را طلب داشت و هر دو متعهد شدند که با برادران سلوک پسندیده نموده [illegible] نمایند
و هر کدام محلی از الکای مخصوص برادر خود نمایند که بفراغت معاش گذرانند اما هر دو در باب برادران تعهد و
میثاق و ضامن نموده در اندک زمانی بدفع ایشان پرداخته شهرت فوت دادند و چون وقت مقتضی [illegible] بود [illegible]
گردید القصه میرزا سلمان و امرای عظام مهمات گرجستان را بقاعده که منظور گشت ساخته و پرداخته خاطر از
مهام حکام گرجستان جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و با پسران و دختر مذکور در زمستان
جای باردوی معلی رسیدند و حقیقه مهماتی که ساخته بودند بعرض نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان رسانیده موجب
ابتهاج خاطر شریف ایشان گردیده و چون خبر مراجعت سپاه پادشاه سردار [illegible] حقیقه [illegible] در این سال از جانب
رومیان دغدغه بود و ابراهیم خان بجهت امر مصالحه رفته بود در آن وقت لشکر قزلباش در شروان اقامت [illegible]
از هر سال اخبار امرای استاجلو و استاجلو رسید و دغدغه آن بود که مبادا امرای استاجلو [illegible] ایشان رفته
فتنه انگیزند معاودت موکب همایون بمقر سلطنت مناسب حال نموده در مقام [illegible] که هوای ییلاق بسردی کشیده از آن
معموره متوجه عراق گشته در ضمان سلامت بمقر سلطنت رسیدند و در آن زمستان قشلاق در دار السلطنه قزوین
واقع شد ذکر خروج قلندر در کوه گیلویه و مآل حال آن بجزای اعمال [illegible] از سوانح این سال خروج قلندر
است در کوه گیلویه بوقوع پیوست مجملی از این واقعه غریبه آنکه در اوایل سال قلندری که فی الجمله متابعتی به اسمعیل میرزا
داشته بطریق اسمعیل میرزا دو دندان پیش [illegible] رفع اشتباه العلم عند الله خود کنده بود و میان الوار کوه
گیلویه رفته و الوار حیله ورزیده و بر گشوده اظهار کرد که من اسمعیل میرزایم که جمعی با [illegible] معتقد شده قصد قتل من داشتند
بنابر مصلحت چاره جز غیبت و فرار ندانستم و درشبی از شبهای ماه مبارک رمضان که در وفات [illegible] اعلی حضرت

بودم دیدم که جماعتی که عداوت من در دل داشتند بر در خوابگاه من در آمدند و اراده دخول داشتند من در پنجره ای جانب
شکسته خود را بیرون انداختم از نخوت سلطنت عریان ساخته ملبس بلباس درویشان شده در گوشه مختفی گشتم ان جماعت
علامتی را که من بشاهنشاهی داشتم خنجر کرده شهرت دادند که اسمعیل میرزا فوت شد و من دو سال در کسوت قلندری در
ملک ایران رخنه در اطراف و جوانب عالم خصوصا ولایت روم سیر نمودم و غیب و دید ان ملک را از نظر احتیاط
در اورده و تا این غایت این راز سربسته بکسی اظهار نکرده صبر میکردم تا اکثر اعادی من یک یک بجزای عمل رسیدند
و چون وقت ظهور رسیده خاطر از کید اعادی فی الجمله جمع شده خود را ظاهر ساختم انشاء الله تعالی از نقیضه ضد داد
انتقام کشیده با هواخواهان صادق الاراده که در اطراف و جوانب ممالک دارم عزیمت تسخیر ملک روم خواهم
کرد و چنین و چنان خواهم نمود از طلوع نشاء نیک خیالات فاسده بکاخ دماغ راه داده لافهای گزاف میزد
و همه کس را وعدهای جمیل داده ایالت و ارایالت بلاد ایران و توران و روم نامزد میکرد لکن ده باز از صحرای
بسخنان واهی آن ابله طراز از جاده عقل منحرف گشته فریب خوردند و چون قضیه فوت اسمعیل میرزای جهان در عیانست
مردم دوردست که از ته کار خبردار نبودند این حکایات و هذیانات دروغ بیفروغ را محتمل الوقوع دانسته رفته رفته
خبر او در میان قبایل اعراب اشتهار یافت و از مرتبه خفا بدرجه ظهور رسیده مردم اکثر از اطراف و جوانب هجوم
کردند و نذور و پیشکشها اوردند قلندر مذکور رواج کار خود در میان ان مردم بیعقل دیده بلباس پادشاهانه نشسته
هر کس بملازمتش می رسید سجده و پابوس بطریق معهود وقوع می یافت و دختران صاحبجمال در هر قبیله بود بر سبیل نذر
می اوردند که بشرف فراش او در پایه مجهلان دیوانه غافل ابله طرازی دکان سلطنت ارایسته خواص را بهر طبقه را
مناصب عالی نامزد نموده این زمان بترتیب لشکر فرمان داد چنانچه عدد لشکریانش که قبایل جالی و جوانکی و
نیدانی و سایر قبایل الوار جمع آمده بودند به پنجهزار رسیده و با لشکری عظیم که بسر داشت بر سر دهی که حاکم
نشین بود و کوه کیلویه است آمده طوایف حقیقت خروج قلندر را خلیل خان افشار حاکم الوار که در اردوی معلی بود
عرض نموده جهت دفع قلندر برادر زاده خلیل خان که سرکرده ایشان رستم بیگ بود جمع شدند و اهل الفرس نیز در گر
محاربات عظیم روی نموده اصحاب قلندر گاهی غالب و گاهی مغلوب می شدند و چون کمتر از افشار و الوار در تنگ

معارک بقتل آمده از قضای الهی رستم بیگ پسر خلیل خان مقتول شد و قتل او باعث تسلط قلندر گشت طبقه افشار را از معاودت ناچار
آمدند و بسیاری از ان طبقه در ان معرکه راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر بسیاری از افشاریه و سپاهیان طایفه افشار را اسیر نمودند و
احشام و مواشی را باطراف و جوانب فارس و خوزستان فرستاده با حضار هواخواهان امر نمودند و چون موکب کیوان
همایون شاهی دور رو در سرحد آذربایجان باشغال عظیمه مشغول بودند حکم او بهر جا رفت مردم اکثر محال قریه چاره
جز اطاعت ندیده بمصلحت وقت نذر و پیشکش فرستادند اما چون قلندر مردی عقل ابله طراز بود ان جوهر ذاتی
که این معنی سرمایه سلطنت و پادشاهی را شناخته بقدر امکان در رواج کار خود سعی نماید و ان همت در نهادش نبود که
سر در سر اندیشه بلند نهد بنعیم و عیش و سرور چند روزه راضی گشته از تدابیر سلطنت غافل گشت و از تردد این
مشقت که پیش گرفته بود دلسرده آمده از کار به دار دکیر دلگیر شده بعضی امور که شیوه مردم فرومایه است
همت اقدام می نمود بمدلول این مصرع که چراغ کذب را نبود فروغی روز بروز بهتان کذب او بر
الوار ظاهر شدن گرفت و عقلای القوم درباره او متردد خاطر گشته و آوازه آمدن خلیل خان سر اشتهار
یافت قلندر قلندر بعضی الوار ظاهر شدن گرفت و عقلای القوم را درباره او متردد خاطر گشتند و آوازه
آمدن خلیل خان اشتهار یافت قلندر بعضی الوار بی اعتقاد گشته دست از حمایت کشیده بجانب حویزه رفت که
از سید شجاع الدین مدران مشعشعی که در ان وقت والی عربستان بود استمداد نماید و الوار از رفتن جانب
خود داده امر کرد که در وقت احضار حاضر شوند و خلیل خان حاکم کوه گیلویه که در درگاه معلی بود آوازه خروج
قلندر استماع نموده رخصت یافته متوجه آنصوب شد و چون بان حوالی رسید بیدولتان جماعت الوار ستمابدالی هواداری
هواخواهی قلندر بر سر راه او آمده بمحاربه مشغول شدند و در دره کوهی که به ... کوه مشهور است و گذرگاه تنگ است از
دور عبور خلیل خان از بالای کوه سنگهای عظیم سر میدادند و تیر و تفنگ می انداختند از قضای الهی تیری
بر خلیل خان خورده کشته شد و کشته شدن او باعث پریشانی غازیان افشار گشت و جماعت الوار دست بقتل و
غارت برآوردند این معنی باعث زیادتی طغیان و دلیری الوار گردید و چون خبر قتل او به قلندر رسید باز متوجه
کوه گیلویه شده و دیگر باره جمعیت عظیم بر سر او واقع شده بدو بهشت آمد و محمود خان ولد خلیل خان بعد از قتل

والد حاکم کوهگیلویه شده بود و طوایف افشار را جمع کرده بکرار اهل الکاهی محاربات وقوع پیوست و در این اثنا
محمود خان ولد خلیل خان بیمار شده باجل طبیعی درگذشت علی سلطان برادرش که حاکم شوشتر بود قضیه فوت برادرش و
غوغای قلندر شنیده از شوشتر متوجه کوهگیلویه شد او نیز بعد از رسیدن بهبهان رسید مبارک که ملازمش بود بقتل رسید و اهالی
افشار از محمود خان و کشته شدن علی سلطان مضطرب و سرگردان و بی سامان گشته از دهدشت بیرون آمده فرار نمودند
قلندر بر دهدشت مستولی شد و در آنجا ساکن گشت و حصار دهدشت را تعمیر نموده در انجا مردم را مخصوص ساخته
بعیش پرداخت و خواست که چند روزی که برده از روی کار او افتاده از لذات نفسانی کام ستانی کرده از
آرزوی از روزگار گیرد و چون آوازه قتل خلیل خان و استیصال دودمان افشار در سمع نواب همایون گشت نواب سکندر
شأن برادر خلیل خان اسکندر خان را بایالت کوهگیلویه منصوب ساخته رستم خان بیگلربیگی فارس و امرای ذو القدر را
بدفع فتنه قلندر و امداد اسکندر خان مأمور گردانیده و در سال دیگر که رایات جلال متوجه خراسان شده بود از میان
جمعی از لشکریان فارس را بسرکردگی دوراق خلیفه بجانب کوهگیلویه فرستاده و اسکندر خان و طوایف افشار نیز بایشان
پیوسته باتفاق روی بدهدشت آوردند و از کثرت و ازدحام که در اول حال بر سر قلندر واقع شده بود روی
به پراکندگی آورد و در این هنگام که لشکر فارس بمدافعه او شتافته چون فی الجمله پرده از روی کار افتاده معاندان جور تفحص از عیار
الوار درباره او نقصان پذیرفته بود کسی از اطراف و جوانب بامداد او نیامد لاعلاج بدوار بست ال قصبه
نموده اندک مردی که با او بودند دو سه روز حرکت المذبوحی کردند از طرف غازیان ذو القدر هجوم آورده
داخل دیوار بست شدند جمعی که بحسب مشغول بودند بقتل آوردند و قلندر را در همان خانه که میبود دستگیر کشان کشان
آوردند طایفه ذو القدر متوجه شدند که او را زنده بدرگاه معلی فرستند غازیان افشار هجوم نموده او را از کلانتر جای
ذو القدران بقتل آوردند و سر او را بدرگاه معلی فرستادند از هنگامی که موکب همایون در برج حیدریه بخراسان روی دل
نموده قلعه تربت را محاصره نموده بودند بنظر اشرف رسانیدند و آتش فتنه آن بیکی ابله طراز در کوهگیلویه
منطفی گشت و اسکندر خان آمده او را بقتل رسانید خود را شاه علی خان نام نهاده لوای حکومت بر سر افراشت
را احسن سب افشار که از اقربای خلیل خان و بیرزادی افشار بود باد در مقام انتقام در آمده خود در جی حال

امده

آمده جمعی از طوایف افشار را بایالت او راضی نموده با شاه علی خان مخاصمت آغاز نهاده و بهم الکاهی مخاصمت قائم شده
در ولایت مزبور اقامت نموده آن ملک در میانه هر دو منقسم کرده تا آنکه در زمان دولت حضرت اعلی هر دو از میانه
مرکانش در شیراز بملازمت رسیدند و شاه علی خان بدست حسین خان مقتول گشته حکومت کوهگیلویه با ذو الفقار
القصه بعد از قضیه قلندر زندگوره دیگر قلندر یکی را بنوعی اسمعیل میرزا در سر افتاده در چند جا این غوغا و شورش بهم
رسیده و در هر چند روز اسمعیل میرزا در هر ولایتی پیدا می‌شد و مردم بر سر او جمع شده باز پراکنده می‌شدند یکی از
لرستان جمال پیدا شده بود و لشکر اکراد و الوار قلمرو علی شکر بر سر او جمع شده عدد لشکریانش به ده هزار رسیده
و امرا و ارباب مناصب تعیین نموده در آن سرحد آغاز فتنه گری کرد و کس نزد سولاغ حسین تکلو فرستاد که ما
سلطان و وکیل و رکن السلطنه بود و سولاغ حسین بمقتضای عقل دفع او را در اطاعت و انقیاد او دانسته بجنان او را
بعدم قبول تلقی نموده بتصدیق اسمعیل میرزا اعتبار نمود و اظهار اخلاص و خوارش تمام کرده بارخانه فرستاد و
التماس تشریف حضور او کرد و خیمه و یراق و اسباب پادشاهانه فرستاد و خود نیز باستقبال کرد و قلندر باور کرده در
حال بدولت و اقتدار متوجه جمال گردید و سولاغ حسین و اعیان تکلو باتفاق بعد سلطان بهابت بملازمت رسیده بسجده
پای بوس وقوع یافت و از روی عقل و دانش آن کثرت و ازدحام را از هم پاشیده و در مقام فرصت او را گرفته
محبوس ساخت و در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال
واقع شد او را بدرگاه معلی فرستاده نواب جهانبانی در خیابان میدان اسب قبای باروط در او پوشیده
آتش زدند و با وجود آن تنبیه موجب تنبیه قلندران نشد و دیگری در طور اشش این آرزو کرده جمعی بجماعت بر سر او
جمع آمده بدار الارشاد اردبیل در آمده در آنجا بجزای عمل رسیدند و دیگری در حدود فراه خراسان ظاهر گردید
و جمعی کثیر از خود بغلبان فتنه انگیز از سرحد بر سر او جمع شده آغاز فتنه کردند سلطان حسین افشار حاکم فراه متوجه
دفع او گشته بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و غوریان غالب آمده بمقتضای قضای ربانی حسین سلطان در معرکه
کشته گردید و طایفه افشار منهزم بفراه آمدند و حقیقه ماجرا بسمع اعلی عرض شده علی سلطان برادرش که در درگاه
معلی بود و یوزباشی زمره قورچیان افشار که بجای برادر منصوب گشته بفراه آمده بانتقام قتل برادرش بر سر قلندر

بعد از رفتن اتباع قلندر از اصفهان محاربه ساز داده بعد از سعی بسیار که از جانبین بوقوع پیوست او بقتل رسیده طایفه
اوشار در این مرتبه بیرکاری نشان دادند و نعمان سلطان قوم ایشان حاکم فراه شده چون آن کار رسیده و در اندیشه دفع
او بود که کذب قلندر بر اتباعش ظاهر شده عاقبت بقتلش پرداختند مجملا تا چهار پنج سال آغاز دولت نواب سکندر
شان گفتگوی حیات اسمعیل میرزا بر زبان مردم بود **ذکر قضایای خراسان و جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بر مسند**
سلطنت ابو الاعلی مقدر فرمان ده کشور گیر گیهان که در سنه ایلان ئیل در خراسان در سلک گذشته مرقوم قلم بیان گردید که
چون مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس سالی عصیان و طغیان علی قلیخان شاملو بیگلربیگی هرات و مرشد قلیخان استاجلو
و اتباع او و در ایام [illegible] ایشان بمشهد مقدس سالی ولی نیشابور متعاقب و متواتر بدرگاه معلی عرض نمود و امیرخان و امرای
ترکمان که بجهت تعصب اوجاقیت در آن باب گفتگو در آمده و امداد و معاونت مرتضی قلیخان [illegible] نهاد همت ساخته
بودند ارکان دولت قاهره انتظام مهام خراسان را در عهده اهتمام محمدخان نموده او را باتفاق اسمعیل خان شاملو که
طالب خون پدر بود و قورخمس خان شاملو و بعضی از امرای لشکر [illegible] بخراسان فرستادند که از روی عقل و دانش
آتش فتنه را فرو نشانند و امرای خراسان را از مخالفت بر کنار ساخته شاهزاده عالمیان را آورند و ملغی که
میانه ایشان و مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح باشد باصلاح آورند والا بنوعی که مقتضای دولت و مصلحت
دولت ابد مدت باشد عمل نموده نوعی نمایند که شیوه دو هوائی که در میانه قزلباش پدید آمده مفقود گشته سر از گریبان
بدر آورند و ایشان حسب الامر نموده روی براه آورده در عراق ترتیب قشون و لشکر خود داده عنان عزیمت بجانب
خراسان انعطاف دادند و چون آمدن ایشان در خراسان شیوع یافت علیقلیخان و مرشد قلیخان را اراده
مشهد مقدس در خاطر تصمیم یافت اتباع خود را اختیار نموده در موکب همایون شاهزاده کامکار [illegible]
اعلی شاهی ظل اللهی از دار السلطنه هرات بیرون آمدند و امرائی که بالطبقه هم عهد بودند همه با لشکرهای آراسته
باردوی عالی آمده با جمال شوکت واقعه [illegible] و دو مشهد مقدس آمدند و مرتضی قلیخان خواست که با وارده
داد و دهش لشکری فراهم آورده بایشان کرده مقاومت نموده برتری جوید لهذا زیاده زر از حاصل مشهد مقدس
از خزانه ملوکانه بر خود لازم آورده انعامات غیر معتاد رسید او [illegible] و طوایف ایماقات و سپاهیان

صلای

صلای زر دادن داده از محصولات مشهد مقدس و تکالیف متعاقب عنف کرده چون شیوه مصادرات و مصادرت [illegible] نموده از
از حد اعتدال تجاوز نموده دست جسارت بخزانه معموره سرکار آستانه مقدسه و حلی و زیور از روضه متبرکه دراز کرده جمع
قنادیل و شمعدانهای طلا و نقره را مساعده گویان بمصرف علوفه و مرسومات لشکریان کرده ازین جهت بود که بجای
او حصول نپیوست و آنچه او خود می اندیشید بر عکس آن نتیجه داده تأیید نامتناهی الهی محمدخان و محمدی خان و اسمعیل
خان با امرا و لشکریان که برفاقت ایشان مامور بودند بمشهد مقدس رسیده بعد از وصول بلده متبرکه میانه محمد
قلیخان و علی قلیخان مراسلات موعظت آمیز واقع نشد اما ایشان بملاحظه آنکه مبادا محمدخان که بجهت تعصب اوجاقیت
ترکمان و اسمعیل خان که بجهت قصاص خون پدر ولی خلیفه سر شورش و فساد دارند میانه ایشان و مرتضی قلیخان کار از
صلاح گذشته بود و مطلبی که پیش گرفته بود متقاعد گشته و آن گفتگوها هیچ تأثیری نکرده بهیچ وجه بوعظ او
تمکین نیافت اگر او را تغییر نموده حکومت مشهد مقدس را به بکری از امرای عظام دهند و بپادشاهزاده عالی
مقدار که حکم پدر بزرگوار [illegible] که در این سرحد بتوافق بوده در وقایع و حوادث از کمی و صلاح لله و بیگلربیگی رود و بر دل
بصلاح و صواب اقرب است و ما همان بنده درگاهیم که بودیم و محمدخان و مرتضی قلیخان که کشت باده نخوت در
غرور بود بدر راه اینگونه عتابات ندارند و قطع رسل و رسایل کرده اتباع خود را از اطراف و جوانب جمع
آورده در مشهد مقدس جمعیت عظیم روی داده اما علی قلیخان و مرشد قلیخان صرفه در رفتن مشهد مقدس
ندیده چون اطوار درویش محمدخان که از سال گذشته بظهور آورده بود دل آزرده خاطر بودند صلاح وقت در آن
که نخست متوجه بنیه درویش محمدخان شوند اگر امرای مشهد مقدس بکومک او بیرون آیند در صحرا اتفاق صحبت
ملاقات اتفاق افتاده آنچه در مکمن غیب مستور باشد بجلوه ظهور آید والا خاطر از وهم نیشابور جمع نموده
بمشهد آیند بدین عزیمت عنان از طرف مشهد مقدس پیچیده متوجه جانب نیشابور شدند و بظاهره آن
بلده رسیدند و درویش محمدخان باستحکام قلعه و اسباب ترتیب قلعه داری پرداخته دروب شهر را
مسدود ساخته سر مخالفت در ردی کشیده [illegible] قلعه را مرکز وار در میان گرفته بسرانجام یراق قلعه گیری
مشغول شدند و محمد قلیخان و مرتضی قلیخان که از رفتن ایشان به نیشابور مطلع شدند برای حفظ ایشان و نیز [illegible]

صواب خالی لکن چون شهر را اصلاح نبدیده و دفع این حادثه را آسان شمرده خود در شهر توقف نموده جمعی از لشکریان را بسر
کردگی اسمعیل خان و بداق خان چکنی بامداد و کومک درویش محمد خان مامور ساخته روانه آن صوب کردند از آنطرف بیر
مرشد سلطان با آنکه خود و قورچیان حضرت امام علیه السلام که مرتضی قلیخان بایشان ملحق شده از مشهد مقدس
عذر خواسته بیرون کرده بودند در همین مقام در سلک جنود مرشد قلیخان انتظام داشتند با جمعی دیگر بمدافعه ایشان مامور
گشته در حدود مشیان بوریای الفریقین کارزار بوقوع پیوست و نسیم دولت بر لوای اقبال امرای عباسی وزیده
فتح و ظفر اختصاص یافته اسمعیل خان و بداق خان و اتباع راه انهزام پیمودند و شکسته بحال المشهد مقدس رسیدند
و این معنی موجب ازدیاد قدرت و شوکت امرای عباسی گردیده محمد خان و مرتضی قلیخان خجلت زده گشته از مقابله
دلیر شده بعد از وقوع واقعه مذکور قدرت مقابله ایشان نیافته در شهر خزیده و در حصار نشسته از کثرت و ازدحام
روی درکمین نهاده امرای عباسی حضور جاه طلبیه آنجا ملو بعد از گشت لشکر مشهد مقدس دلشاد و در بودن ایشان
اراده نمودند که چون بموجب قضا و قدر این گونه مقدمات بظهور پیوست و ارکان دولت قاهره دعوت سکندر
شان رقم عصیان و طغیان بر ناصیه حال این طبقه کشیده اند یکبارگی دست بدامن اقبال حضرت اعلی شاهی ظل الهی
استوار داشته آنحضرت را بسمت و الالای پادشاهی موسوم گردانیده بر تخت سلطنت خراسان متمکن سازند در
همگنان ظاهر شود که سعی و جهدی که می نمایند در راه آن حضرت است و دشمن از بیم شمشیر بابد دور باش
علی قلی خان لله گفتگو کرده چون پادشاهی آنحضرت بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت بود بکلی ارکان این رای را تحسین
شمرده بحصول این مطلب اعلی عازم شدند و در سیلان ئیل ترکی در اواقع موافق سنه تسع و ثمانین و تسعمائه در روز که
آفتاب در بیت الشرف و سعود ناظر و کواکب منحوسه در حضیض و وبال بودند مجلس پادشاهانه ترتیب داده مسند
رفیع سلطنت و پادشاهی آراسته اند و آن ساعت و طالع سعیدی که بقواعد نجومی دلالت بر ثبات دولت و امتداد
زمان سلطنت می نمود و مولانا آقا میر منجم یزدی تعیین نموده بود آن شاهنشاهی کشور اقبال را بر آن طوره فاعده
سلاطین برای سند جلوس حضور نموده اسم سامیش که تا غایت بین الجمهور بعباس میرزا مشهور بود شاه عباس
نامیده هر چند آنحضرت را کهبیه خود و سالی و صغر سن مدخلی در این امور نبود و رضا نامه بکه خلاف رضای

نامدار بود و برادر بزرگوار با شاه نمیداد اما بدستیاری کارکنان قضا و قدر این امر عظیم بی اختیار بوقوع پیوست و
و مناهی و احکام و فرامین بطغرای پادشاهی مزین گشته خطبه و سکه در خراسان باسم و لقب همایونش آرایش یافت و جمیع امرا
و ارکان دولت که در اردوی عالی حاضر بودند بقدم تملق و انقیاد پیش آمده بشرف پای بوس مشرف شدند و در ضمن
شریف زبان تهنیت مبارکباد گشوده اکثر اشراف و اعیان و ارباب و اهالی خراسان بدرگاه عالی روی آورده
آثار اطاعت و جان سپاری بظهور رسانیدند و زیاده از دیگران میر محمد یوسف نیشابوری ولد میرشاه حسینی که از
عظماء الولاة [illegible] پدرش در اردوی معلی تیر الممالک بود و در مراسم دولتخواهی کوشیده بمرتبه امارت ترقی نموده میرمحمد
یوسف خان لقب یافت و فی الحقیقه تاریخ سلطنت و پادشاهی آنحضرت در این سال فرخنده فال بود و چون خبر بمشهد مقدس
رسید موجب شکستگی و پریشان حالی محمد خان و لشکر مشهد شده حقیقه حال بدرگاه معلی عرضه داشت نموده مصحوب معتمدی
چابک سوار [illegible] فرستادند و چون حق سبحانه و تعالی وجود آنحضرت را در شمه [illegible] و خیرخواهش را
مسعود [illegible] از ابتدای حال و اوان کودکی ولای آنحضرت در دلهای کافه انام قرار گرفته خلایق
بالطوع خواهان دولتش بودند آوازه جلوسش بهرجا رسیده موجب مسرت و شادکامی گشت و آثار و علامات نیکنامی
را از جلوس همایونش مژده می داد بالجمله چون این خبر سعادت اثر در اردوی معلی شایع گشت عملیات را موجب استعجاب
استعجاب گردید چه تا غایت در دودمان صفویه چنین امری بوقوع نپیوسته بود راقم حروف از صدر اعظم قاضی
الحسینی استماع نمودم که نواب سکندرشان در قراباغ قشلاق داشت و خواجه ضیاء الدین محمد کاشی شرف الکتد خان
آمده از من سوال کرد که خبر پادشاهی شاهزاده کامران در خراسان صورت وقوع دارد یا نه من در جواب گفتم بی
باقوال چنین مذکور میشود اما هنوز تحقیق نپیوسته دیوان حال اسمعیل در بیان بود خواجه مشارالیه احوال شاهزاده
را از آن کتاب تفال نموده در اول صفحه یمنی این قطعه برآمد قطعه خسرو تاج بخش شاه جهان • که زبخشش زمانه بر جدار است
تکمه چرخ سوی او هر دم • مژده فتح و دولت و ظفر است • رای او مهر و دولتش بر پا • دست او بحر و بحر بحرش گهر است
آسمان و دیوش جز دم کفش • که بنزدیک او چنین خبر است • که بگیرد بر تیغ چون خورشید • هر چه خورشید را ازو گذر است
گردش کعبتین تو نه بند اری • عرصه ملک او چنین قدر است • که نه در حسب پادشاهی او • همه عالم گردان هنوز مختصر است

اتش آسیب و دود لبش ندیدند کاین هنوز از نتیجه سحر است القصه بعد از وقوع این حال امرای عباسی بجد و جهد تمام متوجه قلعه گیری
گشته سعی در استمام بسیار بظهور آوردند اما درویش محمد خان بنوعی عقل و مردانگی و حسن تدبیر در محافظت قلعه داری کما
ینبغی کوشیده تیر دلیران هرچند سعی مینمودند گشادی نمی‌یافت تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشیده وقت قشلاق
نزدیک آمده آوازه وصول لشکر عراق نیز رسید بالضروره صلاح در کوچ کردن دیده فی سبیل مقصود از پای قلعه
شابور بر خواسته روی توجه بجانب … دار السلطنه هرات آوردند و امرای عظام رخصت یافته هریک باقطاع
خود رسیدند اما چون اخبار خراسان چنانچه گذشت در میدان الجوق قراباغ باردوی نواب سکندرشان رسید تا بیان
با انشای سردار … صلح میان آمده و ابراهیم خان ترجمان از جانب … برسم رسالت روانه استنبول
نموده بود عزیمت جانب عراق التصمیم داده کوچ بر کوچ بمقر سلطنت آمدند و زمستان را در دار السلطنه قزوین گذرانیدند
در اول سال … بجهت دفع فتنه خراسان بسرانجام اسباب آن سفر پرداخته تواجیان که بجهت احضار امراء لشکریان
اطراف و جوانب فرستاده بودند چنانچه در ذیل این اوراق وقایع آن سال مرحوم ملک … حال می‌گردد و دیگر

توجه … بجانب خراسان بجهت اطفاء نایره فتنه خراسان

چون زمستان … بپایان رسید نوروز
سال توشقان ئیل ترکی مبارک و فیروزی جلوه ظهور نموده مشاطه ربیع و فرور رفتن نقاب … از رخسار
عروسان ریاحین بر داشته و بهار دلگشای صلای عیش و صفا به پیر و برنا داده لوای نزهت و خرمی در صحن زمانه
برافراشت نواب جهانبانی بعشرت و کامرانی و بجو استقاری دختر میرزا سلمان رغبت نموده از روی میل و خواهش تمام
اورا بحباله نکاح در آورد و میرزا سلمان جشن پادشاهانه آراسته مجلس عقد بر وجه لایق انعقاد یافت و تعلقات
رسمی که شایسته این امر از جانبین بظهور آمده مقرر شد که درین سال ترتیب یراق و اسباب ضروری آن پرده
نشین سرادق عزت پردازند که بمقتضای رای عروسی و زفاف در سال آینده اتفاق افتد و میرزا سلمان بدین
مواصلت سر افتخار بایوان کیوان افراخته بیشتر از پیشتر در امر وزارت و رتق و فتق مهمات اقتدار و استقلال یافت
هرچند امراء و ارکان دولت بدین مواصلت و مصاهرت راضی نبودند اما بنابر میل خاطر شاهزاده رضاجوئی اختیار
الکراه خاطر خود نمودند و چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم گشت متواتر گشته بود از روی کار امرای خراسان

اوزن

بر خورشید داد آوازه سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از خراسان بعراق رسیده از درجه جهان … اکابر
محمد خان و اسمعیل خان که بخراسان رفته بودند مراجعت نموده بدولت عتبه بوسی مشرف شدند و حقایق حالات خراسان حسب
الواقع معروض داشتند و میرزا سلمان و سایر دولتخواهان نواب سکندرشان و همراهان شاهزاده عالمیان بشورش گفتگو در
آمده جهت اطفاء نایره فتنه و فساد خراسان عزیمت یساق خراسان جزم نمودند هرچند این معنی موافق مزاج قورچی باشی و
شاهرخ خان و بعضی امرا نبود و در مجالس می‌گفتند که اعتمادی بسخن … نیست مبادا چون … همچون تا بخراسان
امر مقرر نمودند که اگر مرشد قلی خان و امرای استاجلو که در خراسانند بر جاده مستقیم خلاف باشند بعد از مدافعه امرای آن
مذکور را در عرض تعیین نمایند و سلمان خان و امرای … استاجلو متعهد شدند که کسی معتمد بخراسان فرستاده
مرشد قلی خان و امرای استاجلو که ایل و عشیرت یکدیگرند نصیحت نموده از سلک خلاف و عصیان بطریق …
دلالت نمایند و قرچغای … نام … عم مرشد قلی خان که از عظماء الطایفه و در عهد شاه جنت مکان …
بود در جهاد بیشتر از نوبه رایات جلال او را درین خدمت مامور نموده فرستادند و چون از قلعه‌ها … عسکر …
فارس بعضی یساق واقع شده درین دو سال که سفر آذربایجان اتفاق افتاد لشکر فارس بهانه ظهور … که
در کوه گیلویه واقع شده از یساق تقاعد ورزیده نیامدند رقم عزل بر صفحه احوال او کشیده امرای ذوالقدر فارس
شده امت بیگ نور باشی که از عظمای درویش … طایفه ذوالقدر بود بمرتبه خانی و امیر الامرائی الکاء
که الحال سلطان … دار الملک کیلان بوده منصوب گردانیده امرا که … تعیین نموده حکم شد که امت خان … از لشکر
فارس را بسعادت … خان افشار در دفعه قلندر بکوه گیلویه فرستاده خود با بقیه سپاه بتوجه خراسان …
موکب ظفر قرین بوده و فرمان واجب الاذعان بر اصدار یافت که ولی خان تکلو حاکم همدان و ولی خان …
حاکم دار الامان کرمان با جنود … عزیمت یساق خراسان نموده درین سفر در رکاب موکب همایون …
بهار را در دار السلطنه قزوین … نموده استمالت و دلجویی امرای خراسان مصحوب قورچیان …
از روی اخلاص شاهسونی بر سر مرشد قلی خان … نموده باتفاق او بموکب همایون بپیوندند فوج فوج عساکر گردون
مآثر از اطراف و جوانب در ظل رایت فیروزی اثر مجتمع می‌شدند در اندک روزی آنچنان جمعیتی دست داد که

در هیچ زمان جمعیت لشکر قزلباش را بدان مثابه نشان نداده بودند در اثنای راه شاهوردی بیک یکان از خراسان عود
نموده بعضی سخنان را که از جانب مرشد قلیخان در قفا عرض نمود در اثنای محاوره و گفتگو درشت خوئی کرده عاقبت
مورد عتاب و خطاب گشته مواخذ گردید و مهدی قلی بیک ولد حسن بیک شادیلو نیز که قورچی تیر و کمان و از اعاظم
معتبر طایفه استاجلو بود درین مراتب گفتگوها به تعصب او همایت و حمایت ایل و عشیرت در مجمع امرا دلیرانه سخن می
گفت او نیز چون صاحب داعیه و محل اعتماد نبود مواخذ گشت و سلمان خان و رئیس سعدان استاجلو با عوای بهاندان
دوستی شاهزاده عالمیان هر دو را بقتل آوردند اما علی قلیخان و مرشد قلیخان آوازه ورود لشکر عراق شنیده در
رکاب شاهزاده گیتی ستان یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی از دار السلطنه هرات بیرون آمده امرای عظام که با ایشان
عهد و پیمان بسته بموجب حضرت اعلی و خالفت نواب سکندرشان اختیار نموده بودند بر سر ایشان جمعیت نموده بتنزل
منزل با قدوم مشهد آمده که به بی انتظامی احوال مرشد قلیخان و تغلب احوال و انصار او و در چمن رادکان که از اتباع
مشار الیه بودند نهب و غارت نموده از ترتیب لشکر پادشاهی بسیاری از آن طایفه تغییر و تبدیل احوال و همت بران گماشته
بودند که دو سه ماه اول را از برف و باران خالی برداشته در خلال آن حال اخبار خبر ورود لشکر عراق رسانیدند
و حال اندیشه تنگ گردیده از راه ارغیان (؟) تا بلده المؤمنین سبزه وار در آمدند و در حینی که موکب نواب سکندر
شان به ییلاق رسید ایشان در سبزه وار بودند با وجود قدرت و قوت لشکر عراق که اضعاف مضاعف آن
کرده بودند از امرای خراسانیان و آمدن ایشان بسبزه وار خاطرها مکدر و پریشان کردند و جمعی مردم آن بود
که مناهی و دگرگون کرده ... در همان چند روز مقابله عظیم واقع شود اگر عظما و ریش سفیدان جنب را نکرده حمی شمردند
زیرا که طایفه قزلباش از خویشان و اقربا البته بکمر دخته جمعی در این طرف و برخی در آن طرف بودند و از امرای
صلاح اندیش خصوصا علی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار که شعر پر ترکمن (؟) بود و جمعی دیگر...
اما میرزا سلمان که امرای مذکور را نسبت بنواب جهانبانی از اهل نفاق شمرده بتابد و در زیکی (؟) با ایشان نمود
اما ایشان صحبت وقت اظهار ما فی الضمیر زبان نهفتند تا در روزی که اردوی همایون در مزینان (؟) نزول
و جلال نمود و خبر حرکت خراسانیان در اردو شیوع یافت تفصیل این تعال (؟) چون علی قلیخان و امرای ...

سبزه وار رسیدند از ورود موکب پادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر عراق خبر یافته در مشهد با لشکر بیشمار بیرون
از چنین قدرت و قوت ایشان از اصلاح حال خود دران دیدند که از عنان محاربه پیچیده هر یک بجای خود در قلعه قلاع
خود در استحکام سازند و بلوازم قلعه داری پردازند چه ظاهر بود که لشکر عراق را که به استیلای مخالفان در میمنه در
خراسان زیاده از شش ماه قدرت توقف نیست و الحق در آن وقت فکر درست و تدبیر صائب جز آن نبود مرشد قلیخان
تحصن و قلعه تربت اختیار نموده متوجه آن صوب شد و علی قلیخان و امرای هرات و غوریان در کنده و در رکاب
شاهزاده جهان بدار السلطنه هرات رفته و رایات نصرت آیات متعاقب ایشان در حرکت آمده مرتضی قلی
خان و امرای خراسان اکثری بموکب ظفر قرین پیوستند و چون از حرکت علی قلیخان و تغیر قلی امرا و اتباع ایشان و خبر
تحصن مرشد قلیخان در قلعه تربت بسمع همایون رسید ارکان دولت قاهره صلاح دران دیدند که اول خاطر از
مهم او جمع سازند و تا در آن قلعه باشد بمهم دیگر نپردازند لهذا بجانب تربت در حرکت آمده بپای قلعه رسیدند
و اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفتند و سیبها با امرا و ادیاقات (؟) تقسیم یافته شروع در لوازم قلعه گیری کردند
محصوران بمراسم قلعه داری بر دار جستند و در اندک روزی توپهای عظیم ترتیب یافته حوالی بلند ساخته شد و
میرزا سلمان و امرای تکلو و ترکمان زیاده از دیگران سعی و اهتمام مینمودند مرشد قلیخان و اهل قلعه مردانه در
محافظت می کوشیدند و سیبها ریخته آثار جلادت بظهور می آوردند تکمیر به دلیرانه سیبه ریخته از اردو علی
خلیفه تکلو را که از امرای معتبر آن طایفه بود بقتل آوردند و الهماس قلی بیک ولد قورخمس خان شاملو که ایشک آقا
آقاسی نواب جهانبانی بود در سیبه بقتل آوردند مجملا اتشماه از جانبین بازار محاربه و مصالحه گرم بود و
محصوران اتفاق سیبها رحم و بعضی بیرون نیامده کوششهای مردانه کرده اثری بر ساعی موفور بیرون بیان
مترتب گشت و الحق بعضی از دولتمندان خصوصا علی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار از هم خوردن ایشان اراضی
بودند که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد و در خفیه با آقا ال و ریش سفیدان او با قات در اثنای محاربه و محاوره
گفتگو می گفتند که امید داریم که قزلباش شمشیر در روی یکدیگر نکشند و بهم بصلاح و صلاح فیصل یابد و فساد که
سی ساعتیان روی داده بصلاح انجامد اما از بیم طعن خصمان و حاسدان در مجمع امرا البته ازین گفتگو فرو بسته

از خوف قوت اظهار این معاند نشدند تا آنکه زمستان را در پای قلعه بپایان رسانیده نور خورشید عالم افروز بسال [illegible]
فال قوی پیل ترکی ورود سعادت نموده سلطان بهار دانش ایام لوای عظمت و کامرانی در عرصه اشرف افراخت و مدت
محاصره بطول انجامیده ازجانبین ستوه آمده بودند ریش سفیدان دولت قاهره که در همراه و یمانق بودند خصوصا شاملو
و استاجلو و غیرهم از مقوله حکایات در حضور میرزا سلمان و شاهزاده امرا و اعیان دولت بمیان آورده طایع
زندگی مصالحه راغب گشته این حکایت بمیان آمده از ارکان دولت قاهره و زمره امرا امیر اسپندی سپهسالار و از
سادات و علما امیر ابوالولی قاضی معسکر را باتفاق چند نفر از ریش سفیدان صلاح اندیش بقلعه فرستادند که مرشد
قلیخان را نصیحت نموده موجب نواب سکندرشان و نواب جهانبانی دعوت نموده از جا الفت [illegible]
چند روز فرستادگان را در قلعه نگاه داشته از قضیه بقتل آوردن شاه وردی سلطان ایغل عم خود اظهار آزردگی
بسیار کرده سخنان جهرات و غمازان ارکان دولت اعتمادی نموده تا آنکه شاهرخ خان مهردار و [illegible] و
امت خان حاکم فارس اهل طایفه ذوالقدر متکفل مهمات آمده از حضرت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی
التماس عفو تقصیرات مرشد قلیخان نمودند و بعد از استخاره شاهرخ خان بقلعه رفته با او ملاقات نمود و چون محصوران
از قلعه داری بتنگ آمده بودند بمصلحت [illegible] ایوار [illegible] در مدارا دم وفا گشودند بعد از تکرار آمد
و شد میرزا سلمان عظما امرا از حوالی قلعه بمرشد قلیخان ملاقات کردند و او در اخلاص و غلامی نواب سکندرشان
و شاهزاده عالمیان تجدید عهد و پیمان کرده با ایمان موکد ساخت و قرار یافت که اردوی معلی از پای قلعه کوچ
کرده چند روز او را مهلت داده که تنگی سامان داده بدرگاه معلی آید و چند نفر از اقوام و ریش سفیدان خود را در
مرجعت میرزا سلمان و امرا بپایه سریر اعلی فرستاد که استدعای عفو تقصیرات او نماید فرستادگان بوسیله
امرا و عظما بشرف سجده اشرف و نواب جهانبانی مشرف گشته بمقتضی المرام عود نمودند و از این جانب مشاعر لطف
باسم مرشد قلیخان مبنی بعفو دلالت و شفقت که رجوع حکم سلطنت سالیه شاه قلی خان بعد از دالداماد الیه که در صدر
سن للنواب سکندرشان و فرزندان ارجمند سعادتمند بود و عرصه و راه شاه باخلع فاخره ارسال داشته و از پای
قلعه کوچ کرده در محل مناسب که ایلی طریق دارالسلطنه هرات و مشهد مقدس معلی بود نزول اجلال نموده منتظر ورود

مرشد قلیخان بودند که عزیمت جانب هرات می اختیار دست داد ذکر توجه موکب همایون بجانب دار السلطنه هرات
و در میان محاربه لشکر عراق و خراسان و در غوریان و در انهزام لشکر خراسان متعدد سبحانی جل شانه در هنگامی که
اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده در توجه جانب هرات و مشهد مقدس سرد بودند خواجه عبدالمومن که از اقوام و خواص
اختیار مشی بود از دار السلطنه هرات رسیده خبر رسانید که علیقلی خان و امرا و اتباع که در بلده فاخره هرات بودند
بمحاربه مرشد قلیخان و نواب مقدس شاهزاده جهانستان اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی از شهر بیرون آمده در
غوریان رحل اقامت انداخته اند و از کیفیت و کمیت لشکر شمار رسید تا ده [illegible] هزار کس اند و میرزا سلمان
در محل امرا را استعجاب گشت که این پایه مردم چگونه بمقابله عساکر حضرت کشان کرده در برابر ایشان آمده توانند ایستاد
و بمحاربه مرشد قلیخان توانند کرد خواجه مذکور تقریر نمود که مطلب ایشان از بیرون آمدن آن است که موکب همایون
بعزم رزم ایشان از قلعه تربت کوچ کرده مرشد قلیخان از تنگنای محاصره خلاصی یابد و چون موکب اقبال اعلیحضرت شاه
غوریان قریب کرده کوچ کرده خود را بقلعه هرات رساند چه ظاهر است که هرگاه استیلا بر دو قلعه تربت و هرات
[illegible] معقول گردد تسخیر قلعه سپهر اساس هرات که از قلاع مشهور آفاق است در عرض یکسال میسر نخواهد بود
و لشکر عراق از جهت استیلای بر دو قلعه مشاغل عظیمه سر حد آذربایجان خلل و وحشت خراسان نسبت الضرر [illegible]
دلخواه ثبت خواهد یافت و این تدبیر در نظر عقلا پسندیده نموده اما چون تقدیر الهی خلاف این بود صورت دیگر
روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا سلمان و هواخواهان نواب جهانبانی خصوصا اسمعیل قلی خان که با علیقلی خان
قتل ولی خان برادر [illegible] ولیخان تکلو و اعیان این طبقه که طایفه شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند
بعد از تعارف احوال امرا و اعیان اندیشه نمودند که چون علیقلی خان هنوز از کوچ کردن عسکر ظفر قرین از پای
قلعه تربت اطلاع نیافته عنان عزیمت بجانب غوریان معطوف داشته بر سبیل ایلغار خود را با ایشان رساند که تا
ذات مقدس حضرت و علیقلی خان را اندیشه [illegible] محتمل بود که هرگاه خبر برخواستن از پای قلعه تربت بعلیقلی خان
رسد احتمال آمدن بجانب هرات در غوریان توقف نموده خود را بشهر انداخته تهیه اسباب قلعه داری کرده
[illegible] این مقدمه را با نواب جهانبانی در میان نهاده تاکید نمودند که عازم [illegible] از قرار ایلغار دارد

و یک لحظه تاخیر جایز ندارد و نواب جهانبانی در مجمع امرا اظهار این اراده در صدد شد نواب سکندرشان کرده بالمغار عازم
و جازم گشتند امرا و ارکان دولت از بیم طعن مغرضان لب از گفتگوی ممانعت بسته سر رضا جنبانیدند و همان [illegible]
و الغایان تکلو و ترکمان و غیرهم بحرکجی(?) لکری(?) مبین(?) شدند این خبر در اردوی علی شایع گشته لشکریان به تشغیل سپاهان در انجام
ضروریات ایلغار پرداختند و دریای لشکر چون بحر اخضر در تموج آمد امرای عظام طوعاً و کرهاً در رکاب ظفر انتساب نواب
سکندرشان و شاهزاده عالمیان روی براه آورده و کنار تیر پل لحظه از لشکر و ابوار(?) نیاسوده و آن مسافت
بعید را در سه شبانه روز طی نموده صبح روز چهارم که هنوز زمانه ملبس لباس عباسیان بود قراولان لشکر ظفر
اثر بکنار تیر پل رسیدند و قراولان اردوی علی قلی خان در آن وقت گشته خبر ورود لشکر رسانیدند علی قلی خان در آن
حال حمل بر کذب این خبر نمودند زیرا که لشکر عراق را در پای قلعه تربت جام داشت و از آنجا تا کنار تیر پل مسافت
بعید بود اما چون صبح کاذب طلیعه صبح صادق گشت و غلغله عبور لشکر از کنار تیر پل بگوش علی قلی خان و امرا رسید(?)
سوار شده چرچی قرار داده قول دست راست و دست چپ آراسته مستعد رزم و پیکار گشتند و اردوی خود را
کوچانیده بسر پا باز داشتند از طرف لشکر ظفر اثر بعضی از سر پل عبور کرده و بعضی دیگر از آب معبر یافته عبور
نمودند و مبارزان ظفر قرین از طرفین بیکدیگر تلاقی گشتند و معرکه رزم گرم گشت طایفه شاملو و اتباع ایشان
لحظه بمدافعه مشغول گشته آثار جلادت بظهور رسانیدند و چون لشکر عراق ده برابر خراسانیان بودند ایشان
زمانی پای ثبات استوار داشته کوشش مردانه نموده اما چون کوکبه اقبال نواب سکندرشان و حضرت همایون ظل
شاهزاده جهانبانیان با قشونهای آراسته نمایان شدند و چشم علی قلی خان و لشکریان او بر آن لشکر بیشمار افتاد
دست و پای از کار رفته از هجوم مبارزان و ازدحام لشکریان صفوف سپاه ویران شده شکست
خورده روی بوادی فرار و هزیمت نهادند غازیان قزلباش که بیکدیگر میرسیدند که اینها بتعصب قزلباش
دهکیشی در کشتن و بستن زیاده اهتمامی نمیکردند اما طایفه تکلو بر خلاف دیگر [illegible] در طایفه شاملو
دست [illegible] نهاده بسیاری از آن طایفه را بتیغ انتقام گذرانیدند و اردوی بتاراج و [illegible]
و تکلوان چون اموال و اسباب زندگی دست از تعاقب باز کشیدند و بغارت و یغما مشغول شدند و نواب سکندر

شأن و نواب

شأن و نواب سکندرشان و نواب جهانبانی بمعرکه رسیده چون از حرارت هوا و شدت ایلغار پیاده و سوار را
طاقت طاق شده مراکب از رفتار مانده بود در همانجا فرود آمدند و در همان شب مرشد قلی خان و جمعی از امرا
بدار السلطنه هرات فرستادند و خود را بشهر رسانیده شهر را مضبوط نموده منتظر ورود رایات جلال اعلی علیخان(?)
بعد از انهزام از شاهزادگان فلک مقام یعنی حضرت اعلی شاهی جدا افتاده از راه دیگر بیرون رفت و حضرت اعلی
منبر او دار از راه دیگر عزیمت هرات نمودند اکثر امرای معتبر که در رکاب اقدس آن حضرت بودند شربت مرگ چشیده
جان از آن ورطه هولناک بیرون نبردند یکی از اعاظم معتبران که در آن جنگ بقتل رسیدند ابوالفتح خان شاملو و لد
اغزیوار خان و قباد خان و حاجی سلطان جیغتای مشهور بموتوال(?) و از اهل قلم میرزا احمد کرمانی وزیر سلطان حسین
خان که در آن ایام وزیر اعلی شده بود از گرفتاران ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان و خود حسن(?) علی
خان طلایش(?) و غیر ذلک بود و جمعی کثیر که از میرزایان گرفتار شده بودند میرزا سلمان بخلاف رضای امرا در قتل
ایشان مبالغه نموده بر تیغ انتقام سپرد و هر کس را که امرا مبالغه در رعایت اقوام و خویشان که با لشکر همراه
بود التماس می نمودند او برغم امرا حکم قتل می کرد و بدین جهت جمعی از امرا و میرزا سلمان غبار نفاق
ارتفاع یافت بالجمله نواب شاهزاده نامدار صاحبقران کردون اقتدار یعنی حضرت شاهی با جمعی از
فدائیان جان نثار راه هرات پیش گرفته با وجود حداثت سن و خورد سالی بدلالت خرد خدا آفرین از
جمعی که سلطه بی اخلاصی داشتند جدا شده ارباب نفاق را از خود دور کرده چون جوان(?) شود(?) دولت
اقبال آن حضرت بلطف(?) غرای تؤتی الملک من تشاء و تتویج و تزیین یافته بود در ضمان صحت و سلامت نصف
شب گذشته بود که داخل قلعه هرات شدند و جمعی از فدائیان شاملو که در شهر هرات مانده بمحافظت شهر و
کوتوال قلعه مامور بودند از مقدم همایون اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده بشکرگذاری سلامتی ذات
شریف قیام نمودند و خاطر شریف آن حضرت از جدائی علی قلی خان آرام نمیگرفت و نگران بود که بسر او چه
آمده با حال دل گرانی چشم براه انتظار داشته که در همان شب پاسبانان در قلعه مژده ورود جناب
خانی رسانیده موجب مسرت و خوشحالی تمام گردید و چون جناب خانی بدولت و کامرانی بشهر رسیده بشرف

بلا رحمت از شرف رسیده و بسلامتی در شرف سعادت شکر الهی بتقدیم رسانیده اظهار فرح و انبساط کرده جمعی کثیر
از گرجیان همراه که بهرات جمع شده در استحکام برج و باره و فصیل و دروازه کوشیده دل بقلعه داری نهاده
نیز ترتیب اسباب آن اهم پرداخته و در آن شب بعد از ورود حضرت اعلی و جناب خانی مرتضی قلیخان ... و
اسمعیل خان شاملو جمعی دیگر از امرا و لشکریان که روانه دارالسلطنه هرات بودند ایلغار نموده سحرگاه بدارالسلطنه هرات
رسیدند و در مدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا فرود آمدند و چون از کثرت تردد و ایلغار اسپها از
کار افتاده بودند قدرت و قوت حرکت در اسب و مرکوب نمانده بود آن شب در مدرسه میرزا استراحت
نمودند که صباح داخل قلعه شوند جمعی که اراده دخول هرات نمودند در دروب را بستند و در برج و باره را مستحکم
امیدند و چون حقیقت بعرض نواب سکندرشان و امرا گردید زبان اعتراض بر مرتضی قلیخان و امرا دراز کردند که چرا
در همان شب پیش از رسیدن نواب شاهزاده گیتی ستان خواب را بر خود حرام نکرده داخل قلعه
نشدید و الحق این تکلیف ما فوق الطاقه و عدیم الاستطاعه بود چرا که اسپان که ایلغار چند روزه و ترددات
... دیگر باد حرارت هوا از کار مانده بود قدرت ایلغار رسیده که قوت رفتار نداشتند چگونه ممکن بود
که آن کوه ... که در آن شب از غوریان پیشتر از حضرت اعلی و علیقلیخان بهرات رسیده بالجمله اردوی معلی
کوچ کرده بدارالسلطنه مذکور رسیده و مدرسه میرزا که بیرون دولتخانه شاهی و نواب جهانبانی و توابع خاص
تعین یافته میرزا سلمان در جوار دولتخانه منزل گزید امرای عظام هر طایفه با جمعی از اتباع بطرفی بگذر و دروازه
رفته فرود آمدند و شهر هرات را کالاحاطه بالبدر در میان گرفته و میرزا سلمان جد و جهد تمام در تسخیر
قلعه هرات نموده زبان تشنیع و سرزنش امرا دراز کرده ایشان را بسبب نواب جهانبانی بنفاق و شقاق
متهم میداشت تا آنکه امرا از دست و زبان او بجان آمده در قضیه قتل او اتفاق نمودند و بعقب سر در سر
دولت و بزرگی و دولت چند روزه نهاده در همان ایام بدست امرا بقتل رسید **ذکر کشته شدن میرزا سلمان**
در ظاهر دارالسلطنه هرات و مراجعت اردوی ظفر نشان بمقر سلطنت چون میرزا سلمان صبیه خود را بحباله نکاح
نواب جهانبانی در آورده خاطر از سوء مزاج نواب جهانبانی که کهنه دردهای ... و تعلیل آورد دل خاص

دارالدمه

وزیر و مشیر او و دیگر امور که مکدر خاطر انور شاهزاده عالمیان شده بود بخود خان مهردی فی الجمله جمع نموده بود و میرزا عبدالله
بزرگتر و وزیر نواب جهانبانی و میر نظام بزرگ که کوچکتر مقرب درایش و جلیس بود و خود را از فدویان نواب جهانبانی
شمرده زیاده از دیگران اظهار یکجهتی و هواخواهی میکرد و همیشه اعاظم و امرا و ارکان دولت را ... بتخصیص علی بیک
قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمدخان ترکمان را بتقصیرات بنفاق و شقاق متهم داشته و خاطر نشان نواب
جهانبانی کرده بودند که تا این سه مدبر در حیات‌اند ... نواب جهانبانی را طراوت و آب و رنگی نخواهد بود و
گاهی بکنایه از مقوله حکایات در مجلس ... و خوشدستانی میکرد بعضی از آن در حضور و با اکثر صاحب داعیه با
امرا در خفیه ملاقات نموده این معاملات را خاطر نشان میکردند بعد از فتح غوریان سر رشته عقل را از دست
داده تحکمات با امرا میکردند و همگی ایشان را از نفاق متهم میداشت و امرا از اطوار نواب جهانبانی تعرض نموده
بودند که اخوان میرزا سلمان عنقریب موثر خواهد بود در دفع او که محرک این ماده بود مصمم گشتند و منتظر فرصت
بودند در این اثنا میرزا سلمان اراده سیر کازرگاه کرده یراق ... جشن عالی با کار ... و جمعی از ندما و ظرفا
و مصاحبان و مردم اهل طرب اردوی معلی را دعوت نمود که روز موعود جشن ملوکانه آراسته با ایشان صحبت دارد
امرای عظام پسران و برادران و برادرزادگان خود را که از جهلاء دیوانه خیران اردو بودند قرار دادند
که چون میرزا سلمان بکازرگاه رود با کاردها او را بانجام رسانند و در روز موعود میرزا سلمان با جمعی
لشکر خود سوار شده بتوجه کازرگاه شده تعیین کردگی امرا که مقدم ایشان یوسف خان ولد قورچی ...
ولد محمدخان و خلیل سلطان برادرزاده شاهرخ خان در تمثال ... بودند اگرچه ... بموجب عقیده قتل او قصد
شتافتند شخصی از آن مردم در حوالی کازرگاه آمده میرزا سلمان را از آن حال آگاه گردانید او هم از غرور
عطف عنان کرده در حال اضطراب رو بجانب شهر نهاد و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه بودند بتعاقب
رو براه آوردند امرای عظام بکازرگاه رسیده از حرکت میرزا سلمان آگاه شده جمعی را فرستادند
که اگر او را در راه دریابند بهم او برداشتند و الا بوقت دیگر اندازند آن جماعت با او رسیده و میرزا سلمان
از گرد راه بدولتخانه رفته به خدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی رسیده ایشان را از قصد امرا آگاه

آگاه کردند نواب شاهی باحضار امرا امر فرمودند بعد از آنکه جمیع امرا و ارکان دولت جمع آمدند از امرا سوال فرمود که بسبب چیست
که با میرزا سلمان که معتمد علیه ماست در مقام در آمده اید امرا در اول حال انکار کردند و گفتند ما را از ارادهای [illegible] اگر
عملا و ارادهای قزلباش بی ادبانه سلوک کرده باشند تا بدان رسیده که هر کس از غیب [illegible] شده باشد بجزا رسانیم در این اثنا آن
جماعت بمدرسه میرزا جمع آمده شورش عظیم نمودند و کس بامیر دولت فرستادند که میرزا اخرب دولت و دشمن قزلباش
است و باده خلاف و نزاع قزلباش و عصیان و طغیان امرای خراسان خبر سلوکی او بوده و تا او دفع نشود این
کدورت از میانه قزلباش بر طرف نخواهد شد چون کار بانجا رسید امرای عظام نیز بقدر این مقوله حکایات گفتند و عرض
کردند که میرزا سلمان مرد ناجیب است و جز رتق و فتق امور حساب و معاملات دیوانی از او متوقع نبود و او بنسبت این که
صاحب جیش و لشکر گشته برای خود دخل در امور سلطنه نموده باعث فتنه و فساد گشت و حالا که قزلباش پرده از روی
کار برداشته باد در این مقام امداد اولی این است که او را از منصب وزارت در چیده [illegible] مهمات نماید مشار الیه اگرچه مرد
عاقل بود می دانست که این ساخته و پرداخته امرا است و بدون قتل او دیگر راضی نخواهد شد اما چون ملاحظه نمود که
مهم او بهجران شد که این حکایات در حضرت شاه و شاهزاده مذکور گردید از تعلقی که ادمی را بحیات است قطع تعلق
از حیوات نمی تواند کرد راضی آن شد که بامیرت او را اگر فته او را [illegible] که در گلی ساکن گردد در این اثنا امرای عظام
دعای دولت اوشاهی گفته بر خواسته و یکی از امرا [illegible] تعیین کردند که امشب میرزا سلمان نگاه دارند که فردا
در باب او هر چه امر و اشاره شاه و نواب جهانبانی باشد عمل نمایند چون میرزا سلمان در ازدیاد دولت و اقتدار
نواب جهانبانی سعی می نمود بحسب ظاهر خود را از فدویان شمرده می خواست که آن حضرت او در مملکت بنوعی شریک و
سهیم نباشد از وقوع این حال دمدمه عظیم بخاطرش راه یافته و معتمدی نزد اعاظم امرا فرستاده از مکنون
خاطر ایشان استفسار نمود ایشان قسم الله تعالی یاد نمودند که اصلا قصوری در اخلاص و بندگی ما نشده و عهد و پیمانی
که با نواب شاهی و شاهزادگی بسته ایم پایدار و استوار است تمامش چون میرزا سلمان همیشه تحریک داده فساد نمود
خاطر مبارک شاهزاده را بدولتخواهان منحرف می سازد و عرض عدوان قزلباش بوده است او راضی نشده و در باب
او میرزا آنچه امر و اشاره عالی باشد مطیع و منقادیم چون نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان خاطر شریف از کید

دهقان

دهقان امرا جمع نمودند باطنا از میرزا سلمان زیاده رضای خاطری نداشتند راضی شدند که در باب او بروفق [illegible]
امرای عمل نماید روز دیگر جمیع امرا در خانه قلی بیک قورچی باشی جمع آمده کس بطلب شرف فرستادند میرزا سلمان را
برده در خانه قورچی باشی مذکور محبوس ساخته و اموال و اسباب او را [illegible] در آمده میرزا عبدالله وزیر [illegible]
پسران او بعقیده و با وجود گذشته چند روز در بعضی اسباب و بالعیرف اقرار کرده چون خاطر از آن مرجع گردیده
وجود او را با وجود مروتی موجب انعدام و بقای او را موجب فنای خود دانسته او را بدست قورچیانی
دادند طهماسب قلی بیک موصلو تویچی باشی ترکمان قوم علیا جناب سلطانم بادی رحم آن کشته دیگران ایام
مارش بر دادند حبیبه از آن سر دادند این تاریخ و الاذر که چون حاکم کردی [illegible] سبحان الله او میرزا [illegible] خبر
کی دانه [illegible] شرمی [illegible] هر چه نامتر خود را بوستان اهل [illegible] نگارستان بلاد و حار شده حل خطا
ور الحق [illegible] میرزا سلمان بقصور آنکه بنیان قصر دولت و وجود را استحکام داده وسایل [illegible] نواب جهانبانی
را داد او وجود ساخته و [illegible] عمر دولت را استطلاق بر گوشه جا در بسته باعث قطع رشته
حیاتش گردید چند مشار الیه را بصد خواری و بدولت [illegible] افتاده آخر الامر بتوجه صدور و علما
نعش او را بمشهد مقدس نقل نموده در روضه مقدسه مدفون گشت مشار الیه از طبقه جابریه دار ارکان
در عیان اصفهان است که سلسله خود را بجابر بن عبدالله انصاری که صحب النبی عظیم میرساند تتمه از احوال او در
کحالات وزرا و ارباب قلم زمان شاه جنت مکان سمت تسطیر یافته الحق بوفور قابلیت و فضایل و
کمالات از اماثل بین الاقران ممتاز بوده و در زمان نواب سکندرشان بمساعدت اختر بخت فرح بای
برتبه اوج دولت و اقبال نهاده زیاده از مرتبه وزرا القدر ارباب اعتقاد آنکه در حدوث وقایع و ورود سوانح
از اثر [illegible] شمشیر و تیر بی تقدیر می تواند بود و بدین خیال بحال های از دایره ارباب قلم بیرون نهاد
متابعت نفس اماره اختیار نموده و صاحب جیش و لشکر و خیل و حشم و طبل و علم گردیده با امرای ذیشان غالبا
سلوک نموده بغرور [illegible] می جست با آنکه از نتایج اعمال ناصواب بهوا پرستی او رسید آنچه رسید بیت
شاعری [illegible] سرایی [illegible] فنون کمالات آراسته فهم و فطرت عالی و طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت اشعار آبدار

Library Digitised Collections

Author/s:
Iskandar Munsh,1560 or 61-1633 or 4.

Title:
Trkh-i lam r-yi Abbs

Date:
1271 [1855]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23237

File Description:
Part 7

الاصل و اقوام و اسباب است و ما وارث بوتسکی عراق معزز مرد صوفی مشرب درویش نهاد پاک اعتقاد خدا آگاه بود آقا اسد نطنزی
ادارت بوتسکی خراسان و کرمان و میر عنایت الله ولد سید یوحنا مشهور شیرازی بجای پدر او وارث بوتسکی فارس بود آقا سیف الدین
طوس لنگرانی مستوفی ارباب تحاویل اگرچه زیاده استعدادی نداشت اما مرد رنگین خوش صحبت شیرین سخن بود بدین مهم در
عهد سلطنت آنجناب راه یافته از زمره مجلسیان و منظوران انظار عنایات شاهانه بود وزرای عظام خود ممالک در
نقر نقابت بزرگ عالی شأن و صاحب اقتدار بوده میرزا عطاء الله اصفهانی که در اوایل حال وزیر دیهدار بود
بوزارت و ممیزی کل آذربایجان و شیروان سرافراز گشت و دیگری آقا کمال الدین زین العابدین کرمانی چنانچه
از پیش اشاره شد وزیر و ممیز کل خراسان بود اما در زمان رحلت شاه جنت مکان آقا کمالی فوت شده بود
میرزا عطاء الله اکبر سن و شیخوخیت دریافته از آن منصب معزول گردیده بود و هر دو وزیر صاحب جزو سلیم النفس
رعیت پرور بودند و ذکر نیکنامی ایشان در خراسان و آذربایجان الی الآن مذکور السنه و افواه خلایق است
و اعمال ایشان در الوکات قدوه و قانون و ارجعی که در زمان رحلت شاه جنت مکان بوزارت ممالک قیام داشت
میرزا هدایت الله ولد خواجه حسین شاه ساروجی که سابقا وزیر خان بود بوزارت بیه پس گیلان منصوب شده بود و در آن خدمت
قیام داشت اما بگیلان نرفت و در درگاه معلی می بود در زمان نواب سکندرشان مستوفی الممالک شد بعد از قتل میرزا
سلمان که در هرات واقع شده در محل خود مذکور خواهد گشت وزیر دیوان اعلی اعتماد الدوله گشت اما
زیاده دخلی در مهام عالی و در ارتش استقلالی نیافت خواجه شاه علی که سابقا وزیر حسین بیگ یوزباشی استاجلو بود
بوزارت آذربایجان سرافراز شده چند سال بدان مهم قیام داشت اما از وزراء زمان حیات شاه جنت مکان در
درگاه معلی مانده از آذربایجان رفت و مرد خیراندیش سلامت نفس انصاف داشت و تبریزی الاصل بود
و ربطی باهل اصفهان نداشت برادرش خواجه عنایت الله که بجای برادر وزیر حسین بیگ و ولدش حسن بیگ شده بود
از وزرای معتبر ایران و مردی مستقیم پسندیده سلوک بود خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت دارالعباد
یزد معزول شده بوزارت دارالسلطنه اصفهان منصوب بود در رابطه خویشی بسلسله آقا ملائی دوات دار قزوینی مشهور
است داشت از وزرای خوش سلوک بارعایا منظور انظار عاطفت شاهانه بودند سلیم النفس بود میرزا ربیع الربا[illegible]

ولد آقا

ولد آقا ملای مذکور بوزارت دارالمؤمنین کاشان قیام داشت او و برادرش بسیار بسلامت نفس و حسن سلوک بارعایا
منظور انظار عاطفت شاهانه بودند یک برادرش آقا محمد زمان به بعضی خدمات در دارالسلطنه تبریز مأمور بوده
و برادر دیگرش احمد بیگ وزیر کل خراسان بود میر عبدالباقی مشهور برادر ادهم ولد میر فضل الله شهرستانی
بعد از فوت میر سید علی رضوی قمی که وزیر دارالسلطنه قزوین بود بوزارت آن ملک سرافراز گشته مدتی بدان خدمت قیام
داشت در موقوفی تحریر پیوست که میر فضل الله صاحب جنابت و املاک کلی و محل املاک خود را وقف و تولیت با[illegible]
اولاد داده بود میر عبدالباقی مذکور به متعلقی ضیاع روزگاری جمیع آنها را آباد کرد و [illegible] بعد از
واقعه حضرت شاه جنت مکان از ارادهای محاصل و تعلقات بموقع دعوات و طلبهای عنف از نواب علا[illegible] گشته
پریشان حال و مطعون شیاطین روزگار بود میرزا احمد ولد میرزا نورالله کعزانی اصفهانی وزیر سرکار [illegible]
شریفه حضرت شاه جنت مکان را شغلهای خاص امیر نورالله مذکور و برادر بود و مشارالیه [illegible]
مشمول عنایات شاهانه بود نواب سکندرشان بنابر حسن خدمات در دارالسلطنه [illegible] که در شیراز [illegible]
داشت منصب لشکر کل سرافراز گشت و ناظر مستقل مطلق العنان بود میر سید حسینی خطیب قاضی وزیر موقوفی
کل خاصه شریفه دارالسلطنه هرات در آن ملک نجابت صاحب اختیار و مشارالیه بود میرزا احمد زیارتی که وزیر
احمد بیگ افشار قورچی باشی بوزارت دارالارشاد اردبیل قیام داشت جمعی الاسامی این چند نفر که از مشاهیر وزرای
جزو بودند نگاشته کلک بیان گشت از تفصیل وزرای جزو چندان فایده نیست لهذا زبان قلم از تحریر آنها
خاموشی گزیده [illegible] میرزا آقا چلبیه وزرای منصوب و معزول امراء در آنها [illegible] و در زمره مجلسیان بود و گل
میرزا حسن وزیر زاد اعلی که مرد با حسب و شیرین سخن بود زیاده از اقران بشرف مقاله و هم زبانی اشرف
[illegible] بوده و دیگری خواجه هدایت الله وزیر امیر غیب سلطان بود در میانه تا چلبیه آقا قبول الهی و عنایت
شده بر سر بزد و بدین عنایت مخصوص بین الاقران سر مفاخرت بچرخ برین می افراشت دیگری خواجه ضیاء الدین
سلمان اصفهانی که وزیر عبدالله خان استاجلو بود بعد از فوت او با ردوی معلی آمده داخل زمره مجلسیان
بود دیگری خواجه حسن نخجوانی مشهور باقاق [illegible] که هیچ منصبی نداشت و از جمله مجلسیان بود خواجه شاه

حضور فراهانی وزیر عهد سلطان ترخان ترکمان بود در رخصت و خول گمن همیون داشت میر سراج الدین علی قمی وزیر
موصوم است که بعد از واقعه شهادت او که در وقوع بتحریر پیوست منصبی از مناصب دیوان سرافراز نشده بود
اما بدستور سابق از راه ملازمت داشت **از مشرفان بیوتات و غیره** بیوتات چند نفر صاحب عزت و اعتبار بودند میرزا
بابای شیرازی مشرف خزانه عامره که در خدمت اشرف معزز و محترم بود میرزا قاسم شیرازی مشرف طویله که
اکثر اوقات در طویله و میدان اسب السعادت خدمت سرافراز بود میرزا احمد پیشکش نویس قوم میرزا بابا
به خدمت پیشکش نویسی معزز و معتبر و صاحب اعتماد بود میرزا حسن اصفهانی مشرف طربخانه و قهوه خانه
بود میر سید علی سیفی برادر شاهمیر که سابقا مشرف خزانه بود با اشراف سرجان قیام داشت دیگر مشرفان بوده
بس چند نفر اختصار نمود جمعی دیگر از اکابر و اعیان ممالک طبقه تاجیکیه در درگاه معلی بودند و بعضی را خدمت
در نشد اگر مهمی از مهمات دیوان اختصاص یافته بودند اما در مجلس بهشت آیین شریف مشار الیه و صاحب دخل
بودند حضور صاحب اثمی قمی که از سادات موسوی دار المومنین قم مرد شیرین سخن هزال بود صاحب املاک و رقبات
و ثروت و مکنت گشته در خدمت اشرف راه سخن و غرض مطالب و مهمات ارباب حاجات زیاده از دیگر
در شکاهی را رایجه منصب وزارت دیوان اعلی بمباشرش نرسید اما بدین رتبه سرافرازی یافت شاه جنت مکان
با او همیشه بهزل و مطایبش آمده توجهات بزل امیر مصروف بودند و اکثر اوقات در انهای عزت و اعتبار
بمواخذه و مصادره گرفتار بود و مابین ارتحال شاه جنت مکان معزز و محترم اما از خواص طبیب و نعیف
حالی بود دیگری از اهالی و اعیان این طبقه خواجه عبد العلا در ولد خواجه عبد الرشید از اعاظم و اکابر
اعیان ممالک بزیادتی و ترقی و حاصل و منافع معزز و ممتاز بود دار دار الامان کرمان حسب العزایان
نقاحرهای بمایه سرایعلی آمده از زمره بهشتیان مجلس عالی بود گاهی بوند در شده دیوان اعلی جراف داما
او بطریق سیرهاشم با وجود عزت و اعتبار ارشد و ارباب حوالات او دکی بدست و رضا در غیب خود
ده دوازده هزار تومان پیشکش قبول نمود که رخصت رفتن کرمان یافته بدستور در الکای برعیش و عمارت
قیام داشته باشد این اموال درجه قبول یافته با حالی ارتحال شاه جنت مکان در اردوی معلی بود در دار

دادر

نواب بلند شان رخصت انصراف یافته متوجه وطن اصلی گردید اما در آن ملک از سلوک ناپسندیده حکام عالی مقدار
کراهت خود سری افراشته تحصیلدار تعقیل مشار الیه بود و مجال اقامت نیافته متوجه عتبات عالیات شد و مدتها
در دار السلام بغداد و در آن حدود توقف نموده از بیم خفت و بی اعتباری از روی وطن در الکا مدت حیاتش سری
کشت علاء شیران و اهالی مملکت جمعی در درگاه معلی و مجلس بهشت آیین راه بمکالمه و همزبانی داشتند و تجدید امورچی گردیدند
که بتفصیل آنها موجب طول است از آنجمله محمدی بیگ تبریزی کحی از اقوام میرزا شکرالله که منشی الممالک بود و سابقه خدمت
کاری قدیم داشت فوت شده بود منصب انشا امدی بعوض نشد میرزا احمد ولد خواجه علی بیگ ترخ گرانی که نسبت خویشی
به محمدی بیگ مذکور داشت و قاضی عبد الله جوینی و خواجه علاء الدین منصور کرم رودی خدمت انشا ممالک قیام نموده
از زمره مجلسیان بودند و میرزا احمد در زمان اسمعیل میرزا منشی الممالک گشته معزز و محترم گردید و در زمان نواب سکندر شان
بعد از قتل میرزا سلمان مستوفی الممالک گشته در زمان ابو طالب میرزا منصب وزارت ترقی نموده در زمان
نشان حضرت اعلی ظل الهی آل و مال او در قمر ده ملک بیان خواهد گشت و هر سه از ارباب قابلیت و استعداد
از زمره خوش نویسان بودند قاضی عبد الله در فن انشا بر اقران مرتبه رجحان داشت **ذکر طبقه حکما مستجمع الاوصاف**
از طبقه فضیلت نشان در ممالک ایران جمعی کثیر بودند به کر چند نفر که بمنت ملازمت اشرف داشتند مشاهیر
این طبقه اند اقدام نمود **حکیم غیاث الدین کاشی** مرد صادق القول است گفتار ساده لوح بود و در اکثر کتاب
علوم متداوله جامعی کوشیده در علم طب مرتبه کمال داشت بعد از فوت برادرش حکیم نور الدین بملازمت
اشرف فایز گشته در سلک حکما انتظام یافت و در معالجات مرضی ید بیضا نموده قولش در میان حکما قدوه
و قانون بود در خدمت شاه جنت مکان که به صدق و اخلاص در راستگفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود
حکیم کمال الدین حسین شیرازی طبیب فاضل دانشمندی علی الاطلاق بود در اوایل حال حکیم مرتضی اعظم شاه نعمت الله
یزدی گردیده در خدمت او بود بعد از فوت او در سلک حکمای درگاه معلی منسلک گشته اعتبارات خاطر
مراجع و تصرفات طبع سیح آسایش اکثر اوقات از سلک خطا دور افتاده معلولان علل مزمنه و مرضان
امراض مختلفه بیمن معالجات او صحت می یافتند چون توجه بتوسعه شرب مشهور گشته بطریق ارباب ریا زهد فروش

بود با احتمال ارتکاب شربت خمر که آفت صحت ابدان است جابری می‌شمارند از شاه جنت مکان زیاده توجهی یافت و در زمان
نواب سکندر شان در خدمت خان احمد والی گیلان اختیار نموده بدان ولایت رفت و مدتها در خدمت او معزز و با ثبات میسر
بود و والی مذکور با او مباحثه می‌نمود اوقات حیاتش در آنجا بسر رسید حکیم ابونصر ولد صدر شریعه گیلانی مردی
وجیه خوش محاوره خوش سیما و نجابت معالج خوب بود و اکثر معالجاتش در اردوی معلی موافق امزجه مرضی افتاده
در این فن شهرت تمام داشت و در بیماری شاه جنت مکان راه خدمت سپار برزی یافته محسود اقران گردید در
خدمت شاهزاده اعتماد السلطان حیدر میرزا او قرب و منزلت تمام یافته به حکم توجه التفات او بر سایر حکما تعظیم
جاهلانه می‌جست و بالاخره این معنی باعث آن شد که در قضیه ارتحال شاه جنت مکان او در زمان ... به خیانت
متهم و در دولتخانه همایون به تیغ قورچیان در حوضخانه به قتل رسید حکیم میرزا محمد شیرازی توأم حکیم جلال الدین
حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود در معالجه مرضی ید بیضا ظاهر می‌کرد و اکثر علمای عصر او را معتبر دانسته فاضلش را
در معالجات معتمد علیه و موثوق به می‌دانستند جمعی از اطبای ملا التقیین شاگردی او اختیار کرده مباحثه کتب با او می
کردند و الحق به اطبای زمان داخل الطول دوران بود و عاقبتش او نیز بطریق حکیم جلال الدین حسین بتوسعه شربت مشهور
دار بود به اذن پادشاهی مهجور بود و بعضی اوقات در اردوی معلی و بعضی اوقات در دار العباد یزد به روزگار می‌گذرانید
حکیم عماد الدین محمود او نیز نسبت قرابت و خویشی با این طایفه دارد حکیم دانشمند در علم حکمت بی مانند همگنان طاق
و در دانشوری و حذاقت مشهور آفاق بود رسالات مرغوب و نسخه‌های دلپذیر از او در علم طب و تربیت
معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاده خصوصا صاحب آتشک و کبر که ابن الجمهور به آتشک مشهور است
علیه الطبابت در اوایل حال در خدمت عبدالله خان استاجلو حاکم شیروان بود و عبدالله خان که تهی از
حمایت بغیر مزاج آزاد نموده در آخر عمرش آخر دختر گشته او را به اسراف ... تعذیب کرده دیوانه وار
بیت آن علاج او را در میان رضا الدین شهر بود و جناب حکمت مآب در آن قضیه با افراط خوردن
اعتقاد تمامی داشت علاج خود کرده اگرچه از آن بلده دمیه سالم ماند اما رعشه بروی طاری گشته
حیات صاحب رعشه بود و چون خود افیونی بود با افیون اعتقادی تمام داشت چون شاه جنت مکان در اردو

واردی

در روضه آستانه مقدسه حضرت امام الانس والجن باقصی الغایات توجهی مرعی داشته از هر طبقه آنچه بهتر بود که با
سرور نواب فرمودند و منصب طبابت سرکار فیض آثار را مفوض گشته مدتها در مشهد مقدس به معالجه مرضی مشغولی داشت الحق
جامع صفات کمال و زبده اصحاب فضل و گزیده ارباب افضال بود حکیم ابوالفتح تبریزی مشار الیه از اطبای مشهور
تبریز است و چون حقیر الجثه بود به کلیم لوطی اشتهار داشت و در آن شهر از سایر اطبا امتیاز تمام داشت و در تشخیص
مرض در احوال مرضی منفرد بود و اگر مرضی غلطی زده بود ... احتیاج داشته باشد از ... بعض ادراک
آن غلطه نموده اظهار می‌نمود که این وقت از آن اصل و شرب غذائی کرده او شربت کذا است و کسی اگر واقع شده بود
سبب آن را اظهار می‌کرد اکثر اوقات مطابق واقع می‌افتاد این شیوه را به سر حد اعجاز رسانیده بود جناب
حکمت مآب در زمان سلطنه اسمعیل میرزا در خدمت او قرب و منزلت امتیاز تمام داشت و در زمان نواب سکندر شان
که امیر خان موصلو حاکم تبریز و امیر الامرای آذربایجان بود جناب حکمت مآب در سلک ملازمان خان در آمده
در خدمت او تقرب تمام داشت و بعد از واقعه امیر خان چون از هواخواهان او بود نواب جهانبانی التفاتی به
حال او نکرد اما در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی ترقی تمام کرده از محرمان حریم قدس گردید و بالاخره
مفهوم این مصرع * که محرم به سقطه مجرم شود * گرفتار آمده پیمانه حیات را که از شربت ناگوار ممات لبریز
شده بود لاجرعه سر کشید و در بستر فنا غنود حکیم ابوعلی طهرانی مشهور به حکیم عنبری مردی فاضل با جمال و از
اصحاب فضل و کمال و بسیار خوش صحبت و شگفته طبع مطایبه دوست بود شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام
به مشار الیه بود و در مدت معالجه مرضی غربا و مردم بی بضاعت مامور گشته رتق و فتق شربتخانه عنبری آن جناب
تعلق داشت بدین جهت حکیم عنبری مشهور شده و دو پسر قابل داشت یکی حکیم نورالدین و دیگری حکیم شرف هر دو
مورد تربیت بودند در خدمت مرجوعه معاودتش می‌نمودند و مردی نیکو طبع مهمان دوست بود تا آخر
ایام حیات او پسرانش هر دو از زراعت و عمارت و حصول حلال خود معزز در دو آستانه بسر برده
خدمات اعزه آینده و رونده قیام می‌نمودند حکیم روح الله ولد میرزا اشرف قاضی جهانی که از
سادات عظیم الشان بی مثل جهان و در دینی است اوصاف حمیده والد ماجد او از آن شهر از بیان مستغنی

است و آثار جلالت و بزرگی و بزرگ زادگی از ناصیه احوالش ظاهر و نمایان و باخلاق رضیه و اطوار رضیه بین الاکابر
و اعیان موصوف به حلیه دانش و فضل آراسته و بوجود قابلیت و استعداد او پیراسته بود و بعد از اکتساب علوم متداوله
در دقایق علم طب در آن فن مهارت تمام یافت اگرچه به معالجه مرضی کمتر پرداختی اما تصرفاتش در معالجات عمل امراض
پسندیده خاص و عام اطبا می‌افتاد و طبیب زادگان حرفه‌ای اکثر در صحبت او مباحثه علم طب نموده و شاگردی
او اختیار می‌نمودند و نسخ تعلیق را بسیار خوش می‌نوشت و در زمان نواب سکندرشان در قزوین به علم رمز مستوفی
گشت طبیب قضا دست تصرف در معالجه ایشان کوتاه کرد و در جوانی مقیم منزل جاودانی گردید و دیگر از اطبای
حاذق در ممالک بودند مثل حکیم نورالدین علی یزدی و میر ابوالقاسم شیرازی و حکیم عماد تبریزی و اطبای اصفهان و کاشان که اگر کل
چون عرض تعداد ملازمان کلب آستان شاه جنت مکان و اعزه ارکان دولت علی بود زبان قلم را از توصیف
آنها گنگ شده و از اشته به ذکر احوال سایر مستعدان پرداخت ذکر خوش نویسان که در آن عهد بحسن خط شهره زمان و
اعجوبه جهان بودند از زمره خوش نویسان که در آن وقت قلم نسخ بر خطوط سایر استادان کشیده اند از نستعلیق
نویسان اعتقاد اهل هرات و جمهور خراسان و عراق ابو اسحق محمود سیاوش مانا و ثانی میر سید احمد مشهدی
مشهدی که هر دو شاگردان بواسطه مولانا میر علی اند و در آن عصر کسی نستعلیق را بهتر از مولانا محمود مذکور
نوشت میر سید احمد را از او بهتر می‌شمارند الحق جناب میرزا از خوش نویسان بی بدل و قطعه نویس بی
قرینه بود در خراسان و عراق بل تمامی آفاق شهرت تمام داشت و قطعه او را با اطراف و جوانب عالم
خصوصا هندوستان و ماوراءالنهر و روم می‌بردند و جمعی کثیر شاگردی او کرده از فیض می‌یافتند اما در اواخر تغییر
روش داده تصرفات نموده که پسندیده ارباب بصیرت نبود و دیگری از نستعلیق نویسان زمان مولانا
عیسی شیرازی ولد مولانا غیاث الدین است و برادر مولانا محمد علی که ذکر او در زمره علما مرقوم
گشت مشار الیه اگرچه خط نستعلیق که اهل عراق دارند پاکیزه نوشته اند در نظر خوش نویسان خراسان
زیاده اعتباری ندارد و این شیوه بر اهل خراسان مسلم است اما مشار الیه در مشق نستعلیق ترقی عظیم کرده
بسیار قلم پرزوری داشت و آنچه از قلم او در صفحه مشق سر بر زده بی عیب و لایق اصلاح بود و دیگر ترقیات

بعلم

بعلم ... در شأن او بود که اگر از عمر امان می‌یافت قلم نسخ بر خطوط استادان ماتقدم می‌کشید در عالم جوانی ملک حیاتش
از آسیب قضا در شکسته صحیفه عمرش از رقم کامرانی ساده گشت اکنون اگر مرقعی مشقی از او در دست کسی ظاهر شود دست به دستش می‌برند
و طالبان این فن از یکدیگر می‌ربایند دیگری میر معز کاشی است که در آن ایام دعوی خوشنویسی می‌کرد و خوب می‌نوشت
اما کتابت نمی‌کرد اما مولانا بابا شاه اصفهانی از نستعلیق نویسان عراق منفرد و در کتابت مشهور آفاق است
الحق کاتبی مثل او در عراق بهم نرسیده و در آن ایام در خراسان نیز نبود و اوقات بکتابت صرف کرده تحصیل
وجه معاش از آن می‌نمود و کتابت او نزد مردم عراق بسیار بود اما در این ایام کمتر بدست می‌آید اگر یابد اطراف
و جوانب برد به قیمت اعلی می‌فروشند میر صدر الدین محمد ولد میرزا اشرف قاضی جهانی از نستعلیق نویسان خوش
نویسان عهد بود و دودمان از سادات سیفی حسینی قزوینی است و برادرش میر روح الله هر دو از اکابر سادات
و مستعدان روزگار بودند جد و والدش از کمال شهرت و وفور قابلیت و استعداد و فضایل و کمالات صوری
و معنوی محتاج به توصیف نیستند و غزلهای عاشقانه رنگین میرزا اشرف که بلطف خاص مشتمل است در بلاغت اشتهار یافته
و از رعایت ملاحت شور در میان سخنوران عهد انداخته بود بدین دعوی شاهد عدل است و اولاد کرام مذکور
حسب الولد الحر یقتدی بآبائه الغرر در اکتساب علوم متداوله قصب السبق از اقران برده هر دو به نور اخلاق
حسنه متخلق و به حلیه فضل و استعداد متحلی بودند مناسب این بود که اسم شریف جناب میر در زمره خوش
نویسان و اسم برادرش در زمره اطبا مرقوم قلم بیان کرده بالجمله جناب میر نستعلیق نویس خوب شاگرد
مولانا ملک دیلمی قزوینی بود که از خوش نویسان مسلم الثبوت عراق بوده و تعلیم خط از او داشت محرف نویس
بود در ایام جوانی بسیار بنزاکت و بامزه می‌نوشت اما در خاطر که به ضعف باصره ترک مشق کرده بهمان
در اوایل نوشته بود اکتفا کرد و او اعتقاد به خط مولانا سلطان علی بیشتر از مولانا میر علی داشت و تتبع او
بهتر از دیگران کرده بود و شعر کم تألیف نمود که در ازمنه سابقه کمتر تألیف یافته و در ربع مسکون از
هر کس مصرع موزونی سر زده جناب میر سید حال او کرده در شعر اکثر آن را درج نموده و اکثر شعرا
را در او نوشته و بالجمله اوقات حیاتش صرف آن شد چنانچه می‌خواست اتمام یافت و در علم موسیقی

داده ازو سعی بسیار کرده سرآمد روزگار گشت در تصنیف قول و عمل‌ها در کار و نقشهای بدیع مجلس آرای شگفته طبعان
دوران زد گویندگان روزگار است در زمان نواب بلندنشان از زمره مجلسیان و مقربان شاهزاده کامل سلطان
حمزه میرزا بود و در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بیشتر از پیشتر منظور نظر التفات گشته همواره
لوازم رکاب‌بوسی اقدس مشغول بود و در سفر و حضر از آن آهنگ نغمه عشرت‌ساز داده بطریق تردید کال
راه گمار رکوله هستی بر راحله شیء بسته عزیمت عالم بقا نمود **میرزا عبدالله ولد میرمحمد** اصفهانی از تبریز زاده
قابل مستعد خوش‌نویس بود جناب میرزا نیز بطریق میر حرف نویس بود اما خط او رتبه خط میر نداشت سنجی
طبع صاحب همت قلندر روش درویش‌منش بود آنچه دست تمکنش یافت بر سبیله در غیره اخلاص نهاده دامن
سراسر نقاشش از آن دست شد طرفه شعر او مردم اهل حالی بود که گاهی بزرگانه روزگار می‌گذرانید و گاه به‌عصه
نان جوی قناعت می‌کرد و بر در توکل نشسته بود از ارباب مناصب و اعیان بقدر رعایتی می‌یافت اما
بسیار مرد شوخ طبع صحبت دوست بود در اسم ظریفی و خباثت و مه‌لوسی وضیع و شریف در صحبت جناب
میرزا گشاده بود و در شعر الهی و تتبع لغات فارسی دعوی انفراد می‌نمود رساله فرس تصنیف نموده اکنون
در عراق شایع است دیگر نستعلیق نویسان در میان این طبقه مثل عیسی بیگ ولد شاطر محمد نواده شاطر میر بود از
قبیلان اعلی شاملو که در نستعلیق ترقی کرده در میانه اتراک ممتاز بود پسران ملقلو عرب میر نویس نستعلیق
نویس بود که اگر قلم عبرت متوقف حال هر یک از امثال این جماعه زبان گشاید قصه بطول می‌انجامد
در طبقه تعلیق نویسان کسی که در این عصر خوش‌نویس بود **خواجه علاءالدین منصور** که مرد کم از جمله مشتبان
مجلس معمول بود در اسم او در سلک منشیان مرقوم گشته چون از زمره خوش‌نویسان بود از تکرار
ذکر آن اندیشه نموده تحریر نمود وی از کلانتر زاده‌های کرمرد است تتبع خط مولانا درویش را بسیار
خوب کرده در این عصر مسلم الثبوت بود اما جمعی دیگر دغدغه خوش‌نویسی این زاده داشتند می‌گفتند که
خط او مرتبه جمال دارد اما بسیار درشت‌نویس است و در ابرها را بسیار بزرگ می‌نویسد ظاهرا
در کتابت فرامین و نشانهای آن روش خوشنما است شکسته نستعلیق را نیز بمرتبه خوب می‌نوشت **میرزا احمد**

ولد میرزا عطاءالله نیز از خوش‌نویسان تعلیق است اگرچه در اوایل شاگردی خواجه علاءالدین منصور کرده اما
بود اما زیاده رطوبتی ندارد و وی از وزیرزادگان معتبر زمان شاه جنت‌مکان بود در ایامی که پدرش وزیر
آذربایجان و شروان بود منظور نظر شاه جنت‌مکان و تعلیقه‌های گوناگون محمود آصفهان و اداور
معلی عیسی از اهل عدالت بود هست محضره دوات و قلم و قلمتراش شدن شاه جنت‌مکان با او تعلق داشت در
اواخر معاذان عمر و سعادت آغاز کرده او در آن نظر قرض ... ایشان عتیق شده ... حال می‌گردید اما
هر جا مکاتبات روم نوشته می‌شد او در انشیر امضا می‌نمود و در انشاء کتابات دخیل بود بعد از ارتحال
شاه جنت‌مکان وزیر شیر و خورستان شد و در زمان نواب سکندرشان بمعرفت وزارت مرشد قلیخان
تحریر آن دو حصه چون استیلا ... بود ... صفاهای حضرت یافته و ملعه تربت سپهر ... از اوده
مقبول شد **ذکری میرزا محمد حسین ولد میرزا شکرالله** که پدرش مستوفی الممالک شاه جنت‌مکان بود و اسم او در
سلک وزرا در آمده و تعلیق نویس بی‌بدل خوش‌نویس تمثال ماند بود بعد از میرزا احمد ترقی عظیم کرده
خط تعلیق را بسر حد کمال رسانیده او نیز تتبع روش مولانا درویش کرده اما با اعتقاد خود از آن
اگرچه هر دو در باب خط را بر طبع بنیان قلم مولانا درویش نهاده اند اما هر دو صاحب طرز شده و هر کدام
این خطه را بطرزی علاحده نوشته اند که هیچ کدام کمتر از طرز مولانا درویش نیست رطوبت در طرز خط
مولانا محمد حسین بیشتر است او در زمان حضرت اعلی شاهی به هند رفته در سلک ملازمان دی شان فرمان
فرمای هندوستان منسلک گردیده در آن سواد اعظم خط ممات بر صفحه زندگانی کشید **ذکری میرزا**
حسین مشهدی ولد خواجه عنایت‌الله وزیر خراسان است تعلیق نویس خوب شاگرد ملا علاءالدین منصور در سلک
محرران دارالانشاء همیون منسلک گردیده بر روش استاد در اشکال و ادراک نویس بود و بسیار سریع
اللقاب بود و شکسته تعلیق را خوب می‌نوشت دیگر خوش‌نویسان مثل مولانا محمد امین قزوینی
و غیرها بودند که اگر قلم شکسته بکر تحریر از نهایت دارد قصه بطول انجامد و لهذا اسامی مشاهیر این
طبقه و جمعی که به‌سمت ملازمت درگاه پادشاهی دارند مرقوم گردانیده زبان بیان از تحریر دیگران

کشیده دست از نقاشان بدایع نگار و ندیمان زرین قلم سیم نگار که هنرمندان روزگار بودند در زمان حیات اوراق
زمانه بوجود ایشان زینت و ترتیب داشت نگارنده نقاش بهزاد دست حریر سخن را چنین نقش بست که حضرت
شاه جنت مکان علیین آشیان انار الله برهانه را در آوردن نوعی از گستاخی است اما چون صحیفه حال خیر مآلش بی
نقش بدیع از آن تنگی داشت بذکر آن جرأت نمود آن حضرت شاگرد استاد سلطان محمد مصور مشهور بود طراحی
و آلت قلم را بمرتبه کمال رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق و شغف بسیار درین کار داشتند و استادان نادره
کار این فن مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که درین فن منفرد و در زمن جامی و مونس بزم اختصاص بوده آن حضرت با
این طبقه الفت تمام داشتند هر گاه از مشاغل جهانداری و تردد سلطنت فراغی حاصل می‌شد بمشق نقاشی
ترتیب دماغ می‌کردند و در اواخر از کثرت مشاغل فرصت آن کار نمی‌یافتند استادان مذکور هنر که صورت هستی
از رنگ آمیزی حیات بر داشتند آن حضرت کمتر متوجه آن کار می‌شدند اصحاب کتابخانه را بمرضی که در حیات
بودند مرخص ساخته بودند که بخود کار می‌کردند و در اواخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه شریفه را
که خط ثلث خوب می‌نوشت در ترتیب آن حضرت عزت یافته بود و جمعی از استادان این فن که بعد از انتقال شاه جنت
مکان بهشت افزای صحایف زمان بودند اول نادره زمان و وحید دوران **مولانا مظفر علی است** که تعلیم موی
شکاف چهره گشای صور اهل انصاف است و نسبت خویشی با استاد بهزاد دارد و در شاگردی او کسب هنر نموده بمرتبه
کمال ترقی نموده جمیع استادان نادره کار و چهره گشایان بدایع نگار او را درین فن بی عدیل و مسلم می‌داشتند
مصور خوب طراح بی بدل بود و تصویرات دولتخانه همایون و مجالس ایوان چهل ستون طراحی مشار الیه دارد و اکثر
نگاشته ارقام زرین قام اوست بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان تحفه هستی طرح ممات چیده **آقا میرک**
اصفهانی که از اکابر سلوف آنجا بوده درین فن منفرد و در مشق و استاد شاه جنت مکان و بی بدل است سلیم النفس نیکو اخلاق
پاکیزه روزگار آراسته روی و ادب شیوه و شعار خود گردانیده در حدیث و صحیح و تعریف منفرد بود و دلفا دستی
خوب مجلس ساز و مصور بیقرینه پاکیزه کار و چهره پرداز بود و شاگردان در کارخانه نقاشی را بر ساخته کار می
کردند اما خود همیشه با شاهزادگان و امرا و اعیان کار کرده رعایت می‌یافت و انوار توجه در خدمت اکابر بر

مجمع

صحیفه حالش می‌تافت در زمان اسمعیل میرزا که ابداع کتابخانه مجدد نمود مشار الیه نیز از اصحاب کتابخانه گردید
صادقی بیک از اتراک طایفه افشار و مردی رنگین صاحب طبیعت صادقی تخلص می‌کرد در آغاز جوانی بشوق نقاشی
می‌گردید ملازمت شاهزاده نادر العصر الزمان استاد مظفر علی اختیار نمود و داد آثار قابلیت و ترقی در ناصیه
احوالش مشاهده نموده همت بر تربیت او مصروف داشت در شاگردی او بمرتبه کمال ترقی نمود مدتی از غرور نفس و
سرکشی طبیعت که در کار نقاشی رواجی نبود در زمانه بر حسب ارادت خویش دوران می‌نمود ترک آن کار کرده از لباس ظاهر
رستی عریان شیوه قلندری پیش گرفته با زمره قلندران سیاحت دوران می‌نمود در سر خان موصلوی در ضیغم که حاکم
همدان بود از حال او خبر یافته او را از لباس قلندری بیرون آورده ملازم خود ساخت و باد سلوک او مهربانی می
کرد مقتضای طبع و ترکیب شیوه قزلباشی و دعوی جلادت و شجاعت می‌نمود شجاعان آن زمان را در ابدا بر دست در
می‌آورد در زمان نواب سکندر شان ملازمت سلطان حمزه میرزا اختیار نموده در معرکه تبقیه جاکار
استرآباد جلادتهای متعقلانه ازو بظهور رسیده اما هیچ وقت از مشق نقاشی خالی نبود در اواخر ترقی عظیم
کرده مصوری بی بدل و نازک قلم و نقاش و طراح بیقرینه شد و بقلم موی شکاف هزاران هیکل بدیع بر صفحه بدیع
نگاشت و بزیور قابلیت و استعداد آراسته و حلیه شاعری و سخنوری پیراسته قصاید و غزلیات و مثنوی از و
دارد و این دو بیت را در مثنوی جنگنامه بسیار خوب گفته ملحمهای دوران زهر دیگی شده است فرغ زرین کی طرز رس
همی گشت از درد دشمنی را به تیغ دیگر انگشت چون از زمره این فن بود در سلک شعرا منسلک شد و بهمین کیفیت نمود
و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی منصب جلیل القدر کتابداری
یافته مورد شفقت و منظور نظر عاطفت گردید اما بغایت بد مزاج و عبوس تنگ حوصله بود و خوی زشت و بد مزاجی هرگز
او را از اعراض نفسانی آلوده نمیداشت و همیشه با ابنای جنس و یاران مقتضای طبع عمل نموده بسلوکی از حد اعتدال
گذرانیده و دانشمندان این متاع کاسد را که در بازار اهلیت بسیار است و نادرست از دکان خریدار بوده اند
ای از دایره انصاف بر دل نهاده در درشتخویی و با همه کس افراط می‌نمود و بدین جهت از بساط قرب دور است دور
ولایت مرجوعه مهجور بود تا اواخر ایام حیات تغیر و در آن جا شیخ مرجوعه منصب او شده موجب کتابداری از

دیوان اعلی می پرداخت ذکری مولانا عبدالجبار ولد مولانا حاجی علی منشی استرابادی تعلیق است در اوایل حال کسب فنون نقاشی
نموده و در آن فن رتبه عالی و مهارت تمام داشت مشق خط کرده کتابه نویسی خوب بود و بسیار مرد نکته دان خوش صحبت
بذله گوی شیرین زبان بود اکابر و اعیان به صحبتش رغبت نموده فرصت کارش نمی دادند مدتی بگیلان رفته در سلک
ملازمان و ندمای خان احمد والی گیلان منسلک بود و بعد از شورش الملک و گرفتاری خان احمد بدار السلطنه
قزوین آمده رحل اقامت انداخته اگرچه کارخانه نقاشی دایر ساخته بود اما اکثر اوقات خود در صرف مجلس امرا و
اعیان نموده خود در آن کار کمتر بود حتی خواهرزاده ضمیر پسرش که مانند پدرش بلکه بهتر صفوت یافته بسبب استعداد نموده
بود و شاگردان کار می کرد زاده از دیگران اجیبی یوزباشی که سرکرده سلطان حیدر بود مربوط محفوظ
بود و برادران در زمان اسمعیل میرزا خود را در کتابخانه محجور گشته پسرش در سلک اصحاب کتابخانه منسلک کرده
در زمان نواب سکندر شان که خان احمد بحکومت گیلان منصوب شد مجدد ملازمت او اختیار کرده بگیلان رفت
و در آن ولایت بعالم آخرت رحلت نمود ذکری سیاوش بیگ گرجی غلام شاه جنت مکان از آثار قابلیت از کودکی از
او مشاهده می نموده او را بکسب نقاشی داده شاگرد استاد حسن علی مصور بود و چون بقدر مهارتی در آن
علم یافته ترک آن علم … خاطر شان از شرف کرده … توجه تعلیم او گشته در شاگردی آن حضرت که
در جنب آن حسن مصور کم تصویر یافته علم قدرت مصور الاشیا بود و ترقی عظیم کرده بسیار از آن علم و کوه پردازی
او در هیچ استادی بدست نمی توانست گرفت و مجلس سازی او بی عیب بود در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب
کتابخانه شد و در زمان نواب سکندر شان او و برادرش فرخ بیگ در سلک معتمدان شاهزاده جوان بخت
کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم بودند و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مدتها ملازمت اشرف نموده
در رکاب مقدس آن حضرت … عمر شان … گشت ذکری مولانا شیخ محمد سبزواری مرد بذله گوی شیرین خوش قیافه
خوش اختلاط بود و در فن تصویر و رنگ آمیزی و چهره صورت دم از یکتایی میزد الحق در آن دعوی صادق
و همه استادان نقاش … موافق بودند و نستعلیق را بسیار خوب می نوشت و تعلیق قطعات
استادان خیال می کرد که تمیز آن از … نمی توان کرد و در آن خطاط بسیار دشوار بود و صورت فرنگی

را در عجم او تقلید نموده شایع ساخت الحق از و بهتر گونه سازی و چهره پردازی نکرده و در سرکار ملازمت سلطان
ابراهیم میرزا اختیار نموده و در خدمت به عراق آمده و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از آن به
خراسان رفت … ادراک زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی دریافته و در ملازمت آن حضرت در عمارت
دولتخانه مبارکه قزوین کار می کرد و در بندگی این آستان جان داد ذکری مولانا محمد کاشی استاد بی قرینه در صورت
نگیره در برداشت و رنگ آمیزی نمی گردد و در کوه پردازی و درخت سازی از اقران در پیش بود و نیز در خدمت
سلطان ابراهیم میرزا بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد پسرش آقا رضا در فن تصویر و چهره صورت
و چهره گشایی ترقی عظیم کرده اعجوبه زمان گشت و در عصر و زمان مسلم الثبوت است از جهالت جوانی ترک علم
همیشه روزگار … و ورزش کشتی گیری کرده از آن شیوه محظوظ بود و از صحبت ارباب استعداد کناره جستی … طبع
… در کشتی و در عهد … جمله … هنر … اما توجه کار کمتر می شود و او نیز … طریقی صادق
مزاج … در زمان … اعلی شاهی ظل الهی مورد عواطف و لطف
گردیده و رعایت … اما از اطوار ناهموار صاحب اعتبار نشده همیشه مفلس و پریشان حال … این بیت مناسب
حال او گفته شد: طالب بی همه سا کان جهان اند و مرا در صفاهان جگر از بهر بهشت خون شد ذکری مولانا محمد صفهانی مصور
نازک قلم و شاگرد خواجه عبدالعزیز کاکا بود و مجلس ساز و بی قرینه بود در ریزه کاری مجلس … طبقه … او در ابری
… گی کرد و در زمان اسمعیل میرزا در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید ذکری مولانا عبدالله شیرازی در فن مذهب غریب
عصر و یگانه روزگار بود و … فن مذهب را بسر حد اعجاز رسانیده بود و جمیع استادان این فن او را درین امر
مسلم می داشتند مذهب مولانا یاری که این شیوه را بطاق بلندی نهاده بود در برابر ریزه کاری و دقیقه
پردازی او آب و رنگی ندارد و در اواخر زمان شاه جنت مکان او را بر آن داشته که تقلید مهر اشرف
کرده الحق در آن کار ید بیضا نموده بود شاه جنت مکان او را گرامی داشته همواره به تذهیب قطع مشغول نموده
الا بالآخره بکتیبه ائمه در گنبد مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام کار کرده و ترتیب و زینت آن روضه مقدسه داده
بود از سیاستش اغماض نموده … رخصت داده که دیگر مرتکب چنین امری نگردد و در زمان اسمعیل میرزا داخل

اصحاب کتابخانه شده و برش از زمره سندی بدر رهزه باجه مرتب و تصویر بهم جمع نموده بود خواجه عبدالله مروارید داد
نیز دست خوب بود اما رتبه مولانا حسین بیشتر مرد صحبت خوش و بذله گوی شیرین زبان بود در خدمت سلطان ابراهیم
میرزا می بود و در قربت و منزلت از دیگران در پیش بود و بعد از واقعه میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا از
دو در این عصر دیگر نقاشان و مصوران ماهر بودند مثل محمدی هروی و بصری بیگ کوسه و غیرهما اما به ذکر چند نفر که
از مشاهیر این طبقه و شهره این فن بودند اختصار نمود در طبقه شعرا و ارباب نظم که در ملازمت شاه جنت مکان در
سمو بوده اند معروف چنین و پس نیست جعف کبریا بس شعرا الحمد دوستی احیا از طبقه علیه شعرا که اطنان مناظم سخن سرایی در آن
بنداق سلسله معنی آرائی اند در آن هنگام در اردوی معلی بلکه در ممالک محروسه شاعران سخنور و سخنوران بلاغت
گستر بسیار بودند در اوایل حال حضرت جامی ختم سعادتی را نوبه تمام کمال این طبقه بود چند گاه از شرف جهان
و مولانا حیرتی از همه مصاحبان بزم اقدس و مخاطبان مجلس مقدس بودند در اواخر ایام حیات که در امر معروف و
نهی منکر مبالغات عظیم می فرمودند و این طبقه علیه وسیع المشرب شمرده از اطلاق مزید لقا محروم گشتند بادی
توجهی کمال ایشان می فرمودند و راه لکه انشاد قطعه و قصیده بستند اند مولانا محتشم کاشی قصیده غرائی در مدح
آن حضرت و قصیده دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم نظم آورده از کاشان فرستاده بود و
وسیله شهزاده مذکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح الا
بقصاید در شان شاه ولایت پناه و حضرات ائمه علیه السلام گشاد اول صله از ارواح مقدسه حضرات
ائمه معصومین و بعد از آن از ما طلب نمایند زیرا که بفکر دقیق معانی بلند و استعارهای دور از کار در رشته
لا عبث در آورده بملوک نسبت می دهند و ان احسن الشعر اکذبه و الکذب در موضع مذموم است اما اگر بحضرات
معصومین نسبت داده باشند در شان معالی ایشان الاکثر از آن است و محتمل الوقوع است غرض که از جناب مولانا
صله از جناب اشرف نیافت چون این خبر بمولانا رسید هفت بند مولانا حسن کاشی که در شان حضرت شاه
ولایت سلطان سریر ولایت در رشته نظم کشیده و همانا از الهام الهی است و دست سخنوران زمان از
مثل آن کوتاه است جواب گفته بدارالسلطنه فرستاد و صله لایق یافت شعرای یکجهت همیون شروع در

نوعی

گری کرده قریب بصد و پنجاه هفت بند غرا بمدح بمعرض عرض در آوردند و همگی بجایزه و صله مفتخر و مباهی گشتند الحکایه از
مشاهیر این طبقه که بعضی در اردوی معلی بودند و بعضی دیگر در ممالک گوی تفوق در میدان از اقران می ربودند اول
افصح الفصحا مولانا ضمیری اصفهانی است که زبده و خلاصه سخنوران زمان و یگانه دوران بود و علم رمل را خوب می
دانست و از آنجهت ضمیری تخلص کرده بود ساحت ضمیرش متتبع معانی و مرآت فکرش مصاحب سبحانی جواهر نظام
این طبقه زور ... جمیل سخنوران می دانستند بجای لالی انتظامش از حیز شمار بیرون است بسیار سریع الفکر بود هر روز
لااقل ده غزل از مطلع طبعش سر بر زد اکثر دواوین شعرای متقدم را جواب گفته و مکتوبهای عالی در شان غزل داد
از بحر طبع گوهرش بساحل ظهور آمده از جمله این بیت در جواب غزل سردیوان بابا فغانی که نسخه از سحر سامری است و
بهوائی برابر است * گریه غریب وعده روز هجر آلود تو * سوی بدل که آورد حال گرنیای را * و این بیت هم در
مراثی عالی افتاده * روز بلا شد از آنچه ایوان قصر نقشش * بود زمین مشت گلی گرد است ساز رنجه * دل ارباب
ماتم هم آتش بدین چند بیت گفتار رفت * لب بکیدی دهن از تشنگی فتادم بهوش * با چو گوهرش این باده مدام
چون کرد * می خور است سحر زعالم برآورد * آن باغبان که تربیت این نهال کرد * و این بیت از جناب مولانا
مشهور و در نهایت عالی است و بعضی بمولانا داعی سرش نیز نسبت می دهند * نقش جهان صورتش را زان گه ناید از خریه
پیش از این خوبی لطف حسن لعبانش ... است * در راه کربلای معلی پای جناب مولانا را خار زده بود قطعه در
آن باب گفته بود که این دو بیت از آن است * سر ما بیست زبان در طریق کربلا ابدل * که تا پای طواف پادشاه
دین و دنیا را * منظور کرده بیار چشم از آن سر ما ربود خار * گناه ز جانب من بود جرمی نیست سر مارا * ولی
گله دارم که در راه مشتاقت * عیان بودم که از مستی سر از ستا ... * ابیات بلند و معانی رنگین دلپذیرش
بسیار است و در میان اطنان مناظم سخنوری مشهور و در تذکره میر تقی کاشی خلاصة الاشعار مسطور است مولانا محتشم
کاشانی از خطه کاشان است شعرش بر هم ... طراوت و در شاعری شهره آفاق است صنایع و بدایع که مولانای مذکور
در شعر درج می نماید دست هر کسی بدامن آن نمی رسد از جمله قصیده در مدح اسمعیل میرزا گفته بود که هر مصرعی از آن
تاریخ جلوس میرزا در آن قصاید مصنوع نام کرده و بسیار است و غزل و ترکیب و ترجیع بیشمار اما مرثیه که جهت

سینه شهید اهل بیت آل عبا در سلک نظم در آمده و ابیات بلند و معانی دقیق در آن مندرج است لوشواره گوش سخنوران
روزگار تا یوم النشور از آن یادگار است و مرثیه شیخ آذری علیه الرحمه تا غایت هیچ کس از شعرا تتبع آن نتوانسته نمود
و این دو بیت از آن ابیات است ❁ روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار ❁ خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار ❁ از رسم جوهری
قاتل آدمی چون رقم زنند ❁ یکباره بر جریده رحمت قلم زنند ❁ و در نعوت اشاره شده که جناب مولانا قصیده در مدح شهزاده
عرش جناب برهان خان گفته بود این دو سه بیت از آن قصیده است ❁ در خواب نیز تا شوانه نظر فلک ❁ تا حجره بر درش
خورشید احتجاب ❁ بود عجب اگر کند از دیده ذکور معمار کارخانه احساس منع خواب ❁ خود دیده‌ام به عکس صورت خود در نظر
که ترسم که عصمتش کند اعراض از عتاب ❁ قربان دهد که عکس پری بعد از ❁ بردن برد قضا هم از آیینه هم از آب ❁
غزلهای رنگین عاشقانه مولوی که نظر خاص از طبع خاطرش سر زده بسیار است و این مطلع از دیوان او جاد و عبارات
ای گردن بلند قد آن کمند تو رعنای افزوده قد بلند تو حول این مختصر گنجایش آن ندارد که محمل بردم اشعار شعرای
شعار همین قدر اکتفا نمود ❁ مولانا ولی جناب مولوی از اعیان ولایت دشت بیاض من اعمال قاین خراسان است
شاعری شیرین زبان و مرد نکته پرداز خوش صحبت فصیح اللسان بوده و هیچی از غزلهای او دارنده در دواوین است در
حال لطافت و قصاید غرایش در غایت فصاحت و بلاغت در زمان شاه جنت مکان برفاقت خواجه زاده
مطلوب خود که از اعزه سادات است ... در دارالسلطنه قزوین توطن نموده با مولانا ضمیری ... شیرازی
... صحبت همیشه معاشر و هم صحبت بود در زمان نواب ... به کربلا رفت و در حضرت ... تمام حال آن دو
... رفض در مقام آزار او در آمده ... که شاعر ... چون مولانا
را آزرده شده بود ملاحظه کردم که مبادا هجو ... در صفحه روزگار باقی ماند شخصی از اهل ... جواب کعبه
که کدام هجو از این بهتر بود که جناب سلطان ... شخصی چنین ... و ارتکاب این عمل شنیع نموده ... از این باب
صحبت خود در صفحه روزگار گذاشته ... سلطان ... مشغول نموده بود اما عاقبت گوینده این حرف در اوان
... به قتل رسید در این مقام لازم بود که از قصیده که در مدح و منقبت حضرت امام المشارق والمغارب
امیر المؤمنین در رشته نظم کشیده و چند بیتی مرقوم گردد ❁ ای برادر ... عقیقت را که ... بنایی

ای مدت اگر پوشاند ❁ بر جهان ظلمت اما دلی ❁ بعد از این ازین اساس خویش ❁ بعد بر دم جمع از ویرانی ❁ و ر سود از ابر کفت
قطره فشان ❁ قطره شاید که کند عمانی ❁ خشک سالی است که از ابر امید می توان ساخت کلها رانی ❁ غزلهای
رنگین و ابیات عاشقانه از مولانا بسیار است در این صحیفه بر چند بیت اکتفا ❁ مرا دیده می انگارد اما
بیشی دارد که نقش پای محبت دیده انزوا کرده بنشاند ❁ دل براه طلبت گرم عنان می باشد ❁ دیده پوشم ز اری
به گران می باشد ❁ تو نگهدارش که دستی نهم بر دل ریش ❁ ورنه این راز هنوز از تو نهان می باشد ❁ تمنای تو
آنکه دل و دین کرد دلی ❁ مهربانی تو هم در خور آن می باشد ❁ مولانا وحشی یزدی ❁ از شعرای سخن در و سخنوران لا غث
سرهشته و در دار العباده یزد اقامت داشت و در غزل و مثنوی یگانه دهر است و کتاب فرهاد و شیرین که
از نتایج طبعش در رشته بلاغت انتظام مندرج است و ابیات بلند شاعرانه در آن کتاب بسیار از آن جمله این
قطعه مشهور که اختصار نمود ❁ کابوسان سپرده راه پرویز ❁ خبردار از شمار کام شبدیز ❁ اگر بر سنگ خوردی
نعل شبدیز ❁ و در آن خوردن شراری جستی از سنگ ❁ هنوز آثار گرمی در شرر بود ❁ که زد در خیمه شیرین خبر بود
از دیوان غزلیات عاشقانه بر زبان آشنا و بیگانه بسیار است این چند بیت مشهور که بر زبان بود اختصار
رفت ❁ گمی جهان جان خواهم و چندان امان از روزگار ❁ کاین جهان جان برای جان جهان سازم نثار ❁ مرض طفل گرا
چند عاشقان ورنه علاج درد لشافل دو در دوره بس است ❁ گرد شیشه بطرف و زین آزادگان ❁ بر آید ارد
سلسله دار این ویرانه را ❁ می ز رطل عشق خوردن کار هر بی ظرف نیست ❁ وحشی باید که بر لب گیرد این پیمانه را
خواجه حسین ثنائی از مشهد مقدس معلی است و در آن حال در قصه سلطان ابراهیم میرزا ترقی نموده و از ارادت
ثناهای حیات ساعد قصیده گویی است معانی بلند دارد اما در شعر قصیده‌های نجیده می کند که طبع اکثر سخن
سنجان از ادراک آن قاصر است و این چند بیت از آن جمله است ❁ مو افعلد مراتب کشته از آن ❁ که سر گوی
شده و از امتحان برداشت ❁ پرده شب می دریده هر ساز از آن همچو صبح ❁ شعله‌ست شمع از درد استخوان می آورد
آبله باب از حبابش بر روی آب ❁ قدر تو گر کند صدف گوهر حباب ❁ گر مثل جا کند در پس آینه شخص بیند
تمثال خویش تا چه رود در قفا ❁ گر نهی از امتحان بر لب شمشیر دست ❁ زخم فشاند جو جوهر در عوض خون طلا

میر محمد زمان معمائی از سادات طباطبائی حسنی کاشان صاحب سلوک و حال انکابت و در شیوه معما گویی بی مثل و در تاریخ
گویی بی بدل مدت عمرش از نود تجاوز نموده هرگز از زمره عاشقی خالی نبوده در زمان شاه جنت مکان در کاشان میرزا
جعفر ولد میرزا بدیع الزمان در برادر که بحسن و جمال صوری و اخلاق معنوی آراسته بود مختلط و مصاحب بود میرزا
جعفر بهند رفته و بوسیله او بخدمت پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر رسیده و از زمره مصاحبان آن حضرت
منسلک گردید صحفانزا اما آنکه امساکی در طبیعت بود مواری سی هزار روپیه اکبری که تخمینا هزار تومان شاهی عراقی
باشد بجناب میر رعایت نمود از پادشاه نیز رعایتهای کلی یافته بعد از آنکه در اوقات بسر برد بارادهٔ حج بیت الله نمود
بدان سعادت فایض گشت و دو سال در مکه معظمه اقامت داشت حسب کلام حب الوطن من الایمان دست و پا بدو زین
کرباسش گرفته بخطه کاشان کشانید و از حضرت همیون اعلی باعتاب و سیورغالات بهره ور گردید اشعارش از قطعه
و قصیده و غزل و تاریخ بی شمار است درین صحیفه یک رباعی در مباهات اختصار نمود ٭ زاهد نکند گنه که قهاری تو
ما غرق گناهیم که غفاری تو ٭ او قهارت خوانده من غفار ٭ یا یکدام نام خوش داری تو **مولانا ملک طیفور انجدانی**
و برادرش مولانا داعی هر دو برادر صاحب حال و از اهل فضل و کمال اند ملک طیفور در زمان شاه جنت مکان در بازار
زرسازیه حجره دکان میبود و هرزه گردی بسیار و عاشق پیشه بود با کمال صلاح و تقوی و از جوانان خوش رو خوش سیما
حظی وافر داشت و وسواس طبیعتش غالب بوده در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی از فردوس جهت اهل به
کاشان کشیده استغنائی که در طبیعتش بود بوجود فقر و تنگدستی بنان جوی قناعت کرده خود را بهر کس در ذی اهل جمع
در نیاورد از اشعار او این بیت مدتی برابر است ٭ خون جگران بیش بکش تیغ ستم حیف ستم که بی اجر جفا
قاتل ببرد و این بیت نیز از وست ٭ هنگامه آن که ساقی از نگه تر آیه ریزد ٭ خون در پیاله ماهی در ایاغ مردم
مولانا داعی برادرش در اکثر اوقات می باشد گاهی بکاشان آمده با شعرا و مردم کاشان صحبت می دارد مردی
قانع درویش نهاد است اشعار آبدار بسیار بسر زده قصاید و غزلیات مرغوب دارد و از اشعار او
یک رباعی اکتفا رفت ٭ آن سرو زلف تا به ازارش زده است ٭ ماند بکسی دلم که بارش زده است ٭ از زاری دل عاشق
بیچاره چرا ٭ از راه چه زنی که روزگارش زده است **مولانا ملک قمی** از سادات مدینه المومنین قم است شاعر شیرین

کلام

کلام صحبتش رنگین و سخنان با مزه در علم موسیقی ماهر در قول و عمل نوا ساز و تصانیفش نغمه طراز از اشعار عاشقانه و معانی
استادانه بسیار دارد و این چند بیت مشهور اکتفا رفت ٭ بر شاخه بلبل نسیم باز دو گفت که خانمان بیران
خراب می باید نامه ظلیم و جهان نکبت عشق تو کرد ٭ هجر و وصل تو در دو شنبه و آدینه باست **میر الهی قمی** خوش شعر است
در ایام شاعری حاشی در سخن او بود که در اشعار دیگران نبود در اوان جوانی در شعر ترقی کرده کلامش نمکی
مزه و پختگی دارد از دیگران بهند رفته در دکن رفته در ملازمت عادل شاه روزگار گذرانید داد باتفاق مولانا
ظهوری کتاب نورس را که نه هزار بیت است بنام عادلشاه تمام کرده هر بیت چهار بالصد بیت کوشیده المناصفه
صله یافتند و این چند بیت از و ثبت افتاد ٭ با بلبل گل در نظر و لال زبانیم ٭ او نخته ایم از طلب حسرت عشق ما نیاز
عاشقان معشوق را ابرام بی دارد ٭ تو نیز تا باد خابودی تراهن بوجا کردم ٭ هر ناله که از جگر برآرم آتش ز دل
اثر برآرم ٭ در بیضه سوخت مگر مرا ٭ تأملهاست که بال و پر بر آرم ٭ بگذار که دست دل بگیرم ٭ زین وادی پرخطر
برآرم ٭ در دلش بود که بخنده برآید با ما ٭ غمزه تعلیم ستم کرد و پشیمانش کرد **مولانا فهمی** کهنه شاعری بود
سخنور بعد از مولانا محتشم در کاشان دم از یکتائی میزد از سایر شعرای کاشان منفرد بود و ممتاز و خوش
نزد همگنان محبت داشت و ساز و این بیت از قصیده که بخفه در بر صفاهان گفته بود بسیار خوش ادا است
کلاه زنگوله چهر بر سر صحبت بعهد خواجه خراب کرده است بیشتر و از غزلهای عاشقانه این چند بیت از اوست ٭ بر
همچو منی جلوه گریهای تو حیف است ٭ بگذار مرا تا به تماشای تو میرم ٭ تو در کس نگذری گشته زخنه درجان هیدازی
من از حیرت نمیدانم که زخمی خورده ام یا نه ٭ ای غیر من از تو عالمی شاد ٭ این داری که یابت باد **مولانا
حاتم کاشی** شاعری شیرین گوی بود و جناب مولانا بسیار سبز چهره بود و سیاه لون واقع شده بود ظرفای
کاشان طعن هندی بروی می زدند و در حضور او سخن از هندوستان می گفتند و مزاج او ازین طرف بهم
می آمد وقتی جاقتور سیاهی پوشیده بود یکی از خوش طبعان گفته بودند که ملا امکر پاچه هندوستان را در بالیده
جناب مولوی همیشه مورد این ظرافت بوده در شیوه غزل بی بدل و این چند بیت از وست ٭ بر گریه های مستی من
شب بسوی صبح خنده القدر که شکم بر زمین نهاد ٭ افتادم در نظر هر که بود در عالم هنوز چشم بر ابایش در

گرشی

نقاضای من است * می یاره جگر بر فرداه من بچرخ زین لعل یار با طبق آسمان برات * بحشر گر پرسند که جانم ز هجر ز
سر است کردم به خواهی گفت با تن هم همان گویم * غمزه است قاطع حیات همه کس کرد گنون چشم بزندگی خندد
مسیحا دارد * من درنماز سجده بت می کنند دلم گو برهمن که خنده کند بر نماز من * میر حضوری سید صالح و
پرهیزگار با کبره روزگار بود سالها در عتبات عالیات ایام تمام در عتبات بگذرانیده در حین ارتحال شاه صفی
معان و ایام جلوس شاه عباس ثانی میرزا که در دار السلطنه قزوین مجمع این طبقه علیه بود میر حضوری نیز در انجا تشریف داشت
میرزا اکبر حسن در آنجا بود و این طبقه جهه نسبت سیادت و خصوصیت با او نسبت احترام سلوک می نمودند اگرچه
کم شعر است اما در غزل صاحب فن این بیت را خوب گفته * روز عیدی که توام ذوق استقبال تست از هیچ
عیش برابر بر انتظار تو نیست * میر صبری روزبهان اصفهانی در بلده اصفهان اقامت داشت مدتی پیش از این باد در
اردستان بوده اند شاعر غزل گوی است این ابیات از اوست * ان کی است که از شرم و حیا پرده نشین است
از دیدن گستاخ نگهش جان به حسن است * سر گم چنین را زخدای طلبیدم * آنکس که سزای دل من می دهد این است * تو
بوفا همان دل مهربان ندارم * تو نگاه و مهربانی تو این همان ندارم * غم خویش و حال ما را به کسی بیار اما تو بگو اگر
تو آنی که بس این زبان ندارم * میرزا حسابی از آدمی زادهای قصبه نطنز و خویش خواجه ... مستوفی خواصه ... مستعد
قابل بود و شعر را خوب می فهمید و می گفت و در علم موسیقی ماهر و تصنیفات با مزه خوب نقشهای بدیع از دو
زبان زد گویندگان عراقست در بلده قزوین اوقات به عشق گذرانید و او در صحبت خوبان صرف می نمود از
اشعار در حین کتابت این دو بیت مشهور در خاطر بود * حسابی رشک دارد مدعی خویش ضمیمی است
رشک می بود در است بر حسرت کشش دیدار هم * حکیم الشطه موهوم حرفی گفت در حسن * بفکری رفت ابر کس نمی آید
ملکان دهن رحیم حسابی یادی آمد با تینی که می دانی * تراد مدار ارزانی که پس از خویشتن رحیم * هاتفی
نوید اصفهانی وی از موضع انده وان من اعمال اصفهان و از زمره طالب علمان بود در قزوین با خود آه
افضل ترکه محیط مختلط و مربوط و کسب فضایل از وی می نمود بعضی اوقات در مدرس میر فخر الدین سماکی تلمذ
می کرد و دران اوقات شعر و شاعری شهرتی داشت و بسیار کم شعر است اما التفات خوش طبع و شیرین گفتار بود

دارد

وانچه از بحر طبع در افشانش بساحل ظهور آمده بمثل و مانده است و گویا شیخ فیضی هندی این بیت را در اول او
گفته * گر در دهیت در سخن من عجب مدار * کاین باده را ببرده دل صاف کرده ام * بنا بر این همه اشعار او
منتخب است و این چند بیت از قصیده و غزل ثبت افتاد * گهی که چشم تو در خانه جهان آید * شکست در صف
چندین هزار جان آید * تو چون بقصد دل خسته ناوک اندازی * اگرچه تیر تو بی خواست بر نشان آید * ناخن از
تن خود استخوان بر دل آرم که ناوک تو مبادا در استخوان آید * مریض عشق تو زهر اجل چنان نوشد که
تصور آب در دهان آید * اگرچه در سر بازار عشق در سوائی * مرا همیشه زبان بر سر زبان آید * گشاده ام
در دکان جان و منتظرم * که به معامله بر در دکان آید * مولانا طبری مرد طالب علم فاضل شوخ طبع بود شعر را
بسی خوب می فهمید هر عقده که در ابیات مشکله و خیالات دقیق بحیده شعرا پیش می آمد با سانی می گشود
نهایت شگفته طبعی داشت می خواست از زمره علما و فضلا باشد و چون در هرزه گردی و بی تعلقانه صحبت
مداومت که لازمه شعر است سرآمد اقران بود بشاعری بیشتر شهرت کرد این بیت از او مشهور است * دی در
گلی بود لیلی بحسرت می گفت * آه زندان که در او انجمن آرائی بود * و این ابیات از او است * زگرمی جگرم
دوش چشم تر می سوخت * که پاره دل در پرکاله جگر می سوخت * نماند روغن بادام چشم و می دیدم * چراغ دیده برا
تو تا سحر می سوخت * خون ز چشم بچکد لو دل در این مجلس مباش * جان بر آتش می دهم گو عود در مجمر بسوزد
این قطعه نیز از مولانا شهرتی عظیم دارد الحق عاشقانه است * هنوز این اول عشق است حرفی گریه کم کن
که وقت گریهای درد دل بر دار می آید * مولانا ملالی همدانی مرد درویش نهادی و سواد است و مطلقا
تیری نخوانده بود و شعری که می گفت در کوچه و بازار بهر کس می رسید التماس می کرد که ... نماید
و بنها این شیوه از مردم محقق بود و قصاید و غزلیات بسیار دارد این بیت از او مشهور است * تو
گوهر همه دانی و بگذری از من * هلاک طور تو گردد ملالی همدانی * قصیده در تهنیت جلوس شاه اسمعیل میرزا
گفته بود که در همان چند روز گذرانیده دوازده تومان جایزه گرفت بدین هوس جمع شعرا قصاید
غرا در رشته بلاغت کشیده التفاتی نیافتند * مولانا نظری کشمیری جوانی خوش سیمای وجیه صاحب

حسن بلیغ حسن خطش قلم نسخ بر صفحهٔ عارض خوبان کشیده ی دخنان شیرینش شور در میان سخنوران جهان انداخته عشقی در آغاز
نشو و نما از ولایت دلپذیر کشمیر بعزم سیر دیار ایران و صحبت شعرا به ایران آمده چند گاه در این دیار بسیار بوده و از اینجا عزم
سفر کرده همانا مراجعت بدیار خود نموده از اشعار او این چند بیت بخاطر ما هست : چه حالتست ندانم جمال لیلی را که
چشم دیدنش افزون کند تهی را : رسید دل بکم کرد و القدر نیست : که آشنای دل خود کنم تسلی را : به بیست دیده
مجنون رخوش دیعانه : چو آشنا گهی بود چشم لیلی را : اگر دم تیغ جفا کشته عفاک الله : آمده بخاطر خود در عزای
عقبی را که گشته تو همانا دم ز نفخه خاطر : چون خونش فردوست حرف دعوی را شعرای قزوین در دار السلطنه
قزوین چند صاحب طبعت از اهل این شهر بودند که در آن هنگام هنگامه شاعری از ایشان گرمی داشت گران چند
نفر مشهور اشعار رفت چون مردم این ملک هر چند حال شکسته دفرد مایلی داشته از کدبه تحریر نهیایا که در
میانه شعرا دیده ما نیز که ارباب جمع می باشند رسم سوال بیت و قطعه و قصیده بچه جمع در عبارت ارباب دولت
لذا چندین از ایشان کمتر مشاهده شد و لهذا این چند عزیز که اسامی ایشان نوشته می شود از کاسبی و حرفه معاش
حاصل می نمودند مولانا فردی مرد سخن سنج و صاحب حال و کسب عطاری قیام داشت پیوسته پیش دکان او مجمع
ارباب نظم بوده در اثنای شغل و داد و ستد با شعرا صحبت می داشت و این دو سه بیت از غزلیات او در عبارت
اشتهار چون طبله عطاری رایحه نثار مشام سخنوران روزگار می سازد : در فرقت زلف انهمیرم که باید
بر دلت کان ستم با دیده روزی چند با هجرم کشاکش : بچه مشغول کنم دیده و دلرا که مدام : دل برای تو طلبد
دیده برای تو جوید : واین دو سه بیت نیز در جواب قصیده ظهیر است : هر جا که جان بر خبر نکی با تو آن
دهد : اشکم کشته مباد و باد تو جان دهد : هر چند آشنا کش و بیگانه پروری : این مطلعم همیشه تسلی از آن دهد
شادم که هر که دل بتو با مهربان دهد : چندان نگاه و خوش طبعانی که جان دهد مولانا طبخی قزوینی مردی
فقیر القامه درویش نهاد و شیرین نهاد و قیافه کرام و اختلاط با سوز و گداز از اکثر اوقات کاسبش د
دشنام شاعران بنفس و نامرادان میبود از دست رنج طباخی او بود و این دو سه بیت از او مشهور است
روزی که بشکند بهت ز او استخوان من آید صدای ناله ام از استخوان هنوز طبخی وجود گشت درین جهان بود

ای

ای ز دل برآرد بسوز این کباب را دیوان سرمیون را جواب گفت و این بیت از غزلهای دیوان بر درخاطر بود
کاه غم بر سرم از کهکشان غم بارد : که بیک جو نبود خرمن افلاک اکنا سلطان شعرا از جمله درب ابهر قزوین است و در زی
اهل فقر و کسوت درویشی سلوک می نمود و در شعر تتبع طرز بدیع خواجه حافظ شیرازی می کردند ایامی در هند بسر
برده سیر و سیاحت مینمود باز به ایران آمده روزی چند بر بساط عزت حضرت اعلی شاهی شرف راه یافت و بطور
نظر عاطفت بود اراده توطن مشهد مقدس اعلی نمود در سر کار خیر آثار موظف گردید اما اجل موعود شود و طغیه
عمرش با نظر رسانید و این مطلب سند جواب غزلهای خواجه این دو بیت درخاطر بود : فنای مطلعم اکسیر
کیمیای قناعت خوشا کسی که چنین کیمیا گری داند : در این خانه که بر روی کسی بسته نشد : چون تو ال که دوش
طلایت در میخانه زدنه کاکا قزوینی مردی سبز چهره شیرین قیافه و کسب بقالی و طوافی مشغول بود و وجه معاش از
آن ممر حاصل نمودی و این دو سه بیت از یک غزل مشهور او مرقوم گردید : وعده قتلم نفرد اول بری مکرر دهد
لیک می ترسم که خرد او وعده دیگر دهد : چون کنم مطاقتی سویم کم انداز دل نظر : هر که بدمستی کند ساقی بپیش کمتر دهد
مولانا شرمی خیاط پسری بود در بازار کسب خیاطی مشغول نهایت شرمگین و محجوب همانا از افزونی شرم او حیا
الشعرا المتشرعی مانند متخلص بشرمی گشته اشعار رنگین زبان ارمندی بطرز حافظ صابونی دارد در اواخر شیوه
غزل ترقی کرد و این بیت او بنظام عالی در باب ورک ایست : تازه می سازم با حنی باز داغ عوشترا آب و
رنگی می دهم گلهای باغ خوشتر را رباعی گوینده کمال خوشی آواز و مطربان با نغمه و ساز : چو اعلیحضرت شاه جمجاه
خشت کمال از مناهی اجتناب تمام می نمودند ارباب طرب در نظر شرع شریعت پرورش دخلی و اعتباری
نمانده بود جمعی که بخدمت ملازمت اشرف داشتند اخراج فرموده سوی استاد حسین شوشتری طنبانی استاد در
که ضربا بال نقاره خانه همیون بود کسی از آن طبقه ملازم نبود در اواخر ایام حیات سلطنه اکمه نماد اشاه
زاده حال بصحبت ایشان رغبت نماید و بعضی از امرا الله بده اند بعلت طبعیت همند و باوجود دل ایشان ارادی
باعث میل و رغبت نماید مردم متنهیات کرده مشاهیر این طبقه که در ارد بودند مثل حافظ احمد قزوینی که در
گویندگی طاق و در بحش او از رنگ خوانندگی شهره آفاق بوده و حافظ تبریزی و غیر هم را از ارد اخراج

نموده‌اند و استاد ضرابی را چون مجالس میرزا بیش ادرا کرده چندگاه محبوس کردند و آخر قسم دادند که سوای جز تا که
در نقاره‌خانه همیون نوازد دیگر جایی نوازد اما جمعی که در آن بودند در زمان اسمعیل میرزا در اردو جمع شدند
از گویندگان حافظ احمد قزوینی که در شیوه گویندگی و قدرت ادوار از اقران و امثال امتیاز داشت حافظ جلال
باخرزی خوانندگی و گویندگی را رجیع نموده در زهد و شیوه مرتبه کمال داشت الحق در آن وقت رسالی از طبقه رجال
داشت در زمان اسمعیل میرزا حاجی پیشی شد و این بیت مناسب حال اوست ❊ الخوش آن دایره در من صحرا که در او
هر زمان همچو جلاجل نفغان آمده‌ایم ❊ در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی قرب و منزلت تمام داشت و
در دار السلطنه قزوین آهنگ شعر از حضرت ساز داد حافظ مظفر قزوینی قرار داد خاطر است که خوانندگی مخصوص
خراسان و گویندگی مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر الرحمه از اهل عراق بود اما بروش خراسان خوانندگی
میکرد الحق که در این شیوه در عراق طاق بود حافظ هاشم الرحمه الله در زمان در جنب دیگران بود در باده شهرتی
داشت اما در اواخر نموده شعله آوازش زبانه بر فلک می‌کشید و در خدمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا
قرب و منزلت تمام داشت از امثال او مرتبه بیشی داشت و از زمره سازندگان میرزا احمد کمانچه سازنده بی قرینه
بود و عود نیز می‌نواخت در زمان اسمعیل میرزا ملازم شده از اکفا و اقران ممتاز بود استاد محمد مومن ولد استاد
حسین علی عودی عود نواز بی‌قرینه و سازنده بی‌مثل بود تیزی مضراب و چالاکی دست در طوطی در ساز او بود
که دست دیگری بدان نمی‌رسید الحق در این فن منفرد و ممتاز بود در اواخر ملازمت خان احمد گیلانی اختیار نموده
بگیلان رفت و در اواخر جوانی عمرش در آنجا سپری شد استاد شمس اوحد باری طنبور و چهار تاری نواز نیز حیثیت
در باده داشت و استادی دم از یکتایی میزد اما سازش زیاده مزه در طوطی بود داشت استاد شمس شیر عودی و قزوینی
استاد بیقرینه و صاحب یاد در تصنیفات آمده در زمان شاهزاده شهید مغفور سلطان حمزه میرزا ملازم
شده در خدمت آن حضرت قرب و منزلت تمام داشت استاد معصوم کمانچه برادر او قیچک نوازی قرینه
بود در خطه دیار این جمعی کمتر از برادر در آن خوش آهنگ بمرتبه سازندگی رسیدند و هنگامه نغمه سرایی در آنجا
از برادر آن مرتبه بالایی داشت استاد سلطان محمد طنبوری در این شیوه بیمثل و یگانه بود در مشهد مقدس سلیمی در

خدمت

خدمت سلطان ابراهیم میرزا می‌بود و از آنجا بجای دیگر رفت میرزا حسین طنبوره در این فن ترقی عظیم کرده در عراق
در طنبور نوازی منفرد و ممتاز بود اما در ایام جوانی بعالم بقا رحلت استاد سلطان محمد چنگی طالقانی در چنگ نوازی
استاد بود و در این شیوه را بمرتبه کمال رسانیده بود دیگر سازندگان در اطراف بسیار بودند بهمین چند کس
اختصار رفت از طبقه قصه‌خوانان و شاهنامه‌خوانان در امثال ذلک جمعی بودند اما بهمین دو سه نفر ختم نموده مولانا
حیدر قصه‌خوان بی‌بدل و در آن عهد نظیر و عدیل نداشت مولانا محمد خورشید مشهور بابا قصه‌خوان خوب بود
اما ارباب تمیز مولانا حیدر را ترجیح میدادند مولانا فتحی شاهنامه‌خوان بیمثل بود شعله آوازش بی‌تکلف
و اغراق بفلک سبع زبانه می‌کشید در شاه‌نامه خوانی و نمک و تحریر مجملا این شیوه را بسرحد کمال رسانیده بود ذکر شهادت
شهزاده مغفور سلطان حیدر میرزا و قرار سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا و قضایایی که بعد از انتقال شاه جنت مکان
روی داد سابقا سمت گذارش یافت که در شبی که واقعه ناگزیر شاه جنت مکان روی نمود سلطان حیدر میرزا که مدعی
سلطنت و ولیعهدی بود حسب الاشاره پدر عالی مقدار یا برای تدبیر دولت آن شب علی التقدیرین در دولت
خانه توقف نموده بود آن اکابر کحصول نزدیکتر داشت و از عدم اقبال و تیره‌بختی از طلب دور و از نعمت حیات
مهجور ماند از آثار و علامت ادبار شاهزاده آنکه سخن زنان ناقص عقل کوتاه خرد عمل نموده اعوان و انصار را از دل
دل آشفته خود در اندرون دولتخانه توقف نموده دیگر آنکه حسب الاتفاق در آن شب اصفاد کشیکچی آن دولت
خانه معمول از جماعتی بود که با اسمعیل میرزا میل و تعلق بودند شاهزاده غافل افتاده که در آن شب اصفاد کشیکچی از
محتمل است که در درب دولتخانه سد و ساخته احدی از نیکخواهان او را باندرون راه ندهند و بی تقریب
توقف نموده خود را محبوس آن جماعت ساخت دیگر آنکه پریخان خانم که عاقله روزگار بود با او معاند و هواخواه
اسمعیل میرزا بود در آن شب بدست سلطان حیدر میرزا گرفتار شده بود اظهار تملق و چرب زبانی او را فریب خورده
شرح واقعه آنکه شبی که این صورت روی نمود پریخان خانم خود را در حرمسرای اقبال در دست شاهزاده اسیر
و گرفتار دیده بجز ملایمت و فروتنی چاره ندانسته از روی عجز و اضطرار عرض کرد که عورات ضعیف عقلند اگر
از نقصان عقل و کوتاه خردی از من تقصیری واقع شده باشد امید دارم که قلم عفو بر زلات این ضعیفه کشیده

جان بخشی فرمایند که بعد الیوم سالک طریق متابعت و خدمتکاری بوده یکسر مو خلاف رضای اشرف ازین بیچاره صدور نه
خواهد یافت و فی الفور پای برادر را بوسیده بوالده میرزا گفته بود که هرگاه تو ایمن گواه باش که در پای بوس
پادشاهی و مبارکباد جلوس اشرف هیچ کس بر من سبقت ندارد و شاهزاده از ساده لوحی بای چاپلوسی او از راه
رفته با همشیره اظهار لطف و مهربانی کرده باو گفته بود که گواه باش که هرگاه تو ایمن در مقام محبت بوده برادر
سلطان سلیم و شمخال سلطان را با من متفق سازی نزد من عزیزتر از زنان و دختر خواهی بود و علیا حضرت خانم بعد از
این سعی شاهزاده را تکلیف قسم نمود او مصحف بر دل آورده قسم یاد نمود که خانم رخصت طلبیده بمنزل خود
رود و برادر و خالو را بخدمت آورد شاهزاده اعتماد بر قول او کرده رخصت داد او از درگاهی که از
آنجا به حرم و میدان اسب راه است گشوده و شمخال سلطان خالوی خود را آورده کلید آن درگاه را به پسر داد با یک صد نفر
جرکس که همگی دشمن شاهزاده بودند صاحب اختیار درگاه حرم گشتند و از معاندان از آن درگاه با آنجه حرم
داخل شدند شاهزاده او را چنانچه مرقوم می گردد بشهادت رسانیدند و علیا حضرت خانم اگرچه با برادر ساده
دل چنان غدری کرد اما عاقبت بشامت آن گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نیافت و شرح آن در محل خود سمت تحریر
خواهد یافت القصه نواب میرزا صباح از روز تاج شاهی بر سر نهاده و شمشیر خاصه شاه جنت مکان حمایل کرده وصیت
نامه بمهر مبارک آنحضرت ظاهر ساخته مدعی آن شد که آن وصیت نامه سراسر بخط مبارک آنحضرت است که او را
ولی عهد و قائم مقام خود ساخته و تمامی شاهزادگان و امرا و صوفیان و هواخواهان این دودمان را
باطاعت او امر فرموده و آن نسخه بر گوشه دستار زده با ایوان چهل ستون درآمد معاندان شاهزاده می
گفتند که این وصیت نامه خط مبارک اشرف خاقانی نیست بلکه یکی از مخدرات حرم است که بخط اشرف شاهنشاهی
شباهتی داشت بعد از فوت آنحضرت نوشته شده و انگشتری از انگشت مبارک بیرون آورده مهر کرده اند
العلم عند الله بالجمله نواب شاهزاده کی یوزباشیان و قورچیان و ایشیک آقاسیان و جماعتی از اهل کشیک
داخل خدمت در دولتخانه را گشوده ملازمان شاهزاده که در بیرون مجتمع شده بودند باندرون آوردند
آن جماعت از صباح تا پیشین بطریق معهود با ادب سلوک کرده در گشودن در دولتخانه عذری

۷ بر

مناسب می کنند و هر لحظه بهانه دفع الوقت کرده او را الیت و لعل تسلی می دادند از ولی بیک یوزباشی قوم
افشار حاکم کرمان بروایت ثقه منقول است که نواب میرزا را امرا طلب نموده وعده حکومت کرمان و قور
چی باشی گری داده که بزد قورچیان محافظ درگاه رفته قرار دهیم که در را باز کرده ملازمان خاصه میرزا را باندرون
آورم من پیش در رفته باز آمدم صریحا گفتم که قورچیان بیجایی می کنند و می گویند که پادشاه از میان رفته و
طوایف قزلباش دو گروه شده هر گروهی در جایی جمعیت نموده اند و ما ترک مهر دل کرده صیانت دولتخانه
مبارکه نموده محافظت حرم و ناموس پادشاهی پیش نهاد همت خود ساخته ایم و ما دام که امرا و ارکان
دولت هر دو گروه اتفاق با مری نکنند و بصلاح دولتمندان و عقیده ایشان طرفین بهم اصلاح نیابد و خاطر ما
دولتخواهان که چه اساس حقوق ولی نعمت امری دیگر بند گورست از فساد و دولت درازی جمع نشود و مجال خروج
و دخول احدی بدولتخانه نمیدهیم شاهزاده دانست که آن جماعت او را به حیله و مکر سخن می گویند و مجال او
نمیدهند دست بشمشیر برد و گفت من بقتل خود متیقن شدم والده اش دست او برده ملاحظه این حال کرده فریاد
برآورد و مانع آن شد شاهزاده اعراض شده بحرم رفت و تا آخر روز مضطرب احوال گاهی بیرون می
آمد و گاهی باندرون می رفت و تشخیص او شد که در حبس آن جماعت مانده و مجال دخول اعوان و انصار
نیست اما امرا و ارکان دولت قریب بصبح که بر قضیه هایله اطلاع یافته امیر اصلان خان افشار با سلطان
احمد میرزا بمنزل حسین قلی خلفا رفته سلطان محمود میرزا که در منزل ولد آن اردس روملو بود با نجا آمده
اسمعیل میرزا بیان همگی آنجا جمع نموده جماعت شیخاوند و طایفه استاجلو و سایر کرجی سلطان حیدر بان که
منظم ایشان صدر الدین خان صفوی و حمزه سلطان طالش و سیاوش بیک کمونه و علیخان بیک و آن بیک کرجی
و الله قلی سلطان المیاقلی استاجلو بمنزل حسین بیک یوزباشی جمع آمده ملازمت سلطان مصطفی میرزا
که در خانه او جی بود مشغول شدند و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا با آنجا آمد مجملا جمعیتی عظیم دران دو
محل دست داد و جمعی از اعیان که امرا مثل حیدر سلطان چابوق ترخان و ولی بیک افشار حاکم کرمان و
محمد قلی ذو القدر مهردار و میرزا علی سلطان قاجار و بعضی دیگر تا آخر روز در منزل خود توقف کرده مجمع

همکدام حاضر شدند الحاصل هر دو گروه در باب حصول مرام مطلب هر کدام ساعی بودند سلطان حیدر میرزا این خیال

داشت که از خود ممیز بودند که از ان طبقه جمانی بسکر جستند و اراده ایشان ان بود که بهیات اجتماع بدر

خانه امده داخل دولتخانه شوند و میرزا بدست آورده جلوس فرمایند و هر کس تکلف نماید مرفع او بر دارند و خاطر

ایشان از جانب اسمعیل میرزا که در قلعه قهقهه محبوس بود جمع بود که بعد از خلیفه انصار قراد اغلی جارچی قلعه که بعد از

جلوس سلطان حیدر میرزا در باب اوده انچه حکم شود عمل خواهد نمود اما بعضی عقلای ایشان می گفتند که چون ارجوار

کشیکچی و بواب دولتخانه را امده و دیگر ده نسبت بشاهزاده آثار خلاف ظهور اورند که مبادا چون هر دو

دولتخانه دو سه فیما بین جنگ واقع شود ان جماعت بالضروره قصد شاهزاده کنند و هر ساعت بغیر رای

داده زینته دیگر می کردند آخر الامر بدان قرار یافت که تا اخر روز که وقت کشیک است صبر نمایند و در آخر

روز بهانه انکه نوبت کشیک بطایفه استاجلو است بطریق معهود بخدمت خود می رویم به دولتخانه روند و زر

میانه ان جماعت الله قلی سلطان ایک اغلی که عث بر اولی بسته بر سر در دولتخانه پادشاه در پیش از حصور کمکی در

دست جمع هر دو مطلب از ان حاصل منیت همو را در خانه خلفا حیدر ال جمعیت شده اول بر سر او رفته دفع

[illegible] دلخواه ساخته ان جمعیت را پراکنده سازیم چون پراکندگی ان گروه بسمع جمیع سپاه اهل دولتخانه رسید

[illegible] در گشوده در مقام خدمتکاری در می ایند حسین بیک فرستادند که در پای در میدان مصالحه

نهاده در دفع شر و فساد سعی نماید خلاصه پیغام انکه ترک دوئی کرده همه با یکدیگر اتفاق نماییم اول

لباس سوگواری پوشیده بلوازم تعزیه شاه جنت مکان و تکفین و تجهیز جسد او پردازیم و بعد از ان

بهم نشسته صلاح و فساد اراده هر دو طبقه را با یکدیگر گفتگو کنیم و بانچه مصلحت این دین و دولت

دو شاهزاده که صاحب دین و دولت بهتر تواند کرد شایسته تر باشد بپادشاهی اختیار کنیم و اگر نوع

دیگر باشد ابواب بلا بر روی عالمیان گشوده گشته قزلباش ضایع تر از گله بی شبان و پژمرده تر از

چمن بی باران خواهند شد و هر چند می دانست که بی فایده است اما که به تعویق ایشان را فرستادند و ایشان امده

پیغام گذاردند و از این طرف نیز جوابهای عنیف دادند مدتی بدین قیل و قال گذشت بعد از ان

دیگر

دیگر انیه شنیده کس یکه سخنی فرستادند قرار داد که بایلغار شهر آمده مژده رسیدن اسمعیل میرزا رساند اول شب بیرون بود

که راکب و مرکوب غرق عرق خود در شهر رسانیده مژده آورد که اینک اسمعیل میرزا بایلغار رسیده و شهرت

یافت که شاه جنت مکان ده دوازده روز قبل از این در خفیه کس فرستاده بود که او را بتعجیل می آورند و این

بسرعت در استعجال رسیده خلایق و عوام الناس که بالطبع هواخواه او بودند بشور و شغب و غوغا در امده رو بجانب خلفا

کردند و کثرت عظیم آنجا واقع شد سلطان حیدر میرزا بغایت افسرده و پریشان خاطر گشته تا اخر روز بتعویق اراده خاطر

ایشان شد تا انکه اخر روز مشخص شد که این خبر کاذب و بی اصل بود و الحق دخل عظیم داشت و اخر روز اکثر مردم را

سلطان حیدر میرزا توقف داشتند بخانه خلفا رفته و حسین بیک و اتباع اخر روز بر خاسته دولتخانه و کشیک جازم

گشتند در رکاب سلطان مصطفی میرزا سوار شده روی بدولتخانه نهادند در وقت سواری کثرت از دحام لشکریان

سلطان ابراهیم میرزا تکلف نموده خود را بخانه خود که در ان حوالی بود انداخت و همچنین الله قلی سلطان ایک اغلی به

منزل خود در رفته مراجعت و موافقت نمود و حسین بیک اول از راهی که راه خیابان بود روانه شده چون الحکم الی

خانه خود دار الخلیفه وقتی بیک افشار رسید مردم ایشان کوچه بند کرده بودند و از بام تیر و تفنگ بسیار انداختند

ان جماعت از راه فرا اند حسین بیک مصلحت در جنگ ندیده و از ان راه عود نموده از راه دیگر که خانهای

خزانه عامره بود روانه شد غرض از خزانه نیز ملاحظه انکه مبادا ایشان بر سر خزانه ایند قدم ممانعت پیش نهاد

و از اول تیر و تفنگ بسیار اندر انداختند حسین بیک فریاد کرد که یار انکسی کار نیست و جنگی نیست و کشیک مردم شما را

با ما چه کار است ان جماعت دست از جنگ کشیده تا انکه حسین بیک در قفا بر در دولتخانه رسیده در را مقفل

یافته هر چند در کوفتند فتح باب نشد خبر بایشان رسید که خلفا با اتباع او از راه میدان اسب که متصل

باغچه حرم است داخل شدند سلطان حیدر میرزا دغدغه کرده که مبادا ان جماعت پیشتر از ان باغچه حرم در ایند

و قصد شاهزاده کنند در دولتخانه را بنجی گرفته شکسته و بدولتخانه ریخته میرزا در حرم بود در ابواب

بسته در ایشان بهر طرف رفتند راه نیافتند از راه نقره خانه داخل شدند بهر دری که رسیدند در را شکسته

داخل شدند و شاه حیدر گریان و فریاد زنان بکانها در امدند اما از طرف خلفا و اتباع که بمیدان اسب

درآمدند شمخال سلطان در باغچه حرم را گشوده باتفاق جماعت اکثر سواره بباغچه حرم درآمده بجستجوی شاهزاده مشغول شدند
سلطان حیدر میرزا چون دید که گماشتگان هجوم آوردند از حرم متوجه بیرون شد درها را مسدود دیدند و دیوارها نیز چنان
یافت راه بیرون نیافته دیگر باره باندرون حرم نزد والده رفت باستظهار آنکه قزلباش حرمت نگاه داشته باندرون
نخواهند آمد و لحظه خود را در آنجا حفظ نماید تا مردم او برسند ندانست که جمعی که سواره بباغچه حرم که آمده‌اند بتفحص جناه
ارباب اخلاص بوده درآمده او را طلبیدند شاهزاده علاجی دیگر ندیده با والده دیگر زنان لباس نسوان در بر کرده
از خانه بیرون آمده بخانه دیگر میرفت چاپس مذکور گشت که از جمله کشیک آقاسیان حرم علی بیگ شاملو او را شناخته
اشارت کرد که مطلوب شما این است جمشید بیگ چرکس غلام سلطان سلیمان میرزا و ولیخان بیگ یوزباشی اردوغلو در
او بجنبه او را بیرون کشیدند خلفا و شمخال سلطان تجویز قتل او کرده دو صد آنجا بحکم خنجر و شمشیر در زد نهاد
آن سرو ریاض سلطنت را که در گلشن اقبال نشو و نما یافته او صبا را در هوای او بحال ورزیدن بود از پای در
آوردند و همان لحظه سر خنده او را که بجرح مردمی آورد از بدن جدا کرده در صحنی که علیخان بیگ کرجی
حال شاهزاده و زوال بیگ کرجی و جمعی کثیر از فدویان شاهزاده در کار درهم کوفته شاه حیدر کوپال و
نعره زنان بدر حرم نزد رسیده بودند از بام ایوان بمیان کرده انداختند و فریاد کردند که ای بیگ شاهزاده
شما از مشاهده این حال آتش طهورت و استیلای القوم با آب این دشمن کامی منطفی گشت دست از کار
کار از دست بیرون رفت چون دولت الطائفه رد کرد ان شده بود و بعد از آنکه شاهزاده جوان بخت و
کامکار سلطان مصطفی میرزا جوان قابل بیست ساله و شایسته دولت و اقبال بود در دست ... ممکن بود که
طبقه سلطان حیدر ایل او را در عوض پادشاهی بردارند دیده بصیرتشان از مشاهده این حال تیره دیار
و قدرت آن نیافتند که در شهر توقف نموده اندیشه دیگر بحال خود نمایند بهیأت اجتماعی از اردوی همایون
بیرون آمده روی بصحرا نهادند که جا نفتی نموده رای ایشان بهرچه قرار گیرد عمل نمایند چون زمانه اسباب
سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی را صورت می‌داد هر گونه فکر و تدبیر که عقلا ارباب فطنت بر دل
می‌اندیشیدند از خطا و صواب آنچه مسیح حصول مقصود بود بجز نتیجه بظهور می‌آمد و چون تقدیر الهی بود که

اسمعیل میرزا

اسمعیل میرزا داخل قزوین شد او را بقزوین آوردند اما احوال سلطان مصطفی میرزا آن است که چون شاهزاده خبر
یافت او را بدست آوردند اما احترامی زیاده نکردند بحسب ظاهر مراعات ادب نموده با طهماسبی جمعی را محافظت
شاهزاده گماشت و همی الفور کس بدار السلطنه قزوین فرستاده خلفا و اسمعیل میرزا را از این اعلام نمود که شاهزاده
را گرفته نگاه داشته‌ام و هرگاه موکب همایون شاهی از ... بدار السلطنه رسد بپایه سریر اعلی می‌آورم اما احوال
اوذ حسن بیگ و سلطان حیدر ایل در ایام سلطنت اسمعیل میرزا ... بیان خواهد گشت بالجمله خلفا و اسمعیل میرزا
میرزا ... بعد از قتل سلطان حیدر میرزا و تفرق اتباع او جمعی از کشیک دولتخانه که از ... عود نمود
و جمعی کثیر از هر طبقه در آن شب گرفتار شده و بقلعه قهقهه نهادند چنانچه بعضی از طایفه استاجلو میرزا را گرفته بیرون
آمده متوجه خدمت اسمعیل میرزا شدند و صباح آن روز جمیع امرا و شاهزادگان بدولتخانه همایون جمع شدند سلطان
ابراهیم میرزا با ... آنکه غرض از رفتن جمیع ایشان ... بود در وقت ... از ایشان تکلف نموده
در دولتخانه نماید خود را ... اسمعیل آمده بدولتخانه و امرای عظیم جاهده معزز کردند ... سلطان
نیز که در ... ایشان تکلف نموده ... علیخان بیگ ولد ... محمد خان
و جمعی از میرزادگی استاجلو بدولتخانه آمده ... که امر ...
فرخ بیگ کرجی و حمزه سلطان طالش و جمعی دیگر از سلطان حیدر ایل که بعضی ... و بعضی دیگر از
حسن بیگ تکلف نموده ... کس فرستاد از خانهای خود گرفته بدولتخانه می‌آوردند ...
تیغ انتقام بهلاک ... حکیم ابو نصر ولد صدر الشریعه گیلانی که در سلک امرا ...
انتقام ... سلطان حیدر ایل بود بعد از ... میرزا اختیار نموده
در دولتخانه توقف نموده بود و چون قصه مذکور بوقوع انجامید ... راه ... میبارک
دولتخانه ... بود ... تحریک و اغوای بعضی ارباب غرض ...
... که ... خیانت نموده ... میرزا ... گرده بود که با
... آوردند ... صدر الدین خان ... میرزا ... نموده

سپردند که در باب او هر انچه حکم پادشاهی شود عمل نمایند مدار حکم فرمان بر نواب پریخان خانم بود و در میانه
امرا حسین قلی خلفا که چنین کاری بزرگ از پیش برده بود سر بنخوت و غرور برافلاک می افراخت و جمیع امرا و
شاهزادگان میرزا بخط فرمان او به زنجیر زدند و حسب الصلاح نواب خانم انوز فره امرا حیدر سلطان چابوق
ترخان را که کهنه او در دل اسمعیل میرزا بقلعه قهقهه فرستادند علما و مشایخ جمع شده نعش شاه جنت مکان و سلطان
حیدر میرزا را غسل داده در تابوت مخفوف برحمت حی لایموت نهاده در خانه شیروانی که در دولتخانه
بود گذاشتند نعش سلطان حیدر میرزا با تابوت شاهزاده جنین برده دفن کردند مجملا از روز سه شنبه پانزدهم
صفر که این قضایا بوقوع پیوست تا روز جمعه دیگر که ده روز باشد در دار السلطنه قزوین آتش فتنه و آشوب بنوعی
مشتعل بود که آشنا و بیگانه می سوخت فروغ اکثر رعایا و خلایق بتنگ آمده اجامره و اوباش محلات سر
بشورش و فساد برآورده هر کس با هر کس عداوتی داشت جنبل کشی نام نهاده بی ملاحظه بقتل او می پرداخت و در جلی
باندرت این بود که از بیم حضرت ابی و دلتنگیان حرکت باشش و اصلاف سر از خانه بیرون نتوانند اورد
و هر کس بقدر حال مردم براق دار جمع نموده محافظت خود می کرد تا روز جمعه دیگر که هشت چهارم شهر
صفر بود حاجیان تقرر در شده که اتفاق میرزا علی سلطان در محلات منادی کردند که کوچه بندها را باز
کنند بعد هر که متعرض کسی گردد سیاست خواهد یافت و در بواقی از شوده بود و اوضاع معامله مشغول گردید و مردم را
بمسجد جامع ترغیب کرده جمیع شاهزادگان و امرا بمسجد جامع حاضر شدند و خطبه سلطنت و پادشاهی
باسم اسمعیل میرزا خواندند خطیب اول مرتبه بعد از در تعزیه شاه جنت مکان شروع کرده چون این مصرع را
خواند شهری دشت پرنجشت و غم شهر یار کو فریاد و فغان از زمین و زمان برخواست و نام اعدل اسمعیل میرزا
همه روزه جمیع امرا در خانه نواب پریخان خانم آمده کنکاش ضروری کرده و امور ملک و مال بوی عرض
میرسانیدند و اصلی را ارادی این بود که امر حکم و فرمان خانم تجاوز نتوانند کرد و در این اثنا سوانح چنین
و اوده و عدوی طایفه تکلو و استاجلو بود تازه گردید و انچه از طایفه استاجلو در زمان شاه جنت مکان نسبت
بتکلو خصوصا در وقت فرار خان ولد محمد خان شرف الدین اغلی حاکم هرات که باعث [illegible] بسمت

وقوع یافته بود بدان سبب از نو عداوت قدیمی و سابقا قرب و قرابت دور افتاده درین مقام که فرصتی یافتند
دست افتاده در مقام انتقام شوند چون از ان طبقه الله قلی سلطان ایک اغلی و جمعی کثیر از میرزادهای
استاجلو در قزوین بودند اراده قتل ایشان کردند حسین قلی خلفا مصلحت دیده او که به انکه شنیده بود
که الله قلی سلطان در روزی که استاجلو بر سر دولتخانه رفته گفته بود که رای صواب این است که اول سر حسین
قلی خلفا را بهم دیگر بعد در اثنای محاورات کنایه یاد گفت که اگر سلطان حیدر پای برای تو عملی کردند
لهم ایشان تمشیت می پذیرفت لهذا از جای عصیان کرده زیاده در مقام منع آن جماعت شد و از ایشان
از اطوار و عادم مضایقه تعرض نموده بهایات احتیاج سوار شده رو بخانه الله قلی سلطان نهادند
ایشان واقف شده دروازه را مضبوط ساختند و در مقام مدافعه در آمدند ملازمان فی الحقیقه [illegible]
از نو عداوت کوتاه کرده بر سر خود گرد شدند سی چهل نفری که ارباب تعین بودند پای ثبات فشرده بجنگ
مشغول شدند طایفه تکلو که قریب بیک هزار و پانصد نفر بودند از پیران و اقوام علیخان بیک ولد امیر محمد خان
را با چند نفر از جماعت چاوشلو و اقوام او و دیگر اقوام استاجلو بیست و چهار نفر مقتول ساختند خانهای
ایشان را غارت و تاراج نمودند حتی عورات و اطفال را برهنه و عریان کردند بیخبران اجامره و اوباش
و عوام الناس بهانه تکلو دست بغارت و تاراج خانهای سلطان حیدر پایان برآورده کسی متوجه حفظ و
منع انها نگردید از خانه حسین بیک و صدرالدین خان و خمره سلطان و سایر سلطان حیدر پایان چندان
النفایس و اموال و امتعه و اجناس بیرون آمده که در خزانه خیال نمی گنجید و بر ایشان حقیقت و خواری بر عیال
و اطفال ان طبقه امد امیر خان موصلو ترکمان که او در خواری می بود باتفاق حسین خان سلطان چاوشلو
اراده قتل پیری بیک قوجلو که با او درد دارایی بودند بر سر خانه او رفته محاصره کردند و اکثر قبول از او
اوبر اکنده شدند سی چهل نفری که اسم و رسمی داشتند موقف نموده دست بر شمشیر و خنجر گشادند و پای
در ارکشش و کوشش افشرده جنگ کردند ترکمان و طایفه چاوشلو که قریب بده هزار کس بودند سعی بسیار نمودند
پیری بیک را با تمامی افراد بقتل آورده اسباب تجملات ایشان هباء منثورا شد و باعث قتل این همه کشش

دعوی با آن بود که ده پانزده روز از صلاح خبری از قلعه قهقهه نیامد امرا و مردم را دغدغه شد که مبادا سلطان
حیدر را باستصواب خلیفه انصار قراداغلو نسبت با اسمعیل میرزا غدری اندیشیده باشند عالم آرای صاحب
تصور کرده مردم شروع در بی‌اعتدالی کردند تا آنکه خبر صحیح از اسمعیل میرزا و خروج او از قلعه رسید و نواب
خانم حکم کردند که امرای تکلو به استقبال پادشاه رفته در شهر توقف ننمایند و ایشان عزیمت رکاب کرده شورش
دعوی فی الجمله تسکین یافت بعد از رفتن ایشان نواب سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشیک آقاسی‌گری داشته
اتفاق میرزا سلیمان ناظر اسباب سلطنت پادشاهی چتر زرین و نقاره خانه و بیوتات را از آستانه به استقبال
رفته در قم به رکاب سعادت ملازمت مشرف شدند

ذکر جلوس اسمعیل میرزا بر سریر سلطنت ایران و قضایایی که در زمان سلطنت او روی داد

سابقاً سمت تحریر یافت که اسمعیل میرزا ارشد اولاد شاه جنت مکان برادر اعیانی
نواب سکندر شان بود و بجهت ارتکاب جرات که لازم نشاء جوانی است مثل مصاحبت با دیوانه جبران قزلباش
که مرضی طبع خاطر اشرف شاه جنت مکان نبود و نگه داشتن او را در اردوی همایون مصلحت ندیده نواب سکندر شان
او را از دارالسلطنه هرات طلب فرموده او را در عوض بحکومت خراسان فرستاد و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که دستور
لله میرزا شد سلوک او در خراسان پسندیده طبع اشرف نیامد و طایفه تکلو اندکی بی‌اعتماد شده بودند که دستور
نواب سکندر شان را از هرات فرستاده او را طلب داشتند و پیش از آنکه شرف ملازمت دریابد به سویه سب قورچی
ایشیک حسب الامر اعلی او را از حوالی قزوین گذرانیده بقلعه قهقهه برد و در مقام قلعه که در هر چند سال دیگری
تعیین شده محافظت شاهزاده قیام داشتند تا آنکه نوزده سال و شش ماه و بیست روز کار در قلعه گذرانیده
در این مقام حکومت قلعه بخلیفه انصار قراداغلو تعلق داشت و جمعی از قورچیان ایلیه در آن خدمت نفری بیش نه
بودند حسب الامر شاه جنت مکان بحراست شاهزاده مشغول بودند خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل سلطان حیدر
میرزا را در رسید بحسب اتفاق خلیفه انصار رفته در پای قلعه بود چون اسمعیل میرزا خلیفه انصار را بی اعتماد بود
و از سلطان حیدری می‌داشت و بقتل سلطان حیدر تشیع بود احتمال کذب می‌داد تا قورچیان که متفق شده ملا
و از بان خلیفه انصار آن در آن گاه جرم جرم شنیده دانست که قصه سلطان حیدر وقوع یافته به پای قلعه آمده در

سهو

سه و دویست هر چند تضرع نمود و اظهار بندگی کرد و عهد بعقاید داسه روز هیچ افزوده از احوال دخول قلعه بد اراد
تا آنکه جمعی کثیر از اهل اردو و مردم آذربایجان بپای قلعه حاضر شدند و قصه قتل سلطان حیدر به تحقیق پیوست در آن ساده
جوق جوق مردم بقلعه رفته بشرف سجده مشرف شدند از طایفه استاجلو نیز جمعی آمده بودند در میان تکه تاج که
از قورچیان سلطان حیدر میرزا چند نفر دیگر که اسمعیل میرزا غایبانه ایشان را می‌شناخت در قلعه بقتل آورد
سایر اعیان استاجلو خایف و هراسان گشته خود را بدار الارشاد اردبیل انداختند و در حظیره مقدسه سلطان
الاولیا متحصن شدند بالجمله اسمعیل میرزا بعد از رسیدن خبر سلطان حیدر چابوق که بقزوین بمطلب او اند
بود اجتماع عساکر در ساعتی که خود اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده در خیمه حیدر سلطان اقامت نمود
همه روزه جمعی کثیر دار گشته بشرف سجده و پای بوس مشرف می‌شدند جماعه قراداغلو اراده قتل خلیفه انصار
کردند مشار الیه خود را به خدمت اشرف رسانیده عرض کرد که سراپا تقصیرم و مستوجب سیاست اگر رضای
اشرف بقتل بنده است اشاره فرمایند که ملازمان این آستان بدان مبادرت نمایند و اگر رحم و عفو
تقصیرات بنده کشیده می‌شود بقدر مقدور توجه التفات گردانند که از این حالت در سرافکندگی بیرون آیم
اسمعیل میرزا امر نمودند که من نذر کرده‌ام که اگر از این گنبد اعداد اخلاص بایم در روزگار انتقام من کرد اهیچ
در مقام انتقام نباشم و چون تو شرط خدمت و نوکری بجای آورده امر ولی نعمت می‌داشتی اگر مرا محفوظ
نگاه داشته دامر ونهی من التفات نمیکردی نوکر چنین می‌باید که در مدت مرجوعه از هیچ کس حتی فرزندی محفوظ
من محابا نکند و حکم شد که مشار الیه بدستور در ملک امرای معظم بوده باشد داوانکی از دغدغه بیرون آمده
اراده از خاطر قراداغلویان محو شد بالجمله نواب اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعه کوچ کرده
آهستگی مسافت می‌نمودند به دارالارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت حظیره مقدسه در یافت و از
آنجا منزل بمنزل می‌آمدند تا در قم رکاب سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلیمان ناظر و اکثر اهل خدمت بپادشاه
مکان خیام دولت خانه مبارکه و دیوان خانه و بیوتات پادشاهی نصب کردند و چتر زر نگار پادشاهانه
برفرق او افراخته بطنطنه و شوکت هر چه تمامتر در دارالسلطنه نزول اجلال کرد و سلطان ابراهیم میرزا

خلیفه انصار رجوع شده از عوالی انصار ... که موضوع قضایای مذکوره رسیده تا خبر صحیح رسید دخول و خروج ابواب قلعه بسته و احتیاطاً در قلعه کرده ... بیست و دو نفر در قلعه بودند

بشرف ملازمت رسیده سجده تحیت و مبارکباد بتقدیم رسانیده اسمعیل میرزا او را در آغوش مهربانی کشیده بانواع تفقد
و دلجوئی بظهور آورده او را از خطاب [?] کرده امیر مجلس صاحب داعی گردانیده در منزل مذکور میره محمد خان استاجلو نیز
از گیلان رسیده امام قلی میرزا را آورده و قبل ازین گذشته ملک بیان گشت که مراد خان استاجلو عم سلطان حیدر آن
بود و شاه جنت مکان بعد از صحت بیماری او را بگجور فرستاده هنوز در پای قلعه بود که خبر ارتحال شاه جنت مکان و
شهادت سلطان حیدر میرزا بوقوع انجامید مراد خان از گجور بلا اهمال رفته به میره محمد خان استاجلو ملحق شده میره محمد
خان در میانه امرای استاجلو به دوستی اسمعیل میرزا متهم بود زیرا که در سالی که شاه جنت مکان او را از منصب امرا [?]
او در آن [?] تحقیق تصرفی که اسمعیل میرزا در خزانه نموده بود بجانب قلعه فرستاده بود همگی رفقا با رجوع آن
لوی شاه جنت مکان با شاهزاده بی اندامی بسیار کرده اما میره محمد خان با او با ادب سلوک کرده بود بنابر این الجمهور
چنین استنباط یافته بود که با شاهزاده عهد و پیمان استوار کرده بود و دختر خود را نامزد او کرده صوفیان و ارباب
اخلاص شاه جنت مکان او را به دوستی اسمعیل میرزا مطعون می ساختند چون حسب ایشان در لاهیجان [?] جلال
رسید بنابرآنکه میره محمد خان از اردو [?] خودی داشت خاطر از جمیع [?] اما دغدغه کرد که مبادا امرای جان
او را از جاده اخلاص منحرف ساخته امام قلی میرزا را دست آویز خود کرده در مملکت گیلان که جای محکم و
حصین متین است توقف نماید و طایفه استاجلو آنکار را مانع ساخته لوای طغیان مرتفع سازند علیخان
سبب ترجمان و داروغه دفترخانه را نزد میره محمد خان فرستاده خطابی عهد و شرط استمالت کرده در قلعه
نموده ایم در باب طایفه استاجلو هرگونه التماس نماید بانجاح مقرون اما چون مراد خان باعث جمعیت و فساد
گشته در میانه قزلباش دوئی انداخت جنبه های او را اگر کنده برادرم امام قلی میرزا را بر داشته باستقبال
موکب همایون آید چون علیخان [?] مرجوعه قیام نموده [?] میره محمد خان در کار شاهزاده
مذکور متوجه استقبال شده و در [?] بسعادت ملازمت فایز شد و بانواع تفقدات پادشاهانه سرافراز
گشته اسمعیل میرزا امام قلی میرزا را فرزندوار در آغوش مهربانی کشید و از آنجا منزل بمنزل در کمال
شکوه و عظمت و کامرانی [?] قصبه [?] نموده روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الاول بحوالی قزوین

نزول

نزول کرد شاهزادگان و جمیع قلی خلفا در منزل [?] شبانان نمدپوش و کلاه نمدی در سر [?] که بسیار
آورده بودند طلایق از اطراف و جوانب طعن می کردند کارد و شمشیر و خنجر برادر حواله می کردند و حافظان اشعار
شدند چون نظر عالی اسمعیل میرزا بر ایشان افتاد سجده کرد و مصلحت وقت خود را از اطراف و جوانب [?] کرده
گفت سبحان الله از میان این همه مردم گناهکار همین ما بوده ایم اسمعیل میرزا او را امر نمودند که جمعی دیگر در باب
سلطان حیدر را از تو مجدتر بودند کاسه همه بر سر تو گشت چنین گفت ای پادشاه عالم سلطان حیدری بود
تا سایه اقبال تو بلندی نمود و خدای تعالی مصلحت خود عمل نمود اگر در مقام انتقام خواهی بود عالمی را قتل کن
والا اول امر اسمعیل میرزا التصدیق سخن او کرده این مقدمات باعث تأخیر قتل او شد او را امیر فرستاد
[?] سپرده خصایص خصوصا [?] که در سیاست او مبالغه داشته از این سیاست زبان در
کام کشیده و خاموشی گزیده روزی دیگر از آنجا بباغ سعادت آباد که احداث کرده شاه جنت مکان و از
باغ ارم نشانه است تشریف برده سیر و تفرج نمودند بملاحظه ساعتی که اختیار کرده بود داخل دولتخانه مبارکه
نشده و [?] در خانهای حسینقلی خلفا توقف نمایند از باغ بمنزل او رفته در آنجا سلطان مصطفی میرزا را
حاجی اویس سلطان [?] آورده بپای بوس اشرف مشرف شد اسمعیل میرزا روی شاهزاده را بوسیده
استمالت داده میانه برادران جلوس امر کرده شاهزاده ازاده نشستن نمود و چنانکه از برادران تعظیم او
کردند خود را بر تر از سلطان سلیمان میرزا که بسال بزرگتر از او بود جای اختیار نموده بر سایر برادران
تقدیم کرد اسمعیل میرزا در مقام نصیحت برادران در آمده مهربانیهای بظهور آورده گفت اگر شما با من در مقام
محبت و راستی باشید ان شاء الله تعالی من بر نوعی با شما سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی با برادران نکرده باشد
اما اول از این حکایات [?] داشت و مکنون خاطرش جز افساد و اعدام ایشان نبود و عاقبت آنچه در خاطر
داشت بمنصه ظهور آورد چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت [?] و شاه قلی بیگ و ندرعلی
بیگ و شاه وردی بیگ برادران حسین بیگ را آوردند و ایشان [?] مراد خان کنگرلو که در سلک امرای
استاجلو منتظم بود سپرده او کشته شد و اعتبار خود در خانه خلفا [?] را بقتل آورد چنین قرار یافته بود که

هر کس را که با دارابان بجانه می سپردند نگاه می داشتند و هر کس را که با ایاق خود می سپردند همان لحظه بقتل می رسانیدند

و چهارده روز در خانه خلفا بسر بردند و اکثر امرا الطریق معهود بلازمت در خانه نواب پریخان خانم می

نمودند و این معنی باعث رفع درجات و زیادتی اعتبار پادشاه می دانستند و حلای نواب مشار الیها این

پادشاهانه و طمطراق در خانه زیاده از زمان شاه جنت مکان طرح نهاده بود و آن حاجبان و وکلا و

ملازمان بطریق سلاطین العظم دلش درگاه می نمودند و اعتقاد نواب خانم این بود که چون کل سلطنه اسمعیل میرزا به سعی

او صورت گرفت و در زمان شاه جنت مکان ممد و معاون او بود او زیاده از شاهزاده سلطانم همشیره پادشاه

جنت مکان در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود و حسب تقدیر برعکس مطلوب نتیجه داد و با امرا گفتگان کنایه

و همه در باب ملازمت در خانه خانم می گفت و تصریح کرده گفت مکرر یاران فهمیده اند که دخل عورات در امور مملکه

لایق ناموس سلطنت نیست و در آشنایی مردم بمخدرات آستانه و دولت علیه قبیح است امرا از حقیقت کار آگاه گشته

ترک تردد نمودند و در این اثنا مزاج اشرف از خلفا منحرف گشته در مقام کسر شوکت او در آمده. سمت ظاهری

که مقتضی عقل و تدبیر است غور و سنجیده می نماید آن بود که طرف محبت خلفا زیاده بعلت دغدغه بالامال زیاده از حد

اعتدال شده خود را پادشاه نشان قرار داده همت عظیم بر اسمعیل میرزا آن است و این بار بر خاطر خطیر

پادشاهان بسیار گران می باشد در صاحب وجودی که بوجود مجازی ساخته باشند اتفاقی نماید. سمت

دیگر که بعد از آن مکنون خاطر آن بود که چند که از قتل سلطان حیدر میرزا گذشت و خبری از قلعه نمی آمد حلاتی

مضطرب بودند خلفا گفته که سبب اضطراب مردم جهت سلطان محمود میرزا ابراهیم پسر شاه جنت مکان و جوان

قابل شایسته پادشاهی پریخان خانم بر عرض کرده بود که ظن غالب این است که اسمعیل میرزا در اول که خبر فوت

شاه جنت مکان بقلعه رسیده سلطان حیدر را بان ضایع کرده اند اگر این معنی بوضوح انجامد سلطان محمود میرزا را

پادشاه کنیم نواب خانم فرموده اند که برادر اعیانی من سلطان سلیمان از دو سن بزرگتر و کهتر برادری

به پادشاهی سزاوارتر است او را پادشاه می کنیم در این اثنا خبر صحت ذات اشرف از قلعه رسیده بود و آن

چند روزه که اسمعیل میرزا در خانه های خلفا بود مخالفان او این مقدمات را در خلوت بعرض رسانیدند

مزاج

مزاج پادشاهی را از او منحرف ساخته بودند فی الجمله گفتم هیچ یک از ایشان نبود ملکه الله سبحانه و تعالی که منتقم حقیقی است

مصداق صدق انجام من اعان ظالماً فقد سلطه الله علیه مزاج اسمعیل میرزا از او متغیر ساخت در زمانه اللطلب بغی(؟) خون

ناحق ریخته شاهزاده مظلوم سلطان حیدر میرزا بر جوشید زیاده از این تاب اقتدار آن ظالم نیاورده

عنقریب با عیان قتل پادشاهزاده مغفور و قاتلان او به سبب مبتلای کردار را انید و بالجمله چون اسمعیل میرزا را

نسبت به خلفای اعتماد نشده اول او را التکلیف منصب عالی و وکالت دیوان اعلی در باب بعض همیون

از دستورها به که منصب خلیفة الخلفایی داده شود مطلب اسمعیل میرزا آن بود که چون صوفیان خلفا خلیفه را

نایب مرشد کامل و حکم او را ثانی حکم مرشد می دانند و در آن ایام قریب ده هزار کس از آن طبقه در قزوین

اقامت داشتند که از دل و جان محکوم حکم خلفا بودند و خلفا به استظهار ایشان این همه تسلط و اقتدار داشته

بود خواست که او را امتحان نماید گفت که پایه تو از مرتبه خلفایی گذشته باید که متکفل منصب وکالت دیوان

اعلی گردی مشار الیه گفت که من منصب خلافت را از دست نمی گذارم اگر وکالت علاوه آن می کردید بها و الله

بوکالت راضی نیستم چه پایه خود را از وکالت نیز برتر می دانست اسمعیل میرزا از این حکایات اظهار آزادگی کرده

شکوه او بر زبان راند و امرای ملوّن(؟) را مخاطب ساخته گفت که هرگاه صوفیان و طالبان از سخن مرشد

کامل و اشاره او تجاوز نماید در طریق صوفیگری و سلوک مشایخ صوفیه چه مقامات دارد ایشان هر کسی گفتند

که هر کس از رضای مرشد کامل تخلف و تجاوز نماید صاحب خطا و مردود است گفت که خلفا چرا از سخن ما گردد

این حکایات به خلفا رسید صباح که کذبش(؟) شرف اند که بعضی حکایات عرض نماید چون به در خانه رسید

ایشیک آقاسیان و حاجبان بنابر اشاره علیه مانع شده گفتند که هر چند این خانه تست اما پادشاه

در این خانه اقامت داشته باشند تا محل نزول پادشاهی است و دولتخانه قزلباش است و تو که در خدمت پادشاه

که مرشد است صاحب تقصیر و خطائی تا داوم(؟) آمرشد کامل از خطای تو درگذرد در طریق صوفیگری

جایز نیست که داخل دولتخانه شوی در برابر درگاه بنشین تا مرشد کامل بسر رضا آید خلفای امری که

هرگز تصور و تعقل نکرده بود مشاهده نموده و حیرت از دماغش راه یافت و تا وقت ظهر در در خانه

و برین گناه کاران شست و جمعی کثیر از مردم روملو و غیره در اول روز با او دعوت نمودند اسمعیل میرزا کس بیرون فرستاد
که خلفا بمنزل خود در رود که ما هر جهی که داشته باشیم خود با او گفت و شنید خواهیم کرد خلفا را ازین حکایت فی الجمله اطمینان
قلب حاصل شد و همگنان را تصور آن شد که پادشاه بمنزل او رفته بتدارک خاطرش خواهد کرد و در روز دوم در خانه بین
بودن منزل گذشته صورت ملاقات روی نداد و امرای روملو بستور با او در حرف بودند روز سیوم ولو بداق از
امرای روملو مردی بسیار اعتقاد بود طلب نموده گفت که خلفا چه میگوید او جواب داد که از تکلف حکم پادشاهی
[illegible] هر حدیثی که رجوع شود اگر همه کسبای این آستان باشد مثل بال در گشته بدان قیام می‌نماید
اسمعیل میرزا گفت که اگر راست میگوید و مطیع امر ما است او را گذشتی امور میسازیم که موجب رفع درجات دنیا
و آخرت او ست او را قورچی باشی قورچیان مشهد مقدس کردیم که در روضه مقدسه حضرت امام الجن والانس
صدر شاهم در خدمت آن امتیاز دنیا و هم اجر آخرت داشته باشد باید که همین لحظه او را سوار کرده روانه سازی
ولو بداق و امرای روملو و سایر هواخواهان خلفا دانستند که اسمعیل میرزا اردی اعتماد است و بودن او در اردو
ملک مصلحت نیست و تصیر اکه سر نخوت و غرورش بوکالت دیوان اعلی فرود می آید بتعلیف قورچی باشی گری که در خور
ارادی ملازمش نمیدانست باعث بودن علامت غضب و بی التفاتی است از دوری کرنده عموم طایفه روملو
حتی ملازمان بدرخانه آتش برچسبند داد حیران کار خود ماندند در این اثنا ولو بداق آمده پیغام شاهی را
گذارد و او را در آن انجمن گذشته فی الفور سوار کرد و از شهر بکفریج بیرون برده تا راه مداق دست سباب او را
ابراز کرده روانه شد چون خلفا به دمغان رسید علی خلیفه اخچه قوینلو حاکم دامغان حکمی ظاهر ساخت که خلفا
در دمغان توقف نماید که هر چه بعد ازین حکم شود بعمل آورد و بعد از چند روز کور شاهقلی روملو حسب الامر
الاعلی به دمغان رفته دیده عبرت بین را از مشاهده صورتهای عجیب و غریب دنیا عاری و عاطل ساخته
معدوم البصر گردید مجملاً چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون کرد از منزل او بیرون رفته کاربهای
شاهقلی سلطان تکالو استاجلو که در نا بین میدان اسب شاهی و خانهای نواب پریخان خانم واقع است
آمده در آنجا نواب پریخان خانم و مهد علیا استار سلطنه بشرف ملاقات فایز گشته زیاده مهربانی که مسموع

خانم

خانم بود بظهور رسید و از آنجا در ساعتی که خود تعین نموده بدولتخانه مبارکه آمد و تغیر و تبدیل بسیار در عمارات
دولتخانه کرده بعضی منازل طرح انداخت همه روزه بنایان کار میکردند و چون کاری در منزل تکالو شاهقلی و گاهی در
خانهای نواب پریخان خانم و گاهی در باغ سعادت آباد بسر میبرد و طوایف قزلباش از اطراف و جوانب
ممالک رو بدرگاه معلی آوردند و کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنه قزوین جمع شده بود که حساب و هم از
تعداد آن بعجز و قصور اعتراف داشت چون ساعتی که به جلوس خود اختیار کرده بود و گرفتن مهمات سلطنه و پادشاهی
را موقوف داشته بآن روز وعده میکرد و مردم روزها میشمردند و انتظار جلوس میکشیدند طوایف قزلباش
نوعی مطیع امر و فرمانش گشته بودند که سر مو از آن قدم نمیکردند خویشان و اقرباش به بهانه آنکه سلطان حیدر میرزا
بود بقتل آدمی بر [illegible] جمعی کثیر از طایفه استاجلو راه عدم نمودند حتی بیار اولاجاق و الله قلی بیک برادر
محمدی خان تخماق که ایلچی گری روم رفته بود و ایشان خود همه روزه در ملازمت اشرف بودند ابوتراب
ولد [illegible] میرزا که از بنی اعمام ایشان بود در حینی که ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود میرفتند
در کوچه بیک با چند نفر از مردم خود که در کمین غدر بودند بشمشیرها آخته و میرزاده را پاره پاره کردند و چون
این قسم اعمال که در ازدولت ظهور می آمد بار خواستی باشیه مردم دلیر گشته این امر ها پسند ممالک بسیار
کرده هر کس در هر جا بقتل یکی از اعیان استاجلو مبادرت می‌نمود الا خبر مبادرت می‌نمود از جمله حسین
سلطان افشار حاکم فراه و سایر امرای آن سرحد که در دار السلطنه هرات بودند اتفاق نموده شاه قلی سلطان
تکالو استاجلو یعقوب علی خراسان را بقتل آوردند بیمن این اعمال آنکه شاه قلی سلطان تکالو استاجلو یعقوب علی هرات اسد الله
نواب کامیاب اشرف اعلی بود و بعد از واقعه شاه جنت مکان امرای حوالی قرمه هرات را که حمایت
سرحد طلب نموده بود از امرای مذکور حسین سلطان افشار حاکم فراه قتل شاهقلی را با خود مخمر ساخته با امرا
رجوع جمعیت نموده در بیرون دروازه ملک جمعیت نموده بر آن داشته که بر خود مرتب داشته متوجه جنگ او
گشتند امرا پیغام فرستادند که طایفه استاجلو منصوب پادشاه اند و محل اعتماد نیستند و ما شهر و قلعه
هرات را که خانه پادشاه است بتصرف تو سپرده ایم و استاجلو را داخل نداده خود حراست قلعه و مملکت می

نمائیم که از جانب پادشاه به هر کس تفویض کرد دست بازیم و الا آنکه در گوشه نشسته منتظر امر و فرمان پادشاهی جماعت
استاجلو در مقام منازعه در آمدند جواب دادند که ما حسب الامر نموده پادشاه حاکم و حارس این مملکه بوده‌ایم و مادام
که حکم عزل ایشان از جانب پادشاه نرسد دست از حکومت و مملکت کوتاه نمیکنیم جهال و اعتدال هر دو گروه بجوش و خروش
در آمده از جانبین لشکر کشی و قتل و قتال در میان آمد هر چند مردم صلاح اندیش که در هرات بودند اطفای نایره
فتنه نمود نتوانستند کرد بملاحظه جانب پادشاه نموده اخراج او نمودم طبقه استاجلو از خانه عیال کرده در مقام دفع
نشدند شاهقلی سلطان که مردی ترک صلاح اندیش عاقل بود از بیم مدعای طایفه استاجلو را از بر آوردن آتش و لشکر
کشی منع کرد ابواب ملاقات مردم را مسدود ساخته به حال خود نشسته و دست از داد و ستد مملکت کوتاه کرده
منتظر بود که از جانب اسمعیل میرزا درباره او حکومت هرات چه حکم شود این طایفه بدین اکتفا نکرده علی الغفله
بر سر خانه او هجوم کردند و جمعی که حاضر بودند در مقام مدافعه در آمده کاری نساختند طایفه استاجلو تا آنجا در
آمده در حالتی که او بی اسلحه و بی یراق ایستاده مردم خود را از جنگ کردن منع می‌کرد با تیغهای کشیده بر
سر او ریخته به قتلش بردند و خانه او به تاراج حادثات رفت و بعد از وقوع این حال بعضی برادر [?] از بیم سلطان
ولد شاهقلی سلطان حاکم سرخس بود در رفته روانه اردو شدند و نواب کامیاب اشرف اعلی شاهی ظل‌اللهی
که در آن وقت شش ساله بود در هرات می‌لله و محافظ مانده بود و طایفه [?] که در هرات بودند [?] می‌توجهی
اسمعیل میرزا علی بیگ ولد سلطان حسین بیگ شاملو نواده دورمیش خان را تربیت فرموده به مرتبه خانی و
شرف مصاحبت این دودمان سرافراز فرموده به حکومت دارالسلطنه هرات و امیر الامرائی خراسان منصب
فرموده در حینی که شاهقلی سلطان [?] در رزید و در مقام بازخواست نشد اعیان استاجلو که در اردو بودند
بیش از بیش پریشان خاطر گشته حیران کار خود بودند و به هیچکدام [illegible] حال شیء [illegible] سابق التفات نمی‌نمودند
و لحظه از دغدغه خالی نبودند و در این اثنا محمدی خان تخماق که از امرای معتبر استاجلو و [illegible] بیگی [illegible]
بوده بایلچی گری روم رفته بود سعادت نموده به دارالسلطنه قزوین آمده پایبوس اسمعیل میرزا مشرف شده
توجه و التفاتی که متوقع بود مشاهده ننمود بلکه در مقام آن شد که الغای [illegible] ازو تغییر داده جای او را

بادراد [?]

ابوتراب سلطان عمزاده او و به شاهقلی سلطان قاریجه اغلی استاجلو نیز در تفلیس بود آمده التفات [?]
استاجلو در میانه قزلباش [?] زده و مضطرب الاحوال شبی بر در می‌آوردند تا آنکه با تاکید بیگر اتفاق نموده [?]
طریق صوفیگری شدند و گفتند که [?] در مدت مرشد کامل صاحب تقصیر و خطا شده‌ایم تا مرشد کامل رقم عفو
بر این تقصیر و خطای ما نکشد خانه و زن و فرزند و اسباب بر ما حرام است همگی امرا و [?] با اهل طبقه بر در دولتخانه
مبارک جمع شده در برابر درگاه رحل اقامت انداختند و شب و روز در آنجا بسر میبردند پیره محمد خان و محمدخان تخماق
خود را در سلک گناهکاران استاجلو در آورده در میان نشسته در آن معنی پسند خاطر اشرف نیامد و مکرر اظهار نمود
که پیره محمد هرگز داخل این جماعت نبود و حالا چرا خود را داخل کرده حمایت و شفاعت گنه کاران می‌نماید اما
مشار الیه از آن جمله ترک رفاقت ایشان ننمود و قریب ده شبانه روز در دولتخانه نشسته منتظر مژده
عفو و امان بودند اما سایه بانها در یکدیگر کشیده اسباب تجملات بزرگانه بآنجا آورده همه روزه شیلانها
می‌کشیدند و ظروف نقره و یراق طلا و خانه در نظر ارباب [?] جلوه می‌دادند بعد از ده روز اسمعیل میرزا
تیری را که در شب قتل سلطان حیدر میرزا جماعت استاجلو انداخته بودند بر یکی از درختان چنار برابر چهل
ستون بند شده [?] مانده بود کشیده به دست یکی از مقربان داده بمیان مجمع استاجلو فرستاد که شما
دعوی اخلاص و صوفیگری می‌کنید این چه تیر است و چه جماعت این تیر را به جانب دولتخانه مرشد کامل و [?]
نعش مبارک شاه جنت مکان انداخته‌اند آن جماعت در جواب گفتند که ما از بدو طلوع دولت این دودمان
الا [illegible] این [illegible] کرده بجزای خود رسیده و برسد دیگران را چه گناه [illegible] همگی گناه
کار و [illegible] سیاستیم و در عالم اخلاص آنچه از جانب اشرف بما رسد از لطف و قهر شاکریم گر تیغ بارد
در کوی او ما گردن نهادیم الحکم لله و در این اثنا جمعی را به سر ولد فرستاد که سایه بانها از سر ایشان فرود آورند
و عوام الناس اموال او را غارت کنند مردم هجوم نموده دست به غارت بر آوردند و آن جماعت
از سوائی که کسی مبیناد در کنده شده خود را به اماکن خود رسانیدند چند روز پیره محمد خان مغضوب بود
بعد از چند روز او را طلب نموده اظهار کرد که سلطان مصطفی کتبه [?] سلطان حیدر و سلطان سلیمان کتبه

انکه همیشه آتش بر جان خاص سبب اعتبار ظاهری انچه توقع داشتند بظهور نیامد با همین عداوت ورزیدند و از ایشان شمشیر
محمد خان عرض کرده بود که هرگاه خاطر مبارک پادشاه از ایشان غباری دارد هر یکی را بقلاع فرستند که عمرشان در
قلعه سپری شود و اسمعیل میرزا الظهیر گفته بود که سلطان مصطفی میرزا پرورده طایفه استاجلوست او را با شمخال سلطان زا
شمخال چرکس خال اوست بسپارم میخواهید در قلعه قهقهه دارید میخواهید تربیت نموده پادشاه کنید روز دیگر حاجی
اویس سلطان بابت مصطفی میرزا را بمنزل پیره محمد خان برده او سپرد و همچنین سلطان سلیمان میرزا را بمنزل
خالوی او فرستادند چند روز این گفت و شنید درمیانه طایفه استاجلو بود هر چند میخواستند که بچون اولاد شاه
جنت مکان دست الا ابدا اعتقاد این طایفه داشتند که اسمعیل میرزا آخر قصد اعدام ایشان میخواهد علاج
دیگر نداشتند عاقبت رای همگی برین قرار یافت که او را بجبر گرداندند و شاهزاده از عقل و خرد آنچه که داشت
این معنی را دریافته در این چند روز که در منزل پیره محمد خان بود همه شب در صدد قتل بود و ... بطاعت و عبادت می
گذرانید تا انکه شبی چند نفر از اراذل الطایفه ... شاهزاده رفته او را خفه کردند شمخال سلطان
میرزا اسمعیل پیش برده هر دو شربت شهادت چشیدند و نعش ایشان را باستانه مقدسه امامزاده
حسین برده دفن کردند بعد ازان قضایا امیر محمد خان مورد شفقه ... گشت و دختر او که نامزد اسمعیل میرزا
بود عقد نموده طوی پادشاهانه کرده با او زفاف کرده دختر شمخال چرکس ... چیچک خان ... شکور را نیز
خواستگاری نموده و هر دو را در یک شب بحرم آوردند و بعد از دامادی ... در مقام شفقه در آمده ابراهیم
سلطان و مرشد قلی سلطان را حکومت سیستان نامزد کرد و قلعه ... ابردی یافته دیگر کسی دست
درازی بایشان نتوانست کرد و از شاهزادگان ... سلطان ابراهیم میرزا صاحب ... تحسین خاص بود
با و گفت که تو شاه جنت مکان را بمنزله فرزندی در سر یا ... ادبی کردی حالا ما را بمنزله برادری
ایشیک اقاسی گری ما مناسب ... و بتشیر ان داده او را امیدوار کرد که همه وقت ...
بشرف مکالمه و همزبانی مشرف باشند و منصب ایشیک اقاسی گری را بحسین قلی سلطان شاملو تفویض نمود
و میرزا شکرالله اصفهانی که مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود بوزارت دیوان اعلی منصوب ساخته

بر شاه غازی مستوفی بقایا را مستوفی الممالک کرد و چون روزیکه بجهة جلوس تعین کرده هنوز دور بود و ضبط و نظام
مهام ممالک نکرده ارکاح مطالب جلالتی را از ترک و تاجیک و سپاهی و رعیت که بپایه سریر اعلی جمع شده
بودند بروز موعود وعده میداد و عمارات عالیه در دولتخانه طرح انداخته همه روزه استادان با هر کار
میکردند و بهر جماعت از ارباب صناعت یکی از معتبران قزلباش سرکار بود و مجملا اساس سلطنت و مطراق
پادشاهی بنوعی طرح انداخته بود که قیصر و خاقان را از کمترین ملازمانش می‌نمود و صلابت و صولت جهانبانی
و آوازه شکوه سلطنت و کامرانی او بنوعی در اطراف آفاق بلند شد که نقش مخالف او در آیینه خیال هیچ
پادشاه ذی شوکت صورت نمی‌نمود و جمیع سرحدها از امرا و حارسان و لشکریان خالی مانده بود و هیچ
مخالفی را قدرت آن نبود که بطریق اختفا قدم در عرصه ممالک تواند نهاد و یا از سرحد و ثغور قلمرو
قزلباش برنانه تواند برد الحق طرفه شکوهی عظیم صلابتی داشت و چون روز وعده جلوس نزدیک رسید
اول اراده کرد که جهة ترویح روح نواب جنت مکان آتش داده نعش مطهرش را از جائیکه در دولتخانه
بود باستانه مقدسه امامزاده حسین برده و از انجا نقل داده که در وقت ایشان نقل بمشهد مقدس معلی نمود
در آن ... مزار امامزاده مذکور برده خیمه و سراپرده بسیار نصب نمودند و جمعی عظیم
از ... دوازده هزار از ظروف اطعمه الوان و حلاوه سرانجام داده سرکاری هر یک هزار ... را بعهده
یکی از امرای عظام نموده نعش مطهرش را از جائیکه از دولتخانه بیرون آورده آن جنازه مغفرت اندازه
را اسمعیل میرزا بر دوش خود گرفته سایر شاهزادگان بموافقت نمودند و تا بیرون دولتخانه آورده در آنجا
اسمعیل میرزا سوار شد و اما سایر شاهزادگان تا آستانه مقدسه امامزاده حسین جنازه را بر دوش
گرفته و با آستانه رسانیده و بعضی امرا نیز موافقت مینمودند و در اندرون آستانه در جوار مرقد امام
زاده با صندوق نهاده صندوق پوش بران انداختند و حفاظ تلاوت کلام رب العلام و ختمات قیام
نمودند و از انجا به مجلس آتش رفته دوازده هزار کاسه طعام و حلوا کشیده فقرا و مساکین بلکه خاص و عام از
سپاهی و رعیت از ان بهره ور گشتند و چون خاطرش ازین امر فراغت یافت و روز موعود که چهار شنبه

بیست و نهم جمادی الاول جلوس همیون بوقوع انجامید و در ایوان چهل ستون جشن عظیم پادشاهانه و مجلس عالی ملوکانه
ترتیب یافت امرا و شاهزادگان و ارکان دولت جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام بایوان آمده بر
فراز مسند پادشاهی جلوس کرده در میدان مبارک شاه جهت سکان قرار گرفت در زمانه غدار ناپایدار زبان
حال این مقال ادا می‌نمودند خوش گرفته حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند بالجمله اول
شاهزادگان و بعد از آن سادات و علما و مجتهدان و بعد از آن عیسی خان ولد لوند و سیمون ولوارصاب گرجی که در
قلعه الموت بیرون آورده بودند و شاه رستم لر و بعد از ایشان امرای عالی‌شان و اعیان قزلباش و وزرا
و ارباب قلم و کارگزاران ممالک و ایلچیان نظام شاه و ابراهیم خان و میرزا خان والی مازندران و سید بهار
والی عربستان و ایلچیان فرنگ بشرف پای بوس مشرف شدند پیشکش و تحف و هدایا و ملوک اطراف که از ابتدای
خروج از قلعه تا این جلوس در درگاه فلک اشتباه جمع شده بود بنظر عالی در آوردند و بعد از جلوس همایون چون که
مهمات ممالک در عهده تعویق بود و هیچ مهمی فیصل نیافته و ارباب حاجات از حد گذشته بجهت رفع تشنیع مردم
نواب سلطان ابراهیم میرزا مقرر کرد که باتفاق محمدی خان تخماق و میرزا علی سلطان قاجار و میرزا شکر الله
وزیر در ایوان عدالت نشسته مهمات عامه خلایق و امور خزانه ممالک را فیصل دهند و احکام و مناشیر
بطغرای امر دیوان اشرف اعلی مزین ساخته مهر آثار که علیحده بجهت آن احکام ترتیب داده بودند
عبارت مهر دیوان اشرف اعلی بر آن نقش کرده مختوم گردانیده و عنوان زبان نظم اشعار می‌کشود و ما دلی انکس میکرد
در عنوان احکام و مناشیر خود نیز هو العادل قلمی نموده نصف صدارت نصف ممالک به سیادت پناه میر محمد
شریفی و نصف دیگر را به شاه عنایت الله نقیب اصفهانی که در زمان خاقان جنت مکان قاضی عسکر بود نام
زد نموده مقرر شد که احکام را مشکله شرعیه بمردم دهند بکیدم ماه معاملات خزانه شرعی و حسابی عامه مردم
هر دو روز در دیوان فیصل یافته احکام و مناشیر بمهر دیوان اشرف اعلی صدور می‌یافت اما معظمات امور کار
خانه سلطنت پادشاهی و تعیین امرا و احکام و امثال ذلک در عقده تعویق و تاخیر بود و اکثر اوقات از عدم
رشد و کاردانی میرزا شکر الله وزیر شکایت کرده او را مورد اعتراضات که حق تعالی او بود می‌ساخت

همین

همین راه باندیشه او نمیرود و در خلال این حال خبر فوت مرحوم سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که حاکم قندهار
شاه جنت مکان در ولایت قندهار حاکم و فرمان روا بود رسید که باجل طبیعی وداع عمر و دولت ناپایدار نموده
بعالم بقا پیوست نواب سلطان ابراهیم میرزا از استماع فوت برادر لباس سوگواری پوشیده بلوازم
تعزیه برادر پرداخت اسمعیل میرزا از استماع این خبر میرزا به پرسش او قدم رنجه فرموده به ملاطفت و مراسم تفقد
و دلجویی بظهور آورده نواب میرزا و حرم محترم او را که صبیه عمه اش و محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا که
در درگاه معلی بود بخلاع فاخره نوازش فرموده از لباس سوگواری بیرون آورد اما بعد از وقوع این قضیه در
اندک روزی اسمعیل میرزا تغیر سلوک ظاهر نموده بوی از اشفاق و التفات تمام او نرسیده در بیان اعتراضات
بموقع برادرگشوده رفته رفته مزاج او نسبت بمیرزا و سایر شاهزادگان به سرحدی انجامید که اتفاق در
اعدام ایشان را پیش نهاد خاطر ساخته در همان چند روز بقتل ایشان پرداخت **ذکر شهادت شاهزادگان نامدار و در آمدن نهال عمر ایشان از صرصر قهر زمانه غدار** ایزد توانا که آفریننده جمیع مخلوقات
است قطع صله رحم را از رذایل روبه و مراعات ذوی الارحام را از محسنات شمرده اسمعیل میرزا بصفات نیک
موصوف بود و مطلقا بهره از این شمه سعادت افزا نداشت و هر گز نسبت برادران و بنی اعمام و برادرزادگان
اشفاق و مهربانی از و بظهور نرسیده و وجود ایشان را خار گلزار دولت خود می‌دید و نوع بعات رسمی که گاهی
بنواب سلطان ابراهیم میرزا می‌کرد آخر معلوم شد که سبب آن ملاحظه جانب سلطان حسین میرزای برادر او بود
که در قندهار بود و دغدغه آن داشت که مبادا در خراسان از و حرکتی بظهور رسد و لهذا بعد از فوت او باندک
روزی تغیر سلوک با میرزا کرده زبان اعتراض گشود و نواب میرزا که خود از ملا طون با کمالات و استعداد آن
کسی جمع داشت استمام را که بی التفاتی نموده اگر چه می‌دانست که خنجر قطع رشته حیات او بجز دیگر تسلی نمی‌شود
ترک ملازمت و خدمت کرده انزوا و گوشه نشینی اختیار کرد که شاید این وسیله دو سه روزی تسلی بخش خاطر
اند کاهی خود گردد اقا و ملازمان خود را امر کرد که در منازل خود بوده ترک ملازمت و خدمت کرده
انزوا و گوشه نشینی نمایند اما لحظه بلحظه مترصد قتل بود تا آنکه ده بیست نفر از جراسه ازرق چشم که بنظر آن شاه

کشتند خانه میرزا را بالکاه و اشتباه ملاحظه نمایند و چون کسی چون بدر خانه میرزا امدند میرزا در منزل حرم در خانه بود
کشتند
چرا که ابواب خروج و دخول مسدود ساخته سایر دروب را تقفل ساخته خود در حرم اقامت نموده و
می داشتند چهار بچه ورزین و تیره گذشت تا انکه روزی در میدان سعادت میانه جماعت صوفی و ملازمان عبد
عبد الغنی بیگ استجلو که داروغه قزوین بود بر سر خربزه و غیره گفتگو شد تغیری نزاع شد صوفیان هجوم نموده داروغه
بازار و سایر ملازمان داروغه را زدند خبر بداروغه رسید جمعی را بگرفتن آن جماعت فرستاده صوفیان تمکین
نکرده مبالغه را بسر حد افراط رسانیدند داروغه ابردگی که داشت خود سوار شده بمیدان امد صوفیان داروغه
را سنگ گرفته رشته رشته بکار دو خنجر کشیدند از اطراف هجوم آورده داروغه مغلوب گردید خبر باسمعیل میرزا رسید
داد الطبعه صوفیان که بهانه ارتداد و الحادی که داشته اند با خلفای صفاییه داشت و جمیع امرا را فرمود که بران بسته
میدان اسب شاهی حاضر ایند امرا جوق جوق تیراندازی بسته می امدند و از دفع دشمنه صوفیان می فرستادند و در اندک فصل
تمام الطبعه گرد جمیع لشکر خصوصا سیف خان تکلو و مرتضی قلیخان پرناک رو بمنازل آن جماعت که در حوالی
خانه خلفا بود اوردند چون صوفیان حال بدین منوال دیدند اسلحه و یراق انداخته می گریختند و غازیان در عقب ایشان
بایشان رسیده قتل و اسیری نمودند در طرفة العینی قریب به هزار نفر ازان طبقه بقتل امدند اسمعیل میرزا در انتهای
که مردم را بسر صوفیان فرستاده بان حدیث مشغول ساخت حکم قتل شاهزادگان نیز فرموده سیمخان بیگ گرجی را با
که گذشت مامور گردید و قیام نمایند اول چرا کسی بحرم نواب سلطان ابراهیم میرزا درامده او را از ... علیله
جلیله اش که صبیه عالیه شاه طهماسب بود بر دل کشیده و نقاب در حلقش انداخته خفه کردند بعد الحاله فریاد و
از خانه میرزا برامد ظاهر شد که بقتل او اقدام نموده اند و همچنین با یکیک از شاهزادگان این عمل کردند بعد ازان
که خبر قتل شاهزادگان را رسید خاطر جمع کرده رقم عفو بر زلت صوفیان کشیده بعضی که از تیغ نجات یافته بودند متهم شدند که
این سرکه را که به قتل شاهزادگان کرم کرده بود تد بملاحظه انکه مبادا الطبعه فرمایش ازین امر شنیع امتناع نموده فتنه
فتنه حادث گردد ایشان را بدان امر مشغول گردانیده تمول خاطر خود را بالظهور آورده و از روز شش نفر از شاهزاده
کامل العمر بودند از خردسالی شربت شهادت چشیده سلطان ابراهیم میرزای مذکور که از مستعدان روزگار بود و بانواع فضل

وحال

وحال اراسته و بفنون هنروری پیراسته بود و خط نستعلیق را خوب می نوشت و مصور نازک قلم بود و در علم موسیقی ادوار
برامد روزگار و در تصنیف و قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود و ساز را خوب می نواخت و صنعت درودگری
و سازتراشندگی و خاتم بندی و مهام تمام داشت و در خراسان اکثر اوقات نموده شعر او از ارباب نظم و بلاغت
صحبت می داشت و غزلهای عاشقانه ازو در میان است ازین جمله این دو مقطع در جای نوشته شد حالا او کار نظم
رسیده یار امد بدرست در دم رفتن جانی دیده یکتای اگر طاقت دیدار داری بعد ازین ای چشم که مرا پیش
رسیده جای غنیمت است ازو بردار ای چشم کتابخانه عالی بهم رسانیده از خطوط استادان و جزو کتب اهل
التقدم و تصاویر آن است نگارخانه برین و خطاهای نمود و در حرم تحریمه آتش بعد از واقعه میرزا اکثر انهار را که
الله به بیت اسمعیل میرزا در بیابه در آب ریخته و صنایع را خورد کرده بقیه را آتش زده و در ماتم میرزا فریاد و
فغان از حد اعتدال گذرانیده از کثرت جزع پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در همان ماه عالم فانی را وداع
کرده بعالم باقی پیوست محمد حسین میرزا برادرزاده اش جوانی قابل هفده ساله بود اول چشم او را میل کشیدند
دار شدت درد فریاد و زاری بسیار کرده آرام نگرفت خبر باسمعیل میرزا رسید فرمود که او را از شکنجه
نیستی خلاصی دهند فرمان بران حسب الفرمان عمل کردند سلطان محمود میرزا که در میانه جماعت بدولو بود و
جوان سلیم النفس عافیت دوست بود هرگز نقش بزرگی و جاه طلبی در آیینه خیالش جلوه ننمود چون نفر بوده برادر
موافقت سایر برادران اختیار نمود در وقت تغسیل و تکفین حرکتی کرده چشم باز کرد معلوم شد که در وقت خفه
ریسمان را رگ گردنش الکرخته (؟) بود اسمعیل میرزا ازین حال اگاه شد چون دیده بصیرتش از قبایح و شنایع این
اعمال پوشیده بود باتمام کارش امر فرمود او را با محمد باقر میرزا که کودک خورد سال بود مقتول ساختند
کس بطلب سلطان علی میرزا که در گنجه بود فرستادند بعد از چند روز جماعت قاجار میرزا را آوردند و بحکم او
از اثر قتلش در گذشت اما میل در چشمهایش کشید از دیدن عالم باطل ساخت و در باب نواب سکندر شان که
برادر اعیانی او و بضعف بصر بود و اولاد نامدار و اندیشه مند بود و از علیا حضرت بلقیس سلطانم
والده اش که محبت مفرط بپسر و پسرزاده ها داشت شرم می داشت اما در فکر کار ایشان تنها بر در او در دنا

و همه عاقبت جنت اطمن خود در نسبت ایشان بظهور آورده اول سلطان حسین میرزا اسبر بزرگ تر نواب اسکندر شان را که
در طهران بود به تبیین این اجمال و شرح مدت دعا در ختم اتمام احوال آن شاهزاده نیکو خصال آن است که نواب جنت مکان اورا
از دار السلطنه هرات طلب نموده در باب میرزا علی منظور العنایات بود و چند سال در ظل تربیت جد عالی مقدار از
نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسیده بعد از فوت سلطان مراد خان والی مازندران شاه جنت مکان ایالت الکه
دیگر الوکاشت را بمیرزا خان ولد سلطان مراد خان شفقه فرمودند و میرک دیو را که از طبقه دیوان مازندران و به
عقل و کیاست ممتاز بود بوکالت شاهزاده تعین کردند نواب میرزا العنایات پادشاهانه مخصوص گشته در
کمال عزت و اعتبار بمازندران شتافته بر مسند ایالت و دارالملک الکاوشت تکیه زد و میرک دیو دو کیل و
راتق و فاتق مهمات گشت و همانا سلوک او بر وفق رضای میرزا نموده و برای و صلاح خود فیصل مهمات
می نموده و ملازمان قدیمی نواب شاه زادگی را مطلقا در هیچ امری مدخل نمیداده و این معنی مرضی خاطر شریف شاه
زاده نبوده و تاب استیلا و اقتدار او نیاورده باغوای جمعی از ملازمان میرک دیو را بی امر و اشاره شاه
جنت مکان بقتل آورده و در مقام آن شد که دست دیو ساران مازندران را از معاملات آن ملک کوتاه گرداند
و این معنی باعث رسیدگی انطالوه شد و چون حقیقه حال بعرض اشرف رسید که نواب میرزا انجه کرده است به
اغوای میر عزیز خان ولد میر عبدالله خان که خالوی حقیقی میرزا بود در اردو با میرزا مصاحب بود بقتل آمده
کس فرستاده علی الغفله و جمیع کاغذها و اسباب میرزا آوردند و در میان مراسلات میر عزیز خان ظاهر شد
که میرزا با امر مزبور اغوا نموده بود بنابر آن او را مقید نموده بقلعه اصطخر فارس فرستادند که بنشانی خاطر
دیوان مازندران و تالیف قلوب ایشان اخراج ملازمان قدیمی میرزا الحکم فرمودند سوای چند نفر که مدت کار
در خدمت شاهزاده نمانده و جناب میرزا در مازندران انتی تخفیف وی اعتبار شده هر چند نواب شاه
زاده کی عرض نمود که میرک دیو پای از دایره طاعت بیرون نهاده در مقام عصیان و طغیان بود اگر
دفع شر او در امر عرض و اشاره شرف رسانیم انواع فساد و مفاسد الظهور می رسید از آنچه بمحو و سر حرات این
بی ادبی نمود الحرصه بعذر عذر پذیر گشته مهمات او را فی الجمله اصلاح اندیشه و انداده در مقام تدارک خراب

اولشته

او لشته نه و میرزا نیز حکومت ناقص می کرد در اواخر جمعی از اهل مازندران علامت و التفات بخود رام کرده در مقام
اصلاح خود بود که قصه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامیده سلطنه و پادشاهی ایران برغم حقیقی اسمعیل
میرزا قرار گرفت سلطان حسین میرزا بعد از طلوع دولت بدین حالت انجامید چون جده علی سلطانم والده
اسمعیل میرزا که جده میرزا بود با نبیره کرامی محبت مفرط بود شاهزاده بتصور آنکه نواب مشار الیها در ایام
سلطنه عم بزرگوار و جده بمنزله فرزند گرامی بوده صاحب اختیار مهمات ایران بلکه ولی عهد و قائم مقام
خواهد بود بی امر و اشاره اسمعیل میرزا بود از مازندران بیرون آمده اصلا بخاطرش خطور نمیکرد که عم
مهربان در باره او عذری اندیشد چون بطهران رسید اسمعیل میرزا از آمدن او خبر یافت از تجاهل و احتیاط
و احتیاطی که در پیش آمدن او نشد دهیچ جهتی ظاهر در مقام دفع او بیشتر گشت شد چه بدرم انام دارد
برادر در شیراز در میانه طایفه ذوالقدر و یک برادر او در هرات در میانه طایفه استاجلو در عمادت جانب
والده محترمه آتش میز در نظر خلایق فی الجمله لازم می نمود کسی نزد او فرستاده پیغام داد که چون والده محترمه ای
که جده آن فرزند است در قسمت از اراده این است که او را با اعزاز و احترام و تجملات شاهانه بیاریم و چنین مسموع
شد که شاهزاده نیز فی الجمله بی سامان شده حالا بترتیب یراق والده مشغولیم آن فرزند در طهران توقف
نماید که بعد از آنکه یراق و اسباب والده انجام یابد کسی بطلب او فرستاده که با آقا او و والده محترمه داخل
شود نواب میرزا حسب الحکم در طهران توقف نمود و اسمعیل میرزا الغافل در باب آوردن او و والده عظمی
می ورزید گاهی اتمام عمارت و گاهی تعیین منازل و امور مختلف بهانه ساخته دفع الوقت می کرد
و او در طهران بود و الله در اردو مقالات اختلاف مذهب بمیان آمده بعضی خوش آمدگویان اسمعیل میرزا
رسانیدند که اکثر قزلباش حال التماس نواب العالی برده اند با آن جناب دل دگرگون کرده اند و اراده
دارند که سلطان حسین میرزا را آورده پادشاه کنند این مقدمه را بهانه ساخته بقطع رشته حیات آن
بیگناه فرمان داد در اوایل حال مسیب علی تکلو که خواهرزاده نواب سکندر شان اسمعیل میرزا بود در
خدمت او مرد گشت و با اکراه تمام روی براه آورد و بعد از چهار پنج روز خبر رسید که او تیاری طی ساخت
نموده از زخم سافرع بلاغ گذشته از تعلل و تامل او دار زده شده از امرای ترکمان گوسه علی قلی را با حکم و

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Iskandar Munsh,1560 or 61-1633 or 4.

Title:
Trkh-i lam r-yi Abbs

Date:
1271 [1855]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23237

File Description:
Part 5

برگردانده بودند اما آنچه دیگران نسبته بودند بدستور معهود در رکاب شاهزاده آمد از سلطان مصطفی میرزا که بنظر سلطان لله ایش
فوت شده او بدستور در میان استاجلو و مردم او بودند بدرخانه آمده و در بیرون تا آنکه جهلا و بغدادیان منازعین
سخنان کنایه آمیز گفته ایشان بلعقب لشکریان شده تا ایوان چهل ستون در آمدند و زبان اعتراض بر میرزا اسمعیلیان
دراز کرده حسین بیک حسین علی خلفا را مخاطب ساخته گفت که این چه فساد است که در میان قزلباش مسکین چرا انداخته اعتبار
برای نوشانیده بدرخانه آورده الحمد لله والمنه سر مبارک پادشاه و مرشد و ولی نعمت با سلامت است زیاد شمار را
چه حد که بخود سر صاحب این قسم اراده ها باشیم لدر ازعند دمی بشمرده قدم در طریق اخلاص و صوفیگری نهاد حسین علی
خلفا و اتباع او این سخنان خشونت آمیز زشت بر زبان آوردند اما چون نواب شاهزاده کی سلطان حیدر میرزا نیز در آن
حضور داشت اسمعیل میرزا بیان زیاده غلوی نموده نشستند گرد نواب جنت مکانی از این تعدیه و داعیه گشته مصلحت در اغماض
عیب در ستوده را به بیک راضی نموده که بطریق معهود بحمام آمده که بحث مرجوعه قیام نمودن طبقه جهال ادم زدن ساخته
بقدر خلعت زده گشته متفرق شدند و سلطان حیدر میرزا حیات تازه یافته اندکی از تهمت متقربان و طعن جانیدان
خلاص شدند و بعد از آنکه صحت کامل شامل ذات مبارک گشت دیگر راه غرض آنگونه حقایق انداد بتوضیح بعضی این حال آن
گشت اما هرچند گاه بفرجی یکی از امرای صاحب قدر استاجلو را به جانبی مامور ساخته از اردو بیرون کردند
مرادخان را بتسخیر قلعه لور مامور کرده روانه رستمدار گردید پیری بیک تکلو را حکومت ری داده روانه آن
صوب نمودند چون در این سال سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان پادشاه روم متوفی شد سلطان مرادخان ولد
او جلوس نموده بود نواب جنت مکانی اراده نمودند که یکی از امرای بزرگ صاحب عقل و کیاست را بایلچی گری روم
و پرسش تعزیه سلطان سلیم و تهنیه جلوس سلطان مرادخان فرستند در اول حال حسین بیک یوزباشی را به این
خدمت نامزد فرمودند سلطان حیدر میرزا از وقوع این حال تفرس نموده که غرض نواب جنت مکانی از فرستادن
او تفرقه ساختن استاجلو است که اعوان و انصار شاهزاده بودند حسین بیک را اغوا نمودند که در رفتن روم
معذرت گوید و او بمعاذیر موسمه تمسک جسته عرض نمود که جهت صحت ذات مبارک اشرف نذر کرده ام که
زیارت امام ثامن ضامن بمشهد مقدس روم چون بر عمر اعتمادی نیست امیدوارم که رخصت زیارت ارزانی

دارند

دارند و بدین بهانه در رفتن معذرت خواست نواب اشرف عذر پذیر گشته محمدی خان تخماق حاکم چخورسعد که او نیز
امرای شیر استاجلو بود بدین خدمت فرستادند و حسین بیک در رفتن مشهد نیز بواهمه آنکه مبادا در زمان غیبت او
صورتی که موافق مطلب نباشد روی نماید تغافل ورزید نواب جنت مکانی نیز پرده پوشی کرده از این مقوله حرفی
اظهار نکردند و مشار الیه بدستور مستمر و موتمن بود در هر هفته عزت و اعتبارش می افزود چون نظر سلطان استاجلو
لله مصطفی میرزا فوت شده بود للهگی سلطان کی و اتالیقی شاهزاده مع ایالت و الکای نظر سلطان بحسین بیک تعلق
یافت داد در ساعت مسعود میرزا از منزل او در دهشن بکوکانه آورد ... و با اندر الکای شیده شاهزاده
کال ... حسب الامر اعلی پرستش نواب شاهزادگی و تصیب للهگی حسین بیک ... لعیال العیال ...
لای ... در الجمله ... در نزاع او ... درگاه معلی ...
حضرت شاه جنت مکانی ... کامیاب دولت بودند ... اهل سلطانی
و ... که دو ماه از سال گذشته بود اندک عارضه عارض ذات مبارک گردید در حمام بوده بعضی از
... ساخت و ... بسب سرایت کرده اطبای حاذق بمعالجه
... بیماری ... بحران ... شبه سه شنبه چهارم
... اعتدال منحرف گشته آثار قلق و اضطراب و حال بیماری ظاهر گردید و ضعف مستولی گشته شاهزاده
کال ... حسب الامر اعلی پرسش آمده با ضعف ... بزرگوار بودند همه را امر رخصت فرمودند که
خود بروند که مرا آسودگی نیست شاهزاده کال سوای سلطان حیدر میرزا را مشتغلی ساخته توقف امر فرمودند و دیگر
والده اش ... وقوع واقعه در بیرون از اعادی و اضداد لکرندی بفرزند ارجمندش رسید
خانه مبارک که باصدق ... کال ... گفت که حال پدر بزرگوار دگرگون شده احتمال ... دارد
که ... حیات ... اجل ... طالب سلطنه و جانشین پدر در تخت پادشاهی را
لدرشته ... مناسب آن است که ... بوقوع ... شاهی
برسر نهاده در ایوان مبارک چهل ستون ... جلوس ... مفاتیح خزاین ...

در دست لشکریان حشم بر حاجت دنیوی دارند ابواب خزاین گشوده بر پاشیان دو جهان و اعیان لشکر را عطاهای ارجمند
محظوظ و بهره‌مند گردانید و اعوان و انصار که به دولتخانه مبارک جمع آمده و جلوس همیون بر تخت شاهی خلایق گردد اسمعیل میرزا
میرزایان که بالفعل دست ایشان از درس عقود کوتاه است بخبر طاعت چاره ندارند و هر کس در ایوان دنیای بوس کشف
ورزد به جبر زر و نزر رسانی شاهزاده زاری و الده موافق نمود در تربیت بشب آثار را زکار بر شره همیون ظاهر گشته صبح روز
ابر دهم طایر روح پر فتوحش بجانب قدس پرواز نموده در یازدهم شهر صفر این واقعه عظیمه روی نمود بالهام ملهم غیبی گوش
بر نور موافق تاریخ آمد گشاده سراپرده سلطنه از وقوع این مصیبت جان سوز جامه صبوری چاک زده بفغان و زاری در آمد
خدیو حرم محترم در ماتم آن شاهنشاه معظم لباس کبود سواری در بر کرده جمعیت دلها پراکنده گی آورد خاطرها پریشان گردید چرا
نگردد آفتاب جهانتابی در پرده کسوف نهان گردید که عالمیان از فیض تربیت عامش کامیاب فراغت و جمعیت بودند
و قمر طلعتی سر بمحاق خسوف کشید که پرتو رای منیرش جهان را باین در آمد گی روشن بود و اوصاف حمیده آن اعلیحضرت
بیرون از حیز بیان است هر چند در صدد شرح مجملی از آن بر زبان خامه بیان گذشت در مقام شمه از صفات پسندیده
آن قدسی صفات نمودن بالضرورت الکامل آنحضرت را در ایام جهانبانی هرگاه از مشاغل مهمات و دنیا فراغ
و مقاصد ارباب حاجات فراغی حاصل گشتی اوقات شریف با نظام مهمات و مقاصد خود به درگاه باری عز شمه مصروف
داشتی و در ترویج شریعت غرا و تعظیم علما و احترام ارباب زهد و اصحاب تقوی و در رواج و رونق آستانهای مقدس
و بقاع الخیر و تعمیر مساجد باقصی الغایت توجه مبذول داشته پیوسته امر معروف و نهی منکر لطف العوامی ضمیر انورش بود چنانچه
از غایت حسن اعتقاد در عنفوان شباب و اوان نشاء جوانی و دعاوی لذات نفسانی و شهوات جسمانی توبه داده بود
رغبت نشسته در سنه تسع و ثلثین و تسعمایه که سه سال از جلوس همیونش گذشته بود و بیست ساله بود بزبان صدق بیان العلیه توبه
الی الله کرده باعث دعوت صمیم القلب از جمیع مناهی توبه کرده بنوعی راسخ بودند که هرگز نقض توبه بر ضمیر خاطر نقش نبسته
گردیده وجوه شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کردند و رفته رفته جمیع امرا و اعیان و طوایف در
قزلباش بموافقت آنحضرت توبه رغبت نمودند در سنه ثلث و ستین و تسعمایه امرای عظام و ملازمان و اقبال ارباب مناصب
گذشته خلاصه آنکه در کل ممالک از امور نامشروع ممنوع شدند و از غرایب حالات توبه نصوحا موافق تاریخ آمده سلطان

دین شاه

دین شاه طهماسب عادل سوگند داد و توبه حبل سیاه دین را تاریخ توبه دانی شد توبه نصوحا سر الهی است این منکر مناهی را
مجملا در زمان دولت همیون آنحضرت خلایق عباد الله بتقوی و پرهیزکاری شیوه و شعار خود گردانیده بر طاعات و عبادات می‌گذر
گذرانیدند در امر معروف و نهی منکر نوعی مبالغه بتقدیم نمودند که قصه‌خوانان و معرکه‌گیران از امور که در شاهنامه لهو و لعب باشد
ممنوع گشته با نصد تومان تریاق فاروق که در سرکار خاصه شریفه موجود بود شبهه در باب زر دان حل کرده که به مولود هر
حضرات چهارده معصوم علیهم السلام مبلغی معین نذر فرموده بودند و هر ساله در وجه مولودی زر بطریقه ارسال اعطام حوال
می‌دادند که در ایشان قسمت می‌شد و در اکثر بلاد و سواد اعظم و شهرهای معتبر ایران الصدق بتعیین فرموده بعضی از محتاجان کور و
بنوای آن شهرها می‌دادند و در بلاد شیعه بتخصیص مشهد مقدس معلی و سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل
چهل تومان زر بنام ذکور و چهل تومان بنام اناث ملبوس و احتیاج تعیین فرموده معلم و معلمه شیعه مذهب پرهیزکار و صاحب وقار
صلاحیت شعار قرار داده تربیت می‌کردند و در مقام بلوغ هر کدام را با دیگری تزویج داده غیر بالغی در عرض می
آوردند و تحقیقات و نصفه جات که برعایای مملکه و برایای مسالک داده اند و اولاد وجوه تمغای شوارع که از ازمان
سلاطین ماضیه مستمرا از جمیع ارباب و متولیین و تجار و تردد بین بازیافت می‌شد و هر ساله موازی سی هزار تومان شاهی عراقی
بحصول می‌پیوست بر وجه خوابی که حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الرحمن را دیده بودند و در عالم رویا
اشاره بدین معنی شده بود در سال اثنی و سبعین و تسعمایه بتجار و تردد بین بخشیده تمغا از جمیع ممالک بر طرف شده
و آثاری از وجوه نماند ** اثر نماند ز تمغا بغیر آن داغی * که در درون تمغاچی از غم تمغا است * و مال محترفه و صنادید عراق را
و الحق مال شیعه بتخفیف رعایا بغیر از کرده از دفتر اخراج نمودند از برکت حسن اعمال زمان دولتش پنجاه و چهار سال
امتداد یافته به فیروزی و اقبال گذرانیدند در عهد اسلام بغیر از سلطان ابو سعید علوی هیچ پادشاهی پنجاه و چهار
سال پادشاهی نکرده در عهد همیونش سپاهی و رعیت کامیاب فراغت و جمعیت بودند و جمیع مهمات کارخانه
سلطنه را نظامی و انتظامی داده بودند که الی غایت در عرصه ایران اختیار راست طبع و فادش داده و قانون آن
ایام زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی شصت و چهار سال و شش ماه و بیست و پنج روز بود و شش سال در زمان خاقان سلیمان
از قبل والد عالی شان سلطنه خراسان کرد و پنجاه و سه سال و شش ماه و بیست و شش روز سریر آرای ملک ایران بود بسلامت ذات

دیلما و اکثر اعیان بل کافه خلایق در روز این واقعه عجم اندوه در حیات خویش لرزان و از این مصیبت جگر سوز بنوعی حسرت برده
بر سر ان کردند که گویا عالم دگرگون گشته علامت روز محشر در میانه خلق پدید امده است از ابتدا در دار السلطنه انحضرت در بلاد
عجم کسی که حضرت او پادشاه گردش دیده باشد نبود از سلاطین عالم نامی شنیده بعد از انحضرت پادشاهی ندیده بودند
عظیم بر عامه … نجابت دشوار نموده علمای ایام و فقهای کرام خصوصا میر سید حسین مجتهد جبل عاملی حسب الصلاح امرا
دولتخانه مبارکه دار السلطنه قزوین و حمامات متعدده و چهار بازار امده جسد مطهرش … غسل داده در بوریا
سبز دانی که … عجیبه حرم و دیوانخانه بود امانت گذاشتند در زمان سلطنت اسمعیل میرزا … احوال ادمی کرد و نقل
مشهد مقدس معلی کرده در روضه خلد اسای رضویه مدفون ساختند از اثار … بلده طهران و … مشهد مقدس و
مطلا کرد ابدی گنبد مبارک حضرت امام ابوالحسن دار الامن و میل طلای سر گنبد و عمارت دولتخانه مبارکه دار السلطنه قزوین
و حمامات متعدده و چهار بازار و باغ ارم … موسوم بسعادت اباد که لطافت و خوبی شهره جهان و نمونه از باغ
جهان است و مسجدی در صاحب اباد دار السلطنه تبریز رحمة الله علیه امید که از نتایج حسن اعتقاد ان حضرت اهل البیت و
طاهرین … خاندان رسالت و ولایت محشور بوده با ال برگزیدگان درگاه اله در ریاض جنان نعیم و جلوه
گردد و الحق اکثر این واقعه نویس است که اسامی اولاد امجاد انحضرت و سایر شهزادگان حیدر نژاد و اعاظم امرا و ارکان
دولت و بزرگان هر طایفه که در هنگام ارتحال … ممالک ایران بودند در رشته تحریر کشد که چون اسم … تعریبات
بر زبان قلم … طالبان احادیث و اخبار … احوال ایشان اطلاعی حاصل گردد ذکر اسامی سامیه شهزادگان کام
کار و اولاد و اعقاب بانه از حضرت شاه جنت مکان و برادر و برادر زادگان عالی مکان شاهزادگان گرامی صفوی نژاد از
فرزندان صلبی و فرزندزادگان گرامی و برادر و برادر زادگان که در حین ارتحال در قید حیات … در ظل عاطفت انحضرت کامیاب
دولت و حرمت بوده سی و چهار نفر … سه پسر و دوازده دختر چنانچه در ذیل مقتبس می اید از انجمله فرزندان صلبی
پسر زاده و دختر سوای چند نفر که در زمان حیات انحضرت کسوت ممات پوشیده رخت هستی بمنزل بقا کشیده اند
ذکر انها مضمون فایده نیست سبب … اند پسران صلبی نه نفر اول نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا چون تاریخ تولد شاه
زادگان عالی مقدار سوای سه شاهزاده نامدار که مرتبه فرمان روائی یافته اند … شده متعرض ان نشد اسامی ایشان و

جلالم

خلاصه از اطوار طیبه و احوال زکیه مرحوم علیحده بیان می گردد بجمله ولادت ان حضرت در شهور سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه که سال
از جلوس همایون شاه جنت مکان گذشته بود از بطن سلطانم صبیه موسی سلطان موصلو ترکمان که از امرای تربیت یافته ان
اتفاق افتاده تاریخ فرزند شاه طهماسب اول محمد امد تاریخ این مولد گرامی است که این اسم سامی خداوند لقب شده در زمان ارتحال
والد عظیم الشان چهل و شش ساله بود در تاریخ سنه ثلث و اربعین و تسعمایه که ان حضرت شش ساله بود بسلطنت دیار خراسان
… محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله و امیر الامرا گردیده انحضرت در دار السلطنه هرات بجامعیت فرمان دهی تمکن
یافته محمد خان متکفل خدمت ان نوباوه ریاض دولت بود و چند سال در دار السلطنه هرات بجامعیت و کامرانی اسباب فضل و
کمالات نفسانی روزگار گذرانیده از جمیع امور … خبردار اگاه بود بعلم و حکمت و سخاوت متصف همت عالی
که بحر و کان در نظر همتش با خاک راه یکسان می نمود گاهی بنظم اشعار زبان گشوده فهمی تخلص میکرد و در غزل و رباعی
شکفته طبعی شیوه و شعارش بود در رقوم اندوه و ملال در صفحه خیال کمتر نقاشی بعد از ایامی از حضرت شاه جمجاه جنت مکان
را شوقی در دیدار … خلافت و شهریاری و درج عصمت و جهانداری یعنی فرزند ارجمند سعادت پیوند عباس نامی …
… اعلی طلب فرموده اسمعیل میرزا برادر اعیانی ان حضرت را بهرات فرستادند و بعد از اندک زمانی بنا بر
مصالح ملکی و حرکات ناملایم که موافق مزاج اقدس نبود از طلب فرموده بقلعه قهقهه فرستادند و دیگر باره نواب
شاهزادگی با منصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از واقعه فراق … صفوی … از امرا و اعیان
… گشته بود چنانچه در طی تحریر احوال ایشان گذارش یافته منفصل گردید نواب شاهزادگی حسب الامر
باتفاق فرزند ارجمندش سلطان حسن میرزا بپایه سریر اعلی امده بعد از تجدید عهد ملازمت … حضرت …
شاه علی سلطان استاجلو لله و امیر الامرا گردیده در ان ایام انحضرت را در هرات … ضعف بصر طاری گشته در
معالجه تغافل … دعوی معالجه می نمودند ان حضرت متحمل شد … امر شدند
رفته ان ضعف قوت گرفت و نقص تمام در باصره پدید امده و میانه شاه علی سلطان لله و ارباب … غبار
نقاری ارتفاع یافته از بدسلوکی با یکدیگر شکایت می کردند شاه جنت مکان بنا بر مرحمت خاطر شریف فرزند
ارجمندش ان حضرت را بشیراز فرستاده از فرزندان گرامیش سلطان حسن میرزا را بار دیگر اورده قرین …

دودمان سلطنه و اقبال شاهزاده بلند قدر بیهمال یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که بی واله ماجد سلطنه بملک خراسان موسوم
گردانیدند و آن حضرت جنت مکان همیون ان نوباده ریاض سلطنه را در هرات که نشیمن خود بود با سایر فرزندان کامکار
روانه شیراز شده و در دار الملک ظفری قدم بر بساط سروری نهاده و ولی سلطان قلیخان اعلی ذو القدر لاله در آنجا
فایق مهمات گشت و آنحضرت چند گاه در ان خطه فرح بخش دلگشا بحسب اقامت اشتغال روزگاری بفراغت می گذرانیدند
تا آنکه بعد از ارتحال حضرت شاه غفران پناه و ایام سلطنه اسمعیل میرزا از تزلزل در احوال شریفش راه یافته مترصد لطیفه غیبی بود
که باقتضای قضا واقعه اسمعیل میرزا روی داده آن حضرت بمعاضدت بخت مادرزاد بمرتبه بلند فرمانروایی رسید چنانچه در
محل خود مشروحا رقم پذیر کلک بیان می گردد و فرزندان گرامی آنحضرت پنج نفر بودند اول **سلطان حسن میرزا** که از صبیه
میر عبد الرحیم شیخی حسینی که از امرای معتبر گیلان و داماد قاضی جهان بود متولد گشته تاریخ ولادتش سطر رسیده ابا و اجداد
ارتحال جد بزرگوار هجده ساله بود چنانچه در شهور سنه ست و ستین و تسعمایه متولد شده باشد شاه جنت مکان آن شهزاده
جوان بخت کامران را با پایه سریر اعلی طلب فرمودند چند گاه در ظل تربیت آنحضرت روزگار گذرانیده بالتماس نقیب دلاب
مازندران منصوب کرده در حین ارتحال شاه جنت مکان در مازندران اقامت داشت بعنیم و نظرت عالی انصاف
صاحب طبعت این رباعی از شرف خاطر او طلوع نموده ❊ روزیست که زباده لاله میرویاند از ❊ از تاب شراب لاله می
روید از و ❊ دستی که پیاله بر دست تو گرفت ❊ گر خاک شود پیاله میروید از و ❊ در زمان سلطنه عمش اسمعیل میرزا در صفه بهادر
باجت شرح ان مجمل در طی حالات زمان دولت اسمعیل میرزا تحریر می یابد **دویم شاهزاده عالی گهر حمزه میرزا** که از
نواب مریم اشان مهد علیا خیر النسا صبیه قدسیه میر عبد الله خان والی مازندران متولد شده در اوقت ده ساله بود
با پدر عالی شان در دار الملک شیراز بود در زمان سلطنه نواب سکندر شان بسمت کالت و رتبه ولی عهدی با ثبت تربیت
مده سال ایام جهانداری پدر عالی شان در خدمت والد معزز و گرامی ده تن بمرتبه امور دولت بود تا انکه از تجرد و ی
فلک کج رفتار بدست دلاک بیرنا باکی بدرجه شهادت رسید چنانچه در طی قضایای زمان دولت پدر بزرگوار
مرقوم کلک بیان می گردد سیم شاه و شاهزاده عالم و عالمیان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی **شاه عباس بهادر خان** است که
از نواب مریم شان مهد علیا متولد گشته میلاد با سعادت آن نوباده سعادت و اقبال در برگزیده و مهمین مثال بتاریخ شب

دوشنبه موافق سنه تسع و ثمانین و تسعمایه در دار السلطنه هرات بطالع سنبله روی داده یعنی آفتاب عالمتاب ارابع جاه
و جلال طالع شد که عالم ظلمانی از نور طلعت همیونش روشن شد حجته ختری از مطلع اقبال درخشان گشت که گوهر عمار آن
بنور رافت در گلستان تربیت منهیان آسمانی از آن مولود فرخنده در ورود جهانبار از امر ده ابن و الان در آن زد
فرمان بران قضا و قدر ابواب مسرت و شادکامی بر روی روزگار بسا کنان خطه غبرا گشودند ❊ ز برج عظمت از
تخت عز و رز ❊ براماده افشای عالم افروز ❊ خر در آن گشت از لطف الهی ❊ همیون اختری از برج شاهی ❊ که انوار آن در
زمانه روشنی یافت فر و غش بر جهان عالمی تافت از آن طالع فرخنده مطالع مرغ امید عالمیان چون جوجه زرد
بال برآورد و صاحب طالعش که عطارد دبیر صحایف آمال جهانیان با رقام زرین خامه عدل و احسان آن زرین و تحریر کرده
از نوادر وقایع و اتفاقات غریبه که از وقت تولد تا هنگام عروج بر معارج سلطنه و فرمان روایی آن خجسته خصال از آن
حضرت بوده یکی آنست که عورت قابله که بسعادت خدمت و رضاع و پرستاری آن غره اقبال از اختر آن
جمعیت می آنکه در آن عهد فرزندی از او تولد نموده شیر در پستان داشته باشد در سلک عقد و هر بانی پستان در دو در
مبارک آن حضرت نهاده و هنگام تکمیل بغزال الهی و حکمت بالغه نامتناهی شیر از پستان آن قابله بحکم تقدیر در
فوران آمده آن گوهر بحر کامکاری از غیب تمام نوشیده اند و بعد از ظهور این امر غریب که از خوارق
عادات است آن عورت قباب سعادت بدرگشت و خدمت رضاع آن مولود گرامی می گردد و چون از نوادر
وقایع و حالات عجیبه غریبه بود قلم سوانح نگار تحریر آن پرداخت خردمند دقیقه رس داند که از صفوت نژادی که
چندین کارهای شگرف در امور دینی و دنیوی در ذات اقدس همیونش ودیعت نهاده قدرت ایزدی آن
پرور و شهزادگان کارگاه قضا و قدر باشد مثال این امور تحقیق و چه در وجود از زمره شاهزادگان نامداران
گرامی گوهر دریای خلافت و کامرانی نجیب الطرفین است که از جانب پدر والاگهر و والده نیکو سیر بهره
سیادت و دولت و دو صد بر و مند ریاض سلطنه و خلافه زیرا که جد پدری و مادری آنحضرت از ارباب
سلوک و اهل الله است و برگزیدگان درگاه و بدین موهبت عظمی از سایر شاهزادگان و فرمانروایان سلسله
علیه صفویه بجهت برتری و رجحان و سلطنه صوری و معنوی سربلندی دارد و چه والده آن خجسته گوهر آن آکل سلطنه

سلطنه و شهریاری نواب سکندرشان ابوالمظفر سلطان محمد پادشاه ولد اکبر پادشاه جمجاه جنت مکان علیین آشیان است که اند

عنایت رحمت و شأن در علای مکان و علو نسب و سمو حسب از اوصاف وصافان جهان و مدح سرایان ثلاث

ثلاثه مستغنی از بیان است و نسبت شریف آن جناب با آن صفوت نشان سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ

صفی الدین و الحق و الحقیقه طاب ثراه مقامات عالیه اش از حیز احصا بیرون است و آن جناب آن عالم اسرار

الهی مدد بمال رسالت و امامت نوعی است که در صدد این نسخه شریفه مرقوم قلم وقایع رقم گردیده والده ماجده

سپهر عظمت و بانوی کبری مهد علیا خیر النساء بیگم صبیه حضرت مرحمت سیادت و سلطنت پناه میر عبدالله خان والی مازندران

که از اولاد عمران پناه سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ است باین ترتیب که عبدالله خان بن سلطان محمود بن میر عبدالکریم

بن میر عبدالله بن میر عبدالکریم بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین که معاصر امیر کبیر

تیمور گورکان بوده از قلعه ماهانه چنانچه در کتب تواریخ مسطور است محصور گشته کمک و جدال بر داد حیث ذلل

جناب خلف صدق میر بزرگ است و نسب شریف او به سید علی المرعشی می بوند و بدین جهة سادات آن سلسله

مرعشی می نامند و آن جناب بنوعی که در تاریخ مسطور است از احفاد و اعقاب امام الساجدین قبله العارفین

حضرت امام زین العابدین علیه السلام الجمله آن جناب عنوان اب از اجله سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنه

صوری و معنوی و عارج معارج مقامات علوی و سفلی کاشف دقایق و حقایق انفسی و آفاقی بوده در اوایل حال

بوثوق الهی در پس همت از تنهات نفس کوتاه کرد انیده و قدم در وادی مجاهدت و ریاضت نهاده و بعد از

اعتلا بمدارج مقامات عالیه چون از دیوان کن فیکون تمنای انتظام ممالک طبرستان در ضمیر حال بزرگ دستان

بولایت بحسن توجه عارف معارف ربانی خواهد شد بود حسب التقدیر بمازندران شتافته در آن دیار

رخت اقامت انداخت و خانقاه و سدره آستانه اش مرجع خواص و عوام اغلب گشته و الی آن ولایت افراسیاب

که از طبقه چلاویان بود بعد از آنکه در سلک ارباب ارادت آن حضرت در آمده بود از علوی مرد آن

دارو جام خلافی انشنیده با آن جناب در مقام عذر در آمده بدفع او جازم گشته خود با گروهی از اوباش

بر خانقاه سید رحمت و شرعا دفع صاحب مراد جناب در کشته در مقام مدافعه در آمده لذ تقدیرات ایزدی

ازی ار

زمین از رحمت و صفا گشاد ماهیه بر متصل امر بساط رسیده بعمل آمده آن جناب بظفر و آن حضرت اختصاص یافته

در آن ملک خروج لطبرستان فضلا و در رشته تحریر کشیده مجملی از آن در تاریخ حبیب السیر مسطور است و چون

تحریر آنها موجب اطناب بود کلک سخن پرداز از آن باز مانده شروع در مقصد که شرح ولادت با سعادت

حضرت اعلی شاهی ظل الهی است نمود و بالجمله ابا و اجداد آن صفوت و عفت قباب مهد علیا مدت

در دیار طبرستان والی و فرمان روا بوده اند و چون ولادت خجسته آن نور پرورد الهی در دار السلطنه هرات

روی داد انوار سلطنه و کامکاری از ناصیه همایونش ظاهر و لمعات خلافه و جهانبانی از اسره میمونش

تارق و لامع بود منجمان درست و مرحمت شناسان فضیلت گستر که در آن ایام در دار السلطنه مذکور بودند

خصوصا مولانا عبدالصمد هروی از زایچه طالع آن مشتری برج اقبال معلوم نموده خبر داده بودند

که آن حضرت بمرتبه والای فرمان روائی رسیده و آفتاب دولتش از افق سعادت طالع گشته پرتو عدلش

ضیابخش عالمیان خواهد بود و کافه خلایق در سایه رأفت و اهتمامش خواهند آسود و شعرای بلاغت گستر

تاریخ آن مولود گرامی پادشاه هفت اقلیم بطریق ماده در سلک نظم کشیده اند نونهال اقبال شاهی

که بعلم از جهان گشت مقیم سال مولود وی از کلک قضا چون رقم کرد همین طبع سلیم الهام ازلی بار گفتش

گفت تا نفی پادشه هفت اقلیم بعد از طلوع آن نیر اعظم اقبال مولدان عالی گهر والد ماجدش محمد نعمت

بر زبر گوهرش عرض نمود که در تعیین اسم سامی گرامیش بد انچه رای شهریاری قرار گیرد اشاره فرمایند

که بآن اسم موسوم باشد اتفاقا در آن روز که عریضه نواب سکندرشان بنظر خجسته اثر حضرت شاه جنت مکان

رسید بالهام آسمانی مکرر این بیت بر زبان مبارک جاری میشد عباس علی است و بر غازی سر در لشکر

جاری و رهین ورود پیشاپیش متذکر بود که هرگز این شاهزاده که از کتم عدم بعرصه وجود میهاد

مالیخه در اراق ... از خزانه عامره بعث میشد حضرت شاه جنت مکان آن سرو ریاض سلطنه و شهریاری و الیخه

مبارک در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه که در زیر آن حضرت گسترده شده بود با یراق ... ستاد

و همانا بنور حضرت دار ارشاد که ذات حمیده صفات آن متصف بود در یافته بود که عنقریب آن در برج عظمت

و بزرگواری مسند آرای تخت شاهی و جانشین سریر پادشاهی خواهد بود درود باشد که آفتاب دولتش از شرق جاه و جلال
طالع و پیوسته پرتو وصول بر این مقام بخش ایوان کیوان مثال انداخته گلشن همیشه بهار این دولت روز افزون را تازگی
و نزهت طراوت خواهد داد و پژمردگی که از نوایب فتن و شورش‌های سلطنت و کامگاری راه یافته باشد بزلال تیغ
آب در طراوت ایام بهار داده بنیروی دولت و مساعدت اقبال و استقامت رای و دقایق ضمیر و جودت عقل و
حسن تدبیر سزای بدخواهان و بدکاران در کنار ایشان خواهد نهاد و مجملا در حین رضاع تا زمان سلطنت و جریان
آثار و علامت دولت آشکار است چنانچه هر یک مشعر بر آن است که آن حضرت بمرتبه بلند سلطنت و دارائی سپاه ارزان
جمله یکی دو امر غریب خارق عادت که از حضرت شاه جنت مکان منقول است و از زبان صحیح القول ایشان اسماع
شده بنابر مناسب اعتلای مدارج علوی آن والا احتشام از طول کلام چند رشیده در صحیفه مرقوم می‌گردد یکی آن
آن است که قبل از خبر فرخنده اثر تولد آن نوباده حدیقه دولت و اقبال نتیجه جاه و جلال رسید حضرت شاه جنت
مکان نواب سلطان حسن میرزا برادر جلال آن حضرت که در خدمت جد بزرگوار بود خطاب ساخته فرموده بودند
که امروز قاصدی از دار السلطنه هرات میرسد و نیکوترین خبری خواهد آورد که موجب روشنائی دیده باد و خواهد بود
بعد از آن قاصد رسیده مژده تولد آن حضرت آورد چنانچه مذکور شد دیگری آنکه از قور حیات عظام چند بعد
از ولادت با سعادت آن شهزاده عالی مرتبت حسب الامر بدار السلطنه هرات رفته بود و عود نموده حضرت شاه جنت
مکان از وی تحقیق حالات و شمایل آن حضرت را چنانچه باید و شاید بیان نمود حضرت شاه جمجاه ماجدت مزاج فرموده
آنکه تر دار جمال آن والا گهر چنین قرة العین جریع افروز این دودمان کرامت نشان خواهد بود و لیکن
عباس میرزا شیر غازی سردفتر لشکر جباری که در ذوق تحریر یافته در آن وقت زبان مبارک گذشته و عقب
آنچه بر زبان مبارک گذشته بمنصه ظهور آمده از زمره چندین شاهزادگان عالی مرتبت این دودمان که بعد از
شایستگی سلطنت عالی داشتند تشریف این مرتبه بر قامت قابلیت آن سرو جویبار خلافت راست آمده مدارج اعتلای
صوری و معنوی آن مولود گرامی با حسن وجهی جلوه ظهور نمود و هر چند خواهش صادر است احوال گرامی آن فرخنده
موجب طول کلام است و سخن بدرازی می‌کشد اما فقره چند از مبادی احوال آن حضرت و باعث تعویض دارائی

سلطنت

عملت ... و ماندن آن گرامی گوهر در دار السلطنه هرات لازم آید که در طی این مقال گذشته ملک سخن بر دار گردانیده اعلای
دانشور در آن در آن خرد بر روز کالشمس الشارق من السما ظاهر و هویداست که هر گاه از دیوان رفیع الارکان توقیع است
شاه و نعم سرنوشت منصب والای سلطنت و کامگاری باسم سامی صاحب دولتی رقم سلک تقدیر پذیر گردد اگر چه در بدایت حال
تحیت ظاهر انواع شداید و محن گردش حال نصرت مآل آن صاحب اقبال می‌گردد که هر یک از آنها در نظر ظاهر بینان عالم
کون موجب قطع تعلقات روحانی است اما بمقتضای حکمت بالغه ازلی حمایت ایزدی ذات مقدس سمات آن برگزیده
جبار از نوعی از معارضه و مضار حوادث صیانت می‌نماید که موجب حیرت صاحب خردان روزگار گردد و حقیقت الامر
بر دوراندیشان عالم معنی به احسن وجهی صورت مذکور می‌نماید که در آن قضایا اگر امعان نمودن هزاران حکمت عملی و مصالح
ملکی و ودیعت نهاده دست قدرت از نسبت وجود گرامی صاحب دولتی که متدرج مدرج حمایت الهی ابتدا از آسیب
دهر و کید و غدر کم خردان بحقیقه عمل مطول و محرر دست است اگر شمع عالم بخشنده زجای بزرگی با نخواهد خدای
غرض از تمهید این مقدمات صورت احوال گرامی حضرت شاه و شاهزاده جم قدر بلند پایه مظهر لطف الله
سمی عم حسب حضرت رب العباد یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی است که فرمان روایان والا شکوه در مبادی
حال تحمل حال حوادث روزگار گردید عاقبت بنیروی اقبال و مساعدت اختر فرخنده مآل پای بر معارج سروری
نهاده بمطالب بلند و مقاصد ارجمند فایز گشته‌اند اما از بدو فطرت و ابتدای خلقت که وجود کثیر الجود انسانی
انسانی بتشریف کرامت و لقد کرمنا بنی آدم سرافراز خطاب بلا ارتیاب انا جاعلناک خلیفة فی الارض ممتاز
گشته و فرق فرقدسای سلاطین کامگار بتاج وهاج خلافت و رتبت در میث بهر فته آنچه از ازمان رضاع و طفولیت
الی عروج بر معارج دولت آن حضرت را از حوادث روزگار و قصد اضداد و کید اعدا و غدر حرام نمکان نقض عهد
و بغفلت اندیشه روی داده و بعقب شورشیات مالاتعد و لاتحصی که در ایام کشورگشائی و بر دودمان ملک گیری
انتظام بخشی امور عالم گشته موجب کشورگشایان والاقدر ارادی بداد چنانچه شمه از آنها در ذیل این دفتر
بسیار در محل خود جا بجا بسمت گذارش می‌یابد یکی از جمله اموری که بنسبت اطفال ارشد اید الامر است جدا کردن
او از پدر و مادر در هرات است که در بدو حال و ایام رضاع که هنوز زیاده از یکسال از سن شریف عمر نگذشته بود

بود و قرین حال خجسته مآل آن حضرت گشته از پدر و مادر جدا افتاده متعین این مقال و مصور این احوال الطرتی آنکه در دارالسلطنه
هرات میانه نواب سکندرشان ابوالنصر سلطان محمد میرزا دام دولته و ارکان حضرت که والی اولکاء بودند بنا به تعلل اهل
تعالی لله میرزا اباقاد و مفسدین وحشت پدید آمده از سلوک یکدیگر ناراضی بودند و مکرر اعراض مشتمل بر شکایت بپایه
سریر اعلی می فرستادند حضرت شاه جمجاه جنت مکان بنا برآنکه من بعد میانه ایشان التیام نپذیرد و مدارا ممکن
نبود اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که شهزاده نامدار کامکار سلطان حمزه میرزا که با نواب کامیاب شاهی ظل
الهی برادر اعیانی در آن وقت هشت ساله بود بجای پدر در دارالسلطنه هرات نصب نموده والد عالی شان را که بنوبت
ممالک مظفری بدارالملک شیراز فرستد حکم قضا جریان بر این نهج شرف نفاذ یافت اما از آنجا که شهزادگانی
گرفته اما از آنکه شاهزاده فرزند دلبند خود سلطان حمزه میرزا ملالت تمام داشت جدائی از آن قرة العین بر آن حضرت صعب و
دشوار بود دیگر باره عریضه داشت فرستاده استدعا نمودند که چون آن فرزند ارجمند بما در دیدار انس والفت تمام
گرفته و اگر جدا شود احتمال که تاب مفارقت و جدائی نیاورده اعراض نفسانی بر وی غلبه کرده منجر باشد والده اش نیز
بی او زندگانی نمیتواند کرد و قرة العین سلطنه عباس چون هنوز طفل رضیع است دیگر دایه با کسی انس ندارد اگر
امر شهریاری باشد او در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا در مرافقت پدر و مادر بشیراز آید چون حضرت شاه جم
جاه برضای خاطر نواب میرزا مقید بودند این سوال درجه قبول یافته حکم قضا نفاذ بر جمله نفاذ پیوست و نواب سکندر
شان نواب اعلی شاهی را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان متوجه شیراز شدند چنانچه در فنون تحریر ثبت
دارنامه آن نوباده گلشن اقبال در هرات که گلشکاه سلاطین مانند فرمان ایست در دربنیان بساط آگهی نقش
نمودند که عنقریب آن نهال چمن آرای بوستان سلطنه در ریاض اقبال نشو و نما یافته بثمره مراد بارور دیگر مبارک
دولت خواهد شد چه حضرت شاه جنت مکان میرزا از عهد صبی حسب الفرمان خاقان سلیمان شان علیین آشیان فرمان سلطنه
خراسان موسوم گشته در آن بلده طیبه نشو و نما یافته و عاقبت در میان اخوان تخت و فرحت ایران بوجود آن
آرایش بهرجهت دارا دلاد آوازه اندار آن حضرت نیز هر کدام السلطنه خراسان موسوم گشته در آن بلده طیبه نشو و نما یافته
عاقبت رتبه فرمانروائی ممالک خراسان اعتبار الجمله از صاحب اقبال در دو سالکی منصب والای سلطنه

دوران روائی ممالک خراسان در مسند نشینی والد عالی شان و جد علیین آشیان سربلندی یافت و شاه قلی سلطان تیمور ملکه کی
مهین گشته عهد خسروانی آن جوهر گرامی را در آغوش اخلاص نگاهداشته پرورش می داد چون قلم وقایع رقم محکی از احوال
فرخنده آغاز خجسته فرجام آن نوبر دوره سپهر اقبال را از صحیفه بیان التفات عنان سخن گیر خامه را از شرح احوال سایر
شاهزادگان منعطف می سازد فرزند چهارم نواب سکندرشان ابوطالب میرزا که در سال بیماری حضرت شاه جنت
مکان از نواب مریم شان مهد علیا متولد شده در سال ارتحال جد بزرگوار ده ساله بود در حجر تربیت والدین
نشو و نما یافته در سنه احدی و تسعین و تسعمائه که شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا چنانچه در اواخر این
جلد مرقوم قلم سوانح نگار می گردد درجه شهادت یافت ابوطالب میرزا بسمت وکالت دیوان اعلی موسوم گشته باصلاح و
صوابدید امرا و ارکان دولت که در آن حال صاحب اختیار امور دولت بودند سیما علی قلی خان فتح اغلی استاجلو و اسمعیل
قلیخان توپچی باشی و ولد ولی خلیفه شاملو ولی عهدی یافته در اواخر مذکور یعنی سنه خمس و تسعین و تسعمائه سلطنه نموده
جلوس نمود ابوطالب میرزا با برادر کوچکترش طهماسب میرزا چندگاه در قلعه طبرک اصفهان اقامت داشته بسعی
بعضی از امرا و اعیان هر دو مکحول گردیدند فرزند پنجم نواب سکندرشان طهماسب میرزا که بعد از ارتحال شاه جنت مکان
از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده در دارالملک شیراز از بطن جده معلی تولد یافته چون جد بزرگوارش از عالم رحلت فرموده
بود باسم آن حضرت موسوم گردیده و او نیز بدستور برادر در ظل عاطفت و اشفاق والدین نشو و نما یافته در کیا جوی
ییل سنه ثلث و تسعین و تسعمائه که طایفه تکلو و ترکمان بجهة قتل امیرخان که در محل خود گذارش خواهد یافت پادشاهزاده
مغفور سلطان حمزه میرزا مخالفت آغاز نهادند در تبریز او را دزدیده بمیان خود برده بعراق برده بار گشتند
و در مقام تربیت شاهزاده در آمده با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا مقاتله نموده شکست یافتند و شاه
زاده در قلعه الموت محبوس گشت تا آنکه در قلعه طبرک اصفهان باتفاق برادر مکحول گشت چنانچه مذکور شد چون
اسامی فرزندان گرامی نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه در حیز بیان آمد اکنون اسامی سایر فرزندان نامدار
کامکار حضرت شاه جنت مکان مرقوم کلک بیان می گردد فرزند دویم حضرت شاه جنت مکان اسمعیل میرزا
و او نیز از ستر عظمی بنت سلطانم صبیه موسی سلطان موصلو متولد گشته برادر اعیانی نواب سلطان محمد است و در ملازمت

والده نامدار نشو و نما یافته همواره منظور شفقت و تربیت بود و انوار عاطفت شاهانه بر وجنات احوالش می تافت همواره
در سنه اثنی و ستین و تسعمایه که صبیه مرتضی ممالک اسلام شاه نعمت الله یزدی را که از صبیه خانش بیگم همشیره حضرت شاه
جنت مکان بوجود آمده بود بحباله ازدواج در آورد در باغ دلگشای تبریز جشنی عظیم آراسته چنان عروسی کردند که هنوز آن
جشن و سور در میانه قزلباش مشهور و زبان زد خواص و عوام است و از تماشا اشتغال میرزایانه که حضرت در محفل سعادت
سرای به فراغ خاطر حال در فضای دولت نثار که گرده ارباب طرب و سازندگان و مغنیان نغمه پرداز از بسیاری نثار
که در آن عشرت سرا فراهم آورده بودند پایمال گشته و داد و ... این امر عالی و دفعه‌های شاهی بدان آیه مأموری
که مرضی خاطر مبارک اشرف بود اقدام می‌نمود حضرت شاه بودن شاهزاده را در رکاب معلی مصلحت ندیده در
سنه ثلاث و ستین و تسعمایه نواب سلطان محمد میرزا را در دار السلطنه هرات نزد طلبیده اسمعیل میرزا را به هرات
فرستاده و علی سلطان تکلو حسب الامر او را به هرات فرستاده سلطان محمد میرزا را آورده در جوی ساخت ابلاغ
علی سلطان مغلوب گشته بضرب تفنگ قورچیان مضمحل گردید سببی جز آن ظاهر نشد که در بردن جناب میرزا عهد
شرطی چند میان آمده باشد والله اعلم همانا سلوک خیر مآل میرزا بر وفق رضای اشرف نبوده بنابر مصالح
ملکی و پاس دولت اندک زمانی نگذشته بود که جناب شاهزاده که از خلوت اولاد معزول گردید و نوید
بیک افشار قورچی باشی حسب الامر به هرات رفته او را از مشهد طوس نزد آورده در حوالی ساوه رسید و تکمیل السلطنه
معصوم بیک صفوی رفته او را در قلعه قهقهه برد و نواب سلطان محمد میرزا باز به هرات تشریف برد چنانچه مذکور شد
در اسمعیل میرزا نوزده سال در آن شماره در قلعه روزگار گذرانید تا آنکه بعد از رحلت شاه جنت مکان و
شهادت سلطان حیدر میرزا بمرتبه بلند سروری و فرمانروایی رسید چنانچه در ذیل این دفتر در محل خود
مقرر و مرقوم گشت سیم از فرزندان شاه جنت مکان سلطان حیدر میرزا از زوجات مکرمه عظمی و اعیان گرجیه که
در سلک زوجات مطهره حضرت شاه جنت مکان انتظام داشت تولد یافته تاریخ ولادتش معلوم محرر
اوراق نگشته اما در حین ارتحال والد در کاه معلی بود و در ظل تربیت و اشفاق والد بزرگوار نشو و نما
می یافت معصوم بیک صفوی لله میرزا بود و بعد از رفتن معصوم بیک بجانب بیت الله الحرام که در آن راه درجه
شهادت

شهادت یافت صدر الدین خان ولد او که از امرای معتبر بودند بدستور معهود متکفل خدمت شاهزاده بود و حضرت
شاه را توجه تمام بشاهزاده بود و او نیز بر وفق رضای پدر سلوک می‌نمود در اواخر ایام حیات که بانتظام بعضی امور
دولت و مهمات سلطنت بنفسه متوجه نمی‌شدند شاهزاده رجوع می‌کردند و بمهمات خاطر شریف با او الاحوال اعتبار
داشت و هر چند روز بروز در نظر شاهزادگان و امرای طوایف قزلباش قدر و مقدارش می‌افزود از آثار و
توجهات ظاهری آن حضرت اعتبار عظیم یافته از غرور جوانی و تخیلات نفسانی قرار ولیعهدی و پادشاهی
بخود داده اکثر معارف لشکر خصوصاً طایفه استاجلو و شیخاوند و طبقه گرجیه و غیرهم دل بر سلطنت او بسته در بیماری
شاه جنت مکان که یکدو سال قبل از ارتحال روی داد از تابعان بی‌حوصلگی کرده ارتکاب بعضی امور که منافی
صوابدید در صلاح بود کردند چنانچه سمت گزارش در قضایای ایام بیماری مرقوم کلک بیان گشته شاهزاده کی را
اندک کلفت رو داده بود اما آن حضرت بعد از بیماری و صحت بوفور تهور و تعاطی نوعی نمیکردند که بی التفاتی به
فرزند ارجمند ظهور یابد و همان دستور بظهور لطف عاطفت بود تا آنکه در شب نهم ماه صفر بیکروز بعد از واقعه
والد نامدار چنانچه در ذیل این صحیفه مسطور گشته حلقه بدایع نگاری گردد در درجه شهادت یافت و جوان منشور
دولتش در لوحه قضا رقم نوشته شده و ثبت یافته و روزنامه عمرش باخر رسیده از آن واقعه دست داد پسر صالح
و هنرمند و رحیم دل و با حلم الله شفق و دهر بان و عدل پرور بود و سوای یک پسر فرزند دیگر نداشت پسری بهادر
آن حضرت سلطان سلیمان میرزا که از همشیره شمخال چرکس که او نیز از جمله زوجات مطهره بود متولد شده
بود و در حین ارتحال والد بزرگوار اثنا عشر ساله بود و حضرت شاه جمجاه جنت مکان در زمان حیات
او را بمشهد مقدس معلی فرستاده حاکم مشهد را الله بیگی جناب میرزا العنی خرموده معلی قرار داده که
اکتساب فضایل و کمالات نموده بمنصب خادم باشی گری روضه امام الجن والانس علیه التحیة سرفراز شده بود
این خدمت قیام داشت در سنه ثمان و سبعین و تسعمایه که شاه ولی سلطان تاتی اغلی ذو القدر از خلوت مشهد
مقدس معزول گشت شاهزاده را باردو طلبیده به درگاه معلی آمده در خدمت والد بزرگوار معزز و مکرم بود بعد
از رحلت شاه جنت مکان ایام سلطنت اسمعیل میرزا که همتش به دفع و رفع شاهزادگان مقصور بود او را

خان چرکس خان شاهزاده سپردند مشار الیه بجهه کسب اعتبار خود رضای خاطر اسمعیل میرزا جسته بدفع او اقدام نمود
چنانچه در وقایع زمان جلوس او مرقوم کلک بیان می‌گردد فرزند پنجم آنحضرت سلطان مصطفی میرزا است که والده او
از طایفه گرجیه و از جمله سراری حضرت شاه جنت مکان بود و در حین ارتحال والد بزرگوار بیست ساله بود لله‌گی جناب
میرزا با امرای عظام استاجلو تعلق داشت و در میان استاجلو شد و نهایت بسیار قابل و مستعد خوش سپاه در تسخیر
گیلان بیه پس که گیلانیان یکدفعه یاغی شده لشکر بسر ایشان تعین شد جناب میرزا نیز به آن حدود مامور گشتند
فیروز جنگ آمده رتبه ایالت آنجا به صاحب خیش دیگر بود و بعد از آنکه لله سلطان استاجلو لله میرزا فوت شد
لله‌گی او را زحسین بیگ یوزباشی که بجای لله سلطان به مرتبه ایالت آنجا رسید در کل بود او با سلطان حیدر میرزا اتفاق
نموده بدولتخانه رفته جناب میرزا رفیق ایشان بود و بعد از شهادت سلطان حیدر میرزا که بعز قتلی در میان اتباع
احباد جناب میرزا از قزوین بیرون رفته ایل بایست که لازم میرزا بودند رفت جای دیس سلطان بابا میرزا را
بدست آورده که بنت اسمعیل میرزا او را در دولت ابه پیر محمد خان استاجلو سپردند امرای استاجلو صلاح خود را در
فنا و اعدام شاهزاده تصور نموده در خانه پیر محمد خان آن شاهزاده جوان را شبحه کردند چنانچه در طی وقایع
سلطنت اسمعیل میرزا مذکور خواهد شد فرزند ششم آنحضرت سلطان محمود میرزا که از جواری آنحضرت متولد گشته در
حین رحلت پدر هجده ساله بود و بمرتبه حکومت گیلان بیه پس مفوض گشته در بلده لاهیجان اقامت داشت که
آغا گری و جشته گیلانات حسب الامر بیرون آمده در اواخر زمان شاه جنت مکان حکومت شروان مفوض گشته
ارس خان بلله‌گی و اتالیقی شاهزاده مقرر گشت اما قاضی ارتحال پدر بزرگوار در پایه سریر اعلی توقف نموده به
شروان رفت و در میانه طایفه روملو بسر برده پسران ارس خان مشتغل خدمت بودند چون امرای روملو
اسمعیل میرزای بودند جناب میرزا نیز در میان امرا با ایشان متفق بودند و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا با
طفلی داشت و به محمد باقر میرزا موسوم بود شربت شهادت چشید چنانکه مذکور خواهد شد فرزند هفتم آنحضرت
امام قلی میرزا که از همشیره زال بیگ گرجی از معتبران طبقه گرجیه بود متولد گشته در زمان رحلت پدر بزرگوار
چهارده ساله بود و حضرت شاه جنت مکان او را در الی لاهیجان که دار الملک و حاکم نشین گیلان است
بوده

به دیس برد انیده و در آن خطه اقامت داشت و بیره محمد استاجلو لله میرزا بود و در زمان جلوس اسمعیل میرزا که پیره محمد
خان از گیلان بیرون آمده با اقبال او در رفت جناب میرزا را همراه آورده در الکه قراباغ زنجان رود کلاه
برادر رسید چند گاه حسب ظاهر بطور مرحمت و اشفاق بود تا آنکه در دار السلطنه قزوین بموجب سایر شاهزاده
گان وداع عمر و زندگانی کرده بعالم آخرت شتافت چنانچه مذکور خواهد شد هشتم سلطان علی میرزا که برادر مادری
سلطان مصطفی میرزا است و در آنوقت چهارده ساله بود در بلده گنجه اقامت داشت ابراهیم سلطان زیاد اغلی
بیگلربیگی قراباغ لله میرزا بود و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا آقا تاین حاج حسب الامر باز داو را دیده چند
گاه بعد از شهادت شاهزادگان بقزوین رسیده بملاقات برادر فایض گردید نظر موده اسمعیل میرزا مکحول
گردید و تا حین تحریر این صحیفه در قید حیات است و الیوم در ظل عاطفت و اشفاق حضرت اعلی شاهی ظل الهی
معزز و گرامی داشته حال روزگار می‌گذراند فرزند نهم حضرت سلطان احمد میرزا است که حضرت شاه جنت
مکان او را سلطان احمد بغدادی خطاب می‌فرمودند والده اش از جمله جواری است و در هنگام رحلت آن
حضرت سیزده ساله بود امیر اصلان سلطان ارشلو افشار لله میرزا بود و چندگاه او را در اصفهان نگاه
داشت و در آن حین حسب الامر باز داو را آورده در خدمت برادر نامدار معزز و گرامی بود چون طایفه افشار خصوصا
ارشلو در سلک هواخواهان اسمعیل میرزا بودند او نیز به تبعیت لله تابع آن طبقه بوده در زمان سلطنت اسمعیل میرزا
بودند او نیز طریق سایر شاهزادگان راه عدم پیمود اما نبات مکرمه حضرت شاه جنت مکان شش نفر دادها
گوهر سلطان خانم که در حباله نکاح سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا بود چندگاه بعد از
میرزاها از بسیاری ناله و زاری و اندوه و سوگواری پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عزیمت سفر آخرت نمود
سوای بلد حضر فرزندی دیگر نداشت دویم پریخان خانم که نامزد بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بود اما هنوز
بتصرف او در نیامده بود در خدمت والد بزرگوار معزز و مکرم و بنهایت معتبر بود و خلایق در اتمام مشغله
خدمت علیه اش توسل جسته بوسیله ایشان صورت حاجات دارند و فور عقل و دانش در ملازمت همیول اعلی
و مشار الیه بود و برخی از حالات او در وقایع ایام بیماری شاه جنت مکان نگاشته آمد و آخر اوش بعد از این مرقوم

مرتوم می برد و مجملا بعد از رحلت شاه جنت مکان در تمشیت سلطنه اسمعیل میرزا بسیار کرد و از بردی نیت بعد از رفعه او
و جلوس نواب سلطان محمد میرزا به قدس مربطه شده و از میان برداشته و شرح آن بتفصیل در این کتاب در محل خود سمت
گذارش خواهد یافت خدیجه سلطان بیگم در حباله جمشید خان والی گیلان بیش بود دارد و اقعه جمشید خان در زمان در
جریان فرمانی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بحباله شاه نعمت الله ولد میرمیران یزدی در آمد والی ایمانیت و رفیعه جناب
رست دو پسر از جمشید خان داشت هر دو در عالم جوانی رحلت نمودند چهارم زینب سلطان بیگم که شاه علی بیگ شاملو
قورچی شمشیر للهٔ او بود و الده اش جوبان خانم از بنات معظمه عظمای گرجستان بود از اسمعیل میرزا او را به علی
خان نواده دورمیش خان شاملو که به حکومت هرات فرستاده داده معقود او بود فاما بتصرف او در نیامده بسیار
عاقله رحمة للعالمین است در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بانوی حرم علیه عالیه عزیز و محترم است و عمرش در آن
از دو بطون می آید امید که عمر طبیعی یابد پنجم مریم سلطان بیگم همشیره اعیانی علیا جناب علیه عالیه مذکوره است در زمان
نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه بحباله خان احمد سلطان حسن والی گیلان پیش در آمد بعد از آنکه خان احمد
ازین دولت رو گردان شده چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت شهزاده باصیبه که از دو آتشکده بود دل بدر
نقل نموده در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی وفات یافت صبیه اش از زمره مخدرات است سلطنه است ششم فاطمه
سلطان بیگم که در زمان نواب سکندر شان بحباله امیر خان موصلوی ترکمان در آمده بعد از آن روزی فوت شد
هفتم شهربانو بیگم و در زمان نواب سکندر شان بحباله سلیمان خان ولد شاه علی میرزا استاجلو که خواهرزاده
شاه جنت مکان بود در آمده و او نیز در ایل زمانی در منزل او فوت شد باقی که سلطان بیگم که در وجه گشته خان بود
از رسیده در بود و نه دختر حالم و غیرستان هشتم خانش بیگم همشیره اعیانی امام علی میرزا که در حباله شاه نعمت الله
ولد میرمیران یزدی در آمده بود و در منزل او فوت شد سنجر میرزا نام پسری از دو دارد اما اولاد بهرام
میرزا برادر اعیانی شاه جنت مکان از پسر و پسرزاده و دختر سیزده نفر در حال رحلت آنحضرت حیات بودند
پسران صلبی سه نفر اول سلطان حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان والی ولایت قندهار و زمین داور
گردید و چندین سال در آن ولایت بفرمان فرمایی عالیمقدار حاکم با استقلال بود و در زمان سلطنه اسمعیل میرزا باجل طبیعی بود

شد و چهار پسر داشت اول محمد حسین میرزا که در حین ارتحال پدر سیزده ساله بود و بعد پس او را با همشیره او اعلال یافتند
بیگم بار بود و فرستاده در خدمت شاه جنت مکان در سلک شاهزادگان صبی منتظم و معزز و گرامی بود در زمان اسمعیل میرزا
شهادت یافت دوم مظفر حسین میرزا پانزده ساله بود در زمان جلوس نواب سلطان محمد پادشاه بجای پدر در ایالت
قندهار گرفت سیم رستم میرزا دوازده ساله بود و در زمان مذکور حکومت زمین داور باو تعلق گرفت چهارم سنجر میرزا
دیگر ابو سعید میرزا هر دو کودک بودند شرح حال و مآل هر چهار برادر در زمان فرخنده شان حضرت اعلی شاهی ظل
الهی بتفصیل نگاشته کلک بیان خواهد شد صبیه مذکوره اش در زمان نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه بحباله
زاده امیر اعظم ابو الغالب سلطان حمزه میرزا در آمده و بعد از و در سلک مخدرات سرا پرده اجلال حضرت
اعلی شاهی ظل الهی انتظام یافته بعد از چند سال در حریم عزت آن حضرت قربان یافت پسر دوم میرزا سلطان
ابراهیم میرزا که والده اش از عظمای ولایت شروان بود و او را در حضرت شاه جنت مکان بود در حین ارتحال
حضرت در درگاه معلی منصب ایشیک آقاسی باشی گری معزز و سربلند بود و بزیور فضول و استعداد و عقل و ادراک
آراسته در خدمت عم عالی مقدار معزز و مکرم و بشیر منتظم بود و صاحب رای و مشوره در زمان اسمعیل میرزا چنانکه
مذکور خواهد شد شربت ناگوار ممات نوشید و یک دختر از صبیه شاه جنت مکان داشت که اکتساب علوم دینیه
نموده فاضله و متورعه بود در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی از شیراز متوجه سفر حج بیت الله الحرام شد
و بمکه معظمه بحباله میر نصیر الدین حسین شیرازی که از سادات عظام و شنکی از اولاد سادات که در میان دشتکی
چون در مدینه و در آن بلده معظمه اقامت می نمود سیم بدیع الزمان میرزا که پدر او در سیستان والی بود در آمده و از جانب
خان استاجلو را اتالیق بود چون خواه حوادث دست یک پسر داشت کودک بهرام نام در زمان اسمعیل میرزا را
نمودار خان تغیر نموده میرزا در زمان سیستان برداشت چون سواد خامه سوانح نگار در عرصه بعد از شهر اکابر کام
کار بعد از لطافت تک و پو نموده اکنون وقت آن است که طایفه رفیعه قزلباش و غیرهم که در حین ارتحال
حضرت بسمت ایالت موسوم و در ممالک محروسه بحکومت و دارایی مشغول بودند از اطراف به صحیفه بیان
نگارش کرده سیادت نشان ارایش نمیرد ذکر امرای نامدار و خوانین و سلطان عالی مقدار که بعضی در ممالک

محروسه و بعضی در درگاه معلی اند امرای عظام و خوانین والا احتشام سلطان خردمند و طلال که در حین ارتحال حضرت شاه
غفران مآل بر تبه که در حین که از یکایک سرافراز کرده اکثر ایشان صاحب علم و خیل و حشم بوده از ثبت دفاتر دیوان
اعلی معلوم گشته طایفه شاملو اسامی چند نفر از معتبران و بزرگوار در هر طبقه و اویماق و بزرگان هر طبقه و اویماق درین صحیفه
مندرج می گردد از تفصیل حال همگی زیاده فایده نیست که مذکور گردد که مستلزم طول بی ثمر است و تقدیم خدمت و
حقوق حال بسیاری از همه درویش و سر دفتر اویماقات شاملو بودند مثل حسین بیک لله خاقان گیتی ستانی ابو البقاء
شاه اسمعیل انار الله برهانه و عبدی بیک که بشرف مصاهرت آن حضرت سرافرازی داشت و درویش خان و حسین خان ولد او
مشار الیه که خواهرزاده شاه جنت مکان بود و زینل خان و اغزیوار خان و غیر ذلک مناصب بلند و تیولات ارجمند از
سایر اویماقات امتیاز داشتند اما درین مقام بتحریر صاحب نقاره و علم پیش بودند اول سلطانعلی خلیفه ارجی که حاکم
مشهد مقدس معلی زیاده از دیگر امرا صاحب قشون و لشکر بوده و اکثر امیرزادهای شاملو در سلک قشون او منتظم
بودند دیگری فولاد خلیفه که حاکم همدان بود دیگری سلطانعلی خلیفه که از حکومت استرآباد معزول گشته در رکاب معلی بود
دیگری سلطان ابراهیم مشهور از طوایف استاجلو نیز در زمان خاقان گیتی گشای سلیمان شان و شاه جنت مکان امرای
بزرگ بودند مثل خان محمد حاکم دیار بکر و قزاق خان برادرش و منتشا خان و جانان سلطان و کپک سلطان و منتشا خان و صدر
الدین خان و ماردین سلطان و غیرهم و همگی در ممالک محروسه صاحب الغا در اوایل جلوس حضرت شاه جنت مکان که
تلاش وکالت و عناد دیو سلطان و چوهه سلطان تکلو چنانچه در حالات زمان جلوس آن حضرت رقم تحریر یافته امرای
استاجلو مغلوب گشته چند گاه در گیلان بسر بردند اما بعد از انحطاط دولت تکلو و دفع تسلط ایشان از نو رتبت گشته
اعتبار تمام یافتند و جمعی کثیر از آن طایفه در حین رحلت رتبه امارت داشتند و صاحب طبل و علم و پس و لشکر و تیولات
بسیار داشتند معظم ایشان در درگاه معلی اول حسین بیک ولد حسن بیک یوزباشی که بجای عمش تقی سلطان امارت
یافته لله شاهزاده نامدار سلطان مصطفی میرزا بود و در حدیث اشرف قدر و منزلت عظیم داشت و صاحب رای
و مشورت و در امور ملکی دخیل بود و قشون و لشکر آراسته داشت دارکان دولت قاهره بود دیگری مراد خان
سفره چی ولد تیمور خان که از امرای بزرگ درگاه معلی بود اما در وقت رحلت شاه جنت مکان بتسخیر قلعه ... رفته

درار او دبود

درار و دبود دیگری الله قلی سلطان ... که از امارت گیلان معزول گشته از امرای درگاه معلی بود دیگری پیری بیک
... تکلو که از امرای درگاه بود اما در وقت ارتحال شاه بود امین ری که اقطاع او بود در رفته و از امرای ممالک محروسه
بود دیگری امیر محمد خان چاوشلو امیر الامرای گیلان بیه پس و لله امام قلی میرزا و از امرای بزرگ صاحب قشون بود
دیگری محمد خان ترکمان که امیر الامرای چخور سعد و از امرای بزرگ معتبر و از دیار و قشون و لشکر از اقران در پیش در
حین رحلت شاه جنت مکان ایلچی گری روم رفته بود در زمان اسمعیل میرزا آمد دیگری شاه قلی سلطان یکان حاکم دار
السلطنه هرات و امیر الامرای خراسان سعادت حد شد لله گی شهزاده عالی مقدار ابو المؤید شاه زاده عباس
بهادر خان بفرمان روایی ایران رسید و معزز سرافراز بود دیگری نظر سلطان ساتلمش اغلی که در هرات یساق
کش و در کوسویه و غوریان الغا داشت دیگری ابراهیم سلطان ولد شاه قلی سلطان یکان حاکم سرخس دیگری
جرگچی باشی خراسان از اویماق شرفلو و استاجلو حاکم خاف و باخرز بود دیگری محمود خان صوفی اغلی از
امرای خراسان از اویماق شرفلو و استاجلو حاکم ترشیز بود دیگری تیمور خان پدر مراد خان حاکم سیستان
لله بدیع الزمان میرزا بود دیگری الغوث سلطان چاوشلو حاکم شوشتر و دزفول و امیر معتبر بود دیگری شاه
قلی سلطان قارچه اغلی از اویماق حاجی عمیرلو حاکم ... دار التفلیس ... داود خان گرجی و تمشیت مهمات
او مامور بود دیگری مصطفی ولد کچل سلطان شاه وردی در خراسان بود و در ذکر امرای استاجلو چند ...
فایده نیست و بهمین جماعت که ذکر رفت اختصار نمود طایفه ترکمان معظم ایشان اول امیر خان موصلو ولد
حلالی خان که امیر خان ماضی جد او بود و در زمان حضرت خاقان سلیمان شان از دیار بکر با خیل و حشم
بدرگاه جهان پناه آمد در سلک امرای ذی شان در آمد و در منصب شاهی بیک اوزبک که در مرو دو تیغ
شد مردانگیها از او بظهور رسید و چند گاه امیر الامرای خراسان و لله حضرت شاه جنت مکان در جوار
اقامت داشت در زمان نواب سکندر شان امیر الامرا در اعمال گشته شرف مصاهرت این دولت یافت
چنانچه در موقع نگارش شد دیگری موصلو ترکمان امیر خان چند گاه حاکم همدان بود در حین ارتحال حضرت
شاه از ... معزول گشته در تربت خراسان و توابع الغا داشت در زمان جلوس نواب سکندر شان

از ارکان دولت قاهره گردیده دیگری قلیجان نزاک که از امرای بزرگ ترکمان است در اصفهان بود در زمان
اسمعیل میرزا حاکم مشهد مقدس امیر الامرای [illegible] خراسان گردیده دیگری سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه حاکم
تون و طبس خراسان بود حیدر سلطان چابوق ترکمان که حاکم قم و از امرای بزرگ درگاه معلی بود دیگری ابوالمعصوم
سلطان ولد یادگار محمد ترکمان که از امرای درگاه معلی بود طایفه روملو معظم ایشان اول ارس خان امیر الامرای
شروان و از امرای معتبر بود دیگری حسین قلی خلفا در درگاه معلی منصب خلیفة الخلفائی داشت صاحب
علم و نقاره بود بغایت معتبر و شیر و مشار الیه بود طبقه صوفی که از دیار بکر و از هر طرف روم به ایران بر سر اعلی جمع
آمده بودند بالتمام تابع او بودند طایفه ذو القدر دلو بداق که از حکومت خوی آمده در درگاه معلی بود
اول خان سلطان در درگاه معلی بود طایفه ذو القدر معظم ایشان در درگاه معلی محمد قلی خلیفه مهردار ولد شاه
قلی خلیفه قورچی قنوزغلو که از ارکان دولت قاهره قشون از راسته داشت دیگری محمد خلیفه عمزاده ابراهیم خان حاجیلو
حاکم استرآباد بود دیگری ولی سلطان قلی اغلی حاکم دار الملک شیراز لله نواب سلطان محمد میرزا بود دیگری
ثلث آقای حاکم جام و در خراسان بود دیگری شاه علی خلیفه از امرای بزرگ و حاکم دار الکرد فارس بود
دیگری منصور بیک ولد ابراهیم خان حاجیلو در خوی بود طایفه افشار معظم ایشان در درگاه معلی امیر اصلان سلطان
ارشلو که از امرای بزرگ افشار و صاحب جیش و لشکر بسیار بود و لله سلطان احمد میرزا بود خلیل خان که از امرای
[illegible] و حاکم کهگیلویه و صاحب جیش ده هزار خانه افشار بود دیگری محمود سلطان میر بزرگ و حاکم ساوه بود
دیگری ولی سلطان برادر یعقوب سلطان که بجای برادر حاکم کرمان شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود در زمان
رفت در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی از ارکان دولت گشت دیگری اسکندر خان تومن خلیل خان در هزار
جریب بود در زمان نواب اسکندر شان حاکم کهگیلویه شد دیگری یعال سلطان حاکم فراه و اسفزار خراسان
و سر و معتبر بود دیگری خسرو سلطان کور اغلی در خراسان بود دیگر امرای افشار بودند که بذکر این چند نفر اکتفا
نمود طایفه قاجار اول یوسف خلیفه ولد شاه وردی سلطان زیاد اغلی که بجای ابراهیم سلطان بیگلربیگی قرا
باغ و لله سلطان علی میرزا شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود دیگری میرزا علی سلطان از امرای [illegible]

معلی بود و نیز دیوان بیکی دیگری علی خلیفه اغجه قویونلو حاکم دامغان و بسطام بود دیگری سلیمان بیک زیاد اغلی برادر یوسف خلیفه
و سلیمان سلطان حکم اغلی نیز مرتبه امارت یافتند طایفه تکلو اول سوالغ حسین میر بزرگ در گیلان الکا داشت دیگری از دد
خدی خلیفه میری بزرگ بود و در گیلان الکا داشت ولی سلطان شرف الدین اغلی تومن محمد سلطان اندک الکائی داشت و این
طایفه بجهت اغیلری الامه از نظر اعتبار افتاده بودند اسمعیل میرزا در مقام تربیت درآمده اعتبار یافتند طایفه ا[illegible]
[illegible] باینذر خان میر بزرگ آن طبقه و در آستارا بود طایفه ایبات حمزه سلطان از امرای [illegible] بود طایفه [illegible] حاجی
اویس سلطان میری معتبر بود دیگری قرا خان حاکم شوره گل و [illegible] چخور سعد بود طایفه بیات ابراهیم خلیفه در چخور
سعد الکا داشت و از [illegible] سلطان میری معتبر بود طایفه چیوشلو شرف خان بازوکی که امیرزادگی تفلیس بود
طایفه [illegible] اول در خدمت حضرت شاه جنت مکان تربیت یافته میری معتبر و حاکم [illegible] گیلان بود دیگری
خلیل سلطان سیاه منصور حاکم [illegible] بود دیگری [illegible] بوداق خلیفی در خراسان حاکم [illegible] بود طایفه
[illegible] از امرای فارس بود دیگری قلیچ خلیفه بازوکی از امرای چخور سعد بود و دیگری تیمور خان [illegible]
حاکم حسن آباد و [illegible] دیگری شاه رستم عباسی و برادرش محمدی [illegible] و حاکم لر کوچک بود زند شاه جنت مکان
الکا را میانه برادران قسمت نموده [illegible] شاه رستم و خرم آباد و سایر محال بمحمدی تعلق داشت از
محمدی خلافی چند ظهور یافت اما شاه رستم در جاده بندگی راسخ و در زمره [illegible] بود دیگری محمود خلیفه و محمد
سلطان جلال اغلی هر دو از قراباغ و [illegible] زیاد اغلی بودند طایفه جغتای [illegible] سلطان او نیز در قراباغ بود
دیگری میرزا علی خلیفه میر کرایلی در خراسان بود دیگری حسین ولد میر حسین سلطان فرد جنب در تربت [illegible] مشهد مقدس
بود و اخر حاکم سرخس شد دیگری حاجی سلطان کوتوال مشهور او در خراسان حاکم زاده و [illegible] بود از سادات
عظام طایفه [illegible] صدر الدین خان ولد معصوم بیگ صفوی که از امرای درگاه معلی و در خدمت شاهزاده نام
دار سلطان حیدر میرزا بود دیگری سید بیک برادرش نیز در سلک امرای عظام و حاکم استرآباد بود در زمان
ارکان شاه جنت مکان از و تغییر شده بود و سید سلیمان مشهور بسید کمونه از سادات نقبای نجف اشرف و از
اولاد سید کمونه بود حاکم حله و بغداد بود و در معرکه چالدران شهادت یافت و حضرت شاه جنت مکان

اورا منظور نظر عاطفت گردانیده از امرای معتبر درگاه و مهردار مهر مبارک شرف نفاذ یافته بود و دیگر امرا و حکام
از هر طایفه و هر طبقه در ممالک بودند که تفصیل ایشان متضمن فایده نیست ذکر یوزباشیان عظام و قورچیان و ارکان
و ایشیک آقاسیان و یساولان و سایر ملازمان درگاه معلی یوزباشیان عظام و ارباب مناصب و قورچیان
و سایر ملازمان درگاه زمان حضرت شاه جنت مکان در ایام ارتحال شش هزار نفر بودند از جمله چهار هزار و
پانصد نفر سایر جماعت از قورچیان در کش و یساولان و بکاولان و غیر ذلک و در میانه ایشکرده از یوزباشیان
قور و یساولان صحبت و قورچیان معتبر و ایشیک آقاسیان و یساولان باشیان قور و دیوان و میر شکاران و دوات
چی باشی جمعی کثیر از هر طبقه و هر طایفه که بودند بپایه امارت رسیده اگرچه برتبه امرا نرسیده بودند اما کمتر از
امرا نبودند و هر یک فراخور حال نوکران کار آمدنی داشتند از پنجاه نفر تا پنج نفر چنانچه شش هزار کس ملازم خاصه
پادشاهی با نوکران و ملازمان ایشان که بشماره صحیح در آید حسب التخمین بیست هزار کس میشدند بلکه زیاده و آزاده از
جلادت و شجاعت کرده قورچی بمثابه بود که در هر معرکه که یکصد نفر از قورچیان شاهی بودند با هزار نفر سایر
طبقات خصم برابر بودند ذکر سادات عظام و علمای ذوی الاحترام و وزرا و ارباب قلم و اصناف قدما
و طبقات خصم و ارباب استعداد و شعرای بلاغت انتساب و غیر ذلک بخاطر ناقص سود الاوراق رسید که این
صحیفه لطیفه را بذکر طبقه سادات عالیه درجات و صدور منبع البرکات و علمای کرام و ارباب عمایم و وزرا
و مستوفیان و ارباب استعداد و شعرای بلاغت شعار زمان فرخنده نشان حضرت شاه جنت مکان که در
ایام سریر اعلی و ممالک بودند آرایش دهد و برخی از احوال خیر مآل و فضایل و کمالات هریک که شایسته ملک
بیان گرداند و در این صحیفه ذکر سادات منبع البرکات درگاه معلی ممالک از مشایخ و علما و فضلا خاصه
طبقه عظیم الشان سادات اگرچه مناسب این بود که بنابر اعزاز و احترام این طبقه جلیله اسامی شریفه ایشان بعد
از ارکان اسامی شاهزادگان عالی مکان رقم زده کلک بیان گردد اما چون در نظم قضایا اسامی امرا و
ارباب جلادت بیشتر مذکور گردد و تعارف بر احوال ایشان با تاریخ انسب والزم بود قلم جسارت رقم تحریر
از تقدیم ذکر سادات رفیع القدر و المنزلات بالجمله سادات عظام و علمای کرام را از زمان شاه قدر و منزلت

عظیم

عظیم و از خلوص عقیدت و حسن نیت و اعتقاد که حضرات سادات عالیات ائمه معصومین ع سادات عظام را که ذریه طیبه
طاهرین اند معزز و گرامی داشته در توقیر و احترام ایشان مبالغه عظیم میفرمودند مصداق این مقال تعظیم و تکریم
زیاده از حد اعتدال است سادات اسکویه تبریز است که همیشه گاه مورد تفضیلات بیکران شاه جنت مکان بودند
مجملی از احوال ایشان در مقام تعارف مناسب نمود سادات مذکور چهار برادر بودند میر صدر الدین محمد
و میر نظام الدین احمد و میر فخر الدین و میر ابوالمکارم جد ایشان میر ابوالقاسم از سادات عالی شان و جامع
کمالات صوری و معنوی در زمان سلاطین معزز و مکرم بوده اما ایشان در زمان شاه جنت مکان بمدارج علیا
ترقی نموده بمرتبه محرمیت و عزت و اعتبار رسیدند که هرگز در هیچ زمانی احدی در زمان سلاطین عشر ایشان
قرب و منزلت و اعتبار و اقتدار نیافته هر اراده بمقدار و غیر مقدار که میکردند بمعرض زبان اظهار آن نموده
بودند که بمجرد ایما و اشعار بلا توقف صورت پذیر گشته بود اگر همه در امور دولت محظورات لازم ابدی
دهر رو بعقدی و هر عقده انعامی و احسانی درباره ایشان بظهور میآمد بمثابه گستاخ بودند که اگر از
ملبوس و کفش و غیره اسباب سرکار خاصه شریفه بنظر قبول ایشان بر آن میافتاد همان ساعت بمرتبان حسب
الفرمان انعام تسلیم مینمودند و اکثر اوقات محتاج بعرض نبودند مکرر آن حضرت بمنازل ایشان که در موضع
اسکویه تبریز واقعست قدم رنجه فرموده از شهر با آنجا تشریف میبردند و انواع انبساط و شگفتگی جهت انبساط دلهای ظاهر
ایشان مینمود سادات مذکور قدر این دولت ندانسته و به بعضی مهم خود را از میان اوردند زیرا که در امور
دیوانی بتوقف بودند از راه تغییر و تبدیل در مهمات کارخانه سلطنه شغل تعیین وکیل و وزیر و صدر و غیرها
نمایند قاضی جهان وزیر که در مبادی حال قریب ایشان بود از بجوهری ورق برگردانیده بدلایل معقوله
مزیج ایشان را از نظر تربیت اعتبار انداخت حضرت اعلی حکم شد که در خانه خود مقیم باشند و بطلب
درگاه معلی نیایند اما سیورغالات که با ایشان تعلق شده بود عوض از ارادلی محقات حسن اعتقاد آن حضرت
است که درباره این طبقه جلیله بچه مثابه بوده و حصول در این دوران و لایات ایشان منصب صدارت که عبارت
از تقدم سادات و ارباب عمایم و تکفل مهمات ایشان و ضبط اوقاف و رسانیدن وجوه بر مصارف شرعیه است بتحریر

سادات عظیم القدر فاضل متدین پرهیزکار بهتری که تعویض نمی‌ماند در زمان حضرت شاه جنت‌مکان از زمرهٔ این طبقهٔ جلیله
ایشان ده نفر به منصب عالی صدارت رسیده‌اند در اوایل جلوس همایون امیر قوام الدین حسین رتبهٔ صدارت یافت بعد از فوت
امیر قوام الدین حسین علامة العلماء امیر غیاث الدین منصور شیرازی با امیر نعمت الله شریک صدارت گشت و میر
نعمت الله بجهت خصومت و نزاع خاتم المجتهدین شیخ علی عبد العالی و موافقت شیخ ابراهیم قطیفی که معاند خاتم
المجتهدین مطرح بود از صدارت معزول گشته بجملهٔ رفت و علامة العلماء من حیث الانفراد صدر بود اما میانهٔ
او و خاتم المجتهدین طرح مخالفت میرداد در اختلافات بیکر داد امیر العدم قبیه متهم مبدأت روزی در مجلس اشرف
میانهٔ ایشان مباحثهٔ علمی واقع شده به نزاع انجامید و رشتهٔ منازعهٔ ایشان بمباحات کلی کشید حضرت شاه
مراعات جانب خاتم المجتهدین فرموده میرزا از صدارت عزل فرمودند و در همان چند روز برحمت متوجه شکرار
شد منصب صدارت حسب الاشاره مجتهد الزمانی امیر معز الدین محمد اصفهانی که جامع کمالات علمی و عملی بود بتفویض
یافت و او دو سال من حیث الانفراد و الاستقلال صدارت کرده بنا بر طبیعت حکیم کار زدی معزول شده میر
اسد الله مرعشی شوشتری رتبهٔ عالی صدارت یافته با جانب صدر بود و بعد از فوت او شاه تقی الدین محمد اصفهانی
بشغل ارجمند اختصاص یافت و بجهة بعضی امور مزاج مبارک اشرف از او متغیر و منحرف گشته رقم عزلت بر صفحهٔ
حالش کشیدند و منصب صدارت میانهٔ میر محمد یوسف استرآبادی و میر سید علی ولد میر اسد الله شوشتری تفویض کردند
میر غیاث الدین مشهور بمیرمیران برادر شاه تقی الدین محمد که در این مقام از اعاظم سادات حسینیهٔ اصفهان و نقیب
النقباء بود طالب منصب موروث گشته بالاخره بعالی رتبهٔ صدارت سربلندی یافت و در حین ارتحال شاه جنت
مکان بر این مرتبه صدارت تمکن داشت و نیابت کم طمع و پرهیزکار بود و پسر دیگرش میرزا احمد ابن در دار السلطنه
اصفهان صاحب املاک و ضیاعات کلی بود و از محصل سرکار خود اوقات می‌گذرانید و پسر دیگرش میرزا ابو المعصوم
از افاضل و دانشمند روزگار بود و پسر دیگرش میرزا احمد ابن نیابت صالح و متقی و پرهیزکار از درشته الطوار بود و
دیگری از طبقهٔ سادات ممالک میر غیاث الدین میرمیران یزدی داماد پسر شاه نعمت الله است که بشرف مصاهرت
این دودمان سرافرازی داشت و مرتبهٔ این سلسله شاه نعمت الله اصفی مشهور بشاه نعمت الله ولی بود او بپسر دو مرتبه

بود او

سلوک کرده اقتباس انوار سعادت می‌نمودند و از موجب ترتیب و اشفاق شاهانه بوده جناب سرسپهر عالی جاه کامل بوده و جناب صاحب
املاک و ادرارات و مسلمیات این سلسله قریب به هجده هزار تومان مثل یمین کما طوعت و الطاف شاهنشاهی در دار العباد
یزد بر مسند عظمت و اقبال تکیه زده روزگار بعشرت و کامرانی می‌گذرانیده و از اولاد و احفاد او دو شاه نعمت الله
است و شاه خلیل الله هر دو بشرف مصاهرت این دودمان سربلندی یافت چون جناب بر حقوق تربیت این دودمان را
منظور داشته و در زمان نوبت جهانبانی سلطان حمزه میرزا در مبادی جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی
الالقاب بعضی امور لایق خصوصاً موافقت یکتاش خان افشار که دم از عصیان و طغیان میزد و دیگر اعمال که
منافی اخلاص بود نموده سر انجام کار او در این دولت ابد پیوند بوبال و نکال کشید خاطر اخلاص گزین حضرت
گی داده که حقایق احوال و علو شان و بزرگی و بزرگ منشی جناب میرزا حسب الواقع در قلم آورد شاه قاسم نوربخشی
از اولاد و احفاد کرام قدوة السالکین سید محمد نوربخش است که در قصبهٔ طرشت ری مسکن داشت و آثار نجابت و بزرگی
و علو شان از ناصیهٔ احوالش نمایان و اطوار زکیه آنش مذکور السنه و افواه عالمیان و خود در درگاه معلی از نظار عواطف و الطاف
شاهی و مرجع مریدان سلسلهٔ علیهٔ نوربخشیه و در دولات ری شهریار روان حدود و ضیاع و مزارع مرغوب داشت و از کار
اشرف میر سید علی اکبر از اکثر سادات ظلمرو همایون اعتبار داشت میر سید حسین مجتهد کرکی مجتهد جبل عامل دختر زادهٔ خاتم المجتهدین
شیخ عبد العالی در زمان حضرت شاه جنت‌مکان از جبل عامل آمده مدتی در دار الارشاد اردبیل بتدریس و شیخ الاسلامی
الاسلامی و قطع و فصل مهام شرعیه قیام داشت و بعد از آن بدرگاه معلی آمده دعوی اجتهاد می‌نمود در بر وستاد
اجتهاد مسلمی و مقبول نظر حضرت شاه جنت‌مکان گردید و صاحب نفس و فطرت عالی و حافظهٔ عظیم بود و کاهی
فصل قضایای شرعیه از اردوی معلی شده جمعی کثیر همه روزه به محکمهٔ علیهٔ آنجناب رجوع می‌نمودند و در اسانید شرعی کتاب
داماد حکمه حسب الفرموده جناب میر رفیع او در اسید المحققین و سند المدققین وارث علوم انبیاء و المرسلین خاتم
المجتهدین مرحوم می‌نمودند اگرچه علما در این باب سعی داشتند و جانبانه او دعوای نمی‌نمودند اما بحکم ازحول علما
در سر مراتب العلو نوشت در آمد نجابت و فصیح و ملیح اللسان بودند و در حدیث شاه جنت‌مکان به عقده که هیچ
از ارکان دولت حتی شاهزادگان عالیمقام کشاد می‌نمود کتاب میر تو او حسنه متممات او در حدیث

حضرت اجابت مقرون بود و امداد او به جلوی الله جهر و صاگر چشاران حادثه روزگار بسیار و میر تصانیف معتبره در فقه

و حقیقت مذهب امامیه اثنی عشر متنوعه دارد **میر فخر الدین سماکی** از سادات عظیم الشان موضع سماک دار المومنین استرآباد

داز افاضل علما و دانشمندان عصر و از تلامذه و فخر السادات و العلما امیر غیاث الدین منصور شیرازی بود در درگاه

معلی شاهی بسر برده منظور نظر مرحمت اثر حضرت شاه جنت مکان بود همه روزه جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول

در مجلس آنجناب حاضر گشته استفاده علوم می نمودند و از افادات عالیه ایشان مستفید و بهره مند می گشتند حاشیه بر

الهیات تجرید نوشته و سخنانش موجب شوق طلبه علوم است **رحمه الله خان میرزا جان** از سادات نجیب اشرف و فضلای

عصر بود در درگاه معلی منصب پیشنمازی داشت مورد تعطف شاهانه و مشمول الطاف و احترام خسروانه بغایت متقی و

پرهیزکار و شعر عربی را بسیار خوب می گفت در علم فقه و تفسیر حدیث مرتبه عالی داشت شاگردی در خطه مجتهد مغفور شیخ

زین الدین علیه الرحمه بود و اکثر اوقات شریفش صرف درس و بحث می شد و از افاده خالی بود **میر علی المعیف مرعشی** از سادات

مرعشی دار السلطنه قزوین و در درگاه بعضی اوقات باشراست خواجه افضل الدین محمد ترکه قاضی عسکر لشکر ظفر اثر بود و بعد از

حیح لسلال به منصب صدارت آن ولایت بین الاقران شرف امتیاز یافته بود و جامع کمالات صوری و معنوی در علم اصول

و رجال سرآمد روزگار خود و محدث خوب بود و بغایت خوش صحبت و بذله گو و مطبوع الطبایع بود و جمیع در

مجلس بهشت تزیین زیاده از دیگر علما بشرف معالمه و همزبانی اشرف اختصاص داشت و اعمال تقوی و پرهیزکاری

از حال ظاهر خطی وافر داشت و بهمراه بهانهای بی تکلفانه و شگفته طبعی سرور افزای خاطر ارباب ادراک بود **محمد مومن**

خان استرابادی از سادات عظام استرآباد و خواهرزاده میر فخر الدین سماکی است بسیار فاضل و متدین و

نیکو اخلاق و صاحب تصنیف است که ماهی عظیم اشعار لطف شده قصاید و غزلیات و رباعیات مرغوب دارد و

در صلاح و تقوی در مرتبه عالی حسب الفرمان حضرت خاقانی بتعلیم شاهزادگان کامکار سلطان حیدر میرزا قیام

می نمود بعد از وقوع واقعه که بر آن شاهزاده مغفور در زمان استیلای اسمعیل میرزا آب بنا و در ده بجانب

هند و دکن رفت و از ولاة عظام دکن بنا بر وفور تشیع سلسله قطب شاهیه ملازمت محمد قلی قطب شاه اختیار

نموده و در آن سلسله بنیابت معتبر گردیده مرتبه وکالت و شیرازه ای جنت الکون این صحیفه تسوید خاصنه هجری بتحسین

ع لی تی

د شمن و الف رسیده در قید حیات است و متعین هر دیار و بوسیله حیات میرزا از آن سلسله علیه ارتفاع

می گیرند **فخر السادات و الفضلا میر محمد باقر داماد المتخلص باشراق** حضرت میر خلف صدق مرحوم سید محمد داماد استرآبادی

است و دخترزاده مجتهد مرحوم میرزا شیخ علی عبد العالی و بر این جهت به داماد در اشتهار یافته بود و کثرت فهم

و جودت طبع اتصاف داشت در صغر سن در مشهد مقدس واقع شده و در مدت مدید ساکن دار الفاضل سرکار

فیض آثار کسب علوم نموده و در اندک زمانی ترقی عظیم کرده و از زمان نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه

بادشاه ابد دولت علی الله تصحیت علما و افاضل درگاه معلی شرف گشته مدتی با میر فخر الدین سماکی در درس

مذاکرات مباحثات نموده در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار خود گشت و الیوم پرتو اشراقات انوار

فضایل و کمالاتش بر ساحت آمال طلبه علوم درخشان و لمعات کوکب طبع نقاب مثالش بر عالمیان

تابان است و از تاریخ ارتحال شاه جنت مکان و الی الان که مطابق خمس و عشرین و الف هجری است لحظه از

مطالعه و مباحثه خالی نبوده و لمحه اوقات شریفش بطالت نگذشت و الحق جامع کمالات صوری و معنوی است و

کاشف دقایق لفظی و افاق است و در اکثر علوم حکمیات و منقول عربی است در ریاضی و فقه و تفسیر و حدیث درجه

علیا یافته رتبه عالی اجتهاد دارد و فقهای عصر فتاوی شرعیه را تصحیح آن جناب معتبر می شمارند و در اکثر

علوم تصانیف دارد و آنچه غایت از تصانیفش معلوم این ذره بیمقدار کتاب صراط المستقیم و افق المبین

که مملو از لآلی ثمین حکمت و لغات دقیق کلام است و کتاب رواشح سماویه در شرح احادیث امامیه و کتاب

کافی و شرح حکمتی و تفسیر قرآن موسوم بسدرة المنتهی و رساله خلق الاعمال که العاجات مسمی گردیده و کتاب

صلیه ملکوتیه و عیون المسایل و ایماضات و تشابت الرضاع و سبع شداد و حاشیه شرح مختصر اصول و قبسات

حق الیقین فی حدوث العالم و کتاب تقدیسات در دفع شبهه ابن کمونه و شرح صحیفه کامله و چند رساله و

کتاب دیگر از مصنفات جناب میر کسوت ظهور پوشیده امید که آنچه اتمام نیافته باشد باتمام آن موفق

گشته مکنونات خاطر شریفش بجلوه گاه ظهور آید حافظه جناب میر بمرتبه ایست که از اوایل حال و مبادی

نشو و نما هر نقد عبارتی که بخازن جمعیت سپرده در حفظ آن شرط امانت بجای آورده و ذهنی از آن جا رن

طبع دقاد ان زنده خلیفه دوران خود شده در طاعت و تقوی و عبادت درجه عالی و رتبه بس متعالی دارد خلاصه
اوقاتش صرف مطالعه و مباحثه و عبادات الهیه شده و می شود و گاهی بنظم اشعار متوجه شده اگرچه در فن
مرتبه عالی ندارد اما مضمون این مقال را که از زبدة العارفین سخنور نامی شیخ نظامی مشهور است بیت: بیش دو
پس تست صف کبریا – پس شعرا آمد و پیش انبیا – مطهور داشته زبان صدق بیان بدان گشوده اشعار تخلص مینماید در
غزل و قصیده و مثنویات مخصص مثنوی که در بحر مخزن اسرار شیخ نظامی در سلک لآلی بحر معانی در آورده داد سخن
پردازی داده است از منظومات جناب میر این رباعی که در نعت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در رشته
بلاغت انتظام داده بمناسبت در این صحیفه ثبت افتاد شعر: ای ختم رسل دو کون پیرایه تست – افلاک کمینه
منبر نه پایه تست – گر شخص ترا سایه نیفتاد چه عجب – تو نوری و آفتاب خود سایه تست – الیوم در دار السلطنه
اصفهان ساکن است امید که وجود شریفش سالها زینت افزای گلشن روزگار بوده طلبه علوم از پرتو
انوار افادات خاطر شریفش که خورشید مثالش مستفید گردند میر شجاع الدین اصفهانی ولد مرحوم میر سید علی مشهور
به خلیفه سلطان از سادات عظیم القدر اصفهان است که در آن ملک بسادات خلیفه مشهور و معروف شده اجداد عظام
ایشان از ادبا نامدار است از اجداد کرام میر بزرگ دالی آنجا که از خود شد روزگار باصفهان افتاده
توطن اختیار نموده خلیفه سلطان بسیار شگفته طبع و بذله گوی و مطایبه دوست و منظور نظر اعلی حضرت شاه جنت مکان بوده جناب
میر شجاع الدین محمود مذکور سید فاضل و دانشمند صاحب عظمت عالی بوده در علوم متداوله بتخصیص معقولات
و کلمات سرآمد روزگار و مجلس شریفش از طلبه علوم و درس و بحث خالی نبوده همواره معترا و در زمان دولت
علمای و سلسله ارحام از خالص محصولات اوقات می ساخته شاه تقی الدین محمد نسابه شیرازی از سادات نسابه دار
السلطنه شیراز است بسیار فاضل و دانشمند و از تلامذه علامی شاه فتح الله شیرازی بود و با علامة العلمائی مولانا
میرزا جان شیرازی مباحثات نموده در معقولات و کلمات ترقی تمام کرده بر مسند افاده و بعد از آن پس در دار
الفضل شیراز تمکن یافت و جمعی کثیر از فضلا و طلبه علوم بمدارس او حاضر گشته استفاده علوم نمودند از زمره دانشمندان
عصر است میر محمود گلستانی از سادات عظام گلستان است سید فاضل متدین نیکو اخلاق و فقیه خوب

دار شاگردان

دار شاگردان مرغوب شیخ زین الدین علیه الرحمه بوده و کسب معقولات در خدمت سلطان العلمائی امیر غیاث الدین منصور شیرازی
نموده میر ابو الولی انجوی و میر ابو المحمود برادر بزرگوار الیه ولدان میر شاه محمود شیرازی میر ابو الولی سید فاضل فقیه جید
متصلب در تشیع بوده و در فضل و کمالات از برادرش بیش و اشتهارش در مسایل فقهی از دیگران بیش بوده در
اوایل حال بتولیت سرکار آستانه متبرکه مقدسه مرتضویه مامور گشته مدتی به خدمات روضه متبرکه قیام داشت
و از آن مهم بجهت نزاعی که فیمابین او و شاه ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد مقدس واقع شده بود از تولیت
سرکار فیض آثار معزول شده بار دیگر بعمل آمده بشراکت برادر متولی اوقاف عمارات شده در زمان نواب
سکندر شان سرکار آستانه مقدسه صفویه بمیر ابو الولی تفویض یافته برادرش من حیث الانفراد متولی عمارات
گشت در زمان نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه بمنصب قضای عسکر ظفر اثر بجناب میر تعلق گرفته در
زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمنصب عالی صدارت ترقی کرده بدان امر خطیر مشغولی داشت دیگر
احوالش در محل خود خواهد شد برادر دیگر ایشان شاه مظفر الدین علی از افاضل دار الملک شیراز در زمان
بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت ظل اللهیات سرکار خاصه شریفه اعتبار داشت در زمان نواب سکندر شان [illegible]
همایون آنحضرت از شیراز بمقر سلطنه ابدی طراز آمده بمنصب قضای عسکر ظفر اثر سرافراز گشت و نواب سکندر شان
را توجه و شغفه خاصی بجناب میر بود میرزا مخدوم شریفی ولد میر شریف شیرازی و دختر زاده قاضی جهان قزوینی سیفی
حسنی حنفی مذهب بود و در درگاه معلی سر بر مهر و صاحب فضل و کمال بوده عظمت عالی داشته مغفور محدث خوش
بود و بسیار خوش محاوره بوده و وعظ را خوب می گفت و اکثر اوقات ایام متبرک در مسجد جدید قزوین
قرب جوار خانه خود بگفتن وعظ اشتغال داشت جمعی عظیم در پای منبر وعظ او حاضر می شدند و چون تهمت آلود
به سنی بود از شاه جنت مکان زیاده توجهی و التفات نمی یافت اما بعضی اوقات پرتو توجه شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا
خانم که خانه قرب جوار همسایگی بر او عنایات احوالش متابعت و در زمان اسمعیل میرزا اعتباری تمام یافته
بصدارت او تفویض نمود اما بجهت غلوی که در مذهب تسنن مینمود پرده از روی کار برداشته مغضوب گردیده حکایه
در محل خود مرقوم میگردد شاه عنایت الله نقیب اصفهانی از سادات نقبای دار السلطنه اصفهان و در درگاه

درگاه معلی بمنصب قضای عسکر ظفر اثر داشت و جامع معنی بر اسم اول شغل میرزا و جهت و دیانت متشرع و پرهیزکار بود و در زمان شاه اسمعیل میرزا
بتصرف صدارت عظمی که مدتی تعلق گرفت و در عهد دولت نواب سکندر شان از آن مهم معزول گشته متوجه وطن اصلی گردید میر
سید علی شوشتری وی ولد امجد میر اسد الله صدر است که چندین سال من حیث الاستقلال در عهد شاه جنت مکان به
عالی رتبه صدارت سرفراز بود و در اواخر ایام حیات که به کبر سن و شیخوخیت از آن شغل و ازین در جنبه
بتصرف صدق خود میر سید علی مذکور وا گذاشت و او بعضی اوقات بنیابت پدر عالی گهر و بعضی اوقات بالاصالة
بشراکت میر محمد یوسف استرابادی بدان مهم مشغول بود و بعضی اوقات متولی سرکار فیض آثار روضه رضویه شده در مشهد
مقدس معلی اقامت داشت سید بزرگ آدمی باکره و روزگار بفضایل حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود
در ایام منصب در همت و پرهیزکاری خود را ملوث طمع آلوده نکرد و آبا و اجداد ایشان در دیار شوشتر نقابت
بزرگ و محترم و مرجع اطلاق بوده اند و میر عبد الوهاب برادر مشار الیه از غایت ورع و تقوی و حسن صفات
برتبه امارت در خول سرافراز شده حکومت شوشتر عنایت و در غیاب آن ملک برای دردیات او معوض شده بود
میر جمال الدین علی استرابادی و میرزا ابو القاسم اصفهانی متولی سرکار فیض آثار روضه رضویه که تا آخر حیات شاه جنت
مکان بهر دو امر و جهی سستی انسرکار مشغول بوده میر جمال الدین از سادات عظام استراباد و میرزا ابو القاسم از
سادات صفیه اصفهان که بسادات امیر زادنی اشتهار دارد و در اواخر زمان حضرت شاه جمجاه تمکنا سرکار فیض
آثار رضویه گشته آخر الامر میر جمال الدین تولیت مشهدی و میرزا ابو القاسم تولیت و جهی قیام داشته عوض از
عبارت سستی آن است که سیور غالات و آنچه از سرکار خاصه شریفه که تبه مصارف آن سرکار از مصالح مشلاول
و وظایف خدام و مرسال و ارباب وظایف و ادرارات سادات و علما و فضلا و ارباب استحقاق داده
می شد چون و جهی شایر صرف آن حصه خادمان بجنب ایشان در شهد از آستی می نامند و حاصل اوقاف و نذورات که صرف
معاش وارد بموجب شروط و واقفی عمل می نامد گرد از او وجهی می نامند میرزا ابراهیم همدانی مشهور بقاضی زاده
همدان از سادات طباطبا الحسینی است پدرش در همدان بمنصب قضا و تقوی امور شرعیه داشت مدتی در عهد
میرزا احمد دوم اصفهانی تلمذ نموده و در دار السلطنه قزوین در عهد علامه العلمایی میر فخر الدین سماکی در نزد او بی

الـ

الکتاب علوم عقلیه نموده در علمیات ترقی عظیم دارد و بعد از آن از انتقال شاه جنت مکان در همدان بمنصب مورد قی
قضای شد تا پایان تکمله ارتش بقطع و فصل مرافعات می پرداخت و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف را صرف
مطالعه و مباحثه کرده جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفیض می شدند در معقولات و حکمیات کتب حواشی
و تعلیقات رساله اثبات واجب قدیم و جدید و شرح شفای شیخ ابو علی و حاشیه شرح اشارات و غیر ذلک دارد در
زمان دولت اعلی شاهی ظل اللهی عمر دوبار در اردوی معلی آمده بنظر انظار عنایات خسروانه و نظور عالات که دارد آثار مر
رغوبه سرفراز و انعامات وافره بهره ور می گشت چنانچه یکمرتبه بموازی هشتصد تومان عراقی عوض مرد حق او را خواز
نامره بخش شده او را از دیوان سلیمان سلیمان گردانیدند مجملا آنچنان او را در معقولات علما و فضلا دوران مسلم داشتند
او در کار مصدق می داشتند در سال ییلان ئیل مطابق سنه عشرین و الف که از سفر دارالحرب مراجعت نموده بدار
همدان می شد در راه مراحل زندگانیش طی شد میر جعفر مستوفی الممالک وی ولد میرزا بهی است که از سادات
طباطبا الحسینی بود و نسبت قرابت قریبه بسادات عظام عبد الوالی داشت در عهد شاه جنت مکان برتبه استیفای
ممالک سرافرازی یافته تا آخر حیات بدان منصب معزز و مکرم بود در آغاز جلوس همایون حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی عالم فانی را بدرود کرد و وی بسیار سید نکو اخلاق درویش منش شکفته طبع پسندیده اطوار بود
میرزا عبد الحسین جهان شاهی ولد میر فصیح او نیز از سادات حسنی و با میر جعفر عمزاده بودند چون والد مشار الیه
از نژاد و نیابت مکرمه دو دمان جهان شاهی بود او را میرزا عبد الحسین جهان شاهی می گفتند در دار السلطنه
تبریز در جوار بقعه رفیعه جهان شاهیه اقامت داشت و تولیت بقعه مذکوره که بمظفریه مشهور است از رقبات او در سلف
باو متعلق بود در زمان نواب سکندر شان و ایام حکومت امیر خان ترکمان که لاشری دار السلطنه تبریز او تعلق
بیکات بسیار ذی شأن و معتبر بود در فترت رومیه بعراق آمده بعد از فوت میر جعفر مستوفی الممالک شده در
همان ایام رخت اهل بسر منزل آخرت کشید شاه عبد العلی یزدی رفیع القدر عظیم الشأن دار العباده یزد
بود پدران او در اوقات بم کرمان بوده اند و به دار العباده نقل نمود مشار الیه در آنجا بقطع و فصل مرا
مرافعات شرعیه اقدام نمود بغایت پرهیزکار و کم طمع و نسبت قرابت سلسله علیه نوربخش داشت و در

رسانید شرعیه بهره و سجل او موثوق به خلق اندیار بود و میر علان استرابادی از سادات عظام دار المومنین استراباد در اقوام
علامت العلما میر فخر الدین سماکی بود در علم فقه مهارت تمام داشت بغایت بذله گو و خوش صحبت و متدین و پرهیزکار بود
نیابت ذات اشرف شاه جنت مکان بتولیت حال دخی چهارده معصوم علیهم السلام که شاهزاده مرحومه مغفوره شاهزاده
سلطانم همشیره اعیانیه آنحضرت وقف نموده تولیت بذات اشرف اقدس آنحضرت شد و بعد از ده یک از اولاد
انداز که مسندنشین تخت شاهی و جادولس پادشاهی باشد تفویض نموده قیام داشت و بوفور دیانت در ادای مشروف بود
میر سید علی خطیب استرابادی او نیز از سادات استراباد بود و در درگاه معلی منصب خطابت داشت و بعضی اوقات محتسب
الممالک بود در امر معروف و نهی منکر مبالغه بسر حد افراط رسانید چنانچه شبه بریا دنیوی میشد و ارشدی در استیلای
نفس اماره طبقه علما و فضلا او بملاحظه زهد کامی می کردند با وجود آن از دست و زبان او بسیار شسته میر طاهر کاشی
از سادات کاشان و در درگاه معلی دست افراز میر سید علی خطیب بود و میر زین العابدین محتسب کاشی او نیز از سادات
کاشان است بسیار علم اندیشه بهار داشت و اما و میر یحیی علوی فردی بود و بعضی اوقات قاضی دار الحدث دار السلطنه تبریز شد
در اواخر زمان شاه جنت مکان محتسب دار السلطنه مزبور بود و او نیز ثالث میر سید علی و میر طاهر در جمیع امور سپرد
ایشان بود در زمان اسمعیل میرزا ایشان بعضی گشته میر زین العابدین بدستور محتسب میر ابوطالب اصفهانی امامی
از سادات اصفهان طبقه امامیه و امامی متولی بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و قبله العارفین امام زین العابدین
واقع در اصفهان بود و در معقولات و کلیات اعتقاد خود را از قران برتر میشمرد و میر اشرف استرابادی
از سادات درازگوی استراباد است بسیار وفور دیانت و صلاح و پرهیزکاری محل اعتماد شاهی گشته
همواره از جانب شاه جنت مکان به نیابت شرعی آنحضرت بزیارت و طواف آستان ملک آشیان حضرت
امام الجن والانس رفته بشرایط زیارت جامعی قیام می نمود و بمور در رعایات در مرتبت بود در زمان
آنحضرت جمعی دیگر از سادات عظیم القدر در ممالک محروسه بودند که اکثر کسوت ممات پوشیده در حین
ارتحال آنحضرت در حیات نبودند مثل علامه العلمائی زمانه میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی و میر صدر
الدین محمد ولد مشار الیه که او نیز از جمله دانشمندان عصر بود و میر حجه الله دست غیب شیرازی که از زمره

لبیان

که از زمره حسیبان محفل ابهت آیین بود و میر سید شریف ثانی شیرازی که خود را از نبایر میر سید شریف علامه جرجانی
می شمارند و شاه ابو تراب اینجو و کمیل جلال لیات شیخ الاسلام فارس و از سادات خراسان مثل میرزا ابوطالب رضوی و
میرزا ابوالقاسم ولد او میر عبد الکریم خادم و میر شمس الدین علی سلطان بن محمد سبزواری و سادات نیشابور و سادات بم کرمان
و سادات عبد الوهابیه تبریز که نسبت دختر زادگی به یوسف میرزا ولد حسن پادشاه ترکمان دارند و سادات گلستانه
اصفهان و امثال ذلک از هر طبقه چند نفر که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند مرقوم می گردد سادات عظام
مشهد مقدس معلی مزکی از سادات عظام رضوی و موسوی و جمعی در مشهد مقدس معلی و مدرسه رفیعه روضه مقدسه رضویه
بودند و مسند عزت و اعتبار متمکن بودند از آن زمره انطلقه عالی قدر میرزا ابوطالب رضوی ولد ارجمند میرزا
ابوالقاسم بغایت بزرگ منش و عالی شان و کثرت مال و منال و املاک و رقبات و ضیاع مرغوبه منفرد و ممتاز بود و
اجله سادات خراسان خصوصا مشهد مقدس معلی بعلو شان و بزرگی آن جناب و شرف بوفور الشرف او معترف بودند
و سایر سادات رضویه و افراد ذوی الاحترام از ایشان منتفع و به تعلقات بهره ور بودند و جناب میر شمس الدین علی سلطان
سبزواری وصلت کرده صبیه محترمه او در حباله نکاح میرزا ابوالقاسم بود و از آن وصلت بحسب اقتضای روزگار
انسابی از طرفین که ذریت و خیرات منتفی نیافتند بعد از ارتحال پدر پسر او میرزا ابوالقاسم دو دودمه حدیقه سیادت
گوکوم میرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم مانده بودند و هر دو در سن صبی در زمان فرخنده فرجام حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی بمرتبه رشد و نما یافته الیوم که سنه هجری خمس و عشرین رسیده در ظل تربیت و سایه مرحمت شاهانه معزز و محترم
و محسود اقرانند و از سیور غالات و سایر محصولات املاک و رقبه موروثی که مملکه ایشان باقی مانده بود در زمانه اوقات
می گذرانند میر سید یعقوب و میر محمد جعفر و میر محمد سعید و میرزا الغ از سادات رضوی اند میر سید یعقوب بمنصب نقابت منصوب و بین
الاقران معتبر و ممتاز بود و میر محمد جعفر ملا کتاب فضل و کمال مشغولی داشت در اواخر درشیوه نقابت و علوم معقول ترقی
عظیم کرده بمرتبه اجتهاد رسید اما از فرط احتیاط و صدق اعتقاد دعوی اجتهاد نکرد و اوقات متورع و متقی و
پرهیزکار و سرشد دار و کول و مرشد بشهزادگان گشته بود و میرزا الغ ابن میرزا ابوطالب مذکور عمزاده بود و مدرس درویش
منش و حلیم و سلیم النفس بود در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مورد عنایات و التفات شاهانه گشته ببیان نفس

همیون خادم باشی روضهٔ مقدسه و کلید دار ضریح مطهر گردید و خلف صدق او میرزا محسن بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازی

یافته مشغول نوازشات خسروانه گردد چون ذکر بعضی اعزه سادات مشهد طبقهٔ علیه بتوسویه موجب طول کلام است بدین قدر

اختصار و اقتصار رفت سادات عظام دار المؤمنین سبزوار میرزا محمود ولد میر شمس الدین علی سلطان از جملهٔ سادات

عظام رفیع القدری مختار است و میر شمس الدین علی ماضی جد اعلای او در زمان سلاطین عظام گورکانیه جغتای از

دیار عرب با خیل و حشم و خیول و خدم بخراسان آمده در سبزوار رحل اقامت انداخته و املاک و رقبات بسیار بهم رسانیده

و املاک و منوبات خود را بر زراعت و عمارت ترغیب مینمود و مبلغهای کلی حاصل سرکار او بود در حسب اسرای سلطنت

که در هیچ زمان از جانب حجاز و عراق عرب سیدی بعلو شان دیگر نشستند و ملازمان در شت و میر شمس الدین

ولایت عجم نمانده و علام شهور السماء الملک الجبار و الارض نبی المختار بر این معنی شاهد عدل است پرتو انوار توجه

سلاطین زمان بر صفحات احوال آن سید عالیشان پیوسته مشمول توجهات تام و موفور و اعزاز و احترام آنجناب که بعضی

جلیل القدر بلقب الشعبانی ممالک ایران عموما و ولایات خراسان خصوصا بآن جناب تفویض یافته بود در ایام

خجسته فرجام پادشاهان صفویه و ظهور دولت قزلباش اولاد کرام او بمزید توجهات شاهانه سرافراز گشته و میر

میر شمس الدین ولد میرزا احمد در زمان فترت اوزبکیه وارد مشهد عبید خان اوزبک بخراسان انواع دولتخواهی و

دولتخواهی بظهور آورده در ازای آن از جانب حضرت شاه جنت مکان برتبهٔ بلند امارت و لقب ارجمند

سلطانی یافته نیابت دار الشرف همیون بتقدم و سروری سادات و ملاشری و بزرگی ارباب داخل

ولایت خراسان علاوه مناصب سابق گردیده و این بیت مشهور درباره آن سید عالیجاه مذکور در زمان

افواه است   از خراسان میر شمس الدین علی آمد برون   راستی گوییم عراقی گر خراسان است و جمیع موجبات

سرکارات آن سلسله رفیعه که زیاده از پنجاه تومان شاهی عراقی است بسیور غال مسلمی جناب میرزا و اولاد

عظام مقرر گشته و الحال میانه میرزا محمود مذکور و برادران دینی عمام مغیض گردیده تغییری بعوائد آن راه

نیافته مخفی و مستتر است و شفقه شاه جنت مکان درباره میرزا محمود مذکور درجهٔ اعلی داشت در مجلس ارتحال

موحی الیه بر مسند عزت و اعتبار و تقدم و ملاشری آن ملکه متمکن بود میر محمد سکنی ولد میر سید علی از سادات

سکنی

سکنی ولد میر سید علی بن اعمال سبزوار است و در آن ولایت صاحب املاک و رقبات کلی بوده و از اکفاء و اقران بعزت

و اعتبار ظاهر و ممتاز بوده و والد او میر شمس الدین علی سلطان خصائص یافته بمزید دولت و در آن ملک عزت و اعتبار تمام

افزوده و وی مردی خوش صحبت نیکو اخلاق بود و بفهم و فطرت عالی اتصاف داشت با شعرا و ندما و مردم اهل ولایت

بتعلفانه سلوک مینمود و در شعر فهمی پایهٔ بلند داشت و گاهی بنظم اشعار زبان میگشود و این بیت از و مشهور عالم است

دل نیم شب شکفته شود در حریم باغ   بتعلیم مرغان لحبا این قدر بس است   سادات عظیم القدر استرآباد از سادات عالی درجات

و بعضی اعزه در درگاه معلی بوده که رسامی شریفه ایشان بتجربه پیوست و سوی ایشان چند نفر دیگر مثل میر حبیب الله میر سری

در عنایات شمسی و میر حسین مشهور بپادشاه میر حسین سمت ملازمت اشرف موسوم و در سلک قورچیان و ملازمان درگاه

انتظام داشتند و بعضی در سلک خدمهٔ روضهٔ مقدسهٔ رضویه منسلک بودند و بعضی در وطن اصلی بسر میبردند از آن جمله

میر تقی الدین محمد ابن حسین ولد صدر مغفور میر جمال الدین در دار المؤمنین استرآباد اقامت داشت و در آن ملک بر

بزرگانه سلوک میکرد و بجهه حقوق خدمت میر جمال الدین مورد توجهات شاه جنت مکان بود تا موازی چهل تومان

مال رقبات و املاک آن سلسلهٔ علیه بسیور غال و مسلمی ایشان مقرر بود و بعد از رحلت حضرت شاه جمجاه که بدی

آن ولایت از حاکم مستقل صاحب وجودی خالی بود جناب سیادت پناهی بیش از پیش اعتبار و اقتدار یافت

اما از اولاد او در ایام سیاه پوشی و بی اعتنائی احوال قزلباشیه اخلاص و دولتخواهی که در برابر حقوق تربیت

و التفاتات این دودمان بر ذمت ایشان لازم بود بظهور رسیده میر ضیاء الدین محمد فندرسکی از سادات

رفیع الدرجات استرآباد در بلوک فندرسک مطاع مردم آنجا و سید بزرگ منش معتبر بود و املاک و رقبات

کثیر المنفعه داشت و در ایام شورش و انقلاب پای در دامن ادب کشیده و داخل سرداران سیاه پوش نشد

و در قلعه خود حفظ حال خود نموده بلده استرآباد که محل شورش و آشوب بود کمتر میرفت و در زمان جلوس خجسته

اعلی شاهی ظل الهی که بعزم خراسان اتفاق افتاد در بسطام از ردوی سپهر احتشام آمده بملازمت اشرف سر

افراز شد بعد از رفتن اردوی سپهر به مرتبهٔ انواع دولتخواهی بظهور رسیده اکثر اوقات ملازم رکاب اشرف

و مورد الطاف شاهانه و بسعادت مجالس مجلس بهشت آئین مستعد بسیور غالات و انعامات بین الاقران باعتبار و ارشد

و حضرت اعلی را بالسید مشار الیه عنایت خاصی بود سیادت عظیم القدر عبدالوهابیه و ذکر احفاد ایشان سادات عظام عبدالوهابی
اکثر در دار السلطنه تبریز اقامت داشته در این عهد بعضی در یزد و کاشان و در اصفهان نیز هستند میر عبدالوهاب جد اعلی ایشان که
سادات مذکور باو منسوبند سید بزرگ عالی شان و منظور نظر سلاطین عصر بوده مصاهرت بیوسف میرزا است و
در زمان حضرت شاه جنت مکان بنسبه الشرازدات تولیت بقعه رفیعه حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز
که بمصریه مشهور است بان سلسله متعلق بود و الیوم باولاد او متعلق است دیگری از سادات مذکور میر نعمت الله ادی سید جلیل
القدر متدین پرهیزکار بود نسبت قرابت و ارتباط با سلسله جهان شاهیه داشت و در ایام حضور رد میبه بعراق آمده
چندگاهی متصدی شرعیات کاشان بود در اواخر قاضی اصفهان شد و خود در اواخر ایام منصب الود و جمع ساخت
سنین عمرش از نود تجاوز کرده بود برادرش میر ابوالقاسم امر قضا در دار السلطنه تبریز قیام داشت سادات عظام بدر
در ولایت اصفهان و همدان اقامت داشتند میر سراج الدین قاسم از این طبقه بسیار بزرگ منش و صاحب اعتبار
بود و نسبت قرابت و پیوند بسلسله امیر جهانگیر عباسی والی لرستان داشت در زمان شاه جنت مکان از زمره
حکام بخلاف و عصیان ظهور آمده معتوب قهرمان غضب گشته پسرانش محمدی شاه و رستم به بغداد فرار نموده بودند
بنابر آن میر سراج الدین قاسم از تقصیرات ایشان اغماض نموده ملک موروث ایشان را ضبط نمودند در این عهد
فرزند خلف او میرزا عبدالله بسیار صاحب حال و از اهل دعا بود و در حضرت جوانان ادعیه از استاد داشت با ذوق دل
بود که هر کس که نسبت آن را دارد اذن درخواست دهد مردم الوار و انجوانی را اعتقاد عظیم بمیرزا عبدالله مذکور بود
و بصورت مریدانه سلوک می نمودند و او باقسام شکار مولع بود و صاحب املاک و رقبات ملکی بودند که الیوم در دست
بنی اعمام ایشان است و از جانب شاه جنت مکان امیر عال دولت داشت لا ابقیه سرافراز شده چون برخی از احوال
سعادت منوال سادات عالی درجات و نقبا منبع البرکات بقدر حال تمت گذارش یافت الکنون از احوال سیمت بال
جمعی از مشایخ و کبار علما طبقه فضلا زمان فرخنده نشان حضرت شاه جمجاه جنت مکان که در هنگام ارتحال آن حضرت
در قید حیات بودند بیاری خامه بدایع نگار صحیفه مقصود رقم نگارش می یابد بعد از اطالت و اطناب از رابطه
کننده کالای حکایات ایشان میخواهد ذکر مشایخ و علمای اعلام و فضلای ذوی الاحترام سر آغاز جریده فضل الادیش

وازان

ازان طبقه علیه مجتهد الثانی شیخ عبدالعلی است که خلفای صدق مرحمت مجتهد الربانی شیخ عبدالعالی است در علوم معقول و منقول
سرآمد روزگار خود بود و بسیار خوش محاوره و نیکو منظر صاحب اخلاق بود و در حیثیت الاستقلال دار الاسعاد او در مسند عالی
اجتهاد تمکن داشت و اکثر علمای عصر از اعمال اجتهاد او اجتناب می نمودند اکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نموده
مدرس افاده علوم اشتغال می نمود و جمهور الفضل قضایای شرعیه و اصلاح امور الناس می گذاشت و عرش شریف هرگاهی که
اجرای احکام شرعیه متوجه فیصل قضایا می گشت و هرگاه به درگاه معلی تشریف می آورد حضرت شاه جنت مکان در تعظیم
و توقیر آن جناب بسیار مبالغه مینمودند همیشه آب سعادت بالش خواه در اردوی معلی و خواه در کاشان مرجع
علما و فضلا و دانشمندان عصر بود و اکثر علما در اصول و فروع بقول او عمل مینمودند و مجتهدان در آن جناب تقلیدی
اکثر علما معترف بود الحق ذات ملکی صفات در آن حین از ارض ملک ایران با جهان و جهانیان بود شیخ نثار
دی عرب فاضل فقیه و شاگرد رشید مجتهد مغفور شیخ عبدالعالی و در مسائل شرعی جادی توشیش معتبر و موثوق
به در انتظام امور شرعی و عرفی صاحب رای و سرآمد اقران بود و انوار توجهات و التفات حضرت شاه
جنت مکان بر وجنات احوالش تافته بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت طلالبات در دار السلطنه اصفهان که معظم
ممالک و از بلاد مشهور آفاق است منصوب گشته و در آن اهم حال استقلال داشت در تنظیم مهام آن دین و دولت
الملک و رفع تسلط ارباب تعدی مد و جهاد می نمود مولانا عبدالله شوشتری نقوی مولد و منشأش دار الملک شوشتر
است و در اوایل حال مدتی در بلده شیراز که ارباب حوادثش ممتاز و فضل بر و دراء است بکسب علوم معقول و منقول روزگار
گذرانید و چون همتش بر تحصیل علوم منقول مقصور بود متوجه سفر عراق عرب گشته بصحبت بسیاری از فضلا و دانشمندان آن
اماکن رسید و از صحبت فقهای جبل عامل رسیده در اصول شرایع دار ارشاد و مسترشدین درجه کمال یافته و از آنجا
باردوی معلی آمده بعد از استسعاد بسعادت بساط بوسی شاه جنت مکان از حضرت موطن مشهد مقدس معلی و
مجاورت روضه متبرکه حضرت امام الجن و الانس حاصل نموده مدتی در مکان شریف که مهبط انوار الهی و
منبع فیوضات نامتناهی است بافاده علوم و هدایت و ارشاد خلق الله و ترویج شریعت غرا و امر معروف و نهی منکر
قیام می نمود و گاهی در جمعات متوجه وعظ و نصیحت شده جمعی کثیر در مجلس موعظه او مستفیض گشته از ارتکاب انواع

مدتی به ارشاد سیاری از رضی الله از سلک غفلت و غوریت عدول نموده بشاهراه هدایت وا کاهی می رسیدند والجمله بعملی اطوار
حمیده اوش پسندیده و اکابر و اوضاع بوده در اوایل جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی اکثر اوقات
در مشهد مقدس از جمله ملازمان آنحضرت بر دو اخته موجب مزید اکاهی می شد و همواره منظور انظار عنایت شاهانه بود تا آنکه در
سال او دویل سنه ۹۹۷ هجری که ان بقعه متبرکه جناب در صحیفه دوم انجرید اقبال در محل خود تحریر خواهد یافت اد
از دولت در آمده جناب مولانا را گرفته بماوراء النهر بردند میانه او و علمای آن ولایت مباحثات و مناظرات واقع
شد او خود را به لشعار اهل البیت تقیه کرده خود را شافعی مذهب نمود جماعت ماوراء النهر متعصبان مذهب حنفی
در قتل او غلو کرده انعالم سعادت کیش خبر اندیش را ابو کده و نحر اش به رتبه بلند شهادت رسانیده دال بر
اکتفا نکرده جسد شریف را در میدان بخارا باتش بسوزانید رحمة الله علیه مولانا میرزاجان شیرازی عالم فاضل
متبحر از علمای دستوران فضیلت گستر دار الملک شیراز است امتیازی تمام داشت و اکتساب علوم در مدرس خواجه جمال
الدین محمود شیرازی که شاگرد بواسطه علامه العلمائی الزمانه مولانا جلال الدین محمد دوانی بود ترقی عظیم کرده
در علوم معقول و حکمیات سرآمد زمان خود گردید اما توجه علوم منقول کمتر شده بود و در زمان حضرت شاه جمجاه
در خطه شریفه شیراز در مسند تدریس تمکن داشت و جمعی کثیر از طلبه علوم هر دیار که جهت تحصیل مطالب علمی در ان خطه
طلبه جمع آمده بودند بحوزه درس او حاضر گشته استفاده علوم عقلیه می نمودند و از تلامذه اکثر رتبه دانش
اجتهاد رتبه تدریس داشتند در حکمیات تصانیف عالی برکت بنقد این حواشی دقیق دارد و در زمان اسمعیل میرزا
از ایران   اما نموده بلکه اظهار این معنی زبان گشوده بس بعد از فوت اسمعیل میرزا این جمعه در ایران توقف
نموده شنود کتاب ماوراء النهر و هندوستان رفته در اواخر رخت هستی بسر منزل آخرت کشید و در عدم آباد
عالم خاک مقام گرفت خواجه افضل الدین محمد ترکه از نژاد دهقان ترکه دار السلطنه اصفهان اردوی عالی
منظور نظر شفقت شاه جنت مکان گردید بعضی اوقات بشراکت میر علاء الملک مرعشی منصب قضاء عسکر ظفر اثر
ایشان و در اردوی معلی امر به تدریس پرداخته در مدرس او جمعی از تلامذه از مباحثات و افادات او فیض یاب
بودند و در زمان اسمعیل میرزا برخلاف سایر علما بدستور معزز و محترم و اکثر اوقات از زمره جلیسان بود

او ز

از فوت اسمعیل میرزا باصفهان رفته امور شرعیه و امر قضا که پیشه و در سلسله ترکه بود بقیام و رسیدگی آن همواره بحکام و ارکان
دارالسلطنه اشتغال داشت در جهت منصب تدریس و جاروبی روضه مقدسه رضویه با خدمتی در مشهد مقدس معلی به اشتغال شرف
گردید در ان روضه بسر برده در سال توی ئیل سنه ۹۹۱ که نواب سکندرشان شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا از
یورش خراسان عود نموده در موکب همایون از مشهد مقدس بعراق آمده در ولایت ری از مطالعه صحیفه حیات در
گشیده بعالم بقا رفت مولانا عماد الدین عاملی خلف صدق مرحمت پناه شیخ حسین عبدالصمد و دی از مشایخ
عظام جبل عامل بود در جمیع فنون علم بتخصیص فقه و تفسیر و حدیث و عربیت فاضل و دانشور بود و خلاصه عبارات ازو در کار
جوانی در صحبت شهید ثانی زنده جاوید شیخ زین الدین علیه الرحمه بسر برده در تصحیح حدیث رجال و تحصیل در
مقدمات جمیع اکتساب کمال مشارک و مساهم بلکه بر بودند بعد از آنکه جناب شیخ که به تشیع ثبت از دمیان
درجه شهادت یافت مشار الیه از وطن مالوف بجانب عجم آمده در بهار قالب حضرت همایون شاهی منظور گرد
منظور انظار عنایات گوناگون گشت بمراتب عالیه ثقاهت و جهتها و در معرض قبول دار از عمال علمای عصر
در آمده در اقامت نماز جمعه که بنا بر اختلافی که علمای ملت در شروط آن کرده اند و مدتهای مدید ترک و مهجور گردید
بود و جمعی منع معتدم رسانیده اکثر از مومنین بان اقدام می نمودند آخر جناب شیخ الاسلامی و تصدی
شرعیات و حکومت مطالب ممالک عموما در دار السلطنه هرات خصوصا بمبنای مقدس رجوع گشته مدت
مدید در آن خطه دلگشا ترویج شریعت و تشیید و تعظیم بقاع الخیرات دیار را اقدام نموده افادت علوم دینیه و
افاضه معارف یقینیه و تصنیف کتب و رسایل و حل مشکلات و کشف غوامض و معضلات می پرداخت تا آنکه از
ادراک سعادت حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدس جناب خیر الانام و ائمه عالی مقام مکرمت
الله الملک العلام کرمان کیر کشته فایده شوق عنان توجه او در آمد و اکثر در حرکت آورد بعد از استسعاد
بدان سعادت عظمی در همین حال همراهت روزی چند در لحصا و بحرین رحل اقامت انداختند تا انقلاب
اکثر ازد و بوم بسر می برد تا آنکه در بحرین اجل موعود رسید بساط کتاب خانه حیات درهم پیچیده بمطالعه جریده
عالم بقا پرداخت خلف صدق مشار الیه که عشق سرای جهان از وجود شریفش زیب و بها داشت در جعفر

سن با والد ماجد بولایت عجم آمده و بعد بتمام ترجیب وراثت آبا و الاجداد بتحصیل علوم و کسب کمالات مشغول گشته
در علم تفسیر و حدیث و عربیت و امثال آن از برکات انفاس پدر بزرگوار بمرتبه کمال یافته و حکمت و کلام و بعضی علوم
معقول را در خدمت مولانا عبدالله مدرس یزدی بپایه رسانده و در فنون ریاضی نزد ملا علی مذهب و مولانا
افضل قاضی مدرس سرکار فیض آثار و بعضی از اهل این فن تلمذ نموده و در علم طب از قانون … الزمان حکیم
عماد الدین محمود که در آن عصر … اطبا … مباحثه اندوخته بهره کامل از آن یافت بالجمله در
اندک زمانی در علم معقول و منقول آن جناب را از رفعت عظیم روی داده در هر فن سرآمد فضلای عصر شده تصانیف
معتبر در فنون علوم از نتایج خاطر دریا مقاطر آن … مطرح انظار علمای ذوی الاعتبار گردیده مثل کتاب عروة الوثقی در تفسیر
قرآن مجید و کتاب حبل المتین در جمع بیان احادیث صحیحه و حاشیه فواید شهیدی و کتاب مشرق الشمسین
در تفسیر آیات و جمع احادیث صحیحه و حاشیه تفسیر قاضی و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه کامله
کتاب عین الحیوة … تفسیر الآیات و کتاب چهل حدیث و شرح الشرح چغمینی در هیئت و حاشیه شرح مختصر اصول
و حاشیه مطول و رساله تشریح الافلاک در هیئت و رساله خلاصة الحساب و صحیفه در اسطرلاب ذی اثنی عشر باب
اربع در طهارت و صوم و صلوات و حج و زکوة و کتاب زبدة الاصول و مفتاح الفلاح در … و …
و چند رساله در کتاب دیگر که بعضی از آن با تاریخ تحریر این صحیفه باتمام رسیده و بعضی دیگر مثل جامع عباسی که
حسب الامر اعلی مامور گشته که در علوم دینیه تالیف نماید که عامه خلایق عجم از آن بهره یابند و غیر آن امید است
که بمیامن توفیق الهی و برکات سعی آن قدوه اخیار و زبده احرار باتمام رسد بالجمله آن جناب بعد از فوت
شیخ علی منشار منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدی شرعیات دار السلطنه اصفهان بدو
مرجوع گشت چندگاه من حیث الاستقلال بدان شغل پرداخت آخر شوق دریافت سعادت حج بیت الله
الحرام و ذوق سیاحت او را از آن شغل و حاصل الهامات مانع آمده متوجه آن عزم خیر اثر شد بعد از استسعاد
بدان سعادت عظمی نشاه فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده چند سال در لباس درویشی مسافرت اختیار
نموده مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیاحت می‌نمود و در ایام سیاحت بصحبت

بسیاری

بسیاری از علما و دانشمندان و ارباب سلوک و اهل الله و تجرد و … خداآگاه رسیده از صحبت فیض بخش ایشان بهره‌مند
گردیده جامع کمالات صوری و معنوی گشته و اکنون در علم ظاهر و باطن سرآمد روزگار است و باعتقاد جمهور علما و فضلا
رتبه عالی اجتهاد دارد و در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی وجود شریف آن یگانه روزگار را غنیمت
دانسته همیشه از ملتزمان رکاب اقدس اند و اکثر اوقات در سفر و حضر نواب اشرف از تشریف قدوم آن … ارشاد
صحبت فیض بخشش مسرور می‌گردانند اگرچه شعر و شاعری دون مرتبه عالی آن جناب است اما ذوق سخن پردازی در
فنون سخنوری قصب السبق از اقران ربوده اند و بعربی و فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات دلپذیر
شیرین از آن جناب زبان زد خواص و عوام است بخصوص مثنویات بروش مولانا … رومی از نتیجه طبع وقاد …
به امثال غرر و درر در رشته نظم کشیده شد و این دو بیت از آن جمله عالی افتاده … سهل باشد در ره فقر و فنا
از سر تن را … از حرج در آتش شد چه شد مطلب برآر … گر دجله تو یابی چشم ترک … و مجموعه ترتیب داده
اند در ضمن یک مجلد از سخنان رنگین و عبارت بلاغت آئین و اشعار آبدار از قدما و متاخرین و … تحقیقه
از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب بکشکول موسوم گردانیده مجملا بحری است مواج که آثار فیض آن
الکناف و اطراف رسیده و اکنون وجود شریفش فرید عصر است از استفاده رتبه بخش ریاض جهان و طراوت
فزای عرصه ایران است و جمعی کثیر از طلبه علوم و افاضل عصر از استفاده مجلس او کامیاب معنی اند امید که
عمر طبیعی یافته خلایق را از فضایل و کمالاتش محفوظ و بهره‌ور باشند شیخ لطف الله نبیره شیخ ابراهیم میسی است
که از فضلای متبحر و فقهای مشهور عصر بود و مولد شریفش موضع میس جبل عامل است در اوایل سن شباب بعزم
زیارت امام ثامن ضامن علیه التحیه … مدتی مدید در آن آستان ملائک آشیان بتحصیل علوم روزگار گذرانید
از برکات صحبت مولانا عبدالله تستری و سایر علمای مشهد مقدس بهره کامل در علم فقه یافته از زمره مدرسین
سرکار فیض آثار آن مقام یافت و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی منصب والای خادمی نیز علاوه … گشته
از آن سرکار موهبت آثار موظف بود در فترت اوزبکیه از آن مکان بقزوین شتافته … آمده مدتی در
قزوین بدرس و افاده مشغول بوده حسب الامر اعلی از آنجا بدار السلطنه اصفهان نقل نمود در جوار مسجدی که از آثار

دولتخانه مبارکه نقش احداث کرده معمار همت والا نهمت شاهی ظل اللهی است متوطن و در انجا با امامت خلق و درس فقه
و حدیث و طاعت و عبادت مشغول است و از ادرارات سرکار خاصه موظف است و جمعی کثیر در اقامت نماز فریضه باو اقتدا
می نمایند **شیخ حسن داود ولد شیخ محمد استرابادی است** در سلک خدام رفیع مقام روضه مقدس منور منسلک است
والد ماجدش در زمان شاه جنت مکان بغایت معزز و محترم بود و در مجلس بهشت آیین زیاده از دیگران علما
سخنان و موعظات آمیز حقیقت بنیان گستاخانه زبان صدق بیان گشوده در نهی منکر مسامحه جایز نداشته بمبالغه
بسر حد افراط می رسانید و چون خالی از اغراض دنیوی بود حضرت شاه جمجاه جنت مکان نصایح او را بسمع رضا
اصغا می نمود و ولد امجادش نیز بغایت متقی و پرهیزکار است در شهرت او زمینه بسلامت بعراق آمده چند سال در ظل
عاطفت همایون اعلی روزگار گذرانیده و در اکثر اسفار ملازم رکاب اقدس بود بعد از وقوع او زمینه و تسخیر
خراسان بمورد توجهات شاهانه گشته کشیک سایر خدام روضه متبرکه عرش درجه گردید و نقابت دار
الشرف همایون منصب خادم باشی گری و کلیدداری ضریح مبارک نیز بدو متعلق است و در ایام ولیالی
کشیک سایر کشیکباشیان بنیابت حضرت اعلی بوده اخلاص تحریر این صحیفه لطیفه در آن آستان قدس
نشان بفراغ بال روزگار را می گذرانید **شیخ فضل الله جراد** عرب و عقیله از جمله علمای نقبای مشهد
مقدس معلی و از ادرارات سرکار فیض آثار موظف بود و بغایت متقی و پرهیزکار و خود را از جمله عدول شمرده در مسجد
جامع مشهد مقدس با امامت و پیشنمازی قیام نموده جمعی کثیر باو اقتدا می کردند و الحق شایسته آن بود و در حسن
او زمینه با سایر علما و فضلا ارباب فضل و کمال در حین ارتحال شاه جنت بارگاه غفران مآل مشار بودند
اگر علم و وقایع نگار بتحریر اسامی مشاهیر این طبقه پردازد موجب اطناب و طول کلام می گردد لهذا بذکر این چند
اقتصار نمود **مولانا محمد علی** ولد مولانا غیاث الله است مردی سلیم النفس فاضل پرهیزکار درویش خلیق و با برزه
روزگار بود پدرش مولانا غیاث در زمان شاه جنت مکان مدتها در دار السلطنه تبریز شیخ الاسلام و
دلیل جلالمآبات سرکار خاصه شریفه بود و بعد از فوت والد ماجد مناصب مذکوره باو مفوض گشت اما مشار الیه
در فضل و کمال از والد ماجد درجه پیشی داشت در شهرت تبریز بعراق آمده در دار ری رحل اقامت انداخت در

ان دیار

اندیار عزیمت سفر آخرت نموده بعالم عقبی شتافت رحمة الله علیه و علی جمیع الاتقیاء **ذکر وزرای عظام و ارباب**
قلم و شمه ای از این طبقه که تا حینیکه حین الجلوس مشهور بودند و در حین ارتحال شاه جنت مکان بعضی بکوت مات شده
و بعضی در ممالک بکذات قیام داشته اند در هنگام ارتحال شاه جنت مکان احدی از ارباب قلم بوزارت
دیوان اعلی منصوب نبود و آنچه معلوم این ذره بیمقدار گشته وزرای عظام سابق در زمان شاه جنت مکان وازده
نفر بوده که بر مسند وزارت تمکن یافته در اول زمان جلوس **خواجه جلال الدین محمد خواجه تبریزی** بود که بعد از قتل میرزا
شاه حسین در زمان خاقان سلیمان شان ابو البقا شاه اسمعیل نور الله مرقده وزیر شد و او با میرزا شاه حسین مربوط
بود گویند روزی که وزیر شد این رباعی در حرف خطاب میرزا خواند ای نور دو دیده جهان افروزم
رفتی تو و چون شب سیه شد روزم گو امشب و تو دو شمع بودیم بهم حالیا تو برگشت دمی می سوزم بمضمون این
بیت بسا فالی که از بازیچه برخواست چه اختر در گذر بود و فال شد راست مصداق حال خواجه مذکور گشت
بعد از رحلت خاقان سلیمان شان و جلوس همایون شاه جنت مکان بدستور بمرتبه وزارت آن حضرت سرافراز شد
و در ایام وزارتش بمیان آمده بود که دیو سلطان روملو که وکیل صاحب اقتدار بود با او بمرتبه شده د
بنابر غبار نقار در بقاع احیث او را آرخته به قتل و حرقش فرمان داد و در وقتی که او را بسوزانیدند حی
گوشه این بیت مناسب حال خود خواند از چشم خانه در کوی بلا دیدن گرفت آتش کسی یاد خانه در کوی
بلا کرد چنین کرد بعد از آن **قاضی جهان سیفی حسینی** که وزیر میرزا شاه حسین بود وزیر دیوان اعلی شد و بجهة
منازعه تکلو و استاجلو از منصب کناره جسته بگیلان رفت و بعد از آن در زمان او بگیلان **میر جعفر ساوجی** که وزیر
خواجه سلطان بود بنابر اقتدار خواجه سلطان وزیر دیوان گشت در ایام وزارتش چندان مدتی
نیافت او نیز کهنه منازعات امر القتل رسید **احمد بیگ نور کمال** که از اکابر عالیه اصفهان بود بوزارت
دیوان اعلی سربلندی یافت شش سال من حیث الاستقلال وزیر بود و بعد از او قاضی جهان که از مظفر سلطان
انواع تشویشات که در راه انداخت کشیده خلاصی یافته به خدمت اشرف رسیده بار دیگر رخصت و
در استعداد و شغف خاص که او را اختصاص بود بشرکت **میر غیاث الله خوزنی اصفهانی** آن قوم بنجم ثانی در سر

گشته رقم عزلیت بر صحیفه حال احمد بیگ نوری حال کشیده شد بر میمنت الله بعضی امور نالایق که پسندیده طبع اشرف
نبود خصوصا عشق و عاشقی پسر بالمحبوب که از زمره پیش خدمتان محفل اعلی و منظور انظار شاهانه بود متهم گشته معیوب
گردید او را با مظفر سلطان مذکور که حاکم لعث و باغی گری او این دولت در تحت قضایای گیلان تحریر یافته در
نقش همین ارسبانه در منار مسجد حسن پادشاه در صاحب آباد تبریز او بحیله فرو گشته دیکی از ظرفا این قطعه را در
تاریخ این واقعه گفته: خواجه عنایت که همی زد مدام لاف خردمندی و فکر دقیق بد عملی کرد و زمنصب فتاد گفتمش ای
با غم و محنت رفیق: از غم عشق که و تاریخ جست گفت ز عشق پسر با ایلق. بعد از واقعه او قاضی جهان با تقرار در وزیر مستقل
گشته یازده سال کمال عظمت و اقتدار در وزارت با استقلال کرد در اواخر منصب چون حضرت شاه ارادت
در اشتند که به قایق امور بعضی بازرسند در مهمات دیوانی که همیشه برای او عمل می نمودند و آنچه بعرض می
رسانیدند باطلاع معزول می گشت در آن اوقات دفع الوقت کرده آخیر در انجام عرض کردکی او دفع می شد
جناب قاضی از ادضاع و اطوار وی ملول و متغیر نموده که برین ثنیع و حیثیت را بهانه ساخته از منصب استعفا نمود
حضرت رضاجوی گشته او را از وزارت امر امعاف داشتند و در تاریخ ستین و تسعمایه که واقعه رحمت ایزدی
پیوست در تاریخ فوت او گفته اند: لقا هی صحابه قاضی جهان: بیابی ز تاریخ فوتش آن آنچه ازو حاصل
گردید او جناب ارشد و اعز او بعلوم گشته حی الواقع در پن دولت عظمی وزیری که جامع بساط و کا بسبب
و استعداد و فضایل و کمالات باشد مثل او نبوده رفعت در بزرگی او از چنین جمالی بیرون از حد و اعتدال
شان و عظمت و اجلال الاطلاق در مقام تواضع و فروتنی بوده در حسن سلوک و اداب تواضع لذتی نمیبرد
در مباحثات که میانه علما از هر علم واقع میشده دخلهای موجه کرده قولش را محل عمل معتبر می داشته
و در انشا و سلامت عبارات و شهادت او مسلم الثبوت را جمال صحایف انشا دار ارباب سباقت و حاجت
بوده و در حسن خط درجه کمال داشته بعد از منصب در آن کار بفرا ارباب قلم بعوض یافته اول خواجه عنایت
الدین شیرازی مشهور بغیاث کهره و ممدوح شریف تبریزی که صاحب خوب و بعضی اوقات مستوفی الممالک نیز
بود دوم آقا محمد فراهانی که از عمال ولایت فراهان بوده سیم خواجه میرزا بیگ مشهور بامیر بیگ که از اقوام

بزرگان یحیی که مرد قابل و مستوفی فضیلت شعار بوده در اول حال وزیر مازندران حال تقلو بهر داد بود و بعضی اوقات وزیر خراسان
نیز بود و در علم جفر و اعداد و نیرنجات مهارت تمام داشت کتابه انگشتر تسخیر آفتاب مسمو ده مغضوب گشته در قلعه الموت
مدتها محبوس بوده در زمان اسمعیل میرزا از حبس کابت یافته و بعد معایت بتعاقض از رواج برد چهارم میرزا بیک
دیگر از طبقه سابقه ایمر بود در اول حال وزیر سوندک بیک قورچی باشی افشار و بعد از آن ایامی وزیر بود
چند ماه امر وزارت از پی چهار عزیز متمشی میشد چون بساط دولت ایشان در نوردیده گشت معصوم بیگ که امیر دیوان
بود به رتبه بلند وزارت سرافرازی یافته با لیاقت و سپهسالاری جمع کرد و چند سال مهام انتظام امور دولت پرداخت و نظم
انظار و عواطف خسروانه بود و حضرت شاه جم جاه و سلطان سلیم ابن سلطان مراد فرمانفرمای ممالک روم قواعد استحکام
یافته از دیار عجم آمد و شد حجاج بیت الله الحرام معمور گشت مشار الیه بدلالت کدی توفیق اراده در یافت آن طلب عطا
کرد و از مهر دو پادشاه مرخص و بادل گشته بالفاق پسرش خان میرزا که از زمره فضلای عصر بود در وی براه آورد
رهسپار باد عذار کرده در حینی که محرم شده بود در لباس اعراب ادیه نشین بر سر او ریخته او را با پسرش و چند کس دیگر
از رفقای در میان قافله حاج به درجه شهادت رسانیده اسناد این امر شنیع بقطاع الطریق کردند و در ایام عنایت مشار
مشار الیه امیر سراج الدین علی قمی وزیر او بنیابت او به آن خدمت قیام داشت بعد از قضیه معصوم بیک چند سال
مسند وزارت از وزیر مستقل خالی بود در اواخر ایام جناب میر سید حسین فراهانی و خواجه جمال الدین علی به منصب
عالی سرافرازی یافته مسال بدان خدمت قیام نمودند اطوار ایشان مستحق طبع اشرف نشاد هر دو از آن منصب عالی
معزول شدند و دیگر احدی بامر مزبور منصوب نگشت مستوفیان عظام و صاحب دفترخانه همایون مستوفیان دیوان اعلی در
زمان شاه جنت مکان اکثر بعلوم گشته و مشهورند ده نفرند هشت نفر مستوفی الممالک و دو نفر مستوفی بقایا بوده
اول میر محمود جابرقانی دوم خواجه شاه حسین لاهرودی و دیگری خواجه غیاث الدین علی مشهور بغیاث کهره شیرازی
و دیگری خواجه قاسم نطنزی دیگری خواجه ملک احمد صفاکانی دیگری میر غیاث الدین محمود شهرستانی اصفهانی دیگری میرزا
شکرالله اصفهانی این هشت نفر و از زمره این طبقه مستوفی الممالک که بعظم دیشان واقعند از زمان خدمت ارباب
افزون اعتبار داشته در میان الجمهور بسلامت نفس و دیانت و راستی و خیرخواهی خلایق و حقایب مشهور خواجه قاسم نطنزی

بود که از عمال و اهالی اوقات بود و در قانون حساب و انی علم سیاق تا بهره زیاده از دیگر مستوفیان محل اعتماد شاهانه منظور
انظار و شفقت و مرحمت پادشاهانه بود و همیشه در مجلس این امیر صفات خلایق و کلمة الخیری که باعث ترقیه حال آنها
و موجب تحصیل دعای خیر دلی بمشت همدانیه و جما با زبان می گشوده چون خالی از اغراض دنیوی و محض خیرخواهی بوده در صدد
قبول می افتد همواره هدایات او پسندیده خاطر مبارک اشرف بوده الحق مردی سعادتمند و خیراندیش و خیر
و بانی بقاع خیرات بوده بعد از فوت او بنا بر ارادۀ موارد توجه اولاد عظام او نیز در ادای حقوق خدمت بمرور
رتبت و عزت گشته بمناصب علیه سرافرازی داشتند بعد از میرزا غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک گشته و در آن
زمانی معزول بعضی اوقات منصب استیفا مابین او داروغه نویسیان دفتر همیون مفوض گردید مستوفی سرکار خود بوده
بعضی اوقات یکدو نفر ارباب استیفا تعیین شده بود تا آنکه دیگر باره میرزا غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک گشت
و در اندک زمانی معزول و بعضی اوقات منصب استیفا مابین یکدو نفر ارباب استیفا تعیین شده بود تا آنکه دیگر باره میرزا غیاث
الدین محمود مستوفی الممالک گشته و او خالی از درویش نهادی و سلامت نفس نبود و در این مرتبه ایام خدمتش ممتد ادای یافت
سه سال قبل از ارتحال شاه جنت بارگاه معزول گشت و میرزا اسکندر الله مذکور بدین رتبه سرافرازی یافت و وی ولد
خواجه حبیب الله اصفهانی مردی سلیم النفس صاحب تمکین و وقار و جناب منیع خوش نویس نیکو اطوار بود و در چند
سال بخدمتی از خدمات دیوان اعلی مامور می گشت چند سال در درگاه بی آنکه بمنصبی از مناصب دیوان سرافراز باشد
در مجلس بهشت آئین راه صحبت یافته از منشیان و معرفه نویسیان بود چند روزی حسب الامر مشرف بقایای
سابق بر وجهیت و چون طرز سلوک و حسن خدمت او بعنایت مستحسن طبع اشرف گردیده بود میرزا غیاث الدین
محمود شهرستانی چنانکه مذکور شد معزول گشته میرزا اسکندر الله بعوض گردید تا حین ارتحال شاه جنت مکان حیث
الاستقلال بدان خدمت مشغولی داشت و در زمان اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان خواهد رفت وزیر اعتماد الدوله
شد و در زمان نواب سکندر شان بوزارت و میری خراسان و تولیت سرکار فیض آثار معصومیه ... رفت
اما بجهت تکبر و درشتی اطوار که در وی از سیمای او مشاهده میشد پسندیده خواص سندان عصر نبود
او و بعلیر بکی ال خراسان طرح بدست و مهمات او چنانکه باید تمشیت نیافت و بر بعضا ... آمده در انکار از

دارانی

دارانی جهان باقی انتقال نموده مستوفیان بقایا سه نفر بودند **اول میر هدایت الله** معموری که از سادات اصفهان بود و مستوفی
بقایا شده و در اندک زمانی مستوفی بود و فوت شد برادرش **میرزا محمد معموری** که او برادر منصوب گشت مرزی صاحب سابق
دان بود در مدت بیست سال بر آن خدمت قیام نمود اما خدمات او پسندیده اشرف نگشت او را عزل کرد **دوم میر شاه غازی**
اصفهانی از سادات اصفهان بود و سلسله ایشان بسادات علاقه بند مشهور بمستوفی بقایا گشت مرد صاحب و خوش نویسنده
کاردان بود چند سال در زمان شاه جنت مکان بخدمت مذکور قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا اسکندر الله وزیر
اعتماد الدوله شد و او را مستوفی الممالک کردند در زمان نواب سکندر شان به دستور بان منصب سرافرازی یافت
و در آن مهم حال استقلال داشت چون میرزا سلمان که وزیر شده بود نسبت بمشار الیه سوی مزاجی بهم رسید تغیر او
از منصب معزول گشت بخواجه محمد باقر هروی که حق خدمت قدیم در هرات بنواب سکندر شان داشت تعلق گرفت میر شاه
غازی روی توجه بوطن اصلی آورده از آنجا متوجه بیت الله الحرام شد و در آن سفر خیر اثر جهان فانی را وداع
کرده متوجه عالم باقی گردید **ناظر بیوتات** آنچه ذره حقیر را بدان اطلاع حاصل است قاضی عماد ناظر اصفهانی با
استقلال بود و میانه او و مهتر جمال اصفهانی منازعه پدید آمده مهتر جمال او را نسبت بر دو کشته بتصرفات در
مال دیوان متهم داشت بنابر آن معزول گشته مبلغ کلی مصادره فرمود اما مهتر جمال اصفهانی بمنازعه بعد از عزل
مشار الیه خود ضامن وجه مصادره گشته او را باعزاز و احترام روانه اصفهان کرد مرد خیر اندیش بود بعد از
آن آقا جمال الدین ولد آقا جمال الدین زین العابدین کرمانی که پدرش وزیر با استقلال خراسان بود منصب والا
نظارت یافت بعد از آن مدت متمادی او نیز به بعضی اعمال ناصواب که خصماء اضداد متهم داشته مغضوب گشته تا
حین ارتحال شاه جنت مکان در قلعه الموت محبوس بود و در زمان اسمعیل میرزا خلاصی یافته در زمان نواب
سکندر شان بقدر اعتباری یافت کبر سن و شیخوخیت و ضعف و الم ایام حسب بر وی غلبه کرده مدت حیاتش بانصرام
گشت و در هنگام رحلت شاه جنت مکان سه نفر ناظر بودند **اول میرزا سلمان** که بعد از عزل و حبس آقا جمالی
ناظر اکثر بیوتات گردید و ولد خواجه میرزا علی جابری اصفهانی است پدرش چند سال وزیر ابراهیم خان
فارس بود مشار الیه در بلده فاخره هرات کسب فضایل و کمالات نموده بوفور قابلیت و رشد و کاردانی

مصیف کرده بیاید و بی معطلی آمده بتقویت میرزا اعطاء الله وزیر دارالارشاد اردبیل چند سال بخدمات مرجوعه دیوان مشغول داشت
و از جانب بشار الیه بار داده چون آثار قابلیت و کاردانی در ناصیه احوالش هویدا بود بمرور در تربیت پادشاهی
در سلک مقربان مجلس همایون منسلک گردید و تا آخر حیات آنحضرت در کمال استقلال بدان خدمت قیام داشت و در
زمان اسمعیل میرزا بعد از عزل میرزا شکرالله بمنصب وزارت دیوان اعلی اختصاص یافت اسمعیل میرزا در تقویت و تربیت
او مبالغه نموده حکم شده بود که تعظیم و تکریم او از امرای عظام از شنبه در ارشاد قیام نکنند بعد از فوت اسمعیل میرزا در
جلوس نواب سکندرشان بیستور وزیر و اعتماد الدوله گردید مشیر از مشیر استقلال در آن منصب عالی درجه کمال بلند
حال او در قضای زمان نواب سکندرشان مرحوم طلب مآل می گردد **خواجه ابوالقاسم** از اعیان ولایت در کاه
رقم وزیر مهر دار دیوان اعلی بود مهر در دست خامه صادق القول درست گفتار سکوروش رستائی نسخه بود در انگلیز
او پسندیده طبع اشرف آمده از وزارت مهر نظارت بعضی از بیوتات سرکار خاصه شریفه ترقی نموده او تا آخر
خلف حضرت شاه بدان خدمت قیام داشت و بالاخره درین ایام از شغل در چیده روی بوطن اصلی نهاد
ابوالفتوح برادر میرزا فضل الله شهرستانی اصفهانی ناظر بیوتات سرکار خاصه شریفه بود و ایشان اولاد میر سید
شهرستانی اند که در زمان خاقان سلیمان شان مستوفی الممالک بود و این سلسله همیشه درین دولت بمناصب عالی و
سرافرازی داشته اند میر فضل الله مذکور مدتها وزیر اصفهان و در رتق و فتق مهمات دیوانی بود در ایام عمل
صاحب املاک و حیثیات طلبیه شده رحم و شفقت بر برایا گشته الجمله میر ابوالفتوح مذکور مدتی در کمال دیانت
و درستی بخدمت نظارت عمارت قیام داشت میرزا احمد نام پسری داشت فاضل و فقیه و صاحب خوی حمیده
صاحب شمائل و خوی بکشت و شادی او و در میان جوانان عصر معتبر بود **احمد بیک لشکرنویس** برادر محمدی بیک لشکر
نویس در اوایل زمان شاه جنت مکان خواجه علی بیک شیرازی لشکرنویس بنیابت معتبر و معزز در مهم امراء
صاحب دخل و اقتدار بوده چنانکه همگنان او را در پایه وزارت و امتیاز منظر الوزاره می دانستند بعد از
فوت او محمدی بیک برادر احمدی بیک مذکور که او را رشته نویسی از دربار گاهی بود مردی قابل مستعد با رای و
هوش بود در منصب دالا ارجمندی یافت او نیز معزز و معتبر در کارهای مرجوعه مشغول و منظور نظر عنایت در بیت

٤٧٦

شاهانه بود چنانچه حضرت شاه جنت جاه او را کوچک در خطاب می فرمودند و بعد از فوت او برادرش احمدی بیک لشکر
نویس شده تا آخر ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس نواب سکندرشان بدین خدمت قیام داشت و این طبقه شیرازی
الاصل اند و در آنجا الطبقه خانیه اشتهار دارند اما نهایت که از شیراز بسر دل آمده چند کس از این سلسله خانیه در
عراق و آذربایجان دار و دی عملی بمناصب ارجمند و خدمات دیوانی معزز و سربلند بوده اند مشارالیه نیز
مرد قابل خوش نویس صاحب فضل و کمال از مستعدان ارباب قلم در اوایل جلوس همایون اعلی حضرت شاه دین پناهی
ظل الهی فوت شد **علی قلی بیک وزیر** قورچیان عظام مشارالیه از ایماق عرب کلو است و پسر حسین علی بیک
تابل و تعلیق نویس خوب بود و متتبع روش خط مولانا بهاء الدین حسین طاشی منشی سرکار فیض آثار معمول کرده بود
از ظهور این دولت ابد پیوند بمنصب وزارت قورچیان عظام پیوسته ایشان تعلق داشته و حقوق خدمت سابق در این
دولت روز افزون دارند مشارالیه بسیار سلیم النفس و پرهیزکار و از اهل طاعت بود و بنابر حقوق آن سلسله
در سلک و منصب سربلندی یافت و آخر حیات بدین رتبه معزز بود و او نیز در اوایل جلوس نواب همایون شاهی
ظل الهی فوت شد **میرزا شیخ الله** مستوفی قورچیان عظام وی اصفهانی و از اقوام خواجه بیک است که اول مستوفی
قورچی و آخر مستوفی الممالک شد میرزا شیخ الله مذکور در آغاز جوانی بدین خدمت سرافراز شده مشمول الطاف
شده همواره از منشیان اعلی بود زیاده از وزیر قورچی در مهمات قورچیان دخل داشت **اصحاب دفترخانه**
همایون اعلی میرزا نوبرات منظری مستوفی مال که اکمال ضابطه نویس و مفرده نویس بیش گویند و او از سادات
عظام اوشته بطهر و داماد خواجه قاسم مستوفی بود و در دفترخانه همایون ارباب قلم او را در علم سیاق
استاد المحاسبین می دانستند و بعد از بیک شیرازی صاحب توجیه دیوان اعلی که از اقوام خواجه
حبیب الله صاحب توجیه سابق است از سلسله ایشان جمعی کثیر در دودمان دولت ایشان بخدمات متنوعه قیام
داشتند و محل اعتماد شاهانه بودند مشارالیه مردی نجیبه رست قلم سلیم النفس پرهیزکار بود از او ارجح
نویسان خواجه محمد امین مشهور بخان ولد خواجه قاسم مستوفی که در علم سیاق و قانون حساب در زمانی
نصد و قالوله سر آمده بود دیگر از اوراقه نویسی آذربایجان و شروان قیام داشت خواجه سید کرزازی

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Iskandar Munsh,1560 or 61-1633 or 4.

Title:
Trkh-i lam r-yi Abbs

Date:
1271 [1855]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23237

File Description:
Part 4

قلعه را مسدود ساخته خاطر بتحصن و قلعه داری قرار دادند و مکاتیب بسلطان احوال و تحصیلداران در غره ماه اعلام آن
کمک عصیان بسیار درست نمودند سید بیگ داروغه و میرزا احمد که وزیر صاحب تسلط بود در دیوار برجی بمنزل ایشان در
عالیه جانب حسینی تعالی ایالت که ازین الجمهور بسیار شهرت و اعانت مردم آن ولایت ارباب نظم آن
مکان ارسباب و قلعه جانی در شهر و قرار گرفته از بیوتات شقیچی و حاضر از آورده ... شهر و حسینیه جمع کرده
دار اهل قلعه که اکثر غلامان بی سر و پا بودند دست درازی نهاده و ابع گشته احوال اهالی شهر مختل گشته است که
رعیت و متعاقبت از آن بلده محاصره کنار حسب و غلامان عاصی ... در عصیان و طغیان می افزودند تا آنکه
الکثر انهام فرصت نموده روزی علی الغفله به حسینیه رفته چند جا دیوار را سوراخ کرده باندرون رخنه آوردند
و اسباب می بهیا تاراج بردند و سید بیگ کمونه داروغه و میرزا احمد آن را که ... مرتضی ممالک اسلام بود
گرفته بکمر و فرهاد آقا بقلعه رسانیدند میرزا احمد وزیر بالحج فرار نموده ... بکاشان رسیده معاودی حالات
را عرض نمود حضرت ارکان دولت قزلباش سلطان گنگرلو را با بعضی امرا که همراه حضرت شاه اصفهان فرستادند و چون
ایشان قدم بولایت اصفهان نهادند امرای استاجلو که یاغی بودند خبر آمدن ایشان را شنیده در ... خود ایشان را از اصفهان
بر سر ایشان رخته الله قلی سلطان و میرزا بیگ ... چند نفر دیگر از اعیان فرستاد چنانچه راه گرفته بمیانه خود
بردند حضرت ارکان دولت در کاشان از وقوع این حالات بی آرام گشته در تسخیر قلعه کاشان ... نمودند
و چون در رسیدن ایشان باصفهان تعجیل داشتند ... اسباب یورش ساخته آماده شدند یورش نموده
شب از جا ... جدال و قتال واقع شده جمعی از جوانان کار آمدنی ضایع شدند کاری از ایشان پیش نرفت
و بعد از یورش ... اسمعیل قلیخان صلاح دران دانست که چون مهم اصفهان که عمده مهمات ... ولی
اولیاخان صلح گونه کرده مهم او را بوقت دیگر حواله کنند و توجه اصفهان شوند و خود باعث ... شده کس
باندرون فرستاده ... آماده شد و ولیاخان که از ضیق محاصره دلتنگ بود ... را غنیمت
دانسته باسمعیل قلیخان متوسل شد و ... قبول شده ولیاخان خود را در عهده ... اولاد
و چند کس خود را با ... پیشکشی بیرون فرستاده در مقام اعتذار در آمد فرستادگان بوسیله اسمعیل قلیخان

ملازمت

ملازمت علی بیگ و آقا رفته بشرف سجده و پای بوسی نواب سکندر شان و الاکاب میرزا مشرف شده عذری ... ادا
متقبل شدند که یکصد و ... ماه ... دهند که در کاشان ... نمود درا گرفته بهر القاکه از دیوان اعلی ...
شود روانه گردد و بعد از قیل و قال بسیار قرار گرفت که چون اردو کوچ نماید او دروازها گشاده و بصد نفر
از جماعت شاملو و بیات و جانبین راضی شده ... که کس ... دوری نموده روانه اصفهان شدند و در
ساعتی که میرزا ... تنجیم ... تعیین نموده داخل شهر شده در حسینیه دولتخانه همایون قرار یافتند علی خان
در حوالی دولتخانه فرود آمده بود و اسمعیل قلیخان ... قلعه رخنه هر یک از امرا و ارکان دولت در جای
مناسب نزول کردند و غلامان در مخالفت و قلعه داری اصرار نموده ازین جانب نیز شروع در تدارک ...
برای قلعه گیری شد بعد از چند روز علی قلیخان صلاح دران دانست که ... آقا غلامان و قلعه ... ملازمت
پیش آمده شاید بلطف الحیل قلعه را از دست ایشان بیرون آورده و ... آقا را بمنزل خود رسانده زنجیر از
گردن او دور کرد و بطریق مهمان او سلوک نموده خاطر او را امیدوار بجمیله التفات بخشید و متعهد ...
او کس بقلعه برده خبر ... فرستاده یکدو کس از معتمدان خود را طلب داشت و ایشان را باطاعت و متابعت و قلعه
گشودن امر نمود در اول حال خبر ... و غلامان اعتماد کرده با ... آقا سخنان درشت و خشونت آمیز گفتند
اما رفته رفته از صلح راغب گشته بعد از قیل و قال بسیار خاطر از قتل سیاست جمع نموده ... بیرون آمدند و امرا
ملاقات نمودند و ابواب قلعه مفتوح ساخته ... ملازمت و حسن ... مهم قلعه با سامانی صورت یافت بعد از
... مهم قلعه ... ذوالقدر ... آمده عرایض و پیشکش آوردند و در باب قتل
علیخان عذری چند گفته التماس نمودند که اگر ارکان دولت ازین تقصیر اغماض نموده ... قلیخان را ... از
منصوب سازند ایشان نیز غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش گرفته با طایفه ذوالقدر که ... لشکری و اخلاص
متصف اند ... رضای خاطر نواب سکندر شان در گذرند و ... بدیوان اعلی فرستاده ...
مقتضی عقل ... ایشان بود و محتمل بود که ازین ... و اغماض خواهند ... ایشان می رسید چون ... خراسان
فساد ... دیگر بودند پرده غفلت ... ایشان کشیده شده بود میرزا احمد وزیر ...

به پیشنهاد دولت شیراز از ارشاد علی خلیفه ذوالقدر حاکم دار آباد مهر دو که بار دو داده بود با خبر ذخیره بوده بود الکای
و در این باب علی سلطان ولد علیخان داوند اگرچه رمان ایشان بتقارن سرنوشت الماس معنی باعث آن شد
که محمد قلی خان ذوالقدر در مخالفت اصرار نموده شعار عباسی یزدی ظاهر ساختند و دیگران نیز با زلال دولت
ابوطالب میرزا ولای درزیده بروش مدعای ایشان سلوک نکرده بود بالقلعه قطع امید از آن طوع کرده
از ایشان رسیده برگشتند و در ظلال این احوال میانه علی قلیخان و اسمعیل قلیخان غبار خاطری بمیان آمده
چند روز در بین ایشان کدورت و نزاع بوده باده نزاع آنکه علی قلیخان ذوالقدر بنواده شاه علی خلیفه مهردار شاه
جنت مکان به جد او علی داشت او با ختصاص این منصب بود و در این مقام که علی قلیخان صاحب اختیار و مختار السلطنه
شده بود و علی سلطان خواست که منصب مهرداری که در زمان شاه جنت مکان بپدر و جد او تعلق داشت باو اد
او مشار الیه تفویض یابد و در خواهش این منصب غلو کرده از علی قلیخان استمداد جسته علی قلیخان بر که به مستلی خاطر
او و عدم رضای ارتمش خان ولد شاهرخ خان که بجای والد برتبه مهرداری سرافرازی داشت محرک آن مدعا
شد و جمعی از طایفه ذوالقدر که تبعیت باقیه شاهرخ بودند جانب ارتمش خان ولد او در این معنی سر باز زد
و با اسمعیل قلیخان توسل نموده او در مقام حمایت مشار الیه در آمده و علی قلیخان از این معنی با آسیب آمده در حصول
مدعای خود اصرار نموده این معنی باده کدورت شده بین ایشان با فساد بعد از آن حال حسب مدعا آمده و طوایف
قزلباش دو گروه شده جمعی بر سر اسمعیل قلیخان جمعیت نموده همه روزه در شهر اصفهان بسپه آرائی کرده
از یکدیگر خایف و هراسان بودند و این معنی باعث بر هم خوردگی شهر و مملکت شده احدی بتوجه جزء بلک
و حمایت احوال عجزه و مساکین نمی شد از بی اعتباری جهلا و بی دولتیان قزلباش تردد در کوچه و بازار
دشوار گشت و دو برد و کاکین بسته دکانها گشته و اد و ستد اوراق بر طرف و بر کسب شد اما ابواب بودجه در
مصادره مفتوح گشت و بلوکهای بعضی منقطع اصفهان و دو شلغات از کمال دولت برقم در آمده بجوره ارباب
حوالات شده در عاملی اجاره بست به تحصیلات شد به العمل گرفتار بودند جمعی بر تسیبی بود دست هر کس برای از اعتقاد
المضاعف در ضبط زرعی گرفت مجملاً احوال مردم اصفهان بغایت مختل گشته در این اثنا خبر رسید که عبدالله
خان پادشاه اوزبک بعزم تسخیر خراسان بر سر هرات آمده شهر را محاصره کرده علی قلیخان شاملو حاکم هرات قلعه را
مسدود کرده امید به قلعه داری مشغول است و مرشد قلیخان حضرت اعلی شاهی را از شهر سبزوار آورده از راه
طبس اراده آمدن عراق دارد و چون آمده شد از آنکه در عراق واقع شده خبر صحیحی برسید که شخصی بود که غرض
بیرون آمدن مرشد قلیخان از مشهد مقدس رضوی عبدالله خان است با عزیمت عراق دارد و فی الجمله این خبر باعث
آن شد که گمانهای بمیان آمده میانه خوانین عظام اصلاحی کردند و علی قلیخان را از معامله مهرداری با علی سلطان که زمینه
حصول امید عار را بوقت دیگر حواله کردند اما خواهش از ملاقات با یکدیگر ملاحظه و احتیاطی بکار آورده طایفه
شاملو را سمعیل قلیخان را بمیل ارشند که بمنزل علی قلیخان برود و آمدن علی قلیخان خود بمنزل او بنابر تعجب و کبری امر ازت
میسر نبود و بعد از آمد و شد بسیار میرزا محمد وزیر اسمعیل قلیخان قرار داد که در آمدن عجب نموده بمنزل علی قلیخان
رفته برفع غبار خاطر او پردازد در روز که میانه ایشان ملاقات شد از هر دو طرف لشکر عظیم آراسته اسمعیل قلی
خان در کمال شکوه و اقتدار به جنیه امده از جانب بنر جنبه درگاه را از سپاه آراسته بود و جماعتی آراسته
تفنگچی بسیار در اطراف و جوانب ایستاده تمسی در کمال عظمت و مهابت ترتیب داد و چون اسمعیل قلیخان در خانه او رسید
این اوضاع را مشاهده نمود طوعاً و مزوراً برخی و بدار رسش آمده با چند نفر از برادران و امرا و ریش سفیدان شاملو
و سایر ایماقات که با او بودند داخل خانه علی قلیخان شد و سایر لشکریان از دخول مانع آمدند و اسمعیل قلیخان مضایقه
آن نموده با چند نفری از اعیان به تمیس علی قلیخان در آمده بین ایشان ملاقات واقع شده با یکدیگر برکت آشتی
بر آمده و هنوز میانه ایشان التیام تمام نشده بود که خبر فوت رضا قلیخان و آمدن مرشد قلیخان از راه طبس بسمنان
بعراق متواتر گشت رای علی قلیخان بدین قرار گرفت که با جمعی از امرا و اتباع خود که قریب به پنجهزار کس بودند اعیان
نموده با لقای مهری که تحویل او مقرر بود رفته در آنجا از سمنان و سیمره تا دامغان و از جهار راه ضبط آن کرد
که کسی از اهل عراق هوس استقبال موکب شاهی ظل اللهی نتواند نمود و مردم خراسان بسیار کم آمده و قدرت آمدن آن
نتوانند کرد و اسمعیل قلیخان در موکب همایون نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا به اصطلاح السلطنه قزوین رفته در آنجا تجمل و
استقرار داشته باشند و خوانین مشار الیه او را از این اراده مانع آمده گفتند که چون اعتمادی بر تمامی اسمعیل قلیخان

بیت پادشاه و پادشاهزاده را با دیگر دل نمود از خانه دوری کردن از عقل دور است و گاهی ملاحظه آن
دو می‌شدند که مبادا مرشد قلیخان به سبب طعمه لشکر افشار و ذوالقدر که از یزد و کرمان و شیراز کرمان نزد
او فرستاده خود را عباسی نام نهاده از راه یزد با اصفهان آید و در همان جا توقف نمودن را اولی
دانسته مقیم شدند چند روز درین فکر و اندیشه بسر بردند چون اراده ازلی بسلطنه پادشاهی حضرت اعلی
شاهی تعلق گرفته بود هیچ تدبیر ایشان بصواب مقرون نگشت بعد از چند روز که آوازه توجه موکب جهانگشا
از راه دامغان متواتر گشت الهیار پاشا در دار السلطنه قرار گرفت و در جنب کرشکی دست جور و تعدی
گشوده اکثر اکابر و اهالی اصفهان را گیرانیده ابواب مواخذه و مصادره مفتوح گشت و شهر و مملکت از ظلم
او مشوش افتاده جلاء القرار با نباه و آرامی پدید نبود و جلال العد از ضرب آب بصره ابراهیم خان ترکمان و لد عبدی
سلطان چاپوق را امداد و عملی اصفهان منصب نموده عثمان توجه بصوب مقر سلطنه معطوف گردانیدند
و علی سلطان ذوالقدر حاکم قم را به شیراز فرستادند که بقم رفته لشکر خود را آراسته به رجا مقرر بود حاضر
گردد از تقدیرات الهی و علامات ظهور دولت شاهی محمدی ساطع بوالع را که رکن الدوله و امداد امور
دولت و سلطنه ابوطالب میرزا اجمال بود عارضه طاری شده تا ده روز که بیماری او در حضر خوار
اصفهان توقف واقع شد در ان اثنا خبر آمدن حضرت اعلی و مرشد قلیخان از راه خوار سمنان تحقیق
انجامیده دار و دولو کرده که با عسکری و لفیان از طریق متعارف کاشان بحیده از راه جرباذقان
روانه شده ذکر احوال خراسان و توجه موکب همایون شاهی ظل الهی بعراق و تمکن یافتن بر سریر سلطنه ایران و قتل
حال نواب ابوطالب میرزا سابقا مرقوم قلم بیان گشت که در سالی که عباسقلی خان استاجلو حاکم
هرات و مرشد قلیخان حاکم مشهد مقدس مقاتله واقع شده لشکر هرات منهزم گشتند حضرت اعلی شاهی
که در حدود شش سن بودند علیقلیخان به سعادت لله کی و خدمتکاری سرور سلطنه و اقبال سرافراز بودند
در بستیاری کارکنان عالم غیب و در اسرار غیبیه که عنقریب نتایج آن بحیز ظهور آید بیت مرشد قلیخان در راه
علیقلیخان گشته و پریشان حال بهرات آمد چون سر مایه جاه از دست داده بود و مع ذلک از مرشد قلیخان

ذو

خوف تام داشت از عراق خود مددی منظور نبود و مقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش از غایت اضطرار امید که
معین و ناصری بدست آورد یکی از کسان معتبر میرزا یار علی خان که در کس دیگر بجانب عبدالله خان اوزبک
فرستاده طرح آشنایی انداخته با ایشان متوسل و ملتجی گشت و تضرعات و نیازمندانه بظهور آورده خود را از
متوسلان آن سرکار شمرد و از جانب ایشان نیز ملاطفات ظاهری بظهور پیوست میرزا یار علی خود متوقعات او را از
فراغت و عافیت عدول نمودند اما عبدالله خان این معنی را فوز عظیم دانسته ازین آشنایی قوت طامعه او حرکت
درآمده هوس تسخیر ملک عدیم المثال هرات که در آرزوی آن سالها بسر آورده بود در خاطرش ازاد
پذیرفته بتوجه جانب خراسان مصمم گشته به انجام اسباب یورش خراسان پرداخت تا آنکه در اوایل سال تنگوزئیل
سنه نه صد و نود و شش هجری با جنود نامعدود از ذریعه نجبر بآن آمده نخست کس نزد علیقلی خان
فرستاد و پیغام داد که قبل ازین عرضه داشتی فرستاده بادی آشنایی شده تضرعات و استدعا نموده بود
جابرانه بظهور آورده اکنون تسخیر ملک خراسان بتصرف گشته موکب عالی پیوسته سعادت کورنش در یابند و در
آن ملک خطبه و سکه باسم و لقب خانی قرین سازد که از جانب ما نیز مورد عطاف و الطاف گشته ایالت الکای
بیشور با مسلم می کرد دار انواع را ندادن علی گذارد هر محل دیگر از ممالک درا آنهر و ترکستان و هر جا که اراده
داشته باشد با در تصرف حکام هر و اگر در قول خود صادق نبوده و ملازمت با موافق مزاج او نباشد حصول
عزیمت المطلوب تصمیم یافته بی نیل مقصود مراجعت مناسب سلطنت نیست بلده هرات را خالی کرده بجای
قزلباش برود علیقلیخان از وقوع این حال بی آرام شده از ان طرح آشنایی که از روی اضطرار در داشت از
با عبدالله خان انداخته بود پشیمان گشت به قزلباشیه را با ذریعه تیش دار مرشد نمکوییت دل ارجلوت
ملک هرات که اعظم بلاد ایران و رشک روضه رضوان است بر بندید است و عمادی بجانب اهل عراق
بر بندند است الضروره رضا بقضای الهی داده دل بر تحصن و قلعه داری نهاده به سرانجام اسباب آن پرداخت
و مردم الوکات را بشهر آورده از ذخیره و احتیاج مرتب ساخت و عبدالله خان از اطاعت و انقیاد او مایوس
گشته در کمال شدت و غلظت بظاهر هرات رسیده بمحاصره قیام نمود همه روزه بین الکا یان محاربه و مصادره

درکار بود شرح این حال و بیان این مقال در صحیفه دویم از ساعات تحفه میمنت مآل اول است مرشد قلی سلطان
که در مشهد مقدس معلی از این حال آگاه گشت چون لشکر خراسان را قوت مقاومت با عبدالله خان نبود و قضیه پادشاه
زاده مغفور حمزه میرزا در عراق روی داده بود مرشد قلیخان بمحاسبه آنکه دست کسی بعراق فرستاده بود
که از امرا و ارکان دولت نواب سکندر شان استمزاج نماید که اگر بسلطنت و ولیعهدی حضرت اعلی
راضی باشند و [illegible] طرفین بوفاق و نفاق مبدل گردد روی توجه بعراق آورده و با لشکر عراق
که بدفع عبدالله خان [illegible] فرستاده او مراجعت نموده جواب بر خلاف مدعا آورد و اما مرتضی قلیخان
نیز بعد از آنکه از عراق باز گشته بدامغان رسید کاظم قلی سلطان برادر خود را با السطاعم آقا و
آتش بیگ والد محمد خان ترکمان بمشهد مقدس معلی نزد مرشد قلیخان فرستاده اظهار اتحاد کرده
او را بتوجه جانب عراق ترغیب نمود و از جانب فارس و کرمان و یزد نیز [illegible] متواتر و متوالی
کسان آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند مرشد قلیخان فرستاده که مرد عاقل کاردان بود که به
عنادی که طایفه ترکمان را با استاجلو بود و عدم اعتمادی که بجانب مرتضی قلیخان چندانی نداشت [illegible]
که حضرت اعلی را که سرمایه دولت او بود در میانه ده دوازده هزار خانه ترکمان برده در رفتن از احداث
متامل بود و مستعد آنکه داشت جرأت آمدن عراق نمیکرد و [illegible] آرای [illegible]
را در مشهد مقدس از بیم ظهور دولت عبدالله خان مصلحت ندیده است شبها در این فکر و اندیشه بسر برد
رای او بدین قرار گرفت که چون امرای افشار و ذوالقدر که در یزد و کرمان و شیراز اند متواتر ایلچیان
فرستاده اظهار انقیاد نموده اند و او در موکب همایون شاهی ظل الهی از راه طبس و یزد در رود [illegible]
را بخود ملحق ساخته با معدود مستعد تمام قدم بولایات عراق نهد و مرتضی قلیخان نیز با طایفه ترکمان
از دامغان روانه کاشان گشته و لیجای خان را بخود ملحق ساخته در عراق بموکب همایون پیوندد و ابراهیم
برادر خود را [illegible] سمت مشهد مقدس نصب نموده [illegible] خان [illegible] حاکم [illegible] محمد خان والد [illegible]
سلطان [illegible] حاکم جام و بوداق خان چکنی حاکم خبوشان را نیز [illegible] ظاهرا توجه کابدار است

و وقوع [illegible] اوزبک شهرت داده باطنا توجه بجانب عراق در موکب عالی خسرو آفاق از مشهد مقدس بر دل
[illegible] بحوالی ترشیز رسید بعضی جهات [illegible] و باعث فسخ اراده سابق لازم گشت توجه از جانب دامغان و
سمنان بعراق اولی و الزم نمود آنکه خبر رسید که مرتضی قلیخان در دامغان رخت اقامت [illegible]
از دار دنیا بسرای عقبی انتقال نموده از واقعه او خوفی که مرشد قلیخان از طایفه ترکمان داشت و [illegible]
که از حمایت استاجلو داشت از روش براه دامغان زایل گردید دیگری آنکه بتحقیق پیوست که امرای
در موکب نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا باصفهان آمده اند و از آنجا که بعزم تنظیم مهمات فارس و کرمان
بر خواهند آمد در این صورت محتمل است که امرای افشار و ذوالقدر از ایشان خائف و اندیشه مند گشته
بموکب عالی ملحق نگردند و مهمات بر وجهی که مذکور خاطر و قرار داد ضمیر است صورت وقوع نپذیرد و چون دارالسلطنه
قزوین که مقر سلطنت عظمی [illegible] است بسیاری از اهل عراق خصوصا [illegible] که بخبرات [illegible] همواره
مشغول بودند با عاشور [illegible] اظهار دولتخواهی کرده بزبان اخلاص پیغام داده بودند که در آمدن عراق
استعجال نموده بی تأمل و توقف روی توجه بآن صوب آورند که مهمات بتوفیق الله تعالی حسب المدعا صورت
پذیر است و [illegible] سلطان [illegible] ذوالقدر حاکم سمنان که از جمله ابوطالب میرزائیان بود و [illegible]
شد از وقوع حالات مذکور که از دیاد دولت و افزونی اقبال بود عزیمت عراق از راه دامغان [illegible]
سمنان [illegible] آرای [illegible] دولتخواهان دولت شاهی بدین عزم تصمیم یافت و از ترشیز که نزول اجلال
واقع بود کوچ کرده بمشهد مقدس عود نمودند و چند روز آنجا صرف تعمیر قلعه و استحکام برج و باره نموده
خاطر از امور ضروریه قلعه مشهد جمع کرده با ابراهیم خان و امرا سپرده با پانصد و شصت نفر از ملازمان
جان سپار اخلاص شعار از روضه مقدسه و مرقد مطهر حضرت امام الجن و الانس سلام الله علیه و علی آبائه استمداد
همت فرموده با جنود الطاف الهی بطالع سعد و بخت فیروز از مشهد مقدس بیرون آمدند و از خبر عزیمت
سیر استعاره کرده در هیچ مرحله و مقامی توقف جایز نداشته و چون بدامغان رسیدند برادران و ایل
مرتضی قلیخان و اعیان ترکمان که در آنجا بودند کمر خدمتکاری بر میان جان بسته برعایت موکب

شاهی معتبر نمودند و از آنجا کس بمیانه ذوالقدر از سمنان فرستاده احمد سلطان را که وکیل الله وردی سلطان
بیت الاعلی بود بعد از فوت او بصلاح ریش سفیدان و بتجویز علیقلی خان شیخ اعلی حاکم آنجا شده با طاعت
دار القضا و دلالت نمودند مشار الیه صلاح در بعوث دانسته کسان اعتمادی باستقلال موکب همایون فرستاد و
ابواب قلعه سمنان را مانند بخت و دولت بر روی اولیای قاهره گشوده با تحویل آن آراسته به سعادت
ملازمت مشرف گشته منظور نظر عنایت و الطاف شاهانه گردید و از آنجا کس به دار السلطنه قزوین فرستاد و
قور خمس خان شاملو و اهالی و اعیان آن شهر را به استقبال موکب ظفر قرین دلالت نمودند قور خمس خان شاملو
و برادران او اسمعیل قلی خان و آقایان شاملو و عظمای قوم را که در دار السلطنه مذکور بودند سیما عباس قلی خان
و الله چراغ اندازات سلطان و اهالی و اعیان و ارباب اطاعت و مخالفت نموده بود و برادران او اسمعیل قلی خان
و تبعه او و اولاد ولی خلیفه راضی اطاعت و متابعت نمودند اما عوام الناس از سپاهی و رعیت هجوم نموده
از مژده قدوم بهجت لزوم شاهی الطاف بشارت و فرحی بی اندازه کرده شعار عباسیان پیش گرفته مجلالی
در مقام اطاعت و متابعت درآمده ابواب مخالفت مسدود گردانیده دیده دولت و رایت همایون اقبال
جوق جوق فوج فوج به استقبال موکب عالی شتافتند چنین علی سلطان شیخ اعلی برادر علیقلی خان که از جانب برادر
حاکم ری بود از آوازه توجه موکب مقدس و هجوم خلایق خوف و هراس عباسیان بخود راه داده در روی جمال
توقف ننموده در کثرت اعمال در تغافل خود را بر تخته جریده بجانب قلعه الموت که جماعت منسلک اقوام او
کوتوال آن قلعه بودند و اصحاب میرزا را در آن قلعه می‌داشتند رفت و هواخواهان دار السلطنه قاهره که
بر اعث سلطنه معلی سعادت اختیار داشتند در رکاب مقدس حضرت اعلی پای تبع و مسارعی راه دار
السلطنه قزوین پیش گرفتند و در ساعت سعد داخل شهر شده در دولتخانه مبارکه جد بزرگوار نزول اجلال
فرمودند و مقر السلطنه و پادشاهی بقدوم سعادت لزوم آن حضرت آرای محفل شاهنشاهی در حسب سپهر و شمول
امیت در آن حال خلایق این تعال گویا بود که های شاه کامگار که در دار الخلافت سلطان چاریا بس گردد
غلامهاست خوش کنیه زن سپند شاه آن مدار کاندر زمانه سکه دولت بنام است العقصه چون پای بخت همایون

مقدم

مقدم شریف سعادت افزای حضرت شاه والا جاه با ماه آراسته گشته مرشد قلیخان که دولت دیوان اعلی را
می‌جست الاستقلال پیش گرفت و از اطراف و جوانب قلمرو همایون امرا و ریش سفیدان طوایف قزلباش رو بدرگاه
جهان پناه آمدند به تهنیت قدوم میمنت لزوم کامیاب آمده و از کاشان دلیخان ذوالقدر نموده از راه ری بعوض
آمده بشرف پای بوس مشرف گشتند مرشد قلیخان چون از امرا و خوانین ابوطالب میرزای خواهرزاده که خطه
از ملک هنگام قرار گرفتن ایشان فارغ نبود و در محل سواد خرم و صیاد صالح مرغی امرای ترکمان را
رستا خلو و برادران فرستادند که در بیرون شهر در ده پر صوفیان که سر راه اصفهان است نزول نموده
و از آن راه خبردار باشند اما چون علیقلی خان و اسمعیل قلی خان امرای عظام ابوطالب میرزا را در کوچ
نواب بلندمرتبه شان و جناب میرزا از جراد خان که تنها گشته از امو قم رسیدند و خبر ورود موکب همایون
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بایشان رسید متزلزل تمام با احوال آن جماعت راه یافت کس بطلب علیقلی خان
ذوالقدر حاکم قم فرستادند او از آمدن تقاعد ورزیده در دب قلعه قم را مسدود ساخته آثار خلاف به
ظهور رسانیدند علیقلی خان از وقوع این حال که هرگز تصور نکرده بود او را از جمله فدویان خود می‌دانست بعتاب
استعداد نموده اتفاق اسمعیل قلیخان و امرا بهانه زیارت مرقد منوره معصومه علیها و علی آبائها الصلوة والتحیة
از اردو جدا شده بقم آمدند و کس اعتمادی زبان دان نزد او فرستادند که او را از حرب زبانی موافقت ایشان
راغب ساخته بیرون آورد و پیغام دادند که بمهمانی تو آمده ایم شرط میزبانی بجای آور بوقی سخنان گرم و
راست که در ضمن آن گفتگو شود مشار الیه جواب فرستاد که طایفه قور علو را از آمدن مانع شده هوای عباسیان
گری در سر دارند و امرا احتیاط از سبب امرا از رسوایی ادا بوس گشته بعد از طوف آستانه مقدسه
باردو عودت نموده تا آن وقت چنان باد نخوت و غرور در دماغ ایشان بخیمه بود که صلاح برکنار اصلاح در
آینه خاطر شان صورت نمی‌نمود و مرشد قلیخان و مردم خراسان را دیمی در نظر ایشان نبود در این وقت
از خواب غفلت بیدار گشته و از باده نخوت هوشیار گشته بودند بفکر کار خود افتادند چون از حوالی قم
بساوه رسیدند متحیر شده و اوساط الناس اهل اردو که همه خانه کوچ در قزوین داشتند بی رخصت کوچ

رفتن کردند خوانین عظام و مرشد قلیخان شاملو برادر اسمعیل قلیخان را تعیین کردند که با قشون خود در سر راه بوده
هر کس بی رخصت باب شهر رود قتل و غارت نماید این ممانعت باعث ازدیاد وحشت شد مردم احمال و
اثقال خود را انداخته از راههای غیر متعارف می رفتند تا بجائی رسید که مرشد قلی سلطان از خطر امکان
ت و عیال قزلباش برده اززدی کار در گذشته با امرا اظهار کردند که خانه کوچ اکثر مردم از توجیال و ایلات
خاصه شریفه و غیره بیک در دار السلطنه قزوین اند و همراه میانه این دو گروه مخالفت روی دهد و مهم منجر بقتال و جدال
خواهد شد و محتمل است که مرشد قلیخان و اتباع او دست تعرض بکابین کوچ مردم دراز نمایند که به این دغدغه در
رفتن قزوین پای ثبات نمیند امرا چون دانسته که مناقشه و مجادله میان این دو گروه منجر و معیت قزلباش در لحظه می‌ری
و هر دم اندیشه دیگری کردند و مع ذلک علی قلی خان از یکدلی و یکجهتی اسمعیل قلیخان خاطر جمع داشت و با یکدیگر اززدی
نفاق و دو دستی حرف می گفتند و بهر تدبیری که علی قلی خان می کرد اسمعیل قلیخان از [illegible] بی ثمر می کرد و مدعای علی قلی خان
آن بود که چون در وقت اختلاف در میانه لشکر عراق بهم رسیده و اکثر مردم روی بقزوین دارند با این جماعت خلال
ازای اجرا سپاهیان و هوا خواهان حضرت اعلی شاهی سعادت می توانیم نمود و پادشاه و پادشاه زاده خود را
بآن کس بود و جمعیت ما را اعتبار کند و ساده که باب همدان رفته در آنجا اقامت نمائیم و مردم عراق از همدان تا
در همدان اکثر عاقبت اندیشی کرده از رفتن قزوین نجسته تقاعد اختیار خواهند کرد و چنین مسموع می شود که
حرامان آنها تهی دست و پریشان حالیم و اخراجات و اسباب همراه و داریم رفته رفته سپاهیان که حشم
بر رفاقت ما دارند از ایشان پاشکشته بر سر جمعیت خود خواهند کرد و حالا چند روزی محافظت خود نموده
بر حفظ الملک حیلی ببین تا چه اندیشه خود را آلوده گشته منتظر باشیم که ادریس برده عمت حه
صورت روی خواهد نمود و اسمعیل قلیخان گفتگو کرده می گفت که الیوم قزوین ازدوانه همه خانه کوچ
در قزوین دارند و بالطبع بر رفتن آنجا و بر سر اهل و عیال خود بودن راغب اند هرگاه کوچ با طرف همدان
واقع شود در این صورت نوعی از علامات است و محتمل است که همین جماعت رفیق اند بر سر راه
اخیره شده به بعضی امور دلبری نمایند و بالعلیه ضایع می شویم اولی آن است که بجانب قزوین رویم و مرشد قلیخان

خود

خود کس پیش می شویم که آن جماعت اکراه و جبار متابعت او می نمایند اگر در قزوین رضای او سلوک نمایند فبها
والا قوت و قدرت ما از دشمن و لشکر عراق از خراسان زیاده است و از ازرمیان برداشته هر سال اراده کار امکان
والا قدر اراده در شیه باشیم بسلطنت و ولی عهدی اختیار نمائیم علی قلی خان بهیچ وجه راضی بآن نمی شد و می گفت که
هرگاه بقزوین رفته عنان اختیار خود را بکیر در بدست مرشد قلیخان دهیم او در همان روز مدعی ما شده روز دیگر
موقوف نمیدارد و حزم و احتیاط مقتضی آن است که از یکدیگر دور بوده باشیم و در روزی چند بسر آنکه و تمام کنیم
و تا به بینیم که فلک شعبده باز چه شعبده می انگیزد و مجملا سررشته تدبیر را از دست داده بودند و مع هذا یکدل و
جهت نبودند و تزلزل احوال ایشان بر همه کس ظاهر شده فرار نمودن متحیر و اوساط الناس ارباب تعیین از
کرده هر شب جمعی از مردم و عیال قزلباش فراری می شدند و سعی می کردند که در اردو ایلات از ش
بر یکدیگر سبقت داشته باشند مجملا چون امرا سوای رفتن قزوین اندیشه دیگر نتوانستند نمود قرار دادند که کل
امرا و یوز باشیان و عیال و تعیین قزلباش معتبران همراه یماق که در اردو بودند و معظم ایشان علی قلی خان و
فتح اغلی و اسمعیل قلی خان شاملو و شاهوردی خلیفه ذوالقدر و شاملو و خان ذوالقدر حاکم شیراز شده بود
و مهدی قلی سلطان طالش و الله وردی خلیفه و سایر امرای استاجلو و شاملو و نیابت و میرزا و های تکلو اقوام
سلطانم والده نواب سکندر شأن و غیر ذلک یکجا جمع شده و عهد و شرط بمیان آورده که همگی با یکدیگر دست و
یکدل بوده امر صلاح و صواب دید یکدیگر کار نمایند و باراده خود تحریک دیگری در مقام نقص بوده باشند
و هر کس در مقام منع یکی از ایشان شود همگی اتفاق نموده بدفع آن کس بردازند تمامی امرا و یوز باشیان و معتبران
قزلباش در خانه میرزا احمد وزیر جمع شده مصحف مجید بمیان آوردند و بوعیکه ذکر شد با یکدیگر در مقام
نقلام [illegible] ادا کردند و خاطرها برفتن قزوین رسوخ تمام یافته بود که از امرا و اتباع علی قلی
خان اول مهدی قلی سلطان کنگرلو که محل اعتماد و اعتبار او بود فرار نمودند می جشند طایفه
استاجلو اکثر راه فرار نمودند چنانچه با علی قلیخان اندک مردمی مانده بودند اما طایفه شاملو ثابت قدم
ورزیده از سر اسمعیل خان پراکنده نشدند و چون او در دوستی اعوان و انصار مرشد قلی خان از

صلاح ادیجا فرح می توان کرد و مرشد قلیخان را در انجام آورده بود که بر انور منیر ظاهر است که میان طایفه شاملو و استاجلو
اتحاد قدیم است همیشه در خاندان دولت و تابع یکدیگر عاشق بوده اند و هرگز میان ایشان جدائی نبوده و ناجایز است که در این دولت
یکی از اعاظم امرای شاملو در پیش نعیند و یکی از ارکان دولت باشد و امروز در میانه شاملو کسی که پیشکی ایشان حکم دارد
علی قلی خان حاکم هرات نواده درویش خان دانشمند است و معتمد الدوله و توده عکسان همعلوم و در این ستم درگذشت
می باشد لیش لصرفده مرا بعزیز محبت و دوستی چاره نمیشد داده و دولت درویش عبدی علی قلی خان فسخ اعلی و
تعظیم و بزرگی او در اندیشه بوده ایم از دکمتر نیستیم در منع دلیکی بر ادب بهتر از ادبای خباب گو کسی سر ...
از فسخ اعلی که با هم ادب اد هاقیم که ببر منصب دولت درویش عبدی ادهای در آمدن مردد خاطر بوده
ازین جانب دمدمه ناشد انور منیر در آمدن چرا کاشی می نماید مجملا انواع حرب زبانها به صحبت دقت
ظهور آورده بود هر چند این حکایت مرد عی از صدق نیست اما چون ظاهر الصورت دعوی داشت اسمعیل قلیخان
این دروغ راست نما کول خورده بخیر رفتن مرد بین حرفی سر می گفت و علی قلی خان این معنی را فهمیده هر چند می گفت که
مرشد قلیخان از ادعای یاست ما ورا اعتبار از نوحی شناسیم علامت شنیدان صحبت میر اد مجملا اعتماد
منیت هرگاه دست یابد با دشمن التفاتی نماید و در میانه شاملو صاحب غرض بسیار است دیگری را بر آتش
خواهد کرد که دست بر ورد او باشد و دفع تو بیشتر ازین خواهد کرد فکر دیگر کمال خود کنیم القصه کار بر اداره
عالم غیب که از دیده بساط دولت حضرت اعلی بودند طریقی به ایشان از دیده بصیرت ایشان پوشیده
می داشتند و در بادیه حیرت و تیه سرگردانی مانده نامدند تعدد عنان اختیار القوم گرفته براهی که کمال لطف
مطلب ایشان و منتج حصول المقصود ادلیای دولت سپهر عنان از شرف اعلی بود دلالت می نمود اسمعیل
قلیخان می هشیار و هشیار روش کرده بطریق و تدبیر راضی نیست به بعد از قیل و قال بسیار مقرر شد که هر کدام
یکی از معتمدان صاحب خرد کار دیده خود در القرون فرستند که بسجده اشرف مشرف شده با مرشد قلیخان
ملاقات نموده اظهار نمایند که امرا و خوانین کبه ثابت دولت اند بوته از مطالب خود دلگشته که تجویز
نزاع و جدال میانه این دو گروه نمی کنند و از رضا و صلاح خیر اندیشان سر در نکشند و به دیده بصیرت شاهد

وادمی

داد وضاع استحاجت نموده بعنوان خاطر ایشان را از قرار داد واقع فهمیده باز گردند که بعد از اطلاع بر اوضاع آنجا به مقتضای
آن عمل نمودند امیر بیک از جانب علی قلی خان بر باشی قزوین مامور شدند و ایشان رفته با مرشد قلیخان ملاقات کردند از
در دو این دو احمد خان شکون گرفته از روی عقل و کاردانی بهر باب گفتگو کرده هر دو را به انواع ملایمت و خرسندی در
جوب زبانی اطمینان خاطر بازبرد داشته دایشان آمده آنچه از دیده و شنیده بودند تقدیر کردند مجملا رفتن قزوین
مکو کاو کرها در خاطرها رسوخ یافته از ساده لوح کرده چون بجنگ رده رسیدند از جانب قزوین جناب میر سید حسین مجتهد
و عباس علی سلطان شاملو و احمد بیک ایشک آقاسی که از پیش عبدان استاجلو برسالت آمده از جانب مرشد قلیخان ابلاغ
رسالت بخوانین عظام کردند خلاصه پیغام آنکه با عاشت که با اقتضای فلکی میانه قزلباش و هواخواهی واقع شده بود انواع
شر و فساد میانه روی داد و از این معنی باعث دلیری اعدای دولت گشته بسیاری از ممالک متعلقه بقزلباش بتصرف اعادی
در آمده در آمد و حالا از طرف خراسان نیز اوزبکیه آشوب از حرکت نموده لشکر تسخیر ملک کشیده اند و همگنان را معلوم
است که تا این دو گروه در میانه بوده باشند لشکر خراسان از امورات و نهر بر وقع اوزبکیه است و نشیاه عراق از آب
مقاومت رومیه اگر دو سال دیگر بدین نهج گذرد نقصان تمام بدین دولت می رسد بعد از رسیدن که عبدالله خان که از ... آن
آمده بود دلایل دولت نیست ایستیم که پادشاه زاده را که الیوم فرزند اکبر ارشد نواب سکندر شان و سرمایه دولت قزلباش
است و انوار جهانداری خورشید رسا از ناصیه همایونش لامع و درخشان در خراسان بعنوان حکومت محصور اند مینه
کرداییم مقصود دولتخواهان و ولایت ایشان در نظر منظور داشته روی توجه بجانب اصفهان آوریم غرض اینجا دو یکدیگر
و تقویت این دولت و دفع اعادی مقطوع از حضرت خوانین عظام در پیش عبدان دولت دفع اعادی مقطوع
از حضرات خوانین عظام در پیش عبدان دولت قاهره آن است که ترک لجاج و عناد کرده با یکدیگر آشتی کردیم و آنچه
لایق دولت باشد بصلاح یکدیگر پیش گیریم و با ایشان قرار داده بود که امرا و خوانین در مقام وفاق در اتفاق باشند
تعلیق تسلیم نمانند که با مرشد قلیخان دوست بوده با وعده ری بیایشید و خواهیم که تشریف آورده بودند ادامه
علی قلی خان راستند در تکمیل قلیخان شیرازی را از دیگر سر رضا جنبانیدند و مرشد قلیخان را در آمدن آنجا رخصت کردند علی قلی
خان که جوان عاقل صاحب خرد بود حق را است که بودن او و مرشد قلیخان که هر دو از طایفه استاجلو و شاملو بود پادشاه

شان دو وکیل السلطنه بوده اند در یک خانه ممکن نیست و هر کدام بقدر قدرت باید تنقیص دیگری اتفاق می نماید چون علاج دیگر
مرشد قلیخان و اسمعیل قلیخان ظاهر بود در ضمن رضا داده بهر جهت تعلیق کردند و قسم یاد نمودند و قرار یافت که هر یک از
خوانین عظام معتمدی سر راه ایشان بماند که بشهر رفته مرشد قلیخان را نیز قسم دهند که خاطر از کینه و عداوت یکدیگر جمع نمایند
و از ملی شهر شده بسعادت ملازمت اشرف مشرف گشته ابواب مخالفت مسدود گردانند بعد از وقوع این حال امرا
و خوانین عظام الجمیع به خدمت نواب سکندر شان رفته التماس علی سلطان جناب مجتهد الزمانی ارفع جناب ملاذ حضرت
اعلی اعلی الله تعالی مدارج اقباله عرض کردند و نواب سکندر شان که اینگونه ترده و کرده خاطر تعیش بود العلیه از شاغل عظمی
سلطنه و پادشاهی دلگیر شده بود از تشریف قدوم فرزند ارجمند شش اظهار بشاشت و خرمی کرده مرشد قلیخان را
بسخنان مرتفع نموده و حضرت مخادیم جهات بر وفق مدعا ساخته و بر در خیمه مقتضی المرام روانه شدند و محمدی بیار دو کز الغ
همراه ایشان بشهر رفت که با مرشد قلیخان ملاقات کرده او را قسم دهد که با علی قلیخان برادرانه سلوک کرده از عام غدر
و نفاق نموده باشد و همگی اعیان اردو کسان فرستاده تهنیت قدوم مبارک پادشاهی اوردند و چون اخبار بر هم خوردگی
لشکر عراق و تزلزل احوال امرای اتفاقی ایشان با یکدیگر معلوم مرشد قلیخان گردید چون که از وقوع محاربه خشیتی داشت
زایل گشت و همی چنین بر دست که این سپاهی تصور کرده بود با قبال وصول از استقلال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ساخته
و بر در خیمه شد اما دغدغه داشت که مبادا ایشان ببهانت اجتماعی آمده در وقت ملاقات غدری اندیشند شب و روز
درین اندیشه بود که سعی جمعیت آن گروه را از یکدیگر معلوم مرشد قلیخان گردید چون که از وقوع محاربه خشیتی داشت
زایل گشت و همی چنین بر دست که این سپاهی تصور کرده بود باشد بهر یک از امرا از فرد فرد آنشهر آورده
ما ممکن و معقد در باشد به بهانت اجتماعی با علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی بیار و بولاغ ملاقات نکنند و نوعی که توانند
روز بروز دفع ایشان بر دارند خود را از دغدغه ایشان فارغ گردانند چون جناب مجتهد الزمانی و عباس علی سلطان
و احمد بیک ایشیک اقاسی عود نموده احوال امرای عراق و آمدن محمدی بیار و بولاغ را خاطر نشان نمودند مرشد
قلیخان بری ساعت را بهانه کرده محمدی بیک را حقیر کرد که در خانه محمد بیک قورچی جارچی شاملو ترکمان فرود
آورند که چون ساعت خوب شود با او ملاقات نماید دار قام هم علی ابا سیم بیک از امرا و وزرا

ملازمان

ملازمان که فرستاده بودند اصرار باحیث فرستاده که مفید بر فاقت و همری نشده بشرف ملازمت اشرف در باید محمدی
بیک از مشاهده اوضاع تفرس نموده که میانه مرشد قلیخان و ایشان التیام ممکن نیست اما احوال اردوی نواب سکندر
شان آنکه بعد از رفتن محمدی بیک در اردو تفرق تمام دست داده طبقات جنود از هر باب دلگیر گشته و عقیدت بامر
و نهی او صدی نشده بیمحابا شروع در رفتن کردند و پریشانی و پراکندگی باحوال اردو راه یافته حتی عمله نوابات شاهی
کارخانجات از خیمه رفتند عمله نقاره خانه کرنا و نقارهای پادشاهی را برداشته بشهر بردند و در ایام نوبت
های حضرت اعلی شاهی بنوازش در آورده بلند آوازه گردانیدند روز دیگر که از آن منزل کوچ کرده پیشتر آمدند غیر
اخوران و جلوداران و عمله طویله دو کس نمانده بود که جهت نواب سکندر شان دالی میرزا جلو کشیده از اهل
خدمت سوای زینل بیک شربتدار و چند نفر از شاگرد پیشگان و غلامان کسی در خدمت ابوطالب میرزا نمانده بود امرا
عظام که همیشه بجهت بارگاه سلطنه جمع شده در مقام سواری پادشاه و پادشاهزاده گرامی جمعیت نموده درین
کوچ بد رکاب نیایند و امرا نیز از یکدیگر خائف گشته در آن کوچ با یکدیگر ملاقات نکردند و القدر صبر بود اشند کرد
که از محمدی بیک که بشهر رفته خبری رسد در آمدن می اصیار شده بت که در موضع منبره که در چهار فرسخی شهر است
فرود آمده بودند هر یک از امرا اراده نمودند که بی اطلاع دیگری بشهر رفته در سجده اشرف ملاقات خان
یکدیگر سبقت جسته باشند و چون اسمعیل قلیخان لشکر و احوال و انصار شیر دارست و علی قلیخان از ردها نقیف بود از اد
باسی ارست که شنه بی اطلاع اسمعیل قلیخان با اتفاق احمد سلطان سارلش ایچی و شهر بیک کوری بوجلود جمعی کثیر
با او بودند روانه شهر شده همچنین اسمعیل قلیخان همین رای اندیشید با اتفاق شاهوردی خلیفه انالو و حسن بیک
قورچی شمشیر برادرزاده خود رضاقلی بیک ایشیک اقاسی باشی و اللهوردی بیک اینانلو و جمعی کثیر از مردم شاملو که
قریب با پانصد کس بودند از منبره سوار شده متوجه شهر شدند میرزا احمد وزیر خان و میرزا لطفی که وزیر سفر دل بود
البرس میرزا احمد زمان که مستوفی الممالک شده بود بدغدغه آنکه مبادا علی قلیخان و اسمعیل قلیخان طری دیگر
داشته باشند با ایشان که احبیب دعقو ربو بندخان زرداری دست در اری بهت بمال ایشان کرد
بطرف دیگر رفته همان شب از راه غیر متعارف روانه شهر شدند بمنزل قورچی خان شاملو رفته داد را

رسیده نامنوده همراه بدولتخانه آوردند که دران شب بتقبیل ابو پای بوس شرف رسیده نامرشد سلطان
که از رب دولتخانه مبارکه را استحکام داده مردم و عمارات خراسان آمده ملتمسات سپرده بود و چون از آمدن این
جماعت خبر یافت و مطلب اصلی او که بدست آوردن این چند نفر صاحب داعیه بود در مضمون این مقال که از
دولتی که می طلبیدیم رو در دست برسیده راه خانه و خود در در آمده بنیروی اقبال بمعمول اعلی بدین شأنی که معمول
بوست آمدن ایشان را بدین طریق فوزی عظیم دانسته مقرر کرد که هر کدام را به غلام بدولتخانه در آورده و سایر
مردم را رخصت دهند که بمنزل خود رفته صباح بدولتخانه آیند تا بوجیبان و مستحفظان درگاه دولتخانه را گشوده
خوانین عظام رفقا را اندرون گذاشته لشکریان را از دخول مانع آمدند و مرشد سلطان کسی فرستاده
که چون حضرت اخلاص و خوشکری ورزیده می‌انگیزد بمنازل خود رود بدولتخانه مبارکه آمده طریق
کردن است که اول بسجده پای بوس تشریف مشرف شوند و بعد از آن بجز او سرای خود رسند الحال
نواب اشرف بخواب رفته اند امشب در دولتخانه آسایش نمایند که فردا عنیمت است صباح سجده
اشرف مشرف گردند و ایشان را بالاخانه برده که مابین دولتخانه و میدان اسب بود جا داده و همان
شب جمعی از کار ایشان فرمودند امرا دانستند که گرفتار شده مانده بر سعادت قدر اشرف اعلی شرف
نخواهند شد و ملاقات ایشان با مرشد سلطان دست نخواهد داد چون صباح شد چهار ساعت چون جلادان آمده
شمشیرها و آلت جارحه که همراه داشتند از ایشان گرفتند و علامت حبس و قید ظاهر شد اما احوال ارادی آن
سکندرشان اینکه چون سایر امرا از رفتن خوانین عالیشان اطلاع یافتند هر کدام با مردم خود بشهر آمده
بمنازل خود فرود آمدند صباح الامر قورچستان شاملو و میرزا شاه ولی وزیر مرشد سلطان و جمعی از ریش
سفیدان استاجلو باستقبال هر بزرگوار از نواب سکندرشان رفتند که آنحضرت را با ابوطالب میرزا
بشهر آورند و ایشان بمنبره آمده نواب سکندرشان و جناب شاهزاده گی را که در خیمه نشسته
حیران کارخانه الهی بود سوار کرده بشهر آوردند چون بدولتخانه تشریف آوردند نواب کامیاب اشرف
استقبال هر بزرگوار کرده بشرف ملاقات دست بوس مشرف برادر گرامی را در آغوش مهربانی کشیدند

دولت

دولت مدیر را بدارالامارت حرم سرای مقدس درآمدند نواب سکندرشان که از اوضاع ناهموار روزگار
دلگیر و از جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشه فراغت و عزلت می طلبید از ملاقات فرزند ارجمند سعادت یار
اظهار مسرت و شادمانی بسیار کرده خود در دارالسلطنه و بادشاهی خلع نموده خرقه فرزندی بمعمول اعلی را تاج
شاهی آراست و ودایع ارشادی که از آبا و اجداد آنحضرت رسیده بود به فرزند ارجمند تسلیم نموده اسم
مبارکش باعانت بر زبان خاص و عام لشکر عراق عباس میرزا بود شاه عباس جاری گشت و در همان شب
محمد را سرا پرده سلطنه که عمده ایشان نواب سطاب علیه عالیه مرتبه سکم صفیه دختر شاه جنت مکان و نواب
سلطانم والده نواب سکندرشان بودند با سایر شاهزاده‌های حرم سرای مقدس رفته شرف ملاقات گرامی را اخذ نمودند
و چون بنیروی دولت روز افزون حضرت اعلی شاهی ظل الهی دشمنان قوی دست بدین سانی بدست در آمده بود
نقل وضع ایشان ارشاد نمود اما بعد از اتمام مناجات آن خود سران را با جلال صاحب شمردند مرشد سلطان در
تشییع و تعجیل جلبان اسب و عدد از طایفه شاملو داشت و مور جمستان را بر کشیش یعنی شاملو وعده داده بود
تا خود بمعنی ساخت روز دیگر ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه را آراسته جمیع امرا و ارکان دولت را حاضر
ساخته حضرت اعلی شاهی ظل الهی با جازه والد نامدار مسند شاهی را بتقرب طلعت بمعمول عباسی پیراستند
جامع سلطنت صوری و خلافت معنوی گردیدند و جمیع امرا و اعیان قزلباش که در نامه سپهر اعلی صف زده کمر
دولتخواهی بر میان بسته بودند خوانین ابوطالب میرزائی را از خون برادر که عبید خود بمواخذه نموده به قفا
و صوفیان در پیش سفیدان خطاب کرده طلب قصاص کردند و جمیع طوایف قزلباش رضای جوبی کشته الصدیق
قول معمول کرده مقرر شد که آن جماعت عجب الامر را با الاجابه اینها آوردند و دانستند که حاکم عیب
برابر ایوان می رسید که از طرف وجوب شمشیرها حواله ایشان شد از نواد درفقا که نوعی عمی و جهان
می لعب که اسمعیل خلیفان کردل پاره پاره شد بعد از آن علی قلی خان را آورده همان شربت چشانیده محمدی
بیگ بیماری و دولاح را در خانه محمد شریف بیگ چاوشلو آورده بر فقا محمدی ساختند احمد سلطان
بعینی که رحمت آن کشی او بود به جمعی رفقا حق و همراهی ایشان خنجری که در میان موزه پنهان داشت کشیده

دو کس را زخمی کرده بدین جهة کشته شد رضاقلی بیگ ایناللو نیز که خداوردی ولاک با آشنایی او متهم بقتل شاهزاده
مغفور شده مقتول گشت مجملا امرای مذکور شد که سرگشته بادیه غرور بودند با فضیح وجهی جزای بد اندیشی یافته
رجعت اهل بسرای آخرت کشیدند و اموال ایشان بحیطهٔ ضبط در آمده تقصیر سایر امرا و وزرا و ارباب
مناصب معفو و مغفول گشته بتجربه و تیر عمال قرار یافت و به رسم هر کس عرض خواه اهل مملکتی بر تعمیل عمال رقم
شده محصلان حماشند که بوصول رسانند و آن وجوه بمدد خرج و انعام ملازمان کارگزار شرف که از عراق اعراق
آمده بودند تقسیم یافت و ساحت ملک ایران که محل آشوب و فتن با انوار معدلت شاهی خرم و مرهبات
و زبان کامه ایام باین مقال گویا گشت سر بر سلطنت اکنون سر افرازی که سایه بر سرش افکنده خسرو غازی
چون در صحیفه مرقوم ملک بیان گردید که این جلد مشتمل بر دوازده مقاله است لله الحمد که مقاله اول از مقاله
دوازده گانه که محتوی بر شرح حالات اسلاف کرام و مقامات علیه اجداد عالی مقام مدت ایام ای در ایام
مبارک آنحضرت بود بقلم ارادت حسن اخلاص و سیم با فتنه و سوانح عجیبه و غریبه ایام ولادت با سواد
آنحضرت را تا زمان جلوس بر مسند دولت جامرانی که آغاز جهانبانی است و طلوع برکتی سمای ابدیت و
وقایعی که در طی آن ایام بنکوی فرجام سمت ظهور یافته نوعی که درست و مورث مر صفحه بیان کاشته زبان این
دیباچه دفتر سعادت گردانید اکنون بنابر وعده سابقه جواد سبک خرام قلم را در مضمار سخن سرای
جلوه در آورده بتفصیل مقالات اثنی عشر را که محتوی بر خلاصه احوال از کمیه و سر مرضیه و مجملی از جهاد در
احوال خجسته مآل و قضایای زمان دولت بیزوال آنحضرت است در صحیفه دوم بتوفیق الله تعالی و حسن توفیقه
به تفصیل مرقوم قلم شکسته رقم خواهد شد و درین صحیفه در رشته تحریر در می آید که مطالعه کنندگان این
صحیفه فی الجمله اطلاعی بر آن حاصل آید با مر انتظام کارخانه عالم ولطائف کیان جهان افروزش و ابداع
جوهر دانش و ادب جهانداری و خصایل پسندیده و بزرگواری آن یگانه روزگار ظاهر و واضح گردد که
بجه مثابه بود ثابت حضرت ذوالجلال و بر وی آخر اقبال و مساعدت کوکب بخت فرخ مآل امر ثمرات
عظیمه او را روی داده و زمانه جلوه انوار ترقی بر روی روزگار اولیای دولت قاهره و بجه

طرازی

طریق تمام زمام دار الحسن مشیر رای صاحب دانش خداداد و نظام امور نظام بخشیده که سلاطین کشور گیر و ارباب
دانش و بینش عنوان منظر برای دیباچه دیوان تقدیر از آن قوانین پسندیده دانش را قانون کردار و دستور
العمل احوال خود سازند مقاله دویم در ذکر توجه و استغراق آنحضرت بر طاعات الهی چون آباد اجداد آنحضرت
اعلی نسب سیادت در اسرار سلطنة و معنوی بعمر دودمان دستی و مجاهده و مراقبت از جمیع اهل عرب عالیه گردانیده
اند از زمره ارباب سلوک و مشایخ و اهل فقر بوده اند همیشه خوارق عادات از آن برگزیدگان درگاه
الله سر بر زد آنحضرت نیز بموجب حکمی یزدانی و وفور عقیدت پاک اعتقادی بمقتضای الولد سر ابیه مورد
الهامات غیبی و مظهر فتوحات لاریبی و جامع سلطنة صوری و معنوی آمد بحسب ارث بهره تمام از مقامات
عالیه اجداد عالی مقام دارند و با وجود اشتغال بتعلق و باده مردی از نامی ظاهر آرایی که لازمه سلطنة جهان
داری است و انتظام تجشی عالم است خوارق عادات از آنحضرت بسیار مشاهده شده که بتفصیل آن زبان بیان
اطناب تسوید قیمت از توجه استغراق بدرگاه الهی غافل ننموده در مقام توجه و غرض حاجات معرض تحریر دعول درگاه
احدیت می گردد که گویا از بال خلع گشته اند و در جمیع امور دولت باقبال استخاره عمل نموده بمشوره
الهی مرتب هیچ امری از امور سلطنة و انتظام تمام مملکت منکر و دنیه و آنچه بنص قرآن مجید نهی نماید از حرکات ملاحی
جنب نظاهر محظورات لازم اندکه مصلحت الهی را از منظور داشته سر احوال منکر دید مقاله سیم در صاحب رای
و دانش خداداد و حسن تدبیر که مواد این صحیفه قطع نظر از شیوه مدحت گری و تملق آرایی آنحضرت بنور
فهم و فراست و ادراک عالی و علو فطرت و دانش کامل متصف اند در امور متعارفه دنیا رای صائب و تدبیری
ثاقب دارند زیرا که چون بر مسند جهانداری قرار گرفت این جهانداری و دائمه حرب و لشکر کشی و ادب
صف آرائی و وداد دانش در میانه سلاطین روزگار تازه ساخته قوانین پسندیده آنش کارنامه جهان و
دستور العمل پادشاهان کامکار کامران گردیده از عهد صبی الی یومنا هذا وقایع عظیمه و معارک شدید و تسخیر
قلاع و فتح بلاد که در زمان دولت ابد پیوندش روی داد و با وجود آرای صائبه عقلا مدبران کار دیده که
در زمان سلاطین سلف همواره منشی انتظام بخش امور دولت بوده در جمیع مواد آرای وزین آنحضرت بر همه راجح

می آید و هر عقده که در مهام ملک فتح پیش آید عاقبت بمفتاح رای مشکل گشای پیش افتتاح یافت و هر تیری
در هر باب اندیشید بموافق تقدیر آمده سهام افعالش مانند تیر قضا و قدر بر هدف مراد رسید اند و آنچه
از مبادی الرای در نظر عقلای دهر خطایی نمود عاقبت الامر بصواب مقرون گشت و این معنی بر عالمیان
ظاهر و هویدا گردید که کل مهام انام و جزئیات امور خواص و عوام و مهمات امور جهانداری و لوازم
کشورگشایی الهام آسمانی و توفیق ربانی مستقلا منحصر به رای صایب و تدبیر ثاقب و فکر متین و رای دوربین
آن حضرت است و احدی را در آن مدخلی نیست صاحب التصنیف را است آنچه بجز خود از رای انور آن حضرت همه کار
منبدا است و مبادی عقدهای جهان در پیش را هیچ طبعی مطلع او نشاد طفل را پیش پیر خردمندی هنرمند
تخته بر سر استاد چون آن حضرت بعیش مشغول و مهام سلطنه و عالم را آزادی گردید با وجود خلاف آن
کثرت امداد و قلت اعوان و انصار با الطاف الهی مروی گشت و مساعدت اقبال دو دست صد اداد
و هر دیار در ازادی رهگشای امور دولت و هر جزوی مهام سلطنه بنوعی نظام و انتظام گرفت که خیره ماند
در دیده اولو الابصار زیرا که ده سال متجاوز بود که ممالک ایران از پادشاه قاهره مانند قرمان عالی
بود و بعضی از جهلای لشکر و امرای سپاه و بعضی از طوایف از جهالت و نادانی و غیره رای خود را سرکشته دو
گروه شده بودند و در جنس عقاید ایشان نوعیت از اخلاص آلوده شده و سری سوداهی هدایت ده بود
و بر حالیه جلال هابه مملکت راه یافته و دشمنان قوی دست روم و ازبک از دو طرف جمع در مملکت ایران
کرده هر سال مملکتی از دست رفته بود و این حال دو فور اختلال احوال ایران ملاحظه اولی چی
از امرا و اعیان و سران سپاه که بر شد و عقد اینان خود ترقی نموده بمرتبه امارت سلطانی و خاقانی
رسیده بخودسری عادت کرده در میانه ایل از اسباب فساد و تنخیه همیشه جسته اند و دوری می کردند
و مع ذلک قاطی گرد ان اولی در استه سبب از طبقه را بتوفیق سعی و جنس بهره دست آورده بیاد عدم سی
امالیت فرستاده و مردم کار آمدنی را تربیت نموده بمراتب علیا و درجه امارات رسانیدند و قدح و قدح
این شیوه مردم را اعرامش شده اختلالی که واقع بود رو بانتظام آورد اوامر و نواهی پادشاهی در

مسابقه لشکر مانند گردیده و ممالک از دست رفته به بت در آمده بسیاری از احوال بر آن افزود چنانچه در صحیفه ها جا جا
در محل خود گذارش می یابد

بر نظاره ارباب ابصار مستور نخواهد بود که بر القاب هر یک از سلاطین ما تقدم که عبارت
صاحبقرانی افزوده اند اکثر تلفقات تشابه و توضیحات مترسلانه است و این معنی در شأن والی نسبت حضرت
اعلی حاکم حقیقه تحقق است زیرا که از روز ولادت با سعادتش الی غایت قرانات مختلفه آسمانی روی داده
که احکام آن تصدیق احوال آن شهریار بی همال است و دلایل نجومی هر یک از آن قرانات بر خروج و ظهور صاحب
قرانی ذو الاقتدار دلالت می کند و کارآگاهان خبر شناس که دیده تأمل و تعمق در آن نظر می نماید بظهور سلطنه
و ثبات دولت از رفیع مرتبت و الامر تبت دلالت نموده و ذات محمدت صفاتش بظهور آثار و احکام آن
قرانات است تخصیص قران علوین که در سال اثنی عشر و الف در برج قوس مثلثه آتشی واقع شده و حکمای که نجمان
سلف خصوصا مولانا محی الدین آثار بسیاری که از ظهور این قرن شریف بوده نوشته اند دلالت بر ظهور صاحب
دولتی می نماید که در زمان خجسته نشانش ابواب تغیرات در اوضاع روزگار و مذهب و ادیان مختلفه شده
خرابی به احوال بعضی از ارکان ممالک راه یافته نهب و قتل و غارت عظیم شیوع یابد و این معنی در زمان خجسته
نشان آن حضرت در آذربایجان و کردستان و گرجستان روی نمود که نهب و ادبار و ابطال که تصادف ایام
آن مملکت است شد و شمشیر تیغ آبدار و صاعقه کردارش خلل در کشته از عبور لشکر ظفر آیت اثر اقتضای ملک
و اثر قران خرابی به بعضی بلاد اسلام و غیر اسلام راه یافته خلقی کثیر از مسلم و غیر مسلم از اوطان جلا شده در سایر
بلاد پراکنده شده نهب و قتل عظیم در گرجستان وقوع یافته چندین هزار نفس از اناث و صبیان عبرت کوره
مسلمانی در آمدند و بعرف عوام الناس که بعظم خاطر از اقران می نامند آن حضرت از اوان رضاع الی یومنا
به انقطاعات عظیم و قرانات بزرگ گذرانیده که هیچ صاحبقرانی را روی نداده و چه استدلال از آثار
و ادوار عظیم شده و الامر است و آن حضرت از ابتدای این خاطره عظیم روی داده اول در زمان اسمعیل میرزا که
قتل شاهزادگان روی داد این افعال البته منتهی بطلبش بود و شاه قلی سلطان تعالی الله آن حضرت را در

در بهر وقت تعجیل آورند و حجابات الهی حادث دست شریف بسته پرده حجاب بر چهره حاجت طلبان و بیماران کشیده داشت
مقدس آن دست بر ورود قضا از کنید و غده غده عذر طاعیان مصور باد **سیم** آنکه اعظم مخاطره آن است آن بود که علی خان
شاملو از رفتار اسمعیل میرزا بر این امر شنیع مأمور گشت و در ماه مبارک رمضان بهرات رسیده بالهام آسمانی مضمون
اللیل حبلی عمل نموده با وجود کمال بیم و هراس تا اختتام ماه مبارک صبر نموده در شبی که وقوع این امر با شهید تمهید
یافته بود قاصد قمر سیر رسیده خبر فوت اسمعیل میرزا و مژده نجات رسانید والحق ظهور این حال عجیب از غرایب حالات
صاحبقرانی است **چهارم** آنکه حسب تقدیر مخالفت میان امرای خراسان و عراق روی داده نواب سکندرشان
و نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا ... در محل ... لشکر خراسان کشیده بین الفریقین در کر
پل غوریان محاربه عظیم بوقوع پیوست شکست بر خراسانیان افتاده حضرت اعلی در اثنای کر و فر از دست اعوان
و انصار در صحرا با چند نفر از ملازمان جان نثار از آن معرکه هولناک بسلامت بیرون رفته از آن حادثه سالم ماندند
پنجم آنکه حضرت اعلی در وقتی که ... در لوح قضا مشیت ... گرداند
از تقدیر الهی طبقه شاملو که در ظل لوای آن حضرت بودند چشم زخم قوی یافته مقهور گردیدند و در آن معرکه بر ذرع
حضرت اعلی چند جا زخم تیر و علامت نیزه رسیده بود و الم آن بدست مقدس رسیده بود بعون حادثه روح
مقدس مطهر امام الانس و الجن مشهد مقدس تشریف آورده از آن مخاطره عظیم سالم ماندند **ششم** آنکه بیماریهای عظیم
آنحضرت را طاری گشته بعنایت یزدانی از امراض مختلفه شفا یافتند و در شیراز از اسب افتاده چند گاه
صاحب فراش بودند و بلطف الهی صحت یافتند **هفتم** آنکه در ... جناب اعلی که ملازم آن ... اقدس
گرفتار آن رابطه خجسته اثر در می آوردند شخصی قوی هیکل زورمند از اکراد ... خنجر آبدار از موزه کشیده
بر سر آن حضرت دویده خود را ببالای بدن ... انداخت ... بیاری عنایات الهی و قوت
سرپنجه پادشاهی دست آن بد نهاد را بدست مبارک گرفته خنجر از دست او بیرون کشیدند و از آن کینه عظیم ...
بذات مبارک نرسید چنانچه بتفصیل قضایا هریک در محل خود بعضی سمت گذارش یافته و بعضی خواهد یافت ان شاء الله
مقاله پنجم در ... امرای ذی شأن ... چون امور معظم سلطنت استقامت و زینت ... در ممالک و ...

و ممالک ایران

و ممالک ایران این شیوه ... گشته تردد و آمد و شد ... دشوار گشته ... دست داد
متوجه رفع این اختلال گشته تحقیق کردند که در هر ولایتی معظم قاطعان طریق جماعت اند همت بر قلع
و افساد و انهدام آن طبقه گماشته در اندک زمانی اکثر سرداران این گروه را بحسن تدبیر بدست آوردند
بعضی را که مبانی ایشان از ... بد سلوکان بودند و در تنبیه مصلحت اندیشی کرده از سیاست ایشان گذشته
... مطمئن شدند و ایشان در ازای این عطوفت و جان بخشی در مقام خدمتگذاری و ... رضای
خاطر اشرف در آمده راه ... در آمدند و بعضی دیگر ... بسیاست
... از شر آن طایفه آسوده گی بخشیدند و این معنی موجب امنیت طرق گشته تجار از اطراف ...
عالم بممالک محروسه آمد و شد آغاز نهادند و همیشه ترفیه حال رعایا نصب العین ضمیر انور بود و طبیعت حق
طلب ... مصروف بر آن است که خلایق و عباد الله در زمان دولت ابد مقرونش در مهد امن و امان آسوده بوده
دست تعدی ارباب جور از عمل حال از گریبان آمال ایشان کوتاه گشته ... رفع خانه نزول کردند
که در ازمنه سابق قرار یافته موجب تفرقه و تشویش خاطر خلق الله بود از ممالک محروسه بر طرف نمودند و از وجوه
دیوانی تخفیفات کلی داده اند اولاً وجوه ... عراق که قریب پانزده هزار تومان عراقی می شد از آن عطیه
عظمی از سایر بلاد ... بخشیدند و هر ساله ماه مبارک رمضان کل شیعیان ممالک را از تکلیف دیوانی
معاف فرموده مالیه یکماهه ... ممالک که هر ساله از قرار عمل دیوان قریب ... هزار تومان
می شد برعایا تصدق فرموده اند که در آن ماه مبارک رمضان که ایام طاعت و عبادت است از مزاحمت طلب
دیوان فارغ بال بوده بوظایف عبودیت حقیقی قیام نمایند و همواره طبع شریف مایل آن است که احوال
اهل فقر از غنا و تنگدستی ثروت و غنا تبدیل یافته عموم خلایق که در ... آسوده
از رنج تهی دستی رهایی یابند ... عمال ... زبان پریشان حال گردیده مساعده
المال از سرکار خاصه شریفه بطریق حسنه داده اند که سرمایه معیشت ساخته ... حال روزگار گذرانند
و مشغول الذمه دیوان و ... نباشند مبلغهای کلی بر سبیل مساعده بجمعی از ...

فقیر ارکال و در باب عقیدت و اخلاص داده اند و در ثانی الحال ایشان الصدر عرض نموده اند و ازانجه باقی

تحریر کتاب الظهور باقیه مرقوم شد مدلول این بیت = الهی چه بخشش آگهی چه بخت بحضرت خیرش دهی ابد
مرحوم الهی این است که سالهای بسیار فرماندهی ممکن بوده به تکثیر خیرات و مبرات و مرضیات الهی موفق
گردد **مقاله سیم در نفاذ امر و قهاری که از حکمتهای الهی است** انکه از روی حقیقه طبیعت انحضرت بجباری
و قهاری سرشته شده در سیاست مجرمان و در باب سیاست نفرمان قهرمان طبیعت عمل نموده اصلا
در عقوبت گنه کاران و بد دولتان که جزو اعظم سپه داری و رعیت پروری است باعراض و نهی ملاحظه
خاطر ارباب عزت و غیرها مسامحه و تاخیر جایز نشمرده و تمهید ازند و این معنی در اغاز دولت فوائد کلی بخشیده
آوازه سطوت و صلابتش در اطراف و جوانب منتشر و دست ارباب تعدی از گریبان اهل زیردستان
کوتاه گردیده از بیم سیاست و اثار عدالتش گرگ و میش با هم آمیخته مخالف و موافق در تکمیل اش نموده
دار ضرر یکدیگر ایمن بوده و هر کس بهیچ رجوع فرمایید یا رای ان ندارند که لحظه تاخیر دران نمایند مثلا
اگر بندری حکم قتل کسی می فرمایند همان لحظه بانه فرمان قضا و قدر با مضا می رسد و اگر بندری از روی شفقت
و مروت تاخیر در قتل کسی جایز دارد و حکم بر عکس آن می فرمایند اگر او نیز تعلل نماید دیگری بقتل هر دو بر دارد و
بهمین جهة نفاذ امرش بمرتبه اعلی یافته احدی را زهره ان نیست که لحظه از فرمان قضا جریانش تخلف تواند
کرد و قبل از جلوس همایون سیاقی که روی می داد طوایف قزلباش تعلل نموده جمعی که ملازم و مواجب خوار بودند
اگر در خانهای خود توقف نموده میسر نشد غیر ملازم خود بطریق اولی چون این معنی بر ضمیر انور پرتو ظهور انداخت
تحقیق سپاهیان ایل و اویماق ممالک نموده مقرر نمودند که هر گاه سیاقی واقع شود جمیع سپاهیان خواه ملازم
باشند و خواه نباشند که به غیرت دین و حفظ ناموس و حمایت احوال اهل و عشیرت حاضر گردند و هر کس در
هنگام سیاقی در خانه توقف نموده بموکب همایون حاضر نگردد هر کس از مردم ان ایل حقیقه عرض نماید که فلانی بعضی
استطاعت آمدن سیاقی داشت و نیامد حسب الحکم بقتل او مبادرت نماید و اموال و اسباب او بعرف او را
از ان کس باشد و اگر مردم ان ایل جانب داری نموده این معنی را مخفی داشته بعرض نرسانند آن طایفه عموما مورد
سیاست خواهند بود و مکرر مرتبه که سیاقی واقع شد هر کس نیامده بود بسیاست رسیده اموال و اسباب بتحر ان

تعلق گرفت و این معنی محبوب و در همه خلایق گشته هرگاه بساقی روی می داد باده و سوار بسر می دویدند و شیخ آخرین
را قدرت آن نبود که در خانه خود بعشرت نماید و اکثر و اهل شوران خرد سیر و در حضرت اعلی را
واضع قوانین سلطنة گویند رفت و اکثر و بیش هر سلاطین جهان بشنوند سنت زیرا که قاعده پسندیده در
ادوار فرمانروائی از آنحضرت بظهور آمده از جمله چون ارسید و ملتان بخوبیف درایام خلافت ابدای بسیار
سرزده و عقاید ایشان نسبت بدو بادل مقدس شاه معنوی از جلال پذیرفته رای جهان آرای بدین قرار یافت که به
استظهام و دلگیرتهای ناحی که با الهام آسمانی پیغمبر پادشاهان والاشکوه پرتو ظهور دارد و ظاهر پرستان عالم
صورتی را از آن چیزی نسبت سوای این طبقه جمعی دیگر را در سلک سپاهیان در آورده قولرا فاکی که در این
دوران رسم بود بنفس مقرر بودند و چندین هزار کس بعلیچی مقرر از ایل و زاد و بتامات جنتهای دو تنها دیده عرب و
قبائل عجم از خراسان و عراق و آذربایجان و طبرستان ملازم رکاب اقدس نموده هر چند چاره دو جلال آن
بر دولت را که مردم جلد کار آمدنی بودند و همیشه در اکواکب بند دولتی نموده عجزه مساکین از دی عهدیدارای
ایشان ارازی می کشیدند در سلک قلعچیان رکاب اشرف در آوردند که هم رعایا و عجزه بعد الیوم از شر ایشان
ایمن باشند و هم در رکاب نصرت مآب بخدمات قیام نموده در معارک کارزار از مساکها عمل نمایند و مرتوع این
طبقه را در قلیل و قلیل علامات ثبت نمودند و الحق وجود ایشان که هیچ قبیح بلاد مضرور بود و خواندی می کشیدند در هر کس
از امرا و اعیان حکومت ولایتی تعویض شده حفظ شوارع معبده هر کس مانند شرط براه است که بو هیچ بر طرف دلیل
کرده مال کاروان برد و در بکنند هر ملا دکه از دو حراجی بر دیر دی نموده پیدا کرده بصاحب رسانند و الا از خود
از عهده بیرون آیند این قاعده در کل ممالک محروسه ساخته مرجع احوال و اموال خلایق محفوظ و در نکودات تردد
عالمیان بمالک محروسه معمور است دیگر از قواعد سپه داری و در این صلحت اندیشی امضای آن کرده که ان
حضرت از هر کس سوالی فرمایند از کذب و خیانت مبرا بوده جواب بر نهج راستی و صواب دهند زیرا که
خلاف گوئی با همه کس موجب الله منهی و مذموم است خصوص با پادشاه زمان و مرشد و ولی نعمت چگونه مذموم
نباشد و سبک حراجی منجر نشود اعتقاد آنحضرت دروغ بولی نعمت خود گفتن جزو اعظم حرام بلکه است

واز هر کس

واز هر کس کذب و خلاف سر زند بعد از ظهور آن ستایت کارهای او را بطلقا تغییر نموده رسم مردودی نا نه جلال
ایشان گشته متحیر از اسلاف عقاب و خلاف سرشت می نماید در این باده کمال بروح و غلو دارند و اکثر از
راه ای مثلا اعمالی چند سر زده باشد که سقاهات آن مجر قتل باشد و از آنحضرت از حقیقت آن سوال فرمایند اگر باعتذار
چون راستی چاره ندارد و عقیدت مردم این است که اگر کسی دروغ با آنحضرت گوید پنهان عالم غیب خبری دهند
و در مخیله هیچ طرار و حیله دری خطور نمیکند که حقایقی که از کسی شنیده کذب و دران باشد بدان حضرت عرض
نمایند و خواهد این معنی در امور جهانداری بسیار است و عدل میزانی محتاج به بیان است **مقاله هشتم در بیان معقتی**
و درویش نهادی و مع الفقها و جمع ضدین این شهریار روزگار بر خلاف قاعده اهل روزگار ارباب دانش را
بالمکد بکر امتزاج داده ضدین را با هم جمع نموده اند چنانچه بکمال جدست طبع و رادانش مزاجی و قهاری و عظمت
و شکوه و جلال پادشاهی را با نهایت ملایمت و هموارگی و درویش نهادی و بی تعینی جمع کرده اند، هیبت کیان
برش زخوش گیشی بجهت شاهی و تصنع دوری دانشی، در مقام ملایمت و کوچکدلی چنان بی تکلفانه خوش خلقان با مردم
و اهل اعیان و ملازمان دعور و دبیت سلوک می نماید که گویا با برادران و یاران یکدیگرند و در سایر احوال خصوص در
در حالت قهاری و استیلای قوت غضبی و سطوت و جلال بنوعی آثار غضب از صفحه همایونش لایح می گردد
که هم صحبتان قصد یارای آن ندارند که حرف می نسبت که شعر بر اندک دلیری و جرأت دعوا داد باشد بر
زبان آرند و امرا و سلاطین بلکه ظرفا و ندما نیز جرأت تکلم و حرف زدن معقول ندارند تا بدیگران
چه رسد و این هر دو شیوه را با یکدیگر جمع کرده بر طاق بلندی نهاده، گاهی در تواضع چو اهل سلوک گاهی از
نقد فقر سوز دلوک زراه تعلق گشته عنان ز کبر دینی گشته در این شان، بعجب و تکبر به ادراکی، از
آن رسند بر عالمش برتری **مقاله نهم در اعتقاد حق به نسبت له ارادت و دوری جستن از ستمکاران و دل** آزرده جایل
مرضیه آنحضرت اعتقاد و مرحمت نسبت بعموم خلایق و ملازمان اخلاص گزین و اعتقاد حق جل شانه درایان جلال
راستی و اهل امور خاطر و در عدالت ایشان در این باده توجه مبذول داشته این شیوه ستوده را بنوعی مرعی و سلوک
می دارند که هیچ یک از سلاطین روزگار روزگار را باب جودت را دراین باب دعوی برابری با آنحضرت همت

و ما دام که در سلک خدام علی و رضا طلبی ثابت قدم باشند توجهات پادشاهانه از ایشان دریغ نشده بجز خطا و زلل
تقصیری که از ایشان در شی و غفلت بظهور آید از ابتهاج قویم و شعف و ملاطفت عدول نفرموده از فراخ حوصلگی بعفو
و اغماض شاهانه لذا آینده خاطر شریف را غبار آلوده نمی سازند و هر یک از ارباب عقیدت و [illegible] اهل جان سپاری
و دولتخواهی که در بیعت حیات بمقتضای اجل سپارد یا در کارزاری سابق که در راه دین و دولت القاء نفس نموده جان
که متاع گرامیست پس گرانمایه در شاهراه اخلاص نثار و ایثار کرده اند و در ریاست باز ماندگان ایشان زیاده از توقع
ایشان مرحمت بظهور می آورند و صاحبان مناصب عالیه را هر چند پسران ایشان کهنه صد است سن در ادراک فنون سپاهیگری
ارزش نداشته باشند بنابر خصوصیت ذاتی و مزید حسن احیای آل سلسله بر درجه جمال مناصب پسران ایشان تفویض می فرمایند
و اموال و اسباب و ذخایر دنیوی در نظر حقیقت شان قلیل الاعتبار است اکثر الالف و الوف از شیوه خیال اخلاق
شعار باز مانده باشد بفور همت در قضای قاعده مروت و حفظ ادب شریعت بر خلاف اکثر سلاطین عالم از نظر
التفات بر آن می اندازند بورثه مسلم می دارند که ما حضر من الله میانه و در همت شود در این شیوه حسنه نزد
کارکنان حقایق بین از قاعده مذموم بر استمرار داشته اند و آنحضرت بر خلاف روش سلاطین جهان این شیوه را
ادنی مراتب دانسته اند که همواره بتأییدات ربانی و توفیقات آسمانی موفق می گردند **مقاله دهم در**
سلطنه طبعی در معارف و احوال عالم و تفاوت تمام بعد از فراغ از شاغل امور سلطنت و جهانداری و مهام [illegible]
کارخانه خلافت و [illegible] فرخنده ساعتها را بنشاط و شادمانی که در آینده همواره بزم خوشی و مجلس آرایی بود
اقتضای نشاط و جوانی و تحریک آینده کان بزم کامرانی از شیوع باده خوشگوار و صحبت سیم بران [illegible] کام
ستان بوده چون زندگانی بر آنحضرت دل نشاط و طرب آزاد می افزاید این شیوه را باجمال آنحضرت کماهی
رجوع نموده لحظه از ادای امور ملکداری و حفظ مراتب مهام سلطنت غافل نبوده جزوی و کلی که در
ممالک ایران از عرصه جهان سانح می شود و نهانی [illegible] که از هر جاهی حالا خبر می دهند چنانکه کسی را
قدرت آن نیست که در منزل خود با متعلقان حرفی که سزاوار گفتن بگوید و غلغله آن بود که مبادا در اصحاب
استراق سمع نموده بمسامع جلال رسانند و مقرر این معنی بسمت ظهور رسیده و از احوال پادشاهان ربع مسکون

و اقع گشته از مسلم و غیر مسلم و کیفیت و کمیت لشکر و دین و آیین مملکت داری ایشان و ممالک هر دیار و حوالی و آبادی
هر ولایت [illegible] دانا بوده طرح آشنایی با اکثر سلاطین عالم انداخته با پادشاهان اطراف از روی [illegible]
فرستادن رسل [illegible] آنحضرت در مقام الفت و دوستی [illegible] های خاص و عام [illegible] و دشمن را
بیگانه وطن دارد و هر که در درگاه سدره اشتباهش از آمد و شد [illegible] و در ربع مسکون جائی که
و آنچه در زبان خجسته لسان و آنحضرت در امر [illegible] در زبان آبا و اجداد عالی [illegible] تکلم بظهور آمده
و آنحضرت را با هر طبقه [illegible] حاصلی است و اکثر لغات متعارف و غیر متعارف عالم بوده بهر طایفه تکلم
می فرمایند و باشعار فارسی دانا بوده شعر را بسیار خوب می فهمند و تصرفات می نمایند و گاهی نظم اشعار
بر زبان می گشایند و در موسیقی و علم ادوار و قول و عمل سرآمد روزگار و بعضی از تصنیفات آنحضرت در
میانه ارباب طرب مشهور است و لطایف و ظرایف رنگین و سخنان دلپذیر آنحضرت بسبیل ظرافت و خوش
طبعی بسیار سر میزند **مقاله یازدهم در ذکر آثار خیر و احداث عمارات عالیه** آثار خیر بسیار از آنحضرت
در صفحه روزگار یادگار است و بالطبع بانواع خیرات و مبرات و تصدقات و [illegible] و احداث عمارات مایل
بوده جمیع املاک موروثی و ملکی و کسبی خود را که قیمت معادله آن یکصد هزار تومان [illegible]
ربیع الدرجات چهارده معصوم نموده حاصل آنرا بعد از وضع ضروریات [illegible] که [illegible] هزار تومان [illegible]
شود [illegible] وظایف داده [illegible] علما و صلحا و سکان اماکن شریفه و سایر مصارف [illegible] صرف نمایند و کل [illegible]
و [illegible] سرکار نواب همایون را از [illegible] کشیده و در صرف [illegible]
دارند [illegible] این معنی بین السلاطین مخصوص ذات حمیده صفات آنحضرت است و در ازمنه سابقه و قرون ماضیه
کمتر اتفاق افتاده و در اکثر ممالک عمارات عالی از مساجد و مدارس و بقاع الخیر و منازل و [illegible]
و باغات و بساتین [illegible] طرح نموده باتمام آن موفق شده اند و تفصیل [illegible] آن
لذا از شرح آن [illegible] احتراز نموده و در صدر [illegible] محل [illegible] مرقوم می گردد [illegible] از عمارات [illegible]
عالی [illegible] که معموری و آبادانی شهرت تمام دارد و آنچه در مشهد مقدس معلی ترتیب یافته از [illegible] صحن [illegible]

مقدسه و ایوان رفیع البنیان و عمارات دوران و نقاشی در نهایت زیب و زینت احداث خیابان و اجرای نهری از
میان خیابان و حوض عالی در اندرون صحن که همیشه از آن آب بالا مال و موجب دعای خیر است و گنبد روضه
سدره مثالش گنبد عالی تربت فیض عارف ربانی خواجه ابو القاسم در بیرون شهر در کمال زیبائی و زینت که در
خوبی و شیرینی عمارت عدیم المثل است و عمارت قدمگاه مشار و عمارت متصله آن و حوض که آب از کوه بفواره
بر دو دو احداث خیابان و غرس درختان که خصوصیات آن مقام فلک احتشام باصدق سرترین آن است و دار دلید
الارشاد در اردبیل عمارات آستانه متبرکه سید جبرئیل قدس سره العزیز که پدر بزرگوار حضرت قطب الاولیا شیخ
صفی الحق و الحقیقه و الدین طاب ثراه و جد و هم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است و مجمر طلا از برای صندوق مبارک
و حجره و غیره و دیگر زینتهای خطیره و تجدید عمارت مزار کثیر الانوار حضرت عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی و
ترتیب عمارات عالیه تربت شریف حضرت سلطان الاولیاء و المحققین شیخ شهاب الدین قدس سره و باغ نهشت
دار آن روضه فیض آثار و آنچه در دار السلطنه اصفهان بهشت نشان احداث نموده اند اولا در شهر مسجد جامع عباسی عالی
واقع شده در جنوبی میدان نقش جهان که با طاق نه رواق فلک توامان است و آن قدر از سنگهای مرمر که در
آن بنا بیت المعمور بکار رفته صاحبان جهان گرد کمتر نشان داده اند دیگر در برابر درگاه دولت
خانه مسجدی در غایت زیب و صفا و مدرسه و حمامات و قیصریه و بازار که در میدان مذکور الحال خانها و
کاروانسراهای عالی و درگاه پنج طبقه دولتخانه زرنگار موسوم به سردستان و نقارستان و گلدسته و عمارات
سه طبقه و حوض خانه و خیابان موسوم به چهار باغ تخمینا یک فرسخ و باغات دلگشا که در دو طرف خیابان احداث
شده و عمارات عالی که در هر باغ ترتیب یافته بیرون از حیز شمار است و در وسط خیابان نهر کوثر مثال عالی
مشتمل بر چهل چشمه بر زاینده رود بسته اند که صاحبان عرصه گیتی مثل آن ندیده اند در هیچ ولایتی دیده اند
شهر عباس آباد که در جانب غربی شهر اصفهان جنب تبریزیان و مسکن ایشان احداث شده در نهایت صفا
و نزهت و صد ادل و دنهار رشک روضه رضوان و شهره جهان است و در دار السلطنه قزوین درگاه
دولتخانه و خلوت خانه و طبقه زرنگار موسوم به عمارت نو و کاروانسرای عالی و دو عمارت جهان

نما واقع در میدان شرقی و غربی سعادت در کاشان منازل در وادی نشاط آباد و لقانه مشتمل بر چند عمارت
مع باغات دلگشا و حمام و کاروانسرا و بند آب قهرود و رباط سنگین و رباط سیاه کوه که قریب ده
هزار تومان تخمینا صرف شده چند فرسنگ بسنگ و آهک استحکام یافته موجب دعای خیر ترددان است
و در مازندران بهشت نشان احداث شهر فرح آباد جنت بنیاد و در کنار رودخانه و از مسلم و غیر
مسلم از اطراف و جوانب جمع آمده از حوادث ایام و در ظل معدلت همایون استظلال جسته اند و الکنون
شهری باین عظمت و ازدحام معلوم نیست که در بلاد اسلام بوده باشد و عمارات و باغات مرغوب در
ساری و آمل و دریاچه و عمارات عالیه بار فروشده و در اشرف حمامهای متکلف بر زینت
زینت و باغ و چشمه و حوض خانه و عمارات باغ مذکور زینت یافته از ابراز زمان مرتفع بعون
عزیمه الالاراده بحوض نقره می آمد و دیگر باغات و عمارات دیگر از سیم فرنگی قصبه مذکوره موسوم بعباس آباد
که در زمان مرتفع ترتیب یافته مشتمل بر بارها و اوارها و دریاچه و فوارها که اکثر حمام دارد و باغچه
فردوس نما که از نظاره انها دیده عقل در حیرت افتاده و در اصفهان با قصبه اشرف و در هر محله
چهار فرسخی عمارتی مشتمل بر خانها ثمین و دیوانات و باغها ترتیب یافته که اکثر حمام دارد و در جمیع
عمارات احتیاج نزول همایون مهیا و آماده است و در نظر باغ تاج آباد مع عمارات در درگاه دولت
خانه و غیره و باغ عباس آباد ابهر نظر و کاشان و در دار السلطنه تبریز تختگاه منبر حسین علی و
زین علی و تجدید عمارات مسجد شاه جنب سقان و در دو همدان و در چهال های کوه میسون ناگی
جهت نزول زوار عتبات عالیات ترتیب داده با تمام انها سعادت توفیق یافته اند و اکثر
اماکن که در اینجا مذکور شده بر قم ثبت یافت رسید که به دیگر بنای خیر موفق گشته آثار آن بر صفحات
روزگار ماند **مقاله دوازدهم در بیان وقایع ارباب و فتوحات ایام دولت همایون** چون از جمیع
مواد توسل آن حضرت بدرگاه حضرت الهی است لهذا همیشه بفتح و ظفر مخصوص یافته از ابتدای جلوس سعادت
مانوس الی یومنا هذا ابواب فتوحات بر چهره امانی و آمال آن حضرت مفتوح می گردد معظم قضایا و کارنامه

توی که آن حضرت را در ایام جهانداری روی داده و ممالکی که بزور بازوی همت معجزه تسخیر کشیده بود حسب

که در ذیل این دفتر سمت گذارش خواهد یافت و تیمناً و تبرکاً در خاتمه این کتاب بذکر مجملی از آنها اختصار می رود

بالجمله در آغاز جلوس بر اورنگ سلطنت چون کشش سرای از بابا خسرو خاقان شاک نفاق امرا آنچه از آثار ارباب جرأت و جری

افتاده بود و بعضی خود در ایالت بی عاقبت سر از جیب معصیت بر آورده لوای تجبر و تکبر افراشته بودند و دفع دشمن

خانگی را از رب والزم دانسته از مقر سلطنه اصفهان دارالفتح یزد توجه نموده یعقوب خان ذوالقدر را که در قلعه

فتنه متحصن شده بود دفع نموده عود فرموده و همت بدفع دولت یار خان سیاه منصور و تسخیر قلعه آن مخذول

طاغی لد اشته بعد از فتح و ظفر قلعه را با خاک یکسان و وجود او را در آن ساخته بعد از آن چون از خان احمد خان

والی گیلان لاهیجان آثار خلاف بظهور رسیده با پادشاه روم بازگشت نموده بود لشکر بتسخیر آن ولایت فرستاده

او را از مملکت اخراج نموده آن ولایت را بتصرف شدند بعد از آن گیلان رشت را که ملکان و نبیسی تعیین تصرف شده

بود ضمیمه عرصه آن ولایت گردانید کل عرصه گیلانات را از خار شاک ارباب طغیان پاک کردند و قلعه سید ان را

که امیر حمزه خان طالش ولد بایندر خان با من خود ساخته دم از استقلال میزد بحسن تدبیر و ادبار تسخیر فرموده کمند همت

بر کنگره قلاع سپهر ارتفاع مازندران که ملک موروثی او بود و رسیده در که در میانه ملوک آنجا دعوی استقلال

و دعوا بوده اند رجته مبرزدی و جبال در خل ممالک محروسه گردانیده بلا واسطه از ... ستاند و کتاب لرستان را

لشکر کشیده شاه وردی خان عباسی که آثار عصیان و طغیان از و بظهور رسیده بدست آورده و دود از

دودمان بر آورده و آن ممالک و اطراف را از خس و خاشاک بید و لنان طرحه و طایفه پاک گردانیده

بعد از آن احوال خراسان پرداخته و بلده و نوبت که عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان از درب تحرک آمده

متوجه تسخیر قلاع نیشابور و سبزوار و غیره گردیده و در ایالت آن حضرت بمدافعه او حاضر شده آب متعاقب

در خود نیافته بمقابله لشکر منصور در نمی آمد تا آنکه بمقتضای الامور مرهونه باوقاتها موکب جهانگشا به

جانب دارالسلطنه هرات توجه نموده در سر پل سالار رباط پریان دین محمد خان ولد جانی بیک سلطان

خواهرزاده عبدالله خان که بعد از کشته شدن عبدالمؤمن خان در دارالسلطنه هرات بر مسند فرمان دهی تمکن

یافته مصاف داده مظفر و منصور گشت و دین محمد خان مشهور به تیم خان مذکور در معرکه زخمی شده بعالم آخرت

شتافت و عاقبت ملک خراسان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمده از آنجا عنان الصوب

استرآباد معطوف داشته طاغیان آن ولایت را از میان برداشته رسم سیاه پوشی را بر انداخت و در سال

دیگر نور محمد خان ولد ابوالمحمد خان والی مرو شاهجهان که بمعاودت آن حضرت بسلطنه ملک موروث رسیده

بود سر از گریبان عصیان بر آورده آثار خلاف بظهور آورده موکب ظفر قرین بتسخیر آن ولایت توجه نموده او را

بدست آورده قلعه را ابیورد و نسا و درون و مرو شاهجهان را ضمیمه ملک خراسان ساخت و در

هارس ئیل سنه عشر و الف که تا دیب اوزبکان و تخریب ولایت ایشان بجانب بلخ لشکر کشیده قلعه

اندخود که در متانت و استحکام شهره جهان است و سلاطین ما تقدم که اراده تسخیر آن نموده اند کمتر از آن

تسخیر نموده اند هر در محاصره فرموده روز دویم فتح نموده و تا سه روز در ظاهر بلخ خیمه اقامت زد

باقی خان برادر دین محمد خان که در آن زمان پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان شده بود در شهر متحصن گشته جرأت

مقابله نیافت و عرصه آن ولایت را بتاراج حادثات رفته معاودت نمودند چون و در آن عزیمت شاهی

دکوه همت پادشاهانه سنجیده می نمود که ممالک موروثی آذربایجان و شیروان که لوح خانه چندین ساله قزل

باش است در تصرف رومیان باشد و امرای پادشاهان سرحد جلالی شده اطوار ناپسندیده پیش گرفته بودند

که موجب نقض عهد و میثاق پیشین بود در فصل اینیر موشقال ئیل احدی عشر و الف بعزم استرآباد دارالملک

در حرکت آمده و در ظاهر شهر تبریز با علی پاشا بغل علی که از بابا کال مصاف داده او را منهزم و دستگیر گردانیده

و لشکرش را طعمه شمشیر کردند و قلعه تبریز را بعد از محاصره بدست آوردند و از آنجا متوجه نخجوان گشته بعد از تسخیر

قلاع آنجا به محاصره قلاع ایروان پرداخته و مدت محاصره هشت ماه امتداد یافته عاقبت بنیروی

اقبال قلعه متین رصین ایروان را که مشتمل بر سه قلعه بود مسخر گشته ولایت نخجور سعد و توابع به تبعیت آمده

و در سنه ایلان ئیل ثلث عشر و الف بر سر جغال اغلی سردار روم که در خطه وان اقامت داشت فرستاده

بین الفریقین در ظاهر شهر وان محاربه اتفاق افتاد و جغال اغلی منهزم گشته روی بوادی فرار آورده در

اواخر ماه پیر همان سال روی توجه بجانب تبریز آورده با سردار روم که لشکر عظیم همراه داشت در حوالی تبریز مصاف

داده

داده متوجه بر آن لشکر بیچاره ظفر یافت و خیال اعلی شکسته حال و پریشان ادبار بعد گریخته در آنجا رخت هستی بباد
فنا داد بعد از وقوع این حال لشکر جانب قراباغ کشیده قلعه گنجه را محاصره نموده بعد از چهار ماه آن قلعه
سپهر مدار بحوزه تسخیر در آمده و محمد شاه حاکم قلعه را که در قلعه داری بصبر و پایداری بود با جمهوران بیاسا رسانیدند
و از آنجا متوجه تسخیر قلعه تفلیس و توابع گرجستان و قلعه لوری شدند و از صولت لشکر قیامت اثر ایشان
بیم قطاع القلاع تزلزل گشته جمیع گرجستان و قلعه برد را چاره نیافتند چون خاطر از تسخیر قلاع جمع کردند روی
همت بتسخیر قلاع مملکت شیروان آوردند و قلعه شماخی را در عقب سنان و کثرت بارندگی برف و باران محاصره
فرمود و آن قلعه رفیع البنیان را که سقف و جدارش با فلک دعوی همسری می نمودند بر دو بازوی همت بزودی
اقبال مسخر نمودند احمد پاشا حاکم قلعه را با اهل و عیال محصور مقتول گردانیده قلعه دربند و باکویه را با سایر
قلاع شیروان بحیطه ضبط در آوردند و چون جماعت رومیه مکرر از صولت و سطوت قاهره پادشاهی مشاهده نموده
بودند کاری از پیش نبردند مراد پاشا که وزیر اعظم بود و سردار شده به تبریز آمده بود اول قلعه تبریز نمود انست که طلب
صلح کرده پاشایان سرحد خصوصا الوند پاشا رسولان فرستاده بسعی های بسیار مصالحه از این طرف کردید ان
حضرت کعبه استقامت مملکت و ترفیه حال سپاه و رعیت چون ممالک موروث از دست رفته بدست در آمده بود از غنت
بمصالحه گشته از جانبین بجهات سعی و ال امدند نموده صلح بقاعده زمان شاه طهماسب کهنه تجدید شد چون والیان گرجستان
لوارصاب خان و طهمورث خان که از نسل های این دودمان و ولایت ایشان بودند عصیان بظهور آورده دست کفره
گرجی را دست همت شاهان لازم گشته به نیت غزا و جهاد لشکر بگرجستان کشیدند لوارصاب و پسران طهمورث بدست
در آمده بجزا و سزا رسیدند و چون طهمورث بجانب باشی آچوق گریخته پناه بحکام گرجستان تابع روم برده خند
گاه بمصالحه استوار زیردستان ها فساد و بعضی طاغیان شیروان اختلال نموده فتنه دار طهمورث بعد از مدت دد موجب
همان بی اندازه اهل اسلام واقع شد دیگر باره لوای غزا و جهاد افراخته لشکر بان دیار کشیدند
و اکثر کفره ولایت طهمورث را به تیغ انتقام گذرانیده زیاده از بیست هزار نسا و صبیان اطفال بقید اسیر در
آمده شرف اسلام دریافتند و وفور جمعیت آن ولایات را خراب کرده از جماعت داخلی ایشان نمانده شیوه کفر دا

منکوب گردید مجملاً دود از آن دودمان برآوردند و کلهورث آواره دیار ادبار شد در همین اوقات نقض عهد کرده لشکری
عظیم بسرداری محمد پاشا مشهور به اکوز محمد بر سر قزلباش فرستاده بایروان آمده دو ماه قلعه ایروان را محاصره
نموده مکرر یورشهای عظیم کردند و از دست برد افواج قاهره و مردانگی اهل قلعه و جلادتهای بلازنان موکب عالی
که در همه یورشها را آسوده نمیگذاشتند کاری نساخته خایب و خاسر بازگردیدند و چندین هزار کس از لشکریان ایشان نابود
گشته و سرداران معتبر جنود رومیه قتیل گشتند و از تاریخ جلوس عباسی اکثر این صحیفه که مطابق سنه خمس و عشرین و الف که
بقرن سعادت قرین است از فرمانهای آنحضرت قضایای مذکور بنوعی که تحریر یافت در قرن اول جلد ثانی به تفصیل
جا بجا مسطور است و از آغاز قرن ثانی زمان دولت آنحضرت بنوعی که در عرصه ثانی جلد دویم مرقوم گشته آنچه روی داده
بود در ثانی الحال ضمیمه این دیباچه گردانیده رقم میپردازد در صحایف لعالی کرد مجملاً چون رومیه نقض عهد روا داشته
بعد از استحکام بنیان معاهده و پیمان لشکر به ایروان کشیده مبلغ مطلوب از ایروان بازگشته و آن آتش فتنه کرده جانی
بیگ گرائی خان پادشاه قرائم قبیله تاتار و جانی بیگ گرای خان مذکور بر سر قزلباش فرستادند موکب همایون خسرو
آفاق از عراق استقبال کرده انبوه نموده در دار الارشاد اردبیل اقامت فرمودند و افواج قاهره از سرداری
قرچغای خان سپه سالار لشکر ایران بمقابله ایشان فرستادند و نمایان عساکر منصوره پنجاه هزار رومی و تاتار از
که بسرداری حسن پاشا بیگلربیگی ارض روم و جانی بیگ گرای خان تاتار که بولایت سراب آمده بودند در طرف بغته علی
نیز صفوف آراسته محاربه عظیم بوقوع پیوست بامداد جنود نصرت شعار سپاه مخالف شکست داده حسن پاشا با جمعی کثیر از
مرزاده های تاتار با لشکر بیشمار بقتل رسانده جانی بیگ گرای خان زخم دار از میدان گریخت و خلیل پاشا از وقوع حال
سراسیمه گشته استدعای صلح کرده دیگر باره آن جماعت خیراندیش از طرفین اندیشه نموده عهد و مصالحه بوقوع پیوست چون
ولایت قندهار روز بیش داد و ارزان از تصرف خوانین فرمانفرمای مملکت هندوستان در آمده بنابر دوستی
قدیم که میانه ایشان واقع بود هر چند دوستانه تکلیف بازگذاشتن کردند تغافل میگذرانیدند تا زیاده از این مسامحه در دیوان
غیرت و حمیت بخشیده نمی بود و در سنه ثلثین و الف لشکر بولایت کشیده قندهار روز بیش داد و ارزان را از تصرف شاه سلیم بن جلال
الدین محمد اکبر که فرمانروای هندوستان بود در آوردند و همچنین عراق عرب که همیشه در تصرف پادشاهان ایران بود

و نیز در زمان

و نیز در زمان خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل بهادرخان در اوایل شاه طهماسب خان از تصرف قزلباش بیرون رفته بود
رومیه متصرف شده و جنود بغداد پادشاه روم یاغی شده بتغلب متصرف شده بود تا لشکر بغداد کشیده قلعه
دار السلام را محاصره نموده از تصرف متغلبان بیرون آورده عراق عرب را بحیطه تصرف در آورده بشرف زیارت
روضات حضرات مقدسات علیهم السلام مشرف شده چون یکی از بندهای گرجی موسوم به نام که سالها در عهد
اشرف معزز بود با قرچغای خان سپه سالار که جهت بعضی مهمات سرحد به گرجستان فرستاده بودند که باتفاق امرای قراباغ
و شیروان ممالک مرجوعه قیام نمایند دلیلان را بنابر آنکه صاحب دولت منصب در ایام اولیا و حمل اعتمادی داشتند
همراه کردند آن بخت برگشته حرام نمکی کرده با جمعی مفسدین گرجی موضعه نموده با قرچغای خان و امرای عذر کرده در
منام فرصت عملی الغفله سپه سالار مذکور و یوسف خان بیگلربیگی شیروان را بقتل آورده سر از جیب عصیان برآورده
بی اندامی بسیار ازین کرده حامی و در سرحد کلهور آمده و در میان توسل جسته اظهار متابعت ایشان نموده و کلهورث
حال گرجی و عطا بیگ از نژاد لیلان گرجستان نیز از بیم غضب شاهی هر دو فرار نموده در میان گرجیان تابع
روم بسر و سامان البیر عبور نموده بدولا مذکور آمده بادو متوسل شدند چه جبهه و آشوب در سرحد رومیه که عثمان
سلطان مراد نام برادر اورا پادشاه کرده بودند اراده تسخیر عراق عرب که سی سال متجاوز بود که از تصرف
پادشاه روم بیرون رفته بود هر چند سالی یکی از خود سران اینجا متصرف بودند حافظ احمد پاشا سردار کرده با جنود
موفور این طرف فرستاده بدیار بکر آمده نخست حضرت اعلی فوجی از افواج قاهره بسرکردگی عیسی خان قورچی
باشی مرجع جمعیت نموده فرستاده چون عساکر منصوره بگرجستان رسیدند مورائو و کلهورث و عطا بیگ بست
هزار سوار و پیاده گرجی جمع آورده بمقابله لشکر فیروزی اثر قزلباش در آمدند و میانه محاربه عظیم روی داد
بنیروی اقبال شاهی شکست بر آن طایفه افتاده قریب ده هزار کس از سوار و پیاده گرجی به تیغ آبدار غازیان
ظفر شعار بدار البوار شتافتند مورائو گریخته بجانب روم رفت و کلهورث و عطا بیگ هر یک در گوشه متفرق حال
خود کرده و حافظ احمد پاشا باغوای مورائو مذکور لشکر بسر بغداد کشیده با زیاده از پنجصد و پنجاه هزار کس
بغداد رسیده قلعه را احاطه نموده در تسخیر آن ساعی گشتند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بهمت والا متوجه دفع

از اینجا جمع از ... نقل کرده

نوازی
حادثه عظمی مصروف داشته با وجود آنکه هنوز آثر عساکر منصوره از یورش آن حصار عود نموده بودند از رو غیرت
جهان آرا از صوب عراق عرب آن صوب عزم تسخیر آن حصار قوی بنیان اتفاق افتاده از اندرون حصار زان قلعه
دار به نیت کرجی جنود اقبال و از بیرون غازیان شجاعت شعار رکاب اقدس الشکر شمار رکاب ازرحی نمودند
دو سه توپها القلعه نصب نموده در دیرانی بروج لوازم قلعه گیری و اهتمام نموده مکرر یورشهای عظیم کردند تا
آنکه مدت محاصره به نه ماه کشیده و در دیه کاری ساحة الاثر آثار بعضی در معارک جنگ و قلعه کشته شده بعضی
دیگر از بیم کشته شدن پراکنده شده بقیه السیف ترک تمیز کرده بسلامت بیرون رفتن از غیرت شمرده از روی عجز
در زنهار رسیدن مکنت اشرف فرستاده و سندهای جان بخشی گرفتند و مرحمت شاهانه اعضای آن گروه که برزنان احکم
فرموده معارض مرگردند و در صفحی که انداخت توجهی تمامی آن کرده با پامال عساکر ظفر مآل می شدند خرخشه آتش
داده و توپخانه عظیم که قدرت بردن نداشتند مهم جانی بسلامت بیرون بردند و مجددا عراق عرب بحیطه تصرف
اولیای دولت قاهره قرار گرفت و ظهور شکرچی از اعمال سابق نادم گشته شفعاء برانگیخته سندهای عفو گناهان
کرد که بعد الیوم حلقه بندگی بر گوش و غاشیه اطاعت بر دوش گیرد و حکم استمالت باسم او در قلم آمده که هرگاه (اردی)
اراده بندرگاه جهان پناه آورده به شرف عتبه بوسی دربار معمور عفو شاهانه خواهد گشت الکامل بروز مرود لوای
دولتش غباری می گرفت و آوازه برلواری جهانداری آنحضرت در قبهای عالم انتشار یافته دست و دشمن را
از قربان و حب الاذعان جمال کلف نموده و از صلابت و قهاری و مهابت و جلال الشیه بند بود
این وقایع مفصلا در صحیفه دوم که محتوی بر جهانداری امام جهانداری آنحضرت است رقم پذیر بیان ملک شاهی
گردد
فالحمد لله که بانجام این اقسام موفق ساختم صحیفه اول از تاریخ عالم آرای
عباسی باقیه رقم کرده به رسیدن و جلوس اعلی در صحیفه مرقوم ملک شاهان که موعدانه است شریفه تاریخ نگاشته
دو عشرین و ایضا تحریر پیوسته و بعد از آن هر چند ساله وقایع زمان دولت سعادت پیوند داله صورت وقوع
یافته در مقصد ثانی جلد دوم تحریر در آورده بود و لازم دید محل از نهایت سطور صحیفه خیمه این مقال گرداند که کلاه
احوال چهل و سه ساله زمان دولتش از مطالعه این جلد معلوم گشته متفطنان وادی اخبار را موجب سیرابی شده

دو ارجوزی کتاب سیر تحریر ایمید عاید بر دست اما چون مخرف فرد شان فرمایه در رسیاما بر ارتقی اجمالی پیری
در بوی متاع خود را هر چند کاسد باشد رایگان نداده اند بلکه چون هرگز آن بها دست دهد باید عیار رده بی
بها شمرده اند علی الخصوص که مصادرات احوال گرامی خاندان صفوی شان صفوی مثال و صورت احوال فرخنده
مآل خاقان جم قدر رحمت که زرش باقیه الکریمی دو سعادت عظمی مطلع السعدین زمانش خواهند رسید و دیدن سبقت
علیا حضرت نامه و در آن شمار مسرت لهذا امیدوارم از ارباب فطنت و ذکاوت است که بعین عنایت دیده اطلاعات
دو زمره و در حین مطالعه هر جا النظر سهو و خطائی انداخته بر ده انصاف در او کشیده در
مقام اصلاح در آمده و مضمون این کلام بزرگان خورده برخورد از اکثر ند عمل نمود
سلامت یار و مددکار باشند که به موجب مضمون رایگره و مددکاری باسید الهی صورت
آرزوی که در جریده خیال رقم ارتسام دارد بخوبترین وجهی در صحیفه بیاض چهره
گشاگردیده صحیفه دوم گردد هر دعا در دو مقصد که باتمش هرگز تمام مرساد دوقیه
ملک مسلمان گردد وسیله دو دو سعادت و مندی بخوبی سعادت قبول بافته
این تازه عروس شبستان بلاعت را بانعام انجام امور ادبیات
ممالک کشورستانی عقد حمایت دست داده امد ابد الدهر
زیران کام گیرد که باقی بود اریکا کستران هی
در جهان نام او ارادان لمت الکلیات الموئل المسک
الوهاب بتاریخ رابع عشر شهر شوال المکرم
۱۲۷۱
سنه الف و مائتین و سبعین واحد
سمت اتمام پذیرفت کاتب الحقیر محمد رضا
ابن مرحوم حاجی عبد الرحیم مازندرانی

داراف

Muh 73

[illegible]

P

19

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Iskandar Munsh,1560 or 61-1633 or 4.

Title:
Trkh-i lam r-yi Abbs

Date:
1271 [1855]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23237

File Description:
Part 10

و چهار نفر از قورچیان سراپاق و دو نفر فرستاد که هرت و دو نفر بسیر طاب سبب گرفته شاهزاده را خفه نمایند
سیف خان از این معنی سردرشده باز گردید آن جماعه چون بالای تالار طهران رسیدند شاهزاده از طول
مکث در طهران رایحه بی التفاتی استشمام نموده بود گمان نموده که بعضی از اهل باب دارث زایل شده راه بر دل
سد و دمی ایشان در هنگام وصول قورچیان در خانه مقفل ساخته ترکش خود را با کمان همراه به بام برده
با خود قرار داد که تا قوت و توان دارد در حال داشته باشد تلاش نموده سردی کشته شود قورچیان که این حال
مشاهده نمودند کوسه علی قلی گفت که حسب الامر بطلب شاهزاده آمده ایم و مصحفی بر دست گرفته بر صدق قول
خود قسم خوردند شاهزاده بر قسم اعتماد نموده با ایشان ملاقات نمود آن جماعه از حد افزون در او جنبه
همان ساعت بنوعیکه مامور شده بودند ریسمان در حلق آن شاهزاده نهاده آن شمع دودمان سلطنه را که در
مجمع عزت افروخته بود به بیغیرتی از پای در آوردند و در همان روز اسمعیل میرزا آغازی نام قورچی ذو
ذوالقدر را بشیراز فرستادند که نواب سکندرشان و فرزندان او را مضبوط ساخته مانع آمد و شد مردم شوند
و نگذارند که از طایفه ذو القدر و غیره احدی با او ملاقات نماید و منتظر فرمان باشند این خبر مشهور گشت که بالاخره
دفع او و فرزندان گرامی نواب کامیاب شاهی که در هرات تشریف داشت جازم گشته حکم قتل ایشان نمود این مقدمات
در مبارک نماید و پیش از آنکه این امر شنیعه از حیز قوت بفعل آید بمقتضای سرم اجل گرفتار آمده ودیعت حیات
سپرد چنانچه بتفصیل این احوال در محل خود سمت گذارش خواهد آمد و چون الله سبحانه و تعالی در دودمان مقدس حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی چندین کارهای شگرف ودیعت نهاده بود و رقم سلطنه و پادشاهی او بتوقیع تؤتی الملک من تشاء
در لوح محفوظ ثبت بود این حکم امضا رسیده و قبل از آنکه بظهور آید زمانه غدار ظهر دولت او را برهم
احتشام داده از عمر و دولت تمتع نیافت **ذکر بعضی از سوانح حالات که در ایام سلطنة اسمعیل میرزا آن حال**
روی داد اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از اهم برادران و بنی اعمام جمع ساخته بمهمات ممالک پرداخت حسب حال
اطوار میرزا شکرالله وزیر موافق طبع او نبود همیشه از او شکایت میکرد او را از وزارت دیوان اعلی معزول
فرموده آن منصب عالی بمیرزا سلیمان ناظر تفویض فرموده پایه قدر و منزلت او را باوج اعلی رسانید مقرر شد که
همیس از امرای عالی شان تعظیم نکنند و مشارالیه من حیث الاستقلال شروع در امر کرد اما اسمعیل میرزا

متوجه

متوجه قتل و قطع و فصل ممالک محروسه می شد و تغافل در انتظام مهمات و امور سرحدها از حد اعتدال گذرانیده هر چند روز
مهمی را بامر و شخصی میکرد باز تغییر در آن می نمود اما بعضی امرا و حکام را که حکومت هر محل نصب نموده چند نفر روانه آنجا
نمود شمه در اراده و عملی بودند که قضیه ارتحال او روی نموده از طایفه تکلو سیف خان شرف الدین اغلی که خاله زاده
اسمعیل میرزا بود ترتیب نموده بمرتبه ایالت و خانی رسانیده الکاری را با او عنایت کرده و سولاغ حسین تکلو را که ایالت
کردستان فرستاده الوس و بعضی ایالت و حلال علی شکر او داده علی خان شاملو و سلطان حسین خان به را در
ایالت سرافراز فرموده حکومت هرات را به علی قلیخان تفویض کرد در ... بیگم شاه جنت مکان را با او عقد بست و مقرر شد که
در سال دیگر بجهت او بهرات فرستاده می شود مرتضی قلیخان پرناک را حکومت مشهد مقدس معلی معزز و سربلند گردانید
و ایالت گنجه و امیر الامرایی قراباغ را که شاه جنت مکان بیوسف خلیفه زیاد اغلی داده بود به پیکر سلطان عمزاده او
فرمود مشار الیه را بخاطر رسید که چون یوسف خلیفه مرحوم سلطان حیدر را بتهمت زده از بقتل آوردن او موجب
ازدیاد شوکت و اعتماد او خواهد بود اظهار خدمت نموده از صبحی که او از حمام بیرون آمده او را بقتل آورد و بدین اکتفا
نکرده مادر و برادر او را در تش ... گشت و در این معنی موافق مزاج اسمعیل میرزا نیامده او را عزل کرده و ایالت گنجه را با امام قلیخان
قاجار داد و الله قلی بیک افشار حاکم کرمان را به محمود سلطان افشار تفویض نمود ایالت شیراز را به ... بولی خان
... اعلی تفویض کرد در این اثنا یکی از جواری اسمعیل میرزا که حامله بود وضع حمل نموده پسری از او در وجود آمد
اسمعیل میرزا مقدمه او بشاشت و خرمی بی اندازه بظهور آورده هر کس مژده برد هر کس از امرا فرستاد با
را مژدگانی داد بعد از چند روز او را شاه شجاع الدین محمد موسوم ساخته لله گی او را بولی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز
تفویض کرد که در رکاب سلاطین ای ظفر نشو و نما یابد در اواسط این شاه شجاع مظفری تازه ساز ... دولی سلطان در
ترک ... جشن ملوکانه و بزم خسروانه ترتیب داده گهواره شاهزاده را از دولتخانه مبارکه بیرون آورده
... و جمیع ارکان دولت حسب الامر پیاده در رکاب مهد شاهزاده قدم نهاده او را بمنزل ولی
سلطان رسانیده پایه قدر و منزلت او در نظر همگنان باوج اعلی رسانیده و بسبب تربیت او ... ورشیراز ...
او و نواب سکندرشان غبار خاطری بهم رسیده طایفه ذو القدر بجهت صوفیگری جانب نواب سکندرشان گرفته

با او خشونت آغاز نهادند و بر وی چیره شده ریشش تراشیده بی اعتبار شده از شهر بیرون آمده به پایه سریر اعلی آمد و اسمعیل میرزا
از عنادی که با او داشت برادر کهترش که کور طبیعتش بود او را تربیت نموده آقایان ذوالقدر با او خشونت نموده بودند
خصوصاً حاجی علی بیگ برادران اولاد محمدی خان استاجلوی تکلو حاکم سابق شیراز بی اعتبار ساخته در معرض خطاب
و عتاب درآورد و درین اثنا میانه خلایق گفتگوی اختلاف مذهب به میان آمده از اطوار اسمعیل میرزا آنچنانی که در
عقاید شیعه در پرده می‌گفت مردمان او را در تشیع سست اعتقاد دانسته گمان تسنن با او بردند بسبب آنکه اول آن بود
که در طعن عایشه دغدغه کرده بجهة رفع دغدغه رسیل و استعلام از علمای اسلام که در ملازمتش بودند خواهش
افضل ترکه را اظهار نمود که آیا طایفه شیعه بجهة دلیل طعن حرم محترم رسول خدا را جایز داشته‌اند حال آنکه آیات
عصمت و طهارت در شان او نازل گشته و شرف فراش و محبوبه آن حضرت را دریافته و خلوات صحیحه
فعل آمده محبوبه اثر در بوده صاحب فراش و محبوبه آن حضرت را با جمال عصمت جلوه منتج نیران دعوات آنحضرت
بوده باشند و آنچه در بصره میانه او و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب واقع شد و باعث ضعف رای و نقصان عقل که
زنان را لازم باشد حمل او نموده از او عفو کرد دلیل عفو آنکه او را معزز و محترم به مدینه فرستاد و ملاحظه حرمت رسول
خدا او را در الطعن نکرد و چند نزول آن حضرت و حضرات بعض به تشیع او قدم رنجه فرمودند و طعن یاد کردن بهانا
راجع باین سر و رمی تو علمای شیعه درین باب چه می‌گویند و این حکایت را در چند روز در مجلس بعضی اوقات
کنایه و بعضی اوقات صریحاً اظهار کرد و علما در مقام معارضه و جواب شافی درنیامده هر مرتبه مناسب مقام
در پرده حکایات می‌گفتند میرزا مخدوم شریفی که در زمان شاه جنت مکان بتهمت زده تسنن بود و مورد قول
اسمعیل میرزا دلایل گفته روز بروز مورد تربیت می‌گشت و از دار پیره بیرون آمده در تقویت مذهب اهل سنت
و جماعت و در دفع طعن خلفای ثلثه با علما مباحثات و مناظرات می‌نمود و علما اکثر اوقات اغماض نموده
کمتر طرف بحث می‌شدند روزی اسمعیل میرزا با علما خلیفه که منصب والای خلفای سرفراز و سربلند شده بود
اظهار نمود که خلیفه اگر کسی زوجه ترا در مجمع عوام نام برده دشنام دهد ترا بد می‌آید یا نه جواب داده بود
که بلی گفت پس چگونه مردمان حرم محترم رسول خدا را لعن می‌کنند معاذ خلیفه در جواب گفت دشنام دادن
حرام است

حرام است اما لعن دوری از رحمت خداوند تبری است هر کس را لعن کرده کار او به خدا حواله نماید قصوری ندارد
اسمعیل میرزا پرسید که تو مرد ترک ساده لوحی این حکایات را چه کس به تو تعلیم داده گفت در زمان شاه جنت مکان
از علما شنیده بودم خوش آمد گویان به عرض رسانیدند که خلاف می‌گوید چند روز قبل ازین در ایوان شاهی در
حضور سلطان ابراهیم میرزا میانه علما این حکایات مذکور شد میر سید حسین مجتهد و خواجه افضل یاد و خاطر نشان
او نمودند بر اثر شنفت این سخن و باعث غضب شد و تقورچیان و صوفیان اشاره کرد که خلیفه که مرشد کامل در رد و منع گوید
مستحق عقوبت است صوفیان هجوم نموده چندان لگد بر او زدند که از حیات نومید شد همه کس را گمان آن شد که فوت
شده جسدش را در نمدی پیچیده به منزل بردند که دفن نمایند اتفاقاً بعد از لحظه به هوش آمد و بعد از دو سه ماه فوت
کرد باعث اسمعیل میرزا منصب او را بدده خلفاء استاجلو داد زبان اعتراض بعلما دراز کرده گفت حضرات همه روزه
از مجلس منعقد ساخته امثال این سخنان شناعت آمیز عقیده قزلباش را نسبت به من فاسد می‌کردند استادی و
سالوسی پدرم را از راه برده بودند من از ایشان باری نمی‌خورم سخنان استادانه با علما خصوصاً میر سید حسین مجتهد
در اسرار ادیان که یقین التشیع‌اند می‌گفت و علی رغم ایشان حکم کرد که رسم تبرا در کوچه‌ها و محلات مسلوک بوده
بعد تبرائیان ترک آن امر نمایند و گفت که مرا طبقه تبرائیان که لعن را سرمایه معاش خود ساخته‌اند
کاری نیست و از علما جمعی که به تهمت زده تسنن بودند مثل میرزا مخدوم شریفی بعضی اوقات وعظ می‌گفت اسمعیل میرزا منع
کرد که تبرائیان در مجلس وعظ تبرا کرده نسبت به من سخنان کنایه آمیز می‌گویند اسمعیل میرزا دوازده نفر قورچی را
تعیین نموده که در مجلس وعظ هر کس زبان به تبرا گشاید تنبیه و تادیب نماید در شب جمعه از جمعات مجلس وعظ انعقاد یافته
در آخر مجلس بر درش منبر تبرائی این بیت خواند علی و آل علی را کباب و دل صلوات که دشمنان علی را مدام
کشته باد میرزا مخدوم حمل بر کنایه کرده اندکی بر آشفت قورچیان او را لگد بسیار زده سرش را شکسته از
وقوع این حال شیعیان را رشک غیرت در دیده‌ها بدل گرفت و از ظهور این مقدمات خاطر مردم از
اسمعیل میرزا بیشتر از بیشتر شده این گفتگو در میان خلایق افتاده اطفال زبان تشنیع دراز کردند و عقاید قزلباش
از ادنی الخیله نقصان پذیرفت اما کسی جرأت آن نبود که ازین مقوله حکایتی تواند گفت اسمعیل میرزا اهبه علما

مرتطنه شود میر سید حسین مجتهد و میر سید علی خطیب استرابادی که در تشیع و تبرا غلو داشتند میرزا و دیگران اینها ثانی
اظهار کرده و تقصیر او را زیاده اخراج کرده و جمیع کتب علمی میر سید حسین را ضبط نمود که در خانها نهاده مهر کردند و ادرار
و زمینی که داشت بیرون کرده خانه او را به تیول دادند و مبلغی که نذر علمای اهل اسلام نموده بود که در مدت عمر عشره مبشره
طعن برده باشند میرزا مخدوم تفحص این قسم مردم می کرد و بسیاری از اهل طمع بتهمت تسنن بر خود نهادند اما معقول
بعباد و جمعی سقاکان قزوین در سقای خود تعلیم داده اند که در مدت عمر زبان بطعن اصحاب خصوصا عشره مبشره نگشوده اند
چون جمعی کهنه سقاکان قزوین در سقای خود تعلیم داده اند که در مدت عمر زبان بطعن اصحاب خصوصا عشره مبشره نه
گشوده اند چون جمعی از اهل قزوین در ازمنه سابقه شافعی مذهب بودند و احتمال داشت که از آن جمعی باقی مانده
باشند میرزا مخدوم تصدیق ادعای ایشان کرده وجوه نذری را که قرب به دویست تومان بود به ایشان جماعت
دادند که در زمان نواب سکندرشان متردد گشته پس کشند و بجز بهای تسبیح نقدی در کیسه اعتبار ایشان نمانده
بالجمله میانه ایشان از این ممر تعجب قرار یافته که اسمعیل میرزا به مذهب تسنن رغبت تمام دارد و از مطعونات
و ملاتی که داشت احدی را حد و یارای آن نبود که زبان به اظهار این حکایت تواند گشاد و بعضی از علما که
در زمان شاه جنت مکان در تبرا غلو داشتند همان شیوه را مرعی می داشتند خفیف و بی اعتبار گشته از ملازمت
ممنوع شدند و بی طلب بخدمت نمی رسیدند و بعضی دیگر از روی عقل و متانت سکوت نموده در پرده حکایت
می گفتند به تخصیص خواجه افضل ترکه راه تردد در مجلس او داشتند اما روزی در اثنای محاوره و گفتگوی مذهب در
حقیقت مذهب ائمه اثنی عشر علیهم السلام و بطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیده تحسین آن سخن
مخالفت اصحاب ثلاث بود از آن مقوله حرفی نمی گفتند و برخی نیز از وقوع این مقدمات استبعاد نموده
حمل بر مصلحتهای پادشاهی و تألیف قلوب و طبایع ایشان می کردند امرا و اعیان قزلباش مطلقا احتمال نمی دادند
که این صورت وقوع داشته باشد تا آنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرام
است و در و دیوار مسجد قزوین مملو از شعرهای عاشقانه است که مردم نوشته اند اسمعیل میرزا میرزا زین العابدین کاتب
کاشی را که با وجود تشیع فطری همیشه مزاح گویی می کرد حکم فرمود که بمساجد رفته شعر را از سقف و جدار

لکه

مساجد محو نماید او بمساجد رفته کتابه خوش انشاء اسمعیل میرزا اسم سامی امیرالمؤمنین ع و مناقب حضرات ائمه معصومین ع
را نیز تمام حک کرد این صورت نیز بر طبایع او گران آمده این گفتگو در افواه و السنه عوام بمیان آمد و شاید
بعضی امرا و اعیان تقربی در درگاه اعلی سعادت آثار مذکور ساختند که مردم در باب مذهب مرشد کامل و
ولی نعمت ما که خلف صدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام اند سخنان
عجیب و غریب می گویند و او را بدشمنی خاندان شاه مردان متهم می دارند حاشا که چنین باشد نمیدانیم
که سبب گفتگوی مردم در این باب چیست و چه صورت روی داده که مردم را این مظنه شده و در طریق صلاح
و صوفیگری ما را شغلی افتاده و ما جرأت آن نداریم که در خدمت مرشد استدعای حل مشکل خود نمائیم
او بعضی از ریش سفیدان و عقلای گفتند که این مقدمه در آئین ارادت و اعتقاد قزلباش سبب این خواهد داد
کفر است چرا احتمال این مظنه باید داد اگر بعضی امور از حضرت اشرف بظهور آمده باشد که سبب طعن بدگویان
شده مصلحتی منظور است لب از این گفتگو بستن اولی است زیرا که ما بندگان را اظهار این معنی در خدمت پادشاه کامل
بی ادبی است و چه کس را حد و یارای آنست که این سؤال تواند نمود اردوغدی خلیفه تکلو که از صوفیان و
معتقدان اسمعیل میرزا بودند و مورد نوازش و تربیت او بود و حال ارادتی که داشت گفت حاشا که این
صورت وقوع داشته باشد اگر خواهید که خاطر شما اطمینان یابد جمعی از اعیان و صوفیان امیرخان که
امرای بزرگ است مثل امرا رفته بنظر همایون آئید من از حضرت حرف زده التماس حل مشکل کنم بعضی از امرا
و اعیان عزت طلب که در آن مجمع بودند فی الفور خود را به خدمت اسمعیل میرزا رسانیده در خلوت بعرض رسانیدند
که جمعی از امرای ترکمان و تکلو که سرکرده ایشان امیرخان و اردوغدی خلیفه اند با هم اتفاق نموده
می گویند که پادشاه ترک مذهب حق کرده اند بلکه اتفاق کرده اند که پادشاه را از میان برداشته سلطان
حسن میرزا ولد نواب سکندرشان را که در طهران است آورده پادشاه نمایند و اردوغدی خلیفه میان
مجمع قزلباش گفته که امیرخان آمده جای من باشد من پیش رفته با پادشاه حرف زنم جمعی جماعت از این حکایت
اردوغدی خلیفه انکار بردند که مقدار است نامات اسمعیل میرزا اظهار مجتهدی کرد العلم و عند الله اسمعیل میرزا از

استماع این حدیث بیهوده پریشان خاطر گشته شعلهٔ غضبش درباره انجماعت اشتعال یافته امیرخان را طلب نموده مخاطبات عنیف کرد و گفت شما مرا در میان قزلباش بدنام کرده اید که مذهب تسنن اختیار نموده ام و عقیده مردم را سست می سازید امیرخان در مقام جواب درآمده گفت که حاشا که ما را اعتقاد این باشد و حضرت شاه جهان غلط کرده باشیم می گوییم که اگر گاهی نواب اشرف مسامحه در باب مذهب شده باشد بجهة امور ملک داری الیف قلوب مخالفان است اما میرزا مخدوم شریفی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف را بدنام کرده هرگاه مردم می گویند که حضرت شاه میل بمذهب تسنن دارد دو اعلمای شیعه در باب حقیقه این مذهب مباحثه می نماید هرگاه حضرت شاه ازین حکایت تماشی می نماید او را متنبه بسازد ما را چه گناه است اسمعیل میرزا از رد و عندی خلیفه را مخاطب ساخته گفت که امیرخان در پس سر تو چه حکایت داری بگوی او انکار نمود امیرخان عرض کرد که جبرا حضرت شاه ارباب غرض را درباره اولاد حقوق عظیم الشان مسموع میدارند حقیقه صدق و کذب او در رسید و چنانکه عندی را از اهل نفاق شمارند اسمعیل میرزا گفت که مرا لایق و لیاقت پادشاهی قزلباش نمیدانند چنانکه با یکدیگر مخمر ساخته اند سلطان حسین میرزا را از طهران آورده پادشاه کنید امیرخان می دانست که این عرض کرد که سبب این لاف بیهوده خواهی دو سه داری نواب اشرف را زده حالا که بمنصب رسیده ایم در برابر ما چه مبلغ احتیاج داشته باشیم که آن سلطان حسین پادشاهی او در مجلسیه چکس نگذشته چه مبلغ توقع داشته باشیم مجملا گفتگو بطول انجامید ارد و عندی خلیفه را گرفته در صندوق کردند طلبگاران پسر ترکمان دار و دخته دفترخانه را اغوا و تحریک با برادرش که او بعداوت تمام داشت و بمواجهت دمراجعت ارد و عندی خلیفه متهم ساخته معتقد نمودند و امیرخان در ... تقلو که ترتیب کرده او بود بمند گفت اگر راست می گوید خاطر مرا از جانب سلطان حسین جمع کنید ... دیگر بسر رضا جنبانده و کوسه علی طلیجان ترکمان که از جمله امرا بود با چهل و چهار نفر قورچی بدین امر شنیع نامزد گشته چنانچه قبل ازین در وقوع رشاده ایما شد بطهران رفته نهال تجسته آن بحر ارای دولت را که در جویبار دولت بالا کشیده بود از پای در آوردند بعد ازین قضایا نسبت بامرای ترکمانی تقلو زندگی بی اعتماد شده طایفه استاجلو را برنواز شات نموده پسران تعلیان شاهقلی را ترتیب کرده چنانچه از شاه ...

٢١٧

شده بر سر شه طهماسپ را حاکم سیستان کرده ابراهیم سلطان برادرش را با بنی اعمام معزز و محترم بودند و محمدی خان تخماق دستور ایالت چخور سعد ساز و ایالت شروان نامزد فرمود و طایفه استاجلو فی الجمله اطمینان یافته خوف و هراسی که در اشتند زایل شد و در همان ایام اسمعیل میرزا بجهة مسح اعتماد مردم میرزا مخدوم شریفی را در معرض عتاب و خطاب درآورده کردانیده عوام الناس و خلاف که مشاهده این حال کردند زبان بسفاهت و دشنام او گشودند و ابواب بهایت نصیحت و رسوائی بظهور آوردند این معنی باعث عزیمت خلایق شده فی الجمله بر جمع سلطنه مردم و دیگر از مقوله مذهب حرفی مذکور مجلس نشد و چون آن غایت از بنام خود زده و بزرگانه داد و ستد می خرابان در تحدید زر و مبالغ خراب خانه مبالغه می کردند اسمعیل میرزا در سکه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله که در طرف نقش می شود تامل داشته و می گفت که درم و دینار در داد و ستد و معاملات بدست یهود و ارمنه و مجوس و هنود و سایر کفار در می آید و عوام در جنابت مس اسم الله که بعضی های کلام قدسی انجام لا یمسه الا المطهرون منهی و مذموم است می نماید مردد و متخاطر بود که در عوض این چه عبارت نقش نماید که در نظر خلایق ناپسند ننماید روزی در میان مردم گفت که چون ما را این بدنام کرده اند درین قضیه خبر خواهند گفت که غرض از هر طرف کردن این است که لفظ علی ولی الله در سکه نباشد بعد از تامل بسیار در آخر قرار یافت که در یک طرف سکه این بیت نقش نمایند ز مشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است و در طرف اسم او و محل دار الضرب نقش کرده در ساعتی که مختار او بود سکه کنند وجوه در اهم و دنانیر بدین سکه رایج شد و بعد از قضایا مرتضی طلیجان پرناک را که حاکم مشهد مقدس نموده بود در حین ساعت که نعش مبارک شاه جنت مکان را بر داشته روانه شود سی صد نفر قورچی تعین شد که منزل بمنزل مشکل آن جنازه مغفرت اندازه را بر دوش علی طلیجان شاملو را که حاکم و عسکر ملی هرات شده بود در حین ساعت که بمشهد مقدس خدمت جنازه بنموده باشند از آنجا روانه هرات کرد و بین الجمهور چنین مشهور گشت که او قرار داد که چون بهرات رسد دست خود شریف حضرت اعلی شاهی ظل الهی را که در آن وقت هشت ساله بود از لوحه حیات

شمرده خاطر او را از دغدغه وجود آن درین برج اقبال نیز فارغ سازد و بشیراز نیز کس فرستاد که عماری بیست دو از تقدیر
نواب سکندرشان را و برادران او در مضبوط نگاه دارد که والی سلطان علی بیگی اعلی حاکم شیراز میرسید او را نیز
از پای درآورد قرارداد خاطرشان شده بود که از دودمان سلطنه سوای او و شاه شجاع بسرش دیار نماند
نه است که بمقتضای العبد یدبر و الله یقدر تقدیر خالق برخلاف خلایق است ۰ هرچه دلیت خواستهان می‌شود
هرچه خدا خواست همان می‌شود ۰ در خلال این احوال ستاره ذو ذوابه در آسمان در برج حوت مرعی شده که
ذنباله آن از وسط السماء بجانب مغرب کشیده شده بود چون اسمعیل میرزا از علوم نجوم وقوفی داشت از مشاهده
این حال و تاثیرات آن پرسید منجمان مناسب وقت می‌گفتند چون ذنباله آن بجانب مغرب کشیده شده حکم
تاثیرش در ولایات روم و مغرب زیاده خواهد بود اگرچه از منجمان منجمان فی الجمله تسلی یافت اما خاطرش همان
همان دغدغه مند شده بود و فی الواقع دغدغه بخاطر او بجای خود بود زیرا که قواعد نجومی دلالت بر آن
می‌کند که هرگاه ذو ذوابه در وتد طالع صاحب طالع واقع می‌شود بلاشبهه او را بعدم میبارزد اسمعیل میرزا
بطالع جوزا متولد شده صاحب طالعش عطارد بود و ذو ذوابه که مرعی گشت در وتد طالع او واقع
منجمان او را تغلط داده از دریافت این معنی دوری می‌آمد شد عاقبة موثر افتاده بعد از آنکه روزی
رخت هستی بر راحله نیستی بسته عزیمت سفر آخرت نمود و تبیین این مقال در شرح این احوال آنکه اسمعیل میرزا در شب
یکشنبه سیزدهم شهر رمضان المبارک باتفاق حسن بیگ حلوایی اعلی که با او حال تعشق و تعلق می‌ورزید و
انیس جلیس و همصحبت شبانه‌روزی او بود و چند نفر دیگر از مخصوصان از دولتخانه بعزم سیر بیرون آمده
تا چهار دانگ شب در کوچها و محلات بسیار بود و بعد از آن به دولتخانه آمده در خانه‌های حسن بیگ بکور
که بدولتخانه اتصال داشت و دیگران از منزل آنجا شاهی که گشوده شد خواب رفت و چشم‌هایش که از مشاهده
آرزوهای دنیای ناپایدار غدار بهم نمی‌آمد بهم نهاده بشاد خوابستی شناخت حسن بیگ در پهلوی او دراز
بسته در پهلویش خوابیده بود آنچنانکه در بسته بود و مقربان و اهل خدمت در آنجا جمع شده انتظار
می‌کشیدند که در گشوده شود هیچ آفریده را قدرت دارایی آن نبود که بحوالی خوابگاه او رود و چون امتداد

زنان

زنان خوابیدن در استراحت از حد اعتدال گذشت میرزا سلیمان وزیر و قورچی باشی قریب بظهر بخانه آمده از
امتداد زمان آن خواب دغدغه ناک شده حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که از زمره حکما بمزید قرب
و منزلت اختصاص داشت تکلیف کردند که تا پشت خوابگاه رفته تفحص حال نماید که چه قضیه واقع است که تا حال
در خواب مانده‌اند حکیم کوچک جرأت نموده تا خانه که خوابگاه ایشان بود رفته چون صدایی نشنید باز
گشت دیگرباره او را بمبالغه تمام فرستادند درین مرتبه متکلم درآمده مشار الیه تا پشت در آمده هر سیم
دعا و ثنا بتکلم آغاز نهاد حسن بیگ حلوایی اعلی فریاد کرد که ای حکیم مرا قوت حرکت نیست که در بستر ایم دراز
از طرف بهر طریق که ممکن است بگشایید که عجب حالتی پیش آمده حکیم کوچک واهمه و استیلا را راه داده بازگشت
و همگنان را از صورت حال خبر داد میرزا سلیمان با جمعی مقربان رفته در را گشوده بدرون رفتند مشاهده نمودند
که اسمعیل میرزا از حرکت افتاده اما هنوز رمقی دارد و حسن بیگ را از سافل بدن لمس شده حرکت نمی‌تواند
حرکت ندارد زبانش لکنت بهم رسانیده همگی متحیر و سراسیمه گشته قورچی باشی را با بدرود علیسیده کس بطلب حاذق
و پیره محمدخان و امرا فرستادند همان ساعت اسمعیل میرزا ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرده از هم در
گذشت و حسن بیگ با لکنت زبان بصد کوشش بیان نمود که شب وقت افطار افیون خالص خورد و من هم دادم
بعد از طعام خوردن که اراده سیر کوچها کرد ترکیب افیون دارد اما آنچه من دادم نخوردم و در وقت
سیر در جایی رسیده حلواگر دکانی گشته بود از حلوا و فلوجه او بسیار شاد دل کرد چون بمنزل آمدیم گفت
که صباح نزدیک است فلونیای دیگر بخوریم و بخواهیم چون حقه فلونیای او را که همیشه سر از امی میداد پیدا کردم
آوردند علامت مهر ضایع شده بود گفتم سر این حقه مهر و نشان نیست اقبالی سخن من نکرد فلونیا در آورده
و خود زیاده از معتاد بکار برد و بمبالغه تمام بمن هم داد من اندکتر خوردم و بهر دو خوابیدم چاشتگاه
که بیدار شدم خود را باین حال دیدم که مشاهده می‌کنید حضرت شاه قوت نطق نداشت اما دست و پایی زد
بعد از لحظه از حرکت باز ماند و اندک نفس منقطع شده بود با آنکه از حکیم کوچک شنیده فریاد کردم نمی‌
است حقیقت حال دیگر شما می‌دانید امیرخان و پیره محمدخان که آمده مشاهده این حال کردند حیرت برایشان

غلبه برد و میرزا خان تعهد به قتل به جنس سبب جلوه اعلی کرده است بگو هر کس پادشاه را مسموم ساخته باشد بعد دو مواخذ
نشد ادو در جواب گفت که من بدولت پادشاه مطلع جمیع قزلباش بودم بعد از آن همان عبارات نموده
دارم و مع ذلک معلوم نیست که زنده بمانم آنچه بر من ظاهر بود همان است که گفتم امیر در تفحص و تجسس مبالغه می کرد امرا را
سلطان و امرا مانع آمده گفتند که مبالغه در این امر چه نفع می دهد حالا که قضیه چنین روی داده باید اول
غمخواری دین و دولت نماید کرد و حکم احتباس سم از بدن آدمی کردند مردم چنین استقلال میزدند که چون
نواب پریخان خانم را ضعیف دین اعتبار کرده بود داد اکثر آن مردم همراه شده سم در ترکیب حلوای او
تعبیه کرده بودند بعضی دیگر می گفتند که او مرض قولنج داشت که گاهی حرکت می کرد بمرتبه دیگر طغیان کرده بسر حد هلاک
رسانید اطبا معالجات کردند خلاص شد در این مرتبه چون قوی تر بوده و معالج حاضر نبوده بسر حد هلاک
بعضی دیگر می گفتند که ترکیب افیون دار بسیار خورده ام طعام زیادتی کرده نفخ قوی در معده بهم رسیده راه نفس
مسدود ساخت مجملا تشخیص امر اصلی نیافت که صورت قضیه چه نوع بوده است چون بعال امری چنین عجیب
و عجیب روی داد خلایق و عوام الناس در بحر حیرت افتادند اما عقلا و ارباب دانش ناچار از این حال
گشودند • نه اند کسی با سماک سمک • که خرد داده باز نماید فلک • از این نیلگون حقه زرنگار • چه بهره بردن
آورد روزگار • ز اسرار گردون کس آگاه نیست • خرد را در این جایگه راه نیست • فی الجمله بعد از وقوع این حال امرا
بجهة اینکه خبر این خبر شهرت نیابد فرمودند که قاپوچیان درگاه میدان اسب را بستند که خبر بیرون نرود
چون میانه ایلات تبارکی اوباب عناد مفتوح گشته از طایفه ترکمان و تکلو نسبت بشاملو و استاجلو
اندامی بسیار بظهور رسیده خونها ریخته شده بود و ایشان مغلوب مانده بودند بعد از وقوع این واقعه
عظمی در عقیده آنکه مبادا آن کینه از بنیاد اهتمام کشیده اهل الکانها آتش فتنه و نزاع اشتعال یابد اول
خلیل خان و میرزا سلمان که مردی ریش سفید صلاح اندیش بود صلاح دیدند که امرای ایشان
دولت امر نمودند عنان بساط مخالفت نوردیده تا دیدند که نزاع سابق و لاحق در عقب انداخت را
منظور داشته اتفاق دیگر دست ایشان باشند میرزا خان که بزرگ و ریش سفید طایفه ترکمان بود بلقدم از دعا پیش

آمده با پسر محمد خان استاجلو عقد پدر فرزندی بسته قسم خوردند و همه امرا دست بیکدیگر قسم خوردند بعد از این گفتگوی
سلطنة و پادشاهی بمیان آوردند ولی سلطان طهماسب خان ذوالقدر حاکم شیراز گفت که میراث پدر از فرزند
است شاه شجاع را پادشاه نمایند امرا ابرو اعراض کردند که میخواهی وکیل السلطنة و مطاع قزلباش باشی طفل
است نامه چگونه پادشاهی را ایران سزد چون همه امرا و ارکان دولت حکم نواب پریخان خانم را گردن
انقیاد نهاده بودند ولی سلطان بجهة خوشی نواب خانم می گفت که رتق و فتق مهمات سلطنة پریخان خانم
خواهد بود چون دختران مناسب رتبه سلطنة نیستند سکه باسم شاه شجاع زنند کسی اتفاقی نکرد و میرزا خان پسر محمد خان
و خلیل خان و جمیع امرا گفتند که نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه فرزند اکبر شاه جنت مکان و والد
چند شاهزاده نامدار کامران است بهمانا از دیوان رفیع الاعمال تؤتی الملک من تشاء منشور سلطنة پادشاهی
باسم سامی او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش که دیده بصیرتشان از مشاهده تقدیرات ازلی نابینا
شده بود اظهار نمودند که او از ضعف باصره است چگونه از عهده امر خطیر سلطنة که در انتظام امور لشکر و مملکت
ارزیدن چاره نیست بیرون میتواند آمد یکی از پسران او را مدار پادشاهی بباید گزید امرا و اعیان و
قزلباش که حاضر بودند همه بالهام غیبی آواز بر آوردند که پادشاه است و پسران او هنوز چون کودکند
ان شاء الله تعالی چند سال در سایه پدر بزرگوار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسند هر کدام شایسته ولی عهدی
باشند بصلاح و تجویزات آنحضرت ولی عهد باشد هیچ آفریده را مجال گفتگو نشد و ولی سلطان چون
از نواب سلطان محمد میرزا در شیراز بی اندامی کرده دغدغه عظیم داشت در راضی این معنی نبوده اما کسی متفق
حرف او نشد او نیز جفایی موافقت گفت خارابان آواز بر آوردند که دولت دولت سلطان محمد پا
پادشاه است والله والله که شیوه مرضیه طایفه قزلباش است که بهر امری که تصمیم کردند کما هی تمشیت
عقد مبارک منعقد گرمی کردند گشته شدند و امرا از آنجا برخاسته بدر حرمسرای نواب خانم آمدند و از
رای صواب نمای علیه استطلاع نموده حقیقة حال عرض کردند نواب خانم خود را پادشاه تصور نموده قرار
داد که چون سلطان محمد میرزا نام شاهی بر او اطلاق شود و نواب خانم رتق و فتق امور سلطنة شود بمان

لحظه سلطان حسین بیک شاملو مدرسی قلی خان سلطان محمود بیگ نام کهیل علی ملیجان را که بجهت اهمات در اردو مانده بود.
به جانب هرات بتقدیم فرستاد که خبر فوت اسمعیل میرزا را رسانیده اگر قضیه مذکوره وقوع شاهزاده که عبارت از
اعلی حضرت اعلی شاهی ظل الهی باشد بظهور رسانیده باشد این خبر بهجت اثر را رسانند و امرا و شیعه دربار پادشاهی آن
حضرت نوشته و حملی بهم بران نهاده مصحوب علیخان بیک موصلوی ترکمان فرستادند که خالوزاده آن
حضرت بود متعاقب او علی بیک ذوالقدر ولد محمد خان را نیز که از دولتخواهان نواب سکندرشان
خصمای ولی سلطان بود بتقدیم بشیراز فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا و جلوس اشرف رسانند اهر روز بود
که در میدان اسب ... گشاده خبر رسانان سوار شدند وقت افطار بر مردم ظاهر شد که اسمعیل میرزا ارتحال نموده
روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند که از امرا و اعیان هر طبقه خواه بعلت سلطان حیدر خواه بجهت
در حبس سیاه چال بودند بتخصیص صدر الدین خان ولد معصوم بیگ سید بیگ کمونه و جمعی کثیر از هر طبقه
محبوس بودند و سوای حسین بیگ یوزباشی که چند روز قبل از آن در سیاه چال بمرض اسهال فوت شده بود
بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی بمرحمت نواب خانم که بواسطه او ... طرد الملاقات خلاص
شده اما مجال توقف در ایران محال دانسته بعقد زیارت عتبات روانه بغداد شده از آنجا به پادشاه
روم ... چند سال قاضی القضات مکه معظمه شده موافق مذهب حنفی ملیه النعمه حکم می کرد بالاخره
بتقضای ... اجل گرفتار آمده در مکه شریفه ودیعت حیات بقضای متقاضی اجل سپرده اما از جمعی کثیر
استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نمود که مرا موافق مذهب امامیه غسل دهید که من اثنی عشریم و در این
مدت محض امور دنیا و جاه طلبی بعضی امور ناصواب نمودم و این معنی مستبعد بنماید العلم و عند الله و هو عالم
بحقایق الامور چون اکثر مردم بجهه سوء اعمال میرزا از او آزرده بودند زیاده پریشانی خاطر ... راه
نیافت و هیچ گونه تفرقی واقع نشده هرکس از اهل حدث ... و مقربان اراده رفتن شیراز و دیدن
حضرت پادشاه نمودند بخدمت امرا آمده اجازه می خواستند و ایشان به خدمت خانم عرض نموده
رخصت می دادند و روانه می شدند و کسی بی رخصت نواب خانم و امرا در شیراز رفتن نداشت

ذکر جلوس نواب سلطان

محمد پادشاه

محمد پادشاه خدابنده و ملکی او بر سریر سلطنت ایران و وقایعی که در ایام دولت او در هر سال روی داده

سابقا مرقوم قلم بیان گشت که اسمعیل میرزا غازی بیک نام قورچی ذوالقدر را فرستاده بود که نواب سکندرشان
و پسران او را مضبوط نگاه داشته نگذارد که هیچ آفریده با ایشان ملاقات نماید و قورچی مزبور با همواری بسیار
با نواب میرزا نموده بود در وقتی که قضیه فوت اسمعیل میرزا وقوع یافت امرای عظام علیخان بیک موصلو ترکمان
و علی بیک ذوالقدر را روانه شیراز نمود سکندر بیک شاملو که از امیرزادهای آن طبقه بود و شیرعلی بیک
و علیخان بیک موصلو ترکمان بی تحاشی روانه شیراز شده شب و روز قطع مسافت نموده مانند ...
لحظه از حرکت نیاسوده دو روز پیشتر از علی بیک بشیراز رسیده راکب و مرکوب غرق عرق بدر دولتخانه
نواب سکندرشان شتافته مژده داد که اسمعیل میرزا از عالم رفت و حق بمرکز خود قرار گرفت غازی بیک
در آن ساعت حاضر نبوده خدمتکار نواب سکندرشان سراسیمه بحرم دویده خبر می دهد که قورچی آمده
چنین مژده می دهد از علو همت و قطع نظر از تعلقات دنیا به صحبت وقت عمل نموده اصلا توجه بتحقیق نشده
و بخاطر انور میرساند که مبادا اسمعیل میرزا در مقام آزمایش و امتحان شده عمدا کسی فرستاده باشد و خواهد
خاطرنشان نماید که آیا آن حضرت خیال سلطنت در خاطر دارند یا نه مجملا غازی بیک ذوالقدر نیز حاضر
شده اسکندر بیک تکلم آغاز نموده او را تهدید قتل کرد اسکندر بیک گفته بود که جای تعجب است دنیا بمحمد رسول
الله صلی الله علیه و آله نماند اسمعیل میرزا هم نمانده باشد صدق و کذب قول من سه روز ظاهر می شود اگر خلاف
گفته باشم بعد از سه روز هرچه خاطرت خواهد نسبت بمن بجای آور مجملا از این خبر شورش و غوغایی در شهر
افتاده خلایق بدر دولتسرای نواب سکندرشان هجوم کردند نواب سکندرشان بغازی بیک خطاب
فرمودند که گویا این مردک مصروع شده نمیداند که چه می گوید او را محبوس ساز که اگر ... جرم
این حکم الهی را اجازه ... او را بسیاست هرچه تمامتر بجزا رسانی اگرچه غازی بیک
جرات نمود اما جمعی از اهل شیراز ذوالقدری که اظهار شعف نموده بودند تهدید آمیز گردد
ساعت از آن خبر رسید و او همان جواب می گفت در این اثنا خبر نماید غازی بیک فی الجمله اطمینان

احمد اتباع نواب سکندرشان مردد خاطر گشته روز دویم آخر روز بود که علی بیگ آمده خبر تحقیق آورده شرف پای بوس
مشرف گشت مخالفت علیخان ترکمان بمرز رسیده و شقه که امرای عظام درباب او شاد و باد شاهی گرفت
نوشته بودند بنظر انور رسانیده مضمون آن معروض گشت و جمعی کثیر از ذوالقدر آن شهر که با علی بیگ عشق و
ادبی سلطان عداوت داشتند همان لحظه حاضر شدند و تهنیت جلوس مبارک بادی گفتند و سلک [illegible] بمرتبه
امارت سرافراز شده بلقب خوش خبر خانی رسیده و ذوالقدران در عالم صوفی گری زبان تشنیع بکاری
دراز کردند نواب سکندرشان فرمودند که هرچند از او بسیار آزرده خاطرست اما بشکرانه این بشارت عبا
الهی از او عفو نمایم و چون مرد ضابطه کاردانی است و امر در شماره خود با سلوک میکرد قابل
تربیت است بالجمله منصب ایشیک آقاسی گری باو داده چند روز در ملازمت بود و بعد از آن نواب مهد
علیا که از اطوار ناهنجار و سخنان بی ادبانه او نهایت آزرده خاطر بود تاب نیاورده او را گرفته بند
تمام بقلعه اصطخر فرستادند در آن قلعه از اوج تخفیض ممات رفتاده محبوس نموده خاک گشت و در
دیگر جمیع سادات و اکابر و اعیان شیراز و ریش سفیدان الوس ذوالقدر بردرگاه سرکرده [illegible] جمع
شده شرف پای بوس مشرف گشتند و علی بیگ بایالت شیراز و لقب ارجمند خانی سرافراز شده و از
سادات عظام شاه مظفرالدین علی انجو که دولتخواه نواب سکندرشان بود بمنصب قضا و عسکر و [illegible]
میرزا احمد العراقی وزیر و مقدمی خاصه شریفه شیراز که در این چند سال خصوص ایام اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] بتقدیم رسانیده بود بمنصب عالی نظارت [illegible] و چون سرکار نواب سکندرشان بی سامان
بود و علیخان سبب مذکور و میرزا احمد ناظر ضروریات سرکار خود را از طایفه ذوالقدران وارد [illegible]
دیوانی ملکه سالها نموده و همه روز جوق جوق از نوکرهای ایشان و اویماقات داخل خدمت
[illegible] سلطنه مردین رسیده نوازش می یافتند میر قوام الدین حسین شوشتری شیرازی که سلطان
دارالملک ذوالقدر با ایشان متفق شده بودند و [illegible] سلطان در قزوین سعایت او با اسمعیل
میرزا کرده اسمعیل میرزا او را گرفته در صندوق مقید و محبوس بود در [illegible] استخلاص یافته شیراز آمده بود از نواب

خورشید لقا مهد علیا فخرالنسا بیگم حرم محترم نواب سکندرشان سرافراز گشت و نواب مهد علیا متوجه سررشته
امور دولت گشته هیچ مهمی در اداره علیه او فیصل نمی یافت و نواب سکندرشان مراعات خاطر شریفه او بسیار
می کرد و نواب مهد علیا قرابت بمرتبه داشت با خان احمد لهذا اراده استخلاص او که در قلعه اصطخر محبوس
بود نمود و نواب سکندرشان حسب اراده و رضای خاطر شریفه نواب مهد علیا خان احمد را از قلعه بیرون
آورده تعظیم و تکریم بسیار کرده بایالت و دارائی گیلان وعده داد و هم چنین شاهرخ بیگ آقای اعلی و ذوالقدر
را که شاه جنت مکان با دلیاء اسمعیل میرزا گرفته بود و در قلعه محبوس بود و اسمعیل میرزا در ایام دولت خود وکالت
دیوان اعلی را نامزد او نموده همه روزه وعده می داد و از قوت بفعل نمی آمد نواب سکندرشان او را سردار
بمرتبه ایالت و خانی و تفویض والای مهرداری رعیت آسمانی بخشیدند و در این اثنا میرزا سلمان وزیر وارد
سعادت نموده اول بمنزل علیخان بیگ رفته با توسل جست و توسله او و جناب میرزا احمد ناظر که با او طریقه
دوستی داشت بشرف پای بوس اشرف و سجده مهد علیا مشرف شده در گوی عرض حکایات و اخبار قزوین و
اطوار نواب پریخان خانم و اطاعت و انقیاد امراء از روی دولتخواهی معروض داشته نوازش و
تربیت یافته در همان مجلس پای بوس وزارت دیوان اعلی کرده بدستور وزیر اعتماد الدوله گشته و حالا قزوین
ابله نواب پریخان خانم بدولت و اقبال برسند کامرانی ملکیه رزده جمیع مهمات سلطنت را متکفل شده امرا
عالیشان و سرطوع فرمان نهاده همه روزه بعتبه عالیه او جمع شده قرار دادند که از هر اویماق یک کس ریش
سفید و معتمد علیه بوده مردم الطایفه از صواب دید تمام ذربکشند از طایفه ترکمان امیرخان و از استاجلو
پیره محمد خان و از شاملو سلطان حسین خان نواده دورمیش خان و از تکلو مسیب خان شرف الدین اوغلی و از
افشار ملی بیگ قورچی باشی و از ذوالقدر شاهرخ خان مهردار دیوان اعلی و قس علی هذا از جمیع اویماقات
ریش سفیدان بعتبه [illegible] مهمات ضروری را برساله [illegible] سلطان هر کس خالوی نواب خانم بعرض رسانیدند
و بدانچه حکم میشد عمل می نمودند و مقرر شد که سوای جمیعکه حسب الامر علیه روانه شیراز شده اند دیگر
کسی بسرحرکت نرود که چون موکب نصرت قرین شاهی بحواله قزوین رسد همگی امرای عظام در رکاب

از شرف باشیم که مبادا مردم بیگانه در حرم اشرف دخل نموده میانه برادر عالی‌شان دخواهر مهربان افساد نمایند
نواب خانم هرچند احتمال میداد که خلاف رضای او در مخیله شاه دسپاه کذرد اما آنخان او را که بیقدر راستی
در میزان سنجیده بخود می‌نمود اذعان نموده رخصت داد میرزا سلیمان همان لحظه مرضی طبع ایشان بود شمخال سلطان اراده
نمود که کس فرستاده او را باز گرداند امیرخان مانع شده او شب و روز از حرکت نیاسوده بهیبور دسک همیون
شاهی از شیراز حرکت نکرده بود که بشیراز رسیده چنانچه مرقوم کلک وقایع نگار گشت بشرف ملازمت اشرف مشرف
شده و ملاحظه نموده که نواب مریم‌شان مهد علیا حرم محترم نواب سکندرشان صاحب اختیار مطلق است و محبت الهی
که ارباب دولت و طالبان جاه و حشمت را از آن چاره نیست گردیده بجهت جذب قلوب ایشان بتقاضای حالا امر دین و همه
از عظمت و اقتدار نواب خانم و اطاعت و انقیادی که امرا و اعیان قزلباش او را می‌نمایند حسب الواقع عرض نماید
و از اقوال و افعال و حرکات نامعقول صاحب خبران خاطر نشان نواب سکندرشان و مهد علیا شد که با دوام که
نواب پریخان خانم بانوی دولتخانه در اتق و فاتق مهام سلطنه بوده باشد نواب اشرف از پادشاهی از ایشان
نخواهد و نواب اشرف مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود و صلاح دولت خود را در آن دیده که
نواب خانم را بی اعتبار سازند و این اراده در خاطر ایشان تصمیم یافته بفکر و اندیشه کار بر گرد آن جسته و هر کس از
قزوین می‌آمد و احوال می‌پرسیدند مؤید اقوال ایشان بظهور میرسید مجملاً دفع نواب خانم در ضمیر انور نواب
سکندرشان و مهد علیا رسوخ یافت چه از مکر و کیدی که در باب اسمعیل میرزا باو اسناد شده بود اندیشه
مند بودند علی الواقع چاپی او بود و میرزا سلیمان متکفل مهمات سلطنه گشته روز بروز نوازش و تربیت می‌یافت
مجملاً قریب یکماه در شیراز توقف نموده از آنجا عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه اصفهان معطوف داشته
و بدان بلده جنت نشان رسیده مردم اصفهان پیشکشهای لایق کشیده و مدتی سه هفته بجای
آورده و دارالسلطنه مذکور نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا اختصاص یافت و ارذل علی بیک ترکمان میرزا با
میر حسین خان ابرندرانی برادرزاده نواب مهد علیا تفویض یافت و از آنجا روانه شده سه روز در بلده
کاشان متوجه بلده المؤمنین قم گشته در آن مدینه طیبه بملاقات شریفه نواب خورشید احتجاب سلطانم والده

جده نواب سکندرشان فایض گردیده نواب مشار الیها اگرچه از فوت فرزند رشید نامدار اسمعیل میرزا و واقعه نایره
کرامی سلطان حسین میرزا صاحب تجربه و اندوهناک بود از دیدار گرامی نواب سکندرشان که پسر بزرگش بود در حرمی
بود که خواهش مساعدت و دوری روی داده دل بمفارقت ایشان نهاده بود و دیده بدیدار گرامی پسر خود را
روشنائی حاصل کرده بهجت و اندوهش بصحبت و سرور مبدل گردید حسین قلی سلطان اشیک آقاسی باشی تکلو
بعضی از بیوتات و یراق و اسباب پادشاهی که باستقبال آورده بودند جمعی از غفران انساب قرب عرش در منزل
دارد گشته بسعادت پای بوس شرف گشته و در دارالسلطنه قزوین از اخبار واردین مسامع امرای عظام رسید که
اقتدار نواب خانم و محبت و اتفاق ایشان در آنجا پسندیده خاطر اشرف و نواب مهد علیا نیست امیرخان ترکمان
محمدخان و ولی بیک قورچی باشی و سایر امرا و خوانین عالی‌شان هر یک با پسران و اقوام و اعیان اویماق
خود را رخصت گونه حاصل کرده باستقبال فرستادند رفته رفته کار بجائی رسید که امرا و اعیان اویماق
خود را بی رخصت نواب خانم بعقید بر رفاقت یکدیگر گشته متوجه استقبال می‌شدند و چند روز که در بلده قم توقف
واقع شد اکثر امرا و اعیان بملازمت رسیدند و در حلا نواب خانم میرزا شاهم را بجهت بی التفاتی نمود و شمخال
سلطان و اتباع او اندکی پریشان خاطر گشتند مجملاً رایت منصور پادشاهی از بلده قم بمقر سلطنه در حرکت آمده
حول ارساده که گذشته بجنگ رود رسیده امیرخان و مهره محمدخان و خلیل خان و قورچی باشی و محمدخان تکلو
و جمعی که در قزوین مانده بمقر چنین بود که در موکب نواب علیه خانم خانم و هودج اقبال باستقبال روند صلاح
وقت در آن دانستند که از ملازمت نواب خانم تخلف جسته هر کدام با اتباع و مردم خود متوجه استقبال گردید
بعضی به رخصت حاصل کرده بعضی بی رخصت روانه شده در حوالی چشمه رود بسعادت ملازمت فایض گشتند
و خبر رسید که شمخال سلطان اجماعت جرکسه و اتباع خانم با اسلحه و یراق جنگ در دولتخانه نواب خانم
جمعیت نموده سودای فساد و شورش در سر دارند و در حوالی قزوین امیر اصلان خان ارشلو افشار را
که از غلات اسمعیل میرزا یاد بود طلب فرموده دفع شمخال سلطان را از عهده او نموده داد متقبل آن
خدمت شد و رقم اشرف باسم شمخال سلطان القاب مناسب غرا صادر یافته مضمون آنکه ابالت و دارائی

ولایت شکی که در زمان شاه جنت مکان چند سال الکاء او بود و همیشه از روی ذات باد شغله فرموده ایم چون ساعت خوب نشست
امرد مم خود نقل مکان نموده از شهر بیرون رود و اردوی خود را بیرون شهر گذاشته چون به دولتخانه نزول اجلال
فرمایم آمده پای بوس نمایم روانه کرده و امیر اصلان خان که با اعمال سلطان دولت و یکدل و همزبان بود بشهر آمده رخم
آورده به تکلیف سوار شدن او گردید اعمال سلطان اگرچه دانست که این همه از روی شغله به تعقل نیاید چون قرار نوع دیگر
نخود نمیداد بر خاستن شکی و خود را گوشه کشیدن بهیچ و سرو رشته طوعا و کرها اتفاق امیر اصلان خان سوار شد
بموضع شتن که کمتر سخی شهر است نزول نموده نواب خانم در هودج زرنگار رفته بموضع قرار گرفته قورچیان
حرم و ملازمان خاصه نواب خانم چهار پانصد نفر پیاده محفه را بر دوش گرفته باردوی معلی آورده چون بحرم در
آوردند خواصه سرایان بمراسم خدمت پرداخته شده در حرم بملاقات برادر ارجمند کامکار و شاهزاده نامدار
وقوع یافته ازجانبین بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان و برادران کامکار اسمعیل میرزا و اطوار ناپسند او
دلیری که در قطع صله رحم نموده بمیان آوردند و بعضی خواصه سرایان مسموع شد که نواب مهد علیا از روی ادب
دست بوس نواب خانم خایف گشته نواب خانم از رعایت عجب و غرور و کم خردی نواب مهد علیا را زیاده
وقعی ننهاده بود القصه در روز سه شنبه سیم شهر ذی الحجه الحرام که یازده ماه از سال او دیل بهشتاد و
پنج گذشته بود مولانا افضل منجم قزوینی ساعت اختیار نموده نواب سکندرشان و شهزاده عالی مکان عباس
نامدار با اقبال از آن منزل سوار شده و کوچه شهر و دولتخانه مبارکه شدند خلایق و عوام الناس گروه
گروه فوج فوج به استقبال شتافته از زیره صوفیان تا در دولتخانه همایون جوق جوق به استقبال صف
کشیده لوازم دعا و ثنا بتقدیم میرسانیدند نواب سکندرشان در کمال فرح و شادمانی در استعلام
معارج دولت و کامرانی داخل دولتخانه همیون شدند و آفتاب مثال بر پهلوی بالش عزت و اجلال تکیه
زدند و بنات مکرمه و زوجات مطهره شاه جنت مکان و سایر مخدرات حرم محترم بسرعت پای بوس مشرف
شدند راقم حروف در قزوین بود و روزی که نواب سکندرشان داخل شهر شده باستقبال رفته بود
روز سه شنبه سیم شهر ذی الحجه بود و حسب مورخ روز پنجشنبه مذکور نوشته تخیل که ذره تغییر را عقلی نیا.

اورا

اورا اشتباهی واقع شده باشد اما احوال نواب خانم آنکه در وقتی که نواب سکندرشان متوجه دولتخانه مبارکه
واقع شده باشد اما احوال نواب خانم آنکه در وقتی که نواب سکندرشان داخل شهر شدند باستقبال رفته
بود روز سه شنبه سیم شهر ذی الحجه بود و حسب مورخ روز پنجشنبه مذکور نوشته که نواب خانم حکم شد
که خلیل خان افشار که در زمان شاه جنت مکان امامی لله حضرت علیا جناب خانم بوده او را بمنزل خود برد
که پس بعد در منزل او باشد بعد از سواری نواب سکندرشان و نواب مهد علیا قورچیان عظام بدستور محفه
آن پرده نشین سرادق عصمت را بر دوش گرفته نواب مهد علیا و مخدرات استار سلطنت سوار از عقب محفه در
حرکت آمدند و چون بدر دولتخانه مبارکه رسیدند از کثرت و ازدحام خلایق که از شهر باستقبال آمده
راه تردد مسدود بود قورچیان و ملازمان نواب خانم بردند که باتفاق مخدرات و دودمان سلطنت از راه
خانه خود داخل باغچه حرم کردند و چون بدر خانه نواب خانم رسیدند ملازمان خلیل خان هجوم آورده محفه را
بجانب خانه خلیل خان بردند و قورچیان و ملازمان نواب خانم در اول حال از راه اباء نموده
داشته که صورت حال چیست تا آنکه مردم خلیل خان صریحا گفتند که حکم قضا به رضا برین نهاد پیوسته نواب
خانم را اندرون محفه از کشاکش هودج نشان و صورت حال اطلاع یافته رضا بقضای الهی داده
از آنکه هر گز در مخیله اش نمیگذشت دل نهاد مجملا نواب خانم را بخانه خلیل خان بردند و امیر اصلان
خان را حکم شد که بموضع شتن رفته اعمال سلطان را بقتل آورد و سر او را به اجمعی کثیر بهانه شامت و مبارک
او بموضع مذکور رفته در حالی ملاقات چند نفر از جماعت افشار و را بنهاده بقتل آورد و سرش را بجهت اسلام
حضرت رسانید از این پیشتر امیر اصلان خان سر او را بدرگاه والاجاه آورده بنوازش و مرحمت
اختصاص یافته و در همان شب چند نفر از ملازمان خلیل خان حسب الامر اعلی نواب خانم را بگه تخنیه هلاک کردند
و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم که باعتقاد مردم تخمینا ده هزار تومان میشد در اداء این خدمات انعام
خلیل خان مقرر شد و شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا را نیز که هنوز یک ساله نشده بود در راه عدم نمود و دولی سلطان
تکلی طالحی اعلی را نیز گرفته بدست ذوالقدران شیراز داده نوادر همت بجزا و سزا رسید و چون این

حقا با بوقوع پیوست نواب مریم شان مهد علیا در کمال عظمت و استقلال متکفل مهام سلطنت و پادشاهی شده مهمی
بعرض و اشاره علیه حصول نمیپذیرفت و نواب جهانبانی بمنصب وکالت دیوان اعلی مخصوص گشته مقرر شد که
در ضمن احکام و مناشیر پادشاهی بر بالای مهر در زیر مهر مینگرد و میر حبیب ولد خواجه شجاع الدین شیرازی که
خالوی علیقلی خان شاملو بود و جان آغا خانم همشیره او در خدمت مهد علیا و شاهزاده نامدار بجهت سوابق خدمات
که در دار السلطنه هرات از وی بظهور رسیده به نیکوخدمتیهای لایق پیوسته بود و غایبانه عزت و اعتبار تمام داشت
بوزارت نواب جهانبانی سربلندی یافته مهر وکالت را باو سپردند و مولانا افضل منجم قزوینی که بسمت خانه
خواهی با نواب مهد علیا داشت کمال اعتبار و اقتدار یافته لهم ملازمی و معاملات دیوانی قزوین باو متعلق
گشت و میرزا سلمان من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتماد الدوله گشته شروع در فیصل مهمات ممالک محروسه
مالی صدارت مغفرت پناه میر شمس الدین محمد مرتضی کربلائی که سید فاضل نیکو اخلاق بود بر سر نعش در دین نهاده بود
مفوض گشته سبب صدارت مشار الیه آنکه در وقتی که نواب اسکندرشان از هرات متوجه شیراز بود در قصبه
خبیص بملازمت رسیده خدمات مرغوب بتقدیم رسانیده بود و فضایل و کمالات حضرت میر صحبت ادبا
نواب اسکندرشان درست آمده باو معتقد نموده بود که حقیقت فضل و استعداد او در العرض شاه جنت مکان رسانیده
التماس نماید که او را بمنصب صدارت عظمی سربلندی دهد از حضرت مقبول نیاید در نوبتی که رقم سلطنت و پادشاهی
و جهانبانی از حضرت بتوقیع تعریض تشانه موقع گشته و مهام سلطنت و فرمانروائی بذات اشرف تعلق گرفت او
کمال دعا و وفاق و عواطف و الطاف شاهانه سیادت پناه مشار الیه را ادنی پایه و الا ارجمندی یافته از
دار الملک شیراز طلبیده بموجب الطلب مشار الیه عز اصدار یافت و حضرت میر در کمال عزت و اعتبار به پایه
سریر اعلی شتافته من حیث الاستقلال امر صدارت بر داشت و ممالک محروسه را با امرای عظام و الوس الف
قزلباش قسمت فرموده امیرخان موصلو بایالت تبریز مخصوص گشته اسمعیل خان و شاه قلی سلطان برادر امیرخان
و سلطان مراد خان ولد او و ابراهیم سلطان ساده ترکمان حسب الصلاح امیرخان برتبه امارت سرافراز
گشته در اداره پایان الکا داده شد و امیر الامرائی محمود سعید سیوری زبان شاه جنت مکان به محمدی خان
تکلو

تکلو استاجلو قرار گرفت و امیر الامرائی قراباغ که اسمعیل میرزا با امام قلیخان قاجار داده بود به مستور بتعویض ها شد
و ایالت و دارائی شروان با ارس خان روملو متعلق گشت و اردوبادی خلیفه تکلو و چند نفر از امرای روملو
متعلق گشته در شروان الکا دادند و ولیجان تکلو با ایالت همدان سربلند گشته روانه آن صوب شده دار المرز امرا
استاجلو مرشد قلیخان الکای را در طوایف افغان خرزبیال داده ابراهیم خان برادرش را در استرآباد الکا داد
و تبریز را بمحمود خان صوفی اغلی و خواف بولغان قورچی باشی عنایت فرمودند و خبوشان و بعضی محال خراسان
به مرادخان چکنی بتعویض یافته ابو الفتح خان ولد اغرلو ارجان شاملو و خوش خبر خان را در کوسویه و غوریان و
ان حدود الکا دادند و دار الامان کرمان بولیجان افشار قوم قورچی باشی بتعویض یافته کوه گیلویه بسیورسانق
بخلیل خان افشار تعلق گرفت و محال عراق اکثر با امرا درگاه معلی قسمت شده کاشان به محمد خان موصلو
توام امیرخان که از ارکان دولت قاهره بود تعلق شده دار السلطنه قزوین به سلطان حسین خان شاملو متعلق گشت
دالکا و قم بسیورسانق بخیه سلطان جابوق ترکمان و ساوه با ابو المعصوم خان ترکمان مرحمت شده دالقاء کا
ری بسیب خان تکلو و خوار و سمنان بشاه قلی سلطان اتی اغلی ذو القدر و ساوج بلاغ و جون شعان و بعضی اعراب
شاهرخ خان مهردار ولد ... و طارم و خلخال و بعضی محال به پیره محمد خان مقرر گشت و مملکت فارس با امرای ذو القدر تقسیم یافت
و استرآباد بمحمدخان جانیلو ذو القدر عمزاده ابراهیم خان تعلق شده و همچنین هر یک از امرا طوایف را الکا
مناسب حال داده روانه نموده و خان احمد گیلانی حسب وعده که فرموده بودند ایالت و دارائی گیلان بیه
پس لقب ارجمند اخوت سرافراز و شرف مصاهرت این دودمان ممتاز گشته از نبایت مکرمه شاه جنت مکان
مریم سلطان بیگم بعقد ازدواج او در آمده در دار السلطنه قزوین باآئین شایسته عروسی واقع شد و خان احمد بکوکبه کام
یاب دولت بنتیجه رسید روانه گیلان گردیده عیسی خان گرجی ولد لوند خان و سیمایون خان ولد لوارصاب خان را که
هر دو در قلعه الموت محبوس بودند و اسمعیل میرزا از میدان آورده بود حسب الامر سام میرزا برادر شاه جنت مکان
را بعیسی خان داده بایالت شکی فرستادند و سیمایون خان بشرف اسلام مشرف شده بسلطان محمود موسوم گشته رتبه کلام
الموسوم اخوت لقب ارجمند برادری یافت و قرین اعزاز و احترام روانه گرجستان و بتصرف الکا ورد شتی

گردیده سادات عظام و اکابر و اشراف ممالک خواه جمعی که در زمان اسمعیل میرزا در پایه سریر اعلی مجتمع گشته بودند هر کدام
مطالب و مدعائی که داشتند بانجاح مقرون گشته موفق المرام رخصت انصراف یافتند از انجمله نواب مرتضی ممالک
میرمیران یزدی سیورغالات ممدود از ارزانی داشته صفیه سلطان بیگم صبیه اسمعیل میرزا که خواهرزاده او بود
خلیل الله کهتر دو ماشش خانم صبیه شاه جنت مکان را شاه نعمت الله میرمیران برادر او عقد بسته معزز و محترم روانه دار
العباده یزد گردیده او را بلقب ارجمند برادری یاد کردند که چون نواب سکندرشان بر مسند پادشاهی متمکن گشت
و چون همت بکمال ذات دست دریا توان با ایثار بذل و احسان گشاده ابواب خزاین گشوده و دوش گرفت اشراف
رسانیده ارکان دولت و سرآمد سلاطین در تحفه جذب قلوب الناس و جمع اموال دست از مال بر داشته تحمیع امرای
عظام را که به ممالک فرستادند از خزانه عامره مدد خرج و مواجب یکساله و ده ساله که خلاف متوقع ایشان بود
دادند چنانچه با امیرخان و اتباع او ده هزار تومان داده شد و سایر امرا علی هذا القیاس قیاس باید نمود
شاه جنت مکان که از انواب خلعتی ممدود سالها اندوخته بحر و کان بود و حرف خلعت امرا و ارباب مناصب عمال
و عمله شران و اشراف ممالک شده و نواب سکندرشان هیچ روزی نبود که در بیت خلعت بمردم مجهول نمی داد و در خور
و جهات عظام را که اکثر ده ساله بلکه بیشتر یافته بودند حکم شد که مواجب سنوات ایشان را دادند همه روزه از نقد
از خزانه عامره صد و چند آورده در هر دهن بقوت جهان می دادند و ابواب منافع بر ارباب مناصب گشوده
گشت و شیوه اقتدار رواج یافت طوایف گردان بحکایت تشنیع و اعدال ادیماقات ارادهای متخالف پیش گرفته و در از
دار ارکان دولت را برشوه تسلی ساخته آنچه اراده می کردند از پیش می بردند امرا بحد تعیین شده چون الغا مملکه
تقسیم یافته بود و مواجب از خزانه عامره می دادند و متعصبان هر اد باقی سر شورش و فساد برداشته در مقام
در آمدند که بر اضداد دشمنی گرفته لوای استقلال برافرازند مجملا طوایف قزلباش انجاح مطالب خود در آن نهاد
همت ساخته صلاح دین و دولت را کمتر منظور می داشتند تا آنکه در اندک زمانی خزاین شاه جنت مکان را
که چندین سال فراهم آمده اندوخته بحر و کان بود از نقود و جواهر خالی گردیده هباء منثورا گردید و خالصه فرموده
که در عرض ماه سال از نعدل جمع شده بود ببادستی با خاک برابر گشت اگرچه در زمان دولت آنحضرت با تقفاء
نفا

نفاق نیت و شجاعت از میانه خلایق دوری گزیده ابواب محبت و ولا بر روی روزگار رعایا و برایا گشوده گشت
اما سپاهیان غریق بحر و انعام و احسان شده بمراتب علیا ترقی کردند و طوایف قزلباش سرکش ارادهای بنفاق
پیش گرفته در هر سری سودای خودسری پدید آمده از خودسری و خودرائی کار التقدم و کمیش از وفاق بنفاق
مبدل گشت و در هوای در میانه لشکر قزلباش شیوع یافت و اخبار اختلاف احوال و عدم انقیاد قزلباش
بپادشاه اشتهار یافت از حکمت بالغه ربانی صلابت و عظمتی که هزاران مصلحت دینی و دنیوی در آن منطوی است بدین
جهت خللهای فاحش در دولت ابد پیوند پادشاه گاهی عصر و حکام افغان که از زدی چنین روز در فرصت شدند و فرصت
شمرده شرکاء و غرا طمع در ممالک عجم کردند سلطان مراد خان نقض عهد و پیمان کرده طمع در ممالک آذر
آذربایجان و شروان کرده و گردن کشان آن طرف که سالها سر در حیز اطاعت داشتند دم از استقلال و استیلا
استبداد زده دست تطاول و تعدی انجا ممالک دراز کردند و نواب سکندرشان از بی اتفاقی
و بی هوایی لشکر و نزاع امرا و منازعه ادیماقات و حسن خلق آنحضرت قدرت بر مدافعه دشمنان قوی دست
نداشت بلکه نیکو خلق و کم آزار بود ❁ قافله و هم سبکبار آمده ❁ بالاخره مهمات ایران بجائی رسید و سرحدی انکه
که ممالک ایران خصوصا شروان و مضافات آن و دار السلطنه هرات که گشتگاه نافذ فرمانان بود بدست
تمام افغان در آمده از تصرف قزلباش بیرون رفت و بر مردکی تمام حکمرانان راه یافت و خلایق صد دراز
در بحر تحیر و اضطرار دهان آرزو گشاده بتضرع از سحاب الهی جویان و پویان بودند و چون آن آشفتگان
بادیه می سیراندی جویای عین الحیوات می بودند که نسیم عنایات الهی در وزیدن آمد رایات جهانگشای
حضرت اعلی شاهی ظل الهی از خراسان سربلندی یافته بهم عنانی تایید و توفیق الهی بمقر سلطنه رسیده ساحت
ملک ایران از فروغ ماهیچه لوای جهان گشای روشنائی روی بهر انور یافت و حسن تدبیر اکثر
بقایای عظیمه ممالک در اندک زمانی بصلاح انجامیده بنیروی اقبال چنانچه بتفصیل انشاء الله در محل خود
رقم زده ذیل این دفتر خواهد یافت انشاء الله تعالی اول واقعه که روی داد آمدن جلال خان ازبک است
بخراسان **ذکر آمدن جلال خان ازبک بخراسان و قتل آمدن او بسعی مرتضی قلیخان ترکمان** مجملا در زمان اسمعیل میرزا

آوازه قتل شاهزاده کامل وقلع وقمع بنیان دودمان سلطنت باطراف وجوانب رسیده مظفر نشان دور دور گرد شده بود
که اولاد عظام خاقان علیین آشیان ابو البقا شاه اسمعیل بهادر خان اسکنه الله فی فرادیس الجنان بغیر از اسمعیل میرزا در
ترک بیماله او کسی نمانده بعد از سنوح واقعه اسمعیل میرزا کم الغان از اطراف ممالک اساس سلطنت این دودمان انهدام
پذیرفته در احوال قزلباش اختلال ماهیت‌های از اندازه بیرون نهاده شروع در دست درازی کردند و از انجمله جلال خان
ولد محمد خان که بعد از فوت ابو المحمد خان از سایر سلاطین ازکنج بمزید شجاعت و دلاوری امتیاز داشت با گروه انبوه
از ترکمانان که قریب بشش هزار نفر بودند از مرو و فسا و ابیورد و درا گند و بقصد یغما و تخریب خراسان بیرون آمده
به حدود مشهد مقدس معلی امده چون هیچ از امرای عظام خراسان که مخصوصا بسعادت آن دیار شده در قلعه‌های خود
خزیده متنظر بودند که هریک از عشایر هایان که متوجه حرب او شوند بسر او جمعیت نموده بمدافعه قیام نمایند جلال خان
در اکثر الاحیان خرابی و غارت بسیار کرده بولایت جام رخش و اولایت را نیز از سوانحی و غنایم برد و بعضه از اراده
داشت که از راه ترشیز بازگردد و غنایم بسیار که از خراسان فراهم آورده بود بولایت خود رساند مرتضی قلیخان با ...
بمظفر ملکی مشهد مقدس کس باطراف و جوانب فرستاده امرایی که بکومک او مامور بودند احضار کرد و لشکری طلب داشت
و چون شنید که جلال خان متقید بولایت نشده با حشت و عجلت ... کرده اراده بازگشت دارد مقید برسیدن کومک
و جمعیت لشکر نگشته با معدودی از ملازمان خود امده و امرای ... که در مشهد مقدس معلی حاضر بوده
از مشهد مقدس بیرون امده متعاقب او بولایت جام امده جمعی دیگر از امرای مردم آن حدود با وی پیوستند و جمعا
بیش سه هزار نفر جمع امده جلال خان در عقب او در جام از امدن مرتضی قلیخان و لشکر قزلباش خبر یافته توقف نموده
اماده رزم و پیکار گشت تا انکه بتقارب فئتین تلاقی انجامید و از جانبین صفوف رزم آراسته گردید و صدای نعره
[illegible] در گوش گردون پیچیده دلیران از طرفین پای در معرکه کارزار نهاده و از هنگام زوال تا غروب آفتاب بحرب و
قتال اشتغال داشتند و از جانبین داد جلادت و مردانگی دادند جلال خان شدت حرب و قتال و اشتغال
غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشان را در معرکه کارزار که تا این مشابه تصور نکرده مشاهده نموده از جرات
دلیری فوج قلیل که در مقابله او نمودند تعجبها نموده از محاربه پشیمان گشت چون شعاع خورشید جهانتاب

ابوز

در جوف ... متواتر گشته زمانه ملبس بلباس عباسیان گردید ... کرده از محاربه بستوه آمده بود دست از نبرد و آویز
بازداشته هرکدام بطرفی فرود آمده بارگاه خود شتافتند و تا صباح از جانبین آسایش نشستند و غازیان قزلباش بموجبی
از صدمات لشکر ازبک و حملات دلیرانه ایشان خایف و هراسان گشته بودند که دیگر تاب مقاومت در خیر قدرت
خود نمیدیدند مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت بر انهزام لشکر ازبک گماشته روز دیگر که سلطان نور آفتاب
و سیاره بر سپر خنگ فلک بر امده با شعاع اشتبار خیل کواکب را منهزم ساخت غازیان قزلباش را بمحاربه تحریض
نموده متوجه معرکه قتال گردید در بین اثنا دلیران مشهور بحرچی باشی خراسان با جمعی از جنود استاجلو از خواب رسیده
موجب دلیری و استظهار مرتضی قلیخان و غازیان گردیده آهنگ محاربه را ساز دادند و از طرف جلال
خان صفوف رزم آراسته بخبر سلطان ولد علی سلطان از در میمنه و نور محمد خان ولد ابو المحمد خان در میسره کمال ثبات
بعد از حملات متواتر که از جانبین بوقوع انجامید از دفور شجاعت و استیلای قوت غضبی بنفس نفیس خود
مباشر حرب گشته ... جلادت در معرکه رزم بجولان در آمده در اثنای کارزار و شدت حرب از مثبت
یک قورچی استاجلو از تقدیر الهی بجلال خان رسیده بی انکه کمال او شناسا گرد داد از طعن سنان
جان ستان بر خاک بوار افکند و خواست که فرود آمده سر او را از بدن جدا کند در بین اثنا یکی از اوزبکیه
که با جلال خان هم عنان بود فریاد بر آورد که دست از کشتن او بازدارید که جلال خان است قزلباشیه که
نام جلال خان شنیده چند نفر از ترکمان و چلبی بر سر او هجوم نموده از دست آن یک و جماعت استاجلو گرفته
لشکر گشان نظر مرتضی قلیخان در آوردند از حضار آن معرکه استماع شد که غازیان استاجلو مردانگیها بظهور
امد در میانه استاجلو و ترکمان و چلبی بر سر گرفتن جلال خان مناقشه واقع شد هریک امر مزبور را بخود
اسناد میکردند مرتضی قلیخان صلاح در قتل او دیده سر پر کبر و نخوت از بدن جدا کردن و اوزبکیه بعد
از انکه از گرفتاری جلال خان مطلع گشتند راه انهزام نمودند بقیه السیف نیم جانی بتک پا بیرون
بردند و غنایم بیشمار بدست لشکر ظفر شعار افتاد و سر او را با براق در خریطه بدرگاه معلی فرستاده
جایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشت و مرتضی قلیخان بعد از این فتح نامدار در خراسان لوای استقلال افراخته

چون بهمی چنان بزرگ بجد و معاودت علی سلطان شاملو بیگلربیگی هرات از پیش برده بود همواره بوقوع امور خفیه معاش
نموده از بیگلربیگی مذکور که لله شاهزاده جوان بخت کامکار اعنی حضرت اعلی ظل الهی بود زیاده جانی می گرفت و همیشه
نقض مطلب او بعمل آورده خود را از وی برتر می داشت تا آنکه رفته رفته میانه ایشان نفاق و عناد و غبار نقار ارتفاع
یافت و اسباب وحشت روز بروز آماده تر می گشت تا بسر حد جنگ و جدال رسیده مکرر میانه ایشان لشکر
کشی بوقوع انجامید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله **ذکر عصیان و طغیان اهل سیستان**
و محاربه ایشان با جعفر سلطان و فتح بعد از واقعه کلیه شاه مغفرت پناه که انواع فتنه و فساد در ممالک ایران روی
داد اول مخالفتی که از مردم خراسان بظهور آمد از مردم سیستان بود و حقایق این حال آنکه در حین ارتحال شاه جنت
مکان بدیع الزمان میرزا ابن بهرام میرزا که از جانب اسمعیل میرزا مقتول گردید و تیمور میرزا در سیستان بود اکابر و میران سیستان از
بدسلوکی و بی اعتدالی او و طایفه استاجلو و رعیتی قزلباش متنفر گشته میران آن جماعت جمعیت نموده تیمور خان
~~را از سیستان بود و حقایق این حال آنکه در حین ارتحال شاه جنت مکان بدیع الزمان میرزا ابن بهرام میرزا که~~ مقتول
را از سیستان بیرون کردند و مدتی ساحت آن ولایت از لشکر قزلباش خالی بود و سرکشان هر طبقه سر از گریبان عصیان
و طغیان برآورده بتمهید ریاست یکی از ملوک که نژاد سلاطین صفاریه اند نموده حکومت آن ملک را بچند
نفر از ملوک عظام که شایسته آن امر بودند عرض کردند بعضی بنابر عاقبت اندیشی قبول این امر نکردند درین اثنا آوازه
اسمعیل میرزا روی داده تختگاه سلطنت ایران بر نواب سکندر شان قرار گرفت مقدمان شورش طلب سیستان را
بیشتر از پیشتر هوای سروری بر سر افتاده بالکلیه از رعیتی قزلباش امتناع نمودند و بسبب انبساط سلطنت و دارائی
بر در حجله عروس مملکت را در نظر ملک محمود که از زمره ملوک و جوانی کریم الذات صاحب همت بود با آراستگی تمام
جلوه دادند و ملک محمود از غرور نفس در رشته دلبند بر درازی شعبه جمال شاهد مملکت و دارائی گشته قبول نمود
اما هنوز مهمات او چنانچه مذکور خاطر میران و عمال او ملک بود سرانجامی نیافته بود که از درگاه معلی
پادشاهی والی ایالت سیستان به جعفر سلطان استاجلو تفویض یافته جعفر از آن امد به سیستان رسید از مردم ملوکان
جمعی که شیعه و تبعه میران بودند بحصار و جاهای محکم رفته بعضی اهالی سیستان عاقبت اندیشی کرده بسولای ملک

محمود

محمود و مردم او و تمامی ملوک و میران به استقبال جعفر سلطان رفته اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و در رکوب سلطانی
بشهر آمدند و سلطان بر جمیع حالات سیستان اطلاع یافته مجبر آنکه مظنه خلاف داشت و محتمل اعتماد نبود و چون قدرت بر
دفع ایشان نیافت و احتمال فساد کلی داشت با ایشان برفق و مدارا سلوک کرده آن گروه را جمعی رخصت داد که به
خانه های خود رفتند و از ملوک ملک غیاث الدین محمد و از میران امیر مبارز علی شیر در شهر نزد سلطان ماندند و تمامی مردم
از موافق و مخالف همگی بمنزل خود رفته بعضی از ارباب و رعایا و مردم الوسات سیما ملوک و میران که در شهر با سلطان
موافقت نموده رعیتی نمودند و سایر ملوکات میانه خوف و رجا روزی می گذرانیدند تا مدت شش ماه میانه سلطان و
اهل سیستان طریق مدارا و مواسا مسلوک بود درین اثنا غیاث الدین محمد باجل طبیعی در گذشت و فرزند او بمتعلقان
او رخصت یافته نزد اقوام خود رفتند و چون با اقوام خود پیوسته مردم سیستان از حد اعتدال تجاوز نموده جعفر
سلطان با عباد حاکم گرمسیر که حسب الحکم اشرف بکومک او مامور بوده با دو هزار سوار از محل قزلباش تکه با د
دعیه مهم داران و مید ملتان از شهر بیرون رفت و اهل سیستان که اطاعت و انقیاد نموده بودند غیر از کسی ملکیه بیشتر
بهمراهی سلطان از شهر بیرون آمده بفوج قزلباش پیوسته از جانب ارباب خلاف نیز ملک محمود با سایر ملوک
و میران سیستان از محال خود حرکت کرده با حشری انبوه از آب هیرمند عبور کردند در کنار آب میانه هر دو
گروه محاربه در پیوست و جعفر سلطان در معرکه تگ و تاز میانه تاختهای بی باکانه که سپهدار لشکر نشیبی
مدار دمی گردد در اثنای کر و فر تیری از شست قضا گشاد یافته از جانب سیستانیان در راکب سلطان رسید و
اسب بسر در آمد و سلطان از اسب در معرکه افتاده از آسیب افتادن قدرت حرکت نداشت فی الفور یکی از
جنود سیستان بر سر وقتش رسیده بقتلش برد و لشکریان از قضیه سلطان خبر یافته شکستی در ارکان ثبات میانه
ایشان افتاده منهزم شده راه شهر پیش گرفتند اما ملک محمود سر راه بلشکریان خود گرفته مانع تعاقب قزلباش
و اتباع ایشان گردیده نگذاشت که از هنجنده سیستان کسی تعاقب غازیان نماید و زیاده مردم ضایع
نشدند و کسی نزد اتباع سلطان بشهر فرستاد که بغیر اغفال اسباب و اموال خود را بار کرده بیرون روند
و قزلباش در کمال شوکت و اقتدار داخل شهر شده بر مسند حکومت نشست و صیت ایالت و دارائی او باطراف

امرای صاحب دولت و دارای با کمال ... سلطان ... عمرا ... ...

واکثر خراسان رسیده جمعی از اعیان هر طبقه به خدمت او جمع شده و ملک محمود نیز با احوال ایشان عزت و مداراهای
که از حکام قزلباش نسبت باو وقوع یابد راضی بود حالا خود را والی ولایت نیمروز دیده مملکتی چنان معمور را در
در قبضه اقتدار خود یافت خوان احسان گسترده مردم را به بذل و عطایا خوشدل گردانیده به آنچه در دست تمکنش
می‌رسید ایثار می‌نمود ارباب فساد و خوش‌آمدگویان را وقت طالعه به حرکت در آمده بجهت اقتدار و اموال ملک را
اغوا نمودند که شمار از اولاد یعقوب ابن لیث می‌دانند چرا به سیستان قناعت باید کرد از گفتار ناهنجار اراده
گویای بحر خیالات فاسد بعلاج دماغ راه داده دم از استقلال و استبداد زد اما عاقبت اندیشان دوربین در
مقام نصیحت ملک در آمده او را از مخالفت دودمان قدسی‌نشان صفویه تخویف و تحذیر نموده و او نیز اقرار کرده تا دم
ترک زیاده روی کرده کس بدرگاه معلی نواب سکندرشان فرستاده اظهار اخلاص و بندگی نمود و محمدخان
ترکمان که در زمان شاه جنت‌مکان حاکم سیستان و لله بدیع الزمان میرزا بود توسل جسته بوسیله او سندهای ایالت
ولایت نیمروز کرد چون فرستادگان او به پایه سریر اعلی رسیدند و کیفیت را به عرض رسانیدند محمدخان در این
هنگام رکن السلطنه بوده به رشوه تسلی شده حامی ملک گردیده حکم ایالت سیستان از دیوان اعلی جهت ملک حاصل
نموده فرستاد و نواب سکندرشان و ارکان دولت قاهره بنا بر مصلحت وقت از قضیه جعفر سلطان اغماض
نموده در فرستادن منشور حکومت ملک مضایقه نکردند و ملک محمود حسب الحکم بر مسند حکومت تکیه زده بیشتر از
بیشتر استقلال یافته روز بروز رایت دولتش ارتفاع می‌گرفت و همچنانچه در قضایای ایام جلوس همایون شاهی
ظل الهی مرقوم کلک بیان می‌گردد میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا [illegible]
ملک را که حکومت گاه عم ایشان بدیع الزمان میرزا بود پیش نهاد همت ساخته لشکر بر سر او کشیدند و میانه
ایشان بعضی اوقات مصالحه اتفاق افتاده بالاخره رستم میرزا در اوایل جلوس همایون بر ملک محمود تسلط
یافته او را بقتل آورد و باقی حالات سیستان و ملک جلال الدین ولد ملک محمود در طی احوال میرزایان در صحیفه دوم
وقایع زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مرقوم قلم وقایع‌نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر سوانح در آذربایجان و شروان و لشکر فرستادن سلطان روم را بایران مرز و بوم و قضایایی که در طی آن حالات روی نمود

سپاه از ایران

سپه از ایران به معرکه جنگجوی سنان شکرفشان ظفر را در مضمار قدرت آرائی به بسط جلوه می‌دهند که چون این اقبال
استقلال و اختلال احوال سالکان دیار آذربایجان و شروان در مشیت الهی تعلق گرفته بود سنوح واقعه اسمعیل میرزا
ابواب محنت و بلا بر روی روزگاران گشوده این دو سه استقامت از آنها برکناره گرفت اشتعال نوائر فتن و
شورش به مرتبه اثیر اتصال گرفته خرمن عمر و مال سپاهی و رعیت آنها را در راه سوخت ثمرات اولاد ملک گلگون
حوادث گشته بساتین بهشت‌آسا حکم خارستان بلا گرفته گل و ریاحینش از اثر نفخ سال نوائر پژمرده گردید
القصه قریب ده سال متواتر و متوالی عساکر قزلباش روی بآنها بار آورده بازار قتل و غارت رواج داشت و شکوه
از سر اهل اسلام که در هیچ زمان وقوع نیافته بود وقوع یافته بسیاری از عیال و اطفال و سادات و اشراف اولاد
ذل رقیت گرفتار آمدند تفصیل این حال در ذیل این دفتر از ساعد بحث باول است و چون میمنت دستیابی سعادت
ایران و تدارک امرا ایران و احوال المغفرة از دیوان رفیع الارکان السلطان العادل ظل الله رای جهان‌آرای
بندگان نواب کامیاب شاهی ظل الهی منوط و مربوط گشته بود تا تخت فیروز بخت سلطنت و عالم‌آرائی بوجود فایض الجود
بندگان آنحضرت آرایش نیافت از اختلال روی در کمی ننهاد و بحمد الله و المنه که با سعادت و عقل و درایت شجاع
شمع آتش‌بار شعله آئین آنحضرت ظلمت ادبار را به صبح اقبال مبدل گردانیده کار مخالفان تیره روزگار جزای اعمال
مملکت از ریشه بدست آمده آفتاب معدلتش در ساحت آمال و امانی رعایا و برایا پرتو افکنده روزگار العموم از
بهار دولتش طراوت گلزار ارم یافت و چهار ارکان اضداد به بیاری معمار معدلتش استحکام گرفته طوایف سپاه
که پیشتر به خلاف و عناد و نفاق زندگانی می‌کردند شیوه وفاق و اتفاق پیش گرفته و امروز ممالک ایران
شاهنشاه جهان شکوه گلزار جهان است امید که زمان دولتش به ظهور صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی آبائه متصل
اتصال یابد عالمیان بیمن عاطفت و اقبال بیزوالش در ظلال رأفت آسوده حال باشند و در سایه معدلتش که موجب
آسایش جهان و آرامش جهانیان است از تعرض دوران در حفظ امان ملک منان بوده باشند خدایا تا
شاه والانژاد که دایم دلش در جهان شاد باد ز اورنگ شاهنشهی زمانه مباد از عدلش تهی جهان
دایم از عدلش آباد باد دل خلق از اقبال او شاد باد و سبحان الله صبحی سر زد و آیه اقبال پی اشنا غبار جواد

مسکین رقم قلم را گرفته بکمال رسانید القصه بعضی از مفسدان اکراد خصوصا غازی بیک اولاد شاه علی بیک بلباس غازی

قران که در نواحی وان و آذربایجان اقامت دارند چنانچه شیوه ذمیمه ایشان است که هر چند گاه بسبب حرص فضائل زبان

و دقت دست در فتراک یکی از پادشاهان زده خود را به ایلات آن منسوب می دارند دختر بیک داده خود را نموده فساد

در میانه کاری میسازند در زمان اسمعیل میرزا ظهور اقتدار جهان آرائی او روی ارادت بملازمت آورده

نوازش و تربیت یافته بعد از ارتحال اسمعیل میرزا و بی سامانی لشکر و بی اتفاقی قزلباش را مشاهده نموده داده فساد

بکتاب و آن رجعت و در مقام فتنه و فساد شدند و حضرت پادشاه را که حاکم وان بود اغوا نموده بادیه فساد و فتنه

شدند حضرت پادشاه مذکور برای خود ایام سلطان مراد پادشاه روم علی ای التقدیر عهد و پیمانی که در زمان

شاه جنت مکان علییین آشیان و سلطان سلیمان علیهم الرحمه والرضوان فیمابین استوار گشته اتفاق تاکید شده بود

و عهدنامه بخط خود سلطان سلیمان بقید نسلا بعد نسل در میان بود در طاق نسیان نهاده آن حدود را

با امرای اکراد آن سرحد بر سر خوی و سلماس و آن حدود فرستاده شخص شنبه را که سالها در خوی بوده بود از

کرده خود را امور و حکام العثمانیه لعن الله من ایقظها ساخت القصه اول حادثه که روی نمود آن بود که اکراد

دار و دام ابلغیه وارد و حاکم تمام قبل از آنکه امیرخان بیگلربیگی آذربایجان و امراء رفیق او بدار السلطنه تبریز روند

علی الغفله بر سر حسین خان سلطان چوشلو و محمود سلطان روملو که لوبراق قلعه وار د و در حدود سلماس و خوی بود

آمدند غازیان قزلباش که به آنکه چند سال جهت فیمابین مصالحه و دوستی بود گمان نمیبردند که سلطان روم نقض پیمان

نماید از طریق احتیاط غافل افتاده غافل نشسته بودند و چون دانستند که طوایف اکراد جمعا طریق عصیان

و طغیان پیش گرفته باتفاق بقصد استیصال قزلباش آمدند اثری بر سعی و کوشش ایشان مترتب نشد اکراد

حمله کرده بعد از جهد و جدال بر ایشان غالب گشتند چون اکثر خانه کوچ همراه داشتند بر سر اهل و عیال کوشش

نموده مردانه وار بدرجه شهادت رسیدند و لشکر سپاهیان بسیار اموال و اسباب و رعایا و ذخیره بنهب

و یغما بردند بعد از این واقعه قلعه کرچنیان و مراق و قلعه اروی بتصرف اکراد در آمده و بعد از آنکه امیرخان

بتبریز رسید همت برآن گماشت که این احوال را با امراء رفیق و لشکر آذربایجان ترتیب داده به دوازده هزار

را

کس جمع آورده متوجه آن صوب شد امرای اکراد تاب مقاومت نیاورده بعضی در قلعه ها مانده و بعضی دیگر بجبال رفتند چون

الکاء غارت یافته و رعایا پراکنده و بی سامان شده بودند احدی از امرای قزلباش در آنجا توقف ننمود

امیرخان از تصرف نمودن قلاع و ضبط آن ممالک گذشت کرده بازگشته به تبریز آمد و از این آمد و شد موجب زیادتی جرأت

گشته اکثر رعایای خوی و سلماس و ارومی جلای وطن اختیار نمودند و جمعی که بتدریج آمدند ناچار اطاعت مخالفان نمودند

آن ممالک بتصرف ایشان قرار گرفت و پاشای ارض روم بیست و شش هزار کس از لشکر آن سرحد بصورت سرابر

و قراخان سلطان ایبرلو فرستاده در میان علی الغفله رسیده خیمه قراخان سلطان را آتش زده نایره شورش و فساد

والتهاب یافت اما قراخان سلطان مردم خود را جمع آورده با ده دوازده هزار کس بمدافعه ایشان شتافت و بین الفریقین جنگ

عظیم بوقوع پیوست و با این چند نفر از رومیان بقتل آمده بقیه السیف برگشته کناره کرده راه دیار خویش پیش گرفتند با

تعاقب ایشان کرده جمعی کثیر را که در میان برف افتاده بودند بدیار عدم فرستادند و از غازیان ایبرلو نیز جماعتی

پردلان که بظهور رسید زیاده از چهل پنجاه نفر از ایشان ضایع شده اما دیگر در آن سوره محل اقامت نیافتند چون آوازه

برهم زدگی سرحد و مخالفت رومیه و عصیان اکراد در آن حدود اشتهار یافت مفسدان هر طایفه که سر بجیب ادب

فرو برده بودند پای بی ادبی دراز کرده سر بشورش و فساد برآوردند طایفه لری که سالها پرورده نعمت این خانه

دان بودند در حدود سلدوز و میان دوآب و مراغه اقامت داشتند حرام نمکی شعار خود ساخته در میرک سردار

ایشان خود را امیره خان نام نهاده به حدود اوجی قرا چمن که آسیای خاصه شریفه شاه جنت مکان بود از آن

حدود رانده قریب ده هزار اسب به تاتری نژاد ایلقر و پایال خورد و بزرگ بوده چون خبر امیرخان رسید

در عقب ایشان ایلغار نموده بگرد ایشان نرسید قلیلی که در راهها مانده بودند و از خوف رسیدن لشکر نیز دور بودند

از گرد رانده بحوالی تبریز آوردند و مردم ولایت شیروان را هوای یاغی گری بسر افتاده ابوبکر میرزا نامی

برهان میرزا که از نژاد سلاطین سابق شیروان بود و از بیم قزلباش در روم و داغستان و چرکس و آن حدود بی سر و

سامان می گشت اغوا نموده و دو کس از طایفه ترکی و قراپورک که از نژاد بقیه سپاهیان شیروان بودند بر

سر او جمع شده متعرض حدود ولایت می شدند و شاه الیه کس بجانب پادشاه روم فرستاده التماس مدد کرد

نمود که معاودت رومیه مملکت شروان را اذیت آورده در سلک ملازمان خواندکار باشند و جمعی از اهالی شروان بدر
استنبول رفته اظهار نمودند که به رغبت مذهب نموده از تعدی و تسلط قزلباش استغاثه نمودند از وقوع این حالات سلطان
مرادخان پادشاه روم نقض عهد و پیمان روا داشته به مضمون این بیت ملک اقلیمی بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر
تسخیر ولایات شروان و داغستان را پیش نهاد همت ساخته مصطفی پاشا لله خود را که لله پادشاه است سپهسالار ساخت
با لشکر گران که قریب یکصد هزار کس تجاوز نمودند بدین ولایت فرستاده محمد گرای خان تاتار ولد دولت گرای خان
که از نژاد جوچی خان بن چنگیز خان که با قریب یکصد هزار خانه تاتار از الوس جوچی در باغچه سرای آباد دارند و با سلطان
روم محبت و دوستی می ورزیده تعلیق کرده که انبوه از لشکر تاتار از راه دشت خزر به ولایت شروان آمده
لشکر غارتگر تاتار به هوس نهب و یغما آمدند و با بدیار آمدند چون این خبر در دار السلطنه قزوین شیوع یافته در عرض
نواب سکندرشأن رسید امرا و ارکان دولت صلاح در آن دیدند که اول از اکته دفع ملوث محبت آن
که ندیت خواندکار روم فرستاده سبب نقض عهد و پیمان و جرأت و دلیری حکام سرحد که در نمود نموده اند
استفسار نمایند حسب الصلاح امرا کتابت دوستانه مشعر بر استحکام بنیان مصالحه که از طرفین مرعی و مسلوک
است بحضرت خواندکار نوشته مصحوب ولی بیگ استاجلو ملازم محمدی خان تکلو فرستادند حکام
سرحد او را توقف فرموده ملک الشدند که با استنبول رود تا آنکه لله پاشا از ارض روم گذشته به ولایت قارص که
این ولایات بگرجستان و ارض روم واقع است آمده چون یکی از شرایط صلح شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود
که قلعه مزبور در میانه خراب بوده از جانبین توجه آبادانی آن نشوند و تا غایت خراب افتاده بود لله پاشا
اول متوجه آبادانی قلعه مذکور گشته قلعه آن را تعمیر کرده کوتوال و حارس گذاشته متوجه ولایت اخسقه از
اعمال گرجستان القای منوچهر خان که داخل ثغور این طرف بود شده او از اطاعت رو برتافته سر باز زده در مقام
خلاف در آمده قلعه خود را تسلیم کرده خود نزد شمول خان آمد لله پاشا قلعه او را محاصره نموده توپها نصب
کرده قهراً و جبراً قلعه را گرفته حارس و ینگچری گذاشته روانه القای شمول خان محمدی خان بیگلربیگی چخورسعد
حقیقت آمدن لله پاشا را به درگاه معلی عرض نموده از نواب سلطنه احکام اسم امیرخان و محمدی خان

والم

و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ عز اصدار یافت که لشکر آذربایجان را یکجا جمع آورده به نوعی که مصلحت دولت دانسته به مهمات
اهتمامی مدافعه لشکر مخالف قیام نماید و دیگر آنکه مجالس کنگاش انعقاد یافته چنین قرار گرفت که چون پادشاه روم بنفس نفیس
خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش را به مقابله سردار رفتن لایق رتبه سلطنت نیست نواب جهانبانی سلطان حمزه
میرزا با لشکرهای عراق و فارس و کرمان به جانب آذربایجان نهضت فرمایند و لشکر آذربایجان پیوسته به لوازم محافظت و حفظ کار
تقدیم رسانند و بدین عزیمت مصمم شده امرای آذربایجان را از توجه شاهزاده نامدار و عساکر ظفرشعار اخبار نمودند
محمدی خان در وقتی که لله پاشا به تعمیر قارص مشغول بود کس نزد امیرخان و امام قلیخان فرستاد که چون عبور مخالف در
چخورسعد واقع می شود اگر در این صدد آیند که یکجا جمع آمده به هر جا مصلحت باشد به صوب دیدیکر عمل نماییم به صواب اقرب
خواهد بود امیرخان از فرط عناد و لجاج که میانه ترکمان و استاجلو بود و نیکو است که از طبقه صاحب وجودی در میان
باشد تا آخر در رفتن مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و امام قلیخان با لشکر قراباغ به ولایت چخورسعد آمده محمدی
خان پیوسته در حوالی چلدر اتفاق نمودند و انتظار امیرخان می کشیدند چون اثری از آن ظاهر نشد لله پاشا از تعمیر قلعه
قارص فارغ گشته و محقق شد که متوجه گرجستان است اراده نمودند که سر راهی بر او گرفته دستبردی نمایند و از غایت
غرور محاربه رومیان سهل پنداشته از آنکه با پانزده هزار کس از آنجا بیکبار لشکر سرحد به قراولی می فرستادند و خود با
لشکر بی حساب که از ده هزار زیاده چیزی از لشکر قزلباش نمی رفت چرخچی و قراول رومیان رسیده تیر عنانی کرده در
حمله اول ایشان را از پیش برداشته و به عقب قراول مخالفان رسیده مردم شیرعنان از محاربه کشیده راه
انهزام نموده خبر انهزام مخالفان با امرای عظام رسیده لشکر قراول قول نیز اکثر پابوس مردانگی بی محابا به ساحت
میدان رزم جولان در آورده خود را به مخالفان رسانیده قریب ده سه هزار کس را که اکثر اکابر سرحد بودند
به ضرب سنان جان ستان بر خاک هلاک انداخته بعضی را از بدن سر جدا کرده بعضی دست و گردن نجم گذاشتند
گردانیده نه هر کس از غازیان قزلباش به معرکه رسیده که تحصیل نام و ننگ و غیرت هم چشمان ملاحظه از عقب
مخالفان می تاختند امرای عظام چون دریافتند که لشکر قزلباش بسیار دور شده ملاحظه آنکه مبادا
چشم زخمی رسد خود نیز از عقب لشکریان پیش آمدند اما چون خبر دلیری لشکر قزلباش و انهزام عساکر روم و لله

پادشاه رسیده از تماشای عجیب و حال بهوری الکه ترکی کالش راه یافته چند سردار معتبر را از پاشایان و بیگلربیگیان با سی
هزار کس به دفع صولت سپاه قزلباش مأمور گردانیده و رومیه فوج فوج و پیچ پیچ گردیده گرد و غبار از اردوی خود برون
آمده متوجه معرکه قتال شدند و چون چشم ایشان بر سپاه قزلباش افتاد قریب به ده هزار کس بیکمرتبه جلو انداخته
لشکر قزلباش که دو فرسخ از امرای دور بودند معرکه را دریافته برگشتند از هجوم سپاه مخالف ملاحظه نموده تاب
توقف نیاورده طریق بازگشتن پیش گرفتند و چون اسبهای قزلباش تردد بسیار کرده اکثر از تک و دو بازمانده
بودند هر کس از سرداران اجتنه برخشت و مع هذا شکست عظیم به لشکر قزلباش افتاده رومیه با اسبان آسوده تازه زور
رسیده بسیاری از لشکر قزلباش در آن معرکه بر خاک هلاک افتادند و تا قریب به ده هزار کس که اکثر مردم محمدی
خان و لشکر حضور سعد بودند بقتل آمدند و سرهای لشکر و امرا را رسیدند و چون بیت امرا را از هم پاشیده صف سپاه
ویران شده بود فرصت جمعیت ادیشه عثمان از معرکه برآمدند و شکسته و پریشان باردوی خود رسیدند و او از آن
دلغیر مصیبت زدگان اردوی خان بکره اثیر رسیده اول خطائی که از امرای قزلباش در آن واقعه لشکر روم
بوقوع پیوست همان بود که از عناد و نفاقی که با یکدیگر مینمودند مقید جمعیت و اتفاق یکدیگر نشده پاده از ده
هزار کس اراده محاربه با صد هزار کس نمودند و باعث دلیری لله پاشا شده اندک خونی که در میانه ریخته شد و بحقیقه
نفاق و دوی میانه ایشان بوضوح پیوست چه اکثر امرای قزلباش بر اتفاق نمود و اتفاقا یکدیگر نمودند چل هزار لشکر
از دریاکنار و شیروان زیاده از پنجاه هزار کس شده اگر بیکی جمعیت مینمودند در سلاطین گرجستان ایل گریختی شده
مهرآمدن لله پاشا به آن ولایت بسیار دشوار بود از بی اتفاقی امرا از عناد و مباینت و همین ملکه از
دست رفت و هم سرداران معتبر قزلباش به قتل رسیده لشکر از دریاکنار ضایع و نابود و اموال از دست
ایشان که اندوخته چندین سال بود به غارت و تاراج رفت مجملا بعد از شکست معرکه چلدر لله پاشا قلعه آخسقه
نیز در همان دو سه روز فتح نموده آذوقه و لشکر گذاشته از آن راه متوجه الکای سیمون خان شد و محمدی خان
الکای خود درفته توقف نمود و امام قلیخان و لشکر قراباغ جدا شده بمنازل خود رفتند لله پاشا کس فرستاد
خان والکنه زخان سلاطین گرجستان را باطاعت و انقیاد خوانده کار روم دلالت نمود و چون ایشان نیز

بلغ

الکه بکر شیوه عنادی ورزیدند و اتفاقی که به ایشان سیمون خان در شاهراه اطاعت این دو والی ثبات قدم ورزیده خط بعث
رومیه اظهار نموده با رومیه مدارا کرده ترک و ساوری اردوی لله پاشا فرستاده اظهار انقیاد نمود این معنی نیز
موجب اطمینان خاطر لله پاشا گشته از رضی گرجستان سهل و آسان گذشت قلعه تفلیس که در حصانت و استحکام با سبع
الافلاک دعوی مساوی می نماید در زمان شاه جنت مکان در تصرف داود خان برادر سیمون خان بود در حینی که
لشکر روم بآن حدود آمد بجهت عنادی که در میانه برادران یعنی داود خان و سیمون خان بود از امداد و معاونت
برادر مایوس بود در مقام قلعه داری نشده خود را بیرون انداخت و آن قلعه با بانی بتصرف رومیان در آمده
کوتوال و حارس تعیین نمودند و درگوری که زیر پای تخت حکام گرجستان بود قلعه ترتیب داده روانه شیروان شدند
عیسی خان گرجی برادر الکنه زخان نیز که در شکی بود قدرت توقف نیاورده خود را بکوه کشید لله پاشا خان
فارغبال خود را بشیروان رسانیده و حکام داغستان و مردم ترکی عموما در مقام انقیاد آمده رعایا نیز از قزل
ایش عصیان و طغیان ظاهر ساختند ارس خان بیگلربیگی شیروان کرده که مرد عاقل صاحب تدبیر بود معاونت
لشکر رومیه و قلعه داری با وجود عصیان رعایا در حیز قدرت خود ندیده با کوچ و متعلقان از شیروان
آمده در کنار آب کر رحل اقامت انداخت و مملکه شیروان بدست رومیان در آمده لله پاشا عثمان پاشا بیگلربیگی
شیروان کرده قیاس پاشا را در ارش گذاشت و در هر ولایتی از ولایات شیروان حاکمی تعیین نموده و قلعه شماخی
دارس و باد کوبه را استحکام داده طبل مراجعت کوفت و ابوبکر میرزا ولد برهان میرزا که چشم می داشت که حاکم
شیروان شود باج و خراج بخوانده کار دهد در شیروان گذاشت که بمعاونت رومیان اقدام نموده ضبط
شیروان نماید و او را این تسلی ساخت که چون که بیش خواندکار رسد لشکرکشان حکومت شیروان کرده او حاصل
نموده بفرستند و در بازگشتن رومیان امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ به سیمون خان پیوسته باتفاق یکدیگر بیشه
چنقل گرجستان مکرر از پیش و پس خود را برومیان رسانیده در مقام فرصت دستبردهای نمایان کردند
و غنیمت بسیار گرفتند اگرچه درین آمد و رفت قریب به بیست هزار کس از رومیه ضایع و نابود شدند اما چون
لله پاشا لشکر بهجه و همه همراه داشت اصلا صوری بکمال او راه نیافت و مظفر و منصور مراجعت نمود و جان بیگلربیگی

نیز بر که با ده هزار کس بقبضه سعادت محمدی خان تکلو از تبریز بیرون آمده بود بعد از آنکه خبر انهزام محمدی خان و لله
لله پاشا به جانب گرجستان و شروان یا در رسیده عثمان از زرفشان بجور سعد بخیده متوجه قراباغ شد امام قلی خان و لشکر
قراباغ با دیپوسته باتفاق از آب کر عبور کرده عثمان را در کنار رخانه قنری از اعمال گرجستان نزدیک رسیدند
دیگر به قرصی جسته بنوعی از ایشان که قریب چهار پنج هزار کس که بدبودند و گنجه آورده و ذخیره از ارزروم بیرون
آمده بودند دوچار شده جنگ نمایان کردند و تا دو هزار نفر از جنود رومی بقتل آورده اموال و اسباب بسیار
دست آوردند و جمعی از امرای رومیه گرفتار شده بودند امیرخان مدتی در تبریز دستی شده چون که بار برکرد
و در قراباغ رحل اقامت و طرح قشلاق انداخته منتظر ورود شاهزاده ماند از اعنی نواب جهانبانی و امرا
و عساکر منصوره که بالضروب در حرکت آمده اند با شد جمعی از جهلا و جنگ جویان قزلباش که سلطان مراد
و لد امیرخان سردار ایشان بود دلداده دستبرد دیگر نمود از آب قنری گذشته طرح جنگ انداختند رومیه که
در محاربه قزلباش دلیر شده بودند بملاحظه از آب قنری این طرف گذشته از عقب لشکر در آمده دو سه هزار
کس از جنود قزلباش بمیان گرفتند و آثار غلبه بظهور آورده شکست دادند تا دو سه هزار کس از امیرخان و سایر
امرا که در این معرکه مقتول و گرفتار گشتند امیرخان بعد از شکست مذکور دیگر مصرف و صلاح در جنگ ندیده تبریز را
حال خود دا قریب و صوب شاهزاده بجانب تبریزیان گردید و لله پاشا بمقتضی المرام از آن سفر عود نموده بارز روم
رسیده طرح قشلاق انداخت ذکر توجه شاهزاده مظفر لوا سلطان حمزه و امرای کامیاب قراباغ و شروان
و ظفر و منصور بازگشتن بموکب همایون اعلی حضرت ظل الله چون پاره بیان ردیه و لشکر فرستادن سلطان مراد خان
خواندکار روم با در باکیان و شروان در دار السلطنه قزوین بوضوح پیوست و توجه نواب جهانبانی سلطان
حمزه میرزا با در باکیان التصمیم یافت امرا و ارکان دولت در رکاب شاهزاده نامدار در ساعت سعد از قزوین
در حرکت آمده روانه آذربایجان شدند و نواب مریم شان مهد علیا را جدائی فرزند دشوار نموده در این سفر
مراعت فرزند العین دو دمان خلافت اختیار نموده احکام مطاعه با حضار افواج قاهره با طراف و جوانب صادر
همایون فرستادند و موکب عالی شاهزاده تا میانج گرم رود بتانی قطع مسافت نموده در چمن میانج بجهت

عساکر موقف شده و در آنجا قضایای شروان و گرجستان بنوعیکه سبق ذکر یافت تحقیق پیوست بعد از شورت و کنکاش
خواهان دولت قاهره توجه بجانب قراباغ الصواب و صلاح اقرب دیدند موکب عالی بدان طرف در حرکت آمده بعد از چندی
دار القرار دار الارشاد اردبیل رسیده بعد از زیارت آستان ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیا توجه جانب شروان
و استخلاص آن ولایت را از ید تسلط آل عثمان پیش نهاد همت ساخته از ارواح مقدسه مشایخ کرام صفویه رضوان الله علیهم استمداد
نموده عازم قراباغ شدند ساحت آن ولایات مضرب سرادقات عز و جلال گردید و قرار یافت که اردوی همایون شاهزاده و مهد
مهد علیا در قزل آغاج توقف نموده امرا و عساکر ظفر شعار با ارس خان و امرای شروان رسیده ملاحظه آنکه مبادا
ارباب محاربه نمودن با رومیه دست بازداشته از ممالکت مورد اعتراض دیوانیان و سرزنش طوایف قزلباش گردند
به خاطر رسانیدند که تا رسیدن موکب عالی شاهزاده بر سر شماخی رفته قلعه را محاصره نموده اگر تسخیر آن بسعی ایشان
دست بهم داد تقصیر نموده رد عقیدی حاصل آید مرغ عزیمت اردوی خود را که از آب کر گذرانیده بودند در یک طرف
آب گذاشته با لشکر سپاهی روانه شماخی شدند چون طایفه روملو چندین سال در شروان بغیر و عزت و رفاهیت گذرانیده
بودند و غرق بحر سامان شده چشم و رخم روزگار نابلطایفه رسیده اکثر عظما و عظام مقبول گشته اموال و اسباب لا تعد و لا
تحصی که جمع آورده بودند تاراج حادثات رفت بتبیین این مقال آنکه سابقا بقحر ده ملک شروان بعمال کرده که سلطان
مراد خان پادشاه روم محمدی کرای خان و لد دولت کرای پادشاه الوس تاتار تکلیف کرد که با جمعی از حیل تاتار از
راه دربند بر سر قزلباش رود و او عادل کرای خان برادر خود را و سعادت کرای خان و عسکر کرای خان با قریب
بیست هزار کس از جنود تاتار که در شجاعت و جسارت از خشم مور و مار در ازدحام بیشتر بودند امداد رومیه بنهب و غارت ولایات کرد
فرستاد و عادل کرای خان کمر همت بسته قدم در ولایت شروان نهاد و جهلا ارس خان و امرا و رفیق شماخی رسیده عثمان
پاشا از ورود کومک تاتار خبردار گشته باستظهار ایشان در مقام مدافعه در آمده در روز ورود تاتار سر بر دل
آمده صف قتال آراست و ارس خان و امرای شروان نیز آهنگ محاربه ساز داده آثار جلادت و مردانگی بظهور
آوردند که طلیعه لشکر تاتار نمایان شده کوه و دشت فرو گرفت غازیان و قزلباش مشاهده این حال نموده دو لشکر را
افتادند و بعضی از امرا اصلاح در بازگشت دیدند که جنگ کنان خود را بمامنی رسانند ارس خان که از فرار بخود بنوار نمیداد

داد فرصت ای شد دل بر مرگ نهاده و در بحر کارزار غوطه خوردند از طرف لشکر روم و از طرف تاتار و از طرف دلیران لزگی و قراوزک
و طاغیان شروان قزلباش را در میان گرفتند ارس خان و اکثر امرا و اعیان لشکر پای ثبات فشرده مردانه جان در راه
دین و دولت نثار کردند ارس خان و داود خان و داود سلطان روملو و جمعی گرفتار شده بقتل رسیدند و بعضی دیگر در معرکه بسرکشت
ناگوار هلاک چشیدند بعد از این قضیه عثمان پاشا بقلعه شماخی بازگشته عادل گرای خان و ابوبکر میرزا یکبار از آب آمده قصد اردوی
ارس خان در آمد شدند اردوی خلیفه تکلو و اولاد ارس خان که از معرکه بیرون آمده باردوی خود رسیدند حقیقت حال بنواب جهانبانی
و میرزا سلمان و امرا که بقراباغ رسیده بودند عرض کردند و از موقف سلطنت حکم شد که امرای طوالش و جمعی که در آن حدود باردوی
ارس خان رفته باتفاق آن جماعت از کنار آب خبردار بوده محافظت اردو نموده باشند که از عقب عساکر منصوره نیز
محالفان متوجه شروان اند و ایشان حسب الامر نموده چند روزی در آنجا بحراست مشغول بودند و جسر و جواز را که بر رحم داران
قزلباش نهاده در کنار آب خبردار بودند که خبر آمدن لشکر تاتار و لزگی رسیده امرا جمعیت نموده یکبار از شطه خبر
دار بودند جسر را بریدند اما غنیم که بکنار آب رسیده جسر را بریده دیدند جمعی بملاحظه خود در ارابه از آب عبور کرده
از قزلباشیه جنگ در پیوستند غازیان لحظه بمدافعه مشغول گشته در اثنای حرب و ضرب بقتل شدند که جمعی دیگر از محالفان
در آن حوالی براه نمائی طاغیان شروان از آب گذشته از عقب لشکر قزلباش درآمدند بدین جهت جنود قزلباش منهزم گشته
هر کس سر خود گرفت از گریختگان معرکه جمعی باردوی ارس خان رسیده از حقایق حال اخبار نموده علامت روز محشر در میانه
این جماعت پدید آمده مردم اردو پژمرده و پریشان حال و سراسیمه و مضطرب احوال کوچ می کردند که خود را بجائی
رسانند هنوز بعضی از مردم اردو بازار کوچ نکرده بودند که طلیعه لشکر لزگی و تاتار نمایان شد مردم اردو بازار از
پراکنده شده و نسا و صبیان و احوال و اسباب اسیر و تاراج شده هر قطاری بدست تاتاری درآمده جمعیت ایشان
که از چندین ساله بود بدست محالفان درآمد مجملا عادل گرای خان و طبقه تاتار و لزگی غنایم موفور بدست آورده در همان
روز عود نموده بجانب شروان رسیدند اما میرزا سلمان و امرای عظام از قراباغ ایلغار نموده از قویون الوقی
آب کر عبور نموده بشماخی رسیدند و قلعه را محاصره کردند در آن اثنا از قضیه لشکر تاتار و غارت اردوی ارس خان
اطلاع یافتند و رفع شر ایشان کرده برایشان نهاد همت ساختند و فوجی از افواج قاهره را با بعضی از امرا چنداولی گذاشته

الکایان

میرزا سلمان و قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان و پیره محمد خان استاجلو و سلطان حسین خان نوادهٔ دورمیش خان
شاملو و ولی خلیفه شاملو و سیب خان شرف الدین اغلی تکلو و امام قلیخان قاجار و عبدالله خان استاجلو و سایر امرای نامدار بمقابله
لشکر تاتار توجه نمودند عادل گرای خان و برادران از وصول جنود قزلباش و محاصره شماخی و کیفیت و کمیت خبر یافته چنان
در جنگ قزلباش دلیر شده بودند از غایت نخوت و غرور زیاده جائی از ایشان نگرفته بی دشت بویک عثمان پاشا را در آن
جانب شماخی شدند و در کنار آقسو تلاقی فریقین روی داده عادل گرای خان با دوازده هزار تاتار و چهار پنج هزار نفر
لزگی و قراوزک و شروانی دلیرانه پای ثبات و قرار استوار داشته در برابر سپاه ظفر پناه صف قتال آراستند و از این
طرف امیر حمزه خان استاجلو که جرچی سپاه منصور بود جنگ در پیوست و در این از خون کشتگان حکم لاله زار گرفت بعضی از
امرا که در سر شماخی بچنداولی مامور بودند محاربه لشکر تاتار را از آن جهت بر چنداولی اولی دانسته بصلاح امرای عظام
ملاحظه ننموده بعزم جنگ بلشکر ملحق شدند و جنود تاتار با وجود حملات متواتر که از سپاه قزلباش وقوع یافت
پای ثبات فشرده از وقت طلوع روز تا آخر روز جنگ کرده داد جلادت و مردانگی دادند آخر الامر از ستیز و آویز
ناچار گشته عادل گرای خان آثار ضعف و انکسار در ناصیه لشکر مشاهده نموده دلاوران جنود در الحرب و قتال تحریض نموده
خود داد جلادت در میدان مبارزت نهاد از طبقه تاتار بسیاری پیاده شده شیوه اغاز نهاده تیر باران عظیم کردند
در اثنای حرب و ضرب از زمره سپاه ظفر پناه بابا خلیفه قراداغلو بعادل گرای خان رسیده او را طعمه سنان
جان ستان برخاک بوار انداخت و او نام و نشان خود اظهار کرده حالتی که از کمال نخوت و غرور هرگز تصور نکرده بود
مشاهده نموده سر تخیر بعقید گرفتاری درآورده طایفه تاتار شکسته و پریشان حال روی بوادی فرار آوردند غازیان
عظام حسن عمر اکثر از طایفه را بشعله تیغ و سنان سوخته مضمون و اقتلوهم حیث ثقفتموهم مصداق حال ایشان آمده سعادت
گرای خان با بقیة السیف که اکثر لزگی و شروانی بودند و نعولهای آن سرزمین آشنا بودند در کوه و دشت پراکنده گشته نسیم
فتح بر پرچم لوای نصرت آثار وزیده چون چشم لشکریان بر اموال و اثقال غارت کرده تاتار افتاده از آنجا که حرص
سپاهیان است دست از تعاقب دشمن بازداشته بر سر غارت هجوم نمودند همان اموال و اسباب اسیران ارس خان
و اکثر قطارهای شتر محیایان بار که بدست تاتار درآمده بود بی آنکه تصرفی در آن نموده باشد بدست غازیان درآمد

صاحبی در بیابان بنود در قسم تملک دران کشیدند میرزا سلمان و امرای عظام بعد از این فتح مبین روی توجه بجانب شماخی آوردند
عثمان پاشا چون از شکست تاتار و گرفتاری عادل گرای خان مطلع گردید از بند و دلوکها بوس شده پای اقامتش شکست
گزیده و چاره بجز فرار ندیده قلعه شماخی را انداخته بجانب دربند رفت امرای عظام جمعی را بتعاقب او نامزد نمودند
آنها بدان رسیده و بعضی از توپخانه و یراق او را بدست آورده بازگشتند عثمان پاشا خود در قلعه دربند انداخته
به سبب شدت سرما مردم در زمستان دیگر در آنجا توقف نموده چون اخبار فتح و گرفتاری عادل گرای خان را امرا عرضه داشت نمودند
به خدمت نواب جهانبانی و مهد علیا فرستادند امر شد که عادل گرای خان را باردو فرستاده امرا متوجه دفع عثمان پاشا و تسخیر
قلعه دربند شوند اما میرزا سلمان و امرا کلاً صوابدید مهد علیا جمعی را در شیروان گذاشته خود بقرار اتباع آمده بعزم ملازمت
نواب جهانبانی مشرف شدند عقلا و مدبران صلاح دیدند که با این سلسله طرح آشنایی انداخته طبقه تاتار را به نیکویی از کادت
لشکر روم باز آورده ولایت شیروان را از آسیب ایشان حمایت نمایند و این معنی پسندیده وضع تشریف گشته عادل گرای
خان را اعزاز و احترام نمودند و چند نفر از گرفتاران آن طایفه تاتار را آزاد کرده بملازمت او مقرر کردند و جمعی از قورچیان
را بحراست و خدمت او مقرر ساختند و امرای شیروان را صلاح دیده بودند که با میر حمزه خان تفویض یابد نواب مهد علیا
چون از امرا که برای خود عمل نموده بدربند رفته بازگشته بودند آزرده بودند در این ماده صحبت ایشان از مطلوب نداشته بودند
امر درباره نواب سکندرشان مرخص نمودند و میانه امرا و نواب مهد علیا اندک گفتگویی در هر باب واقع شده مورد
اعتراضات معقول گشتند و آن قیل و قال باعث آن شد که نواب مریم شان مهد علیا در اردو با آنان توقف نفرموده عزم
مراجعت فرمودند و کسی را قدرت آن نشد که مانع آنحضرت توانند شد در قلب زمستان و شدت سرما که کوه
و دشت از بیم سردی پوستینی از قاقم برف بر دوش و کلاه سنجابی ابر بر سر داشت و از آزردگی علمداران اردو هیچکس از
چشم سحاب قطرهای اشک سیمابی شب و روز متقاطر بود آن مسافت بعیده را که در یکماه بدشواری قطع میشد در عرض
چهار روز قطع نموده روز پانزدهم داخل دارالسلطنه قزوین شد و امرای عظام از کمالات آن گفتگوی بی اندازه از
رکاب مقدسه مهد علیا و شاهزاده مظفر اعلا تکلف نموده بقزوین رسیدند و سعادت عتبه بوسی دریافتند عادل گرای
خان را در دولتخانه مبارکه شاه جنت مکان در دیوانخانه جای داد هر چند نفر از قورچیان را بکمر گرد داشتند که به

در خدمت

در خدمت او باشند و احتیاج او و ملازمان از ملبوس و مشروب و ماکول بر وجه لایق سرانجام یافته مقرر شد که او کسی را
جانب محمد گرای خان برادر و والده اش فرستاده خبر سلامتی خود و تعظیم و تکریم قزلباش که درباره او بفعل
می آورند برساند و او دو نفر از ملازمان اعتمادی خود را روانه نموده از جانب نواب سکندرشان نیز مکتوب دوستانه بپاشا
تاتار نوشته مصحوب یکی از قورچیان ارسال نموده بنای الفت و دوستی گردیدند و ایالت شیروان را نواب سکندر
شان به محمد خلیفه چاپشلو ذوالقدر که در اواخر شاه جنت مکان حاکم استرآباد شده و بجلال امانت یافته در این اوقات که بنوازش
و طغیان طایفه ترکمان در استرآباد بجلال امانت نیافته بقزوین آمده بود تفویض یافته جلال ایالت را
قسمت نموده روانه گردند محمد خلیفه و امرای شیروان رفته هر یک در الکای خود قرار گرفتند تزلزل کشتی مملکت
که قراری دارد اما احوال عادل گرای خان آنکه بعد از چند گاه که در دولتخانه اقامت داشت رای امرا و ارکان دولت
درباره او مختلف گشته قرار دادند که او را از دولتخانه بیرون آورده در محل دیگر جای دهند یا یکی از قلاع که مناسب
مرغوب داشته باشد فرستند که چون سابق آذربایجان در ترس است و همراه گرد آمدن مناسبتی در آنکار بقرار عبث اما
داشته نواب سکندرشان فرمودند که شاه جنت مکان شمخال خان گرجی را که از دیر بعانه بود که به تالیف قلوب
گرجیان و اتباع او در دولتخانه معزز و محترم نگاه داشته شد چون از اول آبا و اجداد شاهزاده تاتار بعزت و احترام
سلوک کرده ایم بقلعه فرستادن هر چند که خوب نداشته باشد بنای وارد لایق دولت نیست لکن تا حال سابق
بدستور در دولتخانه باشد که بعد از آن هرچه صلاح باشد بعمل آید می تواند بود و فی الحقیقه بودن او در حصار
دولتخانه حبس و قیدی است در لباس مردمی چه او را از حضرت سریر دولت اری بیش و جمعی از قورچیان داشتند و از
بحراست مشغول شدند امرای عظام بصوابدید خود عمل نموده جمعی را فرستادند که او را بیرون برند خان تاتار چون اطوار
قزلباش را شنیده نبود خیال دیگر کرده با چند نفر از یاران یاد بودند جهل ورزیده چون آلت جارحه از تیر و کمان
با خود داشتند جنگ ایستاده دو نفر را به تیر زدند و مجال حرکت و حمایت نداده از جهت تعاقب گشته از اطراف
بر جهلا و هرزه کاران قزلباش هجوم آورده بدفع شر ایشان مشغول شدند تاتاران بجهالت و بی اعتدالی از حد
چند کس را حجم تیر از پای درآوردند از بیرون تیر شروع در تیر و تفنگ شد در این اثنا خان تاتار زخمی شده بقتل رسید

چون حمل او بوقوع پیوست برادران تیمور القاب رخت دیگر اختیار این واقعه روی نموده هر چند قصه مذکور بعد از معاودت امرا
از مازندران اتفاق افتاد اما چون در ترتیب قضایای نصرت در اقبال دیگران بود در ذکر تقدیم رفت ذکر لشکر فرستادن
نواب بمازندران بجهت تسلط ایشان حسب اراده ملک دوران دیگر آوردن میرزا خان والی انجا بر ایشان
در زمان شاه جنت مکان حکومت دیار مازندران من حیث الاستقلال و الاتفاق بمیر عبدالله خان والد نواب مهد علیا تعلق
داشت میر سلطان مراد از بنی اعمام او با مشار الیه خصومت آغاز نهاد دعوی استقلال کرد جمعی از مردم مازندران
که از میر عبدالله خان روی نمی یافتند بسر او جمع شده و او بدرگاه پادشاهی توسل جسته اظهار بندگی و خدمت کرد
چون میر عبدالله خان بعضی اوقات سرکشی کرده در اداء باج و خراج تعلل میکرد شاه جنت مکان در مقام تربیت
میر سلطان مرادخان در آمده روز بروز احوالش در ترقی بود تا آنکه میر عبدالله خان از کم خدمتیهای خود نادم
گشته اظهار عجز و بندگی نموده شاه جنت مکان الکای مازندران را میانه ایشان قسمت نموده هر کدام استقلال
نمودند و مقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوک نموده متعرض مملکت یکدیگر نشوند اما میر عبدالله خان اعتبار
واقعه از میر سلطان مرادخان زیاده در هر وقت خلاف رضای او رفت و در سر بعضی اعتبار راه دوی کوشید و مملکت داشت
در ولایتی که با در اختصاص او قسمت تمکن در استقلال بود آنکه بمرور حقیقه ماجرا به سریر اعلی عرض شد و حکام بود که
اسم هر یک صد در عهده او باشد با آنکه میر عبدالله خان بی توجهی آغاز نهاده منجر بان شد که میر سلطان مرادخان برادر
او را بقتل آوردند و کل اهالی مازندران بمیر سلطان مرادخان تعلق گرفت اما نخیان عادت دیرینه دنیای غدار
است آفتاب اقتدار و کامرانی او را بنیاد و رده چشم زمانه او را در نیافت و از عمر و دولت تمتعی نیافت و در اندک
روزی وداع ملک و مال کرده ملک حیات را بخصم قوی دست اجل سپرد العقصه بعد از قضیه میر عبدالله خان
میر عبدالکریم پسر بزرگ ترا او میر عزیز برادرش و همشیره اش بدرگاه جهان پناه آمده بمرحمت و توجه پادشاهی بود
در این اثنا میر عبدالکریم را دسته ترک خورد و این در گذشت و شاه جنت مکان از مرحمت جبلی توجه احوال
بازماندگان شده نواب مهد علیا صبیه رضیه او را بشاهزاده عالمیان یعنی نواب سکندر شان سلطان
محمد میرزا نسبت فرموده فرزندان گرامی او از آن مهد علیا تولد نمودند و میر عزیز خان والد او در سلک غلامان

در آورده

در آورده در درگاه معلی معزز و محترم بود و حکومت لفف مازندران با و تعلق داشت چنانچه بتحریر پیوست شاهزاده کامران
سلطان حسین میرزا التفویض فرموده لفف دیگر را بسلطان مشهور بمیرزا خان ولد سلطان مرادخان تعلق گرفت بعد از سنوح
شاه جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسین میرزا کل مملکه بمیر شمس الدین دیلو بتصرف میرزا خان در آمد در این اوقات که
علیا حضرت مهد علیا برحسب اراده خالق ارض و سما مالکه ملک ایران گشت مناسب چنان می نمود که چون اولاد
ملک موروث آن علیا حضرت است میرزا خان روی از راه آن به سریر اعلی آورده از افعال بد و اعتذار
جسته رضای خاطر مقدسه عمل نماید و از رضا علیه آنحضرت باذل و مرخص گشته بمازندران رود و اگر
حکومت او بموافق رضای علیه بوده باشد باز آنه سازد و آنچه معتقد درش نباشد مدخل نسازد ما نه هر جای مرکب
توان تاختن که جاها سپر باید انداختن جه ظاهر بود که هرگاه او بخود سر در ام از استقلال زده در مقام تمرد
باشد نواب مهد علیا که معدن غیرت و تعصب بود در تضییع او خواهد کوشید میرزا خان از ساده لوحی با افساد
خصوصا میر شمس الدین دیلو که منتسبان سلسله علیه بی اعتنائی کرده بودند و از جاده منحرف گشته تمکن علیه سرکشی
می نمود دل بر معنی بر خاطر علیه گران آمده در مقام انتقام شدند و طالب خون پدر گشته ایالت مازندران را
بمیر علیخان که از اقربای آن حضرت بود تفویض نمود و ولیخان ترکمان را که شرف مصاهرت آن سلسله داشت
بمعاونت او مامور فرموده فرستادند و میرزا خان جوان صالح درویش نهاد بود جرات امدن بدرگاه جهان
پناه نموده از خوف و بیم که بجهت حفظ حیات در قلعه فیروزجاه که از قلاع متین رستاق مازندران است تحصن
جمعی از ملازمان مرادخان با او موافقت نمودند تا آنکه مشار الیه دست از قلعه کوتاه کرده بود اما تا میرزا خان
در مازندران بود قلعه مذکور بتصرف در نمی آمد و هم میر علیخان در مازندران تمشیت نمی یافت و تسخیر آن قلعه
بسهولت میسر نیست و نواب مهد علیا در انهدام بنیان عمر و دولت سلسله سلطان مرادخان راسخ و جازم
بود دیگر بنه پیره محمد خان را که یکی از ارکان دولت بود با قورس خان شاملو و بعضی امرای دیگر بمدد نامزد نموده
فرستادند و چون چند گاه برآمد و خبر فتح قلعه نیامد نواب مهد علیا بی تابی آغاز نهاده بر ضبط آن لشکر
تسلی شده شاهرخ خان مهردار را بتقلیف مازندران نمود مشار الیه که رکن رکین دولت بود و خود در آن

ازان می دانست که با امثال این قضیه مامور گردد و از این قضیه سرباز زده معروض داشت که بیره محمد خان با این قضیه نامرد
فرماید موجب دل سردی آدمی شود لایق نیست اگر مشار الیه احتیاجی بمدد و کمک داشته باشد آنچه باید فرستاده میشود
نواب مهد علیا از این معنی آزرده شده نواب سکندر شان را اغوا نمود که شاهرخ خان را طلب نموده مورد عتاب
و خطاب ساخته قهراً جبراً روانه نماید خان مشار الیه هر چند معاذیر دلپذیر گفت فایده نداد و راضی بر رفتن نموده
مجملاً مشار الیه باکراه و اجبار روانه مازندران شد و چون بپای قلعه رسید به بیره محمد خان و قورخمس خان ملاقات
نموده استحکام قلعه و استعداد قلعه داری میرزا خان معلوم نموده دانستند که تسخیر این قلعه بزودی دست نمیدهد
و گلوله بسیار بلشکر قزلباش میرسد شاهرخ خان با میرزا خان طرح آشنایی انداخته پیغام میفرستاد که
وقوع این امر از افضاح نموده خاطرنشان کرد که هرگاه پادشاه ایران در مقام استرداد مازندران شده
شما را اباً و تنزه کردن موجب استیصال خاندان شما و باعث مفاسد عظیمه است و اگر کمال ادب و دو سال
قلعه امتداد یابد چون مددی از جایی نمیرسد عاقبت مفتوح خواهد شد پس اولی آن است که حالا ترک مخالفت
کرده برفاقت ما که از غلامان معتبر درگاه و ارکان دولت پادشاهیم روی ارادت آورند شاید نواب علیه
این قدر ملامت و فروتنی و رضاجویی در مقام تلطف در آیند و اگر آن نشود در هر جا مصلحت باشد توطن اختیار
نموده بفراغت روزگار گذرانید و ادمکیفت که اهل مازندران اند کجا حریمه بدل قتل خصمان ارزی امر
دیگر میشود و هرگاه نواب مهد علیا پدرم را عوض پدر خویش دانند بلاشک در صدد قصاص خون به
بنده را بقتل رسانند و این معنی بلاش از جهت ملک و مال است بلکه از جهت حفظ حیات چند روزه مستعار است
شاهرخ خان و امرا که قبل مطالب و عهد و عبارات ادا شده قسم بذات الله یاد کردند که خود او را بقتل رسانند
و در قصد جسم او کنند و در صدد نیست نواب سکندر شان و مهد علیا درخواست خون او کرده هیچ وجه من الوجوه ملال از
که آنجا باو رسد و چون امرای مذکور از ارکان دولت بودند و هیچ یکی از انعام جزئیه و کلیه بی ثروت در خدای
ایشان خیلی فضول نبیادش میرزا خان اعتماد بر قسم ایشان کرده از قلعه بیرون آمده امرا که بجهة اطمینان خاطر
مشار الیه میرزا احوال و اسباب گذشته قلعه را بنواب و کماشتگان نواب مهد علیا سپرده و او را بردار

ادام

روانه پایه سریر اعلی گشتند و هرگز میرزا خان بخاطر ایشان نمی گذشت که نواب مهد علیا دست رد بر سینه ملتمس ایشان خواهد
نهاد اما چون خبر فتح قلعه و بدست درآمدن میرزا خان بنوعی که گذشت بعرض نواب مهد علیا رسید و از این معاهده
و پیمان آزرده گشته میخواست که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته میرزا خان قهراً جبراً بدست درآید که اگر جان
بخشی نموده عفو نماید میرزا خان کمال ممنون او باشد بزعم امرا بقتل او جازم گشت و چون شاهرخ بیک و امرا
بیک فرسخی قزوین رسیده روز دیگر داخل شهر میشدند نواب مهد علیا سی نفر از قورچیان عظام را
فرستاده که باردوی امرا رفته میرزا خان را از دست ایشان گرفته خود محافظت نمایند و با قورچیان قرار
داده بود که چون میرزا خان بدست ایشان درآید در همان شب بی اطلاع امرا او را هلاک سازند و چون
قورچیان باردوی امرا رسیدند میرزا خان را طلب کردند و امرا از این معنی بر آشفته خاطر شده در اول از
دادن سر باز زده گفتند چون چندی تقدیم رسانیده ایم فردا او را در مجمع قزلباش بپارگاه معلی در آورده
نظر پادشاه در آوریم و قورچیان حسب الفرموده عذر قبول کرده در اجرای حکم پادشاهی مبالغه نمودند چون
امرای عظام را خاطر میرسید که قصه قتل او خواهند کرد محال عث حکم پادشاهی را اصرار کالاتی دانسته او را
بقورچیان سپردند که شب در آن جایگاه داشته صباح باتفاق بشهر آورند قورچیان حسب الامر در همان شب او را
هلاک کردند شاهرخ خان و بیره محمد خان و قورخمس خان از وقوع این حادثه بغایت آزرده شده کینه
از نواب مهد علیا در دل داشتند از داده نیز حیث آنکه منجر بدان شد که باغوای محمد خان ترکمان که
حکومت کاشان بعهده او بود معزول شده بدفع او جازم گشته عنقریب مکنون خاطر خود را بحیز ظهور در آورند و الحق
قضیه قتل میرزا خان که سید زاده صالح بیگناه بود از قضای قضا و بدسلوکی امرا و جهل غرور نسوان و
وساوس شیطان بحیز ظهور آمده و بر نواب مهد علیا مبارک نیامد و شرح آن بعد از تفصیل وقایع خراسان
مرقوم کلک بیان خواهد گشت و میر علیخان نیز از حکومت مازندران بهره نیافته در همان ایام عالم عمر و
جوانی را وداع نمود و هرج و مرج بمازندران راه یافته بطریق سلوک طوایف در هر سری بود و آنی
پدید آمده تا آنکه بالآخره قلعه اولاد و لشکر مازندران را آقا الوند دیو و لشکر دیگر سید مظفر مرعشی

که از امرای مازندران بودند بحیطهٔ ضبط درآورده و اعیان آن ملک نیز در خرقهٔ اند و جمعی اطاعت الوند خان دیو
نموده برخی بر طبع سید مظفر و از کثرت مشاغل خواند که در میان قزلباش روی می داد از امرای عظام دارالکال
دولت پادشاهی کسی باحوال مازندران نیز نپرداخت گفتار در قضایای سعادت اقتران که در مملکت خراسان سمت
وقوع یافت سابقا مرقوم قلم وقایع نگار زرنگار گشته خامهٔ بدایع آثار رشده که چون اسمعیل میرزا از قطع اشجار حدیقهٔ دولت
و اقبال نموده بقتل برادران دینی اهتمام اقدام نموده بین الجمهور چنین شهرت یافت العلم عند الله که آن اکتفا
نکرده یکبارگی قطع صلهٔ رحم روا داشته تجویز انعدام نواب سکندر شان که برادر بزرگتر ایشان و با داراب کیان در
بودند و برادرزادگان گرامی نیز کرده و این افعال ذمیمه را نکرده ضمیمهٔ احوال و اعمال سابق گردانید لعنة الله غیرت
الهی بحرکت آمده تا ایشان نمایند القصه علیقلی خان شاملو نوادهٔ دورمیش خان که حکومت دارالسلطنه هرات و امیر الا
الامرایی منصوب گردانیده بقول جمهور مامور شد که چون بدارالسلطنه مذکور رسد نهال خجسته انجمن آرای دولت
و اقبال یعنی حضرت شاهی ظل الهی را از پای درآورده خاطر از دغدغهٔ او فارغ گرداند علیقلی خان را که
نوکرزادهٔ نواب سکندر شان سالها نمک پروردهٔ سلسلهٔ علیهٔ آنحضرت بود چگونه دل دهد که العیاذ بالله نسبت
بولی نعمت زادهٔ چندین سالهٔ خود اینگونه خطائی روادارد علیقلیخان و محمد شریف اهل سلسله سیاه والده جان که دایهٔ
آنحضرت و فی الحقیقه مادر رضاعی آنحضرت و سایر شاهزادگان نامدار برادر حضرت اعلی بود از بیم تکلم ابدا هلاک
گردیده در کمال حزن و الم راه بهم بودند اما چون خان مذکور از رقابت اسمعیل میرزا تربیت یافته بمرتبهٔ بلند خانی
و رتبهٔ امیر الامرایی رسیده بود علاجی بجز اذعان امر پادشاه ندید و قرار داد خاطر او و آقایان شاملو آن
بود که چون داخل شهر شوند این فرمان را تاخیر و تعلل نمی روز در هیچ خاطری خیال خطور نمیکند آنچه از تقریر ثقات
که در آن هنگام در هرات بودند معلوم گشته این است که علیقلیخان با وجود تفویض منصب عالی در هرات بلند
خانی از ارتکاب این فعل شنیع محترز و در کمال حزن و الم دلتنگی می ساخت تا روز چهارشنبه
دهم شهر رمضان المبارک بخطهٔ طیبه هرات رسیده چون شب شنبه هفتم رمضان بود که باتفاق اهل اسلام
شب قدر است محمد رستاران سلسله او در آن شب تبرک از ارتکاب قتل سیدزادهٔ معصوم ملکیا:

٥٢١

مانع آمده بروز دیگر موقوف داشته بودند و چون امروز دیگر شب جمعه بود و در آن لیالی شریفه احتراز از آن امر لازم
دانسته در آن شب نیز وقوع نیافت بعد از آن ایام عید بمیان آمده تصور کشید که در ایام عید که هنگام عیش و سرور است
ارتکاب آن زهر جان تلخ کام باشند موقوف داشتند که ایام عید سپری شود بمقتضای الدلیل * بباین آنچه از اندیشه
الهامی است گویا الهام ملهم آسمانی در آئینهٔ خاطر مردم آن سلسله پرتو ظهور انداخته بود که شهریب صبح عزت بروی
نماید و از سروش غیبی اصدق این ابیات که از نتایج افکار معجزات آثار حضرت شاه ولایت پناه سرور اتقیا مفتاح
عقده گشای کنوز انا مدینة العلم و علی بابها صلوات الله علیه و آله اجمعین در خاطر ایشان خطور مینمود * و کم لله من
لطف خفی * یدق خفاه عن فهم الذکی * و کم یسر اتی من بعد عسر * ففرج کربة القلب الشجی * و کم امر تساء به صباحا * و تاتیک
المسرة بالعشی * مجملا بعد از عید که روز دهم شهر شوال بود و وقوع آن فعل منکر از بیم تلاطم امواج بحر غضب پادشاهی
در خاطر رعیت و سپاهی رسوخ یافته بود که در آن شب بعمل آید از در سلطان محمود بیگ و کسان علیقلی خان که بجهت
تمشیت بعضی مهام خان در اردو مانده بودند بعد از رحلت اسمعیل میرزا جهت تبلیغ این خبر روانه دارالسلطنه هرات
شده بود در رسید چون از دروازه باب مژدهٔ سلامتی ذات همایون داده بود و بعد از آن بجهت خان رسیده
صورت حال بیان نمود اگرچه جناب خان و آقایان شاملو که در همان چند روز وارد آن ملک گشته بنام و سرانجام
لوازم حکومت و قلعه داری مشغول شدند از وقوع قضیهٔ هائلهٔ اسمعیل میرزا احتمال ملوک طوایف و اطراف طغیان
اوزبکیه خائف و متزلزل گشته اما سلامتی ذات خجسته صفات شهزادهٔ نامدار کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی
ظل الهی مسرور و شادکام گردیده سجدات شکر الهی تقدیم رسانیدند و وجود گرامی آن نونهال جویبار جلالت
و کامکاری را سرمایهٔ امن و استقامت مملکت دانسته من صمیم القلب دل بملازمت علاجی علیهٔ علیهٔ ایشان بستند
و به دولت و اقبال صدای آوازهٔ آنحضرت امیدوار گشته زبان حال خلق آن دیار بدین مقال گویا بود * ای شاه
جهان هر آنکه بدخواه تو بود * برداشت زمانه عمرش از ملک وجود * گردید فلک بکام ارباب شهود * سر عجبی
ز غیب صورت بنمود * علیقلیخان مجلس عالی آراسته آن یکتای درج خلافت و جهانداری را بر دوش اخلاص
برداشته متکفل امر للهگی و خدمتکاری گشت و عموم خلایق از سپاهی و رعیت و میران اویماق و سرخیلان

وجهاق و غیرهم فوج فوج آمده شرف ملازمت و بساط بوسی دریافتند و از رقاب اشرف بخلاع فاخره سرافراز گشته در ادای
این عطیهٔ عظمی الهی و سلامتی ذات اقدس سعادت شکر ایزدی بتقدیم رسانیده نقد جان نثار و ایثار می‌گردانیدند تا از امرا
افشار که قاتل شاه قلیخان لقمان و متصرف مال او بودند و بیرون شهر اقامت داشتند و میانهٔ ایشان و وکلای خان
تهیب شعبه‌ای مذکور گفتگو بود درین وقت از حضرت ناحیه بجانب فراه و اسفرار و حمال تیول خود رفتند و علی قلیخان شاملو
مژده سلامتی ذات اشرف را بدار السلطنهٔ هرات فرستاده نواب سکندرشان و نواب مریم ایشان مهد علیا و شاهزاده
کامگار را ازین خبر بهجت اثر مسرور گردانیدند و چون از ره اشتیاق ملاقات گرامی آنحضرت در ضمیر منیر والدین اشتعال ناحیه
اراده خاطر نقشیان بدان متعلق گشت که فرزند دلبند خود را از هرات بپایهٔ سریر اعلی آورده دیده امید از فروغ لقای
روشن سازند و از بیم شتهٔ جاهلان و بغضان قزلباش هیچکدام از شاهزادگان نامدار را در ممالک نگذارند که
در خدمت والدین در پایهٔ سریر اعلی با یکدیگر باشند بدین جهت معتمد الخواص آقا نظر غلام قدیمی میر عبدالله خان که نوردی
نواب مهد علیا و در خدمت نواب سکندرشان محل اعتماد گشته بود بخراسان فرستادند و حکم شد که علی
خان برای فرستادن حضرت اعلی ارسال نموده مهیا و آماده آمدن سازد که معاقب یکی از اعیان و
ریش سفیدان معتمد بدین خدمت نامزد خواهد شد چون این خبر در خراسان شایع گشت امرای عظام الوکات از بردن
آوردن شاهزادهٔ نامدار دل نگران گشته علی قلیخان را وسوسه کردند که از قبول و اذعان این حکم ابا نموده راضی
بای معنی نگردد و بدین بهانه تمسک جویند که مملکت خراسان بجهت تصرف و تسخیر هر کدام این دودمان خلافت نشان از آنکه
هرگز دار الملک هرات که تختگاه سلاطین نامدار خراسان بوده خالی از وجود یکی از شاهزادگان نامدار نبوده
و بی وجود یکی از شاهزادگان نامدار نبوده مجاورت این ملک معقود زیرا که از امرای خراسان مرشد قلیخان
زیاده از دیگران درین باب اصرار نموده با علی قلیخان عهد و پیمان بمیان آورده سوگند بایمان مغلظه گردانیدند
و چون آقا نظر قدم بولایت خراسان نهاد این زمزمه و گفتگو در میان امرا بود و مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقدس در
اول حال ظاهرا اقدم بولایت علی قلیخان را تحریک کرده که بهیچوجه راضی بردن شاهزاده کامکار نگردد
را ما ظاهرا نفاق ورزیده که بجهت کسر عظمت و اقتدار علی قلیخان بضایعه در این امر بسعی بلکه محرک بود با امرا هیچکدام

ادبی

راضی نمودند آقا نظر بهر یک ملاقات کرد اگرچه او در تعظیم و تکریم بسیار کرده تواضعات رسمی بجای می‌آوردند اما این
مقدمات را در لباس دولتخواهی خاطرنشان او نمودند التماس می‌کردند که نواب مهد علیا عرض نماید که از این
اراده منصرف گشته خراسان را از وجود گرامی آنحضرت خالی نسازند که لایق دولت قاهره نیست و هرگاه آقا نظر کوشند
که اگر نواب مهد علیا درین باب اصرار نمود کسی بطلب متعرض شد بالضروره باید که از مخالفت حکم حضرت آقا نظر
اوضاع خراسان را بدین نحو که مرقوم شد با رقعه خود را از اولکا بیرون آمده به پایه سریر اعلی آمده حقایق حال را عرض
داشت از غلبه شوق و آرزومندی دیدار گرامی قرة العین سلطنت و پادشاهی گوش بحرف امرای و آقا نظر نکرده ابراهیم
بیک ولد حیدر سلطان چابوق ترخان ترکمان را که از امیرزادهای معتبر و اعیان قزلباش بوده بدین خدمت نامزد نموده
روانه خراسان کردند و مشار الیه بهمراه نفر از اعیان ترکمان روانه خراسان گردید چون آوازه آمدن ابراهیم بیک در
خراسان شیوع یافت علی قلیخان و مرشد قلیخان یکدیگر را ملاقات نموده این معنی در خاطرشان رسوخ یافت که ابراهیم
نیل مقصود باز گردانند و کسان نزد کل امرای خراسان فرستاده درین باب استمالت جستند و طالب عهد و پیمان
گشته مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس بعلی مرد ذی شکوه و در کمال نخوت و غرور بود نمیخواست که علی قلی
خان را زیاده شوکتی و اقتداری باشد و لله کی شاهزاده نامدار از غنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهت تقدم و
بزرگی و اعتلاء شان و نفوذ و برتری او بسایر امرای خراسان بود و اتفاقی که درین امر واقع شده بود بر
خاطر او بود و در رضای این اتفاق نشده امرا هم داستان گشت و امرای ایشان خود را نیز از موافقت علیقلی خان
منع کرده این معنی موجب کلفت علی قلیخان گشته رفته رفته فیمابین العداوت و نقایض تبدیل یافت چون ابراهیم
بیک بمشهد مقدس رسید و علی قلیخان سایر امرا که در هرات بودند از آمدن او اطلاع یافته مکاتیب دوستانه
بدو نوشته تواضعات رسمی بجای آوردند اما همگی متفق اللفظ جواب صریح دادند که اگر این اراده بهر آمده اند
مضایقه نیست اما دار شده باشد که مطلبی که دارد بعمل نمی‌آید و آمدن او بفایده است و درین باب عرضه
داشتی بپایه سریر اعلی نوشته فرستادند که چون بودن شاهزاده در هرات ضرورت دیر و دلیل عراق
دلیری حال افغان او ذکیه میشود و صلاح دولت قاهره نیست باندکان دولتخواه جسارت نموده راضی بدان

ندیم ابراهیم بیگ خواست که در مشهد مقدس چندان توقف نماید که این عریضه بدار السلطنه قزوین رسیده جواب آید
مرتضی قلیخان مبالغه در اجرای حکم پادشاهی و معاودت ابراهیم بیگ نمود ابراهیم بیگ خواست که در آنجا موقوف
مرد عاقل سلیم النفس صلاح اندیش بود و از اطوار مرتضی قلیخان استنباط بعلی قلیخان استشمام رائحه نفاقی می کرد چی
دانست که اصرار در این باب منجر بفساد کلی خواهد شد چند دین توقف نموده بر وفق رضای علی قلیخان و امرا عمل نموده روانه
درگاه جهان پناه شد حقیقت حال بعرض اشرف اعلی و نواب مهد علیا رسانیده نواب مهد علیا در این مهم برآشفته
سلطان حسین خان پدر علی قلیخان که در درگاه قورچی باشی و از امرای معتبر و ارکان دولت قاهره بود مخاطب شاه
عتاب و خطاب بسیار فرموده تهدیدات نمودند و او از جانب پسر آمده بسیار معذرت نموده عرض کرد که هرگاه
امرای کل خراسان اتفاقا امری متفق شده باشند پسر من چه تواند کرد القصه نواب مریم شان مهد علیا با علی قلیخان
بی توجهی آغاز نمود در مقام آن شدند تهدید معذرت پرداخت مسموع نشد تا آنکه متعهد و متقبل آن شد که خود بخراسان
رفته این خدمت را بتقدیم رساند و سه ماه او را مهلت دادند که بخراسان رفته پسر خود را از این جسارت منع نماید
و قرة العین خلافت را برداشته بعراق آورد و اگر درین مرتبه علی قلیخان و امرای خراسان که با او متفق اند از فرمان
پادشاهی تخلف ورزند تنبیه تمام است سلطان حسین خان چون جد و جهد نواب اشرف و نواب مهد علیا را در این شاهد
و شبانه دانست لا علاج روی براه آورده روانه خراسان شد و چون آوازه آمدن او در خراسان شیوع یافت
امرای خراسان دیگر باره بقیل و قال در آمده بهیچ وجه راضی بر دادن حضرت اعلی نمیشدند و چون او بدار السلطنه
هرات رسید میانه پدر و پسر ملاقات واقع شد زیاده اهتمامی که درین باب داده متوقع بود از پسر بظهور نرسید و مکرر
سراً و جهراً مجالس کنکاش انعقاد یافته جمعی کثیر از عقلا و ریش سفیدان طایفه جلیله شاملو که در هرات بودند اطاعت
امر پادشاهی کردن و سلطان حسین خان را مقضی المرام روانه نمودن و طایفه شاملو را بمخالفت متهم نساختن بصلاح
اندیشی اقرب و اصوب می دانستند و جمعی از ترک و تاجیک انکار این رای نموده باین معنی هم داستان نمی شدند و می
گفتند که اگر دولتخواهان دولت قاهره امری که صلاح دولت در آن دانند پیش گیرند جز مصلحت و طغیان نباشد
بلکه محض دولتخواهی و پاس حقوق نمک خوارگی است مجملا این زمزمه بطول انجامید و رفته رفته میانه پدر و پسر طرح

نوشته و سلطان حسین خان می گفت که اگر بی نیل مقصود بازگردم دیگر مرا در آن درگاه اعتباری نیست در این صورت ترک ملازمت آن درگاه
اما مرشد قلیخان و امرای عهد بملاحظه آنکه علی قلیخان بمبالغه پدر بصلاح اندیشی ریش سفیدان شاملو رضا داده مبادا
نشسته این معنی بهمگی در دار المؤمنین سبزوار نزد خان آقا جار حاکم آنجا که از زمره امرای عهد بود جمع شده میرزا
احمد ولد میرزا عطاء الله را که پدرش در زمان شاه جنت مکان در زمره معتبر ارکان بود و او در آن ایام وزیر مرشد
و منصب مهمات وکالت او بود بدار السلطنه هرات فرستاده بخوانین عظام پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر محو کرده
اهتمام نمایند بظهور نیاورده که اگر بالفرض کل طایفه شاملو راضی بفرستادن شاهزاده کامگار گردند که ما کلان شده
نمیگذاریم که این داعیه بفعل آید و طایفه شاملو اگر در این باب اهتمام نموده آن قرة العین دوحه سلطنت پادشاهی
را از دست داده با نیروی همت و بخت بلند بدست آورده در خراسان رایت مفاخرت برافرازیم علی قلیخان
از این پیغام بی آرام گشته در روانه نمودن پدر بی نیل مقصود سعی نموده و سلطان حسین خان اصرار نموده پسر و امرا
خراسان درین باده متفق اند عنان بصوب مرکب منعطف گردانیده طوعا او کرها روی براه آورده در
دار الامرا ملاقات نموده و بهر باب سخنان بمیان آورده صلاح و فساد این مطلب را گفتگو می کشند و در آن
بدرگاه معلی تامل داشت که این معذرت را چگونه عرض نماید که مورد عتاب و خطاب نگردد و موجب شکست اعتبار او نشود
هنوز این زمزمه و گفتگو در میان بود که قضیه جلیل نواب مریم شان مهد علیا سمت وقوع یافت
بعد از واقعه مذکور ارکان دولت مصلحت در آن دیدند که حضرت اعلی در دار السلطنه هرات تشریف داشته باشد
و معاملت سلطان حسین خان نوشته او را از صورت حال آگاه کردند و فرمان پادشاهی بطلب او صادر شد او در
سبزوار رسید مشار الیه و امرا از یکدیگر جدا شده هر یک بمقر حکومت خود شتافتند اما علی قلیخان
استماع این واقعه دیگر باره با کل امرای خراسان که اکثر شاملو و استاجلو بودند عداوت می ورزید و تغافلات
مینماید و از تحمل و صلاح علی قلیخان لله بر دل نرفته او را افاغنه خانی و ترک ریش سفید خود دانسته اکثر امرای
خراسان سوای مرتضی قلیخان در اتباع او اتفاق بعدم اطاعت داد و عنان پیش آمده با علی قلیخان اتفاق نموده مجملا
امرای خراسان دو گروه شده در مشهد مقدس معلی و دار السلطنه هرات بر این دو خان عالیشان بجمعیت

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Iskandar Munsh,1560 or 61-1633 or 4.

Title:
Trkh-i lam r-yi Abbs

Date:
1271 [1855]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23237

File Description:
Part 6